کتاب کشف الغمة

کتاب کشف الغمة

ناصر الدین شاه قاجار

وبه بسم الله الرحمن الرحیم نقفی

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والاخرین محمد خاتم المرسلین و
النبیین وعلی علیة اولی وولیه العلی وآله الطیبین الطاهرین وصحبه المعصومین سلام
الله علیهم اجمعین اما بعد در بدو سال فرخنده فال میمنت اشتمال هزار و
دویست و هشتاد و شش هجری ۱۲۸۶ که شاهنشاه انجم سپاه اسلام پناه جمجاه ملک
الملوک السلطان العادل الباذل خدیو کشور گشای دریا دل گجسته جبد بیغ زیبنده
تاج و تیغ خسرو جوان بخت کیوان تخت معدلت آیین ظل الله تعالی فی الارضین
السلطان ابن السلطان بن السلطان ناصر الملة والدین مدظله العالی
سلطنته فی الآفاق والاقطار ابدالله عینه وابقی جیشه وخلد سلطانه و سید ارکان
روحی و روح العالمین فداه فرمان فرمای مملکت جم و صاحب اختیاری تختگاه ملک
عجم را بشاهزاده آزاده با هنر و نواب مستطاب بالتکرم اختر با ضیای برج دولت
و گوهر گرانبهای درج سلطنت نو رحدقه شهریاری و نور حدیقه تاجداری
دریای خسروی رادرتمین وایران خدای داپور یمین معین الملة یمین الدوله

مسعود میرزا المؤید من الملک المنان الملقب بظل السلطان ادام الله اجلاله و ضاعف
اقباله مرحمت فرمودند آن ملکزاده هوشنگ هوش و منوچهر آیین از وفور کفایت و حسن
درایت و نشر عدالت و بسط عنایت مملکت را آباد و معمور و رعیت را دلشاد و مسرور
داشته باکرام علما و احترام فضلا همت گماشتند و طایفه علما و عباد و قاطبه فضلا
و زهاد در دروس منابر و بطون مساجد مساء او صباحا عند و رواحا با خلوص
نیت و صفای طویت بدعای دوام دولت قوی شوکت و قوام سلطنت جاوید
آیت اشتغال داشتند اما شهنشاه زاده اعظم افخم باوجود کثرت مشاغل دیوانی و شدت
موانع حکمرانی و تمشیت امور کشور و ترتیب جمهور لشکر غالبا در میدان شوق بجان
بنفس نفیس حاضر میشدند و غبار عزم تنزه و تفرج و شکار سواد یرا زنگ نفرمودند
مع هذا کله در مباحثه علوم عربیه و فنون ادبیه و سطالعه تواریخ و سیر و
ملاحظه مناقب و فضایل و معجزات و غزوات ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله
الملک الاکبر اهتمام تمام داشتند و باستماع احادیث کتاب کشف الغمة واطلاع بر
احوال نبی و آل نبی سلام الله علیهم زاید الوصف مایل بودند و مکرر میفرمودند
که اخبار این کتاب در رد مخالفین و الزام منافقین برهان قاطع و ساطع تبیان جامع
و نافعست اولی و انسب آنست که این کتاب بلاغت نصاب بلغت فارسی ترجمه شود
تا عارف و عامی از فواید آن بهره مند گردند تا اینکه حقیر آثم جانی حاجی ملا
عبد اللطیف آذربایجانی را که بمدت دو نعمانی و ولاء و ملا بانی حضرت والا بود
بحضور مبارک خواسته با خلعت فاخر نواختند و بانجام این خدمت بزرگ
ممتاز و سرافراز ساختند حقیر را با تقصیر چون رضای جناب احدیت و خوشنودی

اهل بیت عصمت واطاعت حکم حضرت ولینعمت از ترجمه کتاب مستطاب باقی بانجام
خدمت بشتافت رجا واثق از خالق ارض وسماء آنست که توفیق دهد وتایید فرماید
تا خدمت بانجام رسد وآمر ومباشر وسامع وناظر از فیوضات جزیله ومثوبات جمیله
بهره مند گردند من الله استمد وبه استعین فانه موفق للسداد ومؤید للرشاد ومبلغ
للمراد چون عالم ربانی وعارف سبحانی ادیب کامل وادیب فاضل علی ابن عیسی اربلی
رحمة الله علیه مصنف این کتاب مستطاب المسمی بکشف الغمة بعد از ادای حمد وثنای
الهی ودرود وسلام حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه وآله واولاده الطیبین
الطاهرین در بیان سبب تالیف کتاب فقرات چند ذکر کرده وبعد از ان شروع بمطلب
نموده حقیر ایراد ترجمه آن فقرات را هیچ بل لازم دیده بذکر حاصل معنی آنها متصدی
گردید مصنف گوید که من همیشه آرزوی تصنیف مختصر وتالیف معتبری داشتم که
مشتمل باشد باخبار فضایل ائمه اطهار ومناقب عترت ابرار چنانچه موافق ومخالف را
مجال انکار میسر نگردد اما توفیق رفیق نمی شد وسعادت مساعدت نمیکرد تا
اینکه عزیمت خواب آلود از نوم غفلت بیدار گردید وخورشید توفیق از روزن
دل بخاطر حزین تابید پس روی نیاز بدرگاه اله آورده زیادتی توفیق وامداد را
درخواست نمودم ناگاه از بارگاه فضل الهی صدای اجیب دعوة الداع اذا دعان
بگوش هوش شنیدم ومجمل ومفصل آثار ائمه اطهار را در رساله تحریر کشیدم
چون باعث براین تصنیف تنبیه غافلین وتبیین فضائل ائمه طاهرین از برای
مخالفین بود لهذا بیشتر نقل آثار که در این کتاب مذکور میکردم از مسند ومرفوع
از کتب مشهوره جمهور است زیرا که آن بقبول نزدیکتر ورد عاد خلف ومخالف

باید بالضروره اعتراف کند ومعاند ناچار باید اذعان نماید وبعارف وعامی ظاهر است
که نشر مناقب از مخالف واعتراف بفضایل از حسود ومجحود آکد واقوی است چنانچه شاعر
گفته است ❊ ومليحة شهدت لها ضراتها ❊ والفضل ما شهدت به الاعداء یعنی
محبوب صاحب جمال را در وصف او همین کافیست که دشمن بحسن وملاحت او گواهی
دهد وباید که بر تو روشن باشد که آنچه از اخبار در حق ائمه معصومین علیهم السلام وارد
است جمهور اعراض از ان کرده ومن آنرا از کتب معتبره ایشان نقل خواهم کرد وبعلاوه در
این کتاب ذکر فضائل ائمه است که مناقب ایشان در حیز سکوت مانده ومعظم اهل سنت
اصلا بآن ملتفت نشده اند واحوال سید انبیاء صلی الله علیه وآله که در اول کتاب
مذکور خواهد شد از برای تیمن وتبرک این تالیفست واما ذکر اوصاف شاه اولیاء و
سبطین اشرفین یعنی الحسن والحسین علیهما السلام آن مقدار در کتب جمهور مذکور است
که اگر متامل منصف در آن نظر صحیح کند او را در تصدیق واذعان بعلو شان ایشان
کافیست اما ذکر باقی ائمه ومناقب وحالات حسبی ونسبی ایشان در کتب اکثر جمهور
مذکور نیست بلکه اکثر علما ورؤسای ایشان خبر از القاب واسماء شریفه ائمه علیهم السلام
ندارند فضلا عن ذکر فضائلهم وبیان مناقبهم با آنکه بسی کتب مطوله از ایشان
در باب انساب اجلاف عرب ودر ضبط اشعار وهذیانات ودر معرفت نسبت
اصوات واحوال مغنیین ومغنیات ومخنثین ومخنثات بظهور رسیده عاقل
روشن رای را همین نکته کافیست در تنبیه بر ضلالت واستیلای شیطان بر
ایشان بجهت اینکه اعراض نموده اند از قومی که آبا واجداد ایشان سید انبیا وسرور
اوصیاء وامهات ایشان فاطمه زهرا وخدیجه کبری وعم ایشان جعفر طیار واخوال ایشان

طیب و طاهر و قاسمست و قرآن مجید بطهارت ایشان گواهی داده و از اسامی ایشان غافل
و از انساب ایشان جاهلند و مرا با یکی از رؤسا و قضات ایشان در بغداد ملاقات اتفاق
افتاد بعد از معاشرت تمام از وی چنان معلوم شد که ایشان را اعتقاد بزیارت قبور
ائمه علیهم السلام نیست و ما هر گاه بزیارت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام مشغول می
شدیم او از ما کناره کرده انتظار ما میبرد تا ما از زیارت فارغ می شدیم و متوجه بغداد
میگشتیم او نیز با ما مراجعت مینمود با آنکه ایشان را توجه بسیار بزیارت صوفیه می
باشد و باهتمام تمام بزیارت آنها اقدام مینمایند و نسبت بفساق که اصلا احتراز از
نجاسات و اهتمام در صلوة و زکوة ندارند طریق مودت مسلوک میدارند و اگر کسی
دریابند که او را محبت با ائمه و موالاة با اهل بیت طاهرین علیهم السلام است با او در مقام
استهزاء در آیند و او را حقیر و خفیف میشمارند و اگر کتابی بینند که مشتمل بر فضایل
ائمه اثنی عشر است آنرا از هذیانات میدانند و تزریق مینمایند نعوذ بالله از این عقاید
فاسده و بدانکه ابواب المناقب که ذکر مفاخر ائمه اطهار و مثوبات ما روا شده است
زیاده از آن بیشتر از قطرهای امطار و اکثر از اوراق اشجار است و تصدی باحاطه
آن از محالات و ممتنعاتست لهذا عنان عزیمت از راه اطناب و اطاله سخن معطوف گشت و باقتصار

ولیس یصح فی الافهام شیء ٭ اذا احتاج النهار الی الدلیل

یعنی فضیلت ائمه معصومین در غایت اشتهار است احتیاج بتوضیح و بیان ندارد
چنانچه وجود نهار را احتیاج بدلیل و بیان نیست و من از کثیر بقلیل قانع شدم
بدانکه اخبار دیگر در این کتاب منقول میشود اکتفا بذکر اعیان رواة کرده حذف
اسانید خواهد شد تا کتاب باطاله و اطناب منجر نشود و مرا مقصود از این تالیف تتبع

وجدل

وجدل نیست تا اشارت بموضع خلاف و ایراد محل وفاق نمایم بلکه مقصود ذکر فضایل
و بیان مناقب ایشانست بقدر وسع نه بقدر آنکه کمالات ایشان در نفس الامر ثابت
است امید دارم که حضرت باری سعی مرا در ترتیب مفاخر و مناقب ائمه کرام ضایع
نگرداند و ثواب این اعمال را ذخیرهٔ یوم معاد من گرداند و خلق عالم از این بهره‌مند و
محظوظ باشند و بسمت قبول مقرون و در اقطار عالم چون مهر جهانتاب مشهور
گردد و این کتاب را کشف الغمه در معرفت ائمه علیهم السلام نام نهادم و ابتدا بذکر نبی صلوات
الله علیه کردم و متصدی شدم اولا بذکر اسماء و کنیتهای شریفه آن زبدهٔ انبیاء
و ذکر ولادت و سن مبارک و مبعث و معجزات آن مهتر و بهتر عالمیان و وقت
وفات و رحلت آن خواجهٔ کاینات و بعد از آن بذکر احوال سرور اصفیا علی
مرتضی و سیدة النساء فاطمه زهراء و باقی ائمه نجباء علیهم الصلوة والثناء
مشغول خواهم شد بعون الله تعالی جل جلاله و حسن توفیقه وهو الموفق و المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه اشهر اسماء آن جناب و اظهر نامهای آن حضرت صلی الله علیه و آله محمد است
و قرآن مجید باین اسم گویا است که بمعنی ستوده و ثنا کرده شده است و این اسم
مبالغه است در بلوغ آن حضرت بغایات محامد و مشیر است بکثرت سجایای
پسندیده و از اسمای شریفهٔ ایشان احمد است که آن نیز در قرآن مجید مذکور است
ابن عباس گوید نام آن جناب در تورات احمد الضحوک القتال یرکب البعیر
و یلبس الشملة و یجتزی بالکسرة سیفه علی عاتقه یعنی طیب النفس و خندان و حریص
بجهاد است سوار شتر شود و پشمینه پوشد و بشکسته نانی بدو بس است که بیارام

اکتفا کند و از جمله اسماء شریفه آن جناب ماحی است جبیر ابن مطعم از پدرش روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده من محمد و احمد و ماحی هستم یعنی
کفر را محو میکنم و یا اینکه گناه پیروان خود را محو مینمایم و فرموده من حاشرم یعنی
مخلوقات در روز حشر بعقب من محشور شوند و فرموده من عاقب هستم یعنی
بعد از من پیغمبری نیست بدانکه هر چیزی که از پی چیز دیگر واقع شود در لغت عرب
آنرا عاقب خوانند و فرموده من مقفی هستم یعنی بر اثر انبیا و از پی ایشان آمده ام
و از اسماء شریفه آن جناب شاهد است که آن حضرت در روز قیامت بتبلیغ
پیغمبران شهادت میدهد که ایشان ادای رسالت نموده اند و احکام را باُمت رسانیده
و با متهای ایشان شهادت میدهد که بایشان رسیده است احکام خدا از جهة پیغمبران
ایشان چنانچه خدا تعالی میفرماید فَکَیْفَ اِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَجِئْنا بِکَ
عَلی هؤُلاءِ شَهیداً ای شاهداً و نیز فرموده وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَّةً وَسَطاً
لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً و از نامهای نامی
آن حضرت مبشر است که اهل ایمان را بجنت بشارت دهد و نذیر است که اهل
دوزخ را بعذاب و خواری میترساند نعوذ بالله العظیم و از اسماء مبارکه آنجناب
داعی است که خلق را بیگانگی و بندگی خدا دعوت میفرماید و از اسماء شریفه
آن جناب سراج منیر است که دنیا را بذات مقدس خود روشن فرماید
و ظلمت کفر را بانوار رسالت بزداید چنانچه عباس رضی الله عنه در مدح آنجناب انشاد کرده

وانت لما ولدت اشرقت الارض وضاءت بنورک الافق
نحن فی ذلک الضیاء وفی النور وسبل الرشاد نخترق

یعنی یا محمد از آن وقت که تو از مادر متولد شدی آفاق عالم را از نور تو منور دیدیم ما که
آل هاشمیم از کوکب هدایت تو بمنزل مراد رسیدیم و از اسماء مبارکه آن جناب
نبی الرحمة است خدا تعالی میفرماید وَما اَرْسَلْناکَ اِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمینَ و آن حضرت
خود فرموده اند که انا رحمة مهداة یعنی بدرستیکه من نبی رحمتم که خدا تعالی مرا بخلق
هدیه فرستاده بمؤمنان مهربان و مشفق هستم خدا تعالی در حق آنجناب میفرماید
وَکانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً چنانچه عم آنحضرت ابوطالب رضی الله تعالی عنه آنحضرت را مدح نموده و توصیف کرده

وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

یعنی ابیض در نزد من که محمد است بخیر و خوبی چون خورشید نمایانست و پناه
مسکینان و ملاذ دردمندان است که او را شفیع سازند و از خدا طلب باران کنند
او است فریادرس یتیمان و دستگیر بیوه زنان و از اسماء شریفه آنجناب نبی
الملحمة است که در حدیث وارد شده که ملحمه حرب را گویند چون آنحضرت بکشتن
وکشته شدن مبعوث شده بود نبی الملحمة نامیدند مرویست که آنحضرت
روزی سجده در ادا نموده بودند بعضی از کفار قریش بچه‌دان شتری آورده
بر پشت آن حضرت انداختند آن جناب فرمود ندای گروه قریش این حکومت حق
جوار نگاه داشتن است و این چه ناپاکی و خونیی است و این چه بیحرمتیست که
از شما صادر میشود قسم بخدائیکه جان محمد در دست او است من آمده ام شما را
بذبح یعنی بکشتن پس ابو جهل لعین از آن میان برخاسته با نحضرت صلی الله
علیه وآله از روی استحقار و استخفاف عرض کرد ای محمد تو جهول نبودی و مرد
عاقل بودی نا میفرمودی این سخنان از بهر چیست از این گفتار شرم دار و دیگر از اینگونه سخن

مقالات بر زبان مبارک از این جهت آن بزرگوار بنبی الملحمة نام نهاده شده و از اسماء شریف آن
جناب ضحوک چنانچه ذکر شد که در توراة وارد شده چون آنجناب بخلق خوش
خوی و خندان بودند و غالباً مزاح میفرمودند باین اسم مسمی گردیدند حضرت
فخر کائنات خود بالفظ گهربار فرموده‌اند که من مزاح میکنم ولی نمیگویم مگر حق را
چنانچه به پیره زنی فرموده‌اند که عجائز داخل بهشت نمیشوند آن عجوزه ملول شد
و گریست حضرت فرمودند غمگین مباش که در آن روز عجائز دختران باکره گشته
بهشت اندر شوند و از این قبیل سخنان بسیار میفرمودند مرویست که آنجناب
هر وقت میخندیدند دندانهای مبارکشان نمایان می‌شد و خدا تعالی در باب
دلجوئی و رأفت ایشان فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ
الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و چنین بوده سبک و سلوک و خوی خوش و نرمی
آنحضرت با بسیاری از جفاکاران عرب و اجلاف بادیه که با آنحضرت وارد میشدند
و بی‌ادبی می‌آمدند و میرفتند آن جناب هرگز کسی را تلخ و ترش روی و تندخو
ندید بلطافت و مهربانی سخن میگفت و با رفق و مدارا داد و ستد میفرمودند
با التجا کنندگان و پناه آورندگان رأفت میفرمودند هر وقت که خلایق ترش رو
و عبوس بودند روی مبارک آن حضرت مانند ماه شب چهارده درخشان
بود و از اسماء مبارکه آنحضرت قتال است که سیفه علی عاتقه یعنی حریص بقتال
و جهاد بودند و شمشیر بر دوش داشتند و بجهت حرصی که در جهاد داشتند
و سرعتی که در کشتن و گرفتن کفار میفرمودند و جهد بلیغ که در جهاد میکردند و
رنجی که از برای خدا میبردند باین اسم نامیده شدند و سبب اقدام آنجناب

درمعادله

در معارک و سستی نکردن و بازپس نایستادن در جنگها جناب علی علیه السلام
فرموده‌اند هر وقت که جنگ در میگرفت و آتش حرب شعله ور میگشت و قتال
شدت میکرد و شجاعان روی بیکدیگر میاوردند ما بآن حضرت میرسیدیم
و نگاهداری و مراقبت آن جناب را مینمودیم بجهت اینکه آن جناب از همه کس بیشتر
اقدام میفرمودند و جز آن حضرت کسی از اسلامیان بدشمن نزدیکتر نبود
و در روز احد که قوم فرار کردند و در میدان معرکه پراکنده شده هر یک بسوئی
رفتند و همچنین در جنگ حنین که لشکر اسلام پشت بدشمن نموده فرار کردند
اقدام آنحضرت و ثبات و پایداری ایشان معروف و مشهور است و در سایر
غزوات نیز مسارعت و مبادرت آن حضرت اظهر من الشمس است بحدیکه
بزرگان کفار را باذن خدا تعالی ذلیل کرد و ابطال و شجاعان آنها را بقتل
رسانید و جمعیت آنها را پراکنده کرده جماعت آنها را هلاک نمود و خدا تعالی
جهاد را بنفس نفیس آن حضرت تکلیف کرده فرموده لا تکلف الا نفسک پس
باین جهات قتال نامیده شد و از اسماء مبارکه آن جناب متوکل است کسیرا متوکل
گویند که امور خود را بخدا واگذار کند و غیر خدا او را بچیزی امر نماید بی
خوف و بیم بآن کار بشتابد چنانچه آن حضرت در شدائد و حوادث بازگشتش
بسوی خدا بوده نه بحول و قوه خود و آنجناب بتنگی و سختی صبر میفرمودند و طالب
استراحت در دنیا نبودند و بلذات دنیا اقبال نمیفرمودند و دامن باین جهان
فانی برافشانده بودند و مکرر میفرمودند مرا چه کار است با دنیا مثل من و دنیا
مثل سواریست که در گرمای روز هنگام ظهر به سایه درختی رسد و در آن سایه

ساعتی بنا و لکند و از آنجا بگذرد و نیز میفرمودند وقتی که در دنیا با اهل و عشیره خود
این سوی و صحت بدن داشته باشی و قوت یکروزه در نزد تو مهیا گردد پس خاک
بر سر دنیا یعنی دیگر حاجت به دنیا نیست و باید از آن بیزاری بجوئی و در بعضی از
احادیث وارد است که آن جناب بیکی از زوجات خود میفرمودند که آیا من نهی
نکردم ترا از اینکه چیزی از امروز بفردا نگاه داری و ذخیره کنی بدرستیکه خدای
تعالی روزی فردا را فردا میرساند **بیت** مکن اندیشه از روزی فردا ؏ که آن
میآید از دیوان اعلی ؏ و از اسماء شریفه آنجناب قثم است و آن دو معنی دارد
یکی بمعنی عطا است که آن حضرت عطا کننده بی ضنت و بخشنده بی منت بودند
چنانچه عرب سائلی که از آنحضرت سؤال کرده بود گفته است بدرستیکه محمد
عطا میکند عطا کردن کسیکه از فقر نمیترسد یعنی وافر و بیحساب عطا فرماید
مرویست که آن حضرت در روز هوازن عطا فرموده بودند چیزیکه پانصد هزار در
هزار دینار قیمت داشت و غیر از این هم عطایای آن حضرت چندانست که بشمار
در نیاید و معنی دیگر از قثم بمعنی جمع است مردیکه جمع کننده خیرات باشد و
قثوم و قثم گویند هرگاه این اسم مبارک را باین معنی باشد پس باقی نمیماند منصب
رفیعه و خصلت جلیله و فضیلت نبیله مگر آنکه آن حضرت جمع کرده باشند آنرا
و از اسماء شریفه آن جناب فاتحست بجهة فتح کردن ابواب منسده ایمان و
بعید نیست که مراد از فاتح در اینجا حاکم باشد چنانچه خدا تعالی میفرماید
ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق یعنی حکم کن در میان ما و قوم ما و چون خدای
تعالی آن حضرت را حاکم کرده بر بندگان خود در هدایت کردن راه راست از اینجهة

فاتح

فاتح نامیده شد و یا اینکه گشاینده ابواب علوم بسته بودند از جناب علی علیه السلام این معنی وارد
شده که میفرمایند کان رسول الله ص فاتحا لما استغلق هر دو معنی بهم نزدیکند و از
جمله اسماء مبارکه آن جناب امین است که از امانت ماخوذ است بجهة اداء امانت و
راستی وعدهای آن حضرت باین اسم نامیده شده اند و عرب پیش از آنکه آن
حضرت برسالت مبعوث شود ایشانرا باین اسم مینامیدند بجهة اینکه مشاهده
کرده بودند از ایشان امانترا و هر کسیکه از دروغ و خلف وعده او ایمن باشد امین
است و از اسماء شریفه آن حضرت ص خاتمست خدا تعالی جل جلاله و عم نواله می
فرماید و خاتم النبيين عرب میگوید ختمت الشيء وقتیکه چیزیرا تمام کند و
بنهایت برساند و ختم قرآن نیز از این بابتست و ختام مسک هم از این قبیل
است و آنجناب باین اسم نامیده شد بجهة اینکه آخر پیغمبران بودند در بعثت
اگر چه در فضیلت بر ایشان مقدم بودند حضرت رسول ص میفرماید نحن
الآخرون السابقون يوم القيمة بيد انهم اوتوا الكتاب من قبلنا واوتيناه من
بعدهم یعنی مائیم پس افتادگان که در روز قیامت سبقت کنندگانیم مگر
اینکه کتاب بانبیای سلف پیش نازل شد و بما بعد از ایشان نازل شد و از
المصطفی پیغمبران دیگر نیز با آنحضرت در این اسم شریکند و اصطفا بمعنی
اختیار است و همچنین صفوة و خیرة مگر اینکه اسم مصطفی علی الاطلاق گفته نمی
شود مگر از برای آن جناب میگویند ابراهیم مصطفی است و نوح مصطفی است
اما وقتی که گفتیم المصطفی و نام هیچیک از پیغمبران نبردیم جناب ختمی مآب صلی الله
علیه و آله متعین و مقصود است و این از مناقب رفیعه و مراتب علیه آن جنابست

و از اسماء شریفهٔ آن جناب النبی الامی است بنی جزرد هند را گویند که انبیای دیگر نبودند
این صفت با او شریک نبودند هر گاه نبی بمعنی رفیع باشد بجهت علو مقام آن حضرت و بجهت
اینکه خیرة الله است یعنی برگزیده خداست از سایر مخلوقات باین اسم نامیده
شدند و اما امی جمعی گفته‌اند که آنحضرت منسوبست بمکهٔ معظمه که ام القری است
چنانچه خدا میفرماید بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا و جمعی گفته‌اند چون آنحضرت
خط نمینوشتند از انجهت امی خوانند چنانچه شاعر گفته **حافظ** نگار من که بمکتب نرفت و
خط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * ابن فارس گفته
که این وجه وجیه‌تر است زیرا که دلالت این معجزه بیشتر است که خداوند سبحانه
عز و جل علم اولین و آخرین و علم کائنات را با آنحضرت تعلیم فرموده و حال
آنکه آن جناب نمیتوانست خط نویسید دلیل برین مدعا قول خدا تعالی
وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
و همچنین قول آن جناب صلوات الله علیه و آله نحن امة امیة لا نقرء و لا نکتب
بوجه ثانی دلیلست و غیر این حدیث حدیث دیگر نیز روایت شده و از جملهٔ
اسماء شریفهٔ آنحضرت علیه و آله السلام مزمل و مدثر است و کلام مجید ربانی
بآنها ناطق است که میفرماید یا ایها المزمل و یا ایها المدثر یعنی ای جامه
بخود پیچیده و ای گلیم بسر کشیده برخیز و بیان احکام ما را و هر دو بیک
معنی است یقال زمله فی ثوبه ای لفه و تزمل بثیابه ای تدثر یعنی آن جامه
بخود پیچید و الکن و از جملهٔ اسماء آن حضرت در قرآن مجید ذکر شده
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ و نعمة نامیده در قول خودش يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ

بنکرونها

يُنْكِرُونَهَا و عبد نیز ذکر فرموده در قول خودش وَنَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند که مرا نخوانید مگر بلفظ یا عبده که آن اشرف
اسماء منست و خدا تعالی در قرآن مجید آن حضرت را رئوف و رحیم خوانده که می
فرماید بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ و عبد الله نیز نامیده شده خداوند سبحانه و تعالی
میفرماید وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ و در قرآن مجید طه و یس نامیده شده
و مُنْذِرٌ نامیده شده در قول خدا تعالی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ و خدا تعالی در قرآن
مذکر نبی فرموده إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ و نبی التوبه از نامهای آن حضرتست می
تواند بود که سبب تسمیه آنحضرت بنبی التوبه قبول توبه آدم علیه السلام باشد
زیرا که سبب قبول توبهٔ آدم او و اهل بیت طاهرین او بوده‌اند بیهقی روایت
کرده در کتاب دلایل النبوة باسناد خودش از ابن عباس که گفت فرمودند
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خدا خلق کرده خلایق را بر دو قسم و مرا
در بهترین آن دو قسم قرار داد و اینست قول خدا تعالی که میفرماید وَأَصْحَابُ
الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و فرمودند من از اصحاب یمین هستم و از بهترین
اصحاب یمین هستم بعد از آن گردانید آن دو قسم را بر سه قسم و اینست قول خدا
تعالی وَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ پس فرمودند
من از سابقین هستم و بهترین سابقین هستم و بتحقیق روایت کرده است اینرا
ابن اخضر جنابذی و ذکر کرده در کتاب خودش معالم العترة النبویه پس حضرت
فرمودند که بعد از آن اقسام ثلثه را قبیله‌ها قرار داده‌اند و گردانید مرا
در بهترین آن قبیله‌ها و اینست قول خدا تعالی وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ پس

من برگزیده ترین اولاد آدم و عزیزترین اولاد آدم هستم نزد خدا تعالی و فخر نیست اینکه
میگویم بعد از آن قبیله ها را خانواده ها قرار داده اند و مرا گردانیده اند در بهترین خانواده ها
و اینست قول خدا تعالی که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی من و اهل بیت من پاک شده ایم از گناهان و عم
کرام آن حضرت ابو طالب رضی الله عنه در مدح آنجناب گفته

و شق له من اسمه کی یجله * فذو العرش محمود و هذا محمد

یعنی خدا تعالی از اسم خود که محمود است نام محمد را مشتق کرد تا او را معزز گرداند و با
عنوان از سایر خلق ممتاز باشد و گفته شده است که این شعر از حسان است نه قصیده که اولش
اینست که گفته شد: الم تر ان الله ارسل عبده * ببرهانه و الله اعلی و امجد
یعنی آیا ندانستی که خدا تعالی بنده خود را بخلعت رسالت مشرف گردانید و او را
ببراهین لامعه و حجج ساطعه منصور و موید ساخت و از صفات آن حضرت
که در حدیث وارد شده راکب الجمل و محرم المیتة و خاتم النبوة و حامل
الهراوة هراوة عصای ضخیم را گویند که حضرت حامل آن بود جمع آن هراوی
آید مثل مطایا و رسول الرحمة و گفته شده که نام مبارک آن حضرت صلی الله علیه وآله
در توراة ماد ماد و کنیت آن حضرت در توراة ابو الارامل است یعنی پدر زنان
بی شوهر و صاحب الملحمة و اسم شریفش در انجیل فارقلیطا است و فرموده اند
انا الاول و الآخر یعنی اولم در نبوت و آخرم در بعثت و کنیت آنجناب ابو القاسم
انس روایت کرده که بعد وقتی که ابراهیم متولد شد جبرئیل آمد و گفت
السلام علیک یا ابراهیم و یا ابراهیم **فصل** در ذکر مولد آنجناب علیه السلام

از کتاب

از کتاب تاریخ موالید و وفات اهل بیت علیهم السلام نقل شده و وارد است که از شیخ ادیب ابی محمد
عبد الله بن احمد بن احمد بن احمد الخشاب از شیوخ خود و نسخه کتاب روایت
از او نقل شده بخط شیخ علی بن محمد بن محمد بن وضاح الشهربانی است که از اعیان علما
بوده در زمان من و من او را دیدم و بمن اجازه داده در دهم ماه صفر سال ششصد
هفتاد و دو وفات یافت از ابی جعفر باقر محمد بن علی علیهما السلام که فرموده اند وفات
کردند حضرت رسول صلی الله علیه وآله در سن شصت و سه سالگی در سال دهم
هجرت و آن حضرت چهل سال در مکه معظمه تشریف داشتند چون چهل سال تمام
شد وحی بان حضرت نازل شد پس از آن سیزده سال در مکه معظمه اقامت
فرمودند و در پنجاه و سه سالگی به مدینه منوره مهاجرت فرمودند پس در مدینه
ده سال اقامت فرموده بسرای جاودانی رحلت فرمودند در ماه ربیع الاول
که دو شب باخر ماه مانده بود ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی گفته که آن
حضرت صلی الله علیه وآله در مکه مشرفه روز جمعه هنگام طلوع آفتاب هفدهم
ماه مبارک ربیع الاول در عام الفیل متولد شدند و در روایت عامه مروی
است که آن جناب علیه السلام در روز دوشنبه متولد شد بعد از آن اختلاف
کرده اند بعضی گفته که شب دویم ربیع الاول و بعضی گفته که ده شب از ربیع الاول
گذشته بود و بعضی گفته که دوازده شب از ماه مزبور گذشته بود و این واقعه
در سالی اتفاق افتاد که سی و چهار سال و هشت ماه از پادشاهی کسری انوشیروان
بن قباد گذشته بود و انوشیروان همان قاتل مزدک و هلاک کننده زنادقه است
و علما را گمان اینست که مقصود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کلام خود

که فرموده ولدت فی زمن الملک العادل او الصالح انوشیروان و هشت سال
هشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند پادشاه عرب گذشته بود و گفته شده
که دو ماه و هفت روز بعد از آمدن فیل ولادت میمون اتفاق افتاد و
روایت شده که بعد از پنجاه شب از آمدن فیل اتفاق افتاد قائلی گوید که
در ماه ربیع الاول مبعوث شد و در همان ماه بمعراج رفت و در همان ماه
مهاجرت کرد و در همان ماه وفات یافت ابن جابر بن عبد الله الانصاری
و بغوی روایت کرده اند گفته شده که ده روز از ربیع الاول گذشته بود
و گفته اند که هشت روز از ماه ربیع الاول باقی مانده بود این قول را ابن حبان
و حافظ ابو محمد بن حزم روایت کرده اند و گفته شده که هشت روز از ربیع الاول
مانده بود که ولادت باسعادت اتفاق افتاد مصنف گوید که اختلاف علما
در روز ولادت آن حضرت صلی الله علیه و آله سهل است بجهة اینکه ایشان
عارف نبودند بآنحضرت و نمیدانستند که از آنحضرت چه ظهور خواهد
رسید و عامی بودند و امی بودند خط نوشتن نمیتوانستند و معرفت نداشتند
باینکه ضبط اوقات ولادت اولاد خود را بکنند و لکن اختلاف ایشان در
وفات آن حضرت بجای تعجبست و با وجود اختلاف آنها در اذان و اقامه که
اتم جای تعجبست بجهة آنکه روزی پنج نوبت این صدا میشنیدند و خاص
بان قیام مینمودند اما اختلاف آنها در روز وفات آن حضرت عجب نیست
بجهة اینکه بنا است که هر قومی ادعا کنند که در خصوص اذان روایتی وارد شده
اما روز وفات آن حضرت واجبست که معین و معلوم باشد فصل

در ذکر

در ذکر نسب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است آنحضرت محمد بن عبد الله ابن
عبد المطلب که اسم عبد المطلب شیبة الحمد است و او پسر هاشم است اسم او عمرو
بن عبد مناف و اسم او مغیرة بن قصی و اسم او زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لوی ابن غالب بن فهر بن مالک بن النضر و او قریش است و قریش بن کنانة بن
خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و روایت
که حضرت فرموده وقتیکه نسب من بعدنان رسید ساکت شوید و امساک نمائید
مصنف گوید که من در عدنان امساک میکنم چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده و ذکر نسب اتصال بآدم ابو البشر علیه السلام در کتب تواریخ و انساب موجود و
بسیار است و مادر آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن
کلاب بن مرة است و شیر داد آن حضرت حلیمه بنت عبد الله بن الحارث السعدیه
که از بنی سعد بن بکر بن هوازن است و شیر داد آنحضرت را پیش از آمدن حلیمه
ثویبه جاریه ابی لهب چند روزی از شیر پسرش مسروح و ثویبه وفات کرده در
حالتیکه قبول اسلام کرده بود در سال هفتم هجرت و پسرش پیش از خودش
وفات یافت در همان سال و ثویبه پیش از آنکه بجناب رسول الله شیر بدهد
شیر داده بود عم آن جناب حمزه رضی الله عنه را پس با اینجهة حضرت فرموده در
وقتیکه در خصوص تزویج دختر حمزه با ایشان سخن گفتند که او دختر برادر رضاعی
من است و حمزه رضی الله عنه چهار سال از آنجناب بزرگتر بود فصل
در ذکر مدت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله است چنانچه بیان کرده بر
شصت و سه سال زندگانی فرموده و دو سال و چهار ماه با جد بزرگوارش بود

و با جد امجدش عبد المطلب هشت سال بود و بعد از وفات عبد المطلب
عم کرام آنحضرت ابو طالب کفیل آنحضرت شد و ابو طالب آنحضرت را گرامی
میداشت و نگاهداری میفرمود و با دست و زبان یاری آنحضرت مینمود
و گفته شده است که پدر آنحضرت وفات کرد پیش از آنکه آن جناب متولد
شود و گفته شده است که در حین وفات پدر آنحضرت صلی الله علیه و آله
هفت ماهه بود و در وقتی که مادرش برحمت ایزدی پیوست آنحضرت شش
ساله بود مسلم در صحیح خود روایت کرده که آنحضرت فرمود که زیارت قبر
مادرم را از خدای تعالی اذن خواستم مرا اذن فرمودند پس شما قبور را زیارت
کنید که مرگ را بخاطر شما اندازد و آنحضرت خدیجه را تزویج فرمودند در
حالتیکه آن جناب بیست و پنج ساله بودند و ابو طالب عم بزرگوار آنجناب
وفات کرد در حالتیکه سن حضرت چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و
چهار روز بود سه روز بعد از ابو طالب خدیجه علیها السلام از جهان فانی بسرای
جاودان انتقال فرمود و آنسال بعام الحزن یعنی سال هم و اندوه نامیده شد
هشام بن عروه از پدرش روایت کرده که آنحضرت فرمود همواره قریش از من
خائف و ترسان بودند تا اینکه جناب ابو طالب وفات فرمود و آنحضرت بعد از بعثت
سیزده سال در مکه معظمه اقامت فرمود پس از آن در غار ثور سه روز پنهان ماند
بعد از سه روز بمدینه منوره مهاجرت نمود و گفته شده است که شش روز در
غار تشریف داشتند و روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول بمدینه منوره داخل شدند
و ده سال در آنجا بسر برده بعد از آن دوشنبه ماه صفر باقی مانده بود که آنجناب

وفات فرمودند در سال یازدهم هجرت و اهل بیت اطهار و اصحاب کبار در
دفن آنحضرت اختلاف نمودند علی علیه السلام فرمودند که خداوند روح مطهر انبیای
خود را قبض نفرماید مگر در پاکترین بقعه‌ها پس سزاوار است در جائیکه قبض
روح شده مدفون گردد اصحاب اطاعت قول آن جناب کردند از ابی عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلام روایتست که فرمود وقتی که جناب رسول خدا محتضر شد
بیهوش میگشت و بهوش میآمد جناب فاطمه علیها السلام فرمود واکرباه
لکربک یا ابتاه و بزبان حال میفرمود بیت کاری فتاد بیتو مرا کز گریستن
عیبست عیب در غم تو ناگریستن ٭ آنحضرت علیه الصلوة والسلام چشمهای
مبارک خود را گشوده فرمود لا کرب علی ابیک بعد الیوم یعنی غمی و المی
و اندوهی بعد از امروز از برای پدر تو نیست بعد از آن حضرت در حالتی
که مردم در اطراف آن جناب مجتمع بودند فرمود ایها الناس بدرستیکه
بعد از من پیغمبری نیست و بعد از سنت من سنتی نیست پس هر که ادعا نماید
آنرا دعوایش باطلست و طالب آن در آتش است ای گروه مردم دوست بدارید
قصاص را و دوست بدارید حق را و صاحب حق را لا تفرقوا و اسلموا و سلموا
کتب الله لأغلبنّ انا و رسلی انّ الله قویّ عزیز از کتاب ابی اسحق ثعلبی
است که گفت داخل شد ابو بکر بر نبی صلی الله علیه و آله در وقتیکه سنگین
شده بود مرض آنحضرت پس عرض یا رسول الله چه وقتست اجل حضرت
فرمودند هر آینه حاضر شده است اجل ابو بکر گفت خداوند مستعانست
برین ماجرا باز گو که برگشت بکجاست و رجوع بسوی جنت حضرت فرمود

الی السدرة المنتهی وجنة المأوی والی الرفیق الاعلی والعیش المهنی پس ابوبکر
گفت مباشر غسل تو کی خواهد بود حضرت فرمود مردان اهل بیت من آنکه
نزدیکتر است ابوبکر گفت در چه چیز ترا کفن بکنیم حضرت فرمودند در
همین جامها که در تن منست یا در حلهٔ یمانیه یا در سفید مصر ابوبکر گفت چگونه
نماز باید کرد بتو چون ابوبکر این سخن بگفت خروش از حاضران مجلس بر آمد
و همه بیکبار بگریستند و زمین از آن حالت لرزید پس جناب رسول صلی
الله علیه و آله فرمود ای حاضران خاموش باشید و آرام بگیرید خدا بیامرزد
شما را وقتی که من غسل داده و کفن کرده شدم پس مرا بگذارید بر سر تخت
در همین خانه که هستم بر کنار قبر من بعد از آن ساعتی از من بیرون روید
که بدرستی که خداوند تبارک و تعالی نخستین کسیست که بر من نماز کند
بعد از آن اذن میدهد ملائکه را در نماز کردن بر من پس اول کسیکه نازل
میشود جبرئیل علیه السلام است بعد از آن اسرافیل و بعد از آن میکائیل و
بعد از آن ملک الموت علیهم السلام با خلق کثیری از ملائکه باجمعها بعد از آن شما
داخل شوید بر من گروه گروه و نماز کنید بر من و سلام دهید و مرا اذیت نکنید
با آه و ناله کردن و ابتدا کند بنماز من الادنی فالادنی من اهل بیتی پس
مردان اهل بیت من آنکه بمن نزدیکتر باشد بعد از آن زنان و بعد از آن
اطفال گروه گروه نماز گذارند ابوبکر گفت که داخل قبر تو شود حضرت فرمود
الادنی فالادنی از اهل بیت من با ملائکه که شما نمی بینید آنها را پس چنین بدو
برسانید این وصایا را از من بکسانیکه حاضر نیستند پس من گفتم بحارث فرمود

که این حدیث را از که شنیدی گفت از عبدالله بن مسعود و از جناب امیر
المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده فرمود جبرئیل علیه السلام نازل می شد بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت آن حضرت در هر روز و در هر شب
و میگفت السلام علیک بدرستیکه خداوند سلام میرساند ترا و میگوید
چگونه می یابی خود را با حال آنکه خداوند عالم عالمست باحوال تو و لکن میخواهد
که کرامت و شرف ترا از آنچه که عطا فرموده زیاده گرداند بر سایر خلق و نیز خدا
تعالی با اینکه عالمست باحوال تو از این پرسش اراده فرموده است که عبادت
مریض سنت باشد در امت تو پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل فرمود
یا جبرئیل انکان وجعا اجدنی وجعا خود را در درد نالش می یابم پس جبرئیل
علیه السلام عرض کرد یا رسول الله بدان بدرستیکه خدا تعالی بر تو سخت نگیرد
و احدی از خلق خدا از تو گرامی تر نیست بر خدا و لکن حق سبحانه و تعالی د
دوست میدارد که بشنود صوت ترا و دعای ترا تا اینکه ملاقات کنی پروردگار را
در حالتیکه سزاوار درجات علیه باشی و مستوجب شوی ثواب را که خدا از
برای تو مهیا کرده و فایز شوی بکرامت و فضیلتی که بر خلق داری هرگاه
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجبرئیل میفرمود که خود را در راحت و عافیت می یابم
جبرئیل علیه السلام بآن جناب عرض میکرد که حمد خدا را بجا بیاور بجهة راحت و
عافیتی که داری زیرا که واجبست حمد کنی و شکر نمائی تا اینکه زیاد کند آنچه را
که بر تو عطا کرده است از خیر و عافیت که بدرستی دوست دارد خدا تعالی
اینکه حمد کنی وی را و شکر او بنمائی علی علیه السلام فرمود که جبرئیل علیه السلام نازل شد

باآنحضرت صلی الله علیه وآله در آن وقتی که نازل می شد پس ما احساس کرد
و دانستیم آمدن جبرئیل را و شنیدیم صوت خفی او را و علی علیه السلام فرمود که
در وقت آمدن جبرئیل هر کس در خانه بود بیرون میرفت بغیر از من پس
جبرئیل علیه السلام عرض کرد یا محمد بدرستیکه پروردگار تو سلام میرساند بتو
و از تو سؤال میکند و حال آنکه او داناتر است باحوال تو که چگونه می یابی
خود را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا جبرئیل من خود را بر آن نزدیک
می بینم خود را میت می یابم جبرئیل با نحضرت عرض کرد یا محمد بشارت باد ترا
که بدرستی خداوند عالم اراده فرموده است که ترا برساند بآنچه که مهیا فرموده
است از برای تو از کرامتهای جمیله و نعمتهای جزیله پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود یا جبرئیل بدرستی که ملك الموت از من اذن خواست من هم او را اذن
دادم پس داخل خانه شد من از او مهلت خواستم تا تو بیائی آنگاه باسمان عروج
کرد جبرئیل گفت یا محمد بدرستی پروردگار تو بسوی تو مشتاقست ملك
الموت پیش از تو از هیچکس اذن نخواسته و بعد از تو از هیچکس اذن نخواهد
پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود یا جبرئیل از من مفارقت مکن تا ملك الموت
معاودت نماید بعد از آن اذن دخول دادند زنان و اهل بیت را که حاضر
شوند پس داخل شدند آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بدختر خود
فرمود ای فاطمه نزدیک شو بمن پس فاطمه نزدیک پدر آمد و سر در کنار آنحضرت
نهاد آن جناب آهسته سخنی بفاطمه علیها السلام فرمودند پس فاطمه علیها السلام سر برداشته
در حالتیکه اشك از چشمان مبارکش میریخت پس آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم

بحضرت فاطمه فرمود ای فاطمه نزدیک من آی فاطمه نزدیک شد و خود را بآنحضرت
بر افکند آنحضرت باز آهسته سخنی بجناب فاطمه علیها السلام فرمودند پس جناب فاطمه
سر برداشته در حالتی که خندان بود ما از دیدن آنحالت تعجب کردیم پس سؤال
نمودیم از جناب فاطمه علیها السلام که سبب گریه چه بود و از چه رو خندان شدی فرمود
که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر داد بمن مرگ خود را پس من ملول و گریان
شدم پس از آن بمن فرمود یا بنیة اندوهگین مباش و جزع مکن که بدرستی من
درخواست کردم از پروردگار خود که اول کسیکه از اهل بیت من بمن لاحق
شود تو باشی و مستجاب کرد خداوند تعالی مسئلت مرا پس من از آنجهت خندان
شدم جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بعد از آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم با جناب فاطمه علیها السلام نجوی را اتمام کرد جناب حسن و حسین علیهما السلام را نزد
خود خواندند و ایشانرا بوسیدند و بوئیدند و لبان ایشانرا میمکیدند و
اشك از چشمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرو میریخت و از جعفر بن
محمد علیه السلام از پدرش علیه السلام مرویست که فرمود جبرئیل علیه السلام آمد بسوی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که عیادت کند آنحضرت را پس گفت السلام
علیك یا محمد این آخر روزیست که من بسوی دنیا فرود آمدم و از عطاء بن یسار
مرویست که بدرستی که وقتیکه محتضر شدند جناب رسول الله صلی الله
علیه وآله بیامد بسوی او جبرئیل علیه السلام و گفت یا محمد الان بسوی آسمان
بالا روم و ابدا بسوی زمین فرود نیایم **بیت** بی رخت عالم بکار آید مرا
زندگی بی تو نمیباید مرا * و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون جناب خاتم

النبیین علیه السلام را زمان وفات در رسید مردی اذن دخول بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله خواست جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد فرمود حاجت تو
چیست آن مرد گفت اراده آن دارم که بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
داخل شوم جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود این ساعت نتوانی با آنحضرت
رسید حاجت تو چیست آن مرد گفت بدرستی که ناچار بر آنحضرت باید داخل
شوم پس علی علیه السلام بخانه اندر آمد و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اذن خواست حضرت رسول اذن دادند امر داخل شد و در نزد بالین آنحضرت
صلی الله علیه و آله بنشست بعد از آن گفت یا نبی الله من رسول خداوندم
بسوی تو حضرت پیغمبر فرمودند از کدام رسولان خدا هستی عرض کرد که من ملک
الموتم که خدا تعالی مرا بسوی تو فرستاده و ترا مخیر فرموده در میان اینکه ملاقات
کنی پروردگار خود را و یا اینکه بدنیا رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله بملک
الموت گفت مهلت ده مرا تا جبرئیل نازل شود من از او مشورت نمایم پس
جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله آخرت از برای تو بهتر از دنیا است و زود
عطا میفرماید به پروردگار تو چندانکه تو خوشنود شوی لقای پروردگار
از برای تو بهتر است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بملک الموت فرمود لقای
پروردگار من از برای من بهتر است بجا بیاور آنچه را که مامور شدهٔ پس جبرئیل
علیه السلام بملک الموت گفت تعجیل مکن تا من بسوی پروردگار عروج کرده بسوی
زمین فرود آیم ملک الموت علیه السلام گفت یا جبرئیل بتحقیق رسیده است نفس آن
حضرت بجائیکه قدرت بر تاخیر آن ندارم در آن هنگام جبرئیل گفت یا محمد

یارسول

یا رسول الله این آخر فرود آمدن منست بسوی دنیا حاجت من در دنیا تو بودی مرا
دیگر در دنیا کاری نیست پس اختلاف کردند اهل بیت و اصحاب آنحضرت در
دفن آن جناب علی علیه السلام گفت بدرستیکه خداوند عالم قبض نفرماید روح پیغمبر
خود را مگر در پاکترین بقعها پس سزاوار اینکه مدفون گردد جسد مبارک در
هر مکانیکه قبض روح شده پس اصحاب قول آنحضرت را قبول کردند و جمهور
روایت کرده اند که وفات آنحضرت در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بود
و گفته اند که ولادت با سعادت آنحضرت در روز دوشنبه بود و در روز
دوشنبه نیز مبعوث گشت و بمدینه منوره روز دوشنبه داخل شد و در
روز دوشنبه وفات یافت چنانچه سابقا ذکر نمودیم و در روز چهارشنبه
مدفون گردید و جمهور گفته اند که در امر دفن و تجهیز داخل شد بر آنجناب
عباس و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس و
گفته شده که قثم بن جناب عباس نیز داخل شد و بنو نجار گفتند ما اخوال آن
جناب هستیم از ما نیز یکی را داخل کنید تا از برای شرفی و فخری حاصل شود که
عبد الرحمن بن عوف را دستور داده داخل کردند و گفته شده است که اسامة
بن زید را داخل کردند و آورده اند که مغیرة بن شعبه گفت زمان من با آن
حضرت از دیگران شما است و انداخت مغیره خاتم خود را در قبر و فرود
آمد بقبر ببهانه آنکه خاتم خود را در آورد و ابو طلحه آن حضرت را در لحد گذاشت
و شقران غلام آن حضرت قطیفه را بزیر آن حضرت افکند صاحب کتاب
ثنویی که ذوالنبین است در میان دحیه و جناب حسین گفته است که نکنت

در اینکه آن حضرت در روز دوشنبه وفات یافت واصحاب سیر وتواریخ اختلاف
کرده اند پس ابن اسحق گفته که دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوده واین
قول بیقین باطلست واصول علم که اتفاقی اهل کتاب مثبتست مخالف
این قولست بجهت اینکه علی التحقیق ثابت شده که پیغمبر در حجة الوداع
وقوف بعرفات در روز جمعه بود پس غره ذی الحجه پنجشنبه خواهد بود واول
محرم یا جمعه میشود یا شنبه پس هرگاه جمعه باشد غره صفر یا شنبه ی
شود یا یکشنبه هرگاه غره محرم شنبه باشد اول صفر یا یکشنبه میشود
و یا دوشنبه پس هرگاه اول صفر شنبه باشد اول ربیع الاول یکشنبه
میشود و یا دوشنبه هرگاه چنانچه اول صفر یکشنبه یا دوشنبه باشد
پس اول ربیع الاول یا سه شنبه میشود و یا چهارشنبه علی ای حال با این حساب
دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نخواهد بود وقاضی ابوبکر در کتاب برهان
ذکر کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله دو شب از ربیع الاول گذشته
بود که وفات فرموده اند وطبری هم از ابن کلبی وابی مخنف چنین ذکر کرده
واین بعید نیست در صورتیکه سه ماهی که پیش از ربیع الاول اند یعنی صفر
المظفر ومحرم الحرام وذی الحجة الحرام هر سه ناقص باشند پس نیک تامل کن
وخوارزمی ذکر کرده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وفات فرموده در روز
دوشنبه اول ربیع الاول واین قول نزدیکتر است از آنچه طبری ذکر کرده
پس آنچه ملخص شد اینست که بدرستیکه جایز است که وفات آن حضرت در اول
ماه یا دویم ماه و یا سیزدهم ماه و یا چهاردهم و یا پانزدهم ماه باشد بجهة اتفاق

کردن ما بین بایکدیگر و وقفه عرفه حجة الوداع در روز جمعه بوده است تمام شد کلام ذی
البنین او واذو البنین از آن جهت نامند که او را نسبت بحضرت حسین بن علی
علیهما السلام در حین کلبی بوده

فصل

در ذکر آیات ومعجزات وخارق عادات
آن حضرت صلوات الله علیه است یعنی از آنها بظهور رسیده قبل از ولادت
آنحضرت وبعضی ظاهر گشته بعد از ولادت پس از جمله معجزات باهرات آنست
که مرویست بدرستی مادر آنجناب صلی الله علیه وآله زمانیکه حامله شد
با آنحضرت شنید که گوینده میگوید بدرستیکه تو حامله شده بسید این
امت وعلامت آن اینست که تو می بینی هنگام ولادت این مولود نوری که از
روشنی آن نمایان شود قصرهای شام وگفته شده است قصرهای بصری
پس وقتیکه آن مولود بزمین می افتد بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد
یعنی ای فرزند تو را بخدای یکتا آوردم واز کید اعدا در حرز لطف الهی
پنهان کردم خداوند از شر هر حسود نگاه دارد و وصی کن او را بمحمد بدرستی
که اسم او در توریة احمد است حمد میکنند با او اهل آسمان وزمین ونام
او در فرقان محمد است مادر آنحضرت گفت که من چون این ندا شنیدم
آن حضرت را محمد نام نهادم وابن خالویه در کتاب آل روایت کرده است
که بدرستی که آمنه دختر وهب مادر جناب رسول صلی الله علیه وآله
در خواب دید که گوینده باو گفت که بدرستی تو حامله شده بهترین خلق
الله وسید عالمین پس وقتیکه او را بزائی اسم مبارك او را محمد بگذار که بدرستی
نام او در توریة حامد ودر انجیل احمد است واین باز وبند و تعویذ را بروی

پا و بس پس از خواب بیدار شدم و صحیفه از ذهب در زیر سر خود دیدم که در آن
صحیفه مکتوب بود اعیذه بالواحد من شر کل حاسد وکل خلق مارد
من قائم وقاعد عن السبیل عائد علی الفساد جاهد یاخذ بالمراصد
من طرق الموارد انهاهم عنه بالله الاعلی واحوطه بالید العلیا والکف
التی لا تری یدالله فوق ایدیهم وحجاب الله دون عادیتهم لا یطرونه ولا
یضرونه فی مقعد ولا مقام ولا مسیر ولا منام اول اللیل وآخر الایام
حاصل کلمات این معنی است که ای آمنه بدان وآگاه باش که این فرزند تو
در پناه خدا تعالی است واز کید هر حاسد ومکر هر بدی دور ماندنست واز شر
هر شیطان محفوظست من همه شیاطین را ازو منع کرده ام من نگاه دارنده
اویم از حوادث لیل ونهار واو محفوظست از حملهٔ مکروهات بواسطهٔ
دستی که بالای همه دستها است ودر میان بداندیشان او حجابست که حق
جل وعلا آنرا بدست قدرت خود مضروب کرده است که بواسطهٔ آن هیچ
دشمنی را یارای آن نیست که مضرت باو رسانند در هیچ حالی از حالات خواه
در شب خواه در روز خواه در خواب خواه در بیداری خواه در سفر خواه در حضر خواه
در حرکت خواه در سکون وایوان کسری روز ولادت آنحضرت صدای شدید
کرده بلرزه درآمد وچهارده کنگره از کنگرهای آن فرو ریخت وآتشکدهٔ فارس
هنگام ولادت آنحضرت علیه السلام خاموش شد هزار سال پیش از آن خاموش
نشده بود ودریاچهٔ ساوه خشک گردید و بنای موبدان فرستادن
عمرو بن بقیله بسوی شق وسطیح که کاهن بودند وخبر دادن آن دو کاهن از

شدن ولادت باسعادت آنحضرت وظهور بعض از آثار آن جناب صلی الله
علیه وآله وسلم قصه ایست مشهور که نقل کرده اند از راویان ودست بدست
رسیده از مورخین ودر شب ولادت آن حضرت بعضی از یهود دید ستارها
که بر زمین فرود می آیند پس آن یهود گفت امشب پیغمبری متولد شده بدرستی
ما در کتابهای خود دیده ایم که شیاطین منع کرده میشوند از استراق سمع و
دانشمندان گمان کردند با ستارگان ببرکت آن مولود وسؤال کردن یهود که آیا در این
شب از برای کسی فرزندی متولد شده بلی از برای عبدالله بن عبد المطلب
پس گفت که آن مولود مسعود را بمن بنمایند آنحضرت را در میان قنداقه
خود بسوی یهودی بیرون آوردند چشمان مبارک او را دید ودوشهای
او را برهنه کرده بخال سیاهی که بر آن چند دانه مو بود نظر کرد وبیهوش
گشته بر زمین افتاد قریش از کار آن یهود تعجب کرده بخندیدند پس
گفت آیا میخندید شما که این نبی السیف است یعنی پیغمبر شمشیر است
هر آینه این هلاک گرداند شما را وبتحقیق رفت نبوت از بنی اسرائیل تا ابد
پس مردم متفرق شدند وآنچه یهود گفته بود بایکدیگر حکایت میکردند
ودر تورات چیزی هست که حکایت کرده آنرا بعضی از یهود ومن خود
نیز در تورات معرب دیدم ورواة نیز آنرا نقل کرده اند وآن اینست
اسمعیل قبلت صلوته وبارکت فیه وانمیته وکثرت عدده بماد ماد
گفته شد که معنی ماد ماد محمد است وعدد حروف ماد ماد نود ودو است
و بن ودی ظاهر سازم دوازده امام را از نسل او که پادشاه باشند باو عطا

نمایم قومی که عدد آنها بشمار و جمعیت آنها بسیار باشد و وقتیکه جناب ابو
طالب بسوی شام مسافرت نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای عم مرا بکه وا میگذاری که نه پدر دارم و نه مادر جناب ابو طالب را رقت
کرده و از برای او دلش بسوخت و باوی گفت بخدا قسم هر آینه ترا با خود
بیرون میبرم و تو هرگز از من جدا نشوی وقتی که جناب رسول صلی الله
علیه و آله با عم خود جناب ابو طالب به بصری رسیدند بحیرا راهب آنجناب را
از دور بدید و ابری را مشاهده کرد که سایه بر آنحضرت افکنده پس از راهب
از برای قریش طعامی ترتیب داده ایشان را دعوت کرد و تا آن زمان راهب را
عادت بر این جاری نشده بود پس قریش حاضر شدند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را بجهت خورد سالی بجای ماند و با قریش حاضر نشد راهب
از ایشان سؤال کرد آیا کسی از شما بجای ماند گفتند بلی طفل صغیری بجای
جای ماند راهب گفت من او را می خواهم پس قریش آنحضرت را حاضر نمودند
آنگاه طعام خورده باز گشتند راهب با آنحضرت و عم او ابو طالب خلوت
کرد از اینکه شنیده بود که قریش بلات و عزی قسم یاد میکنند با آنحضرت
گفت ای پسر از تو سؤالی میکنم و بلات و عزی قسمت میدهم آنجناب فرمود
که سؤال کن و بآنها قسم نده که هیچ چیز در نزد من مبغوض تر از لات و
عزی نیست پس راهب سؤال از پاره چیزها کرد و از حال آنحضرت در بیداری
و خواب و مکانهای او پرسید آن جناب خبر داد راهب موافق آنچه که در نزد
راهب بود از صفت آنحضرت بعد از آن راهب نظر کرد بر پشت آنحضرت و

ومشاهده

ومشاهده نمود خاتم نبوت را در میان دو شانه او بهمان طور که در کتابهای خود
دیده و دانسته بود آنگاه با ابوطالب گفت که این طفل با تو چه نسبت دارد
جناب ابوطالب گفت پسر منست راهب گفت نیست پسر تو پدر او وفات یافته
ابوطالب گفت پسر برادر منست و پدرش وفات یافته در حالیکه مادرش باو
آبستن بوده است راهب گفت راست گفتی اکنون برگردان پسر برادرت را
و محافظت کن او را از گروه یهود بخدا قسم که اگر او را به بینند و بشناسند چنانچه
من شناختم هر آینه از برای او طلب شر مینمایند پس بدرستی هست از برای
پسر برادر تو شأن بزرگی وقتیکه جناب ابوطالب با آنحضرت معاودت نمودند
جماعتی از اهل کتاب بطلب قتل آن جناب از پی ایشان روان شدند بحیرا
آنها را برگردانید و ذکرهم الله و ما یجدون فی الکتاب من ذکره و جناب ابوطالب
رضی الله عنه در این واقعه گفته است شعر

ان ابن آمنة النبی محمد ٭ عندی بمثل منازل الاولاد ٭

یعنی بدرستیکه پسر آمنه که محمد است پیغمبر حق است و او پیش من بمنزله فرزندانست
و در همین قصیده حال بحیرا راهب و برگردانیدن او گروه یهود را از پیغمبر
صلی الله علیه و آله ذکر نموده و بشارت سیف ابن ذی یزن بعبد المطلب
جد آن بزرگوار بولادت آنحضرت و بیان کردن سیف بعبد المطلب احوال
آن جناب را و تهنیت گفتن سیف بعبد المطلب باینکه پادشاهی روی زمین
بآن جناب منتقل خواهد شد معروف و مشهور و از اصحاب سیر و تواریخ
منقولست و این بابیست که اگر من داخل شوم در آن احاطه بتحقیق خواهم نمود

وحال آنکه نخواهم رسید بنهایت عمر عمری از آن ونخواهم آورد با سعی بسیار طلبی از آنرا

وأين الثريا من يد المتناول ٭ وكيف لي بعد النوال والمتناول ٭

یعنی آرزومندی تو باستیفای فضایل وکمالات واستقصای آیات ومعجزات
آنحضرت بمنزلهٔ تمنای کسیست که او آرزو کند که خوشهٔ پروین را بدست آورد
وشك نیست که این محالست واما آنچه که از معجزات وآیات آنحضرت
بعد از بعثت بظهور رسیده قرآن مجید است که از جملهٔ معجزات باهرات
آنحضرتست که زبان بسته وگنگ شدند فصحای عرب از اینکه با او معارضه
توانند کرد وبلغا از معادلهٔ آن کلام معجز نظام بقید عجز وانکسار مقید
شدند پس سحبان پیش آنها باقل شد واز برای معارضهٔ کلام مجید از
یکدیگر طلب یاری کردند معین ونصیری نیافتند وبغیر طریق خواری وخذلان
راهی نبردند وبا یکدیگر بمخاصمه را عهد وپیمان بستند یاری ویاوری نجستند
وبا نومیدی وخذلان معاودت کردند پس نتوانستند نظیر قرآن را بیاورند
هر چند بودند بعضی از آنها بعضی را پشت وپناه پس ناچار اذعان واعتراف
کردند ومطیع ومنقاد شدند بهمانهای ذلت وخواری ودستگیر شدند
درحالتیکه فروتنی کننده بودند دیگر کنند قتل واسیری واز جملهٔ معجزات
باهرات آنحضرت آمدن شجره است بسوی آنحضرت وبتحقیق ذکر فرموده است
آنرا علی علیه السلام در خطبهٔ قاصعهٔ خود که گفتند کفار بآنحضرت صلی الله علیه وآله
که اگر تو شجره را دعوت نمائی وبیاید بسوی تو ما ایمان میآوریم برسالت
تو پس حضرت فرمودند ای درخت اگر تو ایمان آورده بخدا وبروز قیامت وبیدانی

که من

که من رسول خدا هستم پس کنده شو از ریشه وبسوی من بیا ودر برابر من بایست باذن
خدا آنگاه درخت بسوی آن جناب بیامد درحالتیکه بود مر آن درخت را ناله وفریاد شدیدی
الی آخر الحدیث پس کفار علیهم غضب الله الجبار گفتند تو ساحر وکذاب هستی واز جملهٔ
معجزات بیرون آمدن آب روانست از میان انگشتان مبارك آنحضرت واین
در سفری بود که اصحاب از تشنگی شکایت کردند ودر معرض تلف بودند پس آن
حضرت فرمودند کلا ان معی ربی علیه توکلت بعد از آن مشکی خواستند مشك
آب در آن مشك ریخت ودست در آن مشك برد آب از میان انگشتانش بجوش
مردم را صدا زدند پس خود نوشیدند وبدواب خویشتن دادند تا اینکه سیراب
شدند ودوباره آشامیدند وحال آنکه چند نفر از دو بودند وآنحضرت میفرمود
که شهادت میدهم بدرستیکه من رسول الله برحق هستم واز جملهٔ معجزات
اظهار اشتیاق وناله کردن ستون مسجد است بسوی آنحضرت در وقتیکه
آنحضرت بر آن ستون تکیه فرموده خطبه میخواندند بعد از مدتی که از
برای حضرت منبری ترتیب دادند آنحضرت از ستون مفارقت کرده بمنبر
بالا رفت آنگاه ستون بناله در آمد مثل ناله کردن شتری که بچه خود را گم کرده باشد
واز جملهٔ معجزات آن جناب صلی الله علیه وآله وسلم حدیث گوسفند ام
معبد است وقتیکه آنحضرت بسوی مدینهٔ منوره هجرت فرمود از ام معبد
آب طلب فرمودند که بیاشامند آب نیافتند ام معبد عرض کرد که ما فقیر وبی زاد
وتوشه هستیم پس حضرت گوسفندی در آنجا دیدند فرمودند بام معبد این
گوسفند چیست ام معبد عرض کرد که از شدت لاغری از رمه واپس مانده بجا

نرفته حضرت فرمود آیا این گوسفند شیر دارد که بدوشیم ام معبد عرض کرد که از شدت
لاغری شیر ندارد حضرت فرمود اذن میدهی که ما آنرا بدوشیم عرض کرد بیا
پدر و مادرم فدای تو باد اگر در او شیری بهبینی بدوش پس حضرت گوسفند را
نزد خود خواند دست مبارک بر پستان او مالید پس آن گوسفند وا کرد
پاهای خود را و فراخ نمود میان دو پای خود را و شیر در آمد آنگاه حضرت
ظرفی طلب فرمود و شیر دوشید ام معبد را سیراب کرد بعد از آن باصحاب
شیر داده آنها را نیز سیراب کرد بعد از همه خود نیز شیر میل فرمود و گفت ساقی
قوم بعد از آنکه همه را سیراب میکند خود مینوشد پس اصحاب جمیعاً مرة بعد
اخری نوشیدند بعد از آن باز گوسفند را دوشیده همه را از سر گرفت و
گوسفند را نزد ام معبد گذاشته و رفت پس ابو معبد شوهر آن زن بخانه
آمد بزهای لاغری که با خود برده بود بیاورد و ظرف را پر از شیر دید گفت
این شیر از کجاست شما گوسفند شیرده نداشتید و این گوسفند هم لاغر و بی
شیر است ام معبد گفت مرد مبارک قدمی بر ما بگذشت که حکایت او چنین
و چنان بود و حکایت از بدو تا ختم بیان نمود و نقل کرده است زمخشری در
کتاب ربیع الابرار از هند دختر جون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم فرود آمد بخیمه خاله من ام معبد و در آنجا بخواب رفت پس از آن
از خواب برخواسته آب خواست دستهای خود را شسته مضمضه فرمودند
و آب دهان مبارک را بخار شتری که در کنار خیمه بود بینداخت پس چون
صبح شد دیدیم آن خار شتر را که درختی شده تنومند با شاخ و برگ و میوه

درختی

درختی بار آورده در لون اسپرک و در بوی عنبر و طعم شهد هیچ گرسنه از آن میوه
نخورده مگر اینکه سیر میشد و هیچ تشنه از آن نخورده مگر اینکه سیراب میگردید
و هیچ مریضی نخورده مگر اینکه بهبودی مییافت و نخورده از برگ آن شتری
و گوسفندی مگر آنکه شیر او زیاد میشد و ما آن شجره را شجره مبارکه نام
نهادیم و از بادیها بسوی ما میآمدند و استشفا مینمودند از آن درخت
و توشه بر میداشتند از آن تا اینکه صبح کردیم روزی در حالتی که میوه آن
درخت فرو ریخته و برگهای آن زرد شده بود ما از این حالت غمگین گشته
ترسیدیم پس زمانی نرفت مگر اینکه خبر وحشت اثر وفات آن حضرت
انتشار یافت چون سی سال دیگر بر آن درخت بگذشت علی الصباح دیدیم
که آن درخت از اسفل تا اعلی خار دار گشته و میوه آن فرو ریخته وقا
گشته سبب این حادثه را ندانستیم مگر قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام پس
بعد از آن هرگز آن شجره میوه نمیداد و ما از برگهای او منتفع میشدیم
تا اینکه روزی صبح کردیم ناگاه دیدیم که از ساق آن درخت خون تازه جاری
شده و برگهای آن درخت پژمرده شده ما مهموم و مغموم و ملول بودیم
که آیا چه حادثه روی داده و چه واقعه واقع شده که ناگاه رسید با خبر
محنت اثر شهادت حسین بن علی علیهما السلام و آن درخت بکلی خشک شده بکلی از
میان برفت عجب است که چگونه این شجره مشهور نشد چنانچه امر گوسفند
مشهور گردید و حال آنکه این قصه از قصهای مشهوره است همین است آخر
کلام زمخشری و از جمله معجزات آن جناب حدیث سراقه است در وقتی که

آنحضرت نبوی مدینه مهاجرت میفرمود سراقه از پی آنحضرت همی تاخت
که آنجناب را گرفته بقتل برساند و بهمین جهت بقریش تقرب جوید تا اینکه
حضرت را دریافت و گمان کرد که بمقصود خود رسید آنگاه حضرت رسول ص
برا و نفرین کرد دست و پای اسب او بزمین فرو رفت تا اینکه تمامت دست
و پای اسب در زمین غایب شدند و سراقه در زمینی بی آب و گیاه و صحرای
بود پس گفت یا محمد دعا کن که دست و پای اسب من رهائی یابد که مر تراست
بر من عهد و پیمانی از خدا باینکه احدی را بسوی تو راه نمائی نکنم پس درخواست
نمود و اسب سراقه برجست گویا که بدستی از دام برجست و آن سراقه مردی
زیرک و هوشیاری بود دانست که عنقریب از برای آنحضرت شأنی
خواهد بود و آنحضرت عاقبت بر کفار منصور و مظفر خواهد شد پس
از آنحضرت امان خواست و گفت یا محمد مرا امان ده و انگشتری که د
خواجه او را امان داد و او در فتح مکه همچنان در امان خواجه بود و آنجناب
صلی الله علیه و آله با ابوبکر فرمود که باینکه در اثنای راه ما را از تو خبر پرسند
تو جواب ده که از برای من جای نیست دروغ بگویم این بود که اگر از ابی بکر
سؤال میکردند تو کیستی میگفت من باغی هستم یعنی ستم کرده ام و فتنی
که میگفتند اینکه با تو رفیق است کیست ابوبکر میگفت هادیست یعنی
راه نما نیست که بمن راه مینماید و از جمله معجزات حدیث غار است و
غار بکری نه که بیست مردم بآنجا آمد و شد میکردند و شبانان در آنجا ماوی می
گرفتند و بسر میبردند پس کفار در طلب آنحضرت بیرون رفتند خداوند عالم

چشم

چشم کفار را از آن غار کور نمود یعنی بر بست و پیغمبر خود را حمایت کرده از کید و مکر ایشان
نگاه داشت و حال آنکه ایشان زیرکان و صاحبان فهمهای عرب و مالکان آن زمین بودند
و با همها و رخنهای آن غار معرفت تمام داشتند چنانچه گفته شد که اهل مکه
اعرف بودند براهمهای آن غار چنانچه سید حمیری گوید **شعر**

حتی اذا قصدوا الباب مغارتهم	الفوا علیه نسیج غزل العنکب
صنع الاله لهم فقال فریقهم	ما فی الغار لطالب من مطلب
میلوا وصدهم الملیک ومن یرد	عنه الدفاع ملیکه لا یعطب

خلاصه معنی این ابیات شریفه آنست که چون کفار قریش در طلب و تفحص آن سرور
نزدیک غار رسیدند و خبر نسج عنکبوت از رفیق خود شنیدند از آنجا
میل کرده برگشتند و هیچ شکی نیست که هر کرا خدای عز و جل نگاهبان باشد
او از هلاک شدن ایمن است مجملا بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
غار را بقدوم شریف خود مشرف ساخت خدا تعالی دو کبوتر وحشی را بر
انگیخت بدهان غار بنشستند برکان قریش از هر قبیله با چوبها و
شمشیرهای خودشان روی بآن سو آمدند تا بجائیکه مقدار چهل ذراع
پیش از غار دور بودند آنگاه مردی از آنها شتاب کرد که در میان غار نظر
کند پس آمد باز گشت قریش گفتند ترا چه شد که در میان غار نظر نکردی
گفت بر در غار دو کبوتر دیدم که آشیانه گرفته بودند حضرت رسول آواز
او را شنید و از سؤال و جواب آنها مطلع گردید پس بکبوتران دعا نمود و از
جمله معجزات باهرات آن جناب سخن گفتن کرگست و کیفیت آن باین نحو است

که مردی در میان گوسفندان خود بود که گرگ گوسفندی را از آن گله دزدید و
تاختن آغاز کرد آن مرد از پی گرگ همی دوید تا اینکه گرگ گوسفند را بر زمین افکنده
با زبان فصیح گفت منع میکنی مرا از رزقی که خدای تعالی آنرا بسوی من رانده
آن مرد گفت یا عجبا الذئب یتکلم عجیب است از این گرگ که تکلم می کند گرگ گفت
شما عجیبتر هستید و در کار شما عبرت گیرندگان را عبرت بزرگیست
این پیغمبر که مبعوث شده محمد ابن عبد الله است شما را بدین حق دعوت
میکند در میان مکه و شما از او غافل و معرض هستید پس آن مرد را نیک
بختی یار گشته خدای تعالی او را هدایت فرمود فی الفور بسوی پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آمده اسلام را قبول کرد و از برای اولاد خود شرف باقی گذاشت
که ببنی مکلم الذئب مشهور و معروف شدند و از جمله معجزات
سخن گفتن ذراعست که گفت من مسموم هستم و کیفیت آن چنانست که
یهودیه ذراع زهرآلوده را بآن حضرت هدیه فرستاد ذراع گفت من مسموم
هستم قصهٔ آن معروف و مشهور است و از جمله معجزات آن جناب این
است که با طعام قلیلی جمع کثیری را طعام داده سیر نموده اند در یکجا و دو جا
بلکه مکرر و نیز از معجزات آن جنابست که قومی از شوری و قلت
آب چاه خودشان با حضرت شکایت کردند و عرض نمودند که از تشنگی کار
بما سخت شده پس آن حضرت آب دهان مبارک را در آن چاه انداخت آب
آن چاه زیاد شد و شیرین و گوارا گشت آن قوم بآن چاه فخر میکردند و آن
قبیله بآن جهت ذو التفل شدند و بسایر قبایل عرب افتخار میکردند و ذریه

وفرزندان از آن چاه میراث میبردند و از جمله معجزات حدیث طلب باران
است در وقتیکه اهل مدینه بآن حضرت شکایت کردند پس آن حضرت از
خدای تعالی باران خواست چندان باران بیارید که اهل مدینه از خراب شدن
خانها هراس کردند و از آن حضرت تمنای باز ایستادن باران نمودند پس
حضرت گفت اللهم حوالینا و لا علینا یعنی خداوندا این باران را در حوالی ما بفرما
بباران و از مدینه ما دور گردان آنگاه ابرها یکسو رفته در مدینه آفتاب
طالع شد و حال آنکه باران باطراف مدینه میبارید و مؤمن و کافر جملگی نظاره
میکردند و میدیدند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تبسم فرموده
گفتند خداوند ابو طالب خبر داد اگر زنده می شد چشمانش روشن می گشت
امیر المؤمنین علیه السلام برخاسته گفت یا رسول الله گویا اراده قول جناب ابوطالب که گفته

وابیض یستسقی الغمام بوجهه ❊	ثمال الیتامی عصمة للأرامل ❊
یطوف به الهلاک من آل هاشم ❊	فهم عنده فی نعمة و فواضل ❊

تفسیر این دو بیت سابقا مذکور شد و از جمله معجزات باهرات آن حضرت
شق القمر است و قصهٔ آن معروف و اظهر من الشمس است و مثل اینها از خوارق عادات
آن حضرت معجزات و کرامات را از آن چیزها که معروف و مشهور و در کتب
سیر و تواریخ مسطور است که چنانچه تتبع شود و جمع کرده مجلدات چند خواهد
بود و هر آینه متعذر است جمع کردن فضایل آن حضرت بجهت کثرت آن و
انتشار آن و از کجا و چگونه وصف تواند کرد زبان فضل و شرف آن حضرت را
و حال آنکه او اشرف کاینات و خلاصهٔ موجودات است تا کار کرد او را کسیکه انکار کرد

او و اکسیکه انکار کرده شناخت او و اکسیکه شناخت و اما اخلاق آنجناب و
کرم او و شجاعت او و فصاحت او و امانت او و ذکر او و شکر او
و عبادت او و کرم قبیلهٔ او و مهربانی او و ادب او و رفعت و تمکین او
و کذشت او و سطوت او و نجدت او و عزم او و همت او و حلم او
و زهد او و ورع و رضای او و صبر او و غیرت او و بینائی او و خوف او
از خدا و خشوع او و فروتنی او و خضوع او و کرم آبا و اجداد او و سخا
و جود او و سکوت او و بیان او و صدق کفتار او و رعایت عهد را
و وفای وعد او و عدم تلون او و انصاف او در معاملات و حسن خلق
و خلق او و محبت او و قناعت او و وقار او و ضیاء و انوار او و حیای او
و لینت او و یقین او و عفو او و رحمت او و توکل او و مقام او
در نزد پروردکار خود اوصافیست که دلالت میکند بر آنها آنچه که من نقل کرده ام
آنرا از مسند احمد بن حنبل از عبد الرحمن بن عوف که کفت بیرون رفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله من نیز از پی آن جناب بیرون رفتم تا نخلستانی
رسید پس سجده کرد آن حضرت و طول داد سجده را بحدیکه من ترسیدم
از اینکه آن حضرت وفات کرده و قبض روح شده باشد آنکاه نزدیک رفتم
که بآنجناب نظر کنم پس سر مبارک از سجده برداشته فرمود یا عبد الرحمن چه
میشود ترا عرض کردم فدای تو شوم بر تو ترسیدم فرمود ای عبد الرحمن به
بدرستیکه کفت بمن جبرئیل علیه السلام که هان ای محمد بشارت میدهم ترا
باینکه خدا عز و جل بتو میکوید که هرکس صلوات فرستد بتو من صلوات

میفرستم

میفرستم و هرکس سلام کند بتو من سلام میکنم باو چون این بشارت شنیدم
سجدهٔ شکر بجا آوردم و از این قبیلست آنچه که من نقل کرده ام آنرا از کتاب
یواقیت از برای ابی عمرو الزاهد که کفت خبر داد مرا عطافی از رجال خودش از امام
همام ابی جعفر بن محمد علیهما السلام از آباء طاهرینش علیهم السلام از ابن عباس رضی الله
تعالی عنهما که فرمود وقتی که روز قیامت شود ندا کننده ندا کند که برخیزد
هرکسیکه اسمش محمد است پس داخل بهشت شود بجهت کرامت همنام خود
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم پس تو نظر کن بشرافت آن بزرکوار
که برتری یافته است آنحضرت بسبب آن بر اولین و آخرین و تامل کن در معانی
کمالات جناب که رسیده است بر آسمان و تفوق جسته بر شمس و قمر
و کواهی داده است خدا عز و جل در بلوغ آنحضرت باین کمالات در آیات
و سوره هرکاه کسی اراده کند که در هر صفتی از این صفات کتاب بطول جمع
نماید میسر است و اما ذکر کردن حالات و غزوات و اسامی اعمام و عمات
و ذکر ازواج و عبید و خیل آن جناب صلی الله علیه و آله و غیر ذلک از احادیث
و خطب و مواعظ ایشان در این کتاب مقصود نبوده بهمین قدر که بیان کردیم
اکتفا نمودیم **فصل** بیش از شروع در ذکر علی و اولاد علی علیهم السلام
ذکر میکنیم چیزهائیکه متعلق است بفضل و شرف بنی هاشم و مزایائیکه
مخصوص ایشانست و بسبب آن صفات خجسته تفضیل داده شده اند بر سایر
مردم از جملهٔ آنها رساله ایست که بمن رسیده از کلام ابی عثمان عمرو بن
بحر الجاحظ من آن رساله را بطور اختصار ذکر میکنم ابی عثمان کفته بدانکه ذ

تا حفظ فرماید که بدرستی اصول خصومات معروف و ابواب آن مشهور است
مثل خصومتی که درمیان شعوبیه و عرب و کوفی و بصری و عدنانی و قحطانی
است و این ابواب ثلثه که اصول نزاع و خصومات است در فساد دنیوی و در هلاک
نفوس بیشتر از دیگر است از نزاعی که عقلا را در باب تشبیه و قدر و در وعد و وعید
و در اسماء و احکام و در تصحیح اخبار واقع است عقول سلیمه و اخلاق حسنه را
فاسد کرده و زیاده از این ها فاسد کننده معقول تمییز رجال و ترتیب طبقات
ذکر و تقدیم علی علیه السلام و ابی بکر است بهترین کارها از برای تو میانه روی و ترک
هوای نفس است که بدرستی یهود منازعه کردند با نصاری در خصوص مسیح
پس سخن آنها بعناد و لجاج منجر شد تا اینکه یهود گفتند که مسیح پسر یوسف نجار است
و بدرستی او صحیح النسب نیست و بدرستی او صاحب نیرنج و مخاریق و خدعه است
و ناصب شرک و صیاد سمک و صاحب نقص و شبکه تیر انداز مثل صیاده
و عیب نجار چه حاصل خواهد شد و زعم کردند نصاری که بدرستی مسیح رب
العالمین و خالق سموات و ارضین و اله اولین و آخرین است هر گاه یهود از این
بدتر سخنی بیافتند در حق مسیح می گفتند و اگر نصاری از این بالاتر قولی می
یافتند می گفتند در حق مسیح پس این دو طایفه هر دو ضال و مضل گردیدند
بنا بر این علی علیه السلام فرموده دو کس در من هلاک گشتند محب مفرط و مبغض
مفرط یعنی دو طایفه در من گمراه گشتند و هلاک شدند یکی آنکه در دوستی
من غلو کنند و تصدیق بالوهیت من نمایند چنانچه طایفه نصیریه برآنند
و دیگر کسانی که در حق من و محبت من تقصیر کنند و مرا در آن مرتبه که شایسته است

اعتقاد نکنند و تصور ننمایند که رتبه من عند الله و عند الرسول مثل سایر
صحابه است ثانی مقام آنست که محبت و دوستی صحابه مر ترا دامی نبود با اینکه
حقوق و حظوظ عترت رسول صلوات الله علیه و علیهم را ناقص کنی که بدرستی
عمر وقتی که دواوین را نوشتند و ذکر او را مقدم داشتند تا خویش را ثانی
معتبر او گفت ابتدا بکنید بدو طرف رسول الله صلی الله علیه و آله و آل
خطاب را در آنجا بگذارید که خدا گذاشته گفتند تو امیر المؤمنین هستی تقدیم
تو لازمست پس عمر راضی نشد مگر بتقدیم بنی هاشم و تاخیر خودش و آل خطاب
کاری که اگر عمر احدی برا انکار نمود و نا پسند نیفتاد بلکه رای او را صواب
دانسته پسندیدند و این از مناقب عمر شمردند و بدان بدرستی که خدای
تعالی هر گاه اراده کرده بود که مساوی کند بنی هاشم را با مردم دیگر هم
ذوی القربی را از برای ایشان حد نمیکرد و خداوند عالم ایشان را در انذار از سایر
امت متمیز نساخت و منفرد نمود خدای تعالی و انذر عشیرتک الاقربین
و خدای تعالی فرموده و انه لذکر لک و لقومک پس هست از برای قوم آن
حضرت در این اختصاص چیزی که نیست آن از برای دیگران پس هر کس
که از دیگر باشد رفع شان ناخواهد بود هر گاه مساوی میکرد خدای تعالی ایشان را
با سایر مردم هر آینه حرام نمیکرد از برای ایشان صدقه را و نیست حرام کردن
صدقه مگر بجهة اکرام ایشان و بهمین جهة فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله
بجناب عباس در وقتی که عباس طلب کتابت صدقات را از آنحضرت نمود
که من ولی نمیکنم ترا بر غسالهای خطایای مردم اما من ترا منصبی دهم که

حاج کرده‌ام و چنان کنم که والی نفقه زوار بیت الحرام باشی آورده‌اند که اول ربائی
که در اسلام موضوع و ممنوع شد ربای عباس بود و اول خونی که مهدر و
معفو شد خون ابن ربیعة بن الحارث بود و حکمت در این دو امر که اولا
در اسلام از اهل بیت واقع شد متابعت سایر امت است با ایشان در این
صفت و سیرت یعنی بآنکه دیگران تنبیه شوند که این امریست مستحسن و مندوب
مرضی و پسندیده و عجب اینکه ایشان پیشوا بودند در نفس و مال در اخبار وارد
است که روزی حضرت شاه اولیاء بر بالای منبر میفرمود که ما اهل بیتی هستیم
که کسی را با ما قیاس نتوان کرد و احدی با ما برابری نتواند نمود و این مقاله حق
است و شکی در آن نیست هیچکس را قیاس بطایفه نتوان کرد که سید انبیا و شاه
اولیاء و فاطمه زهرا و سبطین حسن و حسین و اسد الله حمزه و ذو الجناحین
جعفر و سید وادی عبد المطلب حلیم بطحا و ساقی حاج و منفق زوار بیت الله
عباس از آن طایفه باشند که نصرت و خیر در ایشان لعنت و انصار د
ایشان و مهاجر کسیست که با آنها مهاجرت کرده باشد و صدیق کسیست که تصدیق
تصدیق ایشان نماید و فاروق کسیست که در میان ایشان و دیگران بحق و باطل
تبیین نماید و اصحاب حضرت و حواریون آنانند که نصرت و مساعدت ایشان نماید
و ذو الشهادتین آنست که بفضل و بزرگی ایشان شهادت دهد بزبان و آگاه باش
که خیر کامل و کمال الفضایل در ایشان و از ایشان و با ایشانست مخبر کاینات
در حدیث صحیح فرموده که ای امت من در میان شما میگذارم دو چیز که هر دو
خلیفه منند یکی بزرگتر از دیگری که کتاب خدای عز و جل که حبلی است ممدود

درمیان زمین و آسمان و دیگری عترت و اهل بیت من و خبر داده است مرا
حق سبحانه و تعالی که این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه عند الحوض بمن رسند
اگر چنانچه حال اهل بیت اطهار نبودی مثل حال دیگران نگفتی عمر بن الخطاب
در حین طلب مصاهرت حضرت رسالتمآب که انی سمعت رسول الله یقول
کل سبب و نسب منقطع الا سببی و نسبی یعنی هر سبب و نسبی که هست در
قیامت منقطع خواهد شد الا نسب و سبب من که باقی خواهد ماند و این نکته
بر تو مخفی نیست بلکه بحسب بر تو ظاهر میشود که اگر کسی اعتقاد کند که آب
دجله از آب فرات بهتر و گواراتر است و نزاع کند با آن کسیکه اعتقادش خلاف
این باشد او از خود درمی یابد که دلش میل با آشامیدن آب دجله است و اکثر
است از آشامیدن آب فرات و نیز از خود غلظت و قساوت و انحراف نسبت با آشامیدن
آب فرات که معتقد رجحان آب فراتست مشاهده میکند فالحمد لله که ما در میان
انبیا و رسل فرق میکنیم و اعتقاد صحیح برسالت و ولایت همه انبیا و اولیای سلف
داریم و مخصوص میکنیم بنی هاشم را بمحبت خاص برای هر یک از ایشان از محبت و
مودت بقدر رتبه و منزلت او سهمی و نصیبی تعیین کرده‌ایم و بیان
وفا مینماییم اما امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام اگر کسی خواهد
مناقب سنیه و مقامات علیه او را در کتب متعدده درج نماید هر آینه بسی
طوامیر طوال را فانی و مطوی خواهد ساخت و از عهده بیان آن بیرون نخواهد
آمد زیرا که فضایل آن جناب مجید و فواضل او بیشمار است مبرا از اجمال تحریر
نیست و تفصیل در این باب وظیفه این کتاب نیست فاولوا الالباب را ذکر مجملی کافی

بود از مفصل و اما حسن و حسین علیهما السلام نسبت ایشان بسایر امت همچو نسبت
آفتاب و ماهست باهل عالم یعنی آنمقدار منفعت که اهل عالم را از شمس و قمر
حاصلست همان مقدار فایده از آن دو نیر تابناک بایشان کسی نمیتواند نافع
عام و نفع تام ایشان را بیان نماید اگر چنانچه انصاف دهی و شیوه عناد و
لجاج بیکسو نهی و ملاحظه همین یکصفت که هما سیدا شباب اهل الجنة ثانی
وانجمیع اخبار که در فضیلت آنها وارد است اغماض کنی همین قدر کافی خواهد
بود در علو شان ایشان و بالضروره ایشانرا بدیگران از اولاد صحابه و
انصار قیاس نخواهی کرد و از تصدیق قول امام که فرموده است ایشان هردو
سید جوانان اهل بهشتند تا معلوم کردد در طاعت و صبر و علم و حلم
و طهارت و اخلاق حمیده و زهد و خلوص نیت بر همه اهل بهشت فایق اند
و سید و سرور اهل این صفات و مهتر و بهتر اصحاب این خصال اند و حظ
ایشان در اعمال مرضیه و بهره ایشان در جمیع افعال حسنه اوفر از حظوظ
و اکمل از بهره دیگرانست و محمد ابن حنفیه که یکی از برادران این دو شاه
زاده است مردی با مناقب و فضایل و سطوت و شجاعت و بر اهل عالم مخفی
نیست و هیچکس از حضری و بدوی و عرب و عجم را مجال انکار فضایل و کمالات
او نیست و اما امام زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام باتفاق مخالف
و موالف در طاعت و عبادت و زهد و رافت و بذل و سخا و صبر و احتمال جفا
و علم و حلم در زمان خود نظیر نداشته و اهل حجاز از مسلم و انصار همه متعلق
شان و بعضی کمالات حضرت امام زین العابدین ع و کمالات حسبی و نسبی او

شرف

شرف و معترف بودند و میگفتند که سه علی نام در یکزمان جمع شده اند که هر سه
از ایشان قابلیت امامت و صلاحیت خلافت دارند و بجمیع فضایل حمیده و
مستجمع خصایل پسندیده اند و مراد ایشان از آن سه کس علی ابن الحسین علیهما السلام
و دیگر علی ابن عبدالله بن جعفر طیار و دیگری علی بن عبدالله بن عباس بود
چون وظیفه ما در این کتاب اجمال احوال بنی هاشم است نه تفصیل پس از بعضی
از ذکر اولاد امیر المؤمنین مفصلا ساکت شدیم و مقصدی بیان کیفیت اولاد
و اخوه و اعمام آن حضرت نیز نگشتیم و از کثیر بقلیل اکتفا کردیم و بدانکه در بحث
یعنی در علو همت و غالبیت و شجاعت چنانچه اصحاب اخبار و سیر تحقیق نموده اند
هیچکس از مهاجر و انصار و شاه اولیا ان سید است و بعد از آن سرور دین را در شجاعت
و مبارزت و دلاوری در دنیا فتنه و نه بحمزه بن عبدالمطلب هیچکس را در مرتبه
صبر بجعفر طیار نسبت نتوان داد و در بعضی روزگار هیچکس در صف کارزار
از بنی هاشم اثبت و اقوی و اشجع و اغلب نبوده است و اهل اخبار و اصحاب
آثار در این باب متفق نیست و هیچکس از ایشان استبعاد این حال و انکار این مقال
نموده است مگر این منقبت را مسلم داشته و صاحب دلی در وصف بنی هاشم در سلک تحریر کشیده و گفت

خاض الکمی وطاح اللوا ۞ ولا تاکل الحرب الا سمینا ۞

یعنی هرگاه شجاعی از ایشان آهنگ جنگ نماید لوای عدو سرنگون گردد و
از هیبت او ابطال قریش و صنادید عرب ترسان و هراسان منهزم گردند زیرا
که دانند که مرد میدان در وقت قتال قصد نکند مگر کسی را که از دلاوران و
سرداران باشد چون بازی که در وقت شکار التفات بگنجشکان نکند بلکه

بکبك ودداج باشد ولهذا در تفضل در مدح بنی هاشم گفته

انجاد امجاد   ذو السنة حداد

و با بن حجة علی علیه السلم گفت وقتی که سوال کرده بود شدان بنی هاشم و بنی امیه
نحن امجد وانجد واجود وهم انکر وامکر واغدر و نیز آن حضرت فرمود نحن
اطعم للطعام واضرب للهام و در اطعام طعام و رمی سهام و احتمال الجفا و
صبوری بر بلا و ضرب شمشیر و حسن تدبیر کسیان بما جر و انضاد با ما
برابری و همسری نرسد و در عرصه عالم و در میان بنی آدم بخوش خوئی و ملاطفت
و حسن معاشرت و بیان بشاشت و صفت سطوت و هیبت و کمال تواضع
و اعمال حسنه و اخلاق مرضیه و مروت طبیه کسی چون بنی هاشم نباشد
و حلم حلما و علم علما و جود اسخیا و فصاحت فصحا و فضل فضلا و شجاعت
شجعان و عزت شاهان و رحمت صفات حسنه و خصال مرضیه و صفح جمیل
و عطاء جزیل بنی هاشم محو و مضمحل است و در هیچ عصری دستی بر بالای
دست ایشان نبوده و نباشد بلکه اتم الناس فضلا واقلهم نقصا واکملهم عقلا
واشدهم ذکا ایشانند و در تفضیل و ترجیح ایشان همین بس است که بخیل و
ذلیل بجای بذل مال و عطا بشاشت و حسن خلق را وقایه عرض و ناموس
خود میسازد و انفاق مال موجب قبض خاطر و عبوست ایشان میگردد
و بنی هاشم را با وجود کثرت بذل و عطا و فرط جود و سخا بشاشت و حسن خلق
برابر امل و اجل استاد بشاشتی که در بخیل و ذلیل مرئی و مشاهد میبود
و در این مقام نکته دیگر هست که دلالت آن بر مطلوب تمامتر است و خلاصه آن نکته

اینست

اینست که اهل مکه بجفا و آزار مشهور اند و اهل مدینه بطیش معروف و مع ذلك
هیچیك از این دو صفت در بنی هاشم موجود نیست بلکه ذوات شریفه ایشان
از این دو عیب معرا و نفوس کریمه ایشان از این صفت منزه و مبراست و چون
فاضل ایشان افضل فضلای خلایق باشد و ناقص ایشان اقل نقصان از
دیگران پس تا چه دلیل و برهان باشد و اصعب از این بر امتیاز و ترجیح ایشان
در اخبار آمده است که ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب در هر شبی هزار رکعت
نماز میگذارد و علی بن الحسین زین العابدین و علی بن عبد الله بن جعفر و
علی بن عبد الله بن عباس در این هر سه چندان صفات حمیده و خصال پسندیده
از علم و حلم و صفح جمیل مجتمع بود که اگر یکی از آن در دیگری یافت شدی هر آینه
از روی عجب و کبر هلاك می شد و ضال و مضل میگردید اما ایشان با وجود
این همه کمالات سنیه و فضایل بهیه در این دار دنیا ممتحن گردیدند و بشدایه
شتی مبتلا شدند و نمیپنداریدی که این همه موجب نقصان ایشانست بلکه سبب
رفع درجات و مزید حالات ایشانست و بدانکه از جمله مزایای که حضرت
شاه اولیاء است اینست که او هاشمی الاب و هاشمی الام است و مادر او فاطمه
بنت اسد و زوجه او بنت سید المرسلین و فرزندانش حسن و حسین سرور
بهشت جاودان اهل بهشتند و برادر او جعفر طیار و عم او حمزه و عباس و عمه او
صفیه بنت عبد المطلب و ابن عم او سید اولین و آخرین است صلوات الله
وسلامه علیه وآله اجمعین و بر هیچ عاقل مخفی نیست که آدمی را موجب شرف
وسبب زینت چار چیز است یکی تقدم در اسلام و دیگر جهاد فی سبیل الله

و دفع ایذا و آزار از سید ابرار و دیگر معرفتست باحکام دینیه و تبیین در میان
حلال و حرام و دیگر زهد است و بی همین کاری و این هر چهار بر وجه اکمل در شاه
ولایت مجتمع است و در سایر صحابه متفرق مخالف و موافق متفق اند بر آنکه هیچ
از صغیر و کبیر بشجاعت شاه اولیاء نبوده است با وجود حداثت سن و قلت
تجربه در امور حرب در صف قتال و در مواقف جهاد کسی مرتبه آن سرور و سید
و رتبه او را در نیافته چنانچه در شعر اسید بن رقیم اشارتی باین معنی هست
در آنجا که خطاب بقریش کرده ایشان را بدشمنی و تعصب آن سرور و ترغیب و تحریص
مینماید و توبیخ میکند ایشان را شعر

فی کل مجمع غایة اخزاکم	جذع ابر علی المذاکی القرح
لله درکم الما تنکروا	قد ینکر الضیم الکریم ویستحی
هذا ابن فاطمة الذی افناکم	ذبحا وشیجا منا لم یجرح
این الکهول واین کل دعامة	للمعضلات واین زین الابطح
افناهم ضربا بکل مهند	صلت وحد غراره لم یصفح

مفصل معنی این ابیات آنست که ای قبیله قریش این پسر فاطمه بنت اسد شمارا
در صف قتال رسوا کرده مادران شمارا بگریه در آورد و شمارا مستاصل کردانید
و ابطال شمارا بتیغ تیز فانی ساخت و همه را چون گوسفندان سر برید و
از شما باک نداشت و ما ندید و کسی را مجروح نکردانید آیا کجا شدند دلاوران
و مشکل کشایان ابطحی تا دفع او مینمودند الحاصل شجاعت آن سرور و فنا
مبنی
الجوهره و اما جود آن حضرت نیست در دوری زمین جوادی از اهالین و اولا

وعرب

و عرب و عجم مگر اینکه سخای او بر دیگریست که بخل شود در وقتی که جود علی علیه السلام
و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس ذکر میشود و امثال اینها و مذکورین بجود
از بنی هاشم بسیارند ولکن ما اقتصار کردیم بعد از آن نیست احدی در روی
زمین زبان آورتر و فصیحتر و بلیغتر از ایشان بدون مشقت و تکلف
و بدون تعلم و تکسب ابو سفیان بن حارث گفته است شعر

لقد علمت قریش غیر فخر	بانا نحن اجودهم حصانا
واکثرهم دروعا سابغات	وامضاهم اذا طعنوا سنانا
وادفعهم عن الضراء فیهم	وابینهم اذا نطقوا لسانا

حاصل معنی این ابیات آنست که قبیله قریش را معلومست که ما بنی هاشم
از همه قریش و انجمیم و اهل روزگار در شجاعت بما قیاس نتوان کرد کسیرا
در این منصب با ما برابری نرسد و در میدان فصاحت و بلاغت چابک
سواری چون ما پیدا نشود بدانکه صحیحست از بنی هاشم بر شاه اولیاء
و در وجه سلطان اوصیا را اندست و اسلام او مقدم بود بر اسلام همه و
بدرستی که آنجناب فرموده اند که خدا را قبل از ایشان و با ایشان و
بعد از ایشان و امتحان کرده شد با شدایدی که هیچ صاحب عزمی بآن
مکاره امتحان نشد و مبتلا شد بمصائبی که هیچ صاحب صبری بآن مصائب
مبتلا نشد و اما احوال اولاد علی علیه السلام مجملا آنست که عادت مردم از
عرب و عجم جاری شده بر اینکه تعظیم و اکرام هیچ طایفه را نمی کنند مگر بعد از
مشاهده کردن آثار فضل و کمال و خصال پسندیده از آنطایفه بخلاف

اولاد آن حضرت که ایشان قبل از اختبار و امتحان معظم و مکرم‌اند و تعظیم و
اجلال ایشان موقوف بامتحان که نیست ومع ذلک قدم در دایرهٔ عبودیت
وطاعت استوار داشته مرتکب تکالیف شاقه گشته‌اند و در اینجا ترتیب عظیم
و امر بیت جسیم و لا بالسبی که ایشان باین تفضیلات خلق اکتفا نموده مرتکب
چندین تکالیف شاقه نشوند و از ضمن تفضیلات و تکریمات مغرور و فریفته
گردند و در باب امور دینیه چندین اهتمام ننمایند و لهذا فصاحت و بلاغت
آن سلسلهٔ جلیله بی تحقیق بمردم معلوم و آشکار گردید که هیچکس نبود بعد
علی ابن ابیطالب علیه السلام در مقام تفکیر و تخبیر و در وقت بدیهه گوئی و در
هنگام استغاثه و مناجات و در هنگام اطناب و ایجاز همگی اسرار در وقت
خودش و هیچکس نبوده است کلام آن حضرت در وقت قیام و در حالت
قعود و در میان جماعت و در حین تنهائی با اطلاع آن جناب باحکام و علم
ایشان بحلال و حرام و همچنین مردم دانسته‌اند که هیچکس نبود عبد الله بن عباس
رضوان الله علیه بحدی که او را حبر میناميدند و بحر میگفتند و مثل عمر بن
الخطاب با و میگفت غص یا غواص و شنشنة اعرفها من اخزم فلبی و ثبت
عقول و زبانی داشت قوئل هر گاه چنانچه بود دی ازبرای جماعت بنی
هاشم مکن زبان زید بن علی بن الحسین و عبد الله بن معویة بن جعفر هر آینه
با این دو بن دیگر جمیع بلغا سرکوفته می شدند و با آنها تمام خطبا برتری
کردند و بهمین جهة گفتند انجاد امجاد ذو الالسنة حداد و تحقیق من
بمختصری از ذکر رسول علیه و علیهم السلام ازبرای تو بیان کردم که بی میتوان برد

از این

از این قلیل بر کثیر و از این بعض بر کل و مقصود از ذکر محامد و محاسن آل رسول
صلی الله علیه و آله اینست که بدرستی وقتی که تو شناختی منزلت ایشانرا و
عارف شدی بطاعات و مراتب اعمال و مقدار افعال ایشان و شدت مصایب
و محنتهای ایشان و مزید کردی بر آنها حق قرابت رسول الله را که مزید چیزی
که واجب میشود بر ما و بر تو اینست که در حق آنها با معاندین احتجاج نمائیم و بجا
توقف در امر ایشان بمقام رد بر آئیم بر کسانیکه نسبت داده‌اند بایشان چیزیرا
که بایشان لایق نیست و تحقیق پیش از این کلمات ما در حق ایشان در این کتاب
متفرقا مذکور شد آنقدر یکه مستغنی ساخت از استقصاء تمام شد رسالهٔ
که بخط عبد الله بن الحسن الطبری بود و وقع الی رسالة اخری من کلامه ایضا
فی التفضیل یعنی رسالهٔ دیگر در کلام ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ در
تفضیل شاه اولیا علی مرتضی بنظر این ضعیف رسید و من مضمون آنرا
بالفاظ مختصره و عبارات محرره ازبرای تو ایراد کنم و این رساله نوشته شده
از روی مجموعهٔ امیر ابی محمد الحسن بن عیسی بن المقتدر بالله که گفته است
این کتاب کسیرا نافع است که کناره کند از شک و ظن و دعوی و هوا و هوس
و بگیرد بیقین را از طاعت خدا و رسول و اخذ کند اجماع امت را بعد از نبی صلوات
الله علیه از آن خبرها که متضمن است بنا را کتاب و سنت و ترک نماید قول آنها را
که بدرستی اینها گاهی خطا می کنند و گاهی بصواب میباشند بجهت اینکه امت
اجماع کردند وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مشورت کرد با اصحاب خود
بید در خصوص اسری و رای اصحاب متفق شد باینکه باید از آنها قبول فدیه کرد

وآنها را رها باید نمود پس نازل کرد خدای تعالی آیهٔ مبارکهٔ ما کان لنبی ان یکون
له اسری الآیة پس بتحقیق ظاهر شد بر تو که رای گاهی بر خطا میشود و گاهی
بر صواب و افادهٔ یقین نمیکند و بدرستی که حجت و برهان طاعت خدا
و رسول خداست و آن چیزیست که امت بر آن اجماع کنند از کتاب خدا و سنت
رسول خدا و ما در این نگرفتیم صحبت نبی صلی الله علیه و آله را و در این نکردیم
احدی را از اصحاب نبی مگر آنکسانیکه اختلاف کرده اند امت در سزاوارتر بودن آنها
تا اینکه بدانیم کدام یک از ایشان اولی است ما هم با او باشیم چنانچه خدای عز
و جل میفرماید وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ و بدانیم که کدام بر باطلست تا اجتناب
کنیم از او و خدای تعالی میفرماید وَاللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ
شَيْئًا ما هم بصورت وجود آمده ایم در حالیکه هیچ چیز نمیدانستیم تا اینکه تحصیل
علم کرده ایم بعد از آن طلب معرفت دین و اهل دین و اهل صدق و حق کرده ایم
آنگاه مردم را مختلف یافته ایم بعضی از بعضی دوری کردند و در همان حالت
اختلاف جمع شده بودند بدو فرقه یکی از آن دو فرقه گفتند بدرستی که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد و خود کسی را خلیفه ننمود تعیین آنرا به
مسلمین واگذاشت که هر کس را اختیار کنند و مسلمین ابوبکر را اختیار کردند
فرقهٔ دیگر گفتند که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را خلیفه نمود و امام
مسلمین قرار داد بعد از خود و هر دو فریق مدعی حقیقت بودند پس
وقتی که ما دیدیم این کیفیت را هر دو فرقه را حاضر نمودیم تا اینکه بحث کنیم
و محق را از مبطل بدانیم آنگاه از همهٔ ایشان سؤال کردیم که آیا مردم لابد و محتاج هستند

بیکیکه

بیکیکه والی آنها باشد تا اینکه امورات متفرقهٔ ایشانرا مستقیم کند و ذکوة آنها
اخذ نماید و بمستحقین برساند و در میان آنها حاکم باشد و از قوی حق ضعیف
بستاند و اقامهٔ حد و رد الهیه [?] کند همگی بالاتفاق گفتند از این مفر ناچاریم و
بچنین شخص محتاجیم پس از آن سؤال کردیم از ایشان که آیا کسی میتواند که اختیار
کند شخصی را و خود والی قرار دهد بدون اینکه نظر نماید در کتاب خدا و
سنت رسول خدا گفتند جایز نیست که کسی بخواهش نفس خود شخصی را والی قرار
دهد مگر اینکه نظر کند بکتاب خدا و سنت رسول خدا بعد از آن از هر دو گروه
جمیعا سؤال کردیم از اسلام که خدای تعالی ما را بآن امر فرموده گفتند که اسلام
عبارتست از شهادتین و اقرار کردن بآن چیزیکه از نزد خدا آمده و صلوة
و صوم و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن که حلال میکند حلال خدا را و حرام
میکند حرام خدا را پس ما قبول کردیم این را از ایشان بعد از آن از همه ایشان
سؤال کردیم که آیا از برای خدا برگزیده هست از خلق خود که آنها را برگزیده
و اختیار کرده باشد گفتند بلی پس گفتیم برهان شما چیست قول خدا تعالی
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ بعد از آن سؤال کردیم از ایشان که برگزیدگان
کیستند گفتند ایشان پرهیزکارانند گفتیم دلیل شما چیست گفتند قول خدای
تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ پس گفتیم آیا برگزیدگان از متقیان
کیستند گفتند مجاهدینند بدلیل قول خدای تعالی جل جلاله فَضَّلَ اللهُ
الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً پس گفتیم آیا هست
از برای خدا برگزیده در میان مجاهدین همگی گفتند بلی تا آنکه از مهاجرین

بسوی جهاد سبقت کرفته اند بدلیل قول خدا تعالی لا یستوی منکم
من انفق من قبل الفتح وقاتل لا یرتب ما قبول کردیم این استدلال را
از ایشان بجهة اجماع ایشان برین استدلال ودانستیم که بدرستی کزیدکان
خدا از خلق مجاهدین هستند که بسوی جهاد سبقت کرده اند آنگاه گفتیم
که آیا خدا تعالی را در میان ایشان برگزیده هست گفتند بلی پرسیدیم
کیستند ایشان جواب دادند آنانکه در جهاد وضرب وطعن وقتل فی
سبیل الله زیاده از دیگرانند بدلیل قول خدا تعالی فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله پس ما
قبول کردیم این سخن را از ایشان ودانستیم که برگزیدگان از برگزیدگان
آنانند که جهاد ایشان اکثر وبذل نفس ایشان در غزوات بر دوری خدا زیادتر
وکشتن ایشان دشمنان خدا را بیشتر از دیگران باشد آنگاه سؤال کردیم
از ایشان در حق این دو مرد علی ابن ابیطالب علیه السلام وابی بکر که کدام یک
از ایشان اکثر جهادا واحسن بلاء فی سبیل الله بود پس بیقین اتفاق کردند
بامیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که بدرستی بود آنجناب اکثر
طعنا وضربا واشد قتالا واذب عن دین الله ورسوله پس ثابت شد
از آنچه که ما ذکر کردیم از اجماع بیقین ودلالت کتاب وسنت آنکه بدرستی
علی علیه السلام افضلست وثانیا از آنها سؤال کردیم که برگزیدگان از متقین
کیستند گفتند خاشعون هستند بدلیل قول خدا تعالی وازلفت الجنة
للمتقین غیر بعید الی قوله تعالی من خشی الرحمن بالغیب وقال تعالی وذکرا

للمتقین الذین یخشون ربهم بعد از آن سؤال کردیم از جمیع آنها که اعلم ناس
کیست گفتند آنکسی است که اعلم باشد بعدل وابصر باشد بحق وسزاوارتر باشد
باینکه متبوع باشد نه تابع بدلیل قول خدا تعالی یحکم به ذوا عدل که خدا
تعالی حکومت را باهل عدل واگذار فرموده این سخن را از ایشان قبول کردیم
بعد از آن سؤال کردیم از ایشان که اعلم بعدل کیست گفتند اعدل ناسند
بعدل گفتیم اعدل ناس بعد از کیست گفتند ابصر ناس است بحق وسزاوار
ترین ایشان است باینکه متبوع شود وتابع نگردد بدلیل قول خدا تعالی افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع الایة پس دلالت کرد کتاب الله وسنت رسول
الله صلی الله علیه وآله واجماع بیقین براینکه افضل امت بعد از نبی علی علیه السلام
است بجهة اینکه آن جناب اکثر جهادا بود اتقی بود اخشی بود اعلم بود
اعدل بود بعدل ابصر بود بحق چون دارای همین صفات واوصاف
بود اولی بود باینکه متبوع باشد وحاکم باشد نه تابع ومحکوم علیه واجماع
کرده اند امت بعد از نبی براینکه آن حضرت صلی الله علیه وآله کتاب الله را
گذاشت وامر کرد امت را برجوع کردن بکتاب خدا در وقتیکه از برای ایشان
کاری روی دهد وامری اتفاق افتد وهمچنین امر کرد که رجوع نمایند بسنت
رسول صلی الله علیه وآله ودر کتاب وسنت تدبر نمایند واز آنها استنباط
کنند چیزی را که اشتباه با آن رفع شود پس وقتیکه قرائت کند قاری ایشان
وربک یخلق ما یشاء ویختار را با آن قاری گفته شود که این آنگاه را
بعد از آن قرائت میکند ان اکرمکم عند الله اتقیکم با وگوئیم معنی این نیز

نگاه دارد و بدانکه اکرم در اینجا بمعنی خیر است و قرائت ابن مسعود مؤید این
سخنست و او چنین ان خیرکم عند الله اتقیکم بعد از آن میخواند و أزلفت
الجنة للمتقين غير بعيد هذا ما توعدون لكل اواب حفيظ من خشي
الرحمن بالغيب پس دلالت کرد این آیه باینکه متقون همان خاشیون هم
هستند بعد از آن قرائت میکند تا اینکه برسد بقول خدا تعالی انما يخشى
الله من عباده العلماء پس باو گفته میشود قرائت کن تا اینکه ببینیم آیا
علما افضلند از دیگران یا نه پس وقتیکه قرائت کرد هل يستوي الذين
يعلمون والذين لا يعلمون و قوله يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين
أوتوا العلم درجات معلوم میگردد که علما افضل از دیگرانند و این آیه
دلالت میکند براینکه خدا تعالی بتحقیق برگزیده است علما را و تفضیل
داده ایشان را و بلند نموده درجات آنها را و بتحقیق امت اجماع کرده اند براینکه
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از اصحاب آن جناب علمائیکه علم از ایشان
اخذ کرده می شد چهار کس بودند علی ابن ابیطالب علیه السلام و عبد الله بن عباس
و ابن مسعود و زید بن ثابت رحمهم الله و طایفه گفته اند عمر بن خطاب
نیز پس ما سؤال کردیم از امت که لایقترین بتقدیم در وقتی که صلوة حاضر شود
کیست گفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که اقتدا کرده میشود باقرء
قوم و فریقین اتفاق کردند براینکه هر چهار اقرء بودند از عمر کتاب الله را
پس عمر ساقط شد بعد از آن سؤال کردیم از امت که کدام یک از این چهار بامامت
سزاوارتر بودند اتفاق کردند براینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که امام

از قریش

از قریش باید باشد پس ابن مسعود و زید بن ثابت هم ساقط شدند باقی ماند
علی علیه السلام و ابن عباس سؤال کردیم که از این دو نفر کدام یک اولی بودند گفتند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اذا كانا عالمين فقيهين قرشيين فاكبرهما
سنا واقدمهما هجرة پس ساقط شد عبد الله بن عباس و باقی ماند امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام لایق امامت بحجه اجماع امت و دلالت کتاب
و سنت اینست آخر رساله ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ من میگویم که بدرستی
ابو عثمان از رجال اسلام و از یگانگان زمان بود در فضل و علم و صحت ذهن
و فهم و در اطلاع بر جلیل و دقیق حقایق علوم معروف و شیعه نبود که متهم شود
عثمانی و مروانی بود و او را در این بابها مصنفات و کتابها هست و بتحقیق
شهادت داد در این دو رساله از فضل و تقدیم بنی هاشم و فضل و تقدیم
علی علیه السلام بچیزی که شکی و شبهه در آن نیست و انتساب آن باو صحیح است
هرگاه این مقالات مذهب او بوده فبها المطلوب و اگر مذهب او نبود پس
بتحقیق گویا کرده است او را خدا تعالی بآنچه که حق است و جاری کرده است
زبانش را بر صدق و گفته است چیزی بکه در دنیا و آخرت حجت بر او گویا شده
است بچیزی که اگر اعتقاد کند منزل او را هر آینه خصمی خواهد کرد با او در محشر
پس بدرستی خدا در زبان هر قائلیست نظر میکند که قائل چه میگوید
متکلفین امور و بدترین کارها آنست که انسان ذکر کند چیزی که بآن
مستحق جنت باشد بعد از آن همان چیز باعث شود بر دخول او بآتش نعوذ بالله

اخر منکم با اقول ❁ وقد نال بالعاشقون من عشقوا

صرت کأنی ذبالة نصبت ٭ تضیء للناس وهی تحترق ٭

یعنی من محروم و بی نصیب می گردم از ثمره و فواید انچه خود میگویم و عاشقان عارف
و عارفان منصف از ان گفتار راه بمقصود میبرند پس قصه من همچو قصه ذبالة
است که آن خود میسوزد و مجلس مردمان از او روشن و پر نور است و همین که ذکر
کردیم کافیست بدرستی و حقی که ثابت کردیم مطلوب خود را بشهادت این مرد
شروع مینمائیم بانچه که در صدد آن بودیم بعون الله و حوله و لابد است از
ذکر اشیاء مهمه که مقدم بداریم آنها را بجهت یکه دوری مقصود خود بیان کرده‌ایم
و اهتمام خود را بسوی آن صرف کرده ایم و بالله التوفیق فمن ذلک تفسیر قولهم
آل الرسول و اهل البیت و اقوال اهل اللغة ابو عبد الله الحسین بن خالویه
گوید که آل در لغت منقسم است به پنج قسم آل الله قریش را گویند عبد المطلب گفت

نحن آل الله فی کعبته ٭ لم یزل ذاک علی عهد ابرهیم ٭

یعنی ما جماعت قریش از زمان ابراهیم علیه السلام آل خدائیم که ساکن و متوطن هستیم
در حرم شریف کعبه معظمه و دیگران گفته اند اراده کرده است نحن آل بیت الله
یعنی ساکنین مکه و قاطنین حرم الله هستیم و عرب در استغاثه گوید یا آل الله
اراده می کند قریش را و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بنی هاشمند
من آل الیه بحسب و قرابة و گفته شده که هر متقی پرهیزکار را آل محمد صلی الله علیه
و آله گویند و گفته شده که آل محمد کسیست که صدقه بر وی حرام باشد و اما قوله
خدا بتعالی یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ گفته شده که میراث نبوت آنها را و
قول خدا بتعالی وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُودَ ابن عباس گفته که حکومت را یعنی علم و

و حکمت را میراث گذاشته و آل الله اهل قرآن گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که بدرستی خدا را اهل و عیالی هست عرض کردند آنها کیانند فرمود
اهل قرآن در حدیث دیگر هست که اهل قرآن عرفاء اهل جنت هستند وقتی که
خدا تفضیل بدهد چیزی را نسبت آن بخود میدهد چنانچه گفته میشود کعبه
بیت الله و شهر رجب شهر الله و جمع بسته میشود اهل بجمع سالم باهلون
و اهلین در مذکر و اهلات از برای جمع مؤنث شاعر گفته شعر

وهم اهلات حول قیس بن عاصم ٭ اذا ادلجوا باللیل یدعون کوثرا ٭

و مراد از کوثر کثیر العطا باشد یعنی کسانیکه بخشایش و بسیار و احسان او متتابع
عرب آنرا کوثر گویند و کوثر از کثیر العطا یا اسم بروزن فوعل است از کثرة
هرگاه گفته شود که فرق میان آل و اهل چیست میگوئیم که آنها مساوی هستند
بجهت آنکه همزه در آل بدل شده از هاء در اهل چنانچه گفته میشود هیاک و
ایاک و هیهات و ایهات و دلیل این مطلب اجماع نحویین است بر اینکه تصغیر
آل اهیل است و در آن خلافی نیست مگر اینکه کسائی جایز دانسته است اویل
و اهیل را دفعه بنابر لفظ آن و دفعه بنا بر اصل آن چنانچه گفته شده در قیل
اقیال بنابر لفظ او و اقوال بنابر اصل و دیگران گفته اند فرق این است که گفته
شود در جماد و اسماء مجهوله اهل و در حیوان و اسماء معروفه آل اهل بغداد
و آل قوم و آل محمد گفته شود و آل سراب گویند که در صحرا نمودار میشود هنگام
ظهر و گاهی فرق گذاشته اند در میان آل و سراب پس گفته اند سراب آنست
که دیده میشود قبل از ظهر و آل آنرا گویند که دیده میشود بعد از ظهر و آل

چو بهای خیمه را گویند و آل سمت از برای بل مخصوص و آل مختصر اگویند چنانچه
میگویند رایت آل زید و شخصه و سواده و آل نفس انسان را گفته میشود چنانچه
گوید جانتی آل احمد ای جانتی احمد و ایضا آل الرجال ای الرجال و این کلام عرب
و نادر است مفضل بن سلمه در ضیاء القلوب ذکر کرده و دلیل آورده قول خدای تع
و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون ای مما ترک آل موسی و هرون و جمیل شاعر گوید

بثینة من آل النساء و انما ٭ یکن لادنی لا وصال الغایب ٭

ای هی من النساء فی غدرهن و تلونهن مراد انیست که بثینه یکی از زنانست در
غدر و مکر و تلون چون ایشانست و یقال فلان من آل النساء ای خلق منهن
او یتبعهن و یحب مجالستهن و آل فرعون کیست که بر دین و مذهب فرعون بود
مثل قول خدای تعالی و اغرقنا آل فرعون کسانیکه غرق شدند سه هزار بودند
و ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین یعنی
بالقحطی و گرانی هرگاه قائلی گوید که حقیقت آل در لغت حیثیت مجاز
آیا آن مخصوص است با قوامی باعیانهم و یا عامست و شاملست بجمیع فرق
که بدون قید گفته شود پس نزد جواب بگو که حقیقت آل در لغت قرابت
خاصه نه همه امت و همچنین عترت ولد فاطمه علیها السلام است خاصه و گاهی تجوز
میشود در او و از برای غیر ولد فاطمه علیها السلام گفته میشود چنانچه میگویند عترة
الحی پس این دلالت میکند بر اراده نسب و میگویند الحی و اراده میکنی باو در رهط
و میگویند الحی اراده میکنی باو در قبیله و طائفه خدای تعالی فرموده و الی ثمود
اخاهم صالحا و حال آنکه برادر ایشان نبود در دین و در صداقت و در نسب بلکه

اراده کرده طایفه و قبیله را و اخوف اصفیا و خلصا را گویند و آنست قول نبی صلی
الله علیه و آله که علی علیه السلام برادر منست و گفت علی علیه السلام من عبد خدا هستم
و برادر رسول میباشم و نمیگوید این سخن را بعد از من مگر مفتری پس هرگاه نبوت
از برای این اخوت نیست بر غیر آن مخصوص نیکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم علی علیه السلام را باخوت و در روایت دیگر هست لا یقولها بعدی الا کذاب
یعنی نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگو و از این قبیل است قول خدای تعالی
هؤلاء بناتی هن اطهر لکم و نبودند آنها دختر صلبی لوط و لکن دختران امت
بودند آنها را بسوی خود اضافه کرده و نسبت داد از روی رحمت و تعطف و
مهربانی و بتحقیق بیان فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل را در وقتی
که سؤال کرده شد پس فرمود که بدرستی من گذاشتم در میان شما ثقلین را
کتاب الله و عترت خود را ببینید که چگونه رفتار خواهید کرد بعد از من در حق
آنها آنگاه گفتیم کیستند اهل بیت تو یا رسول الله گفت آل علی و آل عقیل و آل
جعفر و آل عباس و سؤال کرده شد ثعلب که از چه جهت نامیده شدند
ثقلین گفت بجهة اینکه اخذ کردن بآنها گرانست و بعلت بجهة این دو ثقیل شود
و گفته شد بثعلب که چرا نامیده شدند عترت گفت عترت قطعه ایست از
مشک و عترت اصل شجره را یعنی ریشه درخت را گویند و روایت کرده عبد العزیز بن
خطاب از عمرو بن شمر از جابر که گفت مجتمع شدند آل رسول الله صلی الله علیه و آله
بر جهر بسم الله الرحمن الرحیم و اتفاق نموده اند بر اینکه مسح بر خفین جایز نیست
و ابن خالویه آورده است که این بعینه مذهب اهل البیت است و امامیه بر اینند

زیرا که ایشان در وضو تجویز مسح خفین نمایند و جهر در بسمله شعار ایشانست و گاه
باشد که آل رسول که عامست در بعضی اطلاقات مراد ازو خاص باشد و مخصوص
بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نزدیك خانهٔ فاطمه میگذشت و میفرمود
که الصلوة اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و آن خانه بود که
حضرت شاه اولیاء آنرا بنا کرده بود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در
دعاهای خود میفرمود اللهم انی استغفاری لك مع مخالفتی للوم وان ترکی
الاستغفار مع سعة رحمتك لعجز فیا سیدی الی کم تتقرب الی و تتحبب
و انت غنی عنی والی کم ابتعد منك و انا الیك محتاج فقیرا اللهم صل علی
محمد و آل محمد و اهل بیته یعنی الهی استغفار من و طلب آمرزش گناهان
از تو با وجود مخالفت من عین ملامتست و ترك استغفار با وجود سعت
رحمت تو و فراوانی بخشایش تو عجز و ناتوانی بوده ای پروردگار من تا کی
تو بمن نزدیك شوی و بمن دوستی نمائی و مرا بالطاف و اعطاف خود بنوازی حال
آنکه میدانم که تو از من بی نیازی و بمن احتیاجی نداری و تا کی من از تو دوری
کنم و حال آنکه من بتو محتاجم خداوندا از تو میخواهم که درود فرستی بر حبیب خود
که محمد است صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت او علیهم السلام و بدانکه هرگاه آل فلان
گویند و آنرا مقید نسازند مقصود از آن فی الحقیقه کسانی باشند که انتساب
بازگشت باو باشد و انتساب اعتقادی باو باشد باعتبار حسب یا بواسطهٔ قرابت و
چون مرتکب مجاز شویم اطلاق آن بر جمیع است روا بوده و چون دانستی که مراد

از آل حقیقة چه کسانند پس از اینجاست که اگر کسی وصیت نماید برای آل رسول
نقدا حمل بحقیقت نموده آنرا بکسانی دهند که صدقه بر ایشان حرام بود و بعضی روایت
کرده اند که عبدالله بن زبیر در ان ایام که دعوی خلافت میکرد در جمعه و جماعات
خطبه میخواندند و در خطبه صلوات بر محمد پیغمبر نفرستاد از او پرسیدند که سبب
ترك صلوات بر محمد چیست و چه چیز ترا باعث میشود بر ترك صلوات گفت
که ان له اهیل سوء اذا ذکرته اشرأبوا یعنی ترك صلوات بر محمد آنست که او را اهل
بیت بد و خویشان ناپسندیده هستند که چون من نام محمد برم ایشان بآن
افتخار کنند و سرافرازی نمایند پس من بجهت رغم ایشان ترك صلوات نمودم
تا ایشان تفاخر ننمایند و بذکر آن سرافرازی نکنند و ظاهر آنست که آل و اهل
در اینجا مستعملست بمعنی خاص نه بمعنی عام زیرا که ابن زبیر از قریش است
و این معلومست که خود را در این حکم داخل نساخته و عباس که عم من است
علیه السلام در بعضی از محاورات در مقام افتخار چون آل بمعنی خاص اراده نموده
بود از ابن عتبه بابو بکر خطاب فرموده که محمد بمنزلهٔ درختیست و ما شاخهای آن
درختیم و شما همسایهای آن درختید و مراد از آل اعوج و آل ذی العقال که در کلام
عرب واقع است اطلاق آن بر نسل اسبهای عربیست پس هرگاه که گویند که فلان
اسب از آل اعوج است مراد اینست که از نسل اسب عربیست زیرا که در بهایم
و چارپایان قرابت و دین معتبر نیست و همچنین آل محمد کسانیند که از نسل او
باشند قال الله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی
العالمین یعنی خدای عز و جل برگزید آدم و نوح و نسل ابراهیم و نسل عمران را

بر اهل عالم که در زمان ایشان بوده اند و بدلیل غدیر معلوم میشود که آل عبا سلـ
می باشند و بر این معنی محمولست قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است
سألت ربی ان لا یدخل احداً من اهل بیتی فی النار فاعطانیها و اما قول عرب
که گویند قرأت الحم مراد ایشان از این لفظ در این مقام سورهایست که در اوایل
آنها حم باشد و حوامیم مستعمل نشده است و آنچه از ابو عبیده منقولست که حوامیم
سوره چند است از قرآن آن اطلاقیست بر غیر قیاس و مراد از آل یس آل
محمد است و آل یس بر حزبیل و حبیب النجار اطلاق کنند و باید دانست که
ابن درید اهل بیت را تخصیص کرده است بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة
والسلام چنانچه در روایت ام سلمه واقع است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
کساء مبارک بر این چهار تن انداخت و ایشان را بآن کساء بپوشانید و فرمود
که اللهم هؤلاء اهل بیتی و چون ام سلمه این دعا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم شنید گفت یا رسول الله انا منکم یعنی یا رسول الله من از ایشانم و داخل
اهل بیتم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که انک علی خیر یعنی ای ام سلمه تو از
اهل بیت من نیستی اما در تو خصال حمیده و صفات پسندیده هست و
این در مدح اهل البیت باین معنی خاص واقع شده و مراد مادح از این
شعر چهار کس اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

انّ النبی محمداً و وصیه	و ابنیه و ابنته البتول الطاهرة
اهل العباء فاننی بولائهم	ارجو السلامة والنجاة فی الآخرة
و اری محبة من یقول بفضلهم	سبباً یجیر من السبیل الجائرة

ارجو بذلك رضى المهیمن وحده * یوم الوقوف علی ظهور الساهرة *

یعنی این چهار کسند از اهل عبا که از محبت و مودت ایشان امیدوارم و نجات من از
عقوبات آخرت بواسطه ایشانست و میدانم که رضای حق سبحانه و تعالی در مودت
و محبت ایشانست و موالات ایشان مرا از اهوال قیامت و شداید آن روز خلاصی
و رهائی میدهد و مراد از ساهره زمین قیامتست و بدانکه اکثر مراد آنکسانی اند
که اول ایشان وضع کتاب عربی نموده اند و اصل ایشان از نبا و حیره است
آنچه مذکور شد از اقسام آل بیت آل الله و آل محمد و آل القرآن و آل الرب
و آل شخص و آل الحج و آل الجبل و آل یس و آل حم و آل زید و آل فرعون
که آل دینه اند و آل الرامر و آل بمعنی روح و آل بمعنی خزانه و خاصه و آل بمعنی
قرابت و آل بمعنی کل نفی اما در تفضیل اهل آنست که اهل الله گویند اهل
قرآن خواهند و بنا بحدیث ام سلمه مراد از اهل بیت حضرت سید انبیاء شاه اولیاء و
فاطمه و حسن و حسین است زیرا که در آن روزی که حضرت فاطمه علیها السلام نزد پدر
بزرگوار خویش آمد و دیگی کوچک پر از عصیده در پیش خواجه عالم نهاد پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم پرسید که علی و حسن و حسین کجا اند فاطمه عرض کرد که ایشان را
در خانه گذاشتم و آمدم حضرت خواجه فرمود که ایشان را طلب کن چون حاضر شدند
آن سید سرور کساء خیبری بر ایشان انداخت و ایشان از آن کساء بپوشید و
بعد از آن فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی و احب الخلق الی فاذهب عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا و در روایت دیگر واقع است که ام سلمه فرمود که من چون
این دعا شنیدم گفتم یا رسول الله الست من اهل بیتک یعنی یا رسول الله آیا

من از اهل بیت تو نیستم پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب ام سلمه فرمود که تو از صفات
پسندیده و خصال حمیده است و احمد حنبل روایت کرده است در مسند که ام
سلمه فرموده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی در خانهٔ من بود که یکی
از خدام آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت که یا رسول الله علی و فاطمه و حسن و حسین
بر در اند و میخواهند که در آیند پیغمبر چون این بشنید مرا گفت ای ام سلمه برخیز و بر
کناره شو من برخواستم و از خانه اندکی دور شدم حضرت خواجه حسن و حسین را
برداشت و ایشان را ببوسید و در کنار خود بنشاند و دیدم که علی را بیکدست با ولی
خود در بر گرفت و بدست دیگر فاطمه را پیش خود و را ببوسید فاغدف علیهم خمیصة
سوداء و قال اللهم الیک لا الی النار و اهل بیتی یعنی بعد از آن دیدم که کسای
سیاه بر ایشان پوشانید و فرمود خداوندا ما را از اهل جنت گردان نه از اهل
نار پس ام سلمه گفت یا رسول الله من نیز با ایشانم خواجه فرمود که تو نیز با ایشانی
اگر گویند آیهٔ مذکوره در حق ازواج پیغمبر است نه در حق اهل بیت زیرا که سابق
آیه در حق ازواج پیغمبر است و لاحق نیز گوییم که این غلط است از روی روایت
و درایت اما بیان خطا از روی روایت آنست که ام سلمه فرموده که این آیه در خانهٔ
من فرود آمد و در حق علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد بعد از دعای آن
حضرت در حق ایشان و اما بیان غلط از روی درایت آنست که اگر در حق ازواج
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود با سیاق که بجای عنکم عنکن بودی و بجای یطهرکم
یطهرکن چنانکه قواعد عربیت مقتضی آنست اگر گویند که بهم شما نیز عنکم و
یطهرکم مستقیم نیست زیرا که فاطمه از اهل بیت است گوییم که چون در این بحث ذکر

والتي بجمع شده است و ذکر غالب است و اشرف پس از این جهت صیغهٔ تذکیر اختیار کرده
شد بر تانیث و این چنین تغلیب در کلام عرب جایز است و از قانون کلام عرب
بیرون نیست و مراد از اهل کتاب یهود و نصاری است و مجوس را نیز اهل کتاب
گویند و آنچه در آیهٔ کریمه اعملوا آل داود شکراً واقع است اشارتست با
شکری که مطلوب حضرت عزتست در مقابلهٔ نعمتی است که آن نبوت
و رسالت و ملک عظیم که حضرت جل و علا بفضل خود با آل داود عطا فرموده
آورده اند که در زمان داود علی نبینا و علیه السلام هر شب سی هزار کس در خدمت
او بوده اند و او را از مکاید و امکار دشمنان نگاه میداشتند و حق سبحانه و
تعالی بقدرت کاملهٔ خود آهن را در دست او چون موم نرم گردانید تا او
از آن درع میساخت و زرههای زیبا ترتیب مینمود و او را بحسن صورت و
بالحان خوش و بحکمت و فصل الخطاب مزین و آراسته گردانید و مرغان هوا و
جبال راسیات و تلال عالیات با حضرت داود با حضرت داود علی نبینا و
علیه السلام در تسبیح میشدند و موافقت مینمودند و حضرت سلیمان علی نبینا
و علیه السلام را ملک عظیم کرامت نمود و باد را مسخر او گردانید و او را بمنطق طیور
مطلع ساخت که با مرغان سخن میگفت و جنیان و عفاریت را مطیع و منقاد او
گردانید و باید دانست که آل را بمعنی جمع آلت استعمال کنند و نیز اطلاق کنند
بآن حربه که بآن صید سمک نمایند **فصل** در ذکر آنکه در شان
شاه اولیاء علی مرتضی وارد شده است روایتست از جناب علی ابن موسی الرضا
علیه الصلوة و السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ما اهل بیتیم که صدقه

بر ما حلال نیست و ما اهل بیتیم که ما موریم باتمام وضو و بانکه خرها را با اسبان نر
نیندازیم و از ابی سعید روایتست که حضرت خواجه کائنات فرموده که ما اهل بیتیم
که با ما دشمنی نورزند مگر کسیکه منافق باشد و از عوام حوشب روایتست
که گفت من از ابن عم خود شنیدم که فرموده من روزی نزد عایشه رفتم و از او
پرسیدم که سبب سیر تو ببصره چه بود و چه چیز ترا باعث شد بجنگ علی
او در جواب گفت که آن از جانب خدا مقدر بوده که کاتب قضا آن حال را در
صحیفهٔ اعمال من مکتوب و مرقوم کرده بود پس از او پرسیدم تو در حق علی
ابن ابیطالب ع چه میگوئی و او چگونه کسی بود عایشه گفت که تو سوال از من
پرسیدی که پیغمبر را از او دوست تر کسی نبود او است شوهر خیر النساء و
او است یکی از اهل عبا بدرستیکه من بچشم خود دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و جامهٔ مبارک خود را بر روی ایشان
انداخت و فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا یعنی خداوندا این جماعت اهل بیت منند خدایا ایشان را از آثام
نگاه دار و دامن ایشان را از گرد معصیت دور گردان چون این دعا از پیغمبر ص
شنیدم گفتم یا رسول الله من اهل بیت توام حضرت رسول ص فرمود تنحی فانک
علی خیر ای عایشه تو برکنار شو که از اهل بیت من نیستی اما تو در حالت پسندیده
و خصال حمیده هست و از این حدیث و حدیث ام سلمه معنی آل و اهل مفهوم
میشود و معلوم میگردد که اهل بیت بمعنی عام محمول نیست بلکه مراد او معنی
خاص است که اگر عام بودی بایستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را

از تبلیغ

از تبلیغ سوره برائت عزل نکرد و نگفت که لا یبلغها الا انا او رجل من اهل بیتی
از آنچه نقل کردیم مرتبهٔ آل مصطفی و مرتبهٔ ایشان بر سایر خلق معلوم شد
پس باید که در محبت ایشان ثابت قدم باشی زید بن ارقم روایت کرده است
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع مراجعت
فرمودند بموضعی رسید در میان مکه و مدینه که آنرا غدیر الجحفه خوانند
پس بدرجات نزول فرمود و آن موضعی بود پر خار و خاشاک پس فرمود
ندای صلوة جامعه در دادند و آن روزی بود بغایت گرم چنانچه بعضی از
صحابه از شدت گرما رداهای خود در زیر اقدام خود می انداختند و بان
کیفیت خود را بحضرت خواجه صلی الله علیه و آله میرسانیدند پس چون
از نماز فارغ شدند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این خطبه آغاز
کرد الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل لمن اهدی و اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بعد از آن فرمود که ای حاضران بدانید
و آگاه باشید که هر پیغمبری که بعد از پیغمبری آمده عمر او نصف عمر پیغمبر سابق
بوده است و عیسی بن مریم در میان قوم خود چهل سال مکث نموده و این
من در میان شما در سال بیستم شروع کردم بدانید و آگاه باشید که من عنقریب
از میان شما مفارقت خواهم کرد و از من سوال خواهند کرد و من از شما سوال
میکنم آیا من ادای رسالت کردم و رسانیدم بامت آنچه بایست رسانید یا نه
مردمان چون این سخن شنیدند از اطراف و جوانب آواز برداشتند که یا رسول الله

ما هم گواهی میدهیم که تو بندهٔ خدائی و پیغمبر اوئی و رسانیدی بامت آنچه می
بایست رسانیدن و تو پیغمبری که بجهاد فی سبیل الله قیام نمودی و مبالغه در
تبلیغ فرمودی و در ارشاد عباد هیچ تقصیری از تو واقع نشد طاعت و عبادت
شب تو بود و مهربانی و رافت و رحمت شیوهٔ تو بود ملاذ مسکینان و پناه
دردمندان بودی غمخوار یتیمان و بیکسان و ما همه را از تو امید شفاعت
و چشم مرحمت است شعر چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان ❊ یا رسول الله خدا بتو جزای
تا جزای خیر دهاد که تو نیکو پیغمبری و نیبا دین پروری بودی پس حضرت
خواجه فرمود آیا شما گواهی نمیدهید که خدا تعالی یکیست و او را شریک
نیست و محمد بنده و رسول او است و بهشت و دوزخ و بعث و معاد
حق است و ایمان بکتاب آوردید همه گفتند بلی یا رسول الله گواهی میدهیم
بصحت این همه و بصدق این جمیع گفته فرمودی پس حضرت خواجه فرمود که
من نیز گواهی میدهم که شما راست گفتید و اذعان شما باین جمله حق است و من
پیش رو شمایم بحوض و شما بعد از من بحوض خواهید رسید و چون شما بمن
رسیدید من از شما خواهم پرسید که شما ثقلین را چگونه بودید و این دو
چیز را چگونه رعایت نمودید صحابه چون این سخن شنیدند ندانستند که
مراد از ثقلین چه چیز است پس شخصی از مهاجر برخواست و گفت یا رسول الله
مادر و پدر ما فدای تو باد مراد از ثقلین چه چیز است حضرت خواجه فرمود
که یکی کتاب الله که او حبل الله است که یکطرفش بدست خود جل و علا است

ویکطرف

و یکطرف دیگر بدست شما پس باید که بان متمسک شوید و چنان در زنید و آن از دست
خود رها نکنید تا گمراه نشوید و در چاه ضلالت نیفتید و دیگری عترت من باشد باید
که اهل بیت و عترت مرا مقهور و مخذول نگردانید و قتل ایشان روا مدارید که من
از خدای خود درخواست کرده ام که ایشانرا بمن رساند پس آگاه باشید و بدانید
که هر که ایشانرا مخذول و مقهور سازد مرا مخذول و مقهور ساخته است و هر که
ایشانرا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ایشانرا برنجاند و دشمن دارد
مرا رنجانیده و دشمن داشته است و کتاب الله اکبر ثقلین است و عترت من اصغر
ای مردمان بشنوید و آگاه باشید که امت سابق همه هلاک گردیدند بواسطهٔ
متابعت هوای نفس و بسبب عصیان در حق پیغمبران خود تا آنکه انبیا د
نموده اند و متابعت فرموده اند ناجی و رستگار گردیدند و چون حضرت خواجه
از این حدیث فارغ شده است علی ابن ابیطالب علیه السلام را بگرفت و او را بر داشت
و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی
هر که من مولای اویم علی مولای او است خدایا دوست دار هر که علیرا دوست دارد
و روایت زهری چنین است که چون حضرت خواجه عالمیان از حجة الوداع مراجعت
فرموده و بغدیر خم رسید آنجا نزول فرموده و در منبر رفت و در آن منزل قرار
گرفت و روی بحاضران کرد و گفت ای حاضران از من سوال خواهند کرد
و من از شما سوال میکنم آیا من ادای رسالت بر وجه کمال خود کرده ام یا نه همه گفتند
بلی یا رسول الله ما همه گواهی میدهیم که تو ادای رسالت و تبلیغ نمودی تقصیری
نکردی و نصیحت خلایق ما در شأن امت فرمودی حضرت خواجه فرمود که پس موافقت

شما گواهی میدهم که من ادای رسالت نمودم و نصیحت امت فرمودم و در تبلیغ تقصیری
نکردم آنگه فرمود که شما گواهی میدهید که خدا یکیست و من پیغمبر اویم همه گفتند
بلی یارسول الله گواهی میدهیم که خدا یکیست و تو پیغمبری پند دادی و تبلیغ
بکردی اوفی پس حضرت خواجه فرموده که من نیز گواهی میدهم مانند گواهی
شما و من میان شما دو چیز میگذارم که اگر بآن دو چیز چنگ در زنید و از آن
دو گواهی ایشان در نکذرید هرگز گمراه نگردید و آن دو چیز کتاب خداست واهل بیت من
خدای عز و جل مرا خبر داده است که این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا عند الحوض
بمن رسند و آن حوضیست که کنارهای آن از بصری تا صنعا باشد که در آنجا
اباریق بعدد ستارهای آسمان باشد و خدا از شما در آنجا سؤال خواهد کرد
که چگونه بود سلوک شما بکتاب و اهل بیت من ای حاضران مرا خبر دهید که
اولی بمؤمنین چه کس است پس آن حضرت چون سه بار این سخن تکرار فرمود
همه گفتند که اولی بهمه مؤمنین و مؤمنات حق جل و علا است و بعد از آن
رسول و پس حضرت خواجه صلی الله علیه و آله برخاست و دست شاه اولیا
بگرفت و او را برداشت و سه بار فرمود اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه بعد از آن فرمود که ای حاضران این سخن را
بغایبان برسانید و چون تو این قصه معلوم شد پس این ضعیف میگوید
که منصف صاحب بصیرت که در این کلام تامل صحیح نماید و اندیشه نیکو و
تفکر صایب بجای آورد و از هوای نفس محترز باشد و متابعت نفس و شیطان
ننماید هر آینه بر او ظاهر گردد که این کلام نصی است جلی بر امامت شاه اولیاء

علی مرتضی علیه آلاف التحیة و الثناء و محبت مؤمنین و دلیلیست قوی
بر آنکس که با او در منصب امامت و در امر خلافت با پادشاه اولیا نزاع نموده
است و این منصب را از آن سرور دین بغصب و در ربوده است و بسبب غلبه
و تغلب بنیابت استیلا یافته و بباید دانست که دلایل خلافت شاه اولیا منحصر
نیست در این اخبار و آثار که مذکور شد بلکه این مطلب را براهین قاطعه و حجج ساطعه
بسیار است و من در اینمقام بمناسبت ذکر اکمل و مترتب این چند کلمه را بسبیل
اجمال در باب خلافت امام المتقین مذکور ساختم تا ترا علم اجمالی در این
مطلب و مقصد حاصل گردد و کمیت شاعر را در اینباب چند بیتی هست
بغایت پسندیده و نیکو و مقبول که ترا از آن ابیات انیقه و کلمات رشیقه
احوال روز غدیر خم و کیفیت عهد و بیعت مردم با امیر المؤمنین علیه السلام معلوم گردد

ویوم الدوح دوح غدیر خم	ابان له الولایة لو اطیعا
ولکن الرجال تبایعوها	فلم ار مثلها خطرا مبیعا
فلم ابلغ بهم لعنا ولکن	اساء بذاک اولهم صنیعا
فصار لذاک اقربهم لعدل	الی جور واحفظهم مضیعا
اضاعوا امر قائدهم فضلوا	واقومهم لدی الحدثان ریعا
ولیثا فی المشاهد غیر نکس	لتقویم البریة مستطیعا
یقوم امرها ویذب عنها	ویترک جدبها ابدا مریعا

خلاصه معنی این ابیات آنست که در روز غدیر خم بموضعی که آنرا دوح
خوانند حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم در حالت رجوع از مکه بمدینه

دران موضع نزول فرموده و علی ابن ابی طالب را امام و پیشوا و ملجاء خلایق گردانید اما
مردمان بعد از موت حضرت رسالت پناه صلعم اطاعت آن سرور نکردند و بیعت
او را ضایع گردانیدند و پیمان او را بشکستند و پیروی او نکردند و اول
کسیکه این چنین امر عظیم را تغییر و تبدیل داد و بیعت شاه اولیا را بشکست و
رخنه در دین کرد و تابع شیطان شد و از خدا نترسید و طریق مخالفت ورزید
ابوبکر بن ابی قحافه بود و بعد از آنکسانیکه تغییر این امر نمودند و ابواب مخالفت
گشودند لعنت نکنم اما از معلوم باشد که ایشان مستحق تشنیع عظیم‌اند خصوصا
آنکس که اول مرتکب این امر شنیع شد و بسبب این مخالفت مقرون باثم عظیم
و مستحق عذاب الیم گشت و قاید و پیشوای اهل ضلال و اضلال گردید و حق
امیر و سرور خود را که سالار حوزهٔ اسلام و سرور بلدهٔ ایمان بود ضایع گردانید
و اصل و اساس ظلم و عدوان گردید حضرت خواجه فرموده است و این حدیث
است مشهور که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها
غرق یعنی قصهٔ اهل بیت من همچو قصهٔ کشتی نوح است که هر که در او نشست
از بلای طوفان خلاص گردید و از آفت غرق رستگار شد و هر که از رکوب
آن سفینه ابا کرد و اعراض نمود در طوفان هلاک گردید و از آب باتش انتقال
نمود و خلاصهٔ معنی حدیث آنست که هر که تابع اهل بیت من گشت و اطاعت
ایشان را شعار و دثار خود گردانید و امر و نهی ایشان را اذعان و انقیاد فرمود عنایت
الهی او را دریافت و از حزب اولئک هم المفلحون گردید و آنها که مخالفت ایشان
ورزیدند و طریق مخاصمت ایشان اختیار کنند و در آزار و ایذای ایشان کوشند

بعذاب

بعذاب الیم و عقاب مقیم گرفتار شوند و در اخبار آمده است که روزی از روزها
حضرت امام زین العابدین علیه السلام روی بحاضران مجلس کرده و فرمود که خاموشی
که از برای فکرت در امور الهی نیست آن هرزه و تعطیل و بیکاری و درماندگی
است و هر کلام که مشتمل بر ذکر خداوند تعالی و تقدس نیست او بمنزلهٔ هباء
منثور است و بدانید و آگاه باشید که حضرت حق جل و علا فرزندانیکه آباء ایشان
صلحا و نیکوکاران بوده‌اند بواسطهٔ نیکوئی آبا و اجداد رعایت و عنایت از ایشان
دریغ نمیدارد و ایشانرا ضایع نمیگذارد و در قرآن مجید اشارتی باین معنی واقع است
که در آنجا فرموده وکان ابوهما صالحا و من از پدر بزرگوار خود شنیده‌ام
که آن پدر که حضرت خداوند تعالی بصلاحیت او گواهی داده پدر دهمین آن دو
فرزند بوده است و بر شما مخفی نیست که ما عترت پیغمبریم باید که شما محافظت
جانب ما کنید و ملاحظهٔ نسبت ما نموده رعایت و مساعدت و نصرت ما نمائید
و ما را بنجانید و تعظیم و احترام ما را از لوازم ایمان دانید راوی گوید که چون حضرت
امام علیه السلام این نکته ادا فرمودند حاضران همه بگریه درآمدند و از هر جانب آواز
نوحه و زاری برخاست ابن عباس گوید که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم
باین هر دو گوش خود و اگر دروغ گویم خدا این هر دو گوش مرا کر گرداند که آن سید
رسل فرمود که من بمنزلهٔ درختم و فرزندم فاطمه شاخ آن درخت
و علی شکوفهٔ آن درخت و حسن و حسین میوه‌های آن درخت‌اند و محبان
اهل بیت من اوراق آن درخت‌اند و این حدیث را صاحب فردوس در کتاب خود
آورده است و در صحت این خبر توقف نموده است و جابر بن عبدالله انصاری

روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که بهشت مشتاق چهار کس
است از اهل من وخدا مرا بمحبت ایشان امر کرده است علی ابن ابیطالب وحسن و
حسین وآن مهدی که عیسی ابن مریم در آخر الزمان اقتدا باو کند واز عمر بن
شاکر روایتست که او فرمود که من از ثابت بنانی شنیده ام که او فرمود که مراد
از اهتدا که در آیه کریمه وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى
واقع است اهتدی بولایت علی ابن ابیطالب علیه واولاده الصلوة والسلام
ودر او باقی است بولاه ومحبت او وروایتست از سید کائنات که فرمود که من
در روز قیامت چهار کس را شفیع باشم وگناهان ایشانرا از خدای عز وجل
درخواست کنم یکی آنکس که ذریه مرا تعظیم کند واحترام ایشان نماید ودر اجلال
واکرام ایشان تقصیر نکند ودیگر آنکس است که قضای حاجت ایشان نماید
ودیگر آنکس است که او در تحصیل اغراض ایشان سعی نماید واهتمام تمام بجای آورد
دیگر کسیست که ایشانرا بدل وزبان دوست دارد وموالات ایشانرا اعتقاد
ودثار خود کرده اند ومن از کتاب فردوس که تالیف شیرویه دیلمیست نقل
کرده ام که عبد الله بن عمر از حضرت رسالت پناه نقل کرده است که اول
انکسانیکه ایشانرا شفاعت کنم اهل بیت من باشند وبعد از آن کسان اند
که بایشان نزدیک باشند الاقرب فالاقرب عبد الله بن عباس گوید که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که من وعلی از یکدرختیم
ودیگران از اشجار متعدده اند ومن این حدیث را بجا ذکر کردم ودر این موضع ایراد
نمودم از برای آنکه این خبر مساعد ومؤید است آن چیزیرا که گذشت از تخصیص آل

واهل بحوبشاوندان قریب وانس بن مالک روایت کرده است از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله که آن سید وسرور فرموده که من وحمزه وجعفر وعلی وحسن
وحسین ومهدی از بنی عبد المطلبیم وسادات اهل بهشتیم ومن روایت دیگر
دیده ام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ما بنی عبد المطلب سادات
هفت مردمانیم پس بنا بر این حدیث این جماعت مذکوره مخصوص بذکر گشته
زیرا که ایشانرا مزیتی نیست بر دیگر ائمه علیهم السلام بواسطه شدت محنتها که بایشان
رسید وبسبب کرامت شهادت که نصیب ایشان گردید واین نکته در غیر
مهدی ظاهر است واما در مهدی علیه السلام وذکر او با این جماعت نکته اینست
که صاحب دولت جدیدست وخدا تعالی این دینرا بوجود شریفش تجدید خواهد
نمود واین طریقه را تقویت خواهد فرمود وعزت ونصرت خود را در زمان ظهور
او بظهور خواهد رسانید پس از این جهت او نیز مخصوص بذکر شد ودر حدیث
دیگر آمده که ما اهل بیتیم که حق سبحانه وتعالی رجس وفواحش ظاهری وباطنی را
از ما دور گردانید وما را از خطایا وآثام محفوظ داشت ودر روایت دیگر واقع
است که ما اهل بیتیم که حق جل وعلا از برای ما آخرت را اختیار کرده است
بر دار دنیا وابن مسعود از حضرت **فصل** روایت کرده است که آنحضرت فرمود
هرکه بر دوستی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمیرد او را بجنت عنبر سرشت
در آرند ودر فردوس ملاجای دهند وزید ابن ارقم روایت میکند که هرکس
که خدا تعالی اورا چیز کرامت کرده باشد بشکرانه او را در نیت اعمال صالحه
معد ونیکو خواهد بود یکی زوجه صالحه دوم پسر نیکوکار سیم حسن معاشرت

بارهم چهارم حصول معیشت در بلد او پنجم دوستی آل محمد صلی الله علیه و علیهم
اجمعین ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند از حضرت خواجه که علی بن ابیطالب
و شیعه او در روز قیامت رستگارانند و از اهوال رسته اند بدان روز در امان
پروردگارند و بدانکه ناقلان اخبار و فضلای اخیار در باب عترت اطهار
نکته چند غیر از آنچه گذشت و فواید چند سوای آنچه شنیدی در سلک
تحریر کشیده اند و من آنرا از کتاب مطالب السؤل فی مناقب الرسول نقل
میکنم و این کتاب شریف تصنیف کمال الدین محمد بن طلحه است و او مردیست
که در میان فضلا و علمای اهل سنت و جماعت بفضل و دانش مشهور است
و تحقیقات او عند الفضلا مقبول است و متهم بتشیع نیست تا آنکه نقول
و آثار و اخبار او در این باب مقبول و مسموع نباشد بلکه او شافعی مذهبست
و زاهد بیت مقرر و عابد بیت معتبر و فاضلیست معقول و عالمیست بکل
و من کان میرم که او در اربع و خمسین و ستمائه وفات یافته و او در زمانی
که ترک وزارت کرده و منزوی گشته و از اهل دنیا منقطع گردیده این کتاب
تالیف نموده و او در این کتاب فرموده است که عترت بمعنی عشیرت و
بعضی گفته اند که بمعنی ذریه است و عترت باین هر دو معنی بر حسن و حسین
و اولاد ایشان صادقست اما صدق عشیره بر ایشان امریست ظاهر و حاجت
ببیان ندارد اما دلیل صدق ذریه بر ایشان آنست که حق سبحانه و تعالی
عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است در آنجا که فرموده وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

وزکریا

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ و بر تو ظاهر است که اتصال
عیسی با ابراهیم علی نبینا و علیهما السلام نیست مگر از جهت مریم و آنچه این ضعیف را
در تایید قول کمال الدین محمد بن بخاطر رسیده است آنست که صاحب فردوس
از جابر بن عبد الله روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فرموده است که ذریه هر پیغمبری از صلب اوست و ذریه من از صلب
علی بن ابیطالب علیه السلام است و نقل کرده ام از آنچه عز محدث نقل کرده است
از عمر که من شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله عز و جل که آن سید
و سرور فرموده هر قومی را عصبه او از جهت پدر است الا اولاد فاطمه که من
عصبه ایشان و پدر ایشانم و ابن طلحه در کتاب خود آورده است که مراد از ذوی القربی
علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و مستند این سخن آنست
که امام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی در تفسیر خود آورده است که چون کریمه
قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ نازل شد از حضرت خواجه پرسیدند
که ذوی القربی چه کسانند که ما مامور شدیم بمودت و محبت ایشان حضرت
خواجه فرمودند که ذوی القربی علی است و فاطمه و حسن و حسین و راوی این
خبر ابن عباس است **فصل** در ذکر استحقاق و خلافت و بیان مخصوص
بودن این جماعت بامامت اما ثبوت امامت از برای هر یکی از ائمه علیهم السلام بسبب
بدرستیکه او حاصل شد بنص امیر المؤمنین علی علیه السلام از برای پسرش حسن علیه السلام
و از جانب حسن علیه السلام از برای برادرش حسین علیه السلام و از جانب حسین علیه السلام
از برای پسرش علی علیه السلام و همچنین تا مهدی علیه السلام و اما در حصر امامت در این عدد

مخصوص علما را چند قولست بعضی از ایشان درین باب تطویل نموده اند و توغل
کرده پا در دایرهٔ افراط نهاده اند و بعضی بجانب تفریط و تقصیر افتاده اند و
از طریق انصاف منحرف و منصرف گشته در بیابان ضلالت سرگردانند و بر
منصفی که طالب حق است بعد از تأمل ظاهر شود که این هردو جانب مستقبح
و مرجوحست و از طریق انصاف خارج و مخالف نزد اهل انصاف طریقهٔ حقست
و ظاهر است که باین حالت موفق نگردد و باین طریق راه نیابد مگر ذو حظ عظیم
که دیدهٔ دلش بکحل توفیق مکتحل گردد و من ترا ارشاد کنم بخلاصه و نتیجهٔ اصول
افکار و دلالت نمایم بر بیان زین فایده که آن ثمرهٔ گفتار و افضل اخیار است و بر
تو مخفی نیست که فاطمه مکرمت را که از خطا منزه و مبرا باشد نتیجهٔ مغنیا از حسن و
حسنی نیست پس بدانکه خلاصه کلام ابن طلحه ره درین مقام از چند وجه
مذکور میشود اول ذکر آنچه متعلق است بحروف و عدد پس میگوییم
که هیچ شک نیست که ایمان و اسلام مبنی بر این دو کلمه است که لا اله الا الله
و محمد رسول الله پس این دو کلمه اصل ایمان و اسلام باشد و هر یک از این دو اصل
دوازده حرفست و بر تو مخفی نیست که امامت فرع ایمانست پس مناسب آنست
که آنها که قیام باین امر مینمایند و مردم را بایمان و اسلام دلالت میکنند منحصر
در عدد دوازده باشند تا آنکه فرع مطابق اصل باشد دوم آنکه حق سبحانه
و تعالی فرموده است و در قرآن مجید یاد کرده که وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا یعنی عدد نقبا بنی اسرائیل
دوازده بوده است که خدای تعالی ایشان را مدد بامور بنی اسرائیل گردانید پس

مناسب

مناسب آنست که مدبران امت و پیشوایان این رعیت نیز دوازده باشند
و موید این حال و مقوی این مقال حکایت عقبه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در لیلة العقبه که انصار بیعت مینمودند و اظهار آن حالت کردند حضرت
خواجه از ایشان دوازده کس طلب فرمود و گفت باید که بمن دوازده کس نفرستند
که عدد نقبای بنی اسرائیل است و نتیجهٔ کلام آنست که عدد دوازده عددیست
که در میان اعداد او را شانی هست و او را حالتی هست که سایر اعداد را نیست
و او را مرتبت مطلوب و طریقهٔ است متبع پس باید که خلفا دین و اولیا یقین
نیز منحصر در این عدد باشند سیم آنکه حق جل و علا از قوم موسی خبر داده است
که اسباط ایشان که اولاد و رهنمایان بوده اند دوازده اند چنانکه در کلام مجید
واقع است وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَقَطَّعْنَاهُمُ
اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا پس مناسب آنست که حال این امت نیز بدستور امت
سابق باشد و عدد ائمهٔ ایشان نیز دوازده باشد چهارم آنکه بر عقلا و علما
و هوشمندان و صاحبدلان پوشیده نیست که مصالح اهل عالم و تصرفات
بنی آدم در امور معاش موقوفست بر زمان و زمان عبارتست از لیل
و نهار و هر یک از این دو آیت الهی در وقت اعتدال دوازده ساعتست
پس طریق متبع مقتضی آنست که عدد ائمه که خلق را از ایشان گزیر نیست
دوازده باشد پنجم آنکه بر بصیر خبیر روشن است که همچنانکه نور شمس و
قمر سبب هدایت خلقان می گردد بطرق مقصوده ائمه و پیشوایان دین
هر یک سبب هدایت دلهای هوشیاران میشوند و چون محل آن دو نور

که سبب وجدان طرق مقصوده است برج اثنی عشر است پس مناسب آنست
که محل آن نوری که سبب هدایت دلهای گردد نیز دوازده باشد و در این مقام
نکته بغایت لطیف بخاطر خطور میکند بیانش آنست که در حدیث نبوی واقع
است که این کره زمین و آنچه مرکبست بر وی از جبال و تلال بر پشت حوت
است و همچنین برج حوت که آخرین محلست از محال نور اول که حامل اثقال
وجود است مناسب آنست که در آخرین محل نور ثانی که ائمه دین و مرشدان طریق
یقین اند دو مرتبه دوازدهم باشد و آن مهدیست علیه السلم ششم و این وجه
اوضح وجوه است و خلاصه اش آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که ائمه بعد از من از قریش است پس شاید که امام نیز قرشی باشد و نیز فرموده
که قدموا قریشا و لا تقدموها یعنی باید که قریش را مقدم دارید و بر ایشان
تقدم مکنید و ارباب تواریخ و سیر چنین دیده و دانسته اند که اولاد نضر بن
کنانه قریشی اند و میان نضر و حضرت خواجه ما دوازده پدر راست و چون
سید عالم را مرکز اعتبار کنید بطریق تصاعد عدد دوازدهم منتهی بنضر می
شود و بطریق انحدار و هبوط درجه ایضا منتهی میشود بحضرت مهدی علیه السلم
زیرا که مقرر است که جمیع خطوط خارجه از مرکز بمحیط متساوی باشد و چون
ترا این نکته معلوم شد پس باید که تو بعین اعتبار در او و اقدام نظر نمائی
که چگونه این اسرار از پرده غیب بظهور میرسد و این مقدار که یاد کردیم اولی
الابصار را در ثبوت مطلوب کافی خواهد بود و اینست نهایت کلام مولانا
کمال الدین محمد بن طلحه از روی تلخیص و این ضعیف میگوید که این وجوه مذکوره

در اثبات

در اثبات مطلوب معتمد نیست و عند الخصم ناتمامست و این چنین مطلب
عالی را باین چنین مقدمات واهی اثبات نتوان کرد و ماده نزاع بامثال این کلمات
منقطع نگردد و ظاهر است که ارباب خلاف این اصول را مستحسن نپنداشته اند و قدح
در این اسلوب بغایت سهل و آسانست زیرا که قائلی را میرسد که گوید عدد
آسمان هفتست و عدد زمین هفت و عدد کواکب هفت و عدد دریاها و اقالیم
نیز هفت مناسب آنست که عدد ائمه نیز هفت باشد و چون تا نقض این سخن
مذکور معلوم شد پس میگوئیم که بهتر آنست که در امثال این مطلب اعتماد بر
دلائل نقلیه و تعویل بر حجج سمعیه نمایند زیرا که عقل اگرچه دلالت میکند بر
آنکه خلایق را ناچار است از امام زاجر که هادی بود بمصالح ایشان و اقامت حدود
الله کند و استیفای اموال ایشان نماید و محافظ نظام عالم باشد اما او عاجز
است از وجه انحصار ائمه از عدد خاص و مرجع این نیز از نقل صورت ندارد
و مأخذ این حکم جز سمع نتواند بود و آنچه من در اینباب نقل میکنم همه از جمع
بین الصحیحین است و آن تالیف حافظ ابی عبدالله محمد بن ابی نصر بن
عبدالله حمیدیست و متفق علیه است و راوی حدیث جابر بن سمره ثانی است
از جابر بن سمره که او فرموده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که آن حضرت فرمود که بعد از من دوازده امیر خواهند بود و بعد از آن کلام
کلمه دیگر بر زبان مبارک آنحضرت جاری شد که خفی بود و من آنرا نفهمیدم
پدرم حاضر بود از او پرسیدم که آن کلمه چه بود پدرم گفت کلهم من قریش
بر زبان حضرت جاری شد یعنی آن دوازده کس همه از قریش خواهند بود

و همین مضمون در احادیث شیعه نیز واقع است و در احادیث ابن عیینه مذکور
است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که همیشه امور این امت منتظم و مستوی
خواهد بود مادام که والی ایشان دوازده کس باشد و بعد از آن کلمه از آن حضرت صادر
شد که بر من مخفی بود و در نیافتم که آنحضرت چه گفت از پدر خود پرسیدم که آن
کلمه چه بود گفت کلهم من قریش و در روایت مسلم از حدیث عامر بن سعد بن
ابی وقاص مذکور است که او فرمود من خط بجابر بن سمره نوشتم و بدست غلام
خود نافع دادم و نزد او فرستادم که مرا خبر ده از آنچه از رسول خدا شنیدی پس
او در جواب من نوشت که در زمان حضرت خواجه در روز جمعه که در عشیه آن
رجم اسلمی واقع شد شنیدم از آن حضرت که فرمود که این دین همیشه قایم خواهد
بود تا آنکه قیامت برخیزد و تا آنکه شما را دوازده خلیفه باشد که همه از قریش
باشند و از عامر شعبی نقل است که روایت کرده است از جابر بن سمره که من با پدر
خود بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتیم و در آن مجلس از سید عالم شنیدیم
که همیشه این دین عزیز و منیع خواهد بود تا آنکه منقضی شود دوازده خلیفه
و کلمه دیگر بر زبان آنحضرت جاری شد که من آن را خوب در نیافتم از پدر خود
پرسیدم که آن چگونه کلمه بود پدرم فرمود که کلهم من قریش و مثل این خبر
از حصین بن عبدالرحمن منقول است و او روایت کرده از جابر که من و پدرم
بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتیم حضرت خواجه فرمود که این امر منقضی
نشود و بآخر نرسد تا آنکه دوازده خلیفه در میان ایشان بگذرد و در چند
سماک ابن حرب آمده است که او روایت کرده است از جابر بن سمره از پیغمبر

صلی الله علیه وآله که همیشه اسلام عزیز و مکرم خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه در او
بگذرند و من نقل کرده ام از مسند بن حنبل از مسروق که او فرمود که نزد عبد
الله بن مسعود در مسجد نشسته بودیم که مردی در آمد و گفت ای ابن مسعود
آیا پیغمبر شما ایشما خبر داده است که بعد از او که خلیفه خواهد بود عبد الله
گفت آری خبر داده است و گفته که خلفای و بعد از او بعدد نقبای بنی
اسرائیل خواهند بود یعنی همچنانکه نقبای بنی اسرائیل دوازده بودند
خلفای من نیز دوازده باشند و چون ترا این اخبار معلوم شد و معلوم
کردی که این خبر اخیر در کتاب احمد بن حنبل است و او یکی از روسای اهل
سنت و از کبرا و فضلای آن جماعت است و او این حدیث را نقل کرده و
طعنی در این خبر ننموده است و هرچند تسلیم کذاشته است پس ما از اهل
سنت میپرسیم که مقصود از این عدد چه کسانند باید که تعیین نمایند
و بر تو پوشیده و پنهان نیست که ایشان بنابر اقوال و اصول قواعد خود
از حصر خلفا در این عدد خاص و از اثبات این مطلب عاجز میشوند زیرا که بزعم
ایشان ولاة امر از صحابه و بنی امیه و بنی عباس از این عدد در تجاوز
پنجاه میشوند پس بر ایشان لازم میاید یکی از دو چیز یکی آنکه اعتراف کنند
که اخباری که احمد بن حنبل در این کتاب آورده است و قبول نموده معتمد نیست
و نشاید که تعویل بر آن نمایند و حینئذ ما را در ضمن این اعتراف مصالح بسیار
است و فواید شتی متفرع بر این اقرار است یا آنکه اعتراف نمایند که خلفای
حضرت رسالت پناه منحصر است در ائمه اثنی عشر چنانچه شیعه امامیه بر آنند

الحمد لله که ایشان از این الزام مفری و مخلصی نیست و نزد منصف متامل حصول
این مطلوب برین اسلوب خفائی ندارد و اما در اثبات این مطلوب احتیاج
باعتراف ایشان نیست و بر ما لازم نیست که مقدمات دلایل این مطلب را
از کتب ایشان استنباط کنیم زیرا که این مطلوب نزد اصحاب ما بنصوص جلیه
و بحجج سنیه ثابتست و آنچه ما از کتب ایشان نقل مینمائیم در اثبات این مطلب
غرض و مقصود ما الزام و تفضیح و تعجیز ایشانست و اینکه ائمه علیهم الصلوة
والسلام از خلافت ممنوع گشتند و معزول کشتند قدح در مطلوب لازم نمیاید
چنانکه تکذیب امم انبیاء سابق قادح در نبوت ایشان نیست و ممنوعیت
ایشان از خلافت و عصیان معاندان در حق ایشان و نصب عداوت
ایشان موجب نقصان شان ایشان نیست چنانکه شاه اولیاء علی مرتضی
علیه آلاف التحیة والثناء اشارت لطیف باین معنی نموده است در آنجا که
فرموده وما علی المؤمن من غضاضة حینئذ ان یکون مظلوما ما لم یکن
شاکا فی دینه و مرتابا بیقینه یعنی در هیچ مؤمنی که مظلوم باشد قدح و
نقصان لازم نمیاید مادامیکه او شک در دین و یقین خود نکند و عمار بن
یاسر رضی الله عنه در جنگ صفین میفرمود که والله اگر معاویه و لشکر او
هزیمت ما را تا نخلهای هجر برسانند و ایذا کنند و عقوبات نمایند ما را از آن
هیچ عیب و عاری نیست زیرا که ما میدانیم که ما بر حقیم و حق با ما است و ایشان
بر باطل و باطل و ضلالت با ایشان است و اما حکایت نص در امامت ائمه
اثنی عشر آنست که شیخ کمال الدین محمد بن طلحه فرموده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله

علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام را بنص جلی خلیفه گردانید و منصب امامت
بآن سرور دین پرور مفوض فرموده و ما بعد از این حکایت را بتفصیل در موضع
خود بطریق اهل سنت و هم بطریق اهل البیت بیان خواهیم کرد و اما حکایت تعیین
این عدد خاص از برای امامت و مقرر شدن ایشان بجهة خلافت و ولایت پس
باید که بدانی که ما آنرا بعد از ثبوت عصمت ائمه طاهرین بنص ایشان معلوم کرده ایم
و اسم و صفت و کنیت و حال غیبت امام ثانی عشر از اخبار آباء طاهرین او
علیهم السلام مادام معلوم گشته و بتحقیق پیوسته و مقصود ما از آنچه ما درین باب
از کتب اهل سنت نقل میکنیم اسکات و الزام اخصام است و تفصیل این باب
عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل** در ذکر
احوال سعادت اشتمال جناب علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام بدانکه
متولد شد آن جناب در مکه در بیت الحرام در روز جمعه سیزدهم ماه الرجب
سی سال از عام الفیل گذشته و متولد نشد احدی در بیت الحرام سوای
آنحضرت نه پیش از آنجناب علیه السلام و نه بعد از او و این فضیلتی است که
خداوند عالم مخصوص گردانیده است آنحضرت را بان فضیلت بجهة جلالت
قدر و بلندی رتبه آن جناب **بیت** بحجه خانه کعبه ازان شد بر همه واجب
که آنجا در وجود آمد علی ابن ابیطالب ع و مادر آن جناب فاطمه بنت اسد
اسد بن هاشم بن عبد مناف که از برای رسول خدا صلی الله علیه وآله بمنزله
مادر بوده تربیت کرده بود آن حضرت را در کنار خود و از سابقات در ایمان
بود یعنی پیش از سایرین بنبوت آن حضرت ایمان آورد و با آنحضرت نبوی

مدینه مهاجرت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن معظمه را از غایت محبتی
که بآن طاهره داشت بجامه مبارک خود تکفین کرد تا دفع نماید از او هوام قبر را
یعنی جانوران قبر را و در حدیث صحیح مذکور است که سید کائنات در قبر
در آمد و تکیه فرمود تا ایمن شود فاطمه یعنی جهة از ضغطه قبر یعنی فشار قبر
و تلقین فرمود حضرت رسول ص با او اقرار و اعتراف را بولایت پس آن طاهره
علی ابن ابیطالب علیه السلام کما اشتهر من الروایة و آنجناب علیه السلام هاشمی بودند
از دو هاشمی متولد شد آن جناب گفته شده است که در سال سی و هشتم از
عام الفیل متولد شد و قول اول که بیان کردیم در نزد من صحیح است در خرات
انمناقب ابن مغازلی فقیه مالکی که روایت کرده است از علی بن الحسین علیهما السلام
که آنحضرت فرمود با مادر حسین علیه السلام بودیم و در آنجا زنان بسیاری بودند
من بیکی از آنها گفتم تو کیستی و از کدام قبیله خدا رحمت کند بر تو گفت من
زیده دختر عجلان از بنی ساعده هستم پس من باو گفتم آیا در نزد تو چیزی
هست که آنرا با حدیث کنی گفت بلی والله بدان و آگاه باش که ام عماره بنت
عبادة بن نضلة ابن مالك بن العجلان الساعدی حدیث کرد از برای من که
بدرستی روزی من با جمعی از زنان عرب بودم که ناگاه ابو طالب کئیب و حزین
بیامد من از او پرسیدم ای ابوطالب ترا چه افتاده است و چه میشود حال ترا
گفت زوجه من فاطمه بنت اسد را شدت درد زائیدن گرفته مرا خاطر از آن
جهة پریشانست و من او را دیدم که در آن ساعت دست فاطمه را گرفته بسوی
خانه کعبه آورد و بفاطمه گفت در اینجا بنشین و توکل بنام خدا کن پس فاطمه را

یکدفعه درد زائیدن بگرفت و برکت آن مقام پسر زائید طاهر و زیبا و نظیف
و منظف که من بخوبی روی او مولودی ندیده بودم پس ابوطالب آن مولود مسعود را
علی نام نهاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن مولود را بتعظیم تمام در بغل گرفت
تا بمنزل فاطمه رسانید چون علی ابن الحسین علیهما السلام این خبر را از آن زن شنید فرمود
والله هیچ خبری نشنیدم مگر اینکه این حکایت بهتر از آنست یکی از بشارتهای
مصطفی صلی الله علیه و آله آنست که یزید بن قعنب فرموده که من نشسته بودم
با عباس ابن عبد المطلب رضی الله عنهما با گروهی از بنی عبد العزی در برابر بیت
الله الحرام ناگاه فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بیامد در حالتیکه حامله
بود بعلی علیه السلام و نه ماه از حمل او گذشته بود و درد زائیدن او را گرفته بود
و میگفت ای پروردگار من آگاهی بدرستی ایمان آورده ام بآنچه که از نزد تو
آمده از رسل و کتب و من تصدیق کرده ام بکلام جد خود ابراهیم خلیل علیه السلام
و ابراهیم است آنکه بنا کرد خانه کعبه را پس ترا قسم میدهم بحق آنکه این خانه را
بنا کرده و بحق این مولودی که در شکم منست که ولادت را بر من آسان کن یزید
بن قعنب گفت پس من دیدم که دیوار خانه از یک گوشه شکافته شد و فاطمه
داخل خانه گردید و از دیدهای ما غایب شد و رخنه دیوار بهم در آمده بحالت
اصلی برگشت ما قصد کردیم که قفل در از برای ما گشوده شود مفتوح نگردید
پس دانستیم که این واقعه بامر خداست پس در روز چهارم از خانه مکه بیرون آمد
و امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر روی دست او بود بعد از آن شنیدیم از فاطمه
که میگفت من برتری یافتم بر زنانیکه پیش از من بوده اند بجهة اینکه آسیه بنت

نام نهد کی خدا را کرد پنهانی در جائیکه خدای تعالی دوست میداشت که در آنجا
عبادت کرده شود مگر اضطرار و بدرستی که مریم بنت عمران نخله یابسه را دست
گرفته مکید و رطب تازه از آن بخورد و بدرستی من داخل بیت الله الحرام
شدم و از میوها و رزقهای بهشت خوردم وقتیکه اراده کردم بیرون آیم
هاتفی مرا آواز داد که ای فاطمه این مولود را علی نام بگذار که او علی است و
خداوند تعالی علی اعلاست و میفرماید خدای تعالی که من اسم او را از اسم خود
مشتق کرده ام و او را بادب خود تادیب نموده ام و واقف گردانیدم او را
بر مشکلات و علوم خود و علی است کاسر اصنام و ناصر اسلام و شکننده
بتها در خانه من و علی است که در پشت بام خانه من اذان گوید و صدای
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله در دهد و علی است که
مرا تقدیس و تمجید کند پس خوشا بحال کسیکه او را دوست دارد و اطاعت
او را کند و وای بر آنکسیکه آنجناب را دشمن دارد و با او عصیان ورزد
گفت فاطمه که من علی را زائیدم در حالتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله سی ساله
بود چون چشم خواجه کائنات بر روی مبارک شاه اولیا علی مرتضی افتاد
دوست داشت رسول خدا او را دوست داشتنی مفرطی و از غایت محبت
بفاطمه فرمود که گهواره او را نزد بالین خوابگاه من بگذار و جناب رسول صلی
الله علیه و آله غالب تربیت علی علیه السلام را خود مباشر می شد و در وقت شستن
علی علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را پاک می کرد و وقتیکه شیر میل
میفرمود باو شیر میخورانید و گهواره او میجنبانید و او را میخوابانید و در آنحالت

بااو

بااو سخن می گفت و در هنگام بیداری او را با آغوش میگرفت و بر دوش خود
برمیداشت و میگفت این برادر منست و ولی منست و ناصر منست و صفی من
است و برگزیده منست و داماد و وصی و شوهر دختر منست و امین منست
بر وصیت من و خلیفه منست و پیغمبر صلی الله علیه و آله دائما آنجناب را بدوش
و آغوش برداشته میگردانید کوههای مکه و شعاب آنرا و وادیها و درهای
آنرا صلی الله علیه و آله علی الحامل والمحمول رحمت خدا بر دارنده و برداشته شده
باد ابوعمرو الزاهد در کتاب یواقیت حکایت کرده گفت که ابن اعرابی گفته که
فاطمه بنت اسد بعلی علیه السلام حامله بود و در زمان ولادت شاه اولیا ابوطالب
غایب بود پس فاطمه وضع حمل نمود و اسم آنرا اسد گذاشت که نام پدرش را
زنده کرده اند وقتیکه ابوطالب باز آمد آن مولود را علی نام نهاد و آنجناب اول
کسیست از اهل بیت از اصحاب که بخدای تعالی و برسول خدا صلی الله علیه و آله
ایمان آورده و اولین شخصی است از ذکور که دعوت فرمود حضرت او را باسلام
و او هم اجابت کرد و پیوسته یاری میکرد دین را و جهاد مینمود با مشرکین و
باز میداشت از ایمان معاندین را و اهل بغی و طغیان را قتل میکرد و نشر
عدل و بسط احسان مینمود و احکام کتاب و سنت را محکم می کرد و مدت
مصاحبت شاه اولیا با جناب رسول خدا بعد از بعثت که بیست و سه سال بود
سیزده سال قبل از هجرت در مکه معظمه با هم بودند شرکت داشت با حضرت
رسول در محنتهای او و متحمل می شد غالب محنتهای آنجناب را و صبر می کرد
با آن حضرت بمقهور بودن از قریش و تکذیب کفار مر آنحضرت را و ایستاده بود

هرچه که پیغمبر امر میفرمود در حالتیکه صابر و محتسب و راضی بود و بعد از هجرت
ده سال در خدمت آن حضرت بسر برد و بنفس نفیس مباشر امور آن حضرت
میشد و جلالت و ساعی بود در هلاک کردن کفار و در مواقف و مشاهد خود
جهاد میکرد و نفس خود را وقایه آن حضرت مینمود و در وقتیکه دست دلیران
سست می شد و پای مردان بتزلزل می افتاد آن جناب ثبات قدم داشت تا
اینکه خدا تعالی روح مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبض کرده بسوی
بهشت برد و اختیار کرد از برای او دار کرامت خود را و بالا برد روح پاک او را
بعلیین و در زمان وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله آن سید سرور یعنی
علی ابن ابیطالب علیه السلام سی و سه سال داشت و اختلاف کرده اند امت
در امامت آن جناب بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شیعه
امیر المؤمنین علیه السلام که آنها کافه بنو هاشم و سلمان و عمار و ابوذر و مقداد
و خزیمة ابن ثابت که او را ذو الشهادتین گویند و ابو ایوب الانصاری و جابر بن
عبد الله الانصاری و ابو سعید الخدری و امثال اینها از اجله مهاجرین و انصار
بودند گفتند که خلیفه بعد از رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است
بجهة اینکه جمع شده از برای آن حضرت از صفات فضل و کمال و از خصایص
که در غیر او یافت نشود از سبقت او باسلام و معرفت آن جناب باحکام
حلال و حرام و حسن بلاء آن حضرت در جهاد و بلوغ او بغایت زهد و ورع
و صلاح و آنچه که مخصوص آن جناب است از حق قرابت رسول الله صلی الله علیه
و آله بعد از همه اینها بجهة نصی که در قرآن مجید وارد است که خدا تعالی میفرماید

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ و این آیه بالاجماع در شان علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده در وقتی که
خاتم را در اثناء نماز تصدق فرموده و وقتی که این ثابت شد پس هر آنچه که ثابت شده
از برای خدا و رسول خدا از ولایت آن ثابتست از برای علی علیه السلام بنص قرآن
و بقول نبی صلوات الله علیه در یوم الدار که جمع شده بودند بنی عبد المطلب خاصه
که حضرت رسول فرمود هر کس معین من باشد در امر دین او و خواهد شد برادر
من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من در میان شما بعد از من پس
امیر المؤمنین علی علیه السلام برخاست و گفت یا رسول الله جان من فدای تو
باد آنکس که فرمودی منم **شعر** منم چاکر و ناصر دین تو ∴ منم بنده امر و
آئین تو ∴ بمهر تو شد عهد و پیمان من ∴ فدای تو بادا تن و جان من ∴
و آن حضرت خود فرموده است که در میان بنی عبد المطلب من اصغرشان
و ارمص عینا و احمش ساقا و اکبر بطنا بودم گفتم یا رسول الله من معین تو
هستم و این حدیث صریحست در استخلاف آن جناب و تحقیق وارد کرده است
ابن جریر الطبری و ابن اثیر الجزری این حدیث را در تاریخ خودشان با الفاظی که
متقاربست با الفاظ این حدیث و بقول جناب رسالتمآب در حدیث غدیر
خم که مجمع علیه است صحت آن و ایراد کرده اند آنرا اصحاب الصحاح که فرموده
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی پس گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه یعنی آیا من نیستم اولی بمؤمنین از نفسهای ایشان همه گفتند بلی
حضرت رسول فرمود هر که من با او اولی باشم از نفس او علی ابن ابیطالب نیز

اولی است باو از نفس و الی آخر الحدیث پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله واجب
کرد از برای علی چیزی را که از برای خود واجب بود و این حدیث نص ظاهر جلیست
اگر متابعت هوی نباشد و بقول حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقتی
که بسوی تبوک توجه میفرمود فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی یعنی چنانکه هرون برادر و خلیفه و وزیر موسی بود تو
نیز یا علی برادر و وزیر و خلیفه منی الا اینکه تو پیغمبر نیستی و هذا ایضا
من الصحاح قد اورده الجماعة و نقلته از مسند احمد بن حنبل از طرق عدیده
پس ثابت گردید از برای امیر المؤمنین علی علیه السلام وزارت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و قیام علی علیه السلام بر جمیع آن چیزها که هرون قیام میکرد
بآنها و استثنا نکرد هیچ چیز را مگر نبوت را چنانچه در کلام مجید خبر داده است
خدای تعالی که میفرماید وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و جناب موسی علی نبینا و علیه السلام در استخلاف
هرون باو گفت اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
پس ثابت شد خلافت هرون بحکم تنزیل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گردانید از برای جناب علی علیه السلام تمامت آن چیزها را که از برای هرون بود
مگر نبوت و گردانید از برای او استخلاف خود را و قوی بودن پشت خود را
و شرکت علی علیه السلام را در کارهای خود و قیام علی علیه السلام را بیاری آنحضرت
و امثال این حدیث بسیار است و در جای خود آورده میشود در این کتاب
بحول الله تعالی و قوته پس امامت آن جناب بعد از حضرت رسالتماب صلی الله علیهما

سی سال

سی سال بر بیعت و چهار سال و چند ماه از تصرف ممنوع بود و راه تقیه و
مدارا پیش گرفته بودند بجهة قلت انصار چنانچه خود در خطبه معروفه
فرموده اند فطفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی
طخیة عمیاء یعنی چون دیدم که اهل جور بر منصب خلافت استیلا یافتند
و بنقض عهد و بیعت شتافتند من در آن حالت اندیشه کردم و با نفس
خود میگفتم که تا یکی از دو کار را باید کرد یکی آنکه ببعضی خویشان و اهل بیت
خود اکتفا نموده با این جماعت مخالفت و جنگ کنیم تا آنکه کسی از ما نماند و دیگری
آنکه با شدت محنت در سازم و صبر کنیم و ترک محاربت نمایم و اهل بیت خویش را
خود را از کشتن نگاه دارم زیرا که ایشان فرقه قلیلند و میدانم که من چون
با این جماعت حرب کنم ایشان کشته شوند و از آن بیست و چهار سال پنج سال
و چند ماه گرفتار جهاد منافقین از زمره ناکثین و قاسطین و مارقین که مغمور
فتنه‌های اصحاب ضلالت و گمراهی بودند از درع و صفا چندان داشت که
جناب رسول داشتند که سیزده سال از نبوت را از اجرای احکام رسالت
ممنوع گاهی خایف گاهی محبوس چندی فراری و زمانی رانده شده بودند
از جهاد کفار متمکن نبودند و آن صورت در ایام و در حالت هجرت
واقع شد که در آن حال متمکن از قتال ابطال نبودند و قدرت بر دفع کفار
از مؤمنین نداشتند و بعد از هجرت ده سال بجهاد کفار قیام فرموده بازیت
منافقین درگیر بودند بزودی تفصیل این گفته میشود ذکر نسب
علی علیه السلام من قبل پدر در ذکر نسب شاه اولیاء از جانب پدر اسم آن جناب علی

ابیطالب واسم ابیطالب عبد مناف بن عبد المطلب واسم عبد المطلب شیبة الحمد
وکنیتش ابو الحارث در جناب عبد المطلب نسب جناب امیر با نسب
جناب پیغمبر صلی الله علیهما جمع میشود وذکر نسب آن حضرت پیش گذشت
وجناب ابیطالب را پسری بود طالب نام که بلا عقب بود وهمچنین پسری
داشتند عقیل نام وجعفر نام وعلی علیه السلام هر یکی از ایشان ده سال از
دیگری بزرگتر بود ضیاء الدین ابو المؤید موفق بن احمد المکی اخطب خوارزمی
در کتاب مناقب خود چنین ذکر کرده وابوطالب دختری داشت ام هانی
اسمش فاخته بود که مادر همه ایشان فاطمه بنت اسد بود وابو المؤید گوید
که در روزی که فاطمه بنت اسد وفات یافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
اسامة بن زید وابو ایوب الانصاری وعمر بن خطاب وغلام سیاهی را
بخواندند وحفر قبر فاطمه ناسور کرد پس آنها قبر جناب فاطمه را حفر نمودند
وقتی که بلحد رسیدند جناب رسول خود با دست مبارک لحد را حفر
نمودند وبا دست مبارک خاک آنرا بیرون آوردند چون فارغ شدند
در همان لحد اضطجاع فرمودند بعد از آن گفتند الله الذی یحیی ویمیت
وهو حی لا یموت اغفر لامی فاطمة بنت اسد ولقنها حجتها ووسع علیها
مدخلها بحق نبیک محمد والانبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین
یعنی ای آن خدائیکه احیا واماته بدست تو است وتو زنده که هرگز
نمیری الهی بمادر من فاطمة بنت اسد رحمت کن ودر وقت سؤال منکر
ونکیر تلقین جواب کن خدایا قبر او را گشاده گردان بحق محمد که حبیب تو است

وبحرمت

وبحرمت انبیاء سابق دعای مرا مستجاب کن خاوند می گوید که من در نسب آنحضرت گفته ام

نسب المطهر بین انساب الوری	کالشمس بین کواکب الانساب
والشمس ان طلعت فما من کوکب	الا تغیب فی نقاب حجاب

یعنی نسبت شاه ولایت بسایر انساب عرب وعجم نسبت آفتابست بسایر کواکب
وستارکان وچون آفتاب طلوع نماید همه ستارکان سر در نقاب حجاب
کشند وهیچیك از کواکب در پیش آفتاب نمایان نگردد وخاوند می گوید
که سه بیت از برای شیخ نصر ابی عبد الله بخط نجاج در مدح امیر المؤمنین علی علیه السلام گفتم

علی امیر المؤمنین صریمة	وما لسواه فی الخلافة مطمع
له النسب الاعلی واسلامه الذی	تقدم فیه والفضائل اجمع
ولو کنت اهوی ملة غیر ملتی	لما کنت الا مسلما اتشیع

یعنی علی ابن ابیطالب حقیقة وقطعا امیر وسرور وسلطان مؤمنانست و
منصب خلافت خاصه اوست پس نباید که دیگری طمع در منصب خلافت
نکند که تخت امامت درخور آن سلطان است زیرا که او راست نسب عالی
وشرف اصول وکرامات امامت ولوازمات سابق در اسلام ومجمع مناقب
عظام واگر مرا بغیر ملت نصاری آرزوی مذهب دیگر شود هر آینه مسلمان
شوم واز شیعه علی ابن ابیطالب باشم ونقل کردم از کتاب مواليد الائمه
که از تصنیفات شیخ ابن خشاب بخط ابن وضاح در عمر ونسب آن جناب جزوی
که صورت آن اینست جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام در شصت وپنج سالگی
وفات کرد وچهل سال از هجرت گذشته بود ودر همی نازل گردید در وقتی که

جناب علی علیه السلام دوازده ساله بود و در مکه با پیغمبر ص اقامت فرمود سیزده سال
بعد از آن مهاجرت نمود و ده سال در مدینه با آن حضرت اقامت فرمود بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله سی سال زندگانی نمود عمر آن حضرت شصت و پنج
سال بود در شب جمعه روح مبارك آن جناب قبض شد وقبر شریف آنجناب
در غریست کنیه اش ابو الحسن وابو الحسین است القاب شریفش سید الوصیین
وقاید الغر المحجلین وامیر المؤمنین والصدیق الاکبر والفاروق الاعظم
وقسیم النار والوصی وحیدر ع وابو تراب این آخر کلام شیخ بن خشاب
در اینباب پس تو نظر کن وعبرت بگیر از این کتاب ومصنف آن وکاتب آن
که هر دو از اعیان احمد بن حنبل هستند با اینکه اعتراف می کنند که بدرستی
آن حضرت صدیق اکبر وفاروق اعظم است تفضیل میدهند بآنحضرت
دیگری را وبیعت میشمارند بیعت او را از کسیکه اقرار کرده اند باینکه آنحضرت
از او اکبر واعظم است ماهذا الا عجیب ذکر کناه علیه السلام ابو الحسن
وابو الحسین وابو تراب وابو محمد خوارزمی ذکر کرده که علی علیه السلام فرمود
که جناب حسن علیه السلام در حیوة نبی صلوات الله وسلامه علیه و آله مرا ابا الحسین
میخواندند وحسین ابا الحسن میخواند واز برای خود پدر میدانستند مگر رسول الله
پس وقتی که حضرت رسول ص وفات فرمود حسن وحسین مرا پدر خویش
خواندند ومن کناه ایضا آنست که نقل کرده ام من آنرا از کتاب مناقب
ابن مردویه از جابر رضی الله عنه که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
بعلی ابن ابیطالب علیه السلام قبل از موت خود میفرمود به دفعه سلام علیك

ابا الريحانتين وصیت میکنم ترا از دنیا بدو ریحانه خود یعنی حسن وحسین
باید که ایشان را نیکو نگاه داری و من از خدای عز وجل درخواست کرده ام
که محافظ ونگاه بان تو باشد با علی آگاه باش که باندك زمانی دو رکن
از ارکان تو از جای خود بخواهد جنبید وبدان سبب در امور تو
پیدا خواهد شد ودشمنان ترا تمنا وبی ناصر خواهند یافت پس وقتی که
حضرت رسول ص وفات کرد علی علیه السلام گفت این یکی از آن دو رکنست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن خبر داده بود پس وقتی که فاطمه علیها السلام وفات کرد
علی علیه السلام گفت که این رکن دویم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفته بود
از کتاب مناقب خوارزمی منقولست از سهل بن سعد که گفت عامل شد بر مدینه
مردی از آل مروان روزی سهل ابن سعد را نزد خود خواند امر کرد او را
باینکه بعلی علیه السلام دشنام گوید سهل با او امتناع نمود آمرزد گفت حال که از دشنام
علی امتناع پس بگو لعن الله ابا تراب سهل گفت از برای علی علیه السلام محبوبتر از
ابا تراب اسمی نبوده هر وقت که آنحضرت را ابا تراب می گفتند خوشنود میگشت
آن مروانی گفت خبر ده مرا از قصه او که بچه سبب ابو تراب نامیده شد سهل
گفت وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه علیها السلام آمد علی علیه السلام را در خانه
ندید بفاطمه علیها السلام گفت کجا است پسر عم تو جناب فاطمه عرض کرد در میان
من و او چیزی بود پس خشم گرفت بر من واز خانه بیرون رفت وبا من سخنی
نگفت پس رسول صلی الله علیه و آله بکسی فرمود که نظر کن ببین کجا است حضرت
علی علیه السلام آن شخص باز آمد وگفت یا رسول الله در مسجد خفته آنگاه حضرت

بسوی مسجد آمد دید که علی علیه السلام خفته آنگاه حضرت بسوی مسجد آمد دید
که علی علیه السلام خفته و ردا از روی او افتاده و گرد و خاک بر آن نشسته حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بپاک کردن گرد و غبار او شروع کرده فرمود
قم ابا تراب قم ابا تراب از کتاب مناقب خوارزمی از ابن عباس منقول
است که گفت وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد اخوت را بعضی با بعضی
در میان اصحاب و میان مهاجر و انصار برادر نخواند علی علیه السلام را با هیچیک
از آنها پس علی علیه السلام خشمناک بیرون رفت بمسجد و بر زمین بذراع خود
تکیه کرد باد بر او وزید و گرد و غبار بر آن می نشست حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بجستجوی او بیرون آمد آن جناب را در آن حالت پیدا کرد پس آن
حضرت با پای مبارک خود حرکت داد علی علیه السلام را و با او فرمود قم فما صلحت
ان تکون الا ابا تراب آیا خشمگین شدی بر من از اینکه میان تو و مهاجرین و انصار
اخوت قرار ندادم آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هرون از موسی الا انه
لیس بعدی نبی ای علی بدان و آگاه باش من احبک حف بالامن والایمان
و من ابغضک اماته الله میتة جاهلیة و حوسب بعمله فی الاسلام عباس عم
حضرت رسول در وقتیکه ابوبکر بیعت کرده شد این اشعار را انشاد فرمود

ما کنت احسب ان الامر منصرف	عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اول من صلی بقبلتکم	و اعلم الناس بالآثار والسنن
و اقرب الناس عهدا بالنبی و من	جبرئیل عون له فی الغسل و الکفن
من فیه ما فی جمیع الناس کلهم	و لیس فی الناس ما فیه من الحسن

ماذا الذی ردکم عنه فنعرفه * ها ان بیعتکم من اول الفتن

یعنی من که عباس بن عبد المطلب و عم پیغمبر شما هم میگویم که هرگز گمان نمیبردم و نمی
پنداشتم که این امر خلافت و منصب امامت و مرتبه نیابت از بنی هاشم منتقل
شود و غیر هاشمی در او تصرف نماید و چگونه این منصب عالی از علی ابن ابیطالب ع
مسلوب کرده و با وجود ابو الحسن چگونه دیگری در این منصب طمع نماید زیرا
که دعوی خلافت او را رسد و منصب امامت او را زیبد که او است اول در اسلام
و اول آن کسانیکه بقبله محمدی نماز گذاردند و او است داناترین مردمان باحکام
سنن و قرآن و او است اقرب الناس بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
او است آنکسیکه جبرئیل امین مدد و معاون او بوده در تغسیل و تکفین سید
اولین و آخرین و او است آن کسیکه در او مجتمع است از فضایل و کمالات و خصال
حمیده که در سایر صحابه متفرقست پس با وجود این جمیع فضایل حسبی و نسبی
چه چیز شما را مانع شد از بیعت او تا ما نیز بدان مطلع شویم اکنون بدانید و
آگاه باشید که این بیعت شما با ابی بکر بن ابی قحافه اولین فتنه است از
فتنه‌ها ئیکه در اسلام واقع خواهد شد و این انحراف شما از اسد الله الغالب
و این انصراف شما از علی ابن ابیطالب علیه السلام عین ضلالت و جهالتست
القابه علیه السلام امیر المؤمنین و یعسوب الدین و المسلمین و مبید
الشرک و المشرکین و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین و مولی المؤمنین
و شبیه هرون و المرتضی و نفس الرسول و اخوه و زوج البتول و سیف
الله المسلول و ابو السبطین و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم الجنة و النار

وصاحب اللواء وسيد العرب وخاصف النعل وكشاف الكرب والصديق الاكبر
وابو الريحانتين وذو القرنين والهادى والفاروق والداعى والشاهد
وباب المدينة وبيضة البلد وبايد دانست كه بيضة البلد را در مدح
وذم استعمال نمايند اما در مدح در شعر خواهر عمرو بن عبد ود در مرثيه كه
از براى برادر خود كفته است وقتيكه برادرش عمرو در روز خندق در دست
جناب على مرتضى عليه السلام كشته شد

لو كان قاتل عمرو غير قاتله	لكنت ابكى عليه آخر الابد
لكن قاتله من لا يعاب به	وكان يدعى قديما بيضة البلد

يعنى اى برادر عزيز من اگر قاتل تو غير از على ابن ابيطالب ميبود هر آينه من
از براى تو هميشه مى گريستم و از گريه خاموش نميشدم اما چون تو بدست مرد
كريمى كشته شده و بدست مرد ليثى كشته شدن تو در دست چنين شخص
عالى نسب و صاحب حسب مستلزم هيچ عيب و عار نيست زيرا كه او را در
قديم الايام بيضة البلد مى گفتند و اما استعمال اين لفظ در مذمت در اشعار عرب واقعست

لو كان حوض حمار ما شربت به	الا باذن حمار آخر الابد
لكنه حوض من اودى باخوته	ريب الزمان فامسى بيضة البلد

والولى والوصى وقاضى دين الرسول ومنجز وعده خوارزمى گويد كه
من در القاب آن حضرت ميگويم كه او است امير المؤمنين ويعسوب المسلمين
وغرة المهاجرين وصفوة الهاشميين وقاتل الكافرين والناكثين و
المارقين والقاسطين والكرار غير الفرار فصال فقار كل ذى خطر

بذى الفقار صنو جعفر الطيار قسيم الجنة والنار مفقص الجيش الجرار
لاطم وجوه اللجين والنضار بيد الاحتقار ابو تراب مجدل الاتراب
معفرين بالتراب رجل الكتيبة والكتاب والمحراب والحراب والطعن
والضراب والخير الحساب بلا حساب مطعم السغاب بجفان كالجواب
راد المعضلات بالجواب الصواب مضيف النسور والذئاب بالباد
الماضى الذباب هازم الاحزاب وقاصم الاصلاب جزاز الرقاب
بائن الرقاب مفتوح الباب الى المحراب عند سد باب سائر الاصحاب
حديد الرغبات فى الطاعات بالى الجلباب رث الثياب روض القضا
معسول الخطاب عديم الحجاب والحجاب ثابت اللب فى محض الالباب
شقيق الجنى رفيق الطير صاحب القرابة والقربة كاسر اصنام الكعبة
صادس الحتوف قتال الالوف محرق الصفوف ضرغام يوم الجمل
المرد وحلد الشمس عند الطفل تراك السلب ضراب القلل حليف
السيف والاسل شجاع السهل والجبل زوج فاطمة الزهراء سيد مذل
الاعداء معز الاولياء اخطب الخطباء قدوة اهل الكساء امام الائمة
الاتقياء الشهيد ابو الشهداء اشهر اهل البطحاء مفتح مردة الحروب تا
بالدماء الخارج عن بيت المال صفر اليدين عن الصفراء والحمراء والبيضا
مشكل هامات الكفرة مفلق هامات الفجرة ومقوى اعضاد البررة وثمرة
بيعة الشجرة ووافى عيون السحرة وداحى دحض الدماء ومطلع شمس الاسنة
فى سماء الفترة المسمى نفسه يوم الغيرة حيدرة خواض الغمرات حمال

الاوتيرو والرايات مميت البدعة محي السنة وكاتب حواين اهل الجنة وفي
الجنة واللاعب بالاسنة ساد انفاق النفاق شان جاجم ذوي الشقاق
سيد العرب صوضع العجم المخصوص باشرف النسب الهاشمي الام والاب
المفرع ابكار الخطب نفس رسول الله يوم المباهلة وساعد المساعد
يوم المساولة وخطيبه المصقع يوم المقاولة وخليفته في معاده ومودع
سره في اصداره وايراده ومليّن عرايك اضداده وابو اولاده وواسطة
قلادة الفنون ونقطة دايرة المروة وملتقى شرف الابوة والبنوة
ووارث علم الرسالة والنبوة وسيف الله المسلول وجواد الحلق الماسول
ليث الغابة وافقه الصحابة والحصن الحصين والخليفة الامين
اعلم من فوق دفتي الغبراء وتحت اديم السماء الساتر بالمناجات في ظلمة

اللليلة الليلاء وانشد ابو المؤيد

هذي المكارم لا قعبان من لبن ❊ شيبا بماء فعادا بعد ابوالا ❊

يعني خصال حميده وصفات پسنديده انجمله حسب ونسبا نيست كه در علي
بن ابيطالب عليه السلم موجود است ونسب ديگر از جملة مادران وپدران
كو يا كه بمنزله شير بيست كه آنرا بآب مغشوش نمايند ودر آخر هرد وبول
مبدل كرد دوانا انشد شعر

اسامیا لم تزده معرفة ❊	وانما لذة ذكرناها ❊
واقع مدرهته والدنيا باسرها ❊	بين يديه حتى استحيا من ارفعها ❊
منزه نفسه النفيسة ❊	عن الدنيا الدنية ومصادعها ❊

وسبطها

وسبطها بلجام تقوا من نطاعمها ❊ وفاطمها بجدها عزو من صاحبها ❊

يعني اسامي والقاب كه در حق امير المومنين ياد كرده بم او را ازاين نامها والقاب هيچ فخري
وشرفي حاصل نشود اما چون بواسطه ذكر اين اسامي والقاب محبان را الذتي وخلاصتا
سروري عظيم حاصل ميشود پس از اين جهة ابن اوصاف مذكور شد اخو رسول الله
وابن عمه وكشاف كربه وغمه وساهر في ظلمة ومنه بعضه بعض البتول وولده
ولد الرسول هو من رسول الله دمه دمه ولحمه لحمه وعظمه عظمه وعلمه
علمه وسلمه سلمه وحبه حبه وحزبه حزبه وفرعه فرعه ونبعه نبعه وبحره
بحره وفخره فخره وحده حده وجده جده انهار الفضايل في الدنيا من
بحور فضايله ورياض التوحيد والعدل من بساتين خطبه ورسايله
وكبش اهل العراق والشام والحجاز ونجي حلوق الابطال عند البراز وابن
عم المصطفى وشقيق النبي المجتبى ليث الثرى غيث الورى حتف العدى
مفتاح الندى قطب رحا الهدى مصباح الدجى جوهر النهى
بحر النهى سعر الوغا قطاع الطلى شمس الضحى ابو القرى في ام القرى
المبشر باعظم البشرى مطلق الدنيا سوق الاخرى على الاولى رب
النجى بعد المدى منتهى سموم العلى مستند الفتوى منوي التقوى
نديد هرون من موسى مولى كل من له رسول الله مولى كنز الجدوى
شديد القوى سالك طريقه المثلى المعتصم بالعروة الوثقى الفتى
اخو الفتى الذي انزل فيه هل اتى اكرم من ارتدى اشرف من
احتذى افضل من راح واغتدى انجع من ركب ومشى اهدى

من صام وصلی مراقبة لله ان امر من نبی الذی ما صبا فی الصبی
وسیفه عن قرنه ما نبا ونور هداه ما خبا ومهر اقدامه ما کبا دعاه رسول
الله الی التوحید فلبی وجلا ظلم الشرك وجلی وسلك المحجة البیضاء
واقام الحجة الزهراء جنبت ثمار الفضل من علمه والتقطت جواهر العلم
من قلمه ونشأت ضراغم المعارك فی اجمه وباس کیوان اقدام همه و
واحضرت رب الامانی من دیم کرمه نعم هو ابو الحسن القلیل الوسن الذی
لم یسجد للوثن هو عصرة المنجود هو من الذین احیوا موات الآمال
بحیا الجود هو من الذین سیماهم فی وجوههم من اثر السجود هو محارب
الکفرة والفجرة بالتنزیل والتأویل هو الذی مثله مذکور فی التوراة
والانجیل هو الذی کان للمؤمنین ولیاً حفیاً وللرسول بعده وصیاً
نصوحاً کبیراً وامین به صبیاً هو الذی کان لجنود الحق سنداً و
لانصاره الذین یداً وعضداً ومدداً وللضعفاء المسلمین مجیراً ولملاذ
الکافرین مبیراً ولکؤس العطاء علی الفقراء مدیراً حتی انزل فیه وفی
اهل بیته الذین طهرهم الله تطهیراً ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً
ویتیماً واسیراً هو علی العلی الوصی الولی الهاشمی المکی الابطحی
الطالبی الرضی المرتضی المنافی القوی الجری اللوذعی الاریحی
المولوی الصفی الوفی الذی بصره الله حقایق الیقین ودقق
به فنون الدین الذی صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وصدق
وتجاهر فی الرکوع تصدق واعتصب بالتماحة والحماسة ونطوق

ودقق فی علومه ومعارفه وحقق وذکرنا بقتل الولید بدراً وبقتل
عمرو الخندق ومزق من ابناء الحروب ما مزق وغرق فی لجة سیفه
من اسود الهیاج من غرق وحرق بشهاب صارمه من شیاطین المراق
ما حرق حتی استوسق الاسلام واتسق هو اطول بنی هاشم باعاً
وامضاهم زماعاً وارحبهم ذراعاً واکثرهم اشیاعاً واخلصهم اتباعاً
واشهرهم قراعاً واحدهم سناناً واوعبهم لساناً واقواهم جناناً هو
حیدر وما ادراك ما حیدر هو الکوکب الانور والصارم الاذکر
صاحب بدر واحد وخیبر وحنین والخندق و
بدر الاکبر هو ساقی منهل الکوثر یوم المحشر ابو السبطین و
مصلی القبلتین انسب من فی الاخشبین واعلم من فی الحرمین
اخشبان دو کوهند در مکه ودر حدیث است لا تزول مکة حتی یزول
اخشباها اینست آخر آن چیزیکه ذکر کرده است ابو المؤید رحمه الله از
القاب آن جناب صلی الله علیه وآله صفته علیه السلام گفت خطیب ابو المؤید
الخوارزمی از ابی اسحق که او گفت دیدم علی علیه السلام را ابیض الراس و
اللحیة موی سر ولحیه مبارك او سفید گشته ضخم البطن وشکم آن
حضرت مایل بود بزرگی ربعة من الرجال قد شریفش نه بلند بود
ونه کوتاه ابن منده ذکر کرده است که بود آن حضرت شدید الادمة
گندم گون بود ثقیل العینین چشمان بزرگش بخلاف عظیمها ذا بطن
وشکمش بزرگ وهو الی القصر اقرب وقدش بکوتاهی مایل بود

ابیض الرأس واللحیة موی سر مبارك ولحیهٔ طاهرهٔ اش سفید بود ونباد کردن
محمد بن حبیب البغدادی صاحب المحبّر الکبیر در صفات آنحضرت ادم
اللون گندم گون حسن الوجه نیکو چهره ضخم الکرادیس عظیم المنکبین
والساقین والورکین بود وآنحضرت صلوات الله علیه اشتها یافته است
بانزع بطین انزع بحسب لغت آنرا گویند که از جانبین جبینهٔ او موی نباشد
وآن دو موضع را نزعتان گویند وبطین آنرا گویند که شکم او بزرگ باشد
اما مراد از انزع در اینمقام معنی لغوی نیست بلکه مراد آنست که آن جناب
نفس نفیس خود را از لذات دنیوی نازع بود از این جهت انزع نامیدند
ونزعت الی اجتناب السیئات پس مسدود شد بر آنحضرت طرق
سیئات ونزعت الی اکتساب الطاعات یعنی هر وقت که طلب کرد
آنرا درك نمود ونزعت الی استصحاب الحسنات یعنی حسنات را ردای خود
قرار داد چون ذات شریفش آراسته بود بجمیع معارف وحکم ببطین
ملقب گردید بعضیرا اظهار کرد وبعضیرا در باطن نگاه داشت بمقتضای
علم خود چنان علمی که حق یقین را بآن شناخته بود اما آنچه که از علوم آن
جناب ظاهر شد اشهر است از صباح وسیر کننده تر است در آفاق از سیر کردن
بادها واما آنچه که در باطن مستور نگاه داشت از غیر بیان بیرون است
قلم را مجال تفصیل آن نیست آن عندلیب بوستان فصاحت در بعضی
مقالات باین معنی اشارت فرموده وآن مقالهٔ شریفه اینست اندمجت
علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیدة

یعنی حق سبحانه وتعالی مرا از علوم جزیله ومعارف جلیله آگاه گردانید که اگر
من باندکی از آن ایما کنم شما بخود بلرزید همچو لرزیدن ریسمانیکه بچاه
عمیق فرو گذارند واین معنی را بعضی از شعرا نظم کرده و گفته

من کان قد عرفته مدینة دهره ✤ ومرت الخلائف ثم منقع
فلتقصم بعری الدعاء ومنتمل ✤ باما تراه الهادی البطین الانزع
نزعت عن الآثام طهر نفسه ✤ ودعا فتی کالانزع المتورع
وحوی العلوم عن النبی وراثة ✤ فهو البطین لکل علم مودع
وهو الوسیلة فی النجاة اذا الوری ✤ ویخف قلوبهم لهول المجمع

وحاصل معنی این ابیات آنست که آنکس که بنوایب روزگار گرفتار شود
وبمحنتها ومشقتهای زمانه مبتلا گردد وگردون دون از کاس امتحان
او را جرعهای سموم غصه وغم چشانده وروزگار دیر آزار او را هدف
سهام خود کردانده باید که او دست در عروهٔ دعا زند وانزع بطین را یعنی
شاه اولیاء علی مرتضی را پناه خود گرداند وتوجه بر آن قبلهٔ حاجات نموده
او را ملاذ خود گردانده که او است آن امام انزع اورع اطوع که نفس نفیس خود را
از وی بهین کاری از خیال آثام منزع ومتخلص ساخت وهر کس در جبل
حیات نماد آن نفعها سایهٔ عصیان بر سر او نینداخت واو است آن امام تام
وهادی انام که بعنایت ورتبیت خواجهٔ عالم احاطه بر جمیع علوم جلیله و
معارف جمیله نموده واو بطینی است که عیبهٔ علم سید اولین وآخرین
او است ووسیلهٔ نجات محبان وسبب خلاصی مخلصان در آن روز که خلق عالم

از احوال آن در اضطراب باشند و بعضی از احبا و اصدقا که از اجلای محدثین اند
در صفت شاه اولیا و سید اوصیا علی مرتضی علیه و آله التحیة و الثناء اخبار
چند از کتب احادیث جمع فرموده است و باعث بر آن تالیف عالم موصل بدر
الدین لؤلؤ بوده است و آن آنجمله حکایت قطعه مومیست که بر آنجا صورتی
عکس نوشته بودند و آن موم منقش را بمشهد غروی و من آن صورت را
دیدم و مشاهده کردم که شاه اولیاء علی مرتضی علیه التحیة الاوفی بوده ربعة
من الرجال قامت باعتدال داشت ادعج العینین سیاه چشم بود حسن
الوجه و خوش صورت و زیبا چهره بود کان القمر لیلة البدر حسنا
رخساره مبارکش چون ماه شب چهارده پرنور و درخشنده بود ضخم البطن
شکم مبارکش مایل به بزرگی بود عریض المنکبین منکبین شریفش عریض بود
شثن الکفین کف باکفایتش غلیظ و قوی و ناعم بود اغید کان عنقه ابریق
فضة و گردن مبارکش مانند نقره بصفا و نورانی بود اصلع کث اللحیة لمنکبه
مشاش کمشاش السبع الضاری عضادیف شانهای آن حضرت مانند عضادیف
بود که سر شانهای شیران میباشد لا یبین عضده من ساعده و بازوی مبارک
آنحضرت از ساعدش ممتاز نبود و قد ادمجا ادماجا بلکه هردو بهم آمیخته
و متداخل بودند ان امسک بذراع رجل امسک بنفسه فلم یستطع ان یتنفس
شدید الساعد و الید اذا مشی الی الحرب هرول در درون جنگ از غایت حرص
بجهاد در رفتار خویش هروله مینمود ثبت الجنان و شدت بطش آن شدید
القوی در مرتبه بود که هرگاه دست در کمر و بازوی یکی از ابطال زدی قوی

شجاع در ماندی می شد و قدرت خلاصی از وی نداشت منصور علی من لاقاه همیشه در
میدان مبارزت دستش مظفر و او بر عدو منصور و مظفر میگردید معویه
بضرار بن ضمره گفت علی را از برای من وصف کن ضرار گفت مرا معاف بدار
معویه گفت باید وصف کنی ضرار گفت هرگاه لابد باید وصف کنم بدان
بدرستی که آنجناب بعید المدی دور اندیش و عمیق الفکر بود شدید
القوی و صاحب قوت و شوکت بود یقول فصلا گفتارش فصیح و یحکم عدلا
و حکمش عین عدالت و لفظش محض حکمتست یتفجر العلم من جوانبه علم از جوانب او منفجر
میشد و تنطق الحکمة من نواحیه و حکمت از نواحی او تکلم مینمود یستوحش من الدنیا
و زهرتها از دنیا و زینت دنیا وحشت میگرفت و یستانس باللیل و وحشته
و بشبهای تاریک انس داشت و کان غزیر الدمعة گریه بسیار از خوف
الهی بسیار طویل الفکرة و فکرش در امور اخروی دراز بود یعجبه من
اللباس ما خشن لباس خشن و من الطعام ما جشب و طعام غلیظ را خوش داشت
و کان فینا کاحدنا و بود در میانه ما مثل یکی از ما یجیبنا اذا سألناه جواب
میداد ما را هر وقت از او سؤال میکردیم و یأتینا اذا دعوناه و نزد ما می آمد
هر وقت او را میخواندیم و نحن والله مع تقریبه ایانا بخدا سوگند که با وجود
قرب آنجناب بما و قربه لا نکاد نکلمه و با وجود نزدیک کردن ما را بخود با
کمال حلم و خوش خویی هیبة له یعظم اهل الدین نزدیک بود که ما از هیبت
آنجناب نتوانیم سخن بگوییم اهل دین را تعظیم میکرد و یقرب المساکین
و نزدیک بود مساکین را و بضعفا التفات میفرمود لا یطمع القوی فی باطله

وظالم قوی طمع در باطل او نمیکرد در موافقت باطل از او نومید بودند ولا ییأس
الضعیف من عدله و مظلوم ضعیف از عدالت او مأیوس نمی شد فاشهد لقد
رأیته فی بعض مواقفه یا معویه والله گواهی میدهم جاییکه من او را از بعض از مواقف
دیدم وقد ارخی اللیل سدوله در حالتیکه شب پرده ظلمت را آویخته بود
وغارت نجومه و ستارها میل بغروب نموده بودند قابضا علی لحیته آن
جناب لحیه شریف خود را بدست مبارک گرفته یتململ تململ السلیم بر خود
می پیچید مثل کسیکه او را مار گزیده باشد و یبکی بکاء الحزین و گریه میکرد
مانند کسیکه مصیبتی باو روی داده باشد و یقول یا دنیا غری غیری ابی
تعرضت ام الی تشوقت و میگفت ای دنیا غیر از من دیگری را فریب بده که
من فریفته تو نمیشوم و ترا از روی مکر بر من دستی نیست آیا بسوی من
مشتاق شده بر من متعرض میشوی این امر بسیار محال هیهات هیهات
قد بتتک ثلاثا لا رجعة فیک هیهات هیهات من ترا سه مرتبه طلاق داده‌ام
که دیگر رجوع نتوانم کرد فعمرک قصیر ای دنیا عمر تو قصیر است وخطرک
کبیر و خطر تو کبیر و عیشک حقیر و عیش تو حقیر آه من قلة الزاد للسفر
آه و افسوس از قلت توشه راه و وحشة الطریق و از بیم و خوف طریق راوی
گوید چون حکایت باینجا رسید معویه بگریه در آمد و بسیار بگریست و گفت
رحم الله ابا الحسن بخدا قسم چنین بود که گفتی پس دیگر بار معویه رو
بضرار کرده گفت ای ضرار حزن و اندوه تو از برای علی بچه پایه است ضرار
گفت مثل اندوه مادری که بچه او را در دامنش سر ببرند باشد که اشک چشمش

باز

باز نایستد و حزن و اندوه من ساکن نمیشود ای معویه حال من در فراق مولای من
علی بن ابیطالب علیه السلام مثل حال آن مادر است فی بیعته و ما جاء فیها ان
سعید بن مسیب مرویست که وقتیکه عثمان بقتل رسید مردم بسوی امیر
المؤمنین علی علیه السلام آمده داخل خانه آن حضرت شدند گفتند که این مردم
بناچار امیری لابد است دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم که هیچکسی از تو احق
و اولی و الیق نیست بخلافت حضرت شاه اولیاء فرمود این کار شما نیست
کاریست متعلق باهل بدر هر کسیرا که آنها باو راضی شوند او خلیفه است پس
اهل بدر کسی در مدینه نماند مگر اینکه نزد علی علیه السلام آمدند و در مجلس شاه
اولیا حاضر شدند و همه باتفاق گفتند یا علی ما کسیرا سزاوارتر از تو بخلافت
نمی بینیم پس دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم آن حضرت فرمود کجا است
طلحه و زبیر پس طلحه و زبیر حاضر گشتند اول کسیکه با آنجناب بیعت نموده که
با دست خود بیعت کرده و دست او شل بود پس حضرت تطیر فرموده و بفال
نیک نگرفت و فرمود که ید شلاء و امر لا یتم یعنی اول دستی که در بیعت من رسید
دستی بود شل عجب اگر این خلافت باتمام رسد بعد از آن زبیر و سعد و
اصحاب نبی صلی الله علیه و آله جمیعا بیعت نمودند و هنوز علی بن ابیطالب علیه السلام
بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که خزیمة بن ثابت انصاری در پای
منبر ایستاد و این چند بیت را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله انشاد نمود

اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا	ابو حسن مما نخاف من الفتن
وجدناه اولی الناس بالناس انه	اطب قریش بالکتاب والسنن

فان قریشا ما تشوق طعامه	اذا ما جری یوما علی الضمر البدن
وعند الله فیهم من الخیر کله	وما فیهم بعض الذی فیه من حسن

یعنی چون ما بیعت علی ابن ابیطالب علیه السلام در آمدیم و او را پیشوا و مقتدای
خود ساختیم ما را از فتنه روزگار چه باک است و بدرستیکه او بمنصب امامت
اولی است از جمیع مهاجر و انصار زیرا که او اعلم و افقه قریش باحکام دین و بآداب
کتاب مبین وکسی از قریش در حرب و مجاهده و در علم و فضایل با او برابری
نرسد و اوست که مستجمع جمیع کمالات است که در جمیع مهاجر و انصار متفرق
است و در او موجود است آنچه که در غیر او معدوم است و در صفت قتال
و قتل ابطال کسی او نبود **فصل** ما جاء فی اسلامه و سبقه و سنه
بو منذ ابو المؤید روایت کرده است از محمد بن اسحق که بدرستی اولین
مردی که برسول الله صلی الله علیه وآله ایمان آورد علی علیه السلام بود و تصدیق
کرد بآنچه که پیغمبر آورده بود و در آن هنگام جناب علی علیه السلام ده سال داشت
و از نعمتهای الهی بر آن جناب این بود که در کنار حضرت رسول صلی الله علیه وآله
تربیت یافته بود و سرور عالمیان بنفس خود بتعلیم شاه مردان اشتغال میفرمود و
سبب در این امر چنانچه مشهور است آنست که سالی در مکه قحطی عظیم و غلاء
بسیار و تنگی تمام واقع شد و جناب ابوطالب عیال بسیار داشت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بعم خود عباس که مالدارترین بنی عبد المطلب
بود فرمود یا عباس برادرت کثیر العیال است و روی داده است بمردم از
قحطی آنچه که می بینی باید که با من بیائی تا نزد ابوطالب رویم و هر یک از او

فرزندی بگیریم تا تخفیفی از برای او حاصل شود پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله
با جناب عباس نزد جناب ابوطالب آمدند جناب ابوطالب گفت عقیل را از برای
من بگذارید و هر کس را که میخواهید ببرید حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
جناب علی علیه السلام را برداشت و جناب عباس جناب جعفر را پس بود علی علیه السلام
همیشه با پیغمبر تا اینکه خداوند عالم او را بنبوت مبعوث فرمود آنگاه جناب
علی ابن ابیطالب علیه السلام بآنحضرت صلی الله علیه وآله پیروی کرد و ایمان آورد
و تصدیق نمود و این قصه مشهور است ابو المؤید آوردن حضرت رسول
صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را ذکر کرده و لکن آوردن عباس مر جعفر را
ذکر نموده و این قصه مشهور است و با این سند از سلمانست که گفت
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت اول کسیکه بحوض وارد
میشود در روز قیامت اول کسیست که اسلام آورده و او علی علیه السلام است و از
ابن عباس مرویست که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه وآله که صلوات
فرستادند ملائکه بر من و علی علیه السلام هفت سال پرسیدند که یا رسول الله
این صلوات از برای چه بوده فرمود که نبود با من غیر از علی علیه السلام از مردان
در آن هفت سال از مناقب خوارزمی نیز مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرمود صلوات فرستادند ملائکه بر من و علی هفت سال بجهت اینکه
گوینده لا اله الا الله غیر از من و علی کسی دیگر نبود و ملائکه این شهادت را
باسمان میبردند از من و علی و بتحقیق که طبری صاحب خصایص این حدیث را
ذکر کرده و گفته که حضرت فرموده الا منه و منی و نقلست از کتاب الیواقیت

و ابی عمرو زاهد از لیلی الغفاریه ذکر نموده که گفت من زنی بودم با رسول خدا بیرون میرفتم
در جنگها که مجروحین را مداوا کنم و در جنگ جمل با علی علیه السلام بودم و وقتی که آنجناب از
حرب فارغ شد من وقت عصر خدمت زینب رفتم و با او گفتم که آیا تو از رسول خدا صلی
الله علیه و آله چیزی در حق این مرد یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام شنیدۀ از برای من
حدیث کن و مرا از آن آگاه ساز زینب گفت بلی خدمت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله رسیدم در وقتی که آنحضرت با عایشه در یک فراش بودند و بر روی
آنها قطیفه بود و علی علیه السلام حاضر شد و نشست مانند نشستن اعرابی پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعایشه فرمود که بدرستی این اول اهل اسلام
است و هیچکس در اسلام با او سبقت نکرده و اول کسیست که در روز قیامت
با من ملاقات کند و آخر کسیست که از من در وقت مرگ مفارقت خواهد نمود
و ابو عمرو الزاهد از ابن عباس روایت کرده است که روزی از روزها حضرت امیر
المؤمنین و یعسوب الدین خطاب بمهاجر و انصار کرده فرمود که هر آینه منم برادر
رسول خدا و منم وزیر و خلیفه او و بتحقیق شما میدانید که من در میان شما اول کسی
هستم که ایمان آورده ام بخدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما بعد از من داخل
شدید در اسلام گروه گروه و بدرستیکه من ابن عم رسول الله و برادر او هستم و در
نسب با او شریکم و پدر اولاد آن جنابم و زوج سیدة نساء عالمین هستم و شما میدانید
که من هرگز با رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون نرفتم مگر اینکه با هم رجوع کردیم
و در ذهاب و ایاب با آن سرور موافقت کرده ام و من دوست تر بشما بودم و
بعضی شما دوست که وقوف من در اسلام از شما بیشتر است و محنت و مشقت من

از همه او نزد اکثر بوده و ثابت قدم بودم در انتقام کشیدن از دشمن و بتحقیق شما دیدید
فرستادن آنحضرت مرا که سوره برائت را بمن داد و مرا که فرستاد تا آنکه بسوی
مشرکان مکه خواندم و در وقتی که آنحضرت را از برای من در روز غدیر خم ایستادن آن
حضرت را در آن منزل از برای من و برداشتن آنحضرت مرا با دست مبارک که آنجناب
مرا بخلافت تعیین نموده و بتحقیق آنحضرت برادری قرار داد در میان مسلمین
و از برای من جز کسیرا اختیار نکرده و خطاب بمن کرده فرمود تو برادر منی و من
برادر تو هستم در دنیا و آخرت و ابواب حجره را از مسجد بسته و در که را الا باب مرا
و بمن فرمود که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست
و ابو عمرو از ابن عباس روایت کرده که گفت علی علیه السلام را چهار خصلت بود که احدی
از مردم آن خصلتها را نداشت اولا علی علیه السلام اول کسیست از عرب و عجم که با
رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز کرده ثانیا علی علیه السلام کسیست که لوای حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در همه جنگها در دست او بود ثالثا علی علیه السلام کسیست که
با رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز حنین صبر کرده و هیچکس بجز مردم اندکی
و نصرت او ننمودند و آن روز از اواسط شدت و صعوبت آن بمن اثر نرسید که
در لغت عرب بمعنی کوفتن است رابعا علی علیه السلام کسیست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داده و کفن کرده و داخل قبر نموده از مسند احمد بن حنبل
منقولست از ابی مریم از علی علیه السلام که فرمود من و رسول خدا صلی الله علیه و آله
در مکه باتفاق یکدیگر روان شدیم تا اینکه آمدیم بخانه کعبه پس جناب رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بمن گفت بنشین نشستم پای مبارک بر دوش من نهاد و فرمود

یا علی برخیز من خواستم که برخیزم آن حضرت از من ضعفی مشاهده فرمود از دوش
فرود آمد و بنشست و فرمود یا علی بیا و پای بر دوش من نه و بالا رو پس من بر بام
رسول صلی الله علیه و آله پای بر دوش مبارک آن حضرت نهاده بالا رفتم و خود را
چنان حالی یافتم که خیال کردم که هر آینه با فوق آسمان رسیدم و اگر بخواهم چیزی
از آسمان توانم تناول نمود پس خود را بالای خانه کعبه رسانیدم و بر بام کعبه
بتهای بسیار منصوب ساخته بودند همه را از زمین و بسیار آن حضرت نگونسار
می کردم تا همه در نظر آن حضرت چون شیشها ریز ریز شد بعد از آن فرود
آمدم و با آن حضرت روان شدیم و بسرعت آمدیم تا اینکه در میان خانهای که
متواری گشتیم از بیم آنکه مبادا کسی از مردم با ما ملاقات کند و کسی از
مشرکان ما را ببیند و از ایشان آزار بما رسد **بیت** نزاری ببر احمد کسی بود
که قدم وش ٭ بود نخر نزاد دوش سید احمد ٭ ز تاجدار العرب جا لکن
تو علیرا ٭ که حقا و است ز بعد نبی نیابت احمد ٭ و از ابی مرهیت در حدیث
دیگر که در آخر مجلد اول مسند احمد بن حنبل است از علی علیه السلام که آنجناب سه
دفعه فرمود خداوندا از این امت بنده از بندگان ترا نمیشناسم که پیش از من
بندگی کرده باشد ترا مگر نبی تو که بتحقیق نماز کردم من هفت سال قبل از آنکه
مردم نماز کنند و از اوست از حبة العرنی که گفت شنیدم که علی علیه السلام می گفت من
اول کسی هستم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز کردم و از مسند احمد بن
حنبل از عمرو بن میمون مرویست که گفت من با ابن عباس نشسته بودم که
نه طایفه نزد او آمده گفتند یا ابن عباس یا برخیز و نزد ما بیا تا اینکه بکنار دیگر رویم

و از تو سؤالی کنیم و یا این جمع را دور کن که خلوت باشد ابن عباس گفت من برمیخیزم
و نزد شما می آیم راوی گوید که در آن روز ابن عباس بینا بود و کور نگشته بود پس
ابن عباس با ایشان برخواست و در مکان دیگر باهم نشستند و باهم سخن در
آمدند و ما ندانستیم که چه گفتند ابن عباس بعد از ساعتی باز آمد و دامن
خود را می افشاند و می گفت اف وتف فی رجل له عشر وقعوا فی رجل له عشر
ووقعوا فی رجل قال له رسول الله لابعثن رجلا یخزیه الله ابدا یحب الله و رسوله
یعنی دلتنگ باد و خوشحالی نبیناد آنانکه مشغولند در باره مردی دارند که او را
از خدا ده صفت و منقبت برجسته است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در
حق او فرموده است که من مردی را بخیبر خواهم فرستاد که او خدا و رسول را دوست
دارد و حق سبحانه و تعالی و رسول او را دوست دارد و فتح خیبر بر دست
او ظاهر شود ابن عباس گفت وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را
فرمود اصحاب رسول بر آن سرور گردن دراز کردند تا مگر خواجه عالم این منصب
عالی را رجوع بایشان نماید و این خلعت زیبا را در بر ایشان بپوشاند آنگاه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی کجا است گفتند که او در منزل
خود بطحین مشغولست و دست آس میکند خواجه کائنات فرمود باید که دیگری
بجای علی بدستاس مشغول گردد تا علی نزد من آید پس چنان کردند و حضرت
علی علیه السلام حاضر شد در حالتیکه چشم او درد ناک بود بحدی که نزدیک بود
چیزی نبیند راوی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدمید نفس
مبارک خود را در چشم آنجناب بعد از آن علم اسلام را سه دفعه باهتزاز آورد

وبدست مبارک بجنبانید وبجناب علی علیه السلام بداد پس علی علیه السلام صفیه دختر
حیی را اسیر کرده نزد حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه وآله آورد وبر ارباب
لبیب روشن رای ظاهر است که این چنین کسی را نسبت بسایر کسان نتوان کرد
وقالع باب خیبر را بدیگران تشبیه نتوان نمود ودر مسند احمد حنبل مذکور است
که چون سوره توبه نازل شد حضرت خواجه کائنات صلی الله علیه وآله ابوبکر
فرمود که باید این سوره را بمکه بری وباهل مکه ومشرکان بخوانی چون ابوبکر
متوجه شد جبرئیل از حضرت رب جلیل بخواجه عالم صلی الله علیه وآله فرود
آمد وگفت یا محمد حق جل وعلا میفرماید که این سوره را بکفره قریش نخواند
الا کسی که از تو باشد چون سرور عالم واشرف بنی آدم صلی الله علیه وآله این
حکایت استماع نمود جناب امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد از عقب وفرمود
که سوره توبه را ببر ومکه مردی که از منست ومن از او وابن عباس گوید که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم عشیره وخویشان وقرابت خود را جمع کرده فرمود
که کدام یک از شما ولی من میشوید در دنیا وآخرت ونشسته بود با ایشان جناب مولای
متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام پس ایشان جوابی ندادند وخاموش شدند آنگاه
جناب علی علیه السلام عرض کرد که من موالات میکنم با تو در دنیا وآخرت حضرت او را
فرمود که بنشین دیگر باره بحاضران خطاب کرده فرمود کدام یک از شما موالاة
میکند با من در دنیا وآخرت همه ساکت شدند وهیچ جواب نگفتند شاه
ولایت علی علیه السلام گفت من با تو در دنیا وآخرت موالاة میکنم حضرت رسول
التفات بشاه اولیا علی مرتضی کرده فرمود انت ولیی فی الدنیا والاخرة تو ولی

من هستی در دنیا وآخرت ابن عباس گفت که علی اول کسی بود از مردم که بعد از
خدیجه اسلام قبول کرد ونیز در مسند مذکور است که رسول خدا صلی الله
علیه وآله گرفت جامه خود را وانداخت بر علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام
وفرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا ونیز در مسند مذکور است که ابن عباس گفت جناب امیر المؤمنین
علی علیه السلام جان خود را فدای حضرت رسول کرد که پوشید جامه رسول خدا را
وخوابید در خوابگاه آنجناب وقتیکه مشرکین قصد کردند رسول الله را و
سنگ می انداختند بخوابگاه آنحضرت وزعم ایشان آن بود که این پیغمبر است
ودر خوابست وحال آنکه آنحضرت شاه اولیاء علی مرتضی بود آورده اند
که ابوبکر آمد در حالتیکه جناب علی علیه السلام خوابیده بود وگمان کرد ابوبکر
که او نبی الله است پس گفت باو جناب علی علیه السلام که بدرستی نبی الله بسوی
بئر میمون تشریف برد وحضرت را دریاب ابوبکر روان شد وخود را بحضرت
خواجه کائنات رسانید وباجناب رسول خدا داخل غار شد ومشرکان
همچنان سنگ می انداختند بخوابگاه نبی الله وآن سلطان سریر ولایت
گلیم بر سر خود انداخته سر مبارک خود را پوشیده تا از آن سنگها آزار وآسیب
باو نرسد تا طلوع صبح بر آن حالت وشدت صبر فرمود چون صبح بر آمد
سر از گلیم بر آورده وروی مبارک بنمود گفتند که تو محبب لئیم وبیباک
بوده ای که محمد که صاحب تست از این جا بمنازل میشود وتو هیچ باک
نداری وآسیب بتو نرسید این امریست بس غریب وفضائلیست بس عجیب

و نیز در مسند احمد بن حنبل مذکور است که چون سلطان تخت رسالت بغزوهٔ
تبوک روان شد و صحابه هم در مقدم آنحضرت توجه نمودند جناب علی مرتضی
علیه السلام گفت یا رسول الله من هم با تو بیایم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود آیا راضی نیستی که تو باشی از من بمنزلهٔ هرون از موسی علیه السلام الا
اینکه تو نبی نیستی پیغمبر یا علی را از این چاره نیست و نشاید که مدینه بی نایب باشد
پس چون من از دنیا بروم تو خلیفهٔ منی و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو که
یا علی تو ولی من هستی در هر مؤمن که بعد از منست راوی گوید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله جمیع ابواب مسجد را سد و مسدود کرد مگر باب علی علیه السلام را پس
داخل مسجد می شد در حالتی که جنب بود و مسجد راه آنحضرت بود و غیر
او مسجد راهی نداشت قال و قال رسول الله من کنت مولاه فان مولاه علی
قال و اخبرنا الله عز و جل که بدرستیکه راضی شد خدا از اصحاب شجره فعلم ما
فی قلوبهم آیا حدیثی بما رسید که خداوند عز و جل بعد از آن از اصحاب شجره
ناراضی شد از عبد الله بن عباس مرویست که گفت اول کسیکه با رسول خدا
صلی الله علیه و آله بعد از خدیجه اسلام آورد علی علیه السلام بود و بار دیگر گفت
اول کسیکه بعد از خدیجه اسلام آورد علی علیه السلام بود و از ابن عباس مرویست که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سابقین در ایمان سه کس باشند سابق بموسی
یوشع بن نون است و سابق بعیسی صاحب یاسین است و سابق بمحمد علی ابن
ابیطالب است که در میدان تصدیق گوی سبقت از اقران خود در بوده است
و از مهاجر و انصار هیچکس بر او تقدم ننموده از مناقب روایتست از عبد الله بن

مسعود که گفت در اوایل اسلام با جمعی از خویشان خود بمکه رفتیم مردمان
ما را بعباس بن عبد المطلب ارشاد نمودند نزد عباس رفتیم و او را ملاقات کردیم
نزدیک خانهٔ کعبه که او با جمعی نشسته بود ما نیز در آنجا نشستیم پس دیدیم
در آنوقت مردی سرخ چهره از باب صفا متوجه خانهٔ کعبه شد و موی سر او
تا نرمهٔ گوش او رسیده و دندانهای پیشین او براق و درخشنده مینمود و سیاه چشم
و کثیف اللحیه و غلیظ الکفین و نیکو جمال و خوش صورت بود و با او بود
غلامی مراهق و از عقب آنجوان می آمد زنیکه پوشیده بود محاسن خود را پس
آن مرد قصد حجر الاسود کرده و حجر را استلام نمود بعد از آن همان غلام مراهق
استلام حجر کرده و بعد از آن زن استلام حجر نمود بعد از آن هفت مرتبه بیت را
طواف کرد در حالتیکه آن غلام و آن زن نیز با او طواف مینمودند پس ما گفتیم
یا ابا الفضل ما در میان قوم این دین را نشناخته بودیم و ندیده بودیم آیا چیزی
حادث شده و خبری از جانب شما رسیده که ما را از آن خبر نیست عباس گفت
این پسر برادر من محمد بن عبد الله است و این غلام علی ابن ابیطالب و این زن
خدیجه زوجهٔ محمد دختر خویلد است و در روی زمین احدی نیست که خدا را باین
دین عبادت کند مگر این سه کس و باقی این حدیث بعد از قول قائل اینست
که بعد از آن رکن را استقبال کرده و دستهای مبارک را بلند نموده تکبیر گفت و آن
جوان نیز برخاسته و دستها برداشت و تکبیر گفت و آن زن نیز برخاسته دستهای
خود بلند کرده و تکبیر گفت جناب رسول رکوع کرد ایشان هم رکوع کردند و
حضرت سجده کرد ایشان سجده کردند قنوت خواند قنوت خواندند مجملا چیزی

دیدیم که بلند بودیم چیزی بود که در مکه حادث شده بود ما این انکار کردیم و
بنظر عجیب آمد وی تعیاس کرده گفتیم یا ابا الفضل تتمه حدیث بخوبیست که
مذکور شد و مثل این حدیث از عفیف کندی است گفت من مردی تاجری
بودم بحج اقدام کردم و در مکه نزد عباس بن عبد المطلب رفتم که پاره متاع تاجری
ابتیاع نمایم که او نیز تاجر بود بجا نشستم بدرستی که من در منی نزد عباس بودم
که ناگاه مردی از خیمه که نزدیک بعباس بود بیرون آمد نظر بآفتاب کرده دید
که آفتاب از نصف النهار میل کرده آنگاه بنماز برخاست بعد از آن زنی
از همان خیمه که این مرد بیرون آمده بود بیرون آمد و بآن اقتدا کرده بنماز
مشغول شد بعد از آن غلامی از آن خیمه بیرون آمد مراهق یعنی نزدیک ببلوغ
او هم با آنمرد بنماز قیام کرد من بعباس گفتم یا عباس این کیست گفت محمد ابن
عبد الله بن عبد المطلب برادرزاده منست پس گفتم این زن کیست گفت
زوجه او خدیجه دختر خویلد است گفتم این جوان کیست گفت علی بن ابیطالب
پسر عم محمد است آنگاه سؤال کردم که این چکار بود از ایشان صادر شد عباس
گفت نماز میکند و گمان او اینست که او پیغمبر است کسی با او تابع گشته مگر زوجه
و پسر عم او که این جوانست و محمد را گمان اینست که بزودی مفتوح میکرد دارد
برای او کنوز کسری و گنجهای قیصر و عفیف ابن عم اشعث بن قیس است بعد از آن
عفیف اسلام آورد و بسیار گریه کرد اسلام خود را و میگفت که اگر چنانچه خدا روزی
میکرد مرا بمن اسلام را در آن روز پس من میشدم ثانی اسلام آورندگان بعد از
علی علیه السلام و این قصه را چنانچه حکایت کرده ام آورده است احمد بن حنبل در مسند

خود و از مسند ازید بن ارقم است که گفت اول کسیکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله
نماز کرد علی بن ابیطالب علیه السلام بود و روایتست از ابی رافع که گفت نماز کرد جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اول روز دوشنبه و نماز کرد خدیجه آخر روز
دوشنبه و نماز کرد علی علیه السلام روز سه شنبه فردای آن روز و نماز کرد پنهان با رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفت سال و چند ماه قبل از آنکه احدی با رسول الله
صلی الله علیه و آله نماز کند خوارزمی گوید که اگر این حدیث صحیح باشد تاویلش
اینست که بدرستی علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرد قبل از
جماعتی که اسلام آنها تاخیر افتاده بود نه اینکه علی علیه السلام نماز کرد هفت سال
پیش از عبد الرحمن بن عوف و عثمان و سعد ابن ابی وقاص و طلحه و زبیر چه اینکه
در بدر و جمیع صور حنین و اصحاب بیعت مدت در میان اسلام این اشخاص با اسلام
جناب علی علیه السلام باین غایت طول نکشید و باین اسناد از عروه منقولست که
گفت علی علیه السلام هشت ساله بود قبول اسلام نمود بعضی از اهل کوفه در ایام

بعضی این ابیات را انشاد کرده اند

انت الامام الذی نرجو بطاعته	یوم النشور من الرحمن غفرانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا	جزاک ربک عنا فیه احسانا
نفسی فداء لخیر الناس کلهم	بعد النبی علی الخیر مولانا
اخی النبی و مولی المؤمنین معا	و اول الناس تصدیقا و ایمانا

بدانکه قائل این ابیات را در مسائل قضا و قدر اشکالی بود بعد از حرب صفین
در انبیا ما انشاء اولیا علی مرتضی علیه افضل آلاف التحیة و الثناء سؤال کرده

وشکل خود را بحلال مشکلات رسانید و حضرت امیر المؤمنین و مولی المتقین جواب
او را مستوفی و وافی فرمود حل اشکال مسائل حاصل شد خاطرش مطمئن گردید از
غایت سرور این ابیات در بدیهه انشا نمود خلاصه مضمون این ابیات آنست که
توئی آن امامی که مرا بسبب متابعت تو روز قیامت ندامت و پشیمانی نخواهد
بود و مرا بسبب متابعت تو از حضرت رب العزت امید مغفرت و امید رضوان است
و توئی حلال مشکلات و کشاف کربات خدا تعالی ترا ثواب جزیل و جزای جمیل
کرامت فرماید جان من فدای تو باد که توئی بهترین خلقان بعد از پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله و توئی مولی و ملاذ مؤمنان و توئی برادر سید عالم
و اول آن کسانیکه تصدیق نمودند و ایمان آوردند بدانکه مرا صدیقی بوده فاضل
که بجمیع کمالات و حسن معاشرت و ادب تمام آراسته و در علم حدیث حاذق و
ماهر نام او عز الدین بن عبد الرزاق و او از علمای اهل سنت بود مرا در موصل
با او ملاقات شد و او مردی بود منصف او را گفتم که من از تو سؤالی دارم
باید آنچه که مقتضای انصاف است بگوئی آیا شما تجویز میکنید که احادیثی که
رجال آن عمرو بن عاص و معویة بن ابی سفیان و عمران بن خطان خارجی و
امثال ایشان باشند بان تمسک نمائید و فرقه امامیه را بان الزام کنید او
در جواب فرمود که لا والله من این مقاله را تجویز نمیکنم و باین راضی نیستم و
این کلامیست که از اینجا معلوم توان کرد که هر که با معویه و اصحاب جمل در حق
شاه اولیا متفق بوده است روایات او در حق شیعه و در الزام ایشان معتمد
نیست پس قول ابی هریره و روایت طلحه و زبیر و امثال ایشان در اینباب مستند

اهل

اهل سنت نشود و بان حکایت اسکات شیعه نتوان کرد از عمر بن خطاب مرویست
که بدرستی جناب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی بدرستی که تو
اول المؤمنین هستی باعتبار ایمان و اعلم ایشان هستی بایام الله و وفا کننده ترین
بعهد خدا در میان مهاجر و انصار و مهربانترین ایشانی برعیت و مبالغه بر قسمت
کننده ترین در میان مؤمنان هستی و در دین خدا نیک ترین ایشان هستی از
روی کمال و مراتب و هیچکس را در دین خدا مرتبه تو نباشد و از جمله آن چیزها که از
مسند احمد بن حنبل مذکور است حدیث معقل بن یسار است که بدرستی پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا فاطمه آیا راضی نمیشوی که ترا تزویج کنم از امت
بکسیکه هست اقدم اسلاما و اکثر علما و اعظم حلما از تفسیر ثعلبی که یکی از اهل
سنت است در تفسیر قول خدا تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
ثعلبی گفت بتحقیق که علما اتفاق کرده اند باینکه اول کسیکه از ذکور بعد از
خدیجه برسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آورده جناب علی علیه السلام بود و کلبی
گفت که جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام اسلام آورد برسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم در حالتیکه هفت سال داشت از خصایص نطنزی روایت کرده از جناب علی
علیه السلام که گفت گفت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد بمن
نبوت روز دوشنبه و نماز کرد علی با من در روز سه شنبه و نیز از خصایص
است در قول خدا تعالی وارکعوا مع الراکعین گفت نازل شد این آیه در پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام خاصة بجهة اینکه آن دو نفر اول کسی
بودند که نماز کردند و رکوع نمودند و در کتاب خصایص آورده از ابی ذر و سلمان

رضی الله عنهما است که کفتند ما دیدیم که بکرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست
مبارک علی علیه السلام را و فرمود این اول کسیست که ایمان آورده و اینست فاروق این
امت و این یعسوب المؤمنین است و این اول کسیست که مصافحه میکند با من در
روز قیامت و این صدیق اکبر است و نیز در کتاب خصایص مذکور است که عباس
بن عبد المطلب رضی الله عنه کفت شنیدم که عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
من اول خلق الدنیا الی یوم الحساب بجماعتی از مجلس خود میکفت که شما علی ابن ابی
طالب را تعظیم نمائید و اکرام او را واجب و لازم دانید و زبان از غیبت او کوتاه کردانید
که بدرستی من شنیدم از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می کفت در
علی سه خصلت است که دوست میداشتم بدرستیکه یکی از آن سه خصلت با من
باشد که یکی از آنها محبوب تر است در نزد من از هر چیزی که آفتاب بر آن طلوع می کند
عمر کوید که من و ابوبکر و ابو عبیدة بن جراح و جمعی دیگر از اصحاب بودیم که ناکاه
پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک بر شانه علی کذاشت و کفت یا علی تو اول
مسلمین هستی از جهت اسلام و اول مؤمنین هستی از جهت ایمان و تو از من بمنزله
هرون هستی از موسی یا علی دروغ میکوید کسیکه کمان کند با من باشد که دوست
میدارد مرا و حال آنکه دشمن دارد ترا و اسم علی علیه السلام مشتق از اسم الله الاعلی است
ابو طالب کفت که من او را علی نام نهادم که دائم باشد از برای او عز علو و فخر بزرکی

سمیته بعلی کی یدوم له ✿ عز العلو و فخر العز ادومه

از تفسیر ابن الحجام در قول خدا تعالی وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ
الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ الآیة روایت کرده که جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام

کفت یا رسول الله آیا مقدور است که هر وقت بخواهیم زیارت کنیم ترا در بهشت
جناب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی رفیق هر پیغمبر از امت خود
کسیست که اول اسلام آورده باشد پس این آیه نازل شد أُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا آنکاه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد بجناب علی علیه السلام
و باو فرمود که خدا تعالی نازل کرده بیان آنچه را که تو سؤال کردی و کردانید
ترا رفیق من بجهت اینکه بدرستی تو اول کسی هستی که اسلام آورده و توئی
صدیق اکبر و از کتاب مسند سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه منقولست
که فرمودند جناب رسول الله صلی الله علیه و آله که بهترین این امت بعد از
من علی ابن ابیطالب است که اول اسلام آورده ذکر کرده علی بن ابراهیم بن هاشم
که او از اجل رواة اصحاب ما است در کتاب خود که بدرستی وقتی که عمر
شریف جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بسی و هفت سال رسید در خواب می
دید که کسی نزد ایشان میاید و باو میکوید یا رسول الله این خطاب بحضرت
غریب مینمود مدتی براین منوال کذشت تا وقتی که آن حضرت در میان کوه کوسفند
میچرانید ناکاه نظر کرد بسوی شخصی که با نحضرت می کفت یا رسول الله حضرت
فرمود تو کیستی کفت من جبرئیلم خدا مرا فرستاده است بسوی تو که ترا رسول
خود قرار دهد پس حضرت این کیفیت را بخدیجه خبر داد و تحقیق رسیده
بود بخدیجه خبر یهودی و خبر بحیرای راهب آنچه که حکایت کرده بود آمنه مادر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس خدیجه کفت یا محمد بدرستی ترا شناسید

که همین طور بشود ولی آنحضرت این ماجرا را پنهان میداشت پس نازل شد جبرئیل
علیه السلام و از برای آن حضرت آبی از آسمان آورد و گفت یا محمد برخیز وضو بگیر
از برای نماز پس جبرئیل تعلیم کرد بآنحضرت وضو را برو و بر رو و دست از مرفق
و مسح سر و دو پا را تا کعبین و سجود و رکوع را نیز تعلیم نمود پس وقتی که چهل سال
از برای آنحضرت تمام شد امر کرد جبرئیل علیه السلام آن حضرت را بنماز و تعلیم کرد
بآن جناب حدود نماز را و نازل نشده بر آنحضرت اوقات صلوات و آن
حضرت در هر وقتی از اوقات دو رکعت نماز میکردند و جناب علی
علیه السلام با آنحضرت الیف و در آمدن و رفتن با ایشان بود و از آن حضرت
مفارقت نمیکرد پس وقتی داخل بحضرت در حالتیکه نماز میکرد پس جناب علی علیه السلام
نظر بسوی او کرده دید که نماز میکند گفت یا ابا القاسم این چه چیز است حضرت
فرمود که این نماز است خدای تعالی مرا بآن امر فرموده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
دعوت کرد جناب علی علیه السلام را باسلام و آن جناب اسلام آورد و با جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله نماز کرد و خدیجه اسلام آورد و نماز نمیکرد مگر رسول الله صلی
الله علیه و آله و جناب علی علیه السلام و خدیجه رضی الله عنها در پشت سر آن
حضرت نماز میکردند چون ایامی بر این بگذشت جناب ابوطالب رضی الله عنه
بمنزل جناب رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد و جعفر با او بود چون برسول
خدا نظر کرده دید که علی در جنب آن جناب نماز میکند بجعفر گفت یا جعفر نماز کن در
جناح پسر عمت خود پس جعفر ابن ابیطالب در جانب دیگر آن حضرت ایستاده
آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان علی علیه السلام و جعفر پیش رفته

پیش باستاده ابوطالب در این واقعه این شعر انشاد نمود **شعر**

ان علیا و جعفرا ثقتی	عند ملم الزمان والکرب
والله لا اخذل النبی و لا	یخذله من بنی ذو حسب
لا تخذلا و انصرا ابن عمکما	اخی لامی من بینهم و ابی

ابوطالب و عبدالله از یک مادر بوده اند

فصل در ذکر صدیقین از مناقب
ابن مغازلی از ابن عباس است در قول خدای تعالی السابقون السابقون که گفت
سبقت گرفت یوشع بن نون بسوی موسی و سبقت گرفت الیاسین بسوی
عیسی و سبقت گرفت علی ابن ابیطالب علیه السلام بسوی محمد ابن عبدالله صلی الله
علیه و آله و جناب علی علیه السلام افضل از ایشان بود از مسند احمد بن حنبل از عمر
بن عباده از عبدالله است که گفت شنیدم از جناب علی علیه السلام که میگفت انا
عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر نمیگوید این صفات را بعد از من
یعنی کسی بعد از من خود را باین صفات توصیف نمیکند مگر کاذب مفتری
و بتحقیق نماز کردم با جناب رسول الله صلی الله علیه و آله هفت سال قبل از مردم
و از مسند است از ابی لیلی که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
الصدیقون ثلثة صدیقون سه کسند مؤمن آل یاسین انکه گفت یا قوم
اتبعوا المرسلین دوم حزبیل مؤمن آل فرعون انکه گفت اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله سیم علی ابن ابیطالب علیه السلام است و آنجناب افضل از آنها
است و از نصاب الدرجات از ابی جعفر از آباء کرام خود علیهم السلام که گفت فرمود
رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه امت من عرض شد بمن در وقت اخذ میثاق

یعنی روز الست پس اول کسیکه بمن ایمان آورده و تصدیق کرد مرا در حینی که مبعوث
شدم علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و علی است صدیق اکبر از رضویات از علی ابن
موسی الرضا از آبا کرام او علیهم السلام که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله در
روز قیامت سواره نیز ما نیست و ما چهار کسیم پس مردی از انصار برخواست و آن
حضرت عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله کی تو هستی و آن سه
کس دیگر کدامند حضرت فرمود من سوار براق هستم و برادرم صالح سوار ناقة الله
که پی کرده شد و عم من حمزه سواره است بر ناقه غضبای من و برادرم علی علیه السلام
سواره است بر شتری از شترهای بهشت و بدست مبارک آنجناب است لوای الحمد
در برابر عرش که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله حضرت فرمود که اهل
محشر میگویند این نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش رب
العالمین آنگاه جواب میرسد باهل محشر از بطنان عرش که ای اهل محشر ای گروه مردم این
نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه حامل عرش بلکه این صدیق اکبر علی بن ابیطالب علیه السلام

فی محبة الرسول صلی الله علیه و آله ایاه و تحریصه علی محبته مولانا و نهیه عن بغضه

نقل شده از مسند احمد بن حنبل از مجلد اول از جزء سابع از علی بن الحسین از پدرش
از جدش علیهم السلام که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت از دست حسن و
حسین علیهما السلام و فرمود هر کس دوست دارد این دو نفر را و پدر ایشانرا و مادر
ایشانرا خواهد بود با من در درجه من در روز قیامت و از مسند از زر بن حبیش
که گفت فرمودند علی علیه السلام که بدرستی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن

وصیت

وصیت کرده هر آینه دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن
و از مسند در مجلد ثانی از عبد الرحمن بن ابی لیلی که شبها مصاحب علی علیه السلام بود
گفت آن جناب جامهٔ تابستانی را در زمستان میپوشید و جامه زمستانرا در
تابستان و گفتند کاش سؤال نمائی از آنحضرت پس سؤال کرد عبد الرحمن از
علی علیه السلام آن جناب فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا احضار فرمود
چشم من درد میکرد آب دهان مبارک بچشم من مالید و فرمود اللهم اذهب
عنه الحر والبرد من از آن وقت تا امروز ندانستم گرما و سرما آزرده نمیشوم و رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هر آینه علم را بمردی دهم که دوست میدارد خدا و
رسول خدا را و دوست میدارد خدا و رسول خدا او را و فرار نیست اصحاب
چشم براه دوخته بطمع افتادند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را بمن داد و
از مسند از علی علیه السلام است که فرمود مرا در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
منزلتی بود که از برای احدی از خلایق نبود که من هر شب وقت سحر خدمت آن
حضرت میآمدم و سلام میکردم در حدیث دیگر از مسند باین نحو مذکور است
که من طلب اذن میکردم اگر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز بودند تسبیح
میگفتند و اگر در نماز نبودند مرا اذن میدادند از کتاب سنی بال از مصنفات
ابن خالویه منقولست که حذیفه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
هر کس دوست دارد که متمسک شود بقصبه یاقوتی که خداوند عز و جل آنرا بید
قدرت خود خلق نموده باو گفت خلق شو پس خلق شد باید دوست دارد علی ابن
ابیطالب علیه السلام بعد از من و مثل این حدیث از حذیفه بن یمانست که گفت رسول

خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که هر کس شاد میشود باینکه زندگانی کند مانند
زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و متمسک شود بقصبه یاقوتی که خدا او را ایجاد
کرده و باو گفت خلق شو پس خلق شد باید دوست دارد علی ابن ابیطالب علیه السلام را
بعد از من قلت روایت کرده این حدیث را حافظ ابونعیم و از کتاب مسمی بآل در
حدیث ام سلمه و غیر آنکه جناب فاطمه علیها السلام آورد عصیده را رسول خدا صلی الله علیه
وآله باو گفت کجا است علی و دو پسر او جناب فاطمه علیها السلام عرض کرد که در خانه هستند
حضرت فرمود ایشان را نزد من بیاور پس علی با حسن و حسین علیهم السلام نزد حضرت
خواجه حاضر شدند خواجه کسای خود را بر ایشان انداخت و فرمود که اللهم هؤلاء
اهل بیتی واحب الخلق الی و تفصیل این حکایت سابقا مذکور شد و ابن خالویه
در کتاب خود آورده است که ابو سعید خدری روایت میکند از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وآله که آن حضرت روزی روی بجناب علی ابن ابیطالب علیه السلام
آورده و فرمود که یا علی دوستی تو ایمانست و دشمنی تو نفاق یا علی بشارت باد
ترا که اول کسیکه بهشت در آید محبان تو باشند و اول کسیکه بجهنم برند دشمنان
تو باشند یا علی ترا اهلیت و استحقاق آنست که جزای دوستان تو بهشت عنبر
سرشت گردانند و جزای دشمنان تو جحیم مقیم و عذاب الیم چگونه ترا استحقاق
این نباشد و حال آنکه تو از منی و من از تو الا آنست که تو پیغمبر نخواهی بود و نیز
ابن خالویه آورده است که عبدالله بن مسعود روایت میکند که حضرت خواجه عالم
روزی از خانه زینب بنت جحش بیرون آمد و متوجه خانه ام سلمه شد و چون در
منزل ام سلمه در آمد شخصی بیامد و حلقه بر در زد و در بکوفت آن سید و سرور

بام سلمه فرمود که برخیز و در بگشا و این شخص که بر در است بگو تا در آید ام سلمه گفت یا
رسول الله این چه کس است که در عزت و حرمت و جلالت مرتبه برسیده است که مرا
که زوجه رسول خدایم از برای او فتح باب میباید نمود و حال آنکه دیروز آیه حجاب
در حق ازواج رسالت پناه صلی الله علیه وآله نازل شده است حضرت خواجه عالم چون
این حکایت از ام سلمه استماع فرمود گفت ای ام سلمه بدان و آگاه باش که طاعت
رسول مقرونست بطاعت خدا عز وجل و معصیت رسول بمعصیت پروردگار
عالمست و بر در مردیست عظیم الشان و جلیل القدر که خدا و رسول او را دوست
دارند و او خدا و رسول را دوست دارد و بی دستوری در منزل کسی در نیاید
برخیز و در بگشا و او را دستوری ده تا در آید ام سلمه گفت چون این سخن از آن
حضرت استماع کردم بسرعت برخاستم و در بگشودم و آن شخص خود را از خارج
الواح در چندان نگاه داشت که من در پرده شدم و خود را پنهان کردم پس داخل شد
و بخواجه عالم سلام کرد و بعد از آن آن سید و سرور از پس پرده فرمود که یا
ام سلمه آیا تو این مرد را میشناسی ام سلمه گفت آری یا رسول الله این پسر عم تو علی
ابن ابیطالب است پس حضرت خواجه عالم فرمود ای ام سلمه بدان و آگاه باش که
این مرد دم منست و اخلاق او اخلاق منست و لحمه من لحمی و دمه من دمی یا ام
سلمه این حاکم دین منست بعد از من یا ام سلمه بشنو و گواه باش که ولی مؤمنین
است بعد از من یا ام سلمه بشنو و گواه باش که اگر شخصی هزار سال خداوند تعالی
و تقدس را در مابین رکن و مقام عبادت کند و بطاعت او مشغول باشد
و با وجود این عبادت عظمی دوستی علی مرتضی در دل وی نباشد و او را دشمن دارد

حضرت پس وی دو کار و خداوند قهار او را بنکال عظیم و بعذاب الیم و عقاب جحیم مبتلا
گرداند و همین خبر را خطیب خوارزمی در کتاب مناقب بزوائد چند روایت کرده است
و بعبارت دیگر نقل نموده والفاطمی ابنتک ومهدی وهو غیبة علی اسمی
واشهدی وهو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی واشهدی مع
هو والله محیی سنتی اسمی واشهدی لو ان عبدا عبد الله الف عام من بعد الف عام
بین الرکن والمقام ثم لقی الله مبغضا لعلی اکبه الله علی منخریه فی نار خلاصه ترجمه
این حدیث همانست که سابقا مذکور شد و مراد از ناکثین اصحاب عائشه اند که
در بصره با سلطان ولایت محاربه کردند چون طلحه و زبیر و اتباع ایشان و مراد
از قاسطین معویه و عمرو عاص و ابوهریره و گروه شامیان اند که با معویه
متفق بودند در محاربه شاه اولیا و مراد از مارقین خوارج نهروان اند که از امیر
المؤمنین علیه السلام برگشتند و اظهار عداوت کردند و در کتاب آل مذکور است
از مالک بن جامر که او روایت کرده است که روزی حضرت خواجه عالم خندان و
تبسم کنان از منزل خود بیرون آمد عبدالرحمن بن عوف از آن حضرت پرسید
که یا رسول الله سبب خنده و تبسم چیست و چه چیز ترا بخنده انداخت حضرت
خواجه فرمود که از حضرت عزت بشارتی بمن آمد و حکایتی بمن رسید در حق
برادر و ابن عم من علی ابن ابی طالب علیه السلام و در حق فرزند من فاطمه من از آن
خوشحال و خندانم و حاصلش آنست که در آن وقت که فاطمه را بعلی داد امر
حق سبحانه و تعالی امر کرد برضوان که شجره طوبی را تحریک کن و او را بجنبان
رضوان چنان کرد طوبی بقدر شکر که بار دارد و بعدد دوستان اهل البیت

اوراق

اوراق بار آورد و بعد از آن آن اوراق را بر ملائکه فرو ریخت و بر ایشان نثار کرد
و ایشان از زیر طوبی آن اوراق را برداشتند و در دست هر ملکی از آن ورقی بود
و هر ملکی از ایشان آن ورق را نگاه میدارند و محافظت مینمایند تا چون در قیامت
بخیزند و در میان خلایق در آیند و هر جا که محبی از محبان اهل بیت رسند آن
اوراق را باو دهند و در آن ورق نوشته باشند که این براتست از آتش
دوزخ پس منکر باید که پس وی دو کار دمن چگونه تعظیم اهل بیت من مینماید و
شادیها در من علی را و دختر من فاطمه را برات آزادی مردان و زنان امت من می
گرداند و سبب نجات گناهکاران میسازد و بر تو مخفی نیست که از ایراد این خبر
و ذکر این حدیث در باب تزویج فاطمه بعلی علیه السلام انسب بود لکن اتفاقا
چنین واقع شد که جواد قلم عنان سخن از کف اختیار ربوده و در این میدان
جولان نمود و شک نیست که این مقاله اثبات که ذکر او در همه جا موجب فتح
دلهای دوستان و سبب شادی محبان و مخلصانست و دلالت او بر
جلالت شاه اولیا و اشعار او بکرامت سیدة النساء فاطمه زهرا مخفی نیست
هر چند کسی در اوصاف ایشان مبالغه و تکرار نماید و در مدح و مناقب
ایشان سخن بدرجه اعلی رساند یقین که آن مقاله نسبت بکمال ایشان ناقص و نا مراتب

خیر البرایا کلها آدم	و خیر من بعدها هاشم
و صفوة الرحمن من خلقه	محمد و ابنته فاطم
و بعلها الهادی و سبطاهما	و قائم تتبعه قاسم
منهم الی الحشر فمن قال لا	فقل له لا افلح النادم

یعنی بهترین آدمیان آدم است و بهترین قبیلها قبیلهٔ بنی هاشم اند و برگزیده و
پسندیدهٔ کردگار دو نبوده و خلاصهٔ خلق و مختار آفریدگار محمد است صلی الله
علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و بعد از ایشان آنانکه قایم مقام
و نایب مناب ایشانند و آن ناکسیکه اذعان باین مقاله نکند و آن معاندکه
در صحت این کلام توقف نماید هر آینه او در روز قیامت بسیار بخاید انگشت
ندامت و در کتاب آل مذکور است از شقیق بن سلمه از عبد الله بن عباس که
او روایت کرده است که من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست
جناب علی علیه السلام را گرفته بود و میفرمود که این ولی منست و من ولی اویم هر که
با او دشمنی کند من با او دشمنی کنم و هر که با او صلح کند من با او صلح کنم و
حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی در کتاب خود آورده است نقل
از جناب فاطمه علیها السلام که آن سیدهٔ طاهره فرمود که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم در آخر روز عرفه بمنزل ما آمد و فرمود که خدای عز و جل مباهات می
کند بشما و خدا بر شما رحمت کرده است عموما و بر علی ابن ابیطالب علیه السلام خصوصا
ای قرابت و اهل من بدانید و آگاه باشید که نیکبخت و صاحب سعادت آن
کس است که علی را دوست دارد در حیات و بعد از ممات و کمیل از شاه اولیا روایت
میکند که آن حضرت فرمود که سه کس بسبب من گرفتار عذاب جحیم و عقاب الیم گردند
و سه کس بواسطهٔ من رستگاری و فیروزی یابند و مرحوم و مغفور شوند اما
آن سه کس که در من هلاک گردند و بعذاب دوزخ مبتلا شوند یکی آنست که
با من دشمنی کند و زبان بلعن و طعن من بگشاید یا استماع کند و دیگر آنست

که در

که در محبت من غلو کند و مرا در درجهٔ الوهیت و نبوت خیال نماید و دیگری
پادشاهیست معظم و منعم که بواسطهٔ لعن من مردمان باو تقرب جویند و تبرّی
از من نزد او وسیلهٔ رغبت ایشان گردد و حسب الخواه و حقیر و ناقص و قاصر
شمرده و حکومت او و حالات نباشد که دین من دین مصطفی و حسب من حسب نور
دیدهٔ انبیاست و اما آن سه کس که بواسطهٔ من ناجی و رستگارند یکی
آنست که مرا دوست دارد و دیگری آنست که دوستان مرا دوست و دشمنان
مرا دشمن دارد و دیگری آنست که در افعال و اقوال متابعت من کند و
پیروی من نماید پس باید شما رجوع بدلهای خود نمائید که آثار محبت در دل
شما هست یا علامات عداوت و آدمیرا در قلب نیست یکی جای محبت و یکی
جای عداوت باشد و از سلمان فارسیست که گفت یعنی علی علیه السلام یا علی
مرا بخاطر است که هر وقت بحضرت رسالت پناه میآمدی و من حاضر بودم
پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود بدوش من و بر بازوی من میزد
و اشارت بجناب تو میکرد و بلسان فصیح و گفتار ملیح میفرمود هذا و حزبه
المفلحون یعنی ای سلمان بدان و آگاه باش که علی ابن ابیطالب علیه السلام و
شیعیان او رستگاران و در قیامت سرافرازانند و در کتاب فردوس مذکور
است از معاذ جبل که او روایت میکند از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة
یعنی دوستی علی ابن ابیطالب علیه السلام حسنه ایست که هیچ گناهی قدح در آن نشود
کرده و هیچ معصیان آنرا زایل نتوانند ساخت و دشمنی علی کبیره ایست که هزار عمل

صالح با وجود او مفید و نافع نباشد و نیز در کتاب فردوس مذکور است که ابن
مسعود فرموده که یکروز حب آل محمد بهتر است از عبادت یکسال و هر کس که با دوستی
آل محمد بمیرد داخل میشود بهشت و در کتاب فردوس آورده است از ابوذر
غفاری که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که علی باب علم منست
و هدایت خداست و بیان کننده است بعد از من بر امت من احکام را که من
بآن مبعوث شده ام حب او ایمانست و بغض او نفاق و نظر کردن بسوی او
و رأفت نمودن بر او عبادتست و از انس مرویست که گفت نشسته بودم
با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که ناگاه جناب علی علیه السلام حاضر شدند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که منم محمد و اینکه می آید علی
ابن ابیطالب حجت الله هستیم بر خلق خدا و نقل شده از کتاب احادیثی که جمع
کرده آنها را عز محدث که منصور عباسی روایت کرده از پدرش از محمد
بن علی از جدش علی ابن عبدالله بن عباس که عبدالله فرموده من و پدرم عباس
در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه علی علیه السلام
داخل شد و سلام داد حضرت با ورد سلام نمودند و اظهار بشاشت کردند
و بسوی او برخاسته او را در بغل گرفته میان دو چشم او را بوسیده بدست
راست خود نشاندند عباس گفت آیا دوست میداری این را یا رسول الله حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت ای عم بدان که من اگرچه او را دوست میدارم
اما بخدا سوگند که محبت خدا برای او شدیدتر است بدرستی خدای عالم ذریه
هر پیغمبری را از صلب آن پیغمبر قرار داده و ذریه مرا در صلب این قرار داده و دی

مجموعۀ عز محدث مذکور است که عبدالله بن عباس روایت کرده که پیغمبر نظر بسوی
علی ابن ابیطالب علیه السلام کرده فرمود تو در دنیا بزرگی و در آخرت بزرگی هر کس
ترا دوست داشت بتحقیق مرا دوست داشت و حبیب من حبیب الله است و
هر کس ترا دشمن داشت مرا دشمن داشت و بغیض من بغیض الله است پس
وای بر کسیکه ترا بعد از من دشمن دارد و از ابن عباس مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون در شب معراج مرا بآسمان بردند بر در بهشت
دیدم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن و الحسین
صفوة الله و فاطمة امة الله علی باغضیهم لعنة الله و از انس مرویست که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بعلی علیه السلام که دروغگو است کسیکه گمان کرده
که او دوست میدارد محمد را و حال آنکه دشمن میدارد ترا و از ابی ذر روایت شده
که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب کرده
فرمودند یا علی هر کس از من جدا شد و یگانه گشت او بیگانه از خداست و از خدا جدا
شد و هر کس جدا شد از تو یا علی از من جدا شد و از عبدالله بن مسعود در خبر است
که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حالتیکه گرفته بود دست
علی علیه السلام را و میفرمود الله ولیی و انا ولیک و معادی من عاداک و سالم من
سالمک یعنی خدا ولی منست و من ولی توام و من دشمنی کنم با هر که با تو دشمنی کند
و هر که با تو در مقام صلح است من با او در مقام صلحم گفت عائشه که از رسول خدا صلی
الله علیه و آله سؤال کردم که کدام یک از خلایق محبوب تر است در نزد تو فرمود
فاطمه گفتم از مردها که محبوبتر است فرمود شوهرش و از ابی علقمه غلام بنی هاشم

روایت است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرده با ما صبح را بعد از آن روی با
کرده فرمود ای معاشر اصحاب من شب گذشته در خواب دیدم عم خود حمزة بن عبد
المطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب که در پیش روی ایشان طبقی بود از نبق ساعتی
از آن بخوردند بعد از آن آن نبق انگور شد و ساعتی از آن بخوردند بعد از آن طبق
انگور رطب شد ساعتی از آن بخوردند پس من نزدیک رفتم و گفتم پدر و مادرم فدای
شما باد کدام یک از اعمال را افضل یافتید گفتند فدای تو شویم و پدران و مادران ما
فدای تو شود صلوات بر تو و سیر آب کردن تشنگان و محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام را
افضل اعمال یافتیم روایت کرده است احمد بن اخطب خوارزمی در مناقب خود و از
کتاب اربعین ابو بکر محمد بن ابی الفضل بن ابی بکر از ابن عباس روایت کرده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بنی هاشم یا بنی هاشم بدرستیکه من سؤال
کردم از خدا بجهت شما چیزها اول اینکه گمراهان شما را هدایت کند دوم آنکه
جاهل شما را عالم گرداند سیم آنکه ثابت القول نماید شما را در کلمات حقه که میگوید
و سؤال کردم از خدا تعالی که بگرداند شما را اسخیاء و رحماء و نجباء هرگاه
بدرستی مردی در میان رکن و مقام در تمام عمر را بصوم و صلوة قیام کند و بعد از آن
بمیرد در حالتیکه مبغض اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد داخل آتش گردد
و نیز از اربعین از زید بن ارقم از ابن عباس مرویست که بدرستی پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که من با دوست شما دوستم
و با دشمن شما دشمنم و از همان کتاب از زید بن ارقم مرویست که روزی جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرور کرد بخانه که جناب فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام

در آن خانه بودند پس فرمود که من دشمنم با هر کسیکه با ایشان دشمن باشد و دوستم
با هر کسی که با ایشان دوست باشد و از آن کتاب از زیاد بن مطرف مرویست که گفت
فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس دوست میدارد اینکه زندگانی
کند مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و ساکن شود در جنت خلدی که خدا
از برای من وعده کرده و پروردگار من عز و جل درختهای آن بهشت را بدست
قدرت خود کاشته پس باید دوست دارد علی ابن ابیطالب علیه السلام را بدرستیکه
او شما را از هدایت بدر نبرده و در ضلالت داخل نکرده و نقلست من مناقب الخوارزمی
از عبد خیر از علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که گفت هدیه آورده شد از برای
پیغمبر صلی الله علیه و آله خوشه موزی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مقشر میکرد و بدهان من میگذاشت آنگاه قائلی با آن حضرت گفت یا رسول
الله بدرستی که تو دوست میداری علی را حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود آیا ندانسته که علی از منست و من از علی هستم و قول آن حضرت که فرمودند
علی از من و من از علی هستم دلالت میکند بمکان و منزلت آن حضرت و
باینکه بدرستی رسیده است آن جناب از شرف و کمال بمنتهای آن و ابن جریر
طبری و ابن اثیر جزری در تاریخ خود ذکر کرده اند که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم سفیر بود بعلی علیه السلام در روز احد در وقتیکه فراری شدند از جنگ
آنگه فراری شود و ثبات ورزید با پیغمبر صلی الله علیه و آله آنگه ثبات ورزید یا علی
اکفنی امر هؤلاء و اشاره کرد بسوی کفار یعنی امر این کفار را بپردازد و سر از شر ایشان
آسوده گردان علی علیه السلام در پیش روی حضرت جلادت میفرمود و جان خود را

نثار میکرد و بذل نفس مینمود و در حضرت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تیز
بر قاب حرب فرو میرفت در حالتیکه صاحب بود بتان نزال اقران و مصاوله شجعان
و مقارعه ارکان عرب و مصارعه فرسان جاهلیت با عزمی که جمع نکند
وهنی که سست نشود و با سطوتی که گردنکشان گمراهی را ذلیل نماید و با نجدتی
که سلاطین کفر را در کمند ذلت و خواری مقید سازد پس جبرئیل علیه السلام عرض
کرد یا محمد اینست جان نثاری و مواسات حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یا جبرئیل او از منست و من از او هستم جبرئیل گفت من هم از شما هستم پس نظر کن
باین حالت که مخصوص گشته باین امام علیه السلام که چه قدر جلیل است و ببین
این منزلت را که جبرئیل علیه السلام طلب میکند که باینجا برسد و در ظل آن مستظل
شود در کتاب مناقب از عایشه مرویست که گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله
که علی علیه السلام را در بر گرفته و سر و روی او را میبوسید و میگفت پدرم فدای تو
باد وحید شهید باد و از مناقب از علی علیه السلام است که گفت من با پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در بعضی از کوچهای مدینه راه میرفتیم تا اینکه بباغی رسیدیم خرم
پر درخت پس گفتم یا رسول الله چه نیکو حدیقه ایست حضرت فرمود نیکو
حدیقه ایست و ترا است در بهشت باغی از این نیکوتر بعد از آن بحدیقه دیگر
رسیدیم گفتم یا رسول الله چه نیکو حدیقه ایست حضرت فرمود ترا در بهشت
نیکوتر از این حدیقه هست تا اینکه هفت حدیقه بگذشتیم که من میگفتم یا رسول
الله چه باغیست نیکو و حضرت میفرمود ترا در بهشت نیکوتر از این حدیقه
هست پس وقتیکه طریق خلوت شد آنحضرت مرا در بر گرفت و گریست و قطرات

عبرات

عبرات از دیده روان کردانید پس گفتم یا رسول الله چه باعث گریه تو شد فرمود
کینهائیکه در سینه اقوام است و آنرا ظاهر نمیکنند مگر بعد از من چون بعد از
من ترا وحید و بی یار بیابند همه در پی آزار تو شوند و از ایشان انکار و انکار
نسبت بتو بظهور آید عرض کردم یا رسول الله سکینه و حسد آنها از این شداید
که بر من واقع میشود آیا دین من در آن وقت سالم خواهد بود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی دین تو محفوظ و اسلام تو سالم از عیب و قصور
خواهد بود گفتم یا رسول الله چون چنین است باکی نیست صبر و تحمل شداید
ما است و در مناقب از اسامة بن زید او هم از پدرش روایت کرده که روزی
علی بن ابیطالب علیه السلام و جعفر و زید بن حارثه یکجا جمع بودند جعفر گفت من
محبوبترین شما هستم در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام فرمود
من از شما در نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم محبوبترم زید گفت من برسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم از شما محبوبتر هستم گفتند برویم خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از او سؤال میکنیم اسامه گوید که من در نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم ایشان اذن خواستند که خدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود بیرون رو و ببین که اینها کیستند من بیرون رفته بازگشتم و عرض نمودم
که علی و جعفر و زید بن حارثه است اذن میخواهند فرمود اذن بده ایشان را
پس داخل شدند و گفتند یا رسول الله آمدیم از شما سؤال کنیم که محبوبترین
خلایق نزد شما کیست فرمودند فاطمه عرض کردند از مردان سؤال میکنیم حضرت

فرمود اما تو یا جعفر خلق تو و خُلق تو شبیه خلق و خُلق منست و تو بسوی من
راجع هستی و از یک شجره میباشیم و اما تو یا علی حبیب من هستی و پدر اولاد منی
و از منی و بسوی منی و محبوب ترین قوم هستی نزد من و نزدیکت مضمون این
حدیث با آنچه که منقولست از مسند احمد وقتیکه مشاجره کردند علی علیه السلام
و جعفر و زید در خصوص دختر حمزه رضی الله عنه و سپردند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم دختر حمزه را بخاله آن دختر و بعلی علیه السلام فرمودند که
تو از منی و من از تو هستم و بجعفر فرمود تو خَلقا و خُلقا شبیه منی و بزید
فرمود تو برادر ما و مولای ما هستی یعنی عبد ما هستی پس تو دیده بگشای
بر کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و تامل کن در بلاغت لفظ و
عذوبت جستهٔ آن که آن حضرت علی علیه السلام را بنفس نفیس خود اضافه نمود
و فرمود تو از منی و جعفر را جاری کرد مجرای او و فرمود شبیه خلق منی چون
زید از رجال این میدان نبود عطا کرد باو از روی لطف و احسان و تادیب کرد
او را بقول خود که فرمود انت اخونا و مولانا و از مناقب آنجناب مرویست که گفت
فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که آمد جبرئیل با ورقه سبز نشانه
داری که نوشته شده بود در آن ورقه با خط سفید که بدرستی من فرض کردم
محبت علی ابن ابیطالب را بر خلق خود پس تو یا رسول الله برسان اینرا بمردم
از من و از کتاب آنان ابن عباس مرویست که گفت فرمودند رسول خدا صلی
الله علیه و آله هرگاه همه مردم بدوستی علی ابن ابیطالب علیه السلام مجتمع میشدند
خدای عزوجل آتش را خلق نمیکرد تا قول ـــــ تباهست واقف میشود بر این

حدیث

حدیث بعضی از جهال که طبع و مایل عناد و ساحت او در نصب خلاف وسیع است
پس وارد میشود برا و از این حدیث چیزی که وسع او از آن تنگ میشود و عجز می
نماید بسبب نمودن منادان دمی که عاجز میشود از بلند کردن آن و مسارعت و
مبادرت مینماید در قدح راوی حدیث و در دفع اعتقاد کننده باین حدیث و
ناخوش میدارد بالسان و قلب خود ناقل حدیث را و نمیداند که بدرستی از
طبع لئیم و ذمیم خود و از نجنبه نفس و سقیم خود باین مصیبت مبتلا شده و راه
بیدار کردن چنان شخص از خواب غفلت اینست که بدرستی محبت علی علیه السلام
فرع محبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و تصدیق باو و تصدیق کردن
جناب رسول خداست بر جمیع آن چیزی که از جانب حق جل و علا آورده و محبت
نبی صلی الله علیه و آله وسلم و تصدیق او فرع معرفت خدا و وحدانیت خداست
و عمل کردنست باوامر خدا و اجتناب نمودنست از نواهی او و اخذ کردنست بکتاب
خدا و سنت پیغمبر او صلوات الله وسلامه علیه و بدیهیست که اگر همه خلایق
بر این فطرت خلق میشدند خدا هیچگاه آتش را ایجاد نمیکرد و چگونه محب علی
علیه السلام تواند بود کسیکه مخالفت کند با روش آنجناب در علم او و حکمت او و
زهد او و ورع او و صلوة او و صیام او و مسارعت و اقدام او بر طاعت خدای عز
و جل و اخذ او بکتاب خدا در حلال کردن حلال خدا و حرام کردن حرام خدا و
مجاهدات او در ذات الهی در حالیکه نیزه خود با غرفه و شمشیر خود را از
غلاف در آورده بود و قناعت آن حضرت بلباس خشن و نان درشت بجودش
و قیام آن حضرت در محراب تا صبح باشتغال بصالح اعمال و این خصلتها اوصاف

که مبرا از آنجناب اند کان حضرت رب الارباب استطاعت آنرا ندارند و آنحضرت
شیعه خود را وصف فرموده اند باینکه انهم خمص البطون من الطوی وعمش العیون
من البکاء یعنی شیعیان من لاغر تنانند که از پرکردن شکم اجتناب نمایند و گریه
کنندگان هستند که همیشه چشم ایشان آغشته بآب دیده باشد و در کتاب
نهج البلاغه مذکور است که روزی همام که یکی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بود التماس نمود که یا امیر المؤمنین زهاد و متقیان را از برای من تعریف کن و
اوصاف بیان فرما حضرت شاه ولایت فرمود فالمتقون فیها هم اهل الفضائل
منطقهم الصواب وملبسهم الاقتصاد ومشیهم التواضع غضوا ابصارهم عما
حرم الله علیهم ووقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم نزلت انفسهم فی البلاء
کالذی نزلت فی الرخاء ولولا الاجل الذی کتب لهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم
طرفة عین شوقا الی الثواب وخوفا من العقاب عظم الخالق فی انفسهم فصغر
ما دونه فی اعینهم فهم والجنة کمن قد رآها فهم فیها منعمون وهم والنار
کمن قد رآها فهم فیها معذبون قلوبهم محزونة وشرورهم مامونة واجسادهم
وحاجاتهم خفیفة وانفسهم عفیفة صبروا ایاما قصیرة
اعقبتهم راحة طویلة تجارة مربحة یسرها لهم ربهم ارادتهم الدنیا ولم
یریدوها واسرتهم ففدوا انفسهم منها اما اللیل فصافون اقدامهم
تالین لاجزاء القرآن یرتلونه ترتیلا یحزنون به انفسهم ویستبشرون به
دواء دائهم فاذا مروا بآیة فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم فظنوا
ان زفیر جهنم وشهیقها فی اصول آذانهم فهم حانون علی اوساطهم مفترشون

لجباههم

لجباههم واکفهم ورکبهم واطراف اقدامهم یطلبون الی الله فکاک رقابهم واما
النهار فحلماء علماء ابرار اتقیاء قد براهم الخوف بری القداح ینظر الیهم الناظر
فیحسبهم مرضی وما بالقوم من مرض ویقول قد خولطوا ولقد خالطهم امر
عظیم لا یرضون من اعمالهم القلیل ولا یستکثرون الکثیر فهم لانفسهم متهمون
ومن اعمالهم مشفقون اذا زکی احدهم خاف مما یقال له فیقول انا اعلم بنفسی
من غیری وربی اعلم منی بنفسی اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون واجعلنی افضل
مما یظنون واغفر لی ما لا یعلمون فمن علامة احدهم انک تری له قوة فی دین وحزما
فی لین وایمانا فی یقین وحرصا فی علم وعلما فی حلم وقصدا فی غنی وخشوعا
فی عبادة وتحرجا عن طمع این از محاسن و بدیع کلامست حاصل این مقال شریف
و زبده این کلام منیف آنست که اهل زهد و تقوی آنانند که بزینت فضائل
آراسته باشند و مقالات ایشان مقرون بصواب و راستی باشد و اقتصاد
و توسط در همه امور شعار ایشانست و در رفتار و گفتار متواضع باشند و
فروتنی شیمه ایشان بود و ابصار ایشان از حرام پوشیده و اسماع ایشان بفواید
علمی گشوده باشد بلاکشیدن و صبر و تحمل در شدائد دونکار از لوازم نفوس
ایشان باشد و اشتیاق ایشان بثواب و خوف ایشان از عقاب بمرتبه ایست
که اگر نه بواسطه اجل مسمی بودی که مکتوب قلم قضا گشته هر آینه مرغان ارواح
ایشان در قفس ابدان ایشان قرار نگرفتند و بسوی گلشن وصال پرواز
نمودندی دنیا و ما فیها در نظر ایشان حقیر و نفوس ایشان هرگز از ملاحظه
صفات جلالی و نعوت جمالی غافل نبوده و هیبت و دوزخ بمرتبه محقق است که گویا

در آنجا منعم و معذب میشوند و دلهای ایشان همیشه مقرون حزن و اندوه و شرور
ایشان مفقود و معدوم است ابدان ایشان از کثرت ریاضت نحیف و حاجات
ایشان در دار دنیا خفیف و نفوس ایشان از خصایل ذمیمه منزه و عفیف است
سرمایه ایشان تقوی که کالای سود المرتین و محمل ایشان راحت همنشین دنیا
خوان ایشانست و ایشان از خواهش او کریزان عندلیبان چمن قرآنند که در
لیالی و اسحار بنوای خوش بتلاوت آیات کتاب الهی مشغولند چون بآیه از آیات
رحمت رسند از خوان انعامش نواله طلب نمایند و چون بآیه عذاب بکذرند
پندارند که نفیر جهنم و ناله دوزخیان در کوش ایشان است و همیشه در ظلمت
شبها کمر بطاعت بسته روی بدرکاه اله آرند تا از دیوان اعلی برات نجاة بنام
ایشان نویسند اینست شیمه ایشان در شبهای تار و شیوه ایشان در اوقات
اسحار و اما در روز در نظر مردم علیم و حلیم و سلیم در آیند و از ریاضت شبها
و خوف سبحانه و تعالی چنان زرد و ضعیف باشند که هرکس ایشانرا بیند
کوید علیل و بیمارند و حال آنکه ایشانرا مرضی و علتی نباشد اعمال صالحه ایشان
اکرچه بسیار باشد آنرا قلیل و حقیر شمرند و در نظر و بنا و رند و اکر کسی ایشانرا
تزکیه نماید شرمسار کردند و کویند که ما اکر داد خود داناتریم و خداتعالی
باحوال و اعمال اعلم است و در آن حالت از روی نیاز سر برآورند و مناجات
کنند و کویند خداوندا کناهان ما که بر این جماعت پوشیده است از نامه محو کن
و ما را بدان مؤاخذه منمای و آنچه ذکر داد نیک و اعمال حسنه که در حق ما کمان
میبرند آنرا مضاعف کردان و همچنین از علامات ایشان این باشد که در دین خود

وصیتی

وصیتی بود و ایمان مقرون بیقین باشند و در تعلم علوم نافعه حریص شوند و علم
ایشان بزیور حلم آراسته بود و در عبادت خاشع و در طاعات خاضع باشند و
هرکز بقید طمع مقید نکردند و بزخارف دنیا میل نفرمایند از کتاب مناقب
خوارزمی از علی علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند یا
علی هرکاه بنده عبادت کند خدایتعالی را آنقدر که نوح علیه السلام در میان
قوم زندکی کرده و برابر کوه احد طلا داشته باشد که همه را در راه خدا انفاق نماید
و عمرش دراز شود تا اینکه هزار سال هرسال پیاده حج بجا آورد و بعد از آن
در میان صفا و مروه بناحق کشته شود اما یا علی با همه این طاعات و
عبادات محبت تو در دل او نباشد و ترا دوست ندارد بوی بهشت بدماغش
نخواهد رسید و بهشت داخل نخواهد شد و در مناقب از عایشه مرویست
که کفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حین احتضار در حالتیکه
در خانه من بود دعوت کنید نزد من حبیب مرا پس من ابوبکر را دعوت کردم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشته نظر بسوی او کرده بعد از آن
سر بر زمین نهاده فرمود بخوانید نزد من حبیب مرا من کفتم وای بر شما دعوت
کنید از برای او علی ابن ابیطالب بخدا قسم که غیر از علی کسی را نمیخواهد پس چون
جناب علی علیه السلام بیامد و آن حضرت نظر بروی افتاد و بکشاد ثوب را که بروی
آن حضرت بود و داخل کرده علیرا در زیر آن جامه و پیوسته آنحضرت او را
در بر کرفته و بسینه خود چسبانیده بود تا قبض روح کردید و دستش بر دست
علی علیه السلام بود و نیز در مناقب از معویة بن ثعلبه مرویست که کفت مردی نزد

ابی ذر آمد در حالتی که ابوذر در مسجد بود و جناب علی علیه السلام در پیش او ایستاده
بنماز مشغول بود پس گفت یا اباذر خبر بدهم ترا که محبوبترین خلایق بسوی تو
کیست بخدا قسم که هر آینه دانستم بدرستی محبوبترین ناس در نزد تو محبوب
ترین محبوبترین آنها است بجناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اباذر
گفت بلی قسم بکسیکه جان من در دست او است احب ناس بسوی من احب ناس است
بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و او این بزرگوار است و اشاره کرد با دست
خود بسوی جناب علی علیه السلام از مناقب نیز مرویست که مردی گفت سلمان که
رضی الله عنه چه بسیار دوست داری علی علیه السلام را سلمان گفت از جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله بگوش خود شنیدم که میگفت هر کس علی را دوست دارد
مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن دارد هر آینه مرا دشمن داشته و
از مناقب از ام عطیه منقولست که بدرستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد
علی علیه السلام را با لشکری در یکی از غزوات ام عطیه گوید که دیدم رسول خدا صلی
الله علیه و آله را که بلند کرده دو دست خود را و میگوید اللهم لا تمتنی حتی ترینی
علیا یعنی خداوندا روح محمد را قبض مکن و چندان مهلت ده که یکبار دیگر چشمش
بجمال علی ابن ابیطالب روشن کردد و مثل این حدیث از کتاب مواقف مذکور
است که حضرت فرمود حتی ترینی وجه علی ع و از مناقبست که صدر الحفاظ ابو
العلاء حسن بن احمد العطار الهمدانی مرا خبر داد از انس بن مالک که گفت فرمودند
رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلق کرد خدای عز و جل از نور روی علی ابن
ابیطالب علیه السلام هفتاد هزار ملک که طلب مغفرت می کنند از برای آن جناب

وازبرای

و از برای دوستان آن جناب تا روز قیامت و از مناقب از حسن بصری از عبد الله
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند وقتیکه روز قیامت شود در
نشیند علی ابن ابیطالب علیه السلام بالای فردوس و آن کوهیست بالا از جنت و در
فوق آن عرش حضرت رب العالمین است که جاری میشود انهار بهشت از دامنه آن
کوه و متفرق می کردند در بهشت و علی علیه السلام بر کرسی از نور نشسته و تسنیم
از پیش روی آن جناب جاری میشود نمیگذرد احدی از صراط مگر اینکه از ولایت
آن جناب و ولایت اهل بیت آن جناب برات در دست داشته باشد و آنحضرت
نزدیک میشود بهشت پس هر کسیکه محب آن جنابست داخل بهشت میکند
و هر کس که مبغض او است داخل جهنم می کند و از مناقب از عبد الله بن مسعود
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی علیه السلام اول کسی
که از اهل آسمانها از برای خود برادر گرفت اسرافیل بود بعد از آن میکائیل بعد از آن
جبرئیل و اول کسیکه از اهل آسمانها علی علیه السلام را دوست داشت حمله عرش بودند
بعد از آن رضوان خازن جنت بود بعد از آن ملک الموت بود و بدرستیکه ملک
الموت ترحم و مهربانی میکند بدوستان علی ابن ابیطالب علیه السلام چنانچه به پیغمبران
ترحم میکند و از مناقب از انس بن مالک مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را
در خواب دیدم بمن فرمود ای انس ترا چه باعث شد که آنچه از من شنیده بودی
در حق علی ابن ابیطالب ع آنرا اخفا کردی و در وقتیکه علی علیه السلام از تو طلب شهادت
کرد کتمان نمودی و آنچه که در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام از من شنیده بودی اظهار
نکردی تا اینکه بعلت برص گرفتار شدی ای انس بدان و آگاه باش که هر گاه استغفار

علی علیه السلام از برای تو نباشد هر کس را بحجت بنام تو برسد ولکن باید در تفسیر عمر
خود بشارت دهی و آگاه گردانی خلق را که بدرستی دوستان و محبان و ذریه علی
پیش از همه داخل بهشت خواهند بود و ایشان در بهشت همسایه خدا باشند و
حمزه و جعفر و حسن و حسین علیهم السلام اولیای خدایند و اما علی علیه السلام صدیق اکبر
است در روز قیامت محب علی از هیچ چیز خوف و بیم نخواهد داشت شعر

محب علی را بدوزخ چکار ❀ که او در پناه است پروردگار ❀

و از مناقب از ابن عمر مرویست که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که هر کس علی را دوست دارد خدای عز و جل نماز و روزه و طاعات او را قبول
میفرماید و مستجاب میکند دعای او را بدانید و آگاه باشید هر کس دوست دارد
علی علیه السلام را عطا کند خدا تعالی بهر رگی که در بدن او است یک شهر را در بهشت
هر کسیکه دوست دارد آل محمد صلی الله علیه و آله را ایمن میشود از حساب و میزان و صراط
و هر کس که بمیرد در دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله پس من ضامن او هستم که
با انبیا در بهشت باشند و هر کس که دشمن دارد آل محمد صلی الله علیه و آله را در
روز قیامت میاید بمحشر در حالیکه نوشته شده باشد به پیشانی او که نومید است
این شخص از رحمت خدا تعالی و از مناقب از ابن بریده از پدرش که گفت فرمود
یا رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی که بدرستی خدا تعالی امر کرده مرا که دوست
دارم چهار کس را از اصحاب خودم و خبر داده مرا خدای عز و جل که بدرستی خدای
تعالی امر کرده مرا که دوست دارم چهار کس را از اصحاب خودم و خبر داده مرا خداوند
عز و جل که بدرستی خدا دوست میدارد ایشان را راوی گوید گفتیم کیستند ایشان

یا رسول الله فرمود بدرستی علی یکی از ایشانست بعد از آن در روز ثانی نیز همین
سخن را مثل آنکه در روز اول فرموده بود فرمودند ما گفتیم یا رسول الله کیستند ایشان
فرمودند بدرستیکه علی علیه السلام از ایشانست بعد از آن در روز سیم نیز همان
کلام را اعاده فرمودند گفتیم یا رسول الله کیستند ایشان فرمودند علی علیه السلام
از ایشانست و ابا ذر غفاری و مقداد بن الاسود الکندی و مقداد بن الاسود الکندی
و سلمان الفارسی رضی الله عنهم هستند و از مناقب از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از پدرش محمد بن علی الباقر از پدرش علی بن الحسین زین العابدین از پدرش امام
شهید حسین بن علی علیه الصلوة و السلام مرویست که گفت شنیدم از جدم رسول
الله صلی الله علیه و آله سلم بود اگر کسی دوست دارد که حیاتش مثل حیات من و
مماتش مثل ممات من باشد و داخل شود بهشتی که خدا از برای من وعده کرده است
باید دوست دارد علی ابن ابیطالب و ذریه طاهرین او را علیهم السلام که بعد از او اند
هدی و مصابیح دجی هستند که بدرستی ایشان شما را از باب هدایت بباب
ضلالت بیرون نبرند و از مناقب از انس بن مالک منقولست که گفت فرمودند
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة
لا ینفع معها حسنة از مناقب از عبد الله بن مسعود گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند هر کس گمان کند که بدرستی ایمان آورده است
بمن و بآنچه که از نزد خدا آورده ام در حالتیکه دشمن دارد علی را پس او دروغ گفته
مؤمن نیست و از مناقب از زید بن ارقم مرویست که گفت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمودند هر که دوست میدارد که متمسک شود بقضیب احمری که خدا

آنرا در بهشت کاشته بدست قدرت خود پس باید متمسک شود بدوستی علی بن ابیطالب علیه السلم و مثل این حدیث در ما تقدم ذکر شد از کتاب مناقب از ابن برزه که گفت نشسته بودیم روزی در خدمت جناب رسول صلی الله علیه و آله وسلم که آن بزرگوار فرمود قسم بخدا اینکه جان من در دست او است که نمی لغزد قدم هیچ بنده روز قیامت تا اینکه سؤال می کند خدای تبارک و تعالی از چهار چیز از عمرش سؤال می کند که در چه چیز فانی کردی او را و از جسد او که در چه چیز پوسانید آنرا و از مال او که از کجا کسب کردی و در کجا صرف نمودی و از دوستی ما اهل بیت پس عمر با جناب گفت علامت حب شما بعد از شما چیست آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست خود را بر سر علی علیه السلم گذاشت و او در پهلوی حضرت نشسته بود و فرمود که بدرستی علامت حب من بعد از من حب این است و از مناقب خوارزمی از عبدالله بن عمر که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتیکه سؤال کرده شد از اینکه با کدام لغت خدای تو خطاب کرد تو را در شب معراج فرمود خطاب کرد مرا خدا تعالی بلغت علی ابن ابیطالب پس الهام فرمود بمن که گفتم یا رب تو خطاب کردی مرا و یا علی ابن ابیطالب است فرمود ای احمد من شیئی هستم نه مثل اشیاء قیاس کرده نمیشوم بخلایق و باشیاء و نظایر وصف کرده نمیشوم ترا خلق کردم از نور خودم و خلق کردم علی را از نور تو و مطلع شدم بر اسرار قلب تو پس نیافتم در قلب تو محبوبتر از علی بن ابیطالب که بر اخطاب کردم بلسان علی تا قلب تو مطمئن شود و من الناصب قال من المرسل فی معجم الطبرانی باسناده الی فاطمة الزهراء علیها السلم که گفت فرمود

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدرستیکه خدا تعالی مباهات کرد بشما و غفر لکم عامة و لعلی خاصة و بدرستیکه من رسول الله هستم بسوی شما نه از قوم خود و هراسانم و نه دوست دارم قرابت و خویشان این جبرئیل است خبر میدهد مرا که بدرستیکه السعید کل السعید کسیست که دوست دارد علی را در حیات او و بعد از موت او و بدرستی الشقی کل الشقی کسیست که دشمن دارد علی را در حیات او و بعد از وفات او

یقولون ما تحب الوصی	❊	فقلت الثری بفم الکاذب
احب النبی و آل النبی	❊	واخص آل ابیطالب

یعنی در حق من کسان بودند که من علی را دوست میدارم من از ایشان بنجیدم و گفتم دهان شما بخاک و دهان شما چاک چاک باد و هر چنین کسان بد در حق من بید محبت نبی و اهل بیتا و مخوبا و کوشت من آمیخته است خصوصا محبت علی ابن ابیطالب علیه السلم و نقلت فی کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلم تالیف الامام الشیخ الحافظ ابی عبدالله بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی که من آن کتاب را در اربل از نسخه خط مصنف در دو مجلس که آخر آن دو مجلس پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری بود از سنه ششصد و چهل و هشت ۶۴۸ خواندم و اجازه داد بمن و خط او از برای من اجازه در نسخه هست حدیث کرد بمن ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی باربل و خبر داد بما عبد اللطیف ابن محمد بن علی بن القبیطی ببغداد و الشریف ابو تمام علی ابن ابی الفخار بن الواثق بالله که گفتند حدیث کرد بما ابو الفتح محمد بن عبد الباقی المعروف البنطی بنا احمد بن الحداد حدیث کرد بما حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله حدیث کرد بما ابوبکر الطلحی حدیث

کرد با محمد بن رحیم حدیث کرد با عباد بن سعید الجعفی حدیث کرد با محمد بن عثمان
لهلول حدیث کرد با صالح بن الاسود از ابی المطهر رازی از اعمش ثقفی از سلام
جعفی از ابی بردة که گفت جناب خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند که خدای
تعالی در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام عهدی کرده‌اند و من از خدا درخواستم که آن را
از برای من بیان کن پس خدای تعالی فرمود یا محمد بشنو که علی ابن ابیطالب علیه السلام علم
هدایت و امام اولیای منست و امیر هر کسانیست که فرمان برداری مرا می
کنند و مراد من از کلمهٔ تقوی که آن را بر اهل تقوی واجب و لازم کردانیدم تمام علی
ابن ابیطالبست کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه او را دشمن
دارد مرا دشمن داشته پس تو این بشارت بعلی علیه السلام بده آنگاه شاه اولیا بعد
من این بشارت را و بدادم علی علیه السلام گفت یا رسول الله من بندهٔ ایم و در قبضهٔ
قدرت او هستم اگر عذاب کند مرا بجهة کناهان منست و هرگاه تمام نماید بر
من نعمتهای خود را او ولی مصلح منست و متولی امور منست حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود چون من این بشارت در حق علی علیه السلام شنیدم گفتم اللهم اجل
قلبه واجعل ربیعه الایمان فقال الله عز و جل قد فعلت یعنی من که محمدم
از تو درخواست میکنم که دل علی را جلا و صفا ده و او را از شکوفهای ایمان گلزار
کردان در ساعت از پروردگار ندا رسید که ای حبیب من با او چنین کردم دل او را
بهارستان نمودم و لکن یا محمد بدان و آگاه باش که بعد از تو علی بشداید شتی
و محنتهای عظیم کرفتار خواهد شد خواجه فرمود چون من این ندا شنیدم
کفتم الهی علی برادر من و رحیق من است پروردگار عالم فرمود این امریست حتمی

از او مفری نیست لابد باید بشود و من المناقب از عمار بن یاسر مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود وصیت میکنم کسانی که ایمان آورده‌اند و تصدیق
کرده‌اند مرا بدوستی علی ابن ابیطالب و تولای او که تولای او تولای منست و
هر که مرا دوست دارد خدای عز و جل را دوست داشته و من المناقب از ابی ذر
منقولست که سید انبیا فرموده‌اند که در روز محشر وارد شود بر من در کنار حوض آب
علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین پس من بر پای خیزم و دست او را
بگیرم در حالتی که سفید و درخشانست روی او و روی اصحاب او آنگاه من خطاب
کنم که چگونه سلوک و رفتار کردید با ثقلین بعد از من در جواب گویند که
تابع شدیم با کبر و تصدیق کردیم آن را و یاری نمودیم با اصغر و جهاد کردیم باتفاق
او پس من گویم وارد حوض شوید و بیاشامید از حوض پس شربتی از حوض می
نوشند که بعد از آن هرگز تشنه نشوند و روی امام ایشان مانند آفتاب درخشان
است و روی اصحاب مثل بدر طالع و یا ستارهای آسمان روشنی میدهد
و در کفایة الطالب از عبدالله بن عباس مرویست که جبیر دست او را گرفته
پیر و نصفه زمزم رسید ناگاه بقومی از اهل شام گذشت که ایشان سب
میکردند علی ابن ابیطالب علیه السلام را پس عبدالله بجبیر فرمود مرا بسوی ایشان
برگردان جبیر او را برگردانید و بر سر آن جماعت بایستاد و گفت ای جماعت کدام
یك از شما است که دشنام میدهد خدای تعالی را گفتند سبحان الله در میان ما
کسی نیست که اینگونه جسارت نماید عبدالله گفت کدام یك از شما رسول خدا را
سب نمود گفتند در میان ما کسی نیست که اینگونه جسارت نماید عبدالله گفت

کدام یک از شما علی ابن ابیطالب را سب مینمود آن گروه شقاوت اثر گفتند علی این واقع
شد عبدالله گفت گواهی میدهم بر اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دو گوش
شنیدم و در خاطر حفظ نمودم که بعلی علیه السلام می‌گفت یا علی من سبک فقد سبنی
ومن سبنی فقد سب الله ومن سب الله کبه علی منخریه فی النار یعنی خدای تعالی
او را بآتش افکند و بعذاب الیم گرفتارش کند بعد از آن عبدالله روی از ایشان
برتافته برفت راوی گوید چون عبدالله از آن جماعت دور شد بپسر خود که
قاید او بود یا همراه او بود گفت ای فرزند ببین که حالت ایشان چگونه شد
و ایشان را با من بچه سان دیدی گفت ای پدر نظروا باعین محمرة نظر
التیوس الی شفار الجاذر ای پدر والدم تو که با ایشان عتاب کردی و
ایشان را توبیخ نمودی ایشان با چشمهای سرخ و خشم آورده بتو نگاه کردند مثل
اینکه گوسفندان نظر بکارد قصابان میکنند ابن عباس گفت ای پسر پدرت
فدای تو باد باز بیان کن و واضحتر بگو که حالت ایشان با من بچه سان بود
نظروا العیون نواکس ابصارهم نظر الذلیل الی العزیز القاهر یعنی
نگاه کردن ایشان بتو در آنحالت مثل نگاه کردن شرمساران و عاجزان بود
نسبت بپادشاهان گفت ای پسر پدرت فدای تو باد زیاده از این بگو گفت
چیزی بخاطر نمیرسد ابن عباس گفت ای پسر زیاده بر این نزد من هست تا از نزد

احیاؤهم عار علی امواتهم ٭ والمیتون مسبة للغابر ٭

یعنی اینها طایفه هستند که زندگان ایشان عیب و عار مردگان ایشانند و سلف
ایشان سبب خلف ایشانست از کتاب الطالب نقل شده که امر کرد معویة ابن

ابی سفیان سعد بن وقاص را باینکه سب نماید ابا تراب علی ابن ابیطالب علیه السلام را
سعد گفت ای معویه بدان و آگاه باش که سه چیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیده ام که هر وقت آنها را بخاطر میاورم هرگز سب نمیکنم علی علیه السلام را که
هر یک از آن سه چیز محبوبتر است در نزد من از شتران موی سرخ شنیدم که
سید انبیا صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب علیه السلام میفرمود در وقتی که در
یکی از غزوات آن جناب او را با خود نبرد و بجای گذاشت پس علی علیه السلام گفت یا
رسول الله مرا با زنان و صبیان میگذاری و بجا دیگری خلیفه کردی آنحضرت فرمود
یا علی آیا راضی نمیشوی باینکه تو باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر اینکه بعد
که بعد از من پیغمبری نیست و نیز شنیدم که در روز خیبر رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود هر آینه علم را بمردی میدهم که خدا و رسول خدا را دوست میدارد و
خدا و رسول خدا او را دوست میدارند ما همه گردن دراز کردیم و طمع نمودیم
که شاید بیکی از ما عطا فرماید آنگاه گفت علی را نزد من بخوانید پس علی علیه السلام را
آوردند در حالتی که چشمهای او درد ناک بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
آب دهان مبارک بر چشمان آن جناب مالید و رایت را باو داد و خداوند
عالم قلعه خیبر را از برای آن جناب مفتوح کرد و دشمنان را مقهور نمود و همچنین
وقتی که نازل شد آیه مبارکه ندع ابنائنا و ابنائکم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم خواند علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نزد خود پس گفت اللهم هؤلاء
اهلی مسلم در صحیح خود همین طور که ذکر نمودیم روایت کرده و غیر مسلم نیز از حفاظ
محمد بن یوسف الکنجی گفت نعوذ بالله من الحور بعد الکور ای من النقصان بعد

الی یاده یعنی پناه میبریم بخدا از ضلالت بعد از هدایت صاحب کفایة الطالب
بعد از حدیثی که ذکر شد حدیثی از سعد بن جبیر از ابن عباس نقل کرده و آن این
است که ابن عباس گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند انکم محشورون
حفاة عراة غرلا یعنی شما پابرهنه و عریان و ختنه نشده محشور میشوید بعد از آن
تلاوت فرمودند آیه شریفه را کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین
آنگاه روی بجانب اصحاب کرده فرمودند بدانید و آگاه باشید که اول کسیکه از اهل محشر
لباس میپوشد ابراهیم خلیل علیه السلام است و آگاه باشید که گروهی از اصحاب
من ملائکه عذاب گرفته بذات الشمال یعنی بسوی که اهل عذاب هستند میبرند
پس من میگویم اصحاب منند اینها که میبرید ملائکه گویند یا محمد اینان بعد از تو
مرتد شدند و از هدایت بضلالت باز گشتند پس من میگویم چنانچه عبد صالح
عیسی بن مریم علیه السلام گفت وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله وهو العزیز
الحکیم اینجا آخر کلام محمد بن یوسف الکنجی است ولکن این مقام موضع ذکر این
حدیث نبود شاید محمد بن یوسف بمناسبت قول حضرت که گفت نعوذ بالله من
الحور بعد الکور این حدیث را ذکر نموده حافظ ابو نعیم روایت کرده و در حلیه خود
سند آن را بحسن بن علی علیهما السلام رسانیده که آن جناب گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود بخوانید از برای من سید عرب را یعنی علی علیه السلام را عایشه
گفت یا رسول الله مگر نیستی تو سید عرب حضرت فرمود من سید فرزندان آدم
هستم و علی سید عرب است پس وقتی که علی علیه السلام آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کسی را باحضار انصار فرستاد چون انصار نیز حاضر شدند خواجه کائنات بایشان

فرمود یا معشر الانصار شما را دلالت میکنم که هرگاه چنگ بزنید و تمسک نمائید باو
هرگز بعد از آن بضلالت نخواهید افتاد عرض کردند یا رسول الله بیان فرمائید آن
چیز را پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اینکه روبروی من ایستاده علی بن ابیطالب
علیه السلام است دوست بدارید او را مثل اینکه مرا دوست میدارید و اکرام کنید او را
بجهة کرامت من و حرمت من که بدرستی جبرئیل علیه السلام امر کرده مرا از جانب خدای
عز وجل بآنچه که بشما گفتم

فصل فی مناقبه وما اعد الله لمحبیه و ذکر غزارة علمه و کونه افضل الاصحاب

از مناقب خوارزمی از مجاهد از ابن عباس مرویست که
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هرگاه بدرستی اشجار ریاحین اقلام شوند و دریاها
مرکب و طایفه جن حساب کنند و آدمیان نویسنده باشند فضایل علی علیه السلام را
بنهایت نتوانند رسانید و باهمان سندها از علی علیه السلام منقولست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که بدرستی خدای تعالی از برای برادرم علی
علیه السلام انقدر فضایل کرامت فرموده که از کثرت بشماره و حساب در نیاید پس
هر کس که فضیلتی از فضایل آن جناب را ذکر نماید در حالتیکه اعتراف داشته باشد
بآن فضیلت خدای عز وجل گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و هر کس که
بنویسد فضیلتی را از فضایل امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام پیوسته طلب
مغفرت نمایند ملائکه از برای آن شخص مادامی که از آن کتابت علامتی باقی مانده
باشد و هر کس که بشنود فضیلتی را از فضایل علی علیه السلام بیامرزد خدای تعالی
گناهانی را که بنظر کسب کرده باشد بعد از آن فرمود که نظر کردن بجمال با کمال
اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب عبادتست و نام او را بر زبان راندن و بخاطر

کفارانند عبادت تست وخدای عز وجل ایمان احدی را قبول نکند مگر بتولای علی بن
ابیطالب علیه السلام وتبرا وبیزاری از دشمنان آن حضرت خطیب خوارزمی گفته که خبر داد
بمن حافظ ابو العلاء همدانی که رسانید سند را بعبدالله بن عباس که گفت بعبدالله
مردی از روی تعجب که چه بسیار است مناقب علی علیه السلام وفضایل او گمان میکنم که مناقب
آن جناب سه هزار باشد ابن عباس گفت چرا نمیگوئی که فضایل علی مرتضی بسی هزار
نزدیکتر است از حسین بن علی علیهما السلام منقولست که علی علیه السلام از نبی روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اگر چنانچه من حدیث کنم تمامی آن
فضایل را که در حق علی علیه السلام نازل شده قدم نگذارد آن جناب بموضعی از زمین
مگر اینکه مردم خاک آن زمین را بجهة تیمن وتبرک برچینند وآن مکان را بآب می
رسانند واز کتاب مناقبست که گفت حدیث کرد مرا علامه فخر خوارزم ابو القاسم
محمد بن عمر الزمخشری که بدرستی عمر بن خطاب حکم کرد زن زناکار دیوانه آبستنی را
سنگسار نمایند حضرت شاه اولیاء امیر اصفیا علی مرتضی علیه آلاف التحیة والثنا
فرموده یا عمر مگر نشنیده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چه فرموده عمر گفت چه
فرموده است جناب امیر مومنان علی علیه السلام گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده رفع القلم عن ثلثة عن المجنون حتی یبرء وعن الغلام حتی یدرک
وعن النائم حتی یستیقظ یعنی برداشته شده است قلم از سه طایفه از دیوانگان
تا وقتیکه عاقل شوند واز نابالغان تا وقتیکه رشید شوند واز خفتگان تا بیدار
شوند چون عمر این کلام بلاغت نظام را از امام علیه السلام شنید آن زن را رها نمود
معترض نگشت از مناقب از علی علیه السلام مرویست که در زمان خلافت عمر بن خطاب

زن آبستنی را نزد عمر آوردند که این زن زنا کرده عمر از آن زن سؤال نمود آن زن هم
تصدیق نمود وبدکاری اعتراف کرد عمر امر کرد که او را سنگسار کنند ناگاه علی علیه السلام بآن
زن ملاقات کرد گفت که این زن را که بجهة رجم میبرند پس حضرت فرمود که این
زن چه کرده وبا او چه کار دارید عرض کردند که تصدیق واعتراف کرده عمر حکم برجم نموده
حضرت شاه اولیا فرمود او را نزد عمر باز گردانید وآنجناب خود نیز آمد بعمر
فرمود تو که حکم برجم این زن کرده عمر گفت بلی در نزد من تصدیق واعتراف کرده حضرت
فرمود اعتراف او باعث تسلط تو بر او شد اما طفلی که در شکم اوست چه تسلط داری
بعد از آن علی علیه السلام بعمر فرمود شاید تو او را تهدید وتخویف کرده عمر گفت بلی
چنین بود او را تخویف کردم حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله
می فرمود حد وحد خدا را جاری نمیتوان نمود بکسیکه بعد از ابتلا وگرفتاری اعتراف
کند بدرستیکه کسیرا که قید وحبس نمایند ویا تهدید وتخویف کنند اقرار او معتبر نیست
پس عمر آن زن را رها کرده وبعد از آن گفت عاجز دارند زنان از اینکه مثل علی ابن ابی
طالب را بزایند لولا علی لهلک عمر واز مناقب از ابی سعید خدری است که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند اقضی امتی علی ابن ابیطالب یعنی عالم ترین
امت من باحکام خدا علی ابن ابیطالب است ونیز از ابی سعید منقولست که گفت خبر
داد بمن سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی که
برداشته بود سند را بسوی سلمان رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وآله که آن
خواجه فرموده اند اعلم امت من بعد از من علی ابن ابیطالب است وهمین شهردار از عبد الله
بن مسعود نقل کرده که او گفت حضرت رسول فرمودند حکمت بده جزء قسمت کرده شده

نه جزء آن را بعلی علیه السلام عطا نمودند و بجمیع مخلوقات یکجزء دادند حافظ ابو نعیم در
حلیه خود روایت کرده و ترمذی نیز در صحیح خود روایت کرده در توصیف علی علیه السلام
با نزع بطین که بدرستی رسول صلی الله علیه و آله فرمودند من مدینه علم هستم و
علی باب آن مدینه است بیت که من شهر علم علیم در است ❀ در است این سخن
قول پیغمبر است ❀ و بغوی در مصابیح ذکر نموده که حضرت فرموده انا دار الحکمة
و علی بابها ❀ و از مناقب ابن عباس مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب از مناقب ابن
ابی الحمراء مرویست که حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله فرمودند هر کس
اراده کند که نظر نماید بآدم در علم او و نظر کند بنوح در فهم او و نظر کند بیحیی
بن زکریا در زهد او و نظر کند بموسی بن عمران در بطش و غضب او پس نظر
کند بعلی بن ابیطالب علیه السلام و بیهقی در کتاب خود که در فضایل صحابه
تصنیف نموده روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه
اراده نماید که نظر کند بآدم علیه السلام در علم او و بنوح علیه السلام در تقوی او
و با براهیم علیه السلام در هیبت او و بعیسی علیه السلام در عبادت او پس نظر کند
بعلی بن ابیطالب علیه السلام پس بتحقیق ثابت کرد بعلی علیه السلام آنچه که ثابت
شده است از برای انبیا علیهم السلام از صفات محموده و پسندیده و بجمع شدن آن
در علی علیه السلام آنچه که متفرقا در غیر او هست شعر

تملکت فیک المنی مفرقة ❀ و انت منها بجمع الطرق ❀

مصراع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ❀ از کتاب مناقب از علی علیه السلام است

فرمود

فرمود که رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مرا بسوی یمن فرستاد
من گفتم یا رسول الله مرا میفرستی که در میان ایشان حکم نمایم و حال آنکه من جوان هستم
و نمیدانم که چگونه حکم نمایم آنگاه حضرت رسالت دست مبارک بسینه من زد و
فرمود اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه شاه ولایت گفت قسم بخدائیکه دانه شکافت
بعد از آن در حکم میان دو کس تردید نکردم و خطا ننمودم و بتحقیق ذکر کرده این
حدیث را نسائی و احمد حنبل در مسند خود ذکر نموده که حضرت علی مرتضی علیه السلام
فرمود که خواجه کائنات مرا بسوی یمن فرستاد در حالتی که من جوان و کم سال
بودم گفتم یا رسول الله مرا بسوی قومی روانه میکنی که در میان آنها کارها اتفاق
می افتد و خلافها روی میدهد و من علم ندارم بحکم کردن در میان ایشان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی خدا بزودی هدایت میکند قلب
ترا و ثابت میکند زبان ترا پس من بعد از آن تشکیک و تردید نکردم در حکم
نمودن میان دو کس و از مناقب از علی علیه السلام است فرمود من روزی بجناب
رسالتمآب گفتم یا رسول الله مرا اندرزی کن و وصیتی کن رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود یا علی قل ربی الله ثم استقم پس من گفتم آنچه را که پیغمبر
صلی الله علیه و آله گفته بود و افزودم بر آن و ما توفیقی الا بالله علیه
توکلت و الیه انیب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
گوارا باد بر تو یا ابا الحسن هر آینه نوشیدی علم را نوشیدنی و سیراب شدی
سیراب شدنی و از مناقب ابن مردویه منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که هر پیغمبری را وصی و وارثیست و بدرستی علی وصی من و وارث منست

و از مناقب او انس مرویست که رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود
یا انس آب وضو از برای من بریز بعد از آن برخاسته دو رکعت نماز بجا آورد
بعد از آن فرمود یا انس اول کسیکه از این در داخل میشود امیر المؤمنین و
سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید که من
در دل خود گفتم خداوندا آن کسیکه اول از این در داخل میشود مردی باشد
از انصار ناگاه دیدیم علی علیه السلام از در داخل شد پیغمبر فرمود یا انس کیست گفتم علی
است حضرت خواجه کاینات در نهایت شعف و سرور برخواسته دست شاه
اولیا علیه السلام را گرفت بعد از آن عرق روی خود را و عرق روی علی را بر روی
خود میمالید پس علی علیه السلام گفت یا رسول الله کاری کردی که پیش از این با من
آن کار نکردی رسول خدا خاتم انبیا فرمود یا علی چرا نکنم و حال آنکه تو بیان
از من احکام الهی را با امت من و میشنوانی بایشان صوت مرا و بیان میکنی و واضح
میگردانی از برای ایشان بعد از من مسئله را که در آن اختلاف میکنند و
ابو نعیم حافظ در حلیه خود این حدیث را باین نحو روایت کرده ثم جعل یسمح
عرق وجهه بوجهه و عرق وجه علی بوجهه یعنی بعد از آن حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم عرق روی خود را با دست مبارک گرفته بروی نورانی علی
علیه السلام میمالید و عرق روی مبارک علی علیه السلام را گرفته بروی خود میمالید
و از مناقب او ابی ذر منقولست که در خدمت خواجه دو سرا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله در بقیع میرفتیم که مقبره ایست معروف بودیم که حضرت فرمود قسم بآن
خداوندیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست بدرستیکه در میان شما مردی

هست که بعد از من با کسی و جمعی از مخالفین قتال نماید بر تاویل قران چنانچه من با مشرکین
مقاتله کردم بر تنزیل قران و حال آنکه آنها کلمهٔ لا اله الا الله بزبان جاری کنند و
بوحدانیت شهادت دهند و قتل ایشان بر مردمان جاهل و نادان بزرگ مینماید
بجدی که بر ولی الله طعنه میزنند و کار آن جناب را ناخوش دارند چنانچه نپسندید موسی
امر سفینه و قتل غلام و اقامه جدار را و حال آنکه خرق سفینه و قتل غلام و اقامه جدار
مقرون برضای خدا بود و موسی علی نبینا و علیه السلام آنها را ناخوش داشت و نه
پسندید و مرادش از آن مرد علی ابن ابیطالب علیه السلام بود از کتاب مناقب از حارث
اعور صاحب رایت علی علیه منقولست که گفت بما رسیده است که پیغمبر صلی
الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بودند فرمودند بنمایم شما
آدم را در علم او و نوح را در فهم او و ابراهیم را در حکمت او لحظه نگذشت که علی علیه السلام
پیدا شد پس ابو بکر گفت یا رسول الله آیا او را بر شمردی یکمردی با سه تن از
انبیای مرسل بخ بخ چنین مرد کیست آن مرد یا رسول الله خلاصه موجودات محمد
مصطفی سرور انبیا صلی الله علیه و آله فرمود یا ابا بکر آیا نمیشناسی آن مرد را ابو بکر
گفت خدا و رسول اعلم هستند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آن مرد
شاه اوصیا سید اولیا ابو الحسن علی مرتضی است ابو بکر گفت بخ بخ لک یا ابا
الحسن فاین مثلک یا ابا الحسن بخ کلمه ایست که در مقام مدح و ستایش گفته میشود
و از برای مبالغه مکرر میشود هر گاه هر دو با هم وصل شود مجرور و منون میگردد
با هست که مشدد میشود مثل اسم و بخبخت الرجل اذا قلت له ذلک و از مناقب
از مسروق مرویست که گفت من نزدیک رفتم باصحاب محمد صلی الله علیه و آله و

و آزمایش کردم ایشان را پس یافتم علم ایشان را که منتهی شد بعلی علیه السلام و عمر و عبد الله
و ابی الدرداء و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بعد از آن این شش عالم را سنجیدم و
آزمایش کردم علم ایشان را منتهی بدو مرد یافتم علی ابن ابیطالب علیه السلام و عبد الله
رضی الله عنه بعد از آن آزمایش کردم این دو مرد کما را پس یافتم علی علیه السلام را
اعلم و افضل از عبد الله و از مناقب ابن مردویه مرویست که حضرت شاه اولیا علی
مرتضی علیه السلام فرمود که هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه من دانستم از برای چه نازل شده
و در کجا نازل شده بدرستی پروردگار من کرامت فرموده از برای من قلبی دانا
و زبان گویائی و از مناقب از ابی البختری مرویست که گفته علی علیه السلام را دیدم
که در کوفه بالای منبر تشریف برده و زره حضرت رسالت را در بر و شمشیر آن
حضرت را بر کمر و عمامه آن سرور را بر سر و خاتم خاتم انبیا را در انگشت مبارک داشته
پس بر منبر نشست و پیراهن از شکم مبارک یکسو کرده شکم آن جناب نمودار شد
آنگاه فرمود سلونی من قبل ان تفقدونی که بدرستی در میان پهلوهای
من علم بسیاری هست این سینه من صندوق علمست و این علوم از برکت
آب دهان مبارک سید المرسلین است و این علم خاتم انبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله از دهان مبارک خود بمن دادند بی آنکه بمن از جانب خدا تعالی
وحی برسد پس بخدا قسم که اگر من بر وساده بنشینم هر آینه حکم میکنم در میان
اهل انجیل بانجیل آنها و در میان اهل تورات بتوراة آنها تا آنکه توراة
و انجیل بزبان فصیح بگویند که راست گفت علی حکم کرد در میان شما بهمان طوری
که خدا تعالی در ما نازل کرده و شما تلاوت میکنید توراة و انجیل را اما نمیدانید

معنی

معنی آنها را و تعقل نمیکنید از مسند احمد از معقل بن یسار مرویست که بدرستی
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجناب فاطمه علیها السلام فرمودند الا ترضین انی زوجتک
اقدم امتی سلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما و نیز از سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم است که فرمود ایها الناس اقضای شما علی ابن ابیطالب علیه السلام است
ابن عباس گفت قسم بخدا که عطا فرموده خدا عز و جل بعلی ابن ابیطالب علیه السلام
نه جزو از ده جزو علم را و بخدا سوگند که در آن عشر عاشر با مردم شریکست ابو الطفیل
گفت که شاه اولیاء علی مرتضی علیه التحیة و الثناء خطبه میخواندند و من حاضر بودم
که آنجناب میفرمودند سلونی فو الله لا تسئلونی من شیء الا اخبرتکم یعنی سوال
کنید از من قسم بخدا که از هیچ چیز سوال نمیکنید مگر آنکه شما را خبر میدهم شما و
سوال کنید از من از کتاب الله که قسم بخدا هیچ آیه نیست مگر آنکه من داناترم
از همه کس بشأن نزول آن آیه مبارکه و میدانم که آن آیه در شب نازل شده یا در روز
که آیه شریفه در هامون نازل شده و بکوهیکه در آنجا نازل شده و صحرائیکه در آنجا
نازل شده یعنی اعلم هستم بشأن نزول و بزمان نزول و بمکان نزول ابو الموید
نیز در مناقب خود این حدیث را روایت کرده از عطا پرسیدند که آیا در میان
اصحاب جناب ختمی مآب کسی بود که از علی علیه السلام اعلم باشد قال لا و الله ما
اعلمه گفت نه بخدا سوگند که من چنین کسی را در میان صحابه نمیدانم عمر بن سعد
گفت من بعبد الله بن عیاش ابن ابی ربیعه گفتم لم کان صغو الناس الی علی یعنی
سبب میل مردم بشاه اولیا علی مرتضی علیه التحیة و الثنا چیست گفت ای پسر
برادر من بدرستیکه بود علی علیه السلام را از محامد و محاسن آنچه که تو بخواهی

کان له ما شئت من ضرس قاطع فی العلم وکان له السطة فی العشیرة والقدم فی
الاسلام والصهر لرسول الله والفقه فی السنة والنجدة فی الحرب والجود
فی الماعون یعنی آن حضرت دندان قاطع داشت در علم و محل منیع داشت در نسب
و در اسلام مقدم و داماد خاتم انبیا و باحکام حلال و حرام اعلم و در حرب شجاع
و دلیر و در جود و سخا بی‌عدیل و بی‌نظیر بود عایشه گفت که علی علیه السلام باحکام
آداب و سنن اعلم و افقه بود و از مناقب ابو المؤید از ابن عباس مرویست که گفت
علم شش جزو است پنج جزو از آن شش جزو مخصوص علی ابن ابیطالب علیه السلام است
و از برای سایر مردم است یک جزو و بتحقیق که در آن یک جزو نیز حضرت شاه اولیا با ما
شریکست و بآن یک جزو نیز از سایرین اعلم است و از ابن عباس مرویست که او نیز
مثل همین حدیث را ذکر نموده و از مناقب از عبدالله مرویست که گفت خواندم
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد سوره و ختم کردم قرآن را بر خوبترین
مخلوقات علی ابن ابیطالب علیه السلام و از مناقب عبد خیر از علی علیه السلام منقولست
که آن حضرت فرمود در وقتیکه خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از جهان
فانی رحلت نمود قسم یاد کردم که ردای خود را از دوش خود بر نیفکنم تا اینکه
جمع نمایم آنچه که در میان دو لوح است و ردا از دوش خود بر نیفکندم تا اینکه
جمع کردم قرآن را و از مناقبست که زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه وضع
حمل کرده بود عمر قصد رجم آن زن نمود این ماجرا بعرض حلال المشکلات شاه
ولایت علی مرتضی علیه آلاف التحیة و الثنا رسید آن جناب حاضر بود فرمود از برای
آن زن رجمی نیست پس عمر را از فرمان علی ابن ابیطالب علیه السلام آگاهی دادند آنگاه

عمر کسی خدمت حضرت فرستاده از سبب این حکم سؤال کرد حضرت آیه مبارکه را
تلاوت فرمودند وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ
يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ و بعد از آن فرموده وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا از مضمون بلاغت
مشحون کلام مجید ربانی معلوم گردید که شش ماه زمان حمل مولود و دو سال
تمام مدت رضاعه یعنی شیر خوردن او است از برای این زن حدی نیست
و رجمی راوی گوید چون عمر این کلام معجز نظام را از امام همام علیه الصلوة و
السلام شنید دست از آن زن کوتاه کرده او را رها نمود و از مناقب از سعید بن
مسیب مرویست که گفت شنیدم عمر میگفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس
لها ابن ابیطالب حیا یعنی بارخدایا مرا زنده مگذار از برای وقتی که مشکلی در
بیان آید و علی ابن ابیطالب علیه السلام از برای حل آن مشکل زنده نباشد و از مناقب
از محمد بن خالد مرویست که گفت روزی عمر بالای منبر خطبه خواند پس از آن
روی بمردم کرده گفت یا معاشر الناس اگر من شما را منصرف نمایم از چیزی که می
شناسید آنرا بسوی چیزی که منکر او هستید چه کار خواهید کرد راوی گوید
که حاضرین خاموش شدند و جواب نگفتند عمر باز در دویم و سیم همین سخن را اعاده
نمود آنگاه علی مرتضی شاه اولیا برخواسته بعمر فرمود که هرگاه بچنین کاری اقدام
کنی ما از تو توبه میطلبیم اگر توبه کردی قبول میکنیم توبه ترا عمر گفت اگر توبه نکنم
چه خواهید کرد اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب هزبر السالب مظهر العجایب و
مظهر الغرایب و مفرق الکتایب روحی و جسمی له الفدا فرمودند در آن هنگام
نضرب الذی فیه عیناک یعنی گردن ترا خواهیم زد پس عمر گفت الحمد لله الذی

جعل فی هذه الامة من اذا اعوججنا اقام اودنا یعنی حمد مر خدا را که در میان این
امت مخصر قرار داده که هر وقت در گفتار و رفتار ما اعوجاجی بهم رسد او
اعوجاج ما را باعتدال بیاورد و راست کند کیمیای سعادت ابو الموید خوارزمی در
مناقب بهمین عبارت ذکر نموده و آن عجیبست و در اینجا نکته هست که هر کس تامل
نماید بر او ظاهر میشود و از مناقب ابن جابر مرویست که عمر گفت از برای اصحاب رسول
مختار ما العیفد ار هیجده سابقه بود علی مرتضی بیست ده سابقه مخصوص شد و در
پنج دیگر با ما شریک کرده بیاذ ابی مردویه هست که او گفت علما سه کس هستند
مردی از ان سه کس در شامست از این مرد خود را قصد کرده و مردی از ایشان در
کوفه و قصد کرد از ان عبد الله بن مسعود را و مردی بمدینه و قصد کرد از ان
علی علیه السلام را آن مردیکه در شامست اگر مشکلی از برای او روی دهد سوال کند
از آن مردیکه در کوفه است و آن مردیکه در کوفه است مشکل خود را از آن مردی که در
مدینه است سوال نماید و آن مردیکه در مدینه است هرگز از احدی سوال نکرده
و بمشکلی در نمانده و از مسند احمد بن حنبل منقولست از علی بن ربیعه که او حکایت
میکرد از برای مردمان خود صیدا که روزی از روزها از برای شاه اولیاء
مرکوبی حاضر گردانیدند تا سوار شود پس آنحضرت بسم الله گفت و پای
مبارک در رکاب نهاد و چون سوار شد این آیه را تلاوت نمود که سبحان الذی
سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و بعد از ان سه بار
تحمید کرده و سه بار تکبیر گفت و بعد از ان این کلمات بر زبان خود جاری کرد
که سبحانک لا اله الا انت قد ظلمت نفسی فاغفر لی و بعد از ان خنده کرده

پس

پس من چون این حالت از سرور اولیا مشاهده نمودم پرسیدم که یا امیر المؤمنین
این خنده تو در این وقت از چه بود شاه مردان فرمود که من حضرت پیغمبر را دیدم
که این چنین کرد من نیز اقتدا بآنحضرت کردم من گفتم یا امیر المؤمنین سبب خنده
جناب پیغمبر چه بود فرمود که بدان که هر گاه پروردگار از بنده خود بشنود که
او کلمه فاغفر لی بر زبان راند و طلب آمرزش کند از این مقاله پسندیده خوشنود
گردد و گوید چه نیکو بنده ایست این بنده من و عجب گفتار خوشیست
این گفتار او زیرا که میداند و معترفست که آمرزنده گناهان منم و غفار
الذنوب غیر از من کسی نیست و فریاد رس گناهکاران و بر آورنده حاجات
و امید وار آن هستم و حافظ ابو نعیم در کتاب خود آورده است و روایت از
حضرت پیغمبر کرده که روزی از روزها شاه ولایت پناه بخدمت جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله آمد خواجه عالم فرمود که مرحبا سید المسلمین و امام المتقین
بر فطن لبیب مخفی نیست که این مشعر است بتقدیم علی ابن ابیطالب و صریح است
در افضلیت آن سرور بر سایر صحابه چنانکه ابن طلحه بر آنست زیرا که پیغمبر صلی
الله علیه و آله او را موصوف گردانید بسید مسلمانان و تصریح نموده باینکه
او امام اهل تقوی است و شک نیست که امام اهل تقوی و سید مسلمانان را
ترجیح بر سایر مردمان خواهد بود شعر ای تخت امامت بتو زیبنده و لایق ٭
فرمان تو چو حکم خدا هر دو موافق ٭ مولای تو با فتح سلطان و موحد ٭
اعدای تو با طاعت ملعون و منافق ٭ پوشیده و پنهان نبود پیش ضمیرت ٭
از سقف فلک تا بسمک هیچ دقایق ٭ و از مناقب زهد شاه اولیا و اعراض

آن سرور از زینت و زخارف دنیا مشهورتر از آنست که حضر اجمال انکار آن باشد
و سابقا شمه از این مقوله مذکور گشت و بر تو این نکته مخفی نیست که صفت تقوی
و حالت زهد این هر دو صفت مشعر است بانکه موصوف باین هر دو موید من
عند الله و معلم بتعلیم حضرت اله است ابن طلحه شافعی بخصوصا در فضل و علم
آن جناب نوشته و در آنجا گفته که این فضلیت که میدان گفتگو در آن واسع
است و زبان بیان صادع و نجوم مناقبش لامع و صبح مآثرش طالع است و ذات
انکه چشمه فضایل و لذت عطشان و دروس فواضل او مکمل بمحبانست و اهل
تحقیق را ادراك مراتب قدر و تش سبب یادفی رفعت و اصحاب توفیق را منافع
شامله او موجب مزید عزت می کرد و ذات انکه جامع مناقب و مزایای او
دستکار و مسامع فضایل و فواضل او مناحو رو مثاب منجیان ذات او است
انکه بنیان فضایل و بیان مناقبش خالی از زلل و اضطراب و دلایل علو رتبت
و حجج رفعت شان او بر اثبات آیات کتاب الهی شاهد حال و سنت
نبوی کواه جلال و کمال او است و اینك من طرفی از فضایل و فواضل آن عالی
شان انکه السن سخن بان تصریح کرده و آیات قرآن بصدق و صحت آن ادای
شهادت نموده در سلك تقریر و تحریر می کشم امید چنانست که از ثواب
جزیل و اجر جمیل محروم نباشم و محبان از مطالعه آن محظوظ و بهره مند کردند
و مولف و جامع آن را بدعای خیر محظوظ سازند و از آن جمله یکی از این آیه
کریمه است که در کتاب مجید مسطور است که لنجعلها لکم تذکرة و تعیها
اذن واعیة ثعلبی در تفسیر خود آورده است که چون این آیه شریفه نازل

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد و از خدا درخواست کرد که ای خدای
بنده نواز گوش علی را هوشیار ساز و چنان کن که هر موعظه و نصیحتی که بشنود
حفظ آن کند و آن را هرگز فراموش نکند و بآن عمل نماید و از شاه ولایت منقول
است که از آن روزی که سید عالم در حق من دعا کرد از آفت نسیان محفوظ گشتم
و هرگز هیچ چیز را فراموش نکردم و نخواهم کرد و همیشه گوش هوشم از نصایح
و مواعظ پر است و از عیب فراموشی بری و عاری و ضرهم و ثعلبی در تفسیر خود
آورده است و واحدی در کتاب اسباب النزول روایت کرده از بریده
اسلمی که او فرموده است من از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که آن
حضرت خطاب بعلی ابن ابیطالب علیه السلام نمود و فرمود که یا علی ان الله امرنی
ان ادنیك و لا اقصیك و ان اعلمك و ان تعی و حق علی الله ان تعی یعنی یا
علی خدا تعالی فرموده است که من ترا نزدیك خود گردانم و ترا از خود دور
نکنم و بر تو تعلیم نمایم و تو آن تعلیم و موعظه را فراموش نکنی و بر خدا لازم است
که تو را چنان هوشیار گرداند که هیچ چیز را فراموش نشود و بعد از این حکایت
این آیه نازل شد و تعیها اذن واعیة و از این قبیل است قول خدا تعالی افمن کان
مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون ثعلبی و واحدی در تفسیر خود آورده اند
که این آیه در شان امیر جناب ولایت مآب و ولید بن عقبه نازل شد و این ولید
پلید بن عقبة ابن ابی معیط برادر مادری عثمان بن عفانست روزی در میان
امیر شاه اولیا تنازع شد ولید پلید بشاه دین پناه گفت که ای علی ساکت
شو و خاموش باش که هنوز جوانی و ترا با من برابری نرسد بخدا که لسان من از

از زبان تو گویاتر و سنان من از سنان تو تیزتر و مال من از مال تو بیشتر است شاه
ولایت چون این حکایتها را بشنید فرمود که اسکت فانک فاسق یعنی ای ولید
ساکت شو و خاموش باش که تو فاسق و مردودی و از طاعت خدا و رسول بیرونی
پس حق تعالی از برای تصدیق شاه اولیا این آیه فرستاد که افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون یعنی چگونه ولید پلید فاسق را رسد که با علی ابن ابی طالب
که مؤمن کامل است برابری کند و همین آیه از برای شهادت بر فضیلت شاه اولیا
کافیست و کی روا رسد که شخصی برابری کند که خداوند به صدق حدیث او
گواهی دهد و خصم او را بانزال آیه قرآنی ملزم و ساکت و رسوا گردانید و حسان بن
ثابت مضمون این قصه را منظوم گردانیده است و آن نظم اینست شعر

انزل الله والکتاب عزیز	فی علی وفی الولید قرآنا
فتبوا الولید من ذاک فسقا	وعلی مبوء ایمانا
لیس من کان مؤمنا عرف الله	کمن کان فاسقا خوانا
سوف یجزی الولید خزیا ونارا	وعلی لا شک یجزی جنانا
فعلی یلقی لدی الله عزا	وولید یلقی هناک هوانا

ذبح معنی این ابیات آنست که چگونه کسی مؤمن خداشناس را با فاسق خائن
گمراه نسبت برابری دهد یا در میان ایشان توهم همسری کند و حال آنکه علی ساکن
جنان و نعیم و ولید در جوف جحیم و عذاب مقیم است و در جوف آمده است که جد او
ابو معیط ذکوان است و او پسر امیه است و بعضی گفته اند که ذکوان پسر امیه
نیست بلکه از غلام او بوده است و امیه او را پسر خود خوانده بود و این ولید پلید

دردون

در روز فتح مکه اسلام آورد و عثمان او را در زمان خلافت خود والی کوفه گردانیده
او مدتی در کوفه والی بود و شراب میخورد و بنا بر مستانه میگذرانید تا آنکه نماز صبح را
چهار رکعت بگذارد و چون از نماز فارغ شد روی بحاضران کرد و گفت اگر بخواهید
چند رکعت دیگر از برای شما زیاده کنم و اگر مسکین نید همینکه گذاردم کافیست
من نیز بهمین اکتفا کنم و چنین روایت کرده اند که او در روز با اصحاب می خورد
و در محراب قی کرد و مردمان همه آن حالت از او دریافتند اما از ترس عثمان
با او تعرض نمیکردند و حطیئه مضمون این قصه را منظوم ساخته شعر

شهد الحطیئة یوم یلقی ربه	ان الولید معاقر الخمر

و باقی ابیات و قصه او بالتمام در باب سیر مشهور و فسق و فجور و اخذ حد
و عزل او از کوفه و صورت او در رقعه در کتب تواریخ مسطور است پس باید که
طالب حق در این مقام نیک تامل نماید که چگونه عالم غیب علام غیوب از
برای تزکیه و تصدیق شاه اولیا اقامه شهادت فرموده و چگونه ذنوب و
عیوب آن فاسق را بخلقان ظاهر و روشن گردانید و چگونه در کتاب مجید
تمجید و تعظیم شاه ولایت فرموده و شرف او را چگونه بر ایشان ظاهر گردانید و با
آنکه آن پلید علی رغم الاسلام محدود شد و مردود گشت پس از آنکه این
صفات رذیله از برای آن اخبث ناس ثابت شد ثبوت صفت حمیده و جلیله
از برای شاه اولیا که آن ایمان واضح و روشن و معین و مبرهن است شعر
قسم بطلعت آه و از این قبیل است آنچه که ابو محمد حسین بغوی از انس بن مالک
روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون هر یک از صحابه را مخصوص

تفضیلی و تخصیص بخصلتی کرد چنانکه فرموده افرضهم زید بن ثابت و اقرأهم ابی
و اعرفهم بالحلال و الحرام معاذ جبل و علی ابن ابیطالب بعلم قضا مخصوص کرده
و فرموده که اقضاهم علی و این حدیث مصرح است باینکه علی ابن ابیطالب علیه السلام
جامع جمیع فضایل و مستجمع همه اقسام علوم است زیرا که قضا مقتضی آنست
که قاضی عارف بکتاب و لغت و سنت و متصف بفطانت و کمال عقل و تمیز
و عدالت و ایقان و امانت و بعید از سهو و نسیان و غفلت باشد و عفیف
و مأمون و عالم بمحکم و متشابه و دانا بناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و متواتر
و آحاد و عام و خاص و مبین و مجمل و مطلع بر جمیع احکام از حلال و حرام و واجب
و مندوب و مکروه و مباح بوده و از دنائت و خست منزه و مبرا باشد و بر
موافق و منافق ظاهر است که آن کس که در این میدان قصب السبق از اقران
ربوده است علی ابن ابیطالب علیه السلام است و این سعادت عظمی از مبدأ اعلا
ببرکت دعای سید انبیا صلی الله علیه و آله نصیب حضرت شاه اولیا گردید
زیرا که حضرت خواجه کاینات خطاب بعلی ابن ابیطالب علیه السلام کرده فرموده
ان الله سیهدی لسانک و یثبت قلبک و از خدا تعالی درخواست کرد که اللهم
اهد قلبه و ثبت لسانه یعنی خداوندا دل علی را بصراط مستقیم ارشاد کن و
زبان علی را بحق و صدق گویا گردان و این نکته سابقا مذکور شد و بغوی در
کتاب شرح السنة آورده است که باسناد از ابوسعید خدری که او فرموده است
که من از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیدم که باصحاب میگفت که ان منکم
من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله یعنی در میان شما کسی هست

که بعد از این

که بعد از این از برای تاویل قرآن قتال کند چنانکه من بر تنزیل قرآن جهاد میکنم ابوبکر
گفت که یا رسول الله آنکس منم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تو مرد این میدان
نیستی عمر عرض کرد یا رسول الله آن شخص من باشم حضرت فرمود که این خلعت نیز
ببالای تو راست نیاید بلکه سوار این میدان خاصف نعل ابوالحسن علی ابن ابی
طالب علیه السلام است و در آن وقت حضرت شاه اولیا بترقیع کفش مصطفی مشغول
بوده و مراد از مقاتله علی تنزیل اشارتست بان جهاد که از آن سید و سرور
نسبت بکفار واقع شده است بواسطه جحود ایشان از کتاب و انکار ایشان آیات
یعنی نسبت بان کسانیکه میگفتند که خدا تعالی هیچ چیز بر محمد صلی الله علیه و آله
نفرستاده است و آنکه او میخواند افسانه و اساطیر قدماست و ما بمنطوق آن
عمل نمینمائیم و احکام او را انقیاد نمیکنیم و بتوحید قائل نمیشویم و لا اله الا الله بر زبان
جاری نمیکردانیم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که امرت ان اقاتلکم
حتی تقولوا لا اله الا الله یعنی بمقتضای حق منزله و آیات نازله با شما محاربه
میکنم و ترک قتال شما نمیکنم تا آنکه اعتراف کنید که معبود کافه عالم یکیست و
او را شریکی و مانندی نیست و مراد از تاویل تفسیر قرآنست و بیان معانی
آن که مقصود از الفاظ قرآنی و مراد حضرت سبحانیست هر که حمل الفاظ قرآنی
بر غیر معنی مراد کند و گوید که مراد از این لفظ این معنی است که او بهوای نفس خود
او را اختیار کرده است ملحد و مفتری است و ضال و مضل همچنانکه امامت فرع
نبوتست تاویل نیز فرع تنزیل است و از این جهت است جمیع آن کسانیکه باحضرت
رسول صلی الله علیه و آله حرب کردند اعظم و اقوی است از جمیع آن طایفه که شاه

اولیا را با ایشان قتال اتفاق افتاد و بنا بر مضمون این حدیث و اخبار حضرت خواجه
از احوال اصحاب خروج و ضلال حضرت شاه اولیا از درون نهروان از تفتیش ذو ا
الثدیه خبر بوده و او را باهتمام تمام می‌جست و خبر بود که والله ما کذبت و لا
کذبت یعنی نه کاذبم و نه مکذب بلکه من صادقم و مصدوق و در صحت سخن
من شکی نیست و دروغ هرگز بر زبان من جاری نشده است و ماجرای قصه ذو ا
الثدیه را در حروب خوارج و مخالفت اعادی با حضرت امام المتقین و اختلاف
امت در منصب امامت و سب امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبرها و تتبع اولاد آنحضرت
و شیعه او در انواع ایذا و آزار مفصلا بیان خواهم کرد تا ترا معلوم شود که آنچه
از ولاة بنی امیه و عباسیه بذریه مصطفی و مرتضی علیهم السلام رسیده است از کفار
مکه و مشرکان قریش نرسید و ظلمی که این دو قبیله بشیعه حیدر کرار و اولاد
اطهار او کردند از طایفه یهود و نصاری و مجوس بظهور نیامد چنانکه اگر بنظر
تفحص نافذ هیچ بلدی از بلاد آنرا خالی از قتل هاشمی و طالبی نیابی اموال
ایشان ماخوذ و منهوب و رجال ایشان مقتول و مغلوب و شیعه ایشان مطعون و
مخذول است حال اسلاف ایشان و آنانکه از ایشان باقی مانده اند زمانه در
عداوت و اهانت ایشان تقصیر و تهاون نمینماید و این حکایت در عرض کتاب ما
مدخلی نیست ماجرا در قلم عنان سخن از انگشت اختیار در ربوده در این میدان بجولان
در آمد و من در این مقام فوراً تنبیه میکنم تا و بلاشا آیاتی که از ارباب خلاف
ناشی شده است و منشأ کفر اهل خوارج گشته و ایشان بواسطه آن مخالفت ظاهر
کتاب و سنت کرده اند و بسبب آن مستحق عذاب عظیم و عقاب الیم گردیده اند و آیات

که در حق کفار نزول یافته ایشان آنرا صرف بحال مومنان و حمل باحوال مسلمانان
کرده اند و از آنجمله آیات یکی از این آیه است که خدای تعالی بتفسیر اینها باتفاق مفسرین
در حق یهود انزال فرموده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُد
يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ و در
سبب نزول این آیه چند وجه گفته اند یکی از آن وجوه آنست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله یهود را باسلام دعوت نمود ایشان گفتند یا ابا القاسم باید که ما
با تو نزد احبار و علمای خود رویم و مباحثه کنیم اگر بر ما ظاهر شود که حق در دست
تست ما بتو ایمان آوریم و اعتراف کنیم که تو رسول بر حقی حضرت خواجه فرمود
که حاکم میان ما و شما کتاب الله است و ما را با احبار شما کاری نیست پس در
باب این مجادله حق تعالی این آیه فرستاد و خلاصه معنی این آیه آنست که آیا
شما ملاحظه این کرده بودید و نمی بینید که حبیب من محمد صلی الله علیه و آله
ایشانرا بکتاب من دعوت میکند تا کتاب من که قرآن مجید است حاکم باشد
در میان ایشان و آنچه حق و صواب باشد بر ایشان ظاهر کند ایشان ابا کردند
و بحکم کتاب راضی نگشتند و ترک نمودند و یکوجه دیگر در سبب نزول آنست
که چون حضرت خواجه ایشانرا باسلام دعوت نمود ایشان گفتند که تو ما را
بکدام دین دعوت مینمائی و تو بکدام دینی یا ابا القاسم خواجه فرمود که بدین
ابراهیم ایشان گفتند که ابراهیم همین دین ما داشت و بر ملت یهود بوده پیغمبر
صلی الله علیه و آله گفت هلموا بالتوراة یعنی تورات خود را حاضر کنید تا توراة
حاکم باشد میان من و شما ایشان بحکم تورات بدین راضی نشدند و اعراض نمودند

پس خدای تعالی این آیه فرستاد و وجه دیگر آنست که چون یهود انکار رجم زانی کردند
و گفتند که رجم زانی در کتاب تورات نیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که فأتوا بالتوراة فهی بینی و بینکم ایشان از آن ابا کردند و راضی باحضار تورات
نشدند و چون تو را از این نکته معلوم شد و دانستی که باتفاق مفسرین این آیه
در حق یهود است پس بدانکه طایفه خوارج این آیه را در حق مسلمانان حمل می
کنند و این منشا خروج خود ساخته اند و اصلی از اصول گمراهی خود گردانیده اند
و بنا بر این از طاعت امام واجب الاطاعه بیرون رفتند و قتال الخلفا کردند
و مقاتله شاه اولیاء با این جماعت همچو مقاتله سید انبیا است با جماعت کفار
و این مشعر است برابطه که در میان حضرت پیغمبر و حضرت شاه ولایت واقع
است و علاقه اخوت که آن حضرت را با حضرت سید انبیا بوده است چنانچه
محنت که حضرت خواجه را از کفار ناشی شد شاه اولیا نیز مثل آن محنت متحمل
گردید و آزار بسیار از گروه خوارج بان سرور دین رسید و حدیث علی
منی و انا من علی و انت منی و انا منک و انت منی بمنزلة هرون من موسی
مؤکد این مقال و مؤید حالست یعنی شدت رابطه مستدعی و مقتضی آن
است که هر محنت و بلائی که حضرت خواجه در این عالم بآن مبتلا گردید سلطان
ولایت نیز مثل آن در دار دنیا مبتلا گردید و در بعضی از فواید شافعی واقع
است که مسلمانان در دو قتال مشرکان اکتساب جلالت از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله نمودند و در دو حرب بغات اکتساب سیرت از شاه اولیا
کردند پس باید که تو در این مقام تامل نیکو نمائی تا بر تو ظاهر شود که خصوصیتی

که مرتضی را

که مرتضی را با مصطفی بوده است دیگر آنکه قاضی ابو محمد الحسین بن مسعود در کتاب
خود آورده است باسناد از ابن مسعود که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه
ام سلمه درآمد و بعد از دخول حضرت خواجه شاه ولایت نیز درآمد پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که یا ام سلمه هذا والله قاتل الناکثین والقاسطین و
المارقین معنی این حدیث بتفصیل سابقا مذکور شد و عنوان اسم هر فرقه از
فرق ثلاث مشعر است بصفتی که آن صفت علت آن حرب گشته بود چنانکه ناکثون
مشعر است بصفت نکث یعنی آن گروهی که نقض عهد کردند و بیعت علی ابن ابی
طالب علیه السلام را شکستند و از طاعت او بیرون رفتند چون طلحه و زبیر و اصحاب
جمل پس قتال ایشان بواسطه شکستن عهد لازم شد و شاه ولایت بان امر
قیام نمود و با آن جماعت قتال کرد و در مسند احمد ابن حنبل مذکور است
که چون بعضی از مردمان بیعت یزید بن معویه بشکستند عبد الله بن عمر
اهل و اتباع خود را جمع کرد و ایشان را نصیحت نمود که چون ما با این مرد بیعت
کرده ایم و با او عهدی نموده ایم باید که به بیعت او وفا کنیم و نقض عهد او نکنیم
و من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که غادران را در روز قیامت لوائی
عظیم باشد و از برای ایشان علمها منصوب سازند و گویند که این با فلان غدر
کرد و آن با فلان مکر نمود و عظیمترین غدرها شرکست بخدا و دیگر نقض بیعت
و شکستن عهد پس باید که هیچکس از شما عهدی که با این یزید کرده است نشکند
و از بیعت او بیرون رود من آن را تادیب نمایم و سیاست کنم و از پیش خود برانم
و بیزاری دهم و در حدیث دیگر آمده است که این حکایت از عبد الله بن عمر نقل کرده اند

و در وقتی واقع شد که مردمان بعبدالله زبیر بیعت میکردند و علی کلا التقدیرین
بر منصف متأمل روشن است که این نصیحت عبدالله بن عمر اگر برای خدا ابتغاء
بودی و از جهت مراعات مصالح مسلمانان پس بایستی که او این نکته نسبت بطلحه
و زبیر مرعی داشت و ایشان را نیز نصیحت مینمود تا نقض بیعت علی بن ابی
طالب علیه السلام نمیکردند و از طاعت او خروج نمینمودند پس اگر نصیحت او در
ایشان اثر نمیکرد کار بر عبدالله در نقض عهد یزید آسان میشد زیرا
که ناکثان بیعت شاه اولیا از صحابه کبار بودند و نقض بیعت نمودند و در
این مقام هوشمند صاحب ادراک را بخاطر میرسد و آن نکته اینست که چون
عبدالله بن عمر از نقض بیعت یزید پلید ملعون اندیشه کند و آن را مذموم
شمرد و از قبیل گناه داند پس آیا عذر طلحه و زبیر در نکث بیعت شاه اولیا
و نقض عهد سید اوصیاء چه خواهد بود و مراد از قاسطین ظالمانند که
از طاعت امام بیرون رفتند و از طریق حق عدول نمودند و قتال این جماعت
نیز لازم است چنانچه امیر المؤمنین با معویه و اصحابش در صفین قتال فرموده
و در خبر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله این جماعت را باغی نامیده است
و قصه عمار شهید این مقاله است زیرا که در باب حدیثی در کتب احادیث آورده اند
که در وی پیغمبر صلی الله علیه و آله بعمار بن یاسر فرموده که تقتلک الفئة الباغیة
و این خبر از اخبار صحیح و اسانید خالی از خلل است و مراد از مارقین خوارجند
یعنی آن طایفه که از طاعت امام واجب الاطاعه بیرون رفتند و این طایفه
اصحاب نهروانند که اکثر ایشان بشمشیر امیر المؤمنین هلاک گردیدند و ما بوده

سلیمان

سلیمان بن اشعث روایت کرده باسناد از ابو سعید خدری و انس بن مالک
که حضرت خواجه فرموده که زود باشد که در میان امت من اختلاف و اضطراب
ظاهر شود و طایفه باشند که قرآن خوانند و قول ایشان ظاهراً نیکو باشد
اما افعال ایشان ردی و بلا طایل باشد و از دین من بیرون روند چنانکه تیر
از کمان بیرون رود و گویند که ما بکتاب الله عمل میکنیم و حال آنکه آنچه از ایشان
صادر شود مطابق قرآن نبود ایشان بدترین امت من باشند خوشا حال
آن کسانیکه بقتال ایشان موفق شوند و با ایشان محاربت نمایند و نصرت
امام حق کنند و مسلم بن حجاج در کتاب خود آورده است و ابو داود با او موافقت
کرده باسناد از زید بن وهب که فرمود که من در لشکر علی بن ابی طالب علیه السلام
بودم و در آن وقت از او شنیدم که فرمود من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود بعد از من قومی پیدا شوند که قرآن خوانند و نماز گذارند و
روزه دارند و در قرآن تمسک بآیات چند کنند و خیال نمایند که مستند ایشان
است و حال آنکه آن آیتها همه حجت بر ایشان باشد نه روزه ایشان مقرون بود
بقبول نه نماز ایشان بقبول حضرت عزت گردد خوشا حال آن جیشی که با ایشان
که با ایشان محاربت نمایند و خذلان هلاکت بر سیمای ایشان نگارند و نشانه
آن جماعت باطل این باشد که در میان ایشان مردی بود که او را عضد نباشد
بیدنبع و سر بازوی او مانند سر پستان زنان بود و بر وی موهای سفید
باشد و بعضی از آنها که اصحاب پیغمبر بودند بسوی معویة بن ابی سفیان علیهما
اللعنه و النیران و اهل شام میل کنند و آن جماعت را مکذا دید و سلمة گوید که زید بن

واهب که راوی این حدیثست بمنزل خود برد وحکایت علی علیه السلام واهل نهروان
بمن میگفت تا آنکه حکایت بجائی رسانید که با علی بقنطرهٔ بگذشتیم وبآنجا
خوارج رسیدیم ایشان نیزها بینداختند وبا ما بشمشیر جنگ کردند وحرب
می کردند تا آنکه همه کشته شدند وبعضی بر بالای بعضی می افتادند الا دو کس
شاه اولیا فرمود که تفتیش کنید که آن ناقص کجا است یعنی ذو الثدیه را بطلبید
پس اصحاب شاه ولایت هر جا بطلب او برخاستند وهر چند تفحص نمودند
او را نیافتند آنگاه شاه ولایت خود برخاست ودر میان آن کشتگان تفحص کردید
تا آن خارجی ناقص ذو الثدیه را یافتند واو را از زیر کشتگان بیرون
آوردند وبکشتند پس در آن حالت شاه ولایت تکبیر فرموده وبر مصطفی
درود فرستاد راوی گوید که چون شاه اولیا این حدیث نقل فرمود مردی
برخاست نام او عبیدهٔ سلمانی واز شاه ولایت سؤال کرد که یا امیر المؤمنین
الله لا اله الا هو اسمعت هذا الحدیث من رسول الله فقال امیر المؤمنین ای
والله الذی لا اله الا هو یعنی بآن خدائیکه غیر از وی آفریدگاری نیست
که من علی ابن ابیطالب دیدیم که با این گروه خوارج مقاتله کرده ومن در آن
واقعه حاضر بودم وشنیدم که علی ابن ابیطالب علیه السلام با اصحاب خود امر
فرمود که ذو الثدیه را طلب نمایند ومن دیدم که ذو الثدیه را گرفته نزد شاه
اولیا آوردند ودر او آن نشانها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده
بود یافتم ودر روایت دیگر آمده است از شاه اولیا که من هرگاه از برای شما
حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کنم باید که شما در آن مقاله تصدیق من

نماید

نماید وتوهم کذب نکنید که مرا از آسمان بر زمین افتادن دوست تر است از افترا کردن
بحضرت رسول صلی الله علیه وآله ودروغ بستن بآن سید وسرور ونقل کردن
چیزیکه آن دین پرور از آن خبر نداده باشد بتحقیق وبیقین بی ظن وتخمین که من
از آن خلاصهٔ بنی آدم واز آن زبدهٔ اهل عالم شنیدم که او فرموده که زود باشد که در
آخر الزمان قومی پیدا شوند که ایشان حدثاء الاسنان وسفهاء الاحلام
باشند که نقل ایشان از خیر البریه باشد وبتلاوت قرآن مشغول شوند و
حال آنکه ایمان ایشان در زبان باشد ودلهای ایشان را از ایمان حظی نباشد
واز اسلام بی بهره باشند واز دین بیرون روند مانند تیری که از کمان بیرون
رود پس بر شما باد که هر کجا که ایشان را بیابید در قتل ایشان تقصیر ننمائید که
در کشتن ایشان اجر عظیم است ودر قیامت ثواب بسیار بر آن مترتب
شود پس بر تو واضح شد از این احادیث واین نصوص دلالت کرد بر آنکه قتال
امیر المؤمنین علی علیه السلام از برای تاویل قرآن بوده است همچنانکه جهاد وقتال
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای تنزیل قرآن وآن سید اوصیا اقتدا بخواجهٔ
عالم کرده از دعوی نیابت با این گروه ضلال قتال نموده تا امور دین وشریعت
منتظم گردد وامواج که از اهل خلاف ناشی گردیده محو ومضمحل شود پس
آنها بطرف خود ماندند وشمشیر شاه اولیا هلاک گردیدند وآنها که از آن
حالت برگشتند وتوبه کردند واظهار طاعت نمودند ایشان را باقی گذاشتند و
شمشیر از ایشان برداشت چنانکه سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله وشیوع آن دین
پرور بوده نسبت با مشرکان بی تفاوت زیاده ونقصان وحکمهٔ احوال وافعال

شبیه افعال و احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد و حال آنکه مربی آن شاه در زمان
آن سید و سرور بوده است و حضرت خواجه در تعلیم و تربیت او بغایت حریص
بوده و همیشه در ارشاد او میکوشیده و در کنار آن حضرت پرورش یافته و
بآداب آن سرور متأدب گشته و همیشه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله
بافعال آن حضرت اقتدا مینموده و بطریق آن مهتر و بهتر عمل میکرده و از کمال محبت
و کثرت فضیلت فاطمه را که سیدهٔ زنان عالمست باو تزویج فرموده و بالجمله خصوصیت
و تقرب که شاه اولیا را بحضرت خواجه بوده سایر صحابه را نبوده و در مسند احمد بن حنبل
مذکور است از شاه اولیا که فرموده که آن منزلت که مرا بحضرت پیغمبر بوده هیچکس را
نبوده و من در هر سحر بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتم و طلب اذن مینمودم
اگر آن حضرت در نماز بوده چون آواز من می شنید تسبیح می فرموده و اگر مشغول
نماز نبوده مرا اذن میداده و شک نیست که مربی کامل که اکمل اهل عالم باشد و
تلمیذ علی ابن ابیطالب علیه السلم که در ذکاء و فطانت عدیل نداشته لاجرم ما حصل
بحصول این چنین متعلم از معلم چنان در غایت کمال افتد و فضایل از مبدء
فیاض بنهایت خواهد بود و آنچه او را میسر شده دیگری را نخواهد شد و حدیث
سلونی قبل ان تفقدونی مؤید این مقال و مقوی این احوالست و از اینجا
صحت و صدق این سخن که آن سرور اولیا فرموده است لو شئت لأوقرت
بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم معلوم میشود یعنی اگر میخواهم
چندان فواید و نکات در تفسیر بسمله بظهور آورم که از آن حمل شتری بظهور
رسد و نیز فرموده که لو ثنیت لی الوسادة ثم جلست علیها لقضیت بین اهل

التوریة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و
بین اهل الفرقان بفرقانهم از اینجا بر تو منجلی و منکشف شود و نیز حجت این کلام شریف
چون سابقا مذکور شد حاجت باعاده نیست **فصل** در ذکر کمالات
علمیهٔ آن حضرت بر وجه تفصیل و بیان مرجعیت آن حضرت در جمیع علوم دینیه
سندیت آن معدن مکارم در کل فنون و از آنجمله یکی علم کلامست و دوثنا
و ائمهٔ این فن در این علم ازو مستفیض گشته اند اما انتساب معتزله بآن حضرت
در این فن باقرار و اعتراف ایشان ثابت و اما اشاعره که امام ایشان ابو الحسن
اشعریست و شاگرد ابو علی جبائیست و ابو علی معتزلیست و معتزله معترفند که شاه
اولیا پیشوای ایشانست در این علم و مقتدای ایشانست در این فن و اما انتساب
شیعه در این فن و در سایر فنون بآنحضرت در غایت استنادست و رؤسای خوارج
نیز در این علم تلامذهٔ شاه اولیا اند و بلندترین مطلبی در علم اصول دین علم
توحید است و معرفت قضا و قدر و آن سرور اولیا در علم مبدء و معاد قبلهٔ
اولین و آخرین است و اما علم فروع بر دو قسمست یکی متعلق باحیاء و
قسم دیگر متعلق است باموات که آنرا علم فرایض خوانند که مفید قسمت ترکه
است بر نهج صواب حضرت خواجه فرموده است که فرایض نصف علمست باید
که آنرا بیاموزید و بمردم تعلیم کنید دیگر که محل سؤال آن اول چیزیست که از
امت من انتزاع و انتقال مییابد و این مشهور است که در این اردو سواری
چون علی ابن ابیطالب علیه السلام و در این میدان مبارزی چون اسد الله الغالب
پیدا نشد و مخالفین نیز معترفند که آن حضرت در این میدان قصب السبق از همه

اقران معدوده استاد است در علوم که چون دریای بی پایان و در سخاوت چون
سحاب پر باران و در بیشه شجاعت چون شیر غران است و از مسایل مشکله فرایض
که جواب آن منسوب بآن سرور اولیا مسئله دینا دیه است و تفصیلش
آنست که در وقتی که آن حضرت پای مبارک خود در رکاب نهاده بود و میخواست
که سوار شود زنی در آنحالت بیامد و سؤال کرد که یا امیر المؤمنین برادر من
وفات یافت و از او ششصد دینار مانده است و یکدینار بمن داده اند فتوی
شما چیست و حکم این مسئله در شرع مطهر چیست بلحظه آن شاه ولایت فرمود
که برادر تو دو دختر گذاشته است و مادری و زوجه و دوازده برادر دیگر غیر از
تو آن زن گفت بلی یا امیر المؤمنین چنین است که شما فرمودید پس آن شاه
تخت سلونی فرمود که دختران ثلثان باشد و آن چهار صد دینار باشد
و مادر را سدس باشد و آن صد دینار است و سهم زوجه ثمن باشد و آن
هفتاد و پنج دینار است و سهم هر یک از برادر دو دینار است پس ترا بیشتر
از یکدینار نرسد و حق تو بتو رسیده است زیاده مطلب چون این قسمت
قسمت دنانیر بود از این جهت این مسئله را مسئله دینا دیه نامیده اند و دیگر
از این باب مسئله منبریه است و تفاصیلش آنست که حضرت شاه اولیا در
کوفه بر منبر بود و خطبه میخواند شخصی بیامد و در آنحالت عرض کرد و گفت که
یا امیر المؤمنین شوهر دختر من وفات یافت و او را از ترکه شوهر من ثمن آن
و او را تسع داده اند میخواهم که تو بر نهج انصاف در میان ما حکم فرمائی چنانکه بر ما
حیفی واقع نشود سرور اولیا فرمود که صبی تو دو دختر گذاشته است و ابوین

گفت

گفت بلی یا امیر المؤمنین شاه ولایت فرمود صار ثمنها تسعا یعنی بر این تقدیر ثمن
دختر تو تسع گشته باشد زیاده از این طلب مکن که حق شما بشما رسیده است
و چون آنحضرت در اثنای خطبه از جواب آن سایل فارغ شد رجوع بخطبه نمود
و خطبه را تمام فرمود و جواب سایل در خلال خطبه بنهجی واقع شد که خطبه از
اسلوب و انتظام خود نیفتاد و مقصود سایل حاصل شد و بر عاقل منصف این
نکته ظاهر است که استحضار این چنین اجوبه در چنان حالت بدیهه شعر است
بغایت کمال و مبنی است از افاضه توفیق و عنایت ذو الجلال و اما علوم که
متعلق باحیا است پس بر همه اهل اسلام ظاهر است که فارس این میدان و
حاوی قصبات برهان و فایق بر جمیع اقران علی ابن ابیطالب علیه السلام است
و حدیث لولا علی لهلک عمر مصدق این مقالست و شک در این احوال از شاه
اولیا منقول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار
باب دیگر بر من ظاهر شد و اما در علم تفسیر پس بر همه افاضل روشن است که ابن
عباس که راس و رئیس اصحاب تفسیر است او تلمیذ شاه مردانست و اما در
علم قرائت عاصم که یکی از ائمه قرا است او شاگرد امام جعفر صادق علیه السلام است
و قرائت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بواسطه بشاه ولایت میرسد و قرائت
کسائی نیز منتهی بآنحضرت میشود و اما علم نحو واضع آن علی ابن ابیطالب
علیه السلام است و هیچکس را در این باب تا محو نیست و فارس میدان بلاغت و بیان
جز شاه مردان نیست و هیچ دخل در این عرصه بجواد منطق او نرسیده است
و کتاب نهج البلاغه شاهد این حال و مؤید این مقالست و اما علم تصفیه

باطن و فن تزکیهٔ نفوس که اصل تصوف بآن افتخار مینمایند سلسلهٔ ایشان منتهی بشاه
ولایت میشود و اهل فرق را مقتدا منیر از شاه اولیا نیست واما از علوم آنچه
متعلق است بباب نصیحت و موعظت و تحذیر از عذاب و عقاب حق تعالی
مقتدای این فن چنانچه مشهور است حسن بصری است و فخر او بهمین است که
او تلمیذ علی علیه السلام است و بدانکه قواعد زهد و طرایق ورع و اساس تقوی
منسوبست بابوذر غفاری و ابو الدرداء و سلمان فارسی رضی الله عنهم و این
هر سه تلمیذ شاه اولیاء اند و در این باب اقتدا بآن حضرت نموده اند و عنقریب
قصص زهد و حکایات ورع آن حضرت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی واما
مکارم اخلاق و کمال خوش خوئی شیوهٔ آن شاه و مقتضای مزاج شریف آن دین
پناه بوده است تا از غایت حسن خلق و کمال لطافت در حدیث و گفتار و
محاورات بعضی از ناقصان دین آن سرور اولیا را نسبت بهزل و دیوانگی
کرده اند و میباید دانست که حسن خوئی آن حضرت ولین او در گفتار و لطافت
حدیث او نسبت بمخصوصان و مقربان او بوده است واما نسبت بغیر
این جماعت اظهار غلظت و شدت میکرده است و غرض آن حضرت از اظهار
غلظت و درشتی تادیب و ترهیب بوده و چنینها بر تو ظاهر شد که موصوف
بمضمون قول حق تعالی در آنجا که فرموده اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
ذات شریف شاه اولیا است واما در صفت شجاعت و غالبیت کبرا از
جملهٔ مهاجر و انصار باشاه اولیا برابری نرسد و مخالف و مؤالف در اینباب
متفق اند حتی که خوارج را نیز در اینباب نزاعی نیست او است قاتل ابطال در صف

قتال و طاعن فرسان در دو دو نیمه آن شعر مرغابیان جو همراه اما
در قضا عظم اخبار متقربا اندکی از آثار شجاعت و کارزار حیدر کرار در سلك
تحریر خواهم کشید بروجهی که عقل مستمع از آن مقوله واله و حیران گردد واما
در علم قضا و معرفت احکام و معرفت احکام حلال و حرام بعد از سید انام علیه السلام اکبرا
از اصحاب بیشتر آن سرور نبوده و سخن در اینباب سابقا بتقریب مذکور شد
و قضایا و احکامیکه از آن حضرت استماع یافته است شاهد علو شان و سمو
رفعت مکان او است و از جملهٔ احکام آن حضرت حکمیست که در قضیهٔ شریح قاضی از
آن حضرت صادر شد و تفصیلش آنست که زنی وفات یافت و شوهر گذاشت
و دو پسر عم که یکی برادر مادری او بود پس ورثه از برای قسمت ترکه رجوع بشریح قاضی
کردند شریح حکم کرد که نصف ترکه را بشوهر دهند و نصف دیگر را به پسر عم
که برادر مادر آن زن بود و آن پسر عم دیگر را هیچ ندادند و محروم گذاشت حضرت شاه
اولیا چون بر آن قضیه مطلع شد شریح را طلب کرده او را از آن قضیه پرسید
شریح عرض کرد یا امیر المؤمنین من در این واقعه بکتاب خدای حکم کرده ام و این عم
که برادر مادری است او را بجای دو برادر انگاشتم که یکی از جانب پدر باشد و
دیگری از جانب مادر امیر المؤمنین علیه السلام چون این حکایت از او شنید
بر او انکار کرد و آن حکم او را مستحسن نداشت و فرمود ای شریح آیا در کتاب خدای
تعالی این حکم مذکور است که باقی مانده از حصهٔ زوج به پسر عمی دهند که برادر
مادری است و آن پسر عم دیگر را محروم سازند شریح گفت بلی یا امیر المؤمنین پس
شاه اولیا بحکم آیهٔ شریفه و ان کان رجل یورث کلالة او امرأة و له اخ او اخت

فلکل واحد منهما السدس فرموده که بعد از اخراج حصهٔ زوج پدر و مادر را
سدس دهند و باقی را قسمت کنند میان دو پسر عم پسر پسر عم که او برادر مادری است
ثلث تا که نصیب او باشد و نصیب پسر عم که برادر مادری نیست سدس باشد
و زوج را نصف تا نیست تمام فریضه و چون بر شریح تنبیه و تدقیق امیر المؤمنین
علیه السلام ظاهر شد که آن حکم او بر نهج صواب نبوده است از آن برگشت و استدراک
نمود و از جملهٔ حکایات حکومت در غیبت و محاکمهٔ امیر المؤمنین علیه السلام با یهودی
در مجلس شریح و تفصیل این حکایت آنست که شاه اولیا علیه السلام بر یهودی دعوی
نمود از برای درعی که در دست یهودی بود و یهودی انکار کرد و شریح از امیر
المؤمنین علیه السلام طلب بینه کرد و گفت یا امیر المؤمنین ترا ناچار است از اقامت
بینه پس حضرت حسن علیه السلام اقامهٔ شهادت فرمود و شریح رد شهادت حضرت حسن
علیه السلام کرد و گفت که گواهی پسر از برای پدر مسموع نیست شاه اولیا فرمود
که یا شریح در کدام کتاب دیدی و در کدام سنت یافتی که این شهادت صحیح نیست
این مقالهٔ تو عین خطا است و این کلام تو بر نهج صواب نیست پس شاه اولیا
او را از قضا عزل فرموده و از بلد اخراج کرد زیرا که این حکم از روی سرعت و عدم
اجتناب تامل صادق بجای نیاورده و غرض امیر المؤمنین علیه السلام از عزل و
اخراج تادیب و تنبیه او بود تا دیگر در باب قضا و حکومت استعجال نکند و حکم
از روی اندیشه و تامل کند و در تفتیش احوال اهمال نورزد و ذهبی که در
این واقعه خیال کرده که مگر امیر المؤمنین علیه السلام دعوای درع از برای خود کرده
و ملکیت آن را اضافت بنفس خود پس از آن همین گفت که شهادت ولد از برای

والد

والد مسموع نیست و حال آنکه صورت دعوی بر نهج دیگر بوده و مقصود آن حضرت
این بوده که درع در دست یهودی تعلق به بیت المال دارد و حق مسلمانان
است و من ولی ایشانم و چون بر این نهج باشد شهادت حضرت حسن علیه السلام
حقیقتا از برای مسلمانان باشد و در سماع این چنین شهادت شکی نیست و
شریح بواسطهٔ ترک تفحص و عدم تدقیق نظر و تطویل حقوق کرده و در ورطهٔ خطا
افتاد و چون مقصود شاه اولیا از عزل و اخراج شریح تادیب و تنبیه او بود
فلهذا بعد از چندی عذر او را طلب کرده و منصب قضا باو داد و ابن طلحه در کتاب
خود آورده است که عجب از آن جماعت فقها چون ابو درداء و مزنی و ابن منذر و
اسحق بن راهویه و احمد بن حنبل که بر این قصه مطلع شدند و از این حکایت
وقوف یافتند و دانستند که این شهادت فی الحقیقه شهادت پسر نیست
از برای پدر تا آنکه مسموع نباشد پس چگونه ایشان از این واقعه استدلال
کنند بر آنکه شهادت ولد از برای والد مسموع و مقبول است و این را سند مذهب
خود ساخته اند و این شهادت را بمنزلهٔ شهادت پسر دانند از برای پدر در دعوی
و باید دانست که این قصه و حکایت مسایل میراث و قسمت فرایض بر نهج
مذکور کلام ابن طلحه است که در کتاب خود آورده است و سایر علماء اهل سنت
نیز در کتب خود ثبت این مسایل کرده اند و چون این حکایت میراث و
قسمت بر وجه مذکور مطابق مذهب اهل البیت نیست و اهل سنت چون
از مجد و شرف علو شان شاه اولیا آگاه شدند پس از برای ترویج مذهب و
فتاوی خود امثال این وقایع را اسناد بآن سرور اوصیا می کنند تا آنکه مذهب

ایشان منسوب بآنحضرت باشد و از انجمله معتمد مردمان و معتبر طلفان
شود تشبه الخفراث اه و بر تقدیر وقوع این هکام از آن سرور امضا تواند
بود که بنابر تقیه باشد و فتوی آن حضرت بنابر مذهب ایشان باشد و
مؤید این مقاله آنست که آن حضرت چند نوبت سخواست که شریح را عزل
کند و میفرمود که عزب ذهنک و علت سنک و انتشی ابنک رزحت نیافت
و مصلحت ندید و از استبذال و اندیشه می کرد زیرا که ایشان می گفتند که
یا علی رای تو منضم با رای عمر بود از خوشتن میآید از رای تو که مستقل باشد دانن
پس چون امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند که ایشان میگویند که رای علی با رای
عمر از خوشتن میآید از رای مستقل و عبیدة سلمانی که یکی از قضاة آنزمان
بود طلب کرد و فرمود که اقضوا کما کنتم تقضون یعنی شما حکم کنید بنهجی که
سابقا حکم میکردند که من استبذال شما نمیکنم و تغییر احکام شما نمایند هم مقصود
ما از این مقالات منقول از کتاب اهل سنت تبیین علو شان آنحضرت و
رفعت مکان آن سرور است زیرا که تو از این حکایات معلوم میشود که
جلالت قدر آن شاه دین پناه نه اینست که همین بطریق شیعه ثابت و بس
بلکه علو درجه و رفعت شان آن حضرت و رفعت مکان آن سرور است زیرا
که تو از این حکایات معلوم میشود که جلالت قدر آن شاه دین پناه نه اینچنین
است که همین بطریق شیعه ثابت و بس بلکه علو درجه و رفعت شان آن
حضرت عند اهل السنة نیز بطریق ایشان ثابت است بحر علوم که ساحل
آن مشاهده و مرئی نشود و او اسد و لله الشرف که عقل کما ینبغی در ادراک مجد او

نتواند که جنت آراسته از برای محبان اوست و نعیم جاودان شایسته دوستان
او و من خبر چند که در حق محبان ایشانست از برای تو نقل کنم تا تو از آن مسرور
گردی بدانکه احمد بن حنبل در مسند آورده است و روایت کرده از علی بن
الحسین زین العابدین علیه السلام که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود که آنحضرت
فرمود که روزی سید و سرور عالم دست حسن و حسین علیهما السلام گرفته بود
و میفرمود هر که مرا دوست دارد و هر این هر دو را دوست دارد و محبت مادر و پدر
این هر دو را و را حاصل باشد هر آینه در روز قیامت بدرجه من بود و این
حدیث مشعر است بمنصب عظیم و مجد عمیم و شرف جسیم و در این حدیث عجب
ظاهر اشکالیست زیرا که اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه خلیل و کلیم و سایر انبیا
بدرجه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نرسند پس چگونه محبان اهل بیت
که باتفاق رتبه انبیا ندارند در درجه آن حضرت باشند و غیر محدث حنبلی
نقل کرده است از فاطمه علیها السلام که آن سیده طاهره فرموده است که من از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام گفت انا انت
یا بن ابیطالب و شیعتک فی الجنة و در کتاب فردوس مذکور است از معاذ بن
جبل که حضرت خواجه فرموده که یکدرم دوستی آل محمد است بهتر است از عبادت
یکساله و هر که بد دوستی آل محمد بمیرد او از اهل جنت بود و بعضی جنان مسکن
و ماوای او باشد ابو هریره روایت می کند که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم
که آن حضرت فرمود که خیر کم خیر کم لاهلی یعنی بهترین شما کسیست که او مولات
با اهل بیت من کند و ایشان را دوست دارد و نیز در کتاب فردوس مذکور است

از ام سلمه حضرت خواجه فرموده که علی و شیعه او در روز قیامت رستگارانند و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی در روز قیامت اولین
و آخرین را در صحرای محشر جمع کند حفاة عراة و ایشان همه را در طریق محشر
توقیف کند و چندان نگاه دارد که ایشان در عرق عظیم افتند و از حرارت آن روز
ایشان را تنگی نفس و ضیق صدر حاصل شود و از هیچکس آواز بر نیاید چنانکه
آیهٔ کریمهٔ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا اشاره بآن حالت و تنبیه بر آن کیفیت است پس
منادی از تحت عرش مجید آوازی بکشد و گوید کجاست نبی امی پس مردمان
باو گویند که تو او را بنام خوان چه کس نمیخواهی او را بنام بخوان پس منادی گوید
کجاست نبی الرحمة محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله حضرت خواجه برخیزد و در
پیش خلایق میرود تا بحوض رسد که طول آن ما بین ایله و صنعا باشد پس
منادی ندا کند که این صاحبکم ناگاه شاه مردان برخیزد و نزد پیغمبر صلی الله علیه
و آله بایستد و بعد از آن همه خلقان را اذن دهند که مرور کنند و گذرند و در
آن حالت بعضی باشند که ایشان را از آن حضرت صرف کنند و باز گردانند و
باز ندهند و حال آنکه ایشان از دوستان اهل بیت باشند حضرت چون
آن حالت مشاهده کند بگریه در آید و گوید یا رب اینها شیعه علی ابن ابیطالبند
اینها را بمن بخش ندا از حق تعالی رسد که ای حبیب من این جماعت را بتو بخشیدم
و از گناه ایشان درگذشتم و ایشان را بتو الحاق کردم و بدین سبب تو و شفاعت
تو در حق ایشان قبول نمودم **بیت** چه غم دیوار امت را که باشی چون تو
پشتیبان * چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان * و انتهای

خبراست که باقر علیه السلام فرموده که در آن دم مردمان از اطراف و جوانب بگریه در
آیند و فریاد کنند و امحمداه بفریاد ما برس پس در آن دم هرکه در دنیا بمحبت ما قیام
نموده باشد و طریق محبت ما ورزیده باشد یقینا رستگار خواهد بود و در روز مرد
ما بحوض خواهد رسید و در کتاب فردوس آورده از عبد الرحمن بن قیس که ما
با علی ابن ابیطالب علیه السلام بر در قصری نشسته بودیم پس بواسطه مزاحمت
آفتاب علی علیه السلام از جای خود برخاست تا در سایهٔ آن قصر قرار گیرد مردی در
آنحالت برخواست و دست در دامن علی ابن ابیطالب علیه السلام زد و عرض کرد
یا امیر المؤمنین مرا چیزی تعلیم کن و نصیحت فرما که از آن منتفع شوم شاه اولیا
فرموده که من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرموده من و شیعه من
بحوض خواهیم رسید و از آن سیراب خواهیم شد و شیعه من همه سفید روی و
درخشن چهره باشند و دشمنان ما همه سیاه روی و تشنه جگر بد رو و زرخ رو باشند
و بدانکه تو با کسانی محشور خواهی شد که ایشان را دوست داری و نتیجهٔ عمل خیر و
ثواب آن بتو خواهد رسید پس فرموده که این قدر بست که در او معانی
کثیر هست رحمت دستار من بدار و زیاده بر این مپرس و برو و بشنو که
حاصل این کلام و خلاصهٔ این مقال آنست که محبان اهل بیت گوئی که محبان
ایشان در قیامت رستگارانند و حضرت مصطفی شفعای ایشانند و
زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده است که در شب معراج جبرئیل علیه السلام دست من گرفت و مرا بر سرای
از سرایهای بهشت نشاند و بهی بدست من داد و من آن بهی را در دست خود

میکردم دیدم که ناگاه آن بر شکافته شد و از درون آن جاریه بیرون آمد و حوری
ظاهر شد که من بحسن آن جاریه ندیده بودم پس آن جاریه بمن سلام کرده
من گفتم تو کیستی گفت مرا راضیه و مرضیه گویند حق تعالی مرا بقدرت خویش
از سه صفت خلق کرده است اسفل من از مشک است و وسط من از کافور و اعلی
از عنبر و مرا از آب حیوان سرشته اند و مرا از صحرای عدم بکلمهٔ کن بشهرستان وجود
افتادم و آفریدگار عالم مرا از برای برادرت علی ابن ابیطالب علیه السلام آفریده است
و این مرد و سیر از ابو سعید خدری روایت می کند که من روزی بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم مرا گفت یا ابا سعید من گفتم لبیک یا رسول الله فقال
ان الله عمودا تحت العرش یضیئ لاهل الجنة کما تضیئ الشمس لاهل الدنیا لاینا[له]
الا علی و محبوه یعنی در زیر عرش مجید عمودیست که از نور آن همه اهل بهشت
و مجالس ایشان روشن باشد چنانچه ایشان سبب روشنی اهل دنیا میشوند
یا ابا سعید بدان و آگاه باش که از آن نور محظوظ نشود الا علی ابن ابیطالب علیه السلام
و دوستان او و در کتاب مناقب مغازلی مذکور است از ابو هریره که روزی چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز بامداد بگذارد روی مبارک بحاضران
کرده فرمود که جبرئیل بمن فرود آمد و گفت یا محمد بدانکه در بهشت قضیبی
است که آفریدگار عالم آن را بدست قدرت خود در روضه جنان نشانیده است
که ثلث آن از یاقوت سرخ است و ثلث دیگر از زبرجد سبز و ثلث دیگر از لؤلؤ
آبدار و بر آن قضیب طاقها و غرفهای زیبا ساخته اند و در هر غرفه درختی
نشانیده و بر آن شجره را حمل العین کرده اند است و آن شجره همیشه حور العین با

اورده

آورده و در بهشت چشمه ایست که آن را عین السلام گویند از آن چشمه جویهای آب بر آن
منازل و غرفه جاری باشد چون سخن حضرت خواجه باینجا رسید شخصی از اهل
مجلس برخاست و سؤال کرد که یا رسول الله لمن ذلک القضیب یعنی ای رسول
خدا مرا خبر ده که آن قضیب زیبا و آن غرفه آراسته لایق چه کس خواهد بود و آن را
بچه کسان خواهند داد حضرت خواجه فرمود که من احب ان یتمسک بذلک
القضیب فلیتمسک بحب علی ابن ابیطالب علیه السلام یعنی هر که هوای آن
قضیب و غرفه خواهد که از آن بهره مند گردد و محظوظ شود باید که او در دنیا
دست بحبل محبت و مودت علی ابن ابیطالب علیه السلام زند و در کفایة الطالب مذکور
است از ابوذر غفاری رضی الله عنه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
در دار آخرت رایت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام عند الحوض بمن خواهد
رسید و علی و اصحاب او همه روشن چهره و روسفید باشند و من چون ایشان را بآن
صفت ببینم برخیزم و دست علی را بگیرم و از اصحاب او بپرسم که شما بعد از من
با ثقلین چگونه بودید و سلوک شما با این دو بر چه نهج بود ایشان در جواب من
گویند که ما متابعت اکبر کردیم و حکم او را منقاد بودیم و موافقت اصغر نمودیم
و در نصرت او تقصیر و تهاون نکردیم پس چون این حکایات از ایشان بشنوم گویم
که بیایند و همه از این حوض آب بیاشامید و سیراب شوید پس ایشان از آن حوض
شرابی بنوشند که بعد از آن هرگز آفت عطش بایشان نرسد و روی علی ابن
ابیطالب علیه السلام و آل او همچون آفتاب تابنده و روی شیعه او چون بدر رخشنده
بود و نیز در کفایة الطالب مذکور است که از انس بن مالک که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود که در شب معراج ملکی را دیدم که بر منبری از نور نشسته بود و ملائکه در
حوالی و جنبهای او صف زده بودند و در او نظری کردند من گفتم یا جبرئیل این چه
ملکست جبرئیل گفت یا محمد نزدیک او برو و او را سلام کن خواجه فرمود که من
نزدیک او رفتم و بر او سلام کردم و چون در او نظر کردم او را بر صورت علی بن
ابیطالب علیه السلام یافتم گفتم یا جبرئیل برادر من علی بر من سبقت نموده و بآسمان
چهارم رسیده جبرئیل گفت یا محمد این علی نیست این ملکیست که خدا تعالی
او را بصورت علی بن ابیطالب علیه السلام آفریده است تا فرشتگان که مشتاق
لقای علی بن ابیطالب اند در او نظر کنند و او را زیارت نمایند و خدای عز و جل را
تسبیح و تقدیس نمایند و ثواب آن را هدیه بمحبان علی بن ابیطالب علیه السلام کنند
و این حدیثی است حسن و عالی و راوی این حدیث یزید بن مروانست و او
از حمید طویل نقل کرده است و او از انس بن مالک و او ثقه است و از ابو
اسحق سبیعی روایتست که روزی با جماعتی در مجلس مسروق جمع درآمدیم
شخصی را دیدیم با او نشسته و با او طعام میخورد دانستیم که مهمان اوست و ما
او را نشناختیم و او از هر باب حکایت میکرد و قصه میخواند و از جمله حکایات
او این بود که من با پیغمبر صلی الله علیه و آله در خیبر بودم چون ما از او این
حکایت شنیدیم دانستیم که او از اصحاب پیغمبر است پس گفت که من در آن روز
خیبر صفیه بنت حیی بن اخطب را دیدم که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و
گفت یا رسول الله حال من همچو حال زنان تو نیست تو پدر و برادر و عم مرا
کشتی و من تنها مانده ام مرا خبر ده که بعد از تو مرا رجوع بچه کس نمایم و مرجع ما

بعد از تو چه کس خواهد بود پیغمبر صلی الله علیه و آله اشارت فرمود بعلی بن ابی
طالب علیه السلام یعنی بعد از من مرجع مسلمانان علی بن ابیطالب علیه السلام است انگاه آن
مرد مهمان فرمود که من از برای شما حدیثی نقل کنم از حارث اعور که او ما را از آن
خبر داد و خلاصه اش آنست که من بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم مرا گفت که
یا اعور بکجا بودی و چه چیز ترا در این وقت باینجا آورده من گفتم یا امیر المؤمنین
قلاب محبت تو مرا بخدمت تو کشید پس آن حضرت سر بالا نموده پرسید که ترا
چه چیز باینجا آورده یا اعور عرض کردم که حبّک یا امیر المؤمنین پس فرمود
که یا اعور بدان و آگاه باش که هر بنده که خدا تعالی دل او را بنور ایمان منور
گردانیده است و از محبت ما نصیبی وافر و حظی کامل داده و هر بنده که لوح دلش
از نقش اسلام و ایمان خالی بوده او از محبت ما اهل بیت بی بهره است و در
بازار دنیا طریق منع از متاع عداوت ما قماش دیگر نیافته شود و محبان ما را
جنة الفردوس منزل و ماوی خواهد بود و دشمنان ما را سقر مقر و مسکن خواهد
گشت فطوبی لاهل النعیم و تعسا لاصحاب الجحیم و نقلست از حارث همدانی که
من روزی بخدمت علی بن ابیطالب علیه السلام رفتم حضرت فرمود یا حارث ترا
در این وقت چه چیز باینجا آورده گفتم یا امیر المؤمنین قلاب محبت و مودت تو
مرا باینجا کشانید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا حارث با تو مرا دوست
میداری گفتم آری والله یا امیر المؤمنین پس آن سرور اولیا فرمود که چون تو
مرا دوست میداری هر آینه من خود را در حالت سکرات موت بتو نمایم و ترا
از شدت مرگ وارهانم و عند الحوض بینی که بعضی را ساقی باشم و بعضی را دافع

دلوای حمد در دست من باشد که بآن در پیش رسول خدای صلی الله علیه وآله بر صراط بگذرم
وتو در آنحالت پیش ما خواهی بود شعر

احب الذی من مات من اهل وده ❊ تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک
ومن مات یهوی غیره من عدوه ❊ فلیس له الا الی النار مسلک
اباحسن تفدیک نفسی واسرتی ❊ ومالی وما اصبحت فی الارض املک
اباحسن انی بفضلک عارف ❊ وانی بحبل من هواک لممسک
وانت وصی المصطفی وابن عمه ❊ وانا نعادی مبغضیک وتترک
موالیک ناج مؤمن بین الهدی ❊ وقالیک معروف الضلالة مشرک
ولاح لحانی فی علی وحزبه ❊ فقلت لحاک الله انک اعفک

یعنی کسانیکه از اهل مودت و محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام باشند ایشانرا سید اوصیا در حالت سکرات موت پرسش خواهد نمود و در آن وقت ایشانرا بشارت خواهد داد و در آن وقت در روی ایشان خواهد خندید و آنانی که از دشمنان شاه اولیا باشند ایشانرا چون مشرکان بسوی دوزخ رانند و بدرکات جحیم و عقوبات الیم واصل گردانند عزیز من بدانکه محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام و اولاد او سرمایه سعادت و سبب نجاة آخرتست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که در روز قیامت در زیر عرش مجید منادی ندا کند و گوید این خلیفة الله فی ارضه یعنی کجا است آنکه او خلیفه خدا بوده است در روی زمین داود علیه السلام برخیزد پس از هاتف غیبی ندا آید ای داود تو اگرچه خلیفه مائی اما مقصود ما از این ندا تو نبودی پس دیگر

منادی

منادی ندا کند که این خلیفة الله فی ارضه شاه اولیا علی مرتضی برخیزد پس در آندم ندا از جانب خدا در رسد که این علی ابن ابیطالب علیه السلام است که در روی زمین خلیفه من بوده است پس هر که در دار دنیا متابعت او کرده است و دست بحبل محبت و مودت او زده باید که امروز نیز دست رجا بحبل شفاعت او زنند تا او را بدرجات اعلی رساند و تو بهدایت خود شکر کرده پس مردمان چون این ندا بشنوند آنانکه در دار دنیا بحبل ولایت آن شاه متمسک بوده اند برخیزند و بحبل او معتصم شوند و در بهشت عنبر سرشت در آیند و دیگر منادی ندا کند که هر که در دار دنیا با امامی اقتدا کرده است و او را در دین پیشوا دانسته باید که برخیزد و تابع امام خود شود تا هر جا که امام او رود او نیز در قدم او باشد پس در آندم خلق بسیار از امامان خود بیزار شوند و بر ایشان ظاهر شود که امامان ایشان در دار دنیا ضال و مضل بوده اند و متبوعان نیز از تابعان اعراض کنند و از ایشان بیزار شوند و آیه کریمه اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب اشارتست باین قصه که یاد کرده ایم و از جابر بن عبد الله روایتست که من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که بعلی ابن ابیطالب علیه السلام می گفت که یا علی آیا ترا بشارت دهم و خوشحال گردانم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بلی یا رسول الله میخواهم که تو مرا بشارت دهی که من از آن مسرور گردم گفت یا علی بدان و آگاه باش که من و تو از یک طینت مخلوق شده ایم و شیعه ما از فاضل آن مخلوق و متکون گشته اند و در روز قیامت مردمانرا بمادران ایشان خوانند الا شیعه ترا

که ایشان از بواسطهٔ طیب ولادت و پاکدامنی مادران را بابای ایشان اضافه کنند که شعر بحر
محبان تو از طیب ولادت ٭ با جلال‌اند و اکرام و سعادت ٭ عدو آل تو فرزند
سیه رو باشد و رسوا و ابتر ٭ **فصل** در ذکر اشیائی که دلالت کند بر آنکه
علی بن ابیطالب علیه السلام مدار حقیقت و حق با او است و او با قرآن است و
قرآن با او بدانکه ابو المؤید خوارزمی در کتاب مناقب آورده است از ابی لیلی
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که بعد از من فتنه در
اسلام پیدا شود پس بر شما باد که در آن دم در قدم علی بن ابیطالب علیه السلام باشید
و از امر و نهی او تجاوز نکنید فانه الفاروق بین الحق و الباطل و او است که شما را
از ورطهٔ هلاکت بسر حد نجات رساند **بیت** بسان کشتی نوح است حیدر
صفدر ٭ بیاید آنکه نشیند در او نجات و فلاح ٭ خلاف شرب او سر بسر خلاف و
فساد ٭ ثنا و مدحت او یک بیک صلاح و صواب ٭ و از عبد الله بن
روایتست که من از حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود هر که از علی بن ابی
طالب علیه السلام مفارقت کند و متابعت او نکند و از مخالفت او نیندیشد
چنانست که مخالفت من کرده است و مخالفت من مخالفت خدای عز و جل است
بیت هر که با او در خلاف آمد کز انست نفی است ٭ در خطاب لیس
من اهلک چو کنعان میرود ٭ ابو ایوب انصاری گوید که من از حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله شنیدم که بعمار یاسر فرمود تقتلک الفئة الباغیة
و انت مع الحق و الحق معک یعنی ای عمار بدان و آگاه باش که بعد از من ترا گروه
ظالمان و باغیان هلاک کرده باشند و حال آنکه تو با حق باشی و حق با تو ای عمار اگر بعد از

من بینی

من بینی که خلاف بر محمد برادر من و علی بن ابیطالب علیه السلام مخالفت ایشان کرده براه
دیگر رود تو نماید که بصراط مستقیم باشی و متابعت او را نگذاری که او
هادی و مهدیست و او هرگز ترا در وادی ضلالت نیندازد و از روی بصیرت
و ارشاد کامل ترا بمقصد رساند یا عمار بدان و آگاه باش که هر که او از برای
نصرت و معاونت علی بن ابیطالب علیه السلام در میدان کارزار درآید و بدین
اعدا تیغ کشد یا از برای مساعدت و یاری او شمشیر حمایل سازد حق تعالی روز
قیامت جامه‌ای نوشته بدو بجواهر بر دوش او اندازد و ابن مردویه در کتاب مناقب
آورده است که از عبد الرحمن بن ابی سعید که او فرمود که ما روزی در سایه
آن سرو چمن نبوت نشسته بودیم که علی بن ابیطالب علیه السلام در نظر ما مرور
فرمود و از پیش ما بگذشت حضرت خواجه درآمد فرمود که الحق مع ذا یعنی
ای مردمان بدانید که راستی و انصاف با این مرد است و ضد او بر باطل
و نقیض او ضال و مضل است و از عایشه روایتست که گفت من از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود که حق با علیست و از او مفارقت
نکند و هر جانب که علی علیه السلام میل نماید حق نیز با او و بآن طرف مایل شود
و از او جدا نشود و ابو ذر رضی الله عنه از ام سلمه روایت کرده است که
حضرت خواجه فرمود که ان علیا مع الحق و الحق معه لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض و در روایت دیگر آمده است از ام سلمه که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام برحق است پس هر که کمر خدمت او
بر میان بندد و متابعت او کند و از فرمان او بیرون نرود او تابع و ناصر حق باشد

وهرکه او را ترک نماید و حکم او را انقیاد ننماید و بجانب غیر او میل کند او تارک
حق و ناصر باطل باشد و مخالفت محمدی کند که قبل از او بوده است و
نقلست از عبد الله بن عبد الله الکندی که در سالی معویة بن ابی سفیان
عزیمت حج کرد و چون بمدینه رسید بمجلسی رفت که جماعتی از مهاجر و انصار
و صحابهٔ رسول مختار در آن مجلس حاضر بودند اتفاقا معویه در میان عبد الله
بن عباس و عبد الله بن عمر نشست پس معویه دست خود را بر ران عبد الله بن
عباس زد و گفت ای عباسی آیا من بامر خلافت اولی و احق نیستم از پسر عم تو
ابن عباس فرمود که اولویت تو بامر خلافت از چه رو تواند بود معویه گفت
زیرا که من پسر عم خلیفه ام که بظلم کشته شد یعنی عثمان بن عفان ابن عباس
چون این حکایت از معویه بشنید فرمود که بر این تقدیر باید عبد الله بن
عمر از تو اولی باشد زیرا که او پسر خلیفه است و پدر او قبل از پسر عم تو
بظلم کشته شد معویه چون این سخن از ابن عباس شنید روی از او بگردانید
و متوجه سعد شد و گفت ای سعد آیا تو در میان صحابه بر حق ما دانید ای
بجانب ما را فرو میگذاری و نیز نمیگیی که حق با ما است و باطل در جانب اعدا
ما سعد در جواب فرمود که قصهٔ من بقصهٔ کسی ماند که بر شتری سوار باشد
و ظلمت شب او را دریابد پس او شتر خود را بخواباند و قرار گیرد تا آنکه آن تاریکی
منجلی شود و بروشنی مبدل گردد و بعد از آن بر شتر خود سوار شود و بگوید
ای معویه چون تو در مقام انکار شدی و بحقیقت علی بن ابیطالب علیه السلام
اعتراف نمیکنی پس بدان و آگاه باش که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که

بعلی بن ابیطالب علیه السلام میگفت که انت مع الحق و الحق معک معویه چون این
سخن از سعد بشنید بر آشفت و گفت هیچکس دیگر غیر از تو این حدیث از
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است میخواهم که او را بمن نمائی تا او بر صدق
تو گواهی دهد و الا ترا سیاست کنم و تادیب نمایم سعد گفت هر آینه که دیگری
با من بود و او نیز این حدیث استماع کرد و آن ام سلمه است زوجهٔ نبی صلی
الله علیه و آله پس معویه برخاست و آن جماعت همراه او برخاستند و بخانهٔ ام
سلمه رفتند پس معویه گفت که یا ام المؤمنین دروغگویان بسیار شده اند و
احادیث دروغ در عالم آفت تمام یافته و مفتریات مردم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
بی شهرت گرفته اینک سعد حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند و
میگوید که تو با او این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام سلمه فرمود
که این چه حدیث است با من بگویید معویه حدیث مذکور را با ام سلمه گفت
ام سلمه فرمود که سعد راست گفته است و این حکایت در خانهٔ من واقع شد پس
معویه روی بسعد کرد و گفت که این هنگام عتاب من بر تو بجهت تمام دارد و
اعتراض من بر تو قوی تر شد زیرا که اگر تو مرا از این آگاه گردانیدی و مرا از این
قصه خبر میدادی و الله که من همیشه کمر خدمت علی ابن ابیطالب علیه السلام بمیان
می بستم و از جنگ و قتال و جدال او میپرهیزیدم و او را فرو نمیگذاشتم و سر از قدم
او بر نمیداشتم ای عزیزان بنگرید بگفتار آن فاسق فاجر و نظر کنید در مقالهٔ
آن خاسر که با وجود اذعان و اقرار و اعتراف بجلالت قدر حیدر کرار چگونه بر
ضلالت و غی خود مصر گشت و بر عدوان و بغی خود مستمر بود و اصلا از حالت

خلافت وشقاق واز صفت عداوت ونفاق مفارقت نکرده وهمیشه دلش بعد از
سنن ودائما طریقه اخفاء وانکار حق ابوالحسن بوده تا بجهنم واصل شد وآن در دل
ندانست که آفتاب بنقاب مستور نگردد وشر با برابر نسبتی نباشد آری این
چنین است چون آن ناکسیکه محبت دنیا دلش را ربوده باشد وزینت وزخارف
مجذوب حبائلش نموده باشد وتارک هدی وتابع هوا ومرکز دایره خطا بود
او است که مکاید او لایح ومعادات او لایح است بهتان شیوه آن طاغی وعداوت
شیمه آن باغی بوده است وسر این نکته که گفته اند حب دنیا هر کرا دریافت عنانش
از راه آخرت برتافت بر تو ظاهر شد ودر مثل واقع است که حبک للشیء یعمی
ویصم یعنی محبت معشوق عاشق را چنان بیهوش میگرداند که اصلا اندیشه
از ملامت هیچکس نکند وقبایحی که آن از لوازم افعال واعمال او باشد در نظر او
در نیاید وحال معویه چنان بوده است زیرا که محبت دنیا دلش را چنان ربوده
وفریب داده که با وجود معرفت ومعلومات شاه اولیاء وعلم او بشرف ومجد آن
سید اوصیاء همه معلومات او در نظر او پوشیده ومخفی گردید که هرچند از
فضایل ومناقب علی ابن ابیطالب علیه السلام براو القا می کردند با آن توجه نکرده
واز آن مقوله متاثر نمیشد وهمیشه رای آن باغی در هیجان ونفس شومش تابع
هوی وشیطان بود وچون بارتکاب اسباب باطله وبوسیله امور فاسده بمطا
لب خود میرسید آنگاه اظهار ندامت وپشیمانی میکرد وبعد از آن کرده خود را
فراموش میکرد ونمیخواست که کسی قبایح او را بزبان آورد ومثالب وخبطهای
او در مجالس مذکور سازد وطغیان او همچنان متمادی ومستمر بود تا زمان خلافت

حضرت

حضرت امام حسن علیه السلام ودلیل کذب آن شقی وفرزند آن بغی در آن مقاله که گفت
اگر من این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می شنیدم از عنان بخلاف علی
ابن ابیطالب علیه السلام میکردم واعتراف بحقیقت او مینمودم ودر خدمت او میبودم
همین بس که امیر المؤمنین ایثار خلافت ومنصب امامت را بحق حضرت حسن علیه السلام
نمود وآن فاجر همچنان در بغی خود مصر بوده واصلا از عنان بخلاف حسن علیه السلام
نکرده وانواع ایذا وآزار بحسن علیه السلام وشیعه امیر المؤمنین علیه السلام میرسانید و
بر تو مخفی نیست آنچه در حکایت سعد بر او لازم آمد از شتمات او بخدای عز وجل
وبرسول صلی الله علیه وآله وباجله صحابه شعر خاک بر آن بدگمراه واگر
کسی از روی انصاف در اقوال وافعال واحوال آن شقی نظر کند بیقین دریابد
که او داخل آن گروه است که خدا تعالی از احوال ایشان خبر داده است ودر آنجا
که فرموده است ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة

بیت
کلیم بخت کسی که بافتند سیاه * سفید کردنش از جمله محالاتست *
بآب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد *

ودر کتاب مناقب خوارزمی مذکور است
از عائشه که او روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله که آن سرور فرمود
که حق با علی است وعلی با حق واین هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه عند الحوض
بمن رسند وحدیث ام سلمه نیز در این باب سابقا مذکور شد وابو الیسر از پدر
خود روایت میکند که ما در مجلس عائشه بودیم که او گفت شما دانید که قاتل خوارج
چه کس است من گفتم قاتل خوارج علی ابن ابیطالب علیه السلام است گفت دروغ دروغ
است اینکه تو میگوئی من گفتم یا ام المؤمنین تو چرا تکذیب من میکنی وحال

انکه من راست گفتم و ما در این سخن بودیم که مسروق درآمد پس عایشه از وی پرسید
که من قتل الخوارج فقال قتلهم علی بن ابیطالب علیه السلام وذکروا ذا الثدیه چون
عایشه از مسروق شنید که قاتل خوارج علی بن ابیطالب علیه السلام است آمدم زبان
بگشاد و گفت آگاه باشید و بدانید که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم
که فرمود علی مع الحق والحق معه و در کتاب مناقب آورده است که از شاه اولیا ع
که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی ان الحق معك والحق علی لسانك
وفی قلبك وفی عینيك حقا که حق حقیقی تعیّم و زبان اوست شکر بنانه
بر زبان آه و از رافع روایت است که گفت بخدمت ام سلمه رفتم و او را از قصه روز جمل
خبر دادم فرمود که لئن طار قلبك اذ طارت القلوب مطایرها یعنی ای رافع
در آن روز که مرغ دل هر کس بجانب پرواز نمود مرغ دل تو بکدام جانب پرواز کرد
من گفتم یا ام المؤمنین بلبل دلم در آن روز در چمن علی بن ابیطالب علیه السلام پروان
مینمود و شاه باز خدنگم در آن مرغ دل از سینهای خوارج میربود پس ام سلمه فرمود که
نیکو کردی که در عسکر علی علیه السلام بودی و نصرت او نمودی و من ترا خبر دهم از آنچه
از پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم بدرستی و راستی
که آنحضرت فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام واشیاع واتباع او عند الحوض
بمن خواهند رسید و حق از علی واصحاب او مفارقت نکند ابو رافع روایت کرده
که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که یا ابا رافع کیف انت
وقوم یقاتلون علیا یعنی در آن دم که جمعی جاهلی بمخاصمت علی بن ابیطالب علیه السلام
برخیزند و در روی او شمشیر کشند و با او جنگ کنند و حال آنکه حق با علی

بخند

باشد و آن طایفه بر باطل و بر همه جهاد آن طایفه واجب باشد و نصرت علی لازم
و اگر کسی را قدرت و جهاد بدن نباشد باید که بزبان مجاهده نماید و اگر بزبان
نتواند باید که در مجاهده قلبی تقصیر و تهاون نکند ابی رافع گوید که من چون
این حدیث از آن حضرت شنیدم گفتم یا رسول الله از برای من دعا کن که اگر
من در آن وقت موجود باشم خدای تعالی مرا توفیق دهد تا من بقتال آن طایفه
قیام نمایم پس بعد از وفات حضرت خواجه در آن روزی که مردم بشاه اولیاء
بیعت نمودند و معویه و طلحه و زبیر کمر مخالفت بر میان بستند و آغاز دشمنی
کردند من دانستم که این طایفه آن قومند که پیغمبر صلی الله علیه وآله احوال ایشان را
بمن گفته پس من املاک خود که در خیبر داشتم و سرای که مرا در مدینه بود همه را
بفروختم و با اهل و اولاد خود متوجه خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام شدم و
شب و روز ملازم آن سرور بودم تا آنکه آن شاه دین پناه از دنیا رحلت نمود
پس من با اهل و اولاد خود در خدمت حضرت امام حسن علیه السلام بمدینه رجوع
کردم و چون مرا مسکنی در مدینه نبود حضرت حسن علیه السلام در مدینه منزلی بمن
داشت و زمینی در ینبع بمن انعام فرمود و در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است
از ابو موسی اشعری که من گواهی میدهم که حق با علی بن ابیطالب علیه السلام بود
تا آنکه بمخالفت او میان بستند حب دنیا و زخارف و زینت او ایشان را
از علی علیه السلام معزول ساخت و شیطان لعین ایشان را در وادی ضلالت انداخت
پس ابو موسی گفت بدرستی و راستی که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله
شنیدم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام می گفت که یا علی تو بر حقی و بعد از من حق

با تو است وخصم تو بباطل وعدو تو ضال ومضل یا علی دوستان تو پاکان روزگار
واعداء تو پلید اصل بدکردار **بیت** بد اصل تو عداوت ز اصل ناپاک بیت
بذو الفقار تو یاری ز پاکی گهر است امام عادل کامل توئی که حق با تو است
در این مقاله گواهم حدیث معتبر است و ابو حیان تیمی روایت کرده است از شاه
اولیاء علی مرتضی علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که رحم
الله علیاً اللهم دار الحق معه حیث دار یعنی خداوندا حق را در همه حال رفیق علی ابن
ابیطالب علیه السلام ساز و در میان این هر دو مفارقت میندار آورده اند که در
روز جمل چون عایشه رایت کردند ولشکر او مغلوب گشتند و او مقهور و مغلوب
گشته در سرای از سراهای بصره در آمد محمد بن ابو بکر پیش او رفت و گفت
که ای خواهر ترا بخدا قسم میدهم که بر خاطر تو هست و یاد داری که در روز فلانی
می گفتی که از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود الحق مع علی وعلی
مع الحق لن یختلفا ولن یفترقا یعنی همیشه حق با علی است و علی با حق
و هرگز این هر دو از یکدیگر مفارقت نکنند وجدا نشوند عایشه گفت بلی ای
برادر من این حدیث که نقل کردی از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم و ترا
از این حدیث خبر دادم و بر فطن لبیب مخفی نیست که غرض محمد ابن ابی بکر از این
سؤال الزام و توبیخ خواهر خویش بوده و بیان عناد و ضلالت و تا شاید که از این
گفتار شاید از وادی گمراهی و تعصب بیرون آید و اذعان بحقیقت شاه اولیا
نماید **بیت** با سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ
و در روایتست از مسروق که عایشه از من احوال نهروان و از ذو الثدیه پرسید

من گفتم از آنچه دیده بودم خبر دادم و حال ذو الثدیه با او گفتم پس او بمن گفت
ای مسروق هیچ توانی از آن جماعت که باقی بوده اند و آن احوال را مشاهده نموده اند
جمعی را نزد من آری تا من از ایشان نیز بپرسم پس مسروق برفت و از گروهی
محضر حاضر کرد همه گواهی دادند و گفتند که قصه ذو الثدیه راست است و ما او را
در آن روز دیدیم عایشه چون این حکایت را از آن جماعت بشنید گفت خدای تعالی
بر علی ابن ابیطالب علیه السلام رحمت کند که او بر حق بوده اما من زنی بودم از جمله
ضعیفات و امثال ما ضعیفات آنست که او با کسان و خویشان ضعیفات مخاصمت ورزند
و در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است که زید بن صوحان از روز جمل مجروح
افتاده بود و هنوز در او رمقی بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را دریافت
و پرسش کرد و فرمود که رحمک الله یا زید ما عرفتک الا خفیف المعونة عظیم الغنا
بر تو رحمت کند که من ترا مردی قانع و یاری کننده کامل یافتم و در آخرت و معاد و
من تقصیری نداشتی پس زید چون این حکایت از شاه اولیا شنید از شادی چشم بگشود
سر برداشت و فرمود که یا امیر المؤمنین خدا از تو خوشنود باد والله که من ترا
در معارف الهی کامل یافتم و من از روی جهل و نادانی نصرت و معاونت تو
نکردم بلکه نصرت من ترا از روی بصیرت و از سر دانش بود و من از حذیفه
یمانی شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که علی امیر البررة و قاتل الفجرة قاتل
الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا ان الحق معه یعنی علی کشنده کفار و
هلاک کننده فجار است و هر که علی را نصرت کند خدا نصرت او کند و هر که علی را فرو
گذارد خدا بتحقیق او را فرو گذارد و حق با علی است پس باید که تابع او باشید و بجانب او

میل کنید و او را فرو مگذارید و ام سلمه روایت کرده است که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود که علی ابن ابی طالب علیه السلام با قرآن است و قرآن با او است این
هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا عند الحوض بمن رسند و شهر بن حوشب روایت می
کند که من نزد ام سلمه بودم که مردی بیامد و بر او سلام کرد پس او را گفت که تو
چه کسی گفت من ابو ثابت آزاد کرده ابوذرم ام سلمه چون او را بشناخت فرمود که مرحبا
یا ابا ثابت بیا و بنشین چون ابا ثابت در آمد ام سلمه فرمود که ای ابو ثابت در روز جمل
چون مرغ دل هر کس بجانبی پرواز کرد مرغ دل تو بکدام جانب طیران نمود ابو ثابت
گفت که من بجانب علی علیه السلام بودم ام سلمه گفت که نیک کردی که بخدمت علی
علیه السلام بودی و من ترا بشارت دهم و الله که من از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله شنیدم که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی این هر دو از یکدیگر
جدا نشوند تا عند الحوض بمن رسند و من پسر خود و برادرزاده خود را بخدمت علی
ابن ابی طالب علیه السلام فرستادم تا نصرت او نمایند و معاونت او کنند و اگر نه آن
بودی که خدای تعالی بر ما حکم کرده است که در خانهای خود قرار گیریم و بیرون
نرویم من هر آینه خود را بصف علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسانیدم و در لشکر او
می بودم و نصرت او مینمودم زیرا که من یقین میدانستم که کسی از مهاجر و انصار
در علو مقدار بعلی مرتضی نرسد و در حقانیت و کمال درجه او را در نیابد **بیت**

بحسن و خلق و وفا کس بیار ما نرسد ٭ ترا در این سخن انکار کار ما نرسد
اگر چه حسن فروشان بجلوه آمده اند ٭ کسی بحسن و ملاحت بیار ما نرسد

فصل در بیان فضیلت علی ابن ابی طالب علیه السلام و رجحان او بر جمیع

صحابه

صحابه و آنچه سابقا در رساله ابو عثمان عمر الجاحظ نقل کردیم تو را در این باب کافیست
زیرا که اگر آن اخبار همه متواترست با آنکه علی ابن ابی طالب علیه السلام در کمالات حسبی
و نسبی نظیر نداشته و در آنجا مذکور شد که بنی هاشم علی الاجمال بر همه فایقند
و در میان بنی هاشم هیچکس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتبه علی ابن ابی طالب علیه السلام
نبوده و محبتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را با شاه اولیا بوده بدیگری آن
مودت نبوده و همیشه در ترویج امور او میکوشید و مردم را بمحبت و متابعت او
ترغیب مینمود و از مخالفت و تخذیل منع میفرمود و حدیث علی مع الحق و القرآن و
هما مع علی طالب حق و صاحب انصاف را در این مطلب کافیست چه مقرر است که گوی
سعادت چابکسواران میدان فراست ربایند و اما آنانکه ابواب قلوب ایشان
بقفل غفلت و عناد مقفول و مسدود گشته است و مسامع اذهان ایشان
بآفت صمم جحود و تقلید انکار مصموم شده و عیون عقول ایشان بسبیل انکار
کلال یافته از این نصایح و مواعظ محظوظ نیستند و سالکان مسالک ضلال
و راکبان خیل هوا و ضلال بسر حد این مقصد راه نیابند **مصراع**
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ٭ و در کتاب مناقب خوارزمی مذکور
است که بریده روزی بخدمت خواجه عالمیان صلی الله علیه و آله بود که آنسرور
فرمود که ای بریده برخیز تا بعیادت فاطمه علیها السلام رویم چون آنحضرت بحجره
طاهره فاطمه علیها السلام در آمد و چشم آن سیده معصومه بحضرت خواجه افتاد
بگریست سید عالم فرمود که ای نور دیده من ترا چه چیز بگریانید فاطمه فرمود
که قلت طعام و شدت آلام و کثرت هموم و محنت غموم حضرت رسالت پناه

چون این حکایت از فخر رسل بگوش خود شنید گفت ای فاطمه آنچه پروردگار عالم از برای
تو آماده و مهیا کرده است ترا بهتر است از آنچه تو بآن رغبت مینمائی یا فاطمه
اما ترضین انی زوجتک خیر امتی اقدمهم سلما واکثرهم علما وافضلهم حلما وان الله
ان ابنیک شباب اهل الجنة یعنی ای فاطمه تو بآن راضی نیستی که ترا بشوهری
داده ام که او بهترین امت منست از روی علم و فضل و دانش و اقدم ایشان
است در ایمان ای فاطمه بدان و آگاه باش که این دو پسر تو حسن و حسین بهترین
جوانان اهل بهشتند و قریب باین مضمون آنچه در اینباب بطرق اهل
البیت علیهم السلام ثابت شده است و خلاصه این خبر آنست که حضرت فاطمه علیها السلام
چون شنید که او را بعلی ابن ابیطالب علیه السلام تزویج نموده‌اند بگریست پس چون
حضرت خواجه بر آن مطلع شد بپرسش فاطمه علیها السلام آمد و فرمودند ما الذی
یا فاطمة تبکین فوالله لقد انکحتک اکثرهم علما وافضلهم حلما واولهم سلما و مضمون
این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود آورده است و از معقل بن یسار نقل
کرده و در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است از حکیم که او روایت کرده است
از پدر خود و پدرش از پدر خود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که در روز خندق مبارزت علی ابن ابیطالب علیه السلام بعمرو عبدود
فاضلتر و بهتر است از عمل خیر که از امت من صادر شود تا روز قیامت و
عبارت حدیث اینست لمبارزة علی ابن ابیطالب علیه السلام یوم الخندق افضل
من اعمال امتی الی یوم القیمة و در روایت ابن عباس آمده که روزی مرغ بریان
بطریق هدیه بحضرت خواجه آوردند حضرت خواجه فرمودند اللهم ائتنی باحب

خلقك یعنی ای قادر بیکمال و ای خداوند ذوالجلال بفرست که از اهل عالم آنکس که تو او را
دوست میداری بنزد من فرستی تا این مرغ را با من بخورد پس بهمان ساعت علی ابن ابی
طالب علیه السلام حاضر شد و آن مرغ را با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خورد و
همین حدیث در روایت انس بن مالک نیز واقع است و ترمذی این حدیث را در جامع
خود آورده است و نسائی در کتب احادیث این خبر را مذکور ساخته و در صحت این
حدیث سخنی نیست و ترمذی باسناد روایت کرده از عامر بن سعد ابی وقاص
که معویة ابن ابی سفیان روزی بسعد گفت که ای سعد ترا چه چیز منع میکند از لعن
ابوتراب سعد گفت قال لهن رسول الله صلی الله علیه و آله فلن اسبه ان تکون
لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و مضمون
این خبر سابقا ترا معلوم شد و تفصیل این حکایت بتو ظاهر گشت و بدانکه حدیث
منزلت در صحیحین بطرق متعدده مذکور است و ابوعیسی ترمذی نیز در
جامع خود آورده که این حدیثی است صحیح در صحت این حدیث سخنی نیست و اما
حدیث رایت در صحیح مسلم مذکور است و حسان بن ثابت مضمون این حدیث را
منظوم ساخته و حاصل این قصه را در ابیات معدوده درج نموده و آن ابیات اینست

وکان علی ارمد العین یبتغی ❊ دواء فلما لم یحس مداویا
شفاه رسول الله منه بتفلة ❊ فبورک مرقیا وبورک راقیا
وقال ساعطی الرایة الیوم فارسا ❊ کمیا شجاعا فی الحروب محامیا
یحب الاله والاله یحبه ❊ به یفتح الله الحصون الاوابیا
فخص بها دون البریة کلها ❊ علیا وسماه الوصی المواخیا

حاصل این ابیات آنست که چون ابوبکر و عمر از جنگ و قلعه خیبر روی بهزیمت نهادند
و رایت اسلام را بینداختند و از فتح خیبر عاجز گشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله
از آن حالت غمگین شد پس فرمود که والله من رایت اسلام را فردا بدست
مردی دهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست
دارند پس فردا چون پیشوای صلوا کما رأیتمونی اصلی و آن مقتدای قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی نماز بامداد را ادا فرمود صحابه هر یک خود را در
دم عرض کردند و در نظر آن سرور میآمدند و گردنها دراز میکردند که شاید
آن منصب عالی بنام ایشان مقرر شود پس در آنحالت آن بلبل باغ نبوت زبان
بگشود و فرمود که پسر عمم علی را بخوانید پس در ساعت شاه ولایت حاضر شد
و درد آشوب چشم آن نور دیده و دیده آن امام برگزیده دردناک بود پیغمبر
صلی الله علیه و آله او را نزد خود خواند و آب دهن مبارک خود در چشم او انداخت
دردم آن الم بصحت مبدل شد و آن رنج رمد بتفل احمد صلی الله علیه و آله
زایل گردید پس آن سید انام رایت اسلام را بدست امام علیه السلام دادند و فرمودند
متوجه خیبر شو که خدای عز و جل معین و ناصر تو است شاه ولایت رو بجانب
خیبر نهاد و فتح آن حصون منیعه نمود چنانکه در کتب تواریخ و سیر مسطور است
و قصه مباهله در کتب مؤالف و مخالف مذکور است و خوارج را نیز در این
واقعه خلافی نیست و کیفیت مباهله و سبب آن در محل خود بعد از این مذکور
خواهد شد و در کتب مناقب مذکور است از جابر بن عبدالله که فرمود که ما
جماعتی در مسجد تکیه زده بودیم و در خواب شده علی ابن ابیطالب علیه السلام نیز

باما بود

باما بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بمسجد درآمد و در دست مبارکش
جریده از نخل بود که تازه آنرا بریده بودند پس آنحضرت از روی انکار در حق
ما فرمود که شما در مسجد خواب میکنید این چه حالتست که از شما واقع میشود
پس روی مبارک بسوی علی ابن ابیطالب علیه السلام کرد و فرمود که یا علی انه یحل
لک فی المسجد ما یحل لی الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة
یعنی هر فعل که مرا در مسجد رواست علی ابن ابیطالب علیه السلام را نیز جایز است پس
چنانچه مرا رسد که در مسجد بخواب روم علی را نیز رسد و اما دیگران را در
مسجد تکیه کردن و در خواب شدن مستحسن نباشد یا علی بآن خدائیکه جان
محمد در قبضه قدرت اوست که تو در قیامت عند الحوض محبانرا آب خواهی داد
و مبغضانرا بعصائیکه در دست تو باشد از عوسج از حوض دور خواهی کرد هم
چنانکه شتران را خداوندان را از آب دور کنند و نگذارند که آب خورند و گویا
آن منزلت و مکان تو و آن رفعت شان تو حالا در نظر هست و من آن حالت
ترا مشاهده میکنم و در کتاب مناقب آورده است از شاه ولایت که آن سید
سرور اوصیا فرمود که من روزی در حالت خستگی خود بنزد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله رفتم پس آن حضرت مرا در مکان خود بنشانید و مرا بجامه
خود بپوشانید و مشغول نماز شد و چون از نماز فارغ شد متوجه من شد و
فرمود که ای پسر ابوطالب خدا ترا شفا داد و ترا از این خستگی هیچ باکی نیست
ای علی بدان و آگاه باش که هر چیزی که من از خدای عز و جل از برای خود طلبیدم
از برای تو نیز مثل آن از خدا درخواست میکنم و هر چه من از خدا طلب میکنم آنرا

بن سید هدالا انه لا نبی بعدی و در کتاب مناقب مذکور است از معاذ بن
جبل که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب علیه السلام گفت یا علی
من از تو ممتازم بنبوت و بعد از من پیغمبری نباشد و تو ممتازی از همه
قریش بهفت چیز و هیچ قریشی را نرسد که با تو در آن هفت چیز نزاع کند انت
اولهم ایمانا بالله واوفاهم بعهد الله واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم
بالرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم یوم القیمة عند الله مزیة و صاحب کتاب
کفایة الطالب گفته است که این حدیث عالیست و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة
الاولیا این حدیث را روایت کرده است و مسلم داشته و در کتاب مناقب مذکور
است از ابی سعید خدری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده است
که علی خیر البریة و جابر بن عبد الله روایت کرده است که در مجلس حضرت خواجه
بودیم که علی ابن ابیطالب علیه السلام اقبال کرد و چون چشم حضرت خواجه بر علی علیه السلام
افتاد گفت که قد اتاکم اخی یعنی آمد برادر من که بنزد شما میاید و بعد از ان
دست مبارک خود بر خانه کعبه نهاد و فرمود که بان خدای که جان محمد در دست
قدرت اوست که این یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام و شیعه او در روز قیامت
رستگارانند و بدرستی و راستی و بتحقیق و یقین که انه اولکم اه و چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله این سخن در حق شاه اولیا فرمود این آیه نازل شد
که اولئك هم خير البرية و بعد از نزول این آیه هرگاه که شاه اولیا اقبال می
نمود صحابه می گفتند قد جاء خیر البریة و در روایت سلمان فارسی رضی الله عنه
واقع است که حضرت خواجه صلی الله علیه و آله فرمود که برادر من و وزیر من و

و بهترین کسان بعد از من علی ابن ابیطالب علیه السلام است و در کتاب مناقب مذکور است
از ابو ایوب انصاری که او فرموده است که روزی سیدة طاهره فاطمه زهرا علیها السلام
بعیادت حضرت خواجه آمد و چون پدر بزرگوار خود را در شدت مرض یافت
بگریست چنانچه آب دیده آن سیده بر خد او جاری شد حضرت خواجه فرمود
که ای نور دیده یکی از اکرام حق تعالی در حق تو همه آنست که ترا شوهری داده ام
که ایمان او بر همه سابق و علم او از علوم دیگران بیشتر و حلم او از حلم دیگران زیاد
تر است یا فاطمة ان الله اطلع اه یعنی ای فاطمه خدای تعالی دو بار نظر بر اهل دنیا
نمود اول مرا از میان ایشان برگزید و برسالت بخلقان فرستاد و در نظر دوم
شوهرت را برگزید و مرا امر فرمود که ترا باو تزویج کنم و او را وصی و خلیفه خود کردانم
و این حدیث در کتاب کفایة الطالب مذکور است از دارقطنی باسناد از ابی
هرون عبدی که من بخدمت ابو سعید خدری رفتم و گفتم که تو در واقعه بدر
حاضر بودی و آن حرب را مشاهده نمودی ابو سعید فرمود که بلی من در آن واقعه
حاضر بودم گفت ایا تو هیچ حدیث و حکایتی در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده که ما را از ان خبر دهی گفت بلی شنیده ام
و من شما را از ان خبر دهم روزی حضرت فاطمه علیها السلام بعیادت مصطفی صلی
الله علیه و آله آمد و من از جانب راست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
نشسته بودم فاطمه چون پدر بزرگوار خود را در شدت مرض مشاهده کرد
بگریست حضرت خواجه فرمود ترا چه چیز بگریانید فاطمه عرض کرد که ای پدر
بزرگوار میترسم که بعد تو بمانم و ضایع شوم پس حضرت خواجه فرمود این حکایت

مذکور شکر این داد و فاطمه بخندید و خرم و شادان گشت و حضرت خواجه با
بشارت بشارت دیگر افزود و فرمود که ای فاطمه بدان و آگاه باش که علی بن
ابیطالب علیه السلام را هشت منقبت است ایمان کامل بخدا و رسول و دانش
و حکمت و زن و جفت چون فاطمه و پسران چون حسن و حسین و امر بمعروف و نهی از
منکر یا فاطمه ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی با شش چیز داده است که در
اسلاف ما آن شش چیز نبوده است و در متاخرین نیز یافت نشود پیغمبر ما
بهترین پیغمبرانست و آن پدر تست و وصی ما بهترین اوصیا است و آن شوهر
تواست و شهید ما بهترین شهیدانست و آن عم پدر تواست و سبطین این
امت از ماست و آن هر دو پسران تواند و مهدی این امت نیز از ماست که
عیسی علیه السلام بعد از نزول از آسمان باو اقتدا نماید و چون حدیث آنحضرت
باینجا رسید دست مبارک خود بر دوش حسین علیه السلام نهاد و فرمود که مهدی
این امت که عیسی علیه السلام باو اقتدا کند از نسل این فرزند تو خواهد بود و
محمد یوسف بن محمد گنجی شافعی میگوید که این حدیث را صاحب حجج و بغدا
در کتاب خود آورده که و قابل صحت او شده و حافظ ابو نعیم نیز این خبر را
در کتاب اربعین در اخبار مهدی ایراد کرده السبط از این که در این مقام مذکور
شد و ما النیل در فصل اخبار مهدی علیه السلام نقل خواهیم کرد ان شاء الله و در
کتاب مناقب خوارزمی آورده است از عبد الرحمن بن قسم الهمدانی انا ابو حاتم
محمد بن محمد الطاطانی از حسن بن علی بن موسی ابن جعفر بن محمد بن علی بن
حسین بن علی ابن ابیطالب علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است

از سید

از سید اولین و آخرین که آن سید دین پرور فرمود که یا ابا الحسن کلم الشمس ای یعنی
سید انبیا بشاه اولیا علی مرتضی فرمود که ای علی با آفتاب سخن گوی که او با تو
سخن گوید پس آن خورشید فلک امامت روی با آفتاب کرده و سلام کرد
باین مضمون که سلام بر تو باد ای امیر مؤمنان و ای امام متقیان و پرهیزکاران
و ای پیشوای نیکوکاران و ای سرور سفید رویان یا علی تو و شیعه تو
رستگارانید و مأوای شما جنة المأوی است یا علی اول کسی که از خلقان
زنده شود و سر از قبر بیرون کند بعد حضرت سید اولین و آخرین محمد باشد
و بعد از محمد صلی الله علیه و آله تو از قبر بیرون آئی و اول کسی که او را جامه
دهند و خلعت پوشانند محمد باشد و بعد از آن تو را خلعت دهند شاه
ولایت چون این بشارت بشنید پیشانی مبارک بر زمین نهاد و سجود نمود
و در سجده میگریست و آب از دیده میبارید سرور انبیا چون آنحالت از
شاه اولیا مشاهده نمود روی مبارک خود بشاه اولیا نمود و فرمود که
ای حبیب من و ای برادر من سر از سجده بردار که فرشتهٔ هفت آسمان بتو مباهات
کردند و این حدیث از چند طریق دیگر منقول شده است و در کتاب مناقب
مذکور است که از حافظ ابو العلاء حسن بن احمد العطار باسناد از عبد الله بن
مسعود نقل که او فرمود که من با پیغمبر صلی الله علیه و آله بحجره بیرون رفتم
حضرت خواجه آهی کشید از سینه گفتم یا رسول الله این نفس درد آلود از برای
چه بود خواجه فرمود که نعیت الی نفسی یعنی مرا خبر دادند از موت من و نفس
مرا آگاه گردانیدند برحلت از این دنیا گفتم یا رسول الله خلیفه تعیین کن گفت

چه کس را خلیفه سازم گفتم ابوبکر را پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این سخن از
من شنید ساکت شد و هیچ نگفت پس دیگر بار آهی بر آورد گفتم یا رسول الله
خلیفه تعیین کن گفت چه کس را خلیفه سازم گفتم ابوبکر را پیغمبر صلی الله علیه
و آله چون این سخن از من بشنید ساکت شد و هیچ نگفت پس دیگر بار آهی بر آورد
گفتم یا رسول الله این تنفس از چه بود پیغمبر صلی الله علیه و آله همان جواب داد
گفتم یا رسول الله استخلاف کن فرمود که چه کس را خلیفه کردانم گفتم که عمر خطاب را
پیغمبر صلی الله علیه و آله ساکت شد دیگر دیدم که آن حضرت آهی بر کشید
گفتم یا رسول الله سبب این تنفس چه بود آنحضرت همان جواب داد گفتم یا
رسول الله خلیفه تعیین کن تا بعد از تو مرشد خلقان و رهنمای مردمان
باشد حضرت خواجه فرمود که کرا خلیفه کردانم گفتم علی ابن ابیطالب علیه السلام را
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چه بطیف اذا این باشد اما شما باین امر راضی
نشوید و اصحاب من بخلاف من رغبت نمایند والله لئن فعلتم لیدخلنکم
الجنة یعنی بخدا که اگر علی والی شما باشد و او را خلیفه من دانید بعد از من
هر آینه بحر حق و راستی کند او شما را ببهشت عنبرسرشت در آورد و شما بواسطه
او رستکاران باشید و در مسند احمد بن حنبل مذکور است در مجلد اول
از ابی طفیل از شاه ولایت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که یا علی اگر بعد از من والی این امر تو باشی باید که اهل حجران را از جزیرة العرب
بیرون کنی و ایشان را از جزیره برانی حذیفه یمانی روایت می کند که روزی
صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله آیا تو چرا علی ابن ابیطالب را

خلیفه خود نمیکردانی و وصی خود نمیسازی خواجه فرمود که اگر علی امام و والی کار
شما باشد هر آینه شما را بصراط مستقیم برساند چرا او است هادی و مهدی
و از انسیاق این حدیث معلوم میشود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله را میل بولایت و نیابت شاه اولیا بوده و میخواست که بعد از او بلا فصل
علی علیه السلام خلیفه و نایب او باشد و آن سید سرور در این مطلب گاهی بکنایات
ادا میفرمود و گاهی باین مقصود تصریح میفرمود زیرا که اسباب خلافت و
شرایط ولایت و نیابت را و مساوات نه در غیر او آری او است لا فتی تحت
امامت و شایسته زیادت خلافت و حدیث سلموا علی علی بامرة المؤمنین
مشعر باین مضمون و مخبر از این مکنونست لیکن کوردلان معاندان را از
این نکته حظی نیست و حسادان نمنادانت بهره ندارند اگر خواهی که در دین
محمد صلی الله علیه و آله خدا از تو راضی و خشنود گردد شعر

بسلطان ولایت التجا کن	ملاذ از اصل ملت مصطفی کن
غلام حیدر و اولاد او باش	مشو مایل بارذال و اوباش

و ما این قصه را در فصل ملحقات ایراد خواهیم کرد و این حکایت چنانچه باید
و شاید بتفصیل خواهیم داد و صاحب لحد را بینابا دو بیتی انشا
فرموده است و مذمت معاندان و مخالفان نموده شعر

اوصی النبی فقال قائلهم	قد ظل یهجر سید البشر
و ارى ابا بکر اصاب و لم	یهجر و قد اوصی الی عمر

محصل مضمون ابیات آنست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز وفات

عزیمت فرمود که وصیت نامه بنویسانند و شاه اولیا علی مرتضی را نایب خود
گردانند پس دوات و قلم طلب فرمود عمر بن خطاب در آن وقت حاضر بود
گفت حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدا ما را کافیست و ما را احتیاج بوصیت نامهٔ
این مرد نیست و بر قول او معاذالله اعتماد نیست و هذیان گفتن او غالبست زیرا
که در شدت مرض و غمرات موت گرفتار است و بیهوش است و کلام او در این
حال مقبول و معقول نیست ای عزیزان در این مقاله نیکو تامل کنید تا دریابید
اهل باطل و عناد در دین محمدی صلی الله علیه و آله چگونه در مقام افساد
بوده اند و عجب از عمر که در وقتیکه ابوبکر در شدت مرض بود و وصیت میکرد
که خلیفه بعد از و عمر باشد این استبعاد از عمر واقع نشد و نگفت که این مرد در
شدت بیماری گرفتار است و هذیان میگوید و بر وصیت او اعتماد نیست
و این امریست بس غریب و حکایتیست بس عجیب که ابوبکر در مرض موت
از هذیان منزه بود و سید اولین و آخرین بکلام بیهوده متهم شود شعر
بیزارم از این کلام و گفتار ✿ در حق نبی و آل اطهار ✿ آنرا که عقیده اش
چنین است ✿ او مرتد و کافر و لعین است ✿ و در کتاب مناقب خوارزمی مذکور
است انس بن مالک که از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغ بریان
بیاوردند پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا فرمود که اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یاکل معی هذا چون من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دعا
شنیدم گفتم خدایا از قوم من گردان تا ما را بآن فخری حاصل شود دیدم که
علی بن ابیطالب علیه السلام بدر آمد گفتم یا علی برگرد که حضرت بکاری مشغولست

علی رفت

علی رفت و باز آمد این نوبت حضرت خواجه فرمود که ای انس در را بگشا من در را
گشودم علی بن ابیطالب علیه السلام در آمد حضرت خواجه فرمود که این دفعهٔ سوم
بود امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله من دو نوبت پیش از این بر در
آمدم و انس مرا دستوری نداد و از برای من در نگشود و مرا باز گردانید حضرت
خواجه فرمود که ای انس چرا چنین کردی گفتم یا رسول الله میخواستم که کسی از خویشان
من باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر آینه بدرستی و راستی که مرد قوم
خود را دوست دارد و این حدیث سابقا بترجمه مذکور شد و در کتاب مناقب
حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه از حذیفه یمانی مذکور است که حضرت
خواجه فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر و نیز در این کتاب مذکور است
از حذیفه که او فرمود که من از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرموده است که علی علیه السلام بهترین امت منست و در این سخن شک نکند
الا منافق و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایتیست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده است که علی بن ابیطالب خیر من اخلف بعدی و ابوسعید
خدری از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت میکند که سلمان فرمود که روزی
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا آواز داد من گفتم لبیک گفت من ترا امروز گواه گرفتم
که علی بن ابیطالب علیه السلام بهترین اصحاب منست و فاضلترین ایشان و سرور
این امت و نیز ابوسعید از سلمان فارسی روایت کرده است که من خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردم که یا رسول الله هر پیغمبری را
ناچار است از وصی پس باید که مرا آگاه کنی که وصی تو چه کس خواهد بود آن

سید و سرور ساکت شد و در جواب من هیچ نفرمود و برفت و بعد از آن چون
مرا دید گفت یا سلمان گفتم لبیک یا رسول الله و بسوی آن حضرت شتافتم مرا
گفت ای سلمان میدانی که وصی عمران چه کس است گفتم علی یا رسول الله وصی
موسی یوشع بن نون بود گفت میدانی که چرا او وصی شد گفتم بواسطه آنکه او اعلم
امت موسی بود گفت ای سلمان بدان و آگاه باش که وصی من و موضع سر من و
بهترین کسانیکه بعد از من خواهند بود علی بن ابیطالب است و او است منجز وعده
من و او است قاضی دین من و این حدیث در روایت انس نیز وارد است و این
خبر بطرق متعدده ثابت و محقق است و در کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد بن
موسی مذکور است از عطیة بن سعد که من بخدمت جابر بن عبد الله انصاری
رفتم و او از غایت پیری ابروها فرو افتاده بود و چشمهای او را پوشیده گفتم
ما را خبر ده از احوال علی بن ابیطالب علیه السلام پس او در آن حال حاجبین خود را
برداشت و بعد از آن در ما نگریست و فرمود که ذاک من خیر البشر یعنی علی بن
ابیطالب علیه السلام چون نفس سید انام است و کسی از مهاجر و انصار بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از او دوست تر نبوده و در روایت دیگر آمده که سائلی
در آن حالت از جابر پرسید که تو چه میگوئی در حق آنکس که علی علیه السلام را دشمن
دارد جابر فرمود که دشمن علی علیه السلام کافر است و ملعون و در این شکی نیست
و این خبر بطرق متعدده بثبوت رسیده و نیز جابر روایت کرده است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه را از برای جمع کردن صدقات
بقبیله بنی ولیعه فرستاد و در میان ولید و آن قبیله در زمان جاهلیت عداوت

و خصومت

و خصومت بود چون بنی ولیعه خبر آمدن ولید شنیدند باستقبال او آمدند
تا معلوم کنند که ولید بچه کار آمده است و شغل او چیست ولید از خروج ایشان
برسم استقبال خیال کرد که مگر آن جماعت قصد قتال او دارند برگشت و بمدینه
آمد و بعضرت خواجه عرض کرد یا رسول الله آن طائفه قصد قتل من کردند و
مانع صدقات شدند پس بنی ولیعه از آن حالت خبر یافتند بخدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله لقد کذب الولید یعنی ولید آنچه در حق ما
بخدمت شما عرض کرده است دروغ و بهتانست و ما او را استقبال کردیم تا حال
او را معلوم کنیم که او از روی عداوت بنزد ما آمده است و میخواهد که با ما قتال
کند یا بکار دیگر آمده او از ما فرار نمود و بخدمت شما آمد و در حق ما افترا کرد پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای بنی ولیعه اگر آنچه بر شما مقرر شده است از
صدقات ارسال نکنید و تسلیم ننمائید هر آئینه بر شما مسلط سازم مردی را
که بمنزله نفس من باشد تا با شما مقاتله کند و ذلیل و حقیر سازد و ذریه شما را
اسیر کند پس دست مبارک خود بر کتف شاه اولیا گذارده و فرمود که اینست که
شما می بینید او را بعد از آن این آیه در حق ولید بن عقبه نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا آه و ابو بصیر انصاری روایت کرده است که از پدرش که او گفت من بخدمت
ام المؤمنین عایشه رفتم عایشه از من پرسید که قاتل خوارج چه کس است من گفتم
که علی بن ابیطالب علیه السلام ایشانرا بکشت عایشه گفت من نیز از هوای نفس در
گذشتم و بمقتضای انصاف بشما میگویم که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود که یقتلهم خیر امتی بعدی یعنی کشنده خوارج بهترین امت

منست بعد از من و آن علی ابن ابیطالب است و در روایت مسروق واقع است که من
بمجلس عایشه رفتم مرا پرسید که خوارج را چه کس کشت من گفتم که کشنده ایشان
علی ابن ابیطالب علیه السلام است عایشه چون سخن شنید ساکت شد پس من او را پرسیدم
که یا ام المؤمنین من ترا بخدا سوگند میدهم که آنچه در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده مرا از آن خبر ده عایشه گفت من از پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنیدم که خوارج بدترین خلایق اند و قاتل ایشان بهترین
خلق خداست و اعظمهم عند الله یوم القیمة وسیلة پس دیگر عایشه با مسروق
گفت که تو از محبان و دوستان منی و ترا قدر عظیمیست نزد من اگر ترا خبری از ذو الثدیه
هست با من بگو و مرا از احوال او خبر کن گفتم بلی من او را دیده ام و خبر دارم و ترا
از آن آگاه کنم او را علی ابن ابیطالب علیه السلام کشت در نهروان در میان درختان
کز در زمین دار الشقوق که مسکن موشان و خانهای جرذان بود عایشه چون
این حکایت از من شنید گفت عمرو بن العاص بمن خطی فرستاد که مخدج یعنی
ذو الثدیه را او کشته است در کنار دریای نیل پس من گفتم ای مادر آنچه تو از پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنیدی در حق آن جماعت نهروان با من بگو عایشه گفت من
از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که ایشان بدترین خلق خدا اند و کشنده ایشان را
بهترین خلق خدا میکشد و مضمون این خبر سابقا معلوم شد و این خبر ابن ید بن
زیاد نیز روایت کرده است و تتمه روایت ابن زیاد این است که عایشه گفت مرا در حق
علی ابن ابیطالب علیه السلام حقی نیست و نبوده و آنچه در میان من و او واقع شد نه
بجهت عدم حقیت و فقد اهلیت او بود در امامت بلکه منشا وقوع آن حال عداوتی بود

که زنان را

که زنان را بحسب طبع با اهل و خویشان شوهران میباشد و این خبر خوارج که از
عایشه مرویست و آنکه علی ابن ابیطالب علیه السلام خیر خلق الله است بچند طریق از او
مرویست و مضمون آن اخبار همه متفاد است بطرق متعدده ثابت و متحقق است
و ابو عمر زاهد در کتاب یواقیت آورده است که مرا بعضی از ثقات خبر داده است
که احمد بن حنبل در وقتی که بکوفه رسید و در آن وقت مردی در کوفه بود و
اظهار امامت میکرد و در باب امامت و منصب خلافت مباحثه مینمود و در
ترویج مذهب شیعه از او سخنان ظاهر می شد آن مرد چون خبر آمدن احمد بکوفه
شنید گفت عجب است اینکه احمد بن زیارت ما نیامد و ما را نپرسید اصحاب
که در مجلس او بودند با او گفتند که آنچه تو میگوئی و اظهار آن مینمائی معتقد
احمد نیست و او با این مقاله تو راضی نیست و او بنزد تو نمی آید مگر آنکه تو از این
مقاله ساکت شوی و از اظهار مقاله امامت خاموش گردی آن مرد گفت
مرا از این مقاله چاره نیست و من این مقاله را با احمد و غیر احمد اظهار میکنم و احمد
از ملاقات او امتناع مینمود تا آنکه عزیمت کرد که از کوفه بیرون رود و متوجه
بغداد شود پس جماعتی از شیعه با او گفتند که تو از کوفه بیرون میروی و بملاقات
این شیخ عظیم الشان و بی استفاده مسئله در بنیاد او و این حالت ملایم کمال تو
نیست احمد گفت با ایشان که شما بروید و با وی مقرر کنید که او از حکایت امامت
خاموش شود تا من بمجلس او روم و او را دریابم و از او حدیثی نقل کنم و در باب
دین از او فایده فرا گیرم برخواستند و بخدمت شیخ آمدند و گفتند که ما را بتو حاجتی
هست شیخ گفت که حاجت شما را روا کردم بگوئید که حاجت شما چیست ایشان گفتند

کە ما میخواهیم کە احمد را بخدمت شما آوردیم زیرا کە مصلحت ما و شما در آنست کە او
بمجلس شما درآید و از شما حدیثی و حکایتی بشنود کە اگر بی ملاقات و استفادهٔ
علمی از شما متوجه بغداد شود و قایل بفضایل و کمالات شما نباشد کسی از علمای
بغداد بر قول تو اعتماد نکند و کلام تو از درجهٔ اعتبار ساقط شود پس او این حکایت را
از ایشان قبول نمود ایشان برگشتند و بنزد والیان احمد آمدند و گفتند آنچه تو فرمودی
حاصل شد این زمان برخیز تا بخدمت شیخ رویم احمد برخاست و بمجلس شیخ آمد
شیخ او را مرحبا گفت و تعظیمش کرد و آنچه احمد از او سؤال کرد از احادیث نبوی
او جواب داد و احمد آن را نوشت و چون از کتابت فارغ شد قلم را از سیاهی پاک
کرد و عزیمت کرد که برخیزد شیخ فرمود که یا اباعبدالله مرا بتو حاجتیست احمد گفت
من حاجت تو را روا کردم شیخ فرمود که میخواهم که مذهب خود را بتو اعلام کنم و ترا
بر حال خود مطلع گردانم احمد گفت بگو که مذهب تو چیست شیخ فرمود که بدان و
آگاه باش که من اعتقاد کرده ام که علی ابن ابیطالب علیه السلام بهترین این امت و اعلم
و افضل ایشانست احمد چون این سخن از شیخ بشنید گفت یا شیخ بر تو در این سخن
مؤاخذه نیست و این سخن حقست و پیش از تو سلمان و ابوذر و جابر و مقداد را
این سیرت بوده است و این مقاله مخصوص بتو نیست بر این اعتقاد بوده اند
شیخ چون این مقاله از احمد شنید بغایت فرحناک و خوشحال گردید و آن جماعت
شیعه از مقاله احمد مسرور گشتند و ثنای او بجای آوردند و در کتاب کفایة
الطالب مذکور است از حذیفه بن الیمان که روزی بحضرت خواجه عالم گفتند که یا
رسول الله چرا علی ابن ابیطالب علیه السلام را خلیفه و نایب خود نمیکنی و آنحضرت فرمود

کە اگر علی ولی شما باشد گمراه نیست که او شما را بصراط مستقیم و بنعیم مقیم رساند زیرا
که اوست هادی و مهدی و مرشد کامل و رهنمای صادق و صاحب کتاب کفایة
الطالب فرموده است که این حدیثیست حسن و عالی و علی ابن ابیطالب علیه السلام را
صد منقبت است که مخصوص اوست و در باقی مناقب با اصحاب شرکت است و این
حدیث بطرق متعدده مرویست و در کتاب اربعین حافظ ابی بکر محمد بن ابی نصر
مذکور است از عطاء بن میمون از انس بن مالک که حضرت خواجه فرمود که انا و علی
حجة الله علی عباده و این خبر را غیر محدث حنبلی نیز ایراد نموده است و بر عقلا
ظاهر است که این منزلت با آنکه هیچکس از اصحاب را منزلت علی ابن ابیطالب علیه السلام
نیست که بنای محل و بغایت عالی و بنیان مجد و شرف او بس متین و محکم است
شمه ئی مقال از صفات او . و نیز بعد از تامل در حدیث مذکور بر تو روشن
شود که هر فضل و کمال که مصطفی را حاصلست در مرتضی نیز موجود است الا
مرتبهٔ نبوت که آن بخصوص از این مبحث خارج است فصل در بیان زهد
امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام و قناعت آنحضرت و اعراض او از زینت و
زخارف دنیا خوارزمی در کتاب مناقب آورده است از ابومریم از عمار بن یاسر که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی حق تعالی ذات نفیس ترا
مزین و محلی ساخته است بزینتی پسندیده و خصلتهای حمیده که سایر مردم از آن
زینت خالی اند و آن خصلت دوست ترین خصلتهاست عند الله و آن خصلت
اینست که دنیا را در نظر تو ذلیل و خوار گرداند و حلاوت این دون دنی را بر
بلا بقدر تو رسانید و ترا دشمن زینت و زخارف او ساخت و محبت فقرا و صلحا را

در دل تو انداخت و ایشان با امامت تو راضی کشند و تو از متابعت ایشان خوشنود
باشی یا علی خوشا حال آن کسیکه ترا دوست دارد و تصدیق تو نماید و وای بر
آن کسانیکه ترا دشمن دارند و تکذیب تو کنند یا علی محبان تو مجاوران و هم
نشینان تو باشند در بهشت و دشمنان تو و کسانیکه تکذیب تو کنند بر خدا
لازم است که ایشانرا دور دور نماید در قیامت در مقام کذابین بر انگیزد و عبد الله بن هذیل
گوید که علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که او پیراهنی پوشیده بود که هر گاه
آستین آنرا می کشید بر انگشتان میرسید و چون آنرا رها مینمود تا نصف
ساعد مبارکش بود و در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است از عمر بن عبد العزیز
که او روزی بحاضران مجلس خود می گفت که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله در این امت کس بمرتبه زهد علی ابن ابیطالب علیه السلام نرسیده است
و نقلست از سوید بن غفله که او فرموده که من روزی بخدمت علی بن ابی
طالب علیه السلام رفتم و دیدم که در پیش آنحضرت قدح دوغ ترش بوی ناک نهاده
که از شدت حموضت آن بوی ان مشام من میرسید و دیدم که در دست او رغیفی
بود از جو که آرد آنرا نبیخته بودند و پوست جو در روی آن رغیف پیدا بود
و او آن نانرا بدست خود خورد می کرد و در آن کاسه دوغ می انداخت و از
شدت پوست و خشکی گاهی آنرا بزانوی مبارک مینهاد و می شکست
پس بمن فرمود که نزدیک من آی و از این طعام ما بخور من عرض کردم یا امیر
المؤمنین من روزه دارم پس آن سرور فرمود که من از رسول خدا صلی
الله علیه و آله شنیده ام که هر گاه روزه دار را میل بطعامی باشد و روزه او را از آن

مانع

مانع شود بر خدا لازمست که او را از طعامهای جنت بچشاند و از میوهای بهشت آنرا سیر
گرداند و از شراب تسنیم او را سیراب گرداند و چون من آن پوست جو بر روی آن رغیف
دیدم بفضه که جاریه شاه اولیا بود گفتم که این چه حالتست که من مشاهده میکنم
چرا ملاحظه ماکول این حضرت نمینمائید و آرد را بمنخل نمی بیزید و سبوس را
از آن بیرون نمیکنید فضه فرمود که مخالفت امر این سید و سرور جهان نیست ما را
امر فرموده است که آرد را بمنخل نسازیم و سبوس را از طعام او بیرون نکنیم
و چون در میان من و فضه در اینباب گفتگو شد آن سرور از من پرسید که
بفضه چه گفتی و در میان شما حکایت چه بود من آنچه بفضه گفته بودم بسمع
شریف آن سلطان اولیا رسانیدم فرمود که نفس من فدای آنکس که هرگز از برای طعام
او آرد را نبیخته اند و از نان گندم سیر نشد تا آنکه از دنیا رحلت نمود این کمال
زهد و غایت قناعت و متابعت نمودن بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در
خشونت ماکول و خشونت ملبس و باعث بر ارتکاب این چنین امور شاقه از آن
حضرت ترتب فواید جلیله و تحصیل نعمای جزیله اخروی بود و این حالت ملکه
آن سید و سرور و این صفت شیوه آن دین پرور بود تا از دنیا مفارقت نمود
و گفته اند که در آن سخن که فرموده که طعامیکه روزه دار را بآن میل باشد و
صایم را از روزه او بود و او خود را از خوردن آن منع کند چنان فهم کند که طبیعت
شریفش را آنچنان طعام اطمینان تمام داشته است و بواسطه تاسی بنبی علیه السلام
چنان قوت مرغوب طبیعت آن حضرت بوده است و آرزوی او داشته است
و بر عارف فکننده این دقیقه مخفی نیست که هر گاه ماکول و ملبوس او باین کیفیت

باشد بذل و بخشش را و آسان می کرد و سخاوت شیوهٔ او و احسان شیمهٔ او هم
خواهد بود و در مناقب خوارزمی مذکور است که روزی بر سبیل هدیه پالوده
از برای آن حضرت آوردند آن سید اوصیاء از آن تناول ننمود و فرمود که طعامی که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن نخورده باشد من نیز از آن نخورم و
این مؤیدی است از برای آنچه پیشتر که در باب مراعات تاسی و تاکید متابعت
مذکور شد و روایتست از ابی مطر که من روزی از مسجد بیرون آمدم و جامه
خود را بر زمین میکشیدم شخصی از عقب من آواز داد که جامه خود را بردار زیرا
که جامه که آن بر زمین نرسد ابقی و انقی است یعنی پاکیزه تر و پاینده تر است
پس من از پی آن روان شدم دیدم که او میرود در بازاری و در دست وی دره ایست
و با او در آن بودن خیال کردم که او اعرابی بدویست پرسیدم که این چه کس است
گفتند مگر تو درین شهر غریبی گفتم بلی من مرد غریبم و از بصره ام گفتند این
امیر المؤمنین و امام المتقین است پس او را دیدم که بمحلهٔ ابو معیط رسید
و بازار شتر فروشان در آنجا بود پس بایشان فرمود که بفروشید و سوگند
مخورید که سوگند برکت را زایل کند و سلعه را نافق گرداند و بعد از آن بیازار
تمر فروشان رسید دید که کنیزکی میگرید فرمود که ترا چه افتاده است
و کنیزک از برای حیثیت اشارت بمردی کرد که من خرما از و خریدم و بخانه
بردم خواجهٔ من آن خرما را رد کرد و نمی پسندید و صاحب خرما آنرا از من قبول
نمیکند شاه ولایت بصاحب خرما فرمود که تمر خود را بستان و وجهی را باو که او
خادمه دیگریست و او را درین امر اختیاری نیست صاحب خرما التفاتی بگفتهٔ

آنحضرت

آنحضرت ننمود من گفتم بصاحب خرما تو میدانی که این مرد را میشناسی گفت نه گفتم این
مرد علی ابن ابیطالب علیه السلام است صاحب خرما چون این سخن از من بشنید در
ساعت تمر خود را قبول کرده و درهم بکنیزک رد نمود و عذر خواهی کرد و گفت یا امیر
المؤمنین میخواهم که از من راضی شوی که من بی ادبی کردم شاه اولیا فرمود که از تو
گاهی راضی میشوم که حقوق مردم را بایشان رسانی پس باصحاب تمر فرمود
که شما الطعام مساکین نمایید تا برکتی در کسب شما حاصل شود بعد از آن با جمعی
از اصحاب ببازار ماهی فروشان در آمد فرمود باید که در بازار مسلمانان
ماهی که در آب مرده باشد آنرا نفروشید که آن حرامست و بعد از آن ببازار
کرباس فروشان در آمد و بر دکان شخصی رفت و فرمود که جامه بمن بفروش
که قیمت آن سه درهم باشد شیخ دریافت که امیر المؤمنین است پس در خاطرش
در آمد که در بیع مسامحه کند آن سرور اولیا مقصود آن شیخ را بصفای ذهن در
یافت پس از دکان او درگذشت و از او چیزی نخرید و بنزد شخصی دیگر رفت
آن شخص نیز امیر المؤمنین علیه السلام را بشناخت از او نیز چیزی نخرید و بنزد جوانی
رفت که آن شخص ترا نمیشناخت پس از او جامه خرید بسه درهم و بپوشید و آن
جامه تا نصف ساق بود پس آن جامه را درپوشید و در حالت پوشیدن آن
جامه این کلمات بر زبان معجز بیان جاری ساخت الحمد لله الذی رزقنی من
الریاش و ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی پس اصحاب از آن حضرت پرسیدند
که یا امیر المؤمنین این کلمات در این حالت مخترع تواست یا از پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیده فرمود که من این کلمات از رسول خدا شنیده ام که در حالت

جامه پوشیدن میخواند و مضمون این کلمات آنست که سپاس خداوندی را که
مرا از حسن ثیاب جامه داد که من بآن در میان مردم متجمل شدم و عورت من
بآن پوشیده شد و تتمه این روایت آنست که چون پدر آن جوان که جامه را بامیر
المؤمنین علیه السلام فروخته بود بدکان خود آمد پدر وگفتند که پسر تو آن جامه را
بامیر المؤمنین علیه السلام فروخته است پدر او را عتاب کرد وگفت که قیمت آن جامه
دو درهم بیشتر نبود تو چرا آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام بسه درهم فروختی پس
یک درهم را از پسر بستد و نزد امیر المؤمنین علیه السلام برد وگفت یا امیر المؤمنین
این درهم ایشان که حق تو است و جامه که پسر من بجناب شما فروخته است
بهای آن بیشتر از دو درهم نیست شاه اولیا فرمود که مدار صحت بیع بر
تراضیست و ما هر دو بر آن راضی شدیم پس این درهم حق شما باشد و
قبیصة بن جابر گوید که من در میان خلایق زاهدتر از علی بن ابیطالب علیه السلام
کس ندیدم و من در کتاب یواقیت از ابو عمر زاهد دیده ام که روزی امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که بیت المال را جاروب زدند و آب بپاشند پس
چون در آنجا در آمد و چشمش بر ذهب و فضه افتاد فرمود یا صفراء غرّی
غیری یا بیضاء غرّی غیری یعنی ای جواهر زرد و سفید دیگری را فریب
دهید که من فریفته شما نشوم و طمع در شما نکنم و بعد از آن تمثل فرمود
در این بیت شعر هذا جنای وخیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه
یعنی من چیننده اینم و چیننده ثمر را عادتست که هر میوه که آن بهتر بود
در دهن خود نهد و در تحت این کلام دقیقه ایست که بعد از تأمل بر تو ظاهر

گردد

گردد و در تحت این کلام دقیقه ایست که بعد از تأمل ظاهر گردد و در خبر این
اعرابی واقع است که روزی دیدم که علی بن ابیطالب علیه السلام در بازار در آمد و
جامه بسه درهم و نیم خرید و چون بپوشید دید که آستینها و دراز است بخیاط
فرمود که پاره از این آستین قطع کن تا کوتاه شود خیاط پاره از آن آستین ببرید
وگفت یا امیر المؤمنین اگر امر فرمائی که سرهای آستین را بدوزم چنان کنم
سلطان ولایت فرمود که حاجت بخیاطت نیست و از پیش خیاط بگذشت
و دره بر دوش او بود و میفرمود که شرك ما بلغك المحل شرك ما بلغك المحل
یعنی پسندیده است آنچه ترا بمحل خود رساند و ابن طلحه در کتاب خود آورده
که حقیقت عبادت طاعتست و معنی آن فرمانبرداریست پس هر که امر خدای
عز وجل را فرمانبردار باشد در اوامر و نواهی او عابد است و چون متعلقات
اوامر حق سبحانه و تعالی متعدد و متنوع بود از این جهة عبادت نیز منقسم
بانواع شد یکی از آن انواع صلوة است و دیگر صوم و دیگر حج و دیگر جهاد و ورد
اولیا علی مرتضی علیه السلام در قیام بهر قسم نظیر نداشته است و هیچکس در این
امور در پیش از امیر المؤمنین علیه السلام نبوده است و بدرجه توجه و اقبال آن
حضرت نرسیده است و مبادرت باین امور پیشه آن حضرت و ممارست باین
اعمال شیوه آن دین پرور بوده است و مشهور است که هیچکس از اجلای صحابه
بغیر از علی بن ابیطالب علیه السلام در میان صدقه و صلوة جمع نکرد و این
سعادت کسی را میسر نشد و قرآن مجید بر صدق این مقاله شاهد و ناطق است
و ثعلبی ابو اسحق بن احمد در تفسیر خود آورده که روزی ابن عباس در کنار

زمزم نشسته بود که شخصی دو عمامه انداخته پیدا شد و آن عمامه بر روی او پوشیده
بود چون نزدیک ابن عباس رسید با ابن عباس متوجه او شد و گفت
تو را بخدا که بمن بگو که تو چه کسی ما نگاهی پس آن شخص طرف عمامه از روی خود
برداشت و فرمود که هر که مرا داند و آنکه مرا نداند باید که بشناسد که من جندب
بن جناده بدری ام ابوذر غفاری پس باید که بداند که من از رسول خدا صلی
الله علیه وآله شنیده ام باین هر دو گوش خود والا خدای این هر دو را کر کرداند
و باین هر دو چشم خود دیده ام والا خدای تعالی این هر دو را کور کرداند که آن
حضرت فرمود که علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من
خذله یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام مقتدای ابرار و کشنده کفار است هر که
او را نصرت کند خدای تعالی او را نصرت کند و هر که علی علیه السلام را فرو گذارد
خدای تعالی او را فرو گذارد و رحمت خود را باو نرساند و من روزی در مسجد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بآن پیشوای صلوات نماز ظهر
اقتدا کرده بودم و نماز پیشین میگذاردم که سائلی در آن حالت سؤال کرد
و هیچکس چیزی باو نداد سائل روی بآسمان کرد و گفت خدایا گواه باش که
من در مسجد پیغمبر تو سؤال کردم و محروم گشتم و هیچکس بمن چیزی نداد
و در آن حالت شاه اولیا در رکوع بود انگشت خنصر خود که خاتم در او بود
اشارت بسائل کرد سائل دریافت که امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتری باو
بخشید در ساعت بیامد و انگشتری از انگشت حضرت امام المتقین علیه السلام
بیرون کرد و خوشحال و خرم شد حضرت از نماز فارغ شد روی مبارک خود

بسوی آسمان کرد و عرض کرد اللهم ان اخی آ یعنی بار خدایا موسی بن عمران از تو
درخواست کرد که سینه او را منشرح سازی و کارهای او را بر او آسان کنی و برادر
او هرون را وزیر او گردانی که پشت او باو قوی باشد تو حاجت او بر آوردی و دعای
او را استجابت کردی و هرون را وزیر او ساختی من پیغمبر برگزیده و رسول پسندیده
توام و از تو درخواست میکنم که سینه مرا منشرح گردانی و کارها بر من آسان کنی و
علی بن ابیطالب علیه السلام را وزیر من گردانی و پشت مرا باو قوی سازی پس هنوز
پیغمبر صلی الله علیه وآله در دعا بود که آیه انما ولیکم الله نازل شد و ثعلبی در
عقب این قصه آورده است که من از ابو منصور جشادی شنیدم و او از حافظ
محمد بن عبدالله و او از ابوالحسن علی بن الحسن و او از ابو حامد محمد بن هرون
حضرمی و او از محمد بن منصور طوسی که او فرمود که من از احمد بن حنبل شنیدم
که آنچه از خدای تعالی برای علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شد در حق هیچکس نازل
نشد و ایراد قول احمد در عقب این قصه مشعر است بآنکه مراد ثعلبی تنبیه است
بآن که این منقبت عالیست که بیان کردیم و جمع کردن میان عبادت بدنی و مالی
در یکوقت مخصوص علی ابن ابیطالب علیه السلام است و او متفرد است در این کمال
و هیچکس در این فضیلت با او شریک نیست و میباید دانست که قصه تصدق
امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز بخاتم شریف خود از روایات جامعی و این حکایت
مخصوص ابن طلحه و ثعلبی نیست بلکه جمهور مسلمین در این مسئله خلاف
ندارند و مشهور است که حضرت خیر البشر را از این واقعه سرور عظیم و فرح جسیم
حاصل شد و از جمله فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام قصه مناجات با حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مضمون این قصه چنانچه ثعلبی و واحدی و
غیر ایشان ایراد کرده اند آنست که توانگران و مالداران بمجلس منور آن حضرت
می آمدند و با آن حضرت مناجات می کردند و درویشان را نمی گذاشتند و تطاول
در حدیث می نمودند چنانچه فقرا را مجال گفتار نمی بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله
از حال تطاول جلوس و از کثرت مناجات ایشان بسیار ملول شد حق سبحانه
و تعالی از برای کرامت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلاصی آن سید سرور از آن
حالت مکروه این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا الآیه یعنی هر که خواهد که
بحبیب ما مناجات کند باید که اول تصدق نماید و بعد از آن مناجات کند
پس بعد از نزول این آیه اغنیا و فقرا متوقف شدند توانگران بواسطه بخل
و درویشان بسبب عسرت و از آنجهت حضرت خواجه را تخفیف حاصل شد و از
مناجات و متطاولات جلوس آن جماعت و از زحام ایشان خلاص شد و چون
منشا تقاعد اغنیا از نیل آن سعادت عظمی حب حطام دنیا بود از آنجهت حق سبحانه
و تعالی ایشان را هدف سهام ملام گردانید و این آیه فرستاد که ءاشفقتم الخ
یعنی شما ترسیدید که بواسطه تصدق کردن فقیر و محتاج شوید پس از
آنجهت ترک مناجات پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودید و بسبب حب حطام دنیا
از مجالست آن دین پرور قدم از راه ملازمت کوتاه گردانیدید و از حضرت
شاه اولیا نقلست که فرمود که در کتاب الله آیه ایست که هیچکس بآن آیه عمل ننمود
الا من و بعد از آن منسوخ شد این آیه مناجاتست زیرا که چون این آیه نازل
شد مرا یک دینار بود و او را بده درهم فروختم و هر گاه که میخواستم با آن حضرت مناجات

کنم درهمی از آن تصدق میکردم و با حضرت مناجات مینمودم تا آنکه هیچ چیز از آن باقی
نماند پس آن آیه بآیه دیگر که ءاشفقتم آمد منسوخ الحکم شد در تفسیر ثعلبی مذکور است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون آیه مناجات نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرا بخواند و فرمود که ترا در باب تعیین صدقه چه میگوئی تواند بود که دیناری باشد
من گفتم یا رسول الله مردم را طاقت این نخواهد بود فرمود یا علی نصف دینار که بخواهم
تو خطوه میکنند بگو من گفتم یک حبه یا یک شعیره پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که انک لزهید یعنی یا علی آنچه که تو فرمودی بغایت کمست بعد از آن آیه ءا
شفقتم نزول یافت و آیه اولی منسوخ شد و در این واقعه مخلص از غیر مخلص
و مغشوش از خالص ممتاز گردید شعر ولا تجان بالغنی اه شعر اذا اشتبهت آه
یعنی در زمان گریستن اشکی که بر رخسار گریند باشد آن سبب امتیاز شود
میان گریند و میان آنکسیکه خود را بتکلف بگریه دارد و روایتست از عبدالله
بن عمر که علی بن ابیطالب علیه السلام را سه چیز بود که اگر یکی از آنها در من بودی
هر آینه نزد من دوستتر میبود از شتران سرخ موی سیاه چشم یکی تزویج او
بفاطمه دختر خیر البشر دویم تسلیم رایت اسلام باو در روز خیبر سیم عمل نمودن او
بآیات نجوی و مناجاتش و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر فطن لبیب
پوشیده نیست که اگر عبدالله بن عمر طالب حق و جویای صواب میبود هر آینه
بایستی که از تزویج فاطمه دم نزدی و طلبها و آرزوی آن نمینمود و نظر بر فضایل
و مناجات جلیله و مزایای جزیله و خصایل جمیله علی بن ابیطالب علیه السلام می
انداخت و در محاربه معویه با آن شاه دین پناه موافقت میکرد و در نصرت

آنحضرت اهمال و تهاون میورزید و از فرمان آنحضرت قدم بیرون
نمی‌نهاد و در واقعهٔ صفین و حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام شك در دل او
راه نیافت و عنان طاعت از صوب آن دین پرور نتافت و فی الجمله اسلوب
افعالش مشعر بر آنست که دلش وارث فظاظت و طبعش مقتضی غلاظت بوده
است و باطنش تیره و خاطرش مکدر و آئینهٔ اسلامش بی‌صفا و شاهد بر کودن
دلی و تعصب او همین کافیست که اهل و اولاد خود را همیشه بر حفظ عهد و بیعت
یزید تحریص و ترغیب میکرد و در حقیقت قتال سید اوصیا با معویه بر
شك می‌آورد و از نصرت آنحضرت متقاعد می‌شد و قصهٔ اهتمام او در
ترویج خلافت عبدالملك و طلب بیعت از حجاج برای عبدالملك امریست مشهور
و آخر الامر سبب هلاکت او حجاج شد زیرا که او بعضی از خواص خود را فرموده بود
که او در موضعی از مواضع از دحام خلق در رکاب او کردند و او را بحربهٔ مسموم
مطعون ساختند و بواسطهٔ آن طعنه هلاك گردید و بجزای عمل خود رسید
و ثعلبی در تفسیر خود آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی خود را
تا بصبح باجارت داد که بستانی از بساتین خرما را آب دهد تا از آن مال صاعی
از جو حاصل شود و نفقهٔ عیال آن حضرت گردد و چون اجرت آنحضرت
باو رسید فرمود که ثلث آنرا آرد کردند و از آن پنج قرص بپختند و چون وقت
افطار شد خواستند که روزه بگشایند مسکینی از مساکین اندر سرا آواز بر
داشت و طعامی طلب کرد ایشان آن قرصهائی که پخته بودند همه بآن مسکین
دادند و در آن شب افطار بآب نمودند و بی‌طعام ماندند و در روز دیگر ثلث

دیگر

دیگر آن جو که مانده بود آرد کردند و نان بپختند و چون محل افطار شد خواستند
که افطار نمایند یتیمی آواز داد که ای اهل بیت محمد یتیمم و گرسنه مرا طعامی دهید
ایشان آن قرصها را همه بآن یتیم دادند و آن شب نیز بآب افطار نمودند و در
روز دیگر آن ثلث دیگر که مانده بود آرد کردند و نان بپختند و میخواستند که
افطار کنند آواز اسیری بگوش ایشان آمد که طعامی درخواست کرد ایشان
در آن شب سیم نیز رغیفهای خود را بآن اسیر بخشیدند و بی‌طعام ماندند و
بآب صرف روزه گشودند و بر گرسنگی صبر نمودند و چون آن عمل از ایشان از
سر اخلاص تمام سرانجام یافت و صدور آن فعل مبنی بر نیات صافیه بود
لاجرم مطلع الاسرار ایشان را در سلك ابرار و سلسلهٔ اخیار در آورده و سورهٔ
هل اتی در مدح و ثنای ایشان نازل نموده و این منقبت عظمی و درجهٔ علیا دیگری را
حاصل نشد که این فیض و فضل مخصوص آن سرور دین پرور است شعر

از فیض فضل او است که اندر کلام خویش ✿ او را خدا مدیح و ثنای حسان کند ✿
دنیا مسخرت بسنان و سنان گرفت ✿ جبرئیل مدح این و خدا مدح آن کند ✿
ایمن شود ز نکبت دوران روزگار ✿ آنکس که اعتصام بدین خاندان کند ✿

و ضمیر حبه که در آیهٔ کریمهٔ و یطعمون الطعام علی حبه آمده واقع است آن سبحانه
و بر این تقدیر معنی ظاهر است و بعضی گویند این ضمیر راجع بطعام میشود و
چنین معنی مراد افاده کردن این باشد که ایشان آن طعام را تصدق نمودند با آنکه
ایشان بآن محتاج بودند و طبیعت ایشان بآن مایل بود بدانکه کمال عبادت
و حسن طاعت موقوفست بر قوت یقین بمعارف الهی و دانستن اشیا کما هی

هر مکلفی که یقینش بخدای عز وجل اکمل واتم وخوفش از عذاب الهی اشد واعظم
باشد هر آینه خضوع وخشوع او در عبادت اکثر وتوجه وانقطاع او الی الله
اعظم واکبر وانقیاد او باوامر ونواهی بیشتر خواهد بود وچون سلطان سریر
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا در کمال یقین بدیگران نسبتی نیست پس
حظ او از جزا در قیامت اکثر وثواب او من عند الله اوفر باشد وهر قسمی از
اقسام عبادت وهر نوعی از انواع طاعت که آن موجب رفع درجات وسبب
زیادتی در حسنات باشد صحابه مرتکب ومتصدی آن شده اند شاه اولیا
در آن قسم راس ورئیس ایشانست وحظ او در آن نوع اعظم واتم است وهر طریق
مجد وشرفی که دیگران بآن صعود نموده اند امیر المؤمنین علی علیه السلام در قله
آن واقعست ودر حل قضایا ومعضلات واشکالات صحابه از ائمه احکام باو
التماس نموده اند ودر آن وقت چون ابجد خوانان مکتب او سر در پی
در مقام استفاده بوده اند ودر علم وعمل وهر کمال که کوئی کسی در درجه
آن عالیشان نبوده است شعر بعفو وعصمت وعفت بعقل وعلم وعمل
بهر کمال که کوئی هزار چندانست ٭ کراست پایه زهدش که بر عبادت او
فرشته رشک نماید چه جای انسانست ٭ ودر کتاب کفایة الطالب مذکوراست
از ابو مریم سلولی که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود یا علی
خدایتعالی مرا زینتی کرده است بزینتی که آن زینت دوست ترین زینتهاست
اینست که محبت دنیا که راس خطایاست از جان تو چنان سلب کرده است
که ترا هیچ بهره از آن نیست ودنیا را نیز از تو هیچ حظی نباشد وزهد عبارت

ازاین

ازاینست وخانه دلت را مسکن مساکین وحب فقرا کردانیده وایشان بامامت
تو راضی وتو از متابعت ایشان خوشنود یا علی خوشا حال آنکس که درخت محبت
تو در زمین دل خود نشانید وآنرا از آب چشمه موالات تو تازه وخرم کردانید
یا علی وای بر آنکس که با تو دشمنی کند وترا برنجاند وانکار تو کند وایذا بتو رساند
یا علی بدانکه آنکسانیکه ترا دوست دارند ایشان در روز قیامت جیران و
نزدیکان سرای وهمراهان ورفیقان تو باشند در فضل وآنانیکه در مقام
تکذیب تو باشند وانکار بر خدای عز وجل لازمست که ایشانرا در روز قیامت
در مقام کذابین وجاحدین برانگیزاند ومضمون این حدیث را حافظ ابو نعیم
در کتاب حلیه آورده است پس بشهادت سرور انبیاء کمال زهد علی مرتضی
ثابت ومحقق شد وشک نیست که زهد در دنیا موقوفست بمعرفت دنیا
واخرت وعلی ابن ابیطالب علیه السلام انچنانچه باید وشاید شناخته بود ولهذا هرگز
بزخارف دنیا ملتفت نشد وبزینتهای او فریفته نگردید وهمیشه صفت او
میفرمود وانکار مکاید او وتحذیر مینمود وتصغیر زوال او ودوام نعم از وصال او
میکشت ولهذا شعر ٭ حبل او را بقا دریغ انداخت ٭ ترک او کرد وبا خدا
پرداخت ٭ اوی عزیز من بخدای عز وجل سوکند که مثل دنیا وتره وملکه
ومواقبت او منصرم ومتغیر وعطایای او مستخف ومسترجع ونوال وصید او
بی ثمر است وبهوش باش این نکته مخفی نخواهد بود که محبوبه عروس
هزار داماد بوده باشد یقین که اعراض از آن نمودن وطلاق او دادن ومهجور
از او کردن محض بصیرت وعین سعادتست واین شیمه شاه اولیاء وشیوه

آن سید اوصیا است چه آن حضرت بطلاق بائن سه باره او گشت و از کید و مکر
او سلامت بگذشت **بیت** نه مال و جاه او را عوض فزوده • نه رونق دیده
آمال نگشوده • و چون آن سرور دین از روی یقین در احتقار و استخفاف
او میکوشید پس لاجرم او بمخاصمت آن حضرت برخاست و ذات شریف را
هدف سهام آلام و محن گردانید و بعد از آن حضرت انواع شداید باولاد امجاد
او رسانید و با وجود آلام متعاقبه و شداید متوالیه هرگز یکدم از شکر و سپاس
و تسبیح و تقدیس معبود خالی نبوده و همیشه متابعت سنن مصطفوی
نموده و اقتدا باثار آن سرور فرموده تا آنکه بصحبت خصال مرضیه و برفاقت
اخلاق رضیه بجوار حق جل و علا انتقال نموده و از این سرای فانی بنعیم جاودانی
رسید و با فعال پسندیده و اعمال حمیده سرور انبیا و سید اصفیا ملاقات
نموده این بود سیرت آن سلطان ولایت و آن مرکز دایرهٔ هدایت همیشه محبان
و مخلصان خود را نیز بسیرت زهد دلالت میفرموده و میگفت که از نکات
دنیا بر حذر باشید و از مکر او اندیشه نمائید که او را عمر و وفا است و بقا
در آن محال و انتقال از او لازم و ارتحال از او ضرور و دنیت او مکار و غدار
و بی اعتبار است و خیر او بشر او مخلوط و ضر او بنفع او مقرون و شیرینی او
بتلخی او ممزوج است شیمهٔ او با اولیای دین شقاق و شیوهٔ او با اعدای
دین اتفاق است خوشا حال آن کسیکه خود را از او بجزیره و آزاد کند و وای
بانکه خود را باو سپرده شد و تبع او شود سخرهٔ او مفتون و فقیر در او محزون
اول او عنا و آخر او فنا است عادت او آنست که هر که طالب وی بود او را بخوان

خود نشاند و بخواند و آنرا که از او اعراض نماید او را محروم و بینوا سازد هر که
بچشم اعتبار در او نگرد بصیرت کامل او را حاصل شود و آنکس که دیده طمع
بر او اندازد کور و نابینا گردد عجب از عاقل کامل او شود زیرا که با هر جرعه
او شرفه ایست و با هر لقمه او غصه ایست جانها در او هدف تیر فنا و دلها در او
هدف نشانه خدنگ بلا است **بیت** ز خدع و مکر و کیدش بر حذر باش •
از این صورت که گفتم با خبر باش • چه هشیاران قدم بر فرق او نه • از او
بگذر که بهر از فضل او نه • کسی کز حکم او وارسته گردید • با اقبال و شرف پیوسته
گردید • اگر املی دهد و زین کیسه • دگر خنگت چرخ جنیبت کشد • سر
عزم کین دهر دون نا گهت • قلم بر سر حرف دولت کشد • خلاصی نه دام
شفقت مباد • که انقره دنیا شفقت کند • بیا تا اگر بهره مندی ز عقل •
که نادان به بیهوده زحمت کشد • مبینا و کحل سعادت بچشم • که در چشم دل
میل غفلت کشد • و در این باب صاحب الحچه بیتی انشا نموده که مضمون
کلام شاه اولیا در این باب و در آن ابیات مندرج است و آن ابیات اینست
اگر املی آه و از هرون بن عنتره روایتست که میفرماید پدر خود شنیدم که من
بخدمت علی بن ابیطالب علیه السلام رفتم از زمانی که آن حضرت در خورنق بود
دیدم که جامه کهنه پوشیده بود گفتم یا امیر المؤمنین حق تعالی ترا و اهل بیت
ترا از بیت المال محظوظ گردانیده است پس چرا شما در حق خود چنین سلوک
میفرمائید و آنچه حصه شما میشود صرف خود نمیفرمائید فرمودند و الله از
اموال شما هیچ چیزی بر نداشتم و این قطیفه کهنه که می بینی که پوشیده ام از

مدینه آورده ام در آن وقت که از خانهٔ خود بیرون می‌آمدم زهد آن حضرت و اعراض آن
سرور از متاع دنیا امریست مقرر که موالف و مخالف را در آن نزاعی نیست و ورع
آن سرور در جمیع امصار و اقطار کالشمس فی السماء مشهور است و کیفیت بیت
المال بر مستحقان چنانکه سنت نبوی مقتضی آن بود از آن حضرت بظهور رسید
و نیز روایتیست که آن حضرت گاهی میفرمود که بیت المال را آب زنند و بر رویش
سجاده نهند و بعد از آن در آن مکان می‌آمد و نماز میگذارد و در تحت این عمل که گفتیم
دقیقه ایست که آنان نکته دان آنرا نکته دان آنرا دریابند و بر سر آن مطلع
شوند و آن نکته چنانکه بعضی بآن تصریح نموده اند آنست که آن مکان در
روز قیامت از برای آن حضرت گواهی دهد و کیفیت تقسیم و تفریق اموال را
آن حضرت بر وجه کار حکایت نماید و از جمله حکایات زهد آن حضرت
حکایت سوده بنت عماره همدانیست بدانکه سوده گوید که من بعد وفات
امیر المؤمنین علیه السلام بمجلس معویه رفتم پس او مرا عتاب کرد و هدف تیر
ملامت ساخت و می‌گفت ای سوده بر خاطر تو هست که تو در روز صفین
مردمان را باهتمام تمام بجنگ من تحریص میکردی و در دشمنی من با علی ابن ابی
طالب علیه السلام متفق بودی اکنون بگو که حاجت تو چیست گفتم ای معویه شک
نیست که در قیامت خدای تعالی تو را از حال ما خواهد پرسید و تو از احوال رعایا
و کیفیت سلوک با ایشان مسئول خواهی شد و همیشه از والیان و نواب تو
بما ستم عظیم و جور بسیار واقع میشود و پیوسته از ایشان آزار و ایذا بما میرسد
از این آزار بیندیش و از این ایذا پشیمان باش و از مؤاخذهٔ خدای عز و جل اندیشه کن

اینست بسر بن ارطاة که از قبل تو والیست بر ما آمده و ستم شروع نموده و مردان ما را
بکشت و فرزندان ما را هلاک گردانید و اموال ما را بغارت برد این چنین ازو ظلم
نمی‌پسندید بعید نیست ای معویه بدانکه در میان ما ابطال و دلیران و مردان هستند
از ایشان اندیشه کن و ما را میازار و بدانکه اگر تو بسر را از ولایت عزل کنی ما همه منقاد
تو باشیم و اگر او را معزول نسازی و شر او را کفایت نکنی در تو عاصی شویم و در محاربهٔ
تو تقصیر نکنیم معویه از حدیث سوده برآشفت و در غضب شد و گفت ای سوده
تو مرا بقوم خود تهدید میکنی و برجال و قبیلهٔ خود تخویف مینمائی بدرستی و
راستی که من بر آن شدم که تو را بر شتری درشت بنشانم و اهانت عظیم بتو رسانم
و بعد از آن تو را بقوم و قبیلهٔ تو باز گردانم تا اوامر و نواهی بسر را بر تو لازم گردانم
سوده چون این سخن از معویه بشنید ساعتی خاموش شد و بعد از آن گفت
شعر صلی الله علی روح آه معویه چون این ستایش و ثنا از سوده بشنید
گفت ای سوده این چه کس است که او را این همه مدح و ثنا میکنی گفت امیر
المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام است ای معویه
بدان و آگاه باش که من روزی بخدمت علی ابن ابی طالب علیه السلام رفتم و آن حضرت
در نماز بود چون آن حضرت از نماز فارغ شد توجه بمن نمود و از روی رافت و
لطافت و کمال شفقت مرا پرسش کرد و فرمود که اگر حاجتی داری بگو تا روا
کنم [illegible] پس من از والی صدقات شکایت کردم و گفتم یا امیر المؤمنین
او بر ما جور و جفا میکند و مال را بخانه میبرد فریاد ما برس و شر او را از ما دفع کن
آن سرور چون این حکایت از من شنید دیدم که آب از دیدهٔ مبارکش او در آن شد

دیگر بیت بخدا تعالی مناجات کرد و فرمود که خداوندا تو آگاهی و بر سر این
گواهی که من بظلم و ستم راضی نیستم و من این والی را امر نکرده ام و نفرموده ام که
بر رعیت ستم کنم و کسی را برنجاند و ایذا و آزار بمردم رساند آنگه رقعه بوالی خود
نوشت و در آن رقعه این آیه بود که قد جاءتکم بینة آه و بعد از آن این آیه نوشته
بود که اذا فرغت کتابی آه یعنی باید که چون بر مضمون کتاب من مطلع شوی
آنچه از صدقات و اموال که در دست تو باشد آنرا نگاه داری و محافظت کنی
تا هر که امر کنم تسلیم نمائی و بعد از آن رقعه را بمن داد و مختوم گردانید من
چون آن رقعه را باو دادم در ساعت معزول شد و آزار و ایذاء او از مردم مرفوع
و مدفوع گشت پس معویه چون این قصه از سوده شنید بعمال خود گفت
آنچه سوده میخواهد از برای وی بنویسید و چنان کنید که از من راضی باشد
و شکایت من نکند چنان کردند و او را خوشنود ساختند و این نیز از میامن
برکات آن حضرت بود مناقب علی ابن ابیطالب علیه السلم بسیار و مفاخر آن
سرور غالب و بیشمار و آثار و اخبار فضایل او و رعایات شمار است آمده
که روزی آن سرور دین و آن مدار سراسر یقین بجامه مرقع و آزاد پنبه کرده از خانه
بیرون آمد بعضی از اصحاب چون آن جامه در بر آن حضرت دیدند عرض کردند
که یا امیر المؤمنین این چنین جامه لایق بحال شما نیست و این چنین پوشش
بجلال و قدر شما نیست مینماید شاه ولایت فرموده اند که در این لباس
حکمتی و مصلحتی هست و آن نکته بر شما مخفی است من شما را از آن آگاه کنم
بدانید که پوشیدن جامه چنین خشوع قلوب را دباب یقین و سبب اطمینان

خواطر

خواطر ساکین و سرعت هوشیاران بجا ماند این چنین است و در روایت دیگر آمده
است که آن سید الاوصیا دو زرد و جامه درشت غلیظ خرید و غلام خود قنبر را
فرمود که هرکدام که میخواهی بردار قنبر یکی را برداشت و بعد از آن دیگر را آن
حضرت خود پوشید و چون دید که آستین آن جامه بر طول از اصابع بود
بفرمودند که آنرا ببرند و کوتاه گردانیدند و سرهای آستین را چنان نادوخته
بگذاشت و در اخبار صحیحه آمده است که آنحضرت روزی شمشیر بازار برده
فرمود که کیست که این شمشیر را از من بخرد که بخدای که این تیغی است که
من بارها این در پیش سید المرسلین کارزار کرده ام و کشف کروب نموده ام
و اگر مرا ازاری بهای چیزی میبود هرآینه که من این تیغ نفروختم و از خود جدا نمیکردم این
است کمال زهد و غایت تقوی که مخلص منها امام المتقین و موصوف بخیر سید
الوصیین نیست و در بعضی از روایات آمده است که آن سید الاوصیا شخصی را
از بنی ثقیف بولایت عکبری منزل فرموده و والی آن بلد گردانید و حاکم آن دیار
ساخت و میخواست که او را بآن جانب روان کند فرمود که فردا چون من نماز
ظهر را بگذارم و فرض پیشین ادا کنم نزد من آی آن شخص گوید که من فردا در
وقت که آنحضرت تعیین فرموده بود بخدمت آن سرور رفتم و هیچ حاجبی و در
و دربانی ندیدم که مرا از دخول مانع شود پس داخل شدم دیدم که در پیش
آنحضرت قدحی و کوزه آبی نهاده بود پس آواز داد که آن جراب مختوم بیاورید
پس چون آنرا حاضر ساختند من با خود گفتم که گویا که در این جراب جواهر بها
و لآلی با صفا است محضرت امام المتقین بخشد که مرا از آن غنی دهد محفوظ

کرده اند من در این خیال بودم که دیدم آن حضرت مهر یکی از آن جراب نهاده بود
بگشود و از آنجا سویقی بیرون آورد و در آن قدح ریخت و بعد از آن آب اضافه
آن کرد و بیاشامید و بعد از آن بمن داد من نیز از آن بیاشامیدم پس من چون
آن حالت مشاهده کردم و آن قناعت از آن حضرت دیدم مرا صبر نماند گفتم یا
امیر المؤمنین شما در عراق با وجود کثرت طعام در حفظ قوت این چنین ملاحظه
میفرمایید و جراب را مختوم میفرمایید که ناگاه کسی از آن چیزی بر ندارد آن
حضرت فرمود که بخدای که باعث من بر ختم این جراب بخل نیست و من از صفت
بخل بری ام اما میخواهم که آنچه من از برای قوت خود میخرم و در این ظرف میگذارم
مخلوط بطعام دیگر نشود و کسی ناگاه در او چیزی نگذارد که مکروه طبیعت
من باشد و مرا اجتناب از آن اولی بود چه میخواهم که قوت من خالی از شبهه بود
و ترا نصیحت میکنم که اجتناب نمائی و احتراز کنی از لقمه که حلیت آن ترا معلوم
نباشد که آنگاه دیده بر آن مترتب میکردد و از جمله حکایات زهد آن شاه دین پناه حکایت
مجاهدات که او فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرا خبر داد که من روزی
در مدینه سخت گرسنه شدم پس از خانه بیرون رفتم و در مدینه میگشتم
که عملی پیدا کنم که از آن عمل قوت خود حاصل کنم ناگاه زنی را دیدم که قدری کل
دارد و میخواهد که آنرا مبلول کرداند و آنرا آب کند پس من رفتم و با او مقاطعه
کردم که از برای هر دلوی یکدانه خرما بمن دهد چون شانزده دلو کشیدم
از شدت آن عمل و از صعوبت آن فعل دستهای من بر آمده شد و چون از آن
فارغ شدم دست خود را بوی داشتم شانزده دانه خرما بشمار بمن داد پس آن

دانهای خرما را بحضرت رسالت پناه بردم و با آن حضرت از آن خرما بخوردیم
محظوظ شدیم و در اخبار آمده است که روزی از بین ظروف چند عسل بحضرت
شاه اولیا فرستادند پس آن حضرت آنرا در خانه خود بگذاشت تا بوقت فرصت
آنرا با اصحاب قسمت کند اتفاقا امام حسن را از جانب مهمانی رسید و در خانه
شاه زاده ادامی نبود که در سفره مهمان نهد حاضر کردانند پس بقنبر فرمود که
از آن ظروف از آن عسل از برای ما بیار و قنبر یک مشک از آن مشکهای عسل
سر بگشود و بیست رطل عسل بخانه شاه زاده حسن برد پس در وقت قسمت چون
چشم سلطان ولایت بر آن مشک افتاد فرمود که یا قنبر این مشک را متغیر میبایم
گویا که از اینجا چیزی برداشته اند قنبر عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین رطلی از او بر
داشتم و بخانه شاه زاده حسن بردم و قصه را حکایت کرد حضرت امیر علیه السلام در
غضب شد و فرمود که حسن را بخوانید و بنزد من آرید که او مستحق ضرب و تادیب
است شاه زاده چون حاضر شد در ساعت آن حال را از پدر دریافت پس او را
بعم خود جعفر سوگند داد غضب امیر المؤمنین علیه السلام ساکن شد بعد از آن
از شاه زاده پرسید که چرا چنین کردی شاه زاده عرض کرد که یا امیر المؤمنین
نه ما نیز در این عسل حقی داریم چون حق ما بما رسد ما این یک رطل عسل را شما رد
کنیم حضرت امیر علیه السلام فرمود که پیش از قسمت و قبل از انتفاع مردم ترا نرسد
که از آن منتفع شوی و تصرف نمائی اگر نه فرمود اگر نه آن بودی که من بارها دیدم
که پیغمبر صلی الله علیه و آله بوسه بر لب و دندان تو میزد و ترا بنواختی و بحنک
ضرب با نعمت هر آینه بواسطه این فعل که از تو صادر شد تادیب میکردم و در زمره

میباختم پس آن شاه دین پناه یکدرهم بقنبر داد وفرمود که باید که آن مقدار عسل که از این ظرف برداشته شده بخری وبیاوری از عسلهای خوب ودر این ظرف کنی قنبر برفت وعسل حاضر کرد راوی گوید که من دیدم که امیر المؤمنین دهن مشک گرفته بود وقنبر آن عسل را در او میریخت پس سر مشک را بدست مبارک خود ببست ومیگریست ومیفرمود خدایا بر فرزندان حسن مؤاخذه مکن واز گناه او درگذر زیرا که او حقیقت این حال را ندانست **بیت**

زهد وتقوی حق آن شاه است وبس	پایهٔ قدرش ندارد هیچکس
در ورع مثلش نیابی هیچ جا	غیر سلطان رسالت مصطفی
از همه زهاد عالم برتر است	آنچه گفتم حجت وبرهان ما است
مناقب لحیدر فی علی کانها	تخاول نادا عند بعض الکواکب
محاسن من مجد متی یقرا بوابها	محاسن اقوام تعد کالمعایب

یعنی مناقب شاه اولیا در کمال رفعت بمرتبه ایست که اگر خواهد هر آینه او را قدر آن هست که سما وضیا که دوستان اند از کواکب علیا در دریابد ومحاسن این سید اوصیا در شرف وجلالت بحیثیتی است که محاسن دیگران قیاس بآن معایب نماید ونفس نفیس خود را از روی حکمت ودانش واز سر یقین ومعرفت بارتکاب آلام متوالی ومتعاقب والزام مکاره ومناعت واحتمال مشاق ومصائب چنان تأدیب وتعوید نموده بود که او را در طاعت پروردگار چون شد زمانی داد بود بحیثیتی که در حالت آسایش واختیار در کلانش بمحض اعمال پسندیده وارشادش مقصور با قبال حمید بود فلاجرم از آن

حبته او مجاهب وامر الهی شیمهٔ آن دین پرور واجتناب از مناهی شیوهٔ آن سرور گشت چنانچه در لیل ونهار وورود سرور چهار از طاعت کردگار وواز طلب خوشنودی ورضای آفریدگار منفک نمیشد واز این جهة عندالله سعی او در جمیع امور پسندیده ومشکور واجرش کرامتا بیرون موفور گشت ودعایش باجابت قرین ورایش بصواب همنشین شد والطاف الهی شامل احوال او وعنایت نامتناهی میسر آمال او گردید

شعر ۞ ان بحر بعد حسن بکناری نرسم ۞ هر چند در محیط معانی شناورم
دادم امید آنکه بمحشر وصال او ۞ گرد دچه دوستان محبان میسرم ۞

بدانکه واحدی در تفسیر خود آورده از ابن عباس که علی ابن ابیطالب علیه السلام را چهار درهم بود یکی در شب تصدق نمود ودیگری را در روز وچهارم را در علانیه پس حق سبحانه وتعالی این آیه در حق آن حضرت فرو فرستاد که الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آه وزمخشری نیز در کشاف اشارت باین حکایت نموده است وبعضی از سادات حسینی چند بیتی در باب اسباب دنیا از شاه اولیا واولاد نجباء او انشاد کرده است وآن ابیات اینست **شعر**

عتبت علی الدنیا وقلت الی متی	الا بیعتر ضرة لیس تنجلی
اکل شریف من علی جدوده	حرام علیه الزق غیر معلی
فقالت نعم یا ابن الحسین رمیتکم	برمی عنادهین طلقنی علی

یعنی من بر این عتاب کردم وشکایت خود نزد او بردم وگفتم تا کی تو مراد رودی مضرت ومحنت می اندازی وکینش را انشد باید خالی نمیسازی چرا دیگران را از نوانش واحترام است وبا ما در مقام عداوت وانتقامی آیا مکر دو منعی نزد دیگران

حلالست و بر ما حرامست پس دنیا بزبان حال جواب داد و گفت ای پسر حسین
مدان و آگاه باش که از آن روزی که پدرت علی علیه السلام طلاق داد و از روی عداوت
قدم بر فرق من نهاد من شما اهل را هدف سهام آلام کرده ام و با شما در مقام انتقام
بوده و میباشم **بیت** بدنیای دون مرد بیدین کند فخر ٭ ولی مرد دین را
ز دنیاست عارش ٭ مخ ای دل ز معشوق دنیا نگه دان ٭ مکن منتظر دیده
در انتظارش ٭ همه فتح و نخبت و فن و فریبش ٭ همه دیو و نکبت نقش و
نگارش ٭ کنارا ز میان توان زود گیرد ٭ که خواهی که گیری میان کنارش ٭
کسی را که او معتبر کرد روزی ٭ برون کرد کرد دی از اعتبارش ٭ چنانکه شادان
مکین نداشت ٭ دل از بود و نابود نا پایدارش ٭ **فصل** در ذکر شجاعت
و مبارزت شاه اولیا و بیان موافقت و مواسات آن حضرت نسبت بسرور
انبیا بدانکه در عرصه روزگار بعد از احمد مختار کسی بر دلیری حیدر کرار
و بقوت و شجاعت شاه دلدل سوار نبوده است و نیامده است و مخالفان
دین را بلکه خوارج را درین مقاله تشابهی نیست او است فارس اسلام و اسد
ضرغام و او است مضیف سباع و کرکسان و مرغان در بیابان و او است قتال
ابطال در روزگار رزم و قتال و او است کشاف کروب و صاحب مواسات در روز
شداید و غمرات او را بود قدم راسخ در نصرت سید ابرار و او بود مفتخر و کفایت
در صف کارزار بشمشیر ذو الفقار **شعر** ٭ برون معرکه از عکس برق
شمشیرش ٭ چه ذره مشعله آفتاب پنهانست ٭ ز تاب آتش آن خنجر خارج سوز
فضای شام سیه روی رنگ مرجانست ٭ امام مصطفوی منصبا نکه از ره فدوی

مکان او رفعت و ماورای امکانست ٭ و تواتر حکایت احد و قصه حنین و خیبر
خیبر و واقعه خندق شاهد این حال و مؤید این مقالست پس باید که خارجی
کور دل درین مقاله زبان درکشد و درین مسئله با وی بحث نکند که خود را سوای
کرده اند او است که بنیان کفر و بنای شرک را مندرس و منهدم کردانید و قواعد
اسلام و اساس ایمان از دوری رفعت بکیوان رسانید و در روزگار جبرئیل از
یمین او میکائیل از یسار حارث و معاون او بودند و همیشه در صف قتال مساعدت
و محافظت او مینمودند و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است از هبیره
که بعد از وفات شاه اولیا شاهزاده حسن علیه السلام بر منبر آمد و خطبه بلیغ آغاز
کرد و در آن خطبه این مقاله شریف بزبان مبارک او جاری شد که لقد فارقکم
رجل آه ای مردمان دیروز مردی از میان شما بیرون رفته است که هیچکس
از اولین و آخرین را عند الله مرتبه او نیست و هرگاه که پیغمبر وی را برای
جهادی فرستادی بر نگشتی تا توفیق خدای عز و جل فتح بر دست او جاری
نشدی و در تفسیر واحدی مذکور است که ساره نام زنی کنیز آزاد کرده عمرو بن صیفی
بن هاشم بود از مکه بمدینه آمد و در آن وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول
فتح مکه بود پس چون آن حضرت را ملاقات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله
از وی پرسید که اسلام آورده یا نه زن گفت نه مسلمان نشده ام خواجه فرمود
که باعث بر آمدن تو چه بوده ساره عرض کرد که یا محمد محتاجم و چیزی ندارم
و شما اهل و موالی من هستید حضرت خواجه بنی عبد المطلب فرمود که دعا
او کنید و او را عطا با خوشنود کنید پس آن جماعت بتقاضای فرمایش حضرت

خواجه رعایت او کرده‌اند و او را بعطایا خوشنود گردانیده‌اند و در تفسیر ثعلبی روایت
مذکور است که چون آن زن عزیمت مکه کرد حاطب ابن ابی بلتعه از رفتن او
خبر یافت ده دینار بآن زن داد و کتابی باهل مکه نوشت که این است محمد متوجه
مکه است باید که از او با حذر باشید و از احوال خود غافل مشوید و آن کتاب را
بساره داد و باو گفت که این حال را اخفا کن و این حال را بکسی مگوی ساره چون
از مدینه بیرون رفت و متوجه مکه شد جبرئیل بحضرت خواجه آمد و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را از آن حال آگاه گردانید و این آیه آورد که
یا ایها الذین آمنوا الآیة پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حالت آگاه
گردید شاه اولیا را با مقداد و زبیر بطلب او فرستاد و فرمود که اگر کتاب را
بشما دهد او را بگذارید و اگر انکار کند و گوید که من از این کتاب خبر ندارم
گردن او را بزنید و بان آیید ایشان چون باو رسیدند او را از آن حال
پرسیدند انکار کرد و سوگند خورد که من از این خبر ندارم و کتاب با من
نیست پس ایشان لباس و متاع او را کاویدند از آن کتاب اثری نیافتند پس
آنانکه با شاه اولیا بودند خواستند برگردند و او را بگذارند شاه اولیا فرمود
که والله که پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ نگفته است و آن حضرت ما را خبر داده
که کتاب حاطب با تو است اگر کتاب را بدهی فبها والا حالی گردنت را بزنم و سرت را
بصحرا اندازم پس چون آن زن دریافت که شاه اولیا بکشتن او جازم است
در ساعت آن کتاب را از موی سر خود بیرون آورد و بآن حضرت داد پس او را رها
کردند و بمدینه باز گشتند و این سر خفی بقوت عزم سلطان لوکشف منکشف

وبعضی گفته‌اند و واحدی در تفسیر خود آورده است که روزی علی علیه السلام و عباس و
طلحه بن شیبه اظهار افتخار می‌کردند طلحه می‌گفت که مفتاح کعبه در دست منست
و عباس میفرمود که من صاحب سقایه حاجیانم و اختیار آن در دست منست
شاه اولیا میفرمود که آنچه که شما بآن تفاخر میکنید و آنرا جهت فضیلت خود مبدا
در جنب فضیلت من نمایان نیست و شما را با من برابری و همسری نرسد زیرا که
من پیش از شما همه اسلام آورده‌ام و با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نماز
گذارده‌ام و بجهاد قیام نموده‌ام و چون این مقاله بر زبان امیرالمؤمنین علیه السلام
جاری شد حق سبحانه و تعالی از برای تصدیق قول آن شاه دین پناه این آیه
فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج الآیة یعنی صاحب سقایه و صاحب مفتاح را
نرسد که با علی ابن ابیطالب علیه السلام برابری کند زیرا که قدر او عند الله اجل و
ارفع است زیرا که او سابق در ایمان و فارس میدانست و هیچکس را در جهاد
و نصرت دین پایه او نیست و غزوات آن حضرت در کتب تواریخ مذکور و
مسطور است و بعضی از آن در خدمت و صحبت و حضور مصطفی صلی الله علیه و آله
بود و بعضی در غیبت آن حضرت و اولین غزوه در اسلام غزوه بدر است
و آن اصعب معارک و اشد مهالک و سخت‌ترین ایام در اسلام بود و آن واقعه
بعد از هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه بهجده ماه
واقع شد و عمر شاه اولیا در آن وقت بیست و هفت سال بود و در آن روز ثابت
از متزلزل و محق از مبطل ممتاز می‌شد و در آن روز بود که حق سبحانه و تعالی حبیب
خود را بنصرت کامله و عنایت شامله منصور و مظفر گردانید و آن سید و سرور را

بار سال ملائکه امداد فرمود و علم مجد و شرف حبیب خود را در میدان نبوت بر
افراخت و از انجمنه او را بر سایر انبیا سرور و مفضل ساخت زیرا که هیچ پیغمبری با
باین نوع اکرام مکرم نشد و هیچ رسولی باین چنین تعظیم معظم نگردید و در آن روز
بود که صنادید قریش علم شرک برافراختند بکینه جوئی و خصومت آن حضرت بام
در ساختند و باتفاق یکدیگر باهتمام تمام باطفای نور نبوت آنحضرت پرداختند
و جبرئیل بصوت ملیح میفرمود که دین دین محمد است و میخواهد که این دین بر
سایر ادیان ترجیح نماید و در آن واقعه فارس میدان و قاتل شجعان و رفایق
بر اقران و حامی اسلام و اسد ضرغام در جمله انام چون علی ابن ابیطالب علیه السلام
کسی نبود و در ضرب سیوف و طعن رماح و هیبت شجاعت و شدت بطش
کسی بپایه آن صفدر دیگری در سروری نرسد **بیت** از تف شرار تیغ علی باشیا خصم
کرد انکه با سپاه شیاطین شهاب کرد ۹ برق سنان سیر ز آتش عدا را و
در درون بدر کرده کو دل ان کباب کرد ۹ سر هنده شد زبان وی خیبر کشای او
انکو حدیث رستم و افراسیاب کرد ۹ گردون ز بهر حشمت قدرش بر آسمان
هر بامداد پرده ز دین طناب کرد ۹ و واقدی در کتاب مغازی آورده است
که جمیع کشته‌های قریش در روز بدر هفتاد تن بودند و از آنجمله بیست و دو کس
از ابطال بضربت امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند و از آن جمله هیجده کس بی
شارکت دیگری بود و چهار کس بشارکت و بعضی گفته اند که مقتولان
شاه اولیا بی شارکت غیر نه کس بودند و آن ولید بن عتبه بود و خال معویه
و عاص بن سعید و عامر بن عبدالله و نوفل بن خویلد و او یکی از شیاطین

قریش

قریش بود و مسعود بن ابی امیه بن مغیره و قیس بن الفاکه و عبدالله بن المنذر
و عاص بن منبه و حاجب بن السایب و اما آنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در قتل
ایشان شریک بود حنظله بن ابی سفیانست برادر معویه و عبیده بن حارث
و زمعه و عقیل که این هر دو پسر اسود بن مطلب بودند و اما آنانکه در
قاتل ایشان اختلافست بعضی گفته اند که کشنده‌گان ایشان غیر آنحضرت
است طعیمه بن عدی است و عمیر بن عثمان بن عمرو و حرمله ابن عمرو و ابو قیس بن
الولید بن المغیره و ابو العاص بن قیس و اوس الجمحی و عتبه بن ابی معیط و معویه
بن عامر و در بعضی روایات مصرح است که قاتل این جماعت امیر المؤمنین علیه السلام
است و اینها همه در حالت جنگ بدست شاه اولیا مقتول شدند سوای
نضر بن حارث که او بعد از تسکین آتش جنگ کشته شد و این روایت از
طریق جمهور است و اما آنچه شیخ مفید ره در کتاب ارشاد آورده است
تفصیل نموده ایست **فصل** غزوه بدر که در قرآن مجید اشاره بان
واقع است اول حربیست که از ان خوف عظیم و رعب جسیم در دلها و خاطرها راه
یافت و شدت آن بدرجه کمال و بمرتبه قصوی رسید و در او آن نمایش و امتحان
مسلمانان بود و بسبب شدائد حرب و اقدام ایشان بر مهالک و متاعب و فریقی از
مسلمانان اقدام تمام بان ننمودند و کاره از ایقاع آن حالت بودند چنانکه
حق تعالی در کتاب عزیز از احوال ایشان خبر داده است در آنجا که فرموده است
و ان فریقا آه و نبذ این حکایت و خلاصه این قصه آنست که کفار قریش و
مشرکان که در بدر حاضر شدند و بقتال خلاصه عالم عازم و جازم بودند چه [illegible] لشکر

خود قوت و قدرت تمام میدیدند و در لشکر اسلام ضعف و فتور می یافتند و
گفتند یا محمد اخرج الینا اکفائنا من قومنا ای محمد کسانیکه در لشکر تو در حسب و نسب
مثل ما باشند ایشانرا بسوی ما فرست که ما با ایشان جنگ کنیم انصار چون
آن صدا را از قریش استماع نمودند خواستند که بیرون روند و با ایشان محاربه
نمایند حضرت خواجه ایشانرا منع کرد و فرمود که شما از اکفاء ایشان نیستید
و مقصود ایشان همسران و اقران ایشانست از قریش پس حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة
بن حارث را امر فرمود که بیرون روید و با ایشان ملاقات کنید ایشان بامر
آنحضرت بیرون رفتند در آنحالت هر یک از ایشان مغفری بود و مغفرها
ایشان رویهای ایشان پوشیده بود کفار قریش ایشانرا نشناختند پرسیدند
که ای اصحاب محمد شما چه کسانید نام و نسب خود را با ما بگوئید ایشان نام و نسب
خود را بگفتند قریش گفتند شما اقران و اکفای مائید پس ولید بن عتبه با شاه
ولایت مقابله کرده در برابر بایستاد و عتبه در برابر حمزه آمد و شیبه در برابر
عبیده بایستاد والحاصل که برخصم خود غالب شد اسد الله الغالب علی بن
ابیطالب علیه السلام بود که در ساعت خود را بولید پلید رسانید و بیک ضرب او را
از اسب در انداخت و بخواری در خاک و خون می طپید تا آنکه جان از بدنش
مفارقت کرد و عتبه نیز در دست حمزه کشته شد و شیبه و عبیده با هم در
آویختند پس شیبه زخمی بران عبیده زد و او را بینداخت شاه ولایت در
آن حالت بسوی شیبه تاخت و خود را بعبیده رسانید و او را از دست شیبه

خلاص

خلاص گردانید و زخمی بشیبه زد و او را از اسب بینداخت و حمزه نیز خود را بشیبه
رسانید و بمبارکت شاه اولیا او را هلاک گردانیدند و چون ولید و عتبه و شیبه
که از دلاوران قریش و مبارزان مشرکان بودند کشته گردیدند لشکر کفار مرعوب
و مغلوب و مرعوب شدند و آثار ضعف و انکسار در ایشان پیدا شد پس دیگر
امیر المؤمنین علیه السلام از روی مبارزت عاص بن سعید را بکشت آنگه حنظلة بن
ابی سفیان بیرون آمد سلطان ولایت او را بیک ضربت هلاک گردانید آنگه
طعیمة بن عدی بیرون آمد و در ساعت او نیز بدست امیر المؤمنین علیه السلام کشته
گردید و بعد از آن نوفل بن خویلد که یکی از شیاطین و معاریف قریش بود
بیرون آمد و او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عداوت عظیم بود او نیز در
دست امیر المؤمنین و امام المتقین بیک ضربت هلاک شد و همچنین آن شیر بیشه
شجاعت یکیک ایشانرا می انداخت و می کشت و هلاک می گردانید تا آنکه
هفتاد کس از کفار قریش کشته گردیدند راوی چنین روایت می کند که از این
هفتاد تن سی و پنج کس از مقتولان علی ابن ابیطالب علیه السلام بودند و سی و
پنج دیگر مقتول جمیع مسلمانان و ملائکه و مع ذلک رایت اسلام در دست آن امام
تمام بود و بر بصیر جلی پوشیده و پنهان نیست که کسیکه مظهر غرایب و مظهر
عجایب این چنین باشد دیگری با آن برابری نرسد و این چنین فتح عظیم بکارزار
آن کرار بظهور رسید و آنچه از کفار مانده بودند سید انبیا بکف حصا ایشانرا
منهزم ساخت و حق تعالی از کارزار شاه اولیا هیبت عظیم در دل ایشان بینداخت
و مغلوب و مکسور بمکه باز گردیدند انگاه جمهور رواة عامه و خاصه بر آن متفقند که آنست

از آنجمله که امیر المؤمنین علیه السلم در قتل ایشان در آن روز منفرد بود ولید بن عتبه
است واو از دلیران نامدار و از سواران تیزه گذار بوده و بجرات و قتالی او در عرب
کفایت می شد و دیگر عاص بن سعید بود که او نیز دلاور و قتال و شجاع عظیم بود
واو بود که عمر بن خطاب در آن روز از و فرار کرده و بهزیمت رفت و قدرت مقاومت
او نداشت و شاه ولایت از روی مبارزت بیک ضربت او را هلاک گردانید و دیگر
طعیمة بن عدی بن نوفل بود واو از روساء و رئیس مشرکان قریش بود و دیگر نوفل
بن خویلد بود واو را قریش تعظیم بسیار می کردند و پیشوای خود میدانستند
زیرا که او بحضرت خواجه دشمنی و عداوت عظیم داشت واو بود که در مکه کرون
ابوبکر وطلحه را در ریسمان بسته بود و عقوبت و عذاب میکرد و خواطر مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله از و بسیار آزرده بود و چون آن سید و سرور
در یافت که آن معاند ملعون در بدر حاضر شد و فرموده که اللهم اکفنی امر نوفل بن
خویلد پس دعای آنحضرت مقرون باجابت شد و بضربت شاه اولیا هلاک
گردید و دیگر زمعة بن اسود و دیگر حرث بن زمعة و دیگر نضر بن حرث و
دیگر عمر بن عثمان عم طلحة بن عبید الله و دیگر عثمان و مالک برادران طلحه و دیگر
مسعود بن ابی امیه و دیگر قیس بن الفاکه و دیگر حذیفة بن ابی حذیفه و دیگر
ابوقیس بن ولید بن المغیرة و دیگر حنظلة بن ابی سفیان و دیگر عمر بن مخزومی
و دیگر ابو المنذر بن ابی رفاعه و دیگر منبه بن الحجاج و دیگر عاص بن منبه و
دیگر علقمة بن کلده و دیگر ابو العاص بن قیس بن عدی و دیگر معویة بن المغیرة
و دیگر لوذان بن ربیعه و دیگر عبد الله بن المنذر بن ابی رفاعه و دیگر مسعود بن

امیة بن

امیة بن المغیرة و دیگر حاجب بن السایب و دیگر اوس بن المغیرة بن لوذان و دیگر
زید بن ملیص و دیگر عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب حلیف بنی عامر و دیگر
معویة بن عامر بن عبد القیس و دیگر عبد الله بن جمیل و دیگر سایب بن مالک
و دیگر ابو الحکم بن الاخنس و دیگر هشام بن ابی امیة بن المغیرة این سی و شش کس
همه قتیل شاه اولیا اند و امیر المؤمنین در قتل این جماعت منفرد بوده و اینها
سوای آنانند که بشرکت شاه اولیا کشته شده اند و غیر آنانی که در کشتن او
اختلاف کرده اند و بنابر این روایت قتیلان شاه اولیا از نصف بیشتر باشند
و حاصل کلام و خلاصه مقام آنکه بنابر هر مذهبین قتلی شاه اولیا در روز
بدر علی سبیل الانفراد نصف قتلی و کشتهای آن روز بوده اند و در این مقام این

دو بیت مناسب آن سلطان اولیاست **بیت**

لك غلتان سالما ومحاربا	كفلاه الثناء لسيفك المخضوب
فرقت ما بين الذوائب الطلى	وجمعت ما بين الطلى والذيب

یعنی یا ابا الحسن ترا ثنا مضاعفست و ترا از صلح و شادی نصیبیست زیرا که تو
در قتل ابطال و رجال شادی کنی آنکه منفرد در قتل بعضی از ایشان شادی
بر هستی پس ترا دو سهم باشد و دیگر از یکی و توقف در حالت قتال الفتی را
از بکد یکر جدا کردی و صدین را در حالت صلح تالیف نمائی از اخبار مختصره
که مؤید حکایت مذکور است روایت شعبه است از ابی اسحق از حارث بن
مضرب که او گفته که من از امیر المؤمنین علیه السلم شنیدم که ما جماعتی از صحابه در غزوه بدر
مصطفی صلی الله علیه وآله بید حاضر شدیم و در میان ما فارسی نبود الا مقداد بن

الاسود و در آن شب خواب بر همه غلبه کرده بود و کسی از ما نماند که در خواب نشد
الا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که در آن شب تا صباح در زیر درختی
برکوع و سجود و قیام و قعود مشغول بود و راز پنهان که در دل آنحضرت بود
بجز درگاه عرض میکرد و نصرت و غلبه و ظفر از او طلب میکرد و رافع که آزاد کرده
خواجه عالم بود روایت میکند که در صباح روز بدر کفار قریش صفها پیراسته
و جنگ را آماده شدند و عتبة بن ربیعه با پسر خود ولید و با برادر خود شیبه در
پیش لشکر مشرکان ایستادند و آواز دادند که یا محمد اقران و همسران ما را از قریش
بفرست که با ما جنگ کنند پس سه کس از جوانان انصار چون آن ندا شنیدند در ساعت
بجنگ رفتند و ملاقات ایشان نمودند عتبه از ایشان پرسید که شما چه کسانید
باید که نام و نسب خود با ما بگوئید ایشان نام و نسب خود گفتند عتبه گفت که
شما اکفا و اقران ما نیستید ما کسانی را میخواهیم که از قریش باشند و ما را عار است که
با شما حرب کنیم ایشان برگشتند و بموقف خود بایستادند پس حضرت خواجه روی
مبارک خود با امیر المؤمنین و حمزه و عبیده کرده فرمود که قم یا علی قم یا حمزة قم یا عبیدة
کدام روز روز کار شما است نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود نمائید و آنرا امداد
کفار را از او دفع نمائید و دین و ملت او را ظاهر گردانید پس ایشان برخاستند
و چون شیران غرنده و پلنگان درنده روی بکفار نهادند و در برابر ایشان بایستادند
آن جماعت ایشان را نشناختند زیرا که لباس مغفر بوده و مغفر ایشان روی
ایشان را پوشیده بود پس عتبه از ایشان پرسید که نام و نسب خود بگوئید شاه ولایت
فرمود که من علی ابن ابی طالب و حمزه فرمود که من اسد الله حمزة بن عبد المطلب و عبیده

گفت

گفت که منم عبیدة بن الحرث بن عبد المطلب عتبه چون ایشان را بشناخت گفت شما اکفا
و اقران ما باشید و از اکابر قریش و ما را با شما محاربت نمودن عیبی و عاری نیست پس
عتبه به پسر خود ولید گفت که برخیز و با علی قتال کن که نوجوان و علی علیه السلام جوان
پس هر دو بهم درآویختند امیر المؤمنین علیه السلام از ضربت او درگذشت و شمشیر
حواله او نمود و دست راستش بینداخت و بیک ضربت دیگر کار او را بساخت و
چون از اسب بیفتاد شاه اولیا بحکم من غلب سلب زره و جامها از بدنش بیرون
کرد و در خبر آمده است که روزی شاه اولیا قصه بدر را بیان فرمود و از کیفیت
قتل ولید خبر میداد پس در اثنای آن قصه فرمود که کانی انظر الی ومیض خاتمه
فی شماله یعنی گویا که لمعان انگشتری که در دست چپ ولید بود در نظر منست
و در او منکب من بود و وقتی که جامها از تن او بیرون میکردم اثر زعفران بر آن یافتم
پس دانستم که او نوداماد بود و عتبه نیز در دست حمزه کشته شد و عبیده و
شیبه با هم کارزار کردند و عبیده از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
پس ناگاه شیبه زخمی بر ساق عبیده زد و ساق او را ببرید شاه ولایت او را
دریافت و حمزه نیز امداد کرد و در ساعت شیبه را بکشتند و عبیده را بر
داشتند و از معرکه بیرون بردند و نیز بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آوردند و او بهمان ضربت شهید وفات کرد رحمة الله علیه و نعیم جاودان یافت
و مشهور خبر امیر المؤمنین علیه السلام است که لقد تعجبت اه یعنی من در آن روز از جرأت
کفار قریش تعجب کردم زیرا که بعد از آنکه ولید و عتبه و شیبه کشته شدند
و ایشان پیشروان و دلاوران ایشان بودند ناگاه دیدم که حنظلة بن ابی سفیان

متوجه من شد و قصد من کرد چون نزدیک من رسید بیکضرب شمشیر او را کفایت
کردم و در آنحال دیدم که آب نجس او روان گردید و بیفتاد و هلاک شد و
در بعضی روایات آمده است که روزی عثمان بن عفان بسعید بن العاص
ملاقات کرد او را گفت بیا که بمجلس عمر بن الخطاب رویم و یکساعتی با او از هر باب
سخن گوییم پس آن هر دو بمجلس عمر درآمدند عثمان نزدیک عمر بنشست و
سعید گوید که من از ایشان دورتر واقع شدم پس عمر در آندم نگاهی بمن کرد
و گفت ترا چه شود که از ما کناره میکنی گویا که خاطر تو از من آزرده است
و تو گمان میبری که مگر من در روز بدر پدر ترا کشته ام والله که من آرزو داشتم
که پدر تو در دست من کشته شود و اگر او را میکشتم کافری کشته بودم و
هر کس عذر خواهی تو شنیدم اما من در روز بدر او را دیدم که طلب مبارزی
کرد و آتش حرب در دلش شعله میزد و از غایت غضب کف از دهانش بیرون
آمد و او را در آن حالت مانند گاوی یافتم که با شاخهای خود زمین را کاوش
کند چون او را با آن حالت و هیبت دیدم از او بترسیدم و بگریختم و آواز او
شنیدم که می گفت الی این یا ابن الخطاب پس علی بن ابی طالب علیه السلام او را دید
که قصد او نمود در ساعت او را بکشت و چون حکایت عمر باینجا رسید شاه
ولایت در آن مجلس حاضر بود گفت ای عمر چرا مرا برین می انگیزی و
ایشان را بر دشمنی و عداوت من تیز میسازی خدا نیست کند شرک است و اسلام
محو کند ما تقدم را از این مقاله سکوت کردن و از این مقوله اعراض نمودن
اولی و احسن است پس عمر چون این سخن از امیر المؤمنین علیه السلام بشنید خاموش

گردید بدانکه سعید گفت یا عمر من از این سخن خوشحالم که قاتل پدرم پسر عم او علی ابن ابی
طالب علیه السلام بوده نه بیگانه از دحی که عار از آن عیبی و عاری باشد و بعد از آن
اهل مجلس از این حکایت درگذشتند و حدیث دیگر آغاز کردند و در کتب
تواریخ مسطور آورده اند که در روز بدر در حالت کارزار امیر المؤمنین علیه السلام
قصد طعیمه بن عدی کرده و از خدا درخواست که او را طعمه نیزه او گرداند پس نیزه
او بتاخت و نیزه بروی انداخت و در ساعت کار او را بساخت آنگه فرمود که والله لا
تخاصمنا فی الله بعدها الیوم ابدا یعنی بخدا که سر تو را از اسلام کفایت کردم و تو
بعد از این از جهت دین با ما دشمنی نخواهی کرد **بیت** شه عجب برافراخته در دغا
نیزه ✱ ز سطح ارض رسانید بر سماء نیزه ✱ زدند بر جگر و فوق سینه خصمش ✱
زمانه تیغ فلک خنجر و زمان نیزه ✱ و در روایت زهری آمده است که در روز
بدر چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دریافت که نوفل بن خویلد
در لشکر قریش است با خدا مناجات کرد و عرض کرد اللهم اکفنی نوفلا یعنی خداوندا شر
نوفل را از ما دفع کن و او را هدف تیر بلا ساز و این نوفل مشرکان را پناه عظیم و سردار
قوی بود پس چون آتش حرب درگرفت و قریش بکارزار درآمدند شاه ولایت
نوفل را در آن حالت دید که در میانه تیغ و خنجر سرگردان می گردد و نمیدانست که
بکجا رود پس چون امیر المؤمنین علیه السلام او را با آنحالت دید قصد او نمود و
شمشیر برآورد و بر فرق او زد تیغ در بیضه او نشست و سلطان اولیا
شمشیر را از بیضه او کشید و بر ساق او زد و پاهای او را بینداخت و در ساعت او را
بکشتگان ملحق ساخت و چون امیر المؤمنین علیه السلام برگشت و بخدمت حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد آن سید و سرور اصحاب ببر بست که هیچ
کس از شما از حال نوفل خبر دارد شاه ولایت فرمود که یا رسول الله من او را
بکشتم و سر او را از اسلام دفع کردم حضرت خواجه فرمود الله اکبر الحمد لله که دعا[ی]
من در حق او مستجاب شد **فصل** در بیان غزوه احد و ذکر کیفیت
آن واقعه بدانکه آن واقعه بود که در ماه شوال واقع شد و عمر شریف شاه ولا[یت]
بیست و پنج بود و بعضی گفته اند که کمتر از بیست و پنج بود و سبب غزوه احد
و قتل رؤسای مشرکان قریش بود در روز بدر و تقریر این قصه بر وجه اختصار
آنست که کفار قریش بعد از انکسار ایشان در واقعه بدر بمکه مراجعت کردند
و از فراق فرزندان و عزیزان و قتیلان گریستند و مینالیدند و حزن عظیم
بخاطر ایشان راه یافت پس در مقام کینه جوئی و انتقام در آمدند و در این
برین قرار یافت که سپاه عظیم و لشکر بسیار جمع کنند و متوجه مدینه شوند
و با لشکر اسلام محاربت نمایند و مدبر ایشان در این امر ابوسفیان بن حرب
بود پس اموال بسیار از برای استمالت قبایل عرب بذل کردند و از هر قبیله سوا[ر]
و سرداران و سپاه ایشان بهم آمده بودند و از برای استیصال اهل اسلام متوجه
مدینه رسول صلی الله علیه و آله شدند و چون حضرت خواجه از احوال ایشان
آگاه شد با لشکر اسلام از مدینه بیرون رفت بقصد ملاقات آن قوم و در
لشکر اسلام جماعتی منافقان و گروه سست پیمانان بودند که خروج ایشان
با مسلمانان در آن روز از روی نفاق بود پس چون آن سید و سرور از مدینه
بیرون رفت ثلثی از لشکر آنحضرت در خارج مدینه با هفتصد از مسلمانان

باذ و این قصه در سوره آل عمران مذکور است آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده
است که و اذ غدوت من اهلک تا آخر آیت و این واقعه در احد در دامن
جبل واقع شد راوی گوید که چون آتش حرب در گرفت و آسیای جنگ در گردش
آمد مسلمانان سرگردان و مضطرب شدند و حمزة بن عبدالمطلب با جمعی از مسلمانان
شهید گشتند و از لشکر مشرکان دوازده کس کشته شدند و اصحاب سیر و ارباب
مغازی آورده اند که از آن دوازده کس هفت کس قتیل امیرالمؤمنین علیه السلام بوده
یکی طلحة بن ابی طلحة بن عبد العزی و دیگر ابو امیة بن المغیرة و در این پنج کس خلاف
نیست که شاه اولیا در قتل ایشان مستقل بوده است و در قتل ابو سعید طلحة
بن طلحة و غلام حبشی از بنی عبدالدار خلاف است که قاتل ایشان امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام است یا غیر آنحضرت و در آن روز ابو سفیان با سایر
مشرکان منکسر و مرعوب و منهزم گشته و متوجه مکه شدند و رسول
الله صلی الله علیه و آله با شاه اولیا بمدینه مراجعت نمودند و حضرت خواجه
شمشیر ذوالفقار خود را بحضرت فاطمه علیها السلام داد و فرمود که ای دختر من این
شمشیر را بشوی و از خون پاک ساز که امروز در راه خدا با من موافقت کرده
است مرا نفع بخشیده است و مصادقت و در زبده امیرالمؤمنین علیه السلام نیز
شمشیر خود را بفاطمه علیها السلام داد و همان گفت که حضرت خواجه فرموده بود
و واحدی در کتاب مغازی آورده است که چون اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در آن روز فرار نمودند حضرت خواجه از موقف خود سر مویی دور نشد و دشمنان را
گاهی بتیر میزد و گاهی بنیزه و گاهی بسنگ و در آن دم چهار کس با آنحضرت موافقت

نموده بودند و فرار نکردند از ایشان هفت کس از مهاجر بودند یکی علی ابن ابی
طالب علیه السلام دیگری ابو بکر و دیگری عبدالرحمن بن عوف و دیگری سعد بن ابی
وقاص و طلحة بن عبید الله و ابو عبیدة الجراح و زبیر بن العوام و هفت کس دیگر
از انصار حباب بن المنذر و ابو دجانه و عاصم بن ثابت و حارث بن الصمه و سهل
بن حنیف و اسید بن حضیر و سعید بن معاذ و هشت کس در آن روز با حضرت
خواجه عهد کردند که ما امروز در پیش تو کشته میشویم و نقد جان نثار
مقدم تو مینمائیم و از دشمنان فرار نکنیم و تا جان در بدن ما است در نصرت
دین میکوشیم از آن هشت کس سه کس مهاجر بودند و پنج از انصار و آن سه
کس از مهاجرین بودند یکی علی ابن ابیطالب علیه السلام و دیگر زبیر و طلحه و آن پنج که
از انصار بودند یکی ابو دجانه بود و دیگر حرث بن الصمه و دیگر حباب بن
المنذر و دیگر عاصم بن ثابت و دیگر سهل بن حنیف و این هشت کس بیمن
موافقت و کمال محبت آن حضرت سلیم و سالم گردیدند و هیچکس از ایشان کشته
نشدند و در آن روز بود که چشم قتادة بن نعمان بواسطه ضرب تیر از حدقه بیرون
آمد و بر خدش افتاد پس او نزد خواجه آمد و گفت یا رسول الله مرا زنیست
جمیله و من او را دوست میدارم و او نیز مرا دوست میدارد و من میترسم که چون
مرا باین هیئت ببیند از من تنفر نماید و این حالت سبب افتراق ما شود پس
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون این سخن از او بشنید بر او رحم کرده
در ساعت بدست مبارک خود چشم او را بجای خود نموده و در مکان خود نش
نهاد و دعا نمود و بر چشم او از برکت دعای سلطان ولایت صلی الله علیه و آله

بینا کردید چنانکه در اول بود و از درد و الم ساکن گشت و حضرت خواجه در آن دم مباشر
قتال شد و چندان تیر بر روی دشمن انداخت که دیگر هیچ تیر با آن حضرت نماند
و لب مبارک آن حضرت را خون آلود کردند و عتبة بن ابی وقاص دندان آنحضرت را
آزرده ساخت و آن سید و سرور در حفیره افتاد و گویند که در آن حالت
ابن قمیصه لعنة الله علیه شمشیر بر آن حضرت زد لکن ضربت آن ملعون کارگر
نشد پس شاه ولایت در آن حالت خود را بآن حضرت رسانید و دست آن
حضرت را بگرفت و طلحه نیز امداد کرد پس آن حضرت برخاست و از آن حفیره
بیرون آمد و بایستاد و ابو بشر مازنی گوید که من در روز احد در آن واقعه
حاضر شدم و من در آن وقت مراهق بودم دیدم که ابن قمیصه لعنة الله علیه
شمشیری بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زد و آن سید و سرور
در حفیره بزانو درآمد و از چشم مردم ناپدید شد من بفریاد درآمدم و چندان فریاد
کردم که مردم از جوانب مراجعت کردند و بر سر آن سرور آمدند و آن ملعون که
خد منور آن آفتاب ملت را مجروح و خون آلود ساخت تا آنکه خون از صورت مبارک
آن حضرت جاری شد و لحیه شریفه آن حضرت از خون آن جراحت مخضوب
کردید ابن قمیصه بود لعنة الله علیه و سالم مولای ابی حذیفه آن خون را از چهره
منور آن حضرت می شست و آن سرور دین میفرمود که آیا چگونه رستگار
شوند قومی که با پیغمبر خود این چنین بیادبی کنند و از رحمت خدا تعالی بکجا
محظوظ کردند تا که با من چنین بی حرمتی نمایند و حال آنکه ایشان را بصراط مستقیم
دلالت مینمایم پس الله تعالی این آیه فرستاد که لیس لک من الامر شیء یا محمد ترا نسبت

با این جماعت یکی از دو چیز محقق و ثابتست یا آنکه ایشان ایمان آورند و از کفر خود
برگردند و ترا از ایشان فرح کیرد و سرور بکلی حاصل شود یا آنکه پروردگار تو
ایشانرا بواسطهٔ کفر و عناد بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار و معاقب گرداند
و نیز از منتهی نبوی و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است که از ابن عباس
از سهل که مداوات جراحات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بأین کیفیت
بود که حضرت شاه ولایت بسپر خود آب میآورد و سیدهٔ طاهره آن خون را باب
می‌شست و چون از غسل فارغ شدند حصیری را سوختند و سوخته آنرا ب
جراحتهای آن حضرت بیختند و آن زخمها را بآن سوخته پر کردند و کذا شنیده
چنین گوید که چون چشم مبارک حضرت خواجه بر شمشیر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام افتاد و آن تیغ را خون آلوده دید فرمود که یا علی تو در قتال
اهمال نکردی و مردانگی نمودی ولیکن شمشیر عاصم بن ثابت و تیغ عاصم بن الصمه
و طعن سهل بن حنیف و سیف ابو دجانه نیز مذموم نیست و ایشان نیز هیچ
تقصیری نکردند شاه اولیا عرض کرد که یا رسول الله من در ناحیهٔ بودم و با
کفار کارزار میکردم و ابودجانه در ناحیهٔ دیگر با طایفهٔ دیگر در قتال بود
و سعد ابن ابی وقاص در ناحیهٔ دیگر و من در میان فرقهٔ با شوکت واقع شدم
و ابطال عرب در آن فرقه بودند و از آنجمله عکرمة بن ابی جهل بود پس ایشان
مرا در میان گرفتند و گرد من در آمدند و من با ایشان کارزار مینمودم تا آنکه
بأین شمشیر خود رخنه در حلقهٔ ایشان نمودم و خود را از میان ایشان بیرون
انداختم و بعد از آن بر ایشان تاختم و ایشانرا بر هم زدم و از ایشان میکشتم تا آنکه

آنگاه فرج و علامات فتح ظاهر شد و باقی ماند از ایشان آنکه اجل و با تأخیر کرده
لیقضی الله امراً کان مفعولاً و حضرت حق ظاهر گردانید بر اولیای خود آن نصرت را
که ایشانرا بآن وعده کرده بودند لله الحمد والمنة و در آن روز بود که عبدالرحمن
بن ابی بکر از صف کفار بیرون آمد و گفت منم عبدالرحمن بن عتیق کیست
از لشکر محمد که با من جنگ کند ابوبکر چون ندای پسر خود بشنید شمشیر خود
برهنه کرد و گفت یا رسول الله من بجنگ او میروم پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که برگرد و شمشیر خود را غلاف کن و برگرد که ما را حمایت تو بهتر است
از حمایت تو و از تشهرانی روایتست که عثمان بن عفان در آن روز از فراریان و
منهزمین در آن روز بود که جبرئیل امین بمردانگی و شجاعت امیرالمؤمنین گواهی
داد و زبان بمدح اسد الله گشود و فرمود که لا فتی الخ بیت

جایی که مدحت تو سراید زبان روح	من کیستم که عرض ثنای تو گسترم
شاهی باقتدای تو در مسند جلال	هرگز نشد بدیع معنی مصنف دهر

و در بعضی از روایات واقع است که روزی شاه اولیا بر منبر کوفه بود و خطبه
میخواند از آن حضرت پرسیدند که آیهٔ رجال صدقوا الخ در حق چه کسان
نزول یافت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اللهم اغفر یعنی خداوندا از تو
عفو و آمرزش طلب میکنم این آیه در حق من نازل شد و در حق عم من حمزه
و در حق پسر عم من عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب اما عبیده در روز بدر
سعادت شهادت یافت و بنعیم مقیم رسید و حمزه در روز احد شربت شهادت
چشید و او نیز بفردوس اعلی واصل گردید و اما من که علی ابن ابیطالبم منتظرم

منتظرم که ببخت تو این امت محاسن را از خون من خضاب کند و حبیب
من مصطفی صلی الله علیه و آله و سلطان انبیا مرا از این حال خبر داده است و در
ارشاد شیخ مفید مذکور است که رایت اسلام در روز احد در دست امیر المؤمنین و
امام المتقین بود چنانکه در روز بدر و در مشاهد اسلام لشکر بر عسکر مشرکان
شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام بود در روز احد نیز فتح و فیروزی از شدت
بطش آن اسد حق غالب و انجلای آن امام همام روی نمود و بضرب کامل و
قدم راسخ و ثبات مواسات از آن شاه دین پناه بظهور آمد و بنای کفر و ضلال
و بنیان شرک و اضلال بقوت پنجه و ساعد آن دین پرور و صلابت بازوی
آن سرور در هم شکست   تو را میرسد شاهی و سروری   که از عیب و
عاری فرا دو بری   کروبی نما از تو شد منجلی   توئی ناصر مصطفی یا علی
تو را گفت جبریل مدح و ثنا   بفضل تو قایل شده مصطفی   و ابن جوزی
وضع آورده است که رایت قریش و لوای ایشان قبل از بعثت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله در دست قصی بن کلاب بوده و بعد از آن باولاد عبد
المطلب منتقل شد و چون حضرت خواجه مبعوث شد رایت قریش تعلق بآن
حضرت گرفت و حضرت خواجه آنرا ببنی هاشم مقرر فرموده و در غزوه ودان
پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا بدست شاه مردان داد و آن اولین معرکه بوده
که رایت اسلام در آن مرفوع گشت و همچنان آن رایت در جنگ بدر و در واقعه
احد در دست شاه ولایت بود و در روایت چنین آمده است که لوای اسلام
در قبیله بنی عبد الدار بوده و حضرت خواجه آنرا در روز احد بمصعب بن عمیر داد

وچون

وچون آن در آن روز شهید شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آن لوا را
بشاه ولایت داده آن شاه دین پناه در آن روز جامع لوا و رایت شد و مفضل بن
عبد الله روایت کرده است از سماک از عکرمه از ابن عباس که علی ابن ابی طالب علیه السلام را
چهار چیز بود که دیگران را حاصل نشد یکی آنکه اول کسیست که با حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله نماز کرد و این سعادت دیگری را از عرب و عجم حاصل نشد
و دیگر آنکه او صاحب لوای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کل بوده است
در جمیع حروب و غزوات و او را قدم راسخ بود و مواسات تمام در روز احد
که اکابر صحابه در آن روز فرار نمودند و آن سید و سرور را تنها در میان دشمنان
گذاشتند و دیگر آنکه مولاة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غسل داده و آن سید
و سرور را در لحد خود گذارد و زید بن وهب گوید که ما روزی عبد الله بن
مسعود را بشاش و خوشحال دیدیم گفتیم میخواهیم امروز تو ما را از واقعه احد
خبر دهی و از کیفیت آن قضیه ما را آگاه گردانی عبد الله گفت چنین کنم پس در بیان
آن قصه شروع نموده و حکایت آن واقعه میفرمود تا سخن بجائی رسانید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله با اصحاب خود خطاب فرمود که بیرون روید و با آن جماعت
کارزار کنید ما بیرون رفتیم و صف طویل راست کردیم حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله در آن روز پنجاه کس از انصار بر شعب تعیین فرموده بود در دامنه
که از مجری بود و لشکر کفار را از آن ممر مجال دخول بود و شخصی را از انصار که نامش
عبد الله جبیر بود برایشان امیر ساخت و فرمود که باید ملازم این شعب باشید
و همچو جبال از این مکان مفارقت نکنید خواه ما بر دشمن غالب شویم خواه مغلوب زیرا

که این مرو که در مسلمانان خطر کلی است وابوسفیان خالد بن ولید را تعیین
کرده بود که از آن کمینگاه خود بر لشکر اسلام زند ودر آن روز لوای قریش در دست
بنی عبدالدار بود ولوای مشرکان در دست طلحة بن ابی طلحه واو را کبش کتیبه
میخواندند پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله لوای مهاجرین بامیر المؤمنین
داده وخود در تحت لوای انصار بایستاد وابوسفیان نزد اصحاب لوای خود
بایستاد وگفت یا اصحاب لوا شما را معلوم باشد که لشکر اسلام میل باصحاب لوای
کنند ومقصد ایشان آنست که اول اصحاب لوا را در هم شکنند ومقهور سازند
چنانکه در روز بدر کردند پس اگر شما را طاقت مقاومت ایشان نیست ودر
خود ضعف میابید لوا را باما تسلیم کنید وبگذارید طلحة بن ابی طلحه از این
سخن ابی سفیان برآشفت ودر غضب شد وگفت ای ابوسفیان چرا چنین می
گوئی وما را نسبت بضعف میکنی ومیخواهی که لوا را از ما بستانی والله که من
امروز در نظر شما قتال نمایم وکارزاری کنم که ابطال عرب از آن متعجب شوند
پس امیر المؤمنین علیه السلام خود را باو رسانید ودر میان ایشان دو ضربت مختلف
شد آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام براو تاخت وشمشیر بر سر او زد چنانکه بآن یک ضربت
چشمهای طلحه بیرون افتاد وصیحهٔ عظیم زد ونالهٔ زنی از او برآمد ولوا از دستش
بیفتاد بعد از آن برادرش مصعب آن لوا برداشت عاصم بن ثابت قصد او کرده
او را بکشت وچون مصعب کشته شد برادرش عثمان آن لوا را برداشت او نیز بدست
عاصم کشته شد وبعد از آن لوا را غلامی از غلامان ایشان برداشت که نامش
صواب بود وآن ناصواب از شدائد بود شاه ولایت قصد او نموده وشمشیر برد

داشت وزد چنانکه دست راستش بینداخت پس آن ملعون لوا را بدست چپ گرفت
امیر المؤمنین علیه السلام دست چپش را نیز ببرید پس لوا را بسینهٔ خود گرفت ودستهای
بریدهٔ خود را جمع کرد شاه اولیا این نوبت شمشیر بسینهٔ او زد واو را از اسب در
انداخت وچون صواب کشته شد لشکر ابوسفیان منهزم گشتند وفرار کردند
ومسلمانان بغنیمت مشغول شدند پس چون آن پنجاه کس که پیغمبر صلی الله
علیه وآله ایشان را در شعب تعیین فرموده بود دیدند که مسلمانان بغنیمت
مشغول اند ایشان بر خواستند که از غنیمت محظوظ شوند وترسیدند که آن
غنیمت از ایشان فوت شود امیر ایشان عبدالله عمر بن حزم ایشان را منع کرد و
فرمود که حکم پیغمبر صلی الله علیه وآله چنین است که ما از این مقام مفارقت
نکنیم واز اینجا دور نشویم پس شما را روا نبود که مخالفت امر حضرت کردن واز
موقف خود بیرون آمدند وبغنیمت مشغول شدند وعبدالله را تنها
در آن مقام گذاشتند خالد بن ولید که در مقابل آن شعب بود در آنحالت
فرصت یافت وبالشکر خود از آن شعب بیرون آمد وعبدالله را بکشت واز آنجانب
که پشت لشکر اسلام بود در آمد وباصحاب خود می گفت که اینست آنکه مطلوب
شما است واشارت بحضرت خاتم میکرد پس آن جماعت بسیوف وسلاح ورماح میل
بجانب آن حضرت کردند واصحاب که در گرد آنحضرت بودند بجان میکوشیدند
وکارزار مینمودند وحمایت آنحضرت می کردند تا آنکه هفتاد کس از اصحاب آن
حضرت کشته شدند وبعضی فرار کردند وامیر المؤمنین وامام المتقین امیر
المؤمنین علیه السلام چون شیر غران بر یمین ویسار می تاخت ودر هر تاختن بطلی

و سنگ باری می انداخت پس ناگاه آن سرو بوستان رسالت از صدمهٔ آزار کفار از پای
در افتاد و بیهوش شد امیر المؤمنین در آن حالت نیز در آن حضرت آمد حضرت
خواجه چشم بگشود و فرمود که یا علی اصحاب بکجا رفتند شاه اولیا فرمود
که یا رسول الله بعضی از ایشان کشته شدند و بعضی فرار نمودند و عهد
شکسته و ابودجانه و سهل بن حنیف نیز در آن حالت با شاه ولایت متفق
بودند و در حمایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اهمال و تقصیری نکردند
پس از هر طرف هر جماعتی که قصد خواجه می کردند خواجه می فرمود که یا علی
شر ایشان را کفایت کن شاه ولایت خود را در دم با ایشان می رسانید و ایشان را
بتیغ و تیر و نیزه از آن حضرت دور می کرد چون گروهی را از جانبی دور کردی
گروهی دیگر از جانب دیگر قصد آن حضرت می کردند و آن سید و سرور
می فرمود که یا علی اکفنی هؤلاء الذین قصدوا پس آن شیر بیشهٔ شجاعت
بسوی ایشان می تاخت و حمله بر ایشان می آورد و ایشان را بهم زده از آن حضرت
دور می کرد و ابودجانه و سهل بن حنیف شمشیرها برهنه کرده بودند
و بکین آن حضرت می کشتند و از موافقت آن حضرت دوری نمی نمودند و در
محاربت تقصیر نکردند تا آنکه از آنها که فرار نموده بودند چهارده کس
مراجعت کردند و نزد آن حضرت آمدند یکی از آنها طلحة بن عبید الله بود و
دیگری عاصم بن ثابت و باقی از آنکسانیکه فرار نموده بودند بر بالای کوه می
دویدند و بگریختند و آوازه در مدینه افتاد که رسول الله صلی الله علیه و آله
کشته شد و مردم از آن خبر نالان شدند و گریان گشتند و در آن دم که لشکر

اسلام پریشان شدند و از یمین و یسار و لشکر بگریختند هند بنت عتبه که زن ابو
سفیان و مادر معویه بود بوحشی که غلام و خادم ایشان بود گفت که اگر تو مرا از
محمد یا علی یا حمزه داد بگیری من ترا آزاد کنم و آنچه خواهی از مال بتو دهم پس وحشی در
جواب گفت که قتل محمد صلی الله علیه و آله از دست من نیاید زیرا که اصحاب او
او را محارست می نمایند و از او جدا نمی شوند و اما علی ابن ابیطالب علیه السلام در حالت
جنگ کار باحتیاط می کند و مرد بسیار زیرک و دانا و دشمن را مجال نمیدهد
و از یمین و یسار خود غافل نیست و او سواد در زمانه مرد مردانه است و من
از کشتن او عاجزم اما حمزة بن عبد المطلب امید دارم که از برای تو بقتل آرم
چه او در حالت کارزار غضبناک می شود و از شدت غضب ملاحظهٔ یمین و
یسار نمیکند و محافظت خود نمینماید و حمزه در آن روز پر سیمرغ بر سر داشت
و بآن علامت از دیگران ممتاز بود و وحشی او را بآن علامت شناخت و
در زیر درختی پنهان شد و بکمین نشست حمزه در یافت که آن وحشی است
پس قصد او کرده و در ساعت خود را باو رسانید و شمشیر برآورد و بر او زد
آن شمشیر کارگر نشد پس وحشی آن حربه که در دست داشت آنرا بجنبانید
و بسوی حمزه انداخت پس ناگاه آن حربه بر بدن آن حضرت آمد و حمزه از اسب
در افتاد و شهید شد بعد از آن وحشی بیامد و حربه را بر داشت و آن در وقتی
بود که مسلمانان فرار کرده بودند و هر کس بجانبی گریخته و کسی از حال حمزه
خبر نداشت پس هند ملعونه نزد حمزه آمد و گفت که شکم حمزه را شکافتند و
جگر او را بیرون کردند و گوش و بینی او را نیز بریدند و او را بآن حالت نیز بگذاشتند

وحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله از قتل حمزه بسیار ملول ومحزون شد ودر
این مقام صاحب دلی دو بیت انشا فرموده وآن دو بیت اینست بیت

ولا عاد الاشراف ان ظفرت بها * کلاب الاعادی من فصیح واعجم *
فحربة وحشی سقت حمزة الردی * وحتف علی من حسام ابن ملجم *

یعنی اشراف وبزرگان بزینت حسب ونسب آراسته باشند اینها را از استیلای
مکان نقصی وعیبی وعاری نیست واگر شاهدی بر اینمعنا طلبی پس باید که
بنگری بحال حمزه که اسد الله است وبحال علی ابن ابیطالب علیه السلام که نفس مصطفی
است صلی الله علیه وآله ودر شرف ومجد ایشان نزاعی نیست که اول قتیل وحشی
شد وثانی مقتول ابن ملجم مرادی راوی گوید که چون حمزه شهید شد وحضرت
خواجه را واقعه او خبر نداشت ومن از ابن مسعود پرسیدم که در آن روز
لشکر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله همه فرار کردند وهیچکس با حضرت
نماند الا علی علیه السلام وابودجانه وسهل بن حنیف ابن مسعود فرمود که آری همه
فرار کردند وبا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بغیر از علی بن ابیطالب علیه السلام
کسی دیگر نماند وبعد از آن جمعی مراجعت کردند اول ایشان عاصم بن ثابت بود
وابودجانه وسهل بن حنیف وبعد از ایشان طلحة بن عبدالله پس من پرسیدم
که ابوبکر وعمر در کجا بودند ابن مسعود فرمود که ایشان از فرقه فراریان و
طایفه منهزمان بودند چه من گفتم که عثمان کجا بود عبدالله فرمود که لقد
ذهبت فیها عریضة یعنی یا عثمان تو در این واقعه عجب گریختنی کردی گریختن
عریضی وتو در این هزیمت عجب مکث طویلی واقع شد پس راوی گوید که من گفتم

یا عبدالله

یا عبدالله تو در آن وقت در کجا بودی عبدالله گفت من نیز از جمله گریختگان بودم
پس راوی گوید که چون من این حکایت از عبدالله بن مسعود شنیدم از روی
تعجب باو گفتم که رسوخ وثبوت علی ابن ابیطالب علیه السلام تنها در آن مقام وآن وقت
ودر آن موقف از هیبت بغایت عجیب وغریب ابن مسعود فرمود که تو در این تعجب
منفرد نیستی بلکه ملائکه آسمان در مواسات علی ابن ابیطالب علیه السلام متعجب اند و
روح الامین در مدح امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که لا فتی الا علی لا سیف الا
ذو الفقار ومن گفتم که تو از آنجا معلوم شد که قائل این کلام جبرئیل است گفت
مردمان این ندا می شنیدند ونمیدانستند که این ندا از کیست حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله فرموده که این ندای جبرئیل است که علی علیه السلام را ستایش
میکند ودر روایت عمران بن حصین آمده است که در حالتیکه مسلمانان متفرق
شدند وحضرت خواجه تنها گذاشتند شاه ولایت با شمشیر خود نزد حضرت
پیغمبر آمد وبا ستاد آن حضرت بر زمین افتاده بود پس چون چشم مبارکش
بر علی علیه السلام افتاد سر مبارک خود برداشت وفرموده که یا علی تو چرا مانند دیگران
فرار ننمودی شاه ولایت عرض کرد که یا رسول الله بعد از اسلام چگونه کافر شوم واز
اسلام برگردم وبعد از قتل محمد صلی الله علیه وآله علی را حیات بچه کار آید بیت

جان شیرین گر نبود چون تو جانانی بود * کی بجانی باز ماند هر که جانانی بود

پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دید که جماعتی از کوه احد فرو میایند وقصد
آن حضرت دارند فرمود که یا علی این جماعت را از من دفع کن شاه ولایت پناه
چون شیر غران رو بآن جماعت نهاده بیک حمله ایشانرا بر هم زده ومنهزم ساخت

پس در آن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد یا رسول الله ملائکه آسمان
بحسن مواسات و موافقت علی علیه السلام تعجب مینمایند حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود که یا جبرئیل چگونه چنین نباشد و حال آنکه او از منست و من
از وی پس جبرئیل عرض کرد که من نیز از شما هر دو باشم و ایضاً روایت
است از ابن عباس که در روز احد طلحة بن ابی طلحه که یکی از ابطال لشکر کفار
بود آواز برداشت و از صف قتال ندا کرد و گفت با اصحاب محمد شما را گمان
اینست که چون ما بشمشیرهای شما هلاک میشویم بدوزخ میشتابیم و
چون شما بتیغهای ما کشته شوید ببهشت عنبر سرشت میشتابید پس
کیست از شما که مبارزت نماید و خود را زودتر ببهشت ز دینه خشت رساند
شاه اولیا چون از طلحه این سخن شنید بیرون رفت و در برابر او ایستاد و فرمود
که بخدائیکه جان علی بن ابیطالب در قبضه قدرت اوست که من امروز از
پیش نخواهم رفت تا ترا بتیغ شمشیر خود بدوزخ برسانم پس هر دو بهم در آویختند
و تیغ بر یکدیگر انداختند شاه ولایت شمشیر او رد کرد پس تیغ بر
آورد و بر پای آن ملعون زد و هر دو پای او را ببرید پس چون پای او بریده
شد آن ملعون بسر در آمد و بیفتاد امیر المؤمنین علیه السلام خواست که قتل او را
تمام نماید طلحه نگاهی بصورت شاه اولیا نمود و از روی دردمندی و بیچارگی
با وا حزنا گفت یا علی بخدائی که از من در گذر و بحق قرابتی که در میان ما است
که مرا بگذاری پس شاه اولیا با و رحم کرد و از آنجا که کمال مروت و غایت احسان
آن حضرت بود او را بگذاشت و بمکان خود مراجعت فرمود اصحاب عرض کردند

یا امیر المؤمنین چرا کار قتل او نکردی شاه ولایت فرمود که او مرا سوگند داد
من نیز از و در گذشتم و او را بگذاشتم و او از ضرب من جان نخواهد برد **بیت**
شاهی که بدشمنش عطوفت ✽ بنگر که بدوستان دو رأفت ✽ فرموده
مقدم نمود در راه ✽ دست من و دامن ولای شاه ✽ پس طلحه چنانکه شاه مردان فرموده
بود در آن ساعت جان بداد و روی بدوزخ نهاد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله چون خبر کشته شدن او شنید بسیار مسرور و خرم گردید روایت
از عکرمه که من از علی ابن ابیطالب علیه السلام شنیدم که چون لشکر اسلام منفرق شدند
و علم فرار برافراشتند و آن حضرت تنها گذاشته شد و من در آن حالت در پیش آن
حضرت بکارزار مشغول بودم پس ناگاه نگاه کردم آن نور دیده را ندیدم
غمناک و اندوهگین گردیدم و از غایت حزن و اندوه آه کشیدم و صبا لبه
پس باز گردیدم و در طلب و جستجوی آن سرور و بهتر افتادم و هر چند جستجوی
میکردم و می طلبیدم او را نمی یافتم پس گاهی با خود گفتم که شاید پیغمبر صلی الله
علیه و آله را بآسمان برده باشند زیرا که در میان کشتگان نیست و فرار نیز
بروی روا نباشد پس غلاف شمشیر خود را بشکستم و گفتم چون محمد صلی
الله علیه و آله کشته شده باشد مرا بعد از او حیات بچه کار آید آنگه شمشیر کشیدم
و گفتم من امروز با این جماعت تا جان در بدن دارم میکوشم و کارزار مینمایم
پس حمله بر جماعتی آوردم که در آن دامن کوه در موضعی مجتمع بوده اند و مزاحمت
مینمودند پس چون ایشان را برهم زدم ناگاه چشمم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله افتاد دیدم که بیهوش بر زمین افتاده بود و آن جماعت قصد قتل آن سرور

داشتند بانگ بر ایشان زدم و آن جماعت از سر آن سرور دور کردم و نزد آن حضرت آمدم
پس آن حضرت چشم بگشود و مرا فرمود یا علی اصحاب کجا رفتند من گفتم یا رسول
الله ایشان کافر شدند زیرا که ترا بدشمنان بگذاشتند و بگریختند پس آن
حضرت باز دور جماعتی را دید که بقصد او میآیند گفت یا علی این جماعت را
از من دفع کن من متوجه آن جماعت شدم و بیک حمله ایشان را زیر و زبر کردم
و برگشتم و بحضرت خواجه آمدم و فرمود که یا علی در آسمان ملکی است که او را
رضوان گویند آواز اوست که میگوید من میآید آیا تو آن ندا نمیشنوی که زبان
بمدح تو گشوده است و میگوید که لا سیف الا شاه ولایت گوید که من چون آن
بشارت شنیدم از شادی و فرح گریستم و این قصه منادات در آن روز از متفردات
شیعه نیست بلکه غیر شیعه نیز بر آن حال متفق اند روایتست از ابی عبدالله
جعفر بن محمد که در روز احد اصحاب لوای کفار نه کس بودند و همه آنها را
امیرالمؤمنین علیه السلام بدرک واصل کرد و دیگران منهزم شدند و حکم بن
الاخنس طلب مبارزت کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت و شمشیری بران
او زد و پایش را بینداخت در ساعت هلاک شد و بعد از حکم امیة بن ابی
حذیفه بیرون آمد و او زره پوشیده بود و میگفت امروز بدل روز بدر
است مردی از لشکر اسلام معارض او شد و بیرون رفت و بضربت آن ملعون
کشته گردید شاه ولایت قصد او نمود و هر دو شمشیر بر یکدیگر انداختند
تیغ شاه ولایت در بیضه آن ملعون فرو نشست و شمشیر آن ملعون نیز در سر امیر
المؤمنین علیه السلام در بند شد پس شاه ولایت شمشیر خود را از بیضه آن ملعون

بکشید

بکشید و آن ملعون نیز تیغ خود را از سر خلاص کرد راوی گوید که من از امیر المؤ
المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود که من در آن حالت در او نظر کردم تا به بینم که
از کجا تیغ بر او زنم ناگاه دیدم که درع او از زیر بغل او منشق شده است تیغ بر آوردم
و بر زیر بغل او زدم و او را بتوفیق خدا هلاک گردانیدم و مسلمانان را از بلای او
رهانیدم **بیت** داری تو بند دلا که بود بهر دلالت ٭ بر پشت بام گلشن بلوح
النک ٭ بر صبا ز آن صف کارزار دق ٭ بشکافند شهپر جبریل بر خدنگ ٭
رخشا بیان جوهر دریای تیغ تو ٭ هر روز بروز معرکه صیاد صد نهنگ ٭
و در دفتر روایت مذکور است که شاه ولایت فرموده است که در آن وقت که
لشکر اسلام متفرق شدند من در خدمت آن حضرت بهر جانب می‌تاختم و نقد
جان نثار مقدم شریف میساختم پس حضرت خواجه فرمود که یا علی تو چرا چون دیگران
فرار نمیکنی من گفتم یا رسول الله من چگونه ترا بدست دشمن رها کنم و خود جان
بسلامت بیرون برم والله که من از اینجا نروم تا جان خود را فدای تو نکنم یا آنکه مقصود
و مظفر گردم **بیت** جان شیرین گر قبول چون تو جانانی بود ٭ کی بجانی باز ماند
هر که جانانی بود ٭ پس حضرت خواجه فرمود که یا علی بشارت باد ترا بفتح و ظفر که
خدای تعالی مرا بآن وعده کرده است خرم و شادان باش که کفار قریش دیگر هرگز مثل
این روز نخواهند دید و هرگز بعد از این ایشان را بر ما ظفر نخواهد بود پس در آن حالت
آنحضرت را ناگاه چشم بر جماعتی افتاد که قصد آنحضرت کرده بودند
فرمود که یا علی این گروه را از من دور کن و شر ایشان را از من کفایت نما شاه اولیا
بآن جماعت حمله کرد و ایشان را منهزم گردانید و در آن حمله هشام بن امیه مخزومی را کشت

وباقی بگریختند پس جماعت دیگر از کفار روی بآنحضرت نهادند وقصد آن سرور
کردند شاه ولایت چون شیر غژان با تیغ بر آن متوجهان آن گروه شد و از یمین و یسار
ایشان بر آمد و ایشان را بر هم زد و در آن حمله عمر بن عبد الله جمحی را بکشت و دیگران
فرار کردند انگه حمله دیگر بر جماعتی دیگر آورد و ایشان را متفرق گردانید و در آن حمله
بشر بن مالك عامری را بکشت و باقی منهزم شدند و بعد از آن کسی دیگر از هیبت
تیغ حیدر صفدر قصد آن سرور ننمود و مسلمانان همه بمدینه مراجعت کردند
و کفار قریش هم بجانب مکه روان شدند و حضرت خواجه با امیر المؤمنین و اصحاب
بمدینه در آمدند و حضرت فاطمه علیها السلام استقبال پدر نموده و ناهیان آب بیاورد
و بآن آب روی مبارك پدر را می شست تا آنکه امیر المؤمنین علیه السلام از در
در آمد و دست آن شاه دین پناه تا بمجد کتف مبارکش خون آلوده بود پس ذو الفقار
خود را بفاطمه علیها السلام داد و گفت که ای فاطمه بگیر این شمشیر را که امروز با من وفا
داری تمام نموده است و کمال موافقت بجای آورده است آورده اند که این دو
بیت از شاه ولایت است که در آن حالت انشاد فرموده است **شعر**

افاطم هاك السیف غیر ذمیم ❁	فلست برعدید ولا بلئیم ❁
لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد ❁	وطاعة رب بالعباد علیم ❁
امیطی دماء القوم عنه فانه ❁	سقی آل عبد الدار کاس حمیم ❁

پس حضرت خواجه فرمود که یا فاطمه بگیر این شمشیر را که شوهر تو امروز در طاعت
خدا و رسول اهمالی ننموده و آنچه بر او بود بر وجهی جمیل ادا نموده و حق سبحانه و تعالی
صنادید قریش را بدست او هلاك گردانید **فصل** بدانکه اهل سیر و

و تواریخ چنین تحقیق فرموده اند که جمهور ابطال و معظم کفار از مشرکان مکه در
روز احد بشمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام هلاك شدند و محمد بن اسحق آورده است
که صاحب لوای قریش در آن روز طلحة بن ابی طلحه بود و علی بن ابیطالب علیه السلام
او را و پسر او سعید و برادر او کلاب را بکشت و دیگر عبد الله بن حمید بن زهیر را و
ابو الحکم بن الاخنس را و دیگر ولید بن حذیفة بن المغیرة و برادر او امیه را و دیگر
ارطاة بن شرحبیل را و دیگر هشام بن امیه را و دیگر عمر بن عبد الله جمحی را و بشر بن
مالك را و صواب عبد بنی الدار را و خلاصه سخن ارباب سیر و تتبع کلام اصحاب
تواریخ آنست که فتح احد از شمشیر حیدر کرار بود و در آن روز ثابت قدم در
نصرت مصطفی غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام کسی دیگر نبود و او بود که نقد
جان نثار سرور انبیا کرده و چون دیگران بعار فرار متعاقب شدند و حجاج بن علاط
سلمی قصه احد و کارزار امیر المؤمنین علیه السلام و شدت و بلا و محنت و عنای
آن سرور و او صیا را در ابیات چند بمجلا درج نموده است و آن ابیات اینست

لله ای مذبب عن حرمة اعنی ❁	ابن فاطمة المعم المخولا ❁
جادت یداك له بعاجل طعنة ❁	ترکت طلیحة للجبین مجدلا ❁
وشددت شدة باسل فکشفتهم ❁	بالسفح اذ یهوون اسفل اسفلا ❁
وعللت سیفك بالدماء ولم تکن ❁	لترده حران حتی ینهلا ❁

خلاصه معنی مراد از این ابیات آنست که در روز احد هیچ مانعی و دافعی و شجاع
و حامی و ناصری چون پسر فاطمه بنت اسد علی بن ابیطالب علیه السلام نبود و دست
آنکه در شجاعت و دلاوری کسی را با او همسری و برابری نرسد او را که در آن روز

طلحة بن ابی نصر را بضربتی قوی و طعنه اعلی از پشت جواد بر روی خاک انداخت و آ
آن مبارزی که در حملات از بیم تیغش صنادید قریش و ابطال عرب بروی
یکدیگر می ریختند و از هیبت و نهیب طعنه اش بهر جانب می گریختند او است آن
دلاوری که تیغ تشنه خود را در آن روز از خون دشمنان سیراب گردانید و تنهای ابطال
در بیابانها سباع و کرکسان بخورانید و حافظ ابو محمد بن عبد العزیز بن جنابذی
در کتاب معالم العترة النبویة آورده است از قیس بن سعد که من از پدر
خود شنیدم که او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که در جنگ احد
شانزده زخم بر من زخم زدند و من در ضربت چهارم بر زمین افتادم پس در آن
حالت مرد صاحب جمال نیکو صورت را دیدم که بر سر من آمد که از رایحه
خوش او دماغ من معطر گردید و دست در زیر بغل من زد و مرا قائم ساخت
و گفت که این زمان حمله کن بر این جماعت که خدا و رسول صلی الله علیه و آله از
تو خوشنود اند و تو در طاعت و نصرت ایشان پس من دیگر باره بجنگ اعداء
الله مشغول شدم و ایشانرا برهم بزدم و بپراکندم و قرینه خود مسکت گردانیدم
پس چون آتش حرب فرو نشست من آن قصه را بحضرت رسالت پناه حکایت
کردم حضرت خواجه فرمود که یا علی تو آن مرد نیکو صورت را میشناسی من گفتم
نه یا رسول الله من او را بصورت دحیه کلبی یافتم خواجه فرمود که یا علی شاد
باد ترا که آن جبرئیل علیه السلام بود که بامر خدا تعالی ترا دریافت و نصرت حق
فرمود و از آن شدت خلاصی داد یا علی توئی یگانه زمین و زمان و توئی ممدوح
ممدوح ملائک در آسمان **بیت** عقل از صفات ذات جلال تو قاصر است

آری مگر ستایش تو عیب را نکند ● دنیا و آخرت ببرهان و سنان تو است
چیست بل مدح این و خدا مدح آن کند **فصل** در ذکر غزای خندق
و بیان کیفیت آن راویان اخبار آورده اند که کفار قریش بعد از واقعه بدر
بشوکت عظیم و لشکر بسیار متوجه مدینه شدند پس حضرت خواجه چون
از احوال ایشان خبر یافت فرمود که در خارج مدینه حفر خندق کنند تا از
هجوم دشمن ایمن باشند پس صحابه بحفر خندق اشتغال نمودند و هنوز
خندق اشتغال نیافته بود که کفار قریش از اکابر و اصاغر با اتباع خود
از اهل کنانه و اهل تهامه و غطفان و نجد قریب ده هزار کس متوجه مدینه
شدند و چون نزدیک مدینه رسیدند حضرت خواجه با سایر اصحاب
از مهاجر و انصار از مدینه بیرون آمدند و خندق را در میان خود و ایشان
حایل ساختند این قصه در سوره احزاب مذکور است در آنجا که حق تعالی
فرموده است اذ جاؤکم گواه و یهودان با مشرکان مکه در این واقعه متفق بودند
و بواسطه کثرت ایشان و قلت مسلمانان لشکر اسلام ترسان و هراسان شده
و خوف عظیم در دلهای ایشان راه یافت و ابطال و دلاوران قریش آهنگ
جنگ کردند و از آن جمله یکی عمرو عبدود بود و دیگری عکرمة بن ابی جهل پس چون
ایشان متوجه لشکر اسلام شدند و از مضیق کندها و تنگترین ممرها خود را
از خندق بجانب لشکر اسلام انداختند آنگه عمرو با سپر خود حبل و با دلاوران
دیگر در مقابله لشکر اسلام بایستاد آنگاه آواز بر داشت و میگفت که از لشکر
محمد کیست که در برابر من آید و با من کارزار کند شاه ولایت علی بن ابیطالب

فرمود که انا له یا رسول الله مرا دستوری ده تا بیرون روم و با او کارزار کنم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی این عمرو عبدود است که دعوی هماوردی با هزار سوار میکند شاه ولایت چون این حدیث بشنید ساکت شد پس عمرو دیگر بار آواز برداشت که آیا در میان شما هیچ مردی هست که با من جنگ تواند کرد شاه ولایت فرمود که انا له یعنی منم در برابر وی یا رسول الله مرا دستوری ده که بیرون روم حضرت خواجه دیگر فرمود که یا علی این عمرو است که در روزگار او را با هزار سوار برابر کنند شاه ولایت دیگر ساکت شد پس عمرو دیگر آواز داد که ای اصحاب محمد شما را زعم اینست که هر که از شما کشته شود بنعیم مقیم میرسد اگر این حقیقت راست و این اعتقاد شما درست پس باید که یکی از شما بیرون آید تا بشمشیر من کشته شود و بجنت رود من آمده ام که شما را امروز بجنت فرستم پس هر کرا هوای جنت بسر است باید که مبارزت نماید و خود را زود بجنت رساند پس دیگر بار آواز برکشید و مبارز می طلبید

و این شعر آغاز کرد

شعر

ولقد بححت من النداء	بجمعهم هل من مبارز
ووقفت اذ جبن المشجع	موقف القرن المناجز
وكذاك انى لم ازل	متسرعا قبل الهزاهز
ان الشجاعة فى الفتى	والجود من خير الغرائز

یعنی ای اصحاب محمد شما را چه شد که من هر چند آواز میکشم و مبارز می طلبم هیچ هیچکس از شما بجنگ من قیام نمینماید و مرا از بسیاری آواز کردن آواز فرو بسته شد

واز شما صدا و ندا بگوش من نمی آید و هیچکس میل جنگ من نمیکند آری این موقف که مراست دلیران و ابطال را دو جبان و حیران شوند و همیشه در عرصه روزگار مبادرت و سبقت در جنگها میبایدشوم و شیمه من بوده است و هر آینه بتحقیق و بیقین که صفت شجاعت محمود در مردان بهترین خصال و نیکوترین اخلاق و احوال او است پس حضرت شاه اولیا چون از آن ملعون این ابیات بشنید فرمود که یا رسول الله مرا دستوری ده که بیرون روم و با او جنگ کنم حضرت خواجه فرمود که یا علی این عمرو است حضرت شاه ولایت فرمود که یا رسول الله گو عمرو باش مرا دستوری ده که بیرون روم و با او جنگ کنم پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را دستوری داد شاه ولایت بیرون رفت و متوجه عمرو شد و در جواب شعر او این ابیات آغاز کرد

لا تعجلن فقد اتاك مجيب	صوتك غير عاجز
ذو نية وبصيرة والصدق	منجا كل فائز
انى لارجو ان اقيم عليك	نائحة الجنائز
من ضربة نجلاء يبقى	ذكرها عند الهزاهز

یعنی ای عمرو تعجیل مکن و بسیار مگو اینست مبارز تو که حق را در برابر تو آورده واز تو عاجز نیست و بصیر و خبیر و بینا است و صدق و راستی سبب رستگاری است و من از پی و روی کار امیدوارم که تو در دست من کشته شوی و زنان قبیله تو بر تو نوحه کنند و تو از من ضربتی بیابی که ذکر آن در عرصه روزگار در زبان دلیران دایم باشد و پیوسته ابطال عرب آنرا در مواقف کارزار یاد کنند

پس شاه اولیا بعمرو فرمود که تو در زمان جاهلیت میگفتی که من با خدا عهد
کرده ام که اگر مردی از قریش دو چیز از من درخواست کند من البته یک
حاجتش را روا آورم عمرو گفت بلی چنین است که تو میگوئی و من بر آن عهده
شاه مردان فرمود که من از تو یکی از آن دو چیز میخواهم اول آنکه بگوئی لا اله
الا الله محمد رسول الله و مسلمان شوی عمرو چون این بشنید گفت یا علی
از این مطلب بگذر که این از من حاصل نشود شاه ولایت فرمود که چون این را
از من قبول نمیکنی پس فرود آی و با من جنگ کن عمرو گفت یا علی من نمی
خواهم که تو از دست من کشته شوی شاه اولیا فرمود که من میخواهم که تو از دست
من کشته شوی پس عمرو از این سخن امیر المؤمنین علیه السلام بر آشفت و در
غضب شد از اسب فرود آمد و با شاه اولیا حرب آغاز کرد و ساعتی نکرده
آن شیر بیشه شجاعت مکرده بد فرصت نیافت شاه اولیا تیغ بر آورد و بر وی زد
عمرو از پای در افتاد و سر بر خاک نهاد و در میان خاک و خون می طپید
و می غلطید تا هلاک شد و پسرش نیز در آن معرکه در دست امام المتقین
کشته شد و عکرمة ابن ابی جهل چون عمرو و پسرش را کشته دید نیزه خود را
بر زمین انداخت و از پیش شاه ولایت روی بهزیمت نهاد پس مشرکان از
قتل عمرو ملول شدند و بهزیمت رفتند پس شاه اولیا آغاز این شعر نمود

اعلی تقتحم الفوارس هکذا	عنی و عنهم خبروا اصحابی
الیوم یمنعنی الفرار حفیظتی	و مصمم فی الراس لیس بناب
آلی ابن ود حین شد الیة	و حلفت فاستمعوا الی الکذاب

الا لا اصد و

ان لا اصد و لا یولی فالتقی	رجلان یلتقیان کل ضراب
نصر الحجارة من سفاهة رایه	و نصرت رب محمد بصواب
فغدوت حین ترکته متجدلا	کالجذع بین دکادک و روابی
و عففت عن اثوابه و لو اننی	کنت المجدل بزنی اثوابی
لا تحسبن الله خاذل دینه	و نبیه یا معشر الاحزاب

حاصل معنی این ابیات آنست که سواران میدان و دلیران زمان را نرسد که بر
من افتخار کنند و خود را نزد من بشجاعت ستایش نمایند و منم که گروه گردان
را آتش تیغ من کباب شود شجاعت شیوه من است و دلاوری پیشه من و امروز
حمیت اسلام مرا مانع میشود از فرار و من جازم بکارزارم و من از نیت خود بر
نگردم عمرو بن عبدود از روی سفاهت و ضلالت سوگند یاد کرده بود
که در نصرت اصنام نهایت اهتمام بجای آورد و پشت بلشکر اسلام نکند و فرار
ننماید و من نیز سوگند خوردم که از او بر نگردم و در نصرت دین محمد صلی الله
علیه و آله تهاون نکنم پس با یکدیگر در آویختیم و کارزار کردیم ظفر مرا شد و عنایت
الهی مرا دریافت و توفیق ربانی رفیق من گردید تا غالب و منصور گشتم و آن
کذاب رسوا و مقهور گردید و او را بیک ضربت در میان خاک و خون غلطانیدم
و بدن او را چون جذع بر روی ریگ و بر زمین ناهموار بگسترانیدم و جامه
و درع او را از تن او بیرون نکردم و حکم من غلب سلب را در نظر نیاوردم و اگر
حال بر عکس میبود و جامه از بدن من میربود اما خدا تعالی دین خود را فرو
نگذارد و در نصرت رسول خدا اهمال ننماید بیت باشرح هر آنکه نماید عبارت

باشد چنانکه بجنبند با پلنگ درنگ ❁ هژبران صف کارزار دلاور ❁ نشانده
شهپر جبریل بخدنگ ❁ راوی گوید که چون عمرو و پسرش کشته شدند و عکرمة بن
ابی جهل که با ایشان بود نیزه از دست بینداخت و روی بهزیمت نهاد و ابوسفیان
خایب و خاسر گردید و بعضی از لشکر او در خندق ریختند و بتیغ شاه اولیا
مقتول گشتند و الله سبحانه و تعالی باد تند بر لشکر ابوسفیان و غطفان گماشت
تا ایشان را از مواقف ایشان برداشت و اضطراب عظیم و تشویش بسیار در
میان ایشان افتاد و همه خایب و خاسر و رسوا ببلاد خود برگشتند و
ردهم الله بغیظهم لم ینالوا خیرا و بر متأمل فطن مخالف پوشیده نیست که
مفتاح این باب بتوفیق مسبب الاسباب و شمشیر ابوتراب اسد الله الغالب
علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و سبب این گشایش و منشأ این آسایش سرپنجه
شاه اولیا شد و آن سواد و ظلمت غم که در پیش نظر حضرت خواجه عالم بود
از برق ذوالفقار و شرار تیغ حیدر کرار منجلی گشت و این قصه بر همه اهل
زمان و مبارزان میدان و دلاوران روزگار و سواران کارزار ظاهر می
شود که دلاوری و شجاعت و مردانگی و مبارزت و دین پروری و حمایت
شیمهٔ شاه اولیا و شیوهٔ علی مرتضی است و بر فطن لبیب مخفی نیست که طلب
دستوری امیرالمؤمنین علیه السلام از برای جنگ آن طاغی و سکوت آنحضرت
بعد از منع مصطفی از محاربهٔ آن ملعون مشعر است بشدت حرص آن شاه
دین پناه بامر جهاد و مرشد است بغایت طاعت آن سرور نسبت بحضرت
خیر العباد **بیت** ثابت قدمی چو شاه مردان ❁ در دین نبی محالست بدان

بکفرت

بکفرت ازو بقول صادق ❁ بهتر ز عبادت خلایق ❁ کشاف کروب مصطفی اوست ❁
سلطان سریر لافتی اوست ❁ و چون ابوسفیان با لشکر قریش و غطفان عازم
و خایب گشتند حضرت خواجه قصد بنی قریظه کرد زیرا که ایشان عهد پیغمبر
صلی الله علیه و آله بشکستند و با لشکر قریش کمر اتفاق بمیان بستند و همه
و معاون ایشان گشتند و در ایذا و آزار پیغمبر صلی الله علیه و آله کوشیدند
پس حضرت خواجه رایت اسلام بدست امیرالمؤمنین علیه السلام داد و آن ولی خدا را
از پیش فرستاد و مسلمانان همراه از خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله متوجه
حصون بنی قریظه شدند و از لشکر اسلام و شوکت سید انام کار بر یهودان
تنگ شد و خدای تعالی ترس در دلهای ایشان انداخت و بیچاره و حیران گردیدند
و آخر بحکم پیغمبر صلی الله علیه و آله از قلعها بیرون آمدند پس حضرت خواجه
فرمود که مردان ایشان را گردن زدند و زنان و کودکان ایشان را اسیر کردند
و برده ساختند و مال ایشان را در میان مسلمانان قسمت کردند و الله
سبحانه و تعالی از احوال قریش در روز خندق و از قصهٔ یهودان بنی قریظه
در کتاب مجید خبر داده است در آنجا که فرموده است ورد الله الذین کفروا الآیه
محصل تفسیر این دو آیه از پیش مذکور شد حاجت باعاده نیست

فصل در ذکر غزاة بنی نضیر که شیخ مفید ره نقل فرموده است
روایت چنین است که چون حضرت خواجه قصد حصار بنی نضیر نمود و فرمود
که خیمهٔ آن سرور را در بنی خطمه زدند چون شب در آمد مردی از ایشان تیری
بر خیمهٔ آن حضرت انداخت خواجه فرمود که خیمه را از آن موضع نقل کردند

دیگری منصوب ساختند و مهاجر و انصار بآن خیمه احاطه فرمودند پس
چون تاریک شد شاه ولایت را در میان لشکر اسلام ندیدند حضرت خواجه را از آن
آگاه گردانیدند پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که من میدانم علی علیه السلام بکاری
مشغولست که مصلحت شما در آنست پس بعد از ساعتی شاه اولیا در آمد و سر آن
یهودی که بزخم نیزه پیغمبر صلی الله علیه وآله را آزرده بود بیاورد و در پیش روی
آن حضرت بر زمین نهاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی
چه کردی با این دشمن خدا و رسول شاه اولیا عرض کرد که یا رسول الله او را
شجاع و دلاور یافتم و دیدم که شمشیر خود برهنه کرده بود و با او نه کس بودند
دانستم که او از حصن خود در این شب بیرون نیامده است الا بقصد آنکه از لشکر
اسلام صیدی کند و از ایشان یکی را بقتل آورد یا اسیر کند پس من در کمین او
رفتم و چون نزدیک من رسید پس من در کمین او رفتم و چون نزدیک من
رسید بر او حمله کردم و او را بکشتم و سر او را نزد شما آوردم و آن نه کس که همراه
او بودند منهزم شدند یا رسول الله اکنون میخواهم که مرا امداد فرمایند و جمعی را
رفیق من سازید که من امید دارم که خود را بایشان رسانم و ایشان همه را هلاک
گردانم حضرت خواجه ده کس همراه شاه ولایت کرد که یکی از ایشان ابو دجانه
بود و دیگری سهل بن حنیف پس شاه اولیا در ساعت با آن جماعت خود را بآن
نه کس رسانیدند پیش از آنکه ایشان خود را بقلعه خود رسانند و ایشان را
بکشتند و سرهای ایشان برداشتند و بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله آوردند پس حضرت خواجه فرمود که آن سرها را در چاهها انداختند و این

فتح

فتح نیز از برکات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و کعب بن الاشرف که سردار
ایشان بود در آن شب کشته شد و بنی نضیر مغلوب و کس بحضرت خواجه فر
ستادند که ما را امان ده که با زنان و فرزندان خود هر جا که خواهیم برویم
و قلعه را بشما تسلیم کنیم و اموال ما نیز از شما باشد پیغمبر صلی الله علیه وآله
ایشان را امان داد پس ایشان با زنان و فرزندان خود از حصن بیرون آمده
و متفرق گردیدند و حضرت خواجه بر اموال ایشان مستولی شد و آن را در میان
مهاجر و انصار قسمت فرمود و آنچه خاصه آن حضرت بود بفرمود که امیر
المؤمنین علیه السلام آنرا جمع کرد و محاصل آن اراضی را صدقه گردانید و آن اراضی
در حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله در تصرف آن حضرت بود و بعد از وفات
در دست امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از وفات امیر المؤمنین در دست اولاد
امیر المؤمنین علیه السلام از فاطمه و حسان بن ثابت در این دو بیت اشاره بشجاعت
غیرزاده
و ولادت شاه اولیا کرده است و از حال آن سرور در غزوه بنی قریظه و بنی نضیر

لله ای کریهة ابلیتها ببنی	قریظة والنفوس تطلع		
اردی رئیسهم وآب بتسعة	طورا یشلهم وطورا یدفع		

یعنی ای امیر المؤمنین بسی مشکلات و مکروهات و کروب تو آزاده بودی در بنی قریظه و بنی
نضیر آزاد کردی و استیصال نمودی و دیگران در تماشاگاه گردیدند و از حالات ادنی
شاهد میبودند تو آن دلاوری که سردار بنی نضیر را بشمشیر خود هلاک کردی و
آن نه کس که با سردار خود بودند و فرار کردند خود را بایشان رسانیدی و گاهی ایشان را
بر هم زدی و گاه دفع و قتال ایشان نمودی **فصل** بدانکه جنگ خندق بعد از

واقعهٔ بنی نضیر بود و حکایت آن بر وجه اختصار آنست که جماعتی از یهود که یکی از
ایشان سلام بن ابی الحقیق نضری و دیگری حیی بن اخطب و جماعتی از بنی وایل
متوجه مکه شدند که قریش را بر محاربهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
تحریص و تحریک کنند چون بمکه رسیدند نزد ابوسفیان رفتند زیرا که
میدانستند که او را عداوت تمام بسید انام است و از او درخواست کردند
که ایشان را بحرب حضرت خواجه معاونت کند و در امداد ایشان اهمال نکند
ابوسفیان گفت که در این حال مدد و معاون شمایم و من در این امر تقصیر نخواهم
کرد اما باید شما این حال را بر قریش عرض کنید و از ایشان درخواست کنید تا
ایشان همه در این باب با ما متفق باشند و در نصرت شما تقصیر نکنند تا شما
توانید محمد را و اصحاب او را استیصال کردانید پس آن جماعت یهود از آنجا بترا
بجمیع قریش عرض کردند قریش همه ایشان را وعدهٔ نصرت کردند و گفتند که ما با شما
اتفاق نمودیم بر آنکه محمد را و اصحاب او را استیصال سازیم و شما اهل کتابید و در
میان حق و باطل تمیز مینمائید که ما را آگاه سازید و خبر دهید که از دینی که محمد
ما را بآن میخواند بهتر است یا ملتی که ما بر آنیم گفتند که طریقهٔ شما احسن و
دین شما بحق نزدیکتر است از دین محمد پس قریش و یهود متفق شدند بمحاربهٔ سید
انبیا و ابوسفیان یهود و قریش را بحرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ترغیب و
تحریص می کرد و از جمله موعظه و نصایح قریش را این بود که ای معشر قریش حق
تعالی تمکین شما نمود و شما را عزت و تمکن کردانید بر دشمن و یهود را مدد و
معاون شما ساخت پس شما باید که بر عزم خود باشید و تزلزل و فتور در این باب

نورزید که فرصت غنیمت است و الوقت سیف پس چون آن جماعت یهود عزیمت قریش
مصمم یافتند متوجه قبیلهٔ غطفان و قیس عیلان شدند و ایشان را نیز بحرب
مصطفی صلی الله علیه و آله دعوت کردند و ایشان را از اتفاق قریش آگاه کردانیدند
و بفرستادن معاونت بشارت دادند پس قریش از مکه متوجه مدینه شدند و قاید
و امیر ایشان ابوسفیان بود و غطفان نیز متوجه شدند و رئیس ایشان در بنی
فزاره عیینة بن حصن بود و حرث بن عوف رئیس بنی مره و وبرة بن طریف سردار
قوم خود بود راوی گوید که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از
این حال آگاه شد و از اجتماع احزاب وقوف یافت با اصحاب مشورت فرمود
رای ایشان بر آن قرار گرفت که در نفس مدینه باشند و از هر گوشه با کفار
حرب نمایند و سلمان فارسی رض بحفر خندق اشارت فرمود پس صحابه
بحفر خندق مشغول شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بدست مبارک خود
حفر مینمود که کفار قریش با سایر احزاب بکنار خندق رسیدند و نزول
کردند و لشکر اسلام از شوکت عبدهٔ اصنام مرهوب و مرعوب گشتند و مدت
بیست و هفت روز در نواحی خندق نشستند و حصار کردند و در این ایام
از طرفین تیر جنگ می کردند و فرصت نمی یافتند و مظفر نمی یافتند و چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دریافت که لشکر اسلام بحرب احزاب
مایل نیستند و ترس در دلهای ایشان راه یافته مختصرا از اصحاب بعیینة بن
حصن و حرث بن عوف فرستاد که آن هر دو سرداران غطفان و مهتران ایشان
بودند و ایشان را بصلح رغبت فرمود بر این وجه که ایشان بکردند و قریش را به

بگذارند و هرگاه که ثلث ثمار مدینه از ایشان باشد سعد بن معاذ و سعد بن
عباده چون از این حال آگاه شدند گفتند یا رسول الله اگر این کار بوحی الهی
کردی ما را در این امر سخنی نیست و اگر نه بوحی حقتعالی هست بلکه بواسطهٔ
مصلحت ما است ما را در این باب اندیشه است و رای ما مقتضی چیزی دیگر است
حضرت خواجه فرمود که آنچه کردم نه بوحی کردم کار من بود اما من چون دیدم
که شما چند روز است محصورید و دشمنان از هر جانب بر شما تیر می اندازند
و کار بر شما تنگ شده است خواستم که این صعوبت بسهولت مبدل گردد و
و دشمنان پریشان و متفرق گردند و آتش فتنه فرونشیند پس سعد بن معاذ
عرض کرد که یا رسول الله ما در زمان بت پرستی و کفر و ضلالت هیچ چیزی بآن
جماعت نمیدادیم و ایشان اصلا از شما و اموال ما محظوظ نبودند و طمع از ما
بریده بودند اکنون که خدای تعالی ما را بقدوم شریف شما مشرف ساخته است
و خدا پرست گشته ایم بطریق اولی چیزی بایشان نخواهیم داد و در میان ما
و ایشان غیر از شمشیر چیزی دیگر نیست و ما با ایشان محاربت مینمائیم و جنگ
میکنیم تا آنکه خدای تعالی در میان ما و ایشان حکم نماید بر وجهی که خواهد چون این
حدیث از سعد بن معاذ شنیدند و بر احوال باطن ایشان اطلاع یافت فرمود که
شما بمقتضای رای خود عمل کنید و بتحقیق و یقین بدانید که خدای تعالی ناصر رسول
خود است و هرگز پیغمبر خود را مخذول نخواهد ساخت و نصرت دین محمد خاتم النبیین
وعده فرموده است خواهد نمود پس آن حضرت لشکر اسلام را بحرب کفار ترغیب
میفرمود و ایشان را بظفر و نصرت وعده میفرمود و فرسان غطفان و ابطال قریش

طلب مبارزت میکردند و از جملهٔ ابطال عمرو بن عبد ود و عکرمة بن ابی جهل و
هبیرة بن وهب و ضرار بن الخطاب و مرداس الفهری از صف کفار بیرون
آمدند و چون چشم ایشان بر خندق افتاد گفتند که این مکیده هرگز در
میان عرب نبوده و هرگز کسی از ما بر این تدبیر اطلاع نیافته پس آن جماعت
از موضعی که اضیق مواضع خندق بود هجوم کردند و خود را بجانب لشکر
اسلام انداختند و در سبخه یعنی زمین شوره زار بایستادند جناب امیر
المؤمنین علیه السلام با نفری چند متوجه آن موضع شدند تا لشکر کفار را از آن
ممر نگذارند که در آیند و عمرو در آن روز بر خود علامتی و نشانی درست کرده
بود تا از سایر ابطال ممتاز باشد و مبارز میخواست امیر المؤمنین علیه السلام جواب
داد و فرمود که اینست بجنگ تو آمده ام و بحرب تو آماده شده ام عمرو چون
آواز امیر المؤمنین علیه السلام بشنید شاه ولایت را بشناخت و گفت ای برادرزاده
من برگرد و مراجعت کن و بموقف خود رو که من نمیخواهم که تو در دست من کشته
شوی شاه اولیا فرمود که ای عمرو تو در جاهلیت با خدای تعالی عهد کرده
بودی که هر کس از تو دو حاجت خواهد تو یکی از آن دو حاجت برآوری
عمرو گفت آری چنین است که تو میگوئی ترا از این چه مقصود است سلطان
ولایت فرمود که من امروز یکی از این دو از تو طلب مینمایم عمرو گفت کدام
است آن دو چیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول ترا بدین مصطفی دعوت
میکنیم باید که مسلمان شوی عمرو گفت یا علی از این مقوله ساکت شو که
این حالت از من واقع نشود پس شاه اولیا فرمود که چون مسلمان نمیشوی پیاده

وبامن جنگ کن عمرو چون این سخن بشنید گفت یا علی در میان من و پدر تو دوستی و
صحبت بود نمیخواهم که تو در دست من کشته شوی شاه اولیا فرمود که من آرزو
دارم که تو در دست من کشته شوی عمرو چون این کلام از شاه اولیا بشنید در
غضب شد و از اسب فرود آمد و اسب را از پیش خود براند و در دو کرد و شاه اولیا
بشمشیر برهنه متوجه آن ملعون شد چون تیغ برکشید بکبر انداخت شمشیر
آن ملعون در سپر شاه اولیا فرو نشست اما مضرت و جراحتی بر اندام شریف
آن حضرت نرسید اما ذوالفقار امیر المؤمنین علیه السلام از ذرع عمرو در گذشت
و اندام آن ملعون را ببرید پس عمرو از پای در افتاد و در میان خاک و خون می
غلطید تا هلاک شد و کسانیکه با آن ملعون بودند همه از پیش امیر المؤمنین
فرار کردند و گریختند و امیر المؤمنین علیه السلام فیروز و منصور بمکان خود مراجعت
فرمود و این ابیات که سابقا مذکور شد بر زبان آنحضرت جاری شد و اصحاب
که با آن سرور اولیا بودند همه از دلاوری و شجاعت آن حضرت در مقام حیرت
افتادند **بیت** امیر صفدر غالب علی ابن ابیطالب ❊ مظفر گشت بر دشمن
بتوفیقات یزدانی ❊ شهنشاهی که از ضربش بدر با احمد مرسل ❊ شود محکم بنای
شرع و احکام مسلمانی ❊ عدو دین بجولانگاه دعوی سحر اگر کرده ❊ دم تیغش نمود
سحر عیسی عمرانی ❊ و در روایت محمد بن عمر الواقدی مذکور است از زهری که
چون عمرو طلب مبارزت کرد و مطلوب مرة بعد اخری در خواست مینمود و
شعری که سابقا مذکور شد میخواند امیر المؤمنین علیه السلام در هر بار اجابت می
فرمود و قایم میشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بجلوس مرخص بود تا شاید که

دیگری

بحرب آن طاغی اقدام نماید تا آخر از شدت شوکت و هیبت او هیچکس را زهرهٔ آن
نبود که بجنگ او اقدام نماید و ترس عظیم در دل ایشان راه یافته بود و همه خائف
گشته سرها در پیش انداخته بودند و چون ندای عمرو متوالی و متتابع گشت شاه
ولایت دیگر برخواست و دستوری خواست و گویا که در آن حالت بر زبان حال
میفرمود که یا رسول الله **بیت** امروز منم در این زمانه ❊ سرپنجهٔ عمرو هر کجا
هر جا بطلی که هست امروز ❊ از آتش تیغ ماست در سوز ❊ گر زانکه دهی رضا
تو دستوری ❊ فی الحال کنم سرش ز تن دور ❊ پس چون حضرت خواجه از دیگران
مایوس شد گفت یا علی نزدیک من آی شاه اولیا نزدیک حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله آمد آن حضرت عمامه را از سر امیر المؤمنین علیه السلام برداشت
و بدست مبارک خود عمامه بست و بر سر آن سرور نهاد و حضرت خواجه شمشیر
خود ذوالفقار را بدست شاه ولایت داد و فرمود که یا علی برو و بکار خود که خدای
تعالی نگهدارندهٔ تو است پس بعد از آن حضرت دست برداشت و از برای امیر
المؤمنین علیه السلام دعا کرد و فرمود که خداوندا علی را مساعدت کن و او را بر دشمن
مظفر و منصور ساز پس شاه اولیا در ساعت خود را بعمرو رسانید و جابر بن
عبدالله انصاری در این واقعه خود را بخدمت شاه ولایت مشرف ساخت
و مقصودش از این مرافقت مشاهدهٔ کارزار امام المتقین و اطلاع بر کیفیت
قتال امیر المؤمنین علیه السلام بود راوی گوید که چون آن شاه دین پناه خود را
بمعرکهٔ عمرو انداخت اول او را نصیحت فرمود و مضمون آن نصیحت این بود **بیت**
کار عفریت مردم آزاریست ❊ سیرت آدمی نکوکاریست ❊ خوی دد و بد بود

دو نی بگذار ٭ راه نیکی سر بدی بگذار ٭ کار شیطان مکن که کار خطاست ٭ راه
آدم گزین که راه خداست ٭ پس گفت ای عمرو تو در زمان جاهلیت میگفتی که هر که
از من سه حاجت درخواست کند من البته آن هر سه را یا یکی از آن سه حاجت برآورم
و سؤال او را رد نکنم عمرو چون این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام شنید گفت آری
چنین است که تو میگوئی پس شاه اولیا فرمود که من از تو یکی از سه چیز میطلبم
عمرو گفت بگو آنچه میخواهی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اول از تو میخواهم که بگوئی
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمان شوی عمرو
گفت ای برادرزاده من از این سخن بگذر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اگر اینکه
گفتم اختیار کنی ترا بهتر باشد چون این اختیار نمیکنی پس از تو میخواهم که از
لشکر ابوسفیان جدا شوی و مراجعت کنی ببلاد خود و با لشکر اسلام محاربه ننمائی
عمرو گفت یا علی اگر من این چنین کنم که تو میگوئی زنان مکه مرا هجو کنند و جمله عرب
از این حرکت توبیخ نمایند و من در میان قبیله خود رسوا شوم پس امیرالمؤمنین
فرمود که ای عمرو چون این هم نمیکنی پس فرود آی و با من جنگ کن عمرو چون
این سخن از سرور اولیا شنید بخندید و گفت من گمان نمیبردم که در عرصه وجود
کسی باشد که او را آرزوی این باشد که با من جنگ کند و از شمشیر من اندیشه
ننماید یا علی برگرد و بموقف خود رو که من نمیخواهم که مثل تو کریم الاصل در دست
من کشته شود و در میان من و پدرت صحبت و صداقت عظیم بوده است
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر چند تو نمیخواهی که مثل من قتیل تو باشد اما
من میخواهم که تو در دست من کشته شوی پس باید که فرود آئی و ضرب دست ما

آزمایش

آزمایش نمائی بیت چنانت دهم مالش از تیغ تیز ٭ که یا مرگ خواهی ز من یا گریز ٭
سگ کیست روباه نادر مند ٭ که شیر ژیان را رساند گزند ٭ عمرو چون این سخن
شنید در غضب شد بیت چنان خشم بر طبع او چیره شد ٭ که چشم جهان بین
او خیره شد ٭ پس از جواد خود نزول کرد و پیاده گشت و اسب خود را از پیش خود براند
جابر بن عبدالله گوید چون ایشان بهم درآویختند گردی برخاست و غباری عظیم
پیدا شد چنانکه در حالت کارزار من ایشان را نمیدیدیم و هیچ آوازی از ایشان نمیشنیدم
پس ناگاه تکبیر شاه اولیا بگوش من آمد دانستم که اسدالله بر آن سگ غالب شده و او را
هلاک گردانید بیت چنان زد که از تیغ گردن زنش ٭ سر دشمن افتاد در دامنش
تن تیغ و خنجر چنان برفروخت ٭ که در چشمه چرخ ماهی بسوخت ٭ و چون
عمرو کشته شد کسانیکه با او بودند فرار نمودند و از خندق بگذشتند و
مسلمانان چون آواز تکبیر شنیدند متوجه خندق شدند تا معلوم کنند که
ظفر کراست و احوال بر چه منوال است چون بکنار خندق رسیدند دیدند که
نوفل بن عبدالله در خندق افتاده است و اسبش قوت و قدرت ندارد که برخیزد
پس مسلمانان چون نوفل را بآن حالت یافتند از اطراف و جوانب او را سنگ
میزدند و او در آن حالت فریاد میکرد که از این بهتر میتوان کشتن پس امیر
المؤمنین علیه السلام خود را باو رسانید و او را شمشیر میزد تا آنکه هلاک گردانید
و هبیره نیز فرار نموده بود و سبک شاه ولایت خود را باو رسانید و شمشیر
بر قربوس زین او زد و درع او که بر قربوس سرج استوار کرده بود بشکافت و آن
ملعون بدست شاه اولیا مقتول شد و عکرمة بن ابی جهل و ضرار بن خطاب از ترس

شمشیر شاه ولایت فرار کردند وجان بسلامت بردند جابر گوید که من قتل عمرو بن
عبدود را در دست امیر المؤمنین وفرار اصحاب او را از هیبت ذوالفقار تشبیه
کردم بقصه قتل داود علیه السلام جالوت را چنانکه خدای تعالی از آن خبر داده است
در آنجا که فرموده است فهزموهم آه از ربیعة بن سعدی که من نزد حذیفه
یمانی رفتم وگفتم یا ابا عبدالله ما گاه بمناقب علی علیه السلام میشنویم ومدح وثنای
او میگوییم اهل بصره با ما میگویند که در محبت ومودت علی ابن ابیطالب علیه السلام
افراط ومبالغه مینمایید آیا نزد تو هیچ حدیثی وحکایتی در باب فضایل علی
ابن ابیطالب علیه السلام هست که ما را از آن آگاه سازی حذیفه فرمود که ای
ربیعه تو مرا از فضایل علی علیه السلام میپرسی بخدائی که جان حذیفه در قبضه قدرت
اوست که اگر اعمال اصحاب آنحضرت را از روزی که آنحضرت مبعوث شد در کفه
میزان نهند وعمل علی ابن ابیطالب علیه السلام در کفه دیگر هر آینه بدرستی وراستی که
عمل علی ابن ابیطالب علیه السلام بر تمام اعمال همه اصحاب راجح خواهد بود ربیعه چون
این سخن شنید از حذیفه گفت این سخنی است بی سند وحدیثی است بلا استناد حذیفه
از این سخن برآشفت وگفت ای لئیم تو چرا از این سخن استبعاد میکنی و[illegible]
کجا بودند ابوبکر وعمر وحذیفه وسایر اصحاب محمد صلی الله علیه وآله بجهت آنکه عمرو
اقدام نمود غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام بخدائی که ثواب یکضربت او در آن زمان
فاضلتر وبهتر است از جمیع اعمال اصحاب محمد صلی الله علیه وآله تا روز قیامت واین
ابیات از آن سرور اولیا در آن روز صادر شد شعر الیوم تمنعنی [illegible]
ابیات سابقا معلوم شد راوی گوید که چون امیر المؤمنین علیه السلام عمرو بن عبدود را

بیفکند

بیفکند وآن طایفه را بیکضربت هلاک گردانید وباقی فرار کردند ومتوجه موقف
مصطفی صلی الله علیه وآله شد وصورت آنحضرت در آنحال از آن فتح مبین چون
بدر درخشنده وچون بدر تابان بود عمر بن خطاب در آن مجلس حاضر بود گفت یا
ابا الحسن چرا درع او را برنداشتی واو را سلب ننمودی که مثل درع او در میان عرب
در نمی یافت فرمود شاه ولایت فرمود که شرم داشتم که کشف عورت قرابت خود
کنم واو را برهنه بگذارم ودر روایت دیگر آمده است که حضرت شاه اولیا چون
عمرو را بیفکند سر از تن جدا کرد وبنزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
برد وبر زمین نهاد ابوبکر وعمر در آن مجلس بودند هر دو برخاستند وسر آن
سرور را بوسیدند نقلست از ابوبکر بن عباس که از علی ابن ابیطالب علیه السلام
ضربتی واقع شد که هرگز در اسلام ضربتی شریفتر وعظیمتر از آن ضربتی واقع نشده
ونخواهد شد وآن ضربتی است که او در روز خندق بر عمرو بن عبدود زد
وباید دانست که هم در اسلام ضربتی واقع شده است واز شدت وصعوبت آن
آه از نهاد جبرئیل برآمد وملائکه قدس از الم او بنالیدند وعرش عظیم از
هیبت آن بلرزید وآن ضربتی بود که عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنة الله علیه بر
فرق شاه اولیا زد بیت آن دم چرا زمین وزمان سرنگون نشد
خاک سیاه بر سر گردون دون نشد ومن در بعضی از کتب تواریخ دیده ام
که در آنحال که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه عمرو بن عبدود شد
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که خرج الاسلام کله الی الشرک کله یعنی اسلام همه
این هنگام متوجه ومقابل شرک شد وبعید نیست که مراد پیغمبر صلی الله علیه وآله

از این حدیث این باشد که اسلام امروز بعلی علیه السلام قایمست چنانکه شرایع بعمرو بن
عبد ود پس اگر عمرو کشته شود هر آینه قواعد شرایع و شریعت منعدم گردد
و اگر علی علیه السلام مقتول گردد بنای اسلام و بنیان ایمان از هم فرو ریزد و در واقعه
خندق بود که این آیه نازل یافت اذ جاؤکم آه و در آن روز هیچکس از تقصیر و توبیخ و
اعتراض سالم نشد مگر علی ابن ابیطالب علیه السلام که هرگاه ندای عمرو می شنید چون
شیران می غرید و میفرمود که انا له یا رسول الله چون عمرو کشته شد و ابو سفیان
با سایر قریش منهزم گشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که دیگر قریش بجنگ
ما نیایند اما لشکر اسلام بر ایشان روند و ایشانرا خوار و ذلیل گردانند و در
قرائت عبد الله بن مسعود واقعست که وکفی الله المؤمنین آه و این ابیات
حسان بن ثابت که در باب حرب خندق و کشته شدن عمرو بن عبد ود
در جنگ احزاب انشا کرده است و از آن واقعه خبر داده است **شعر**

امسى الفتى عمرو بن عبد يبتغي	بجنوب يثرب غارة لم تنظر
ولقد رأيت غداة بدر عصبة	ضربوك ضربا غير ضرب المحسر
اصبحت لا تدعى ليوم عظيمة	يا عمرو او لجسيم امر منكر

حاصل معنی این ابیات آنست که ای عمرو بن عبد ود تو در شب هنگام میخواستی
که بر اهل مدینه هجوم نمائی و از جانب یثرب در آئی ما را امان ندهی و آنچه خواهی
با ما بکنی الحمد لله که مقهور نشدی و شمشیرها و خیل ما مانع در دفع شر تو
شد و تو مغلوب و مقتول شرها شدی دیگر از تو معاونت و مساعدت در هیچ
کار نیاید و کسی بعد از این در معارک و مهالک التجا بتو نکند و در روز بدر اصحاب ما

انصار را ذلیل و خوار ساختند و بضربتهای شایسته از معرکه بیرون تاختند
و در خبر است که چون ابیات حسان بنی عامر رسید که از قریش بودند جوانی
در میان ایشان جواب این ابیات گفت و بحسان فرستاد **شعر**

كذبتم وبيت الله لا تقتلوننا	ولكن بسيف الهاشميين فافخروا
بسيف ابن عبد الله احمد في الوغا	بكف علي نلتم ذاك فاقصروا
فلم تقتلوا عمرو بن ود ولا ابنه	ولكنه كفو الكريم الغضنفر
على الذي في الفخر طال بناؤه	فلا تكثروا الدعوى علينا فتحقروا
ببدر خرجتم للبراز فردكم	شيوخ قريش جهرة وتأخروا
فلما اتاهم حمزة وعبيدة	وجاء علي بالمهند يخطر
فقالوا نعم اكفاء صدق فاقبلوا	اليهم سراعا اذ بغوا وتجبروا
فجال علي جولة هاشمية	فدمرهم لما عتوا وتكبروا
فليس لكم فخر علينا بغيرنا	وليس لكم فخر يعد ويذكر

خلاصه معنی این ابیات که در جواب ابیات حسان واقع شده است اینست که ای
جماعت انصار آنچه شما میگوئید که ما بسیوف و خیل و رجال خود بر قریش غلبه
کردیم و ایشانرا مغلوب ساختیم این نخست دروغ و بهتان است بلکه دلاوران و جوانان
بنی هاشم که از قبیله ما اند بر ما غالب و فیروز گشتند و این فخریست که با ما راجع
میشود و آن کارزاری که در روز خندق بظهور رسید از دست محمد مختار
و علی کرار بود و قتل عمرو بن ود در دست شما انصار نبود تا شما را از آن افتخاری
و مزیتی باشد بلکه قتل او بدست کفو کریم که از قبیله قریش و آل هاشم است واقع شد

وآن سرور مردان وشیر ین دان علی ابن ابیطالب علیه السلام است واین فخریست که او را ثابت
است وفخر او فخر ما است وعلو شان او بسبب رفعت قریش است پس باید که سخن
کوتاه کنید که شما را با قریش برابری وهمسری نرسد ومقتضه بید از مرتبت ما شما را که ان
است زیرا که در درون بدر شما جماعت انصار چون بیرون آمدید که با قریش جنگ
کنید الا ان قریش شما را قبول نکردند وشما را در آن روز از صف قریش مردود شدید
چرا که کفو ایشان نبودید وچون علی علیه السلام وحمزه وعبیده در برابر ایشان در آمدند
مقتول گشتند ودر آن معرکه دلاوری ومبارزی چون علی ابن ابیطالب علیه السلام
نبود واو از قبیله ما است واگر شما را فخری هست آن از برکات محمد صلی الله علیه
وآله وعلی علیه السلام است که از اخیار قریشند آورده اند که چون عمرو کشته شد
خواهرش از آن حال آگاه شد پرسید که قاتل او چه کس بود گفتند حیدر کرار
علی بن ابیطالب علیه السلام گفت اکنون من از برای او اندوه گین نشوم ودر فراق او
گریه نکنم زیرا که او بدست مرد کریم وکفو عظیم کشته شد وقاتل او از اقران و
ابطال قبیله او بود وهیچ فخری در مردان اعلی واجل از این نباشد واین ابیات
از خواهر عمرو است که از این قصه خبر میدهد **شعر**

اسدان فی ضیق المکر تصاولا	وکلاهما کفو کریم باسل
فتخالسا مهج النفوس کلاهما	وسط المدار مخاتل ومقاتل
وکلاهما حضر القراع حفیظة	لم یثنه عن ذاک شغل شاغل
فاذهب علی فما ظفرت بمثله	قول سدید لیس فیه تحامل
فالثار عندی یا علی فلیتنی	ادرکته والعقل منی کامل

ولت قریش بعد مقتل فارس	فالذل یهلکها وخزی شامل

حاصل معنی این ابیات آنست که ایشان هر دو یعنی علی علیه السلام وعمرو علیه اللعنه
دو شیری بودند بیکدیگر حمله کردند وبهم در آویختند وهر یک کفو وکریم بودند
ودلهای دلاوران وگردنهای گردان از مهابت سیوف ایشان ربوده وفرسوده
گردید وآن کارزار از ایشان از روی حمیت وحمایت صادر شد وهیچکس را زهره
آن نبود که از آن باز دارد وواقع شود یا علی ابن ابیطالب بدان وآگاه باش که
این چنین ظفری هرگز ترا حاصل نشد ومثل این یگانه قطعا بدست تو
کشته نگردید ودر جهان ترا همین فخر کافی ودر دنیا تو را همین شرف پسندیده
است یا علی من در مقام خونخواهی برادر خود هستم تا تو را معلوم باشد ای
کاشکی من مردی میبودم که خونخواهی برادر خود را میکردم وقریش بعد از
قتل برادر من ذلیل وخوار گشتند ورسوا ومحقر ومستخف گردیدند
وبعد از آنکه از این ابیات فارغ شد گفت والله لا ثارت قریش باخی ما حنت
النیب یعنی بخدا که بعد از وفات برادر من قریش را از عیب جنگ محمد نشود
وایشان دیگر هرگز اصلا از مقام خود حرکت نکنند **فصل**

بدانکه چون احزاب منهزم شدند وکفار قریش فرار کردند ولشکر اسلام بواسطه
ضربت علی ابن ابیطالب علیه السلام نصرت یافتند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
متوجه قریظه شد وقصد قلعه ایشان نمود وامیر المؤمنین علیه السلام با سی کس
از خزرج بسوی حصون ایشان مقدمة الجیش گردانید وفرمود که یا علی مقدم باش
واز احوال ایشان ما را آگاه ساز وببین که ایشان قلعهای خود را رها کرده اند وا

حصون خود منتقل شده اند یا منزشاه اولیا چون نزدیک قلعه رسید ایشان در
حصن خود بودند و کلمات قبیحه و الفاظ شنیعه از ایشان نسبت بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله واقع می شد امیر المؤمنین علیه السلام چون این بادبیها و بی
حرمتیها از ایشان دریافت برگشت و نزدیک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمد و فرمود که یا رسول الله ایشان در حصون خود مانده اند و انواع سخنان
بیهوده از ایشان صادر میشود پس حضرت خواجه فرمود که یا علی ایشان را
اینزمان بگذار و بر سر ایشان مرو و متوجه ایشان مشو تا مردان از هر طرف
و مسلمانان از هر جانب در پیش تو جمع شوند بعد از آن قصد ایشان کن
که آنخدائی که ترا بر عمرو بن عبدود مظفر و منصور گردانید قادر است
بر آنکه ترا بر ایشان نیز غالب گرداند و نصیر و ناصر و معین و معاون تو
باشد یا علی دلخوش دار که من که محمدم خدا مرا برعب نصرت می کند و اگر
چه در میان ما و دشمن یکماهه راه باشد شاه ولایت میفرماید که من در آن
مقام بمقتضای امر حضرت خواجه صبر کردم چندانکه مردان در آنجا مجتمع
شدند بعد از آن متوجه شدم و خود را نزدیک قلعه ایشان رسانیدم شخصی
از ایشان بر بالای قلعه بود چون نظرش بر من افتاد فریاد بر آورد و اهل
قلعه را آگاه گردانید و می گفت اینست آنکسیکه قاتل عمرو بن عبدود است
پس در ساعت از هر جانب همهمه در افتاد که کشنده عمرو متوجه قلعه ما آمد
و از نزول امیر المؤمنین علیه السلام در برابر قلعه ایشان ترس عظیم و رعب جسیم در
قلوب ایشان راه یافت و این کلمات از قائلی مسموع میشد و آن قائل مخفی بود شاهد

قتل علی عمرواً وصاد علی صقراً ✿ وقصم علی ظهراً وابرم علی امراً وهتک علی ستراً

یعنی علی علیه السلام کشنده عمرو بن عبدود است و علی علیه السلام صیاد مرغ و شکننده
بنای کفر و ضلالتست و علی علیه السلام حلال هر مشکل و درنده حجاب شرکست
پس شاه اولیا فرموده که چون من این کلام را شنیدم گفتم الحمد لله الذی اظهر
الاسلام وقمع الشرک و پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا بفتح آن قلعه و انتقال از
اموال ایشان بمسلمانان بشارت داده بود و من بنصرت الهی متیقن بودم و در
فتح و ظفر شکی نداشتم پس بتوفیق الهی خود را بکنار حصن ایشان رسانیدم و
رایت اسلام را در آنجا منصوب ساختم و ایشان چون مرا در آنجا دیدند از غایت
عداوت و بغض بنیاد سفاهت کردند و سب سید انبیاء در ایشان بگوش من
رسید و من از سفاهت و بیحرمتیهای ایشان ملول گشتم خواستم که برگردم و
نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روم تا آواز ایشان بگوش من نرسد
که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خود را نزد حصن ایشان رسانید
پس آن حضرت با ایشان خطاب کرد و آواز برداشت و فرمود که یا اخوة القردة و
الخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین ای برادران بوزینها
و خوکها بدانید و آگاه باشید که ما بمنزلیکه نزول کردیم در برابر هر قومی که
فرود آمدیم ایشان همه مقهور و مخذول و مغلوب می گردیدند پس راوی
گوید که اصحاب قلعه چون آن خشونت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دیدند
در آن حال بسیار متعجب شدند زیرا که آن سید مرسلین همه با ایشان بمحبت و
لطافت تکلم میفرمود پس ناگاه از درون قلعه آواز برداشتند و گفتند یا ابا القاسم

نوبهر کس مردی درشت گفتار و دشنام دهنده بودی ترا امروز چه شده که با ما
چنین درشتی میکنی و دشنام میدهی حضرت خواجه از گفتار ایشان بسیار خجلان
شد چنانکه راوی گوید که از بسیاری شرمندگی عصا از دست مبارک آن
حضرت بیفتاد پس از آن آنحضرت از آنمکان مراجعت نمود و امر فرمود که خیمه
آن حضرت را در مقابل حصون ایشان نصب کردند و بیست و پنج روز ایشانرا
محصور ساخت بعد از آن راضی شدند که بحکم سعد بن معاذ از قلعه بیرون
آیند و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بحکم سعد راضی گشت پس سعد عرض کرد
یا رسول الله حکم من در اصحاب قلعه آنست که مردان ایشانرا بکشند و زنان
و اطفال ایشانرا برده سازند و اموال ایشانرا در میان مسلمانان تقسیم نمایند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این حکم از سعد بشنید فرمود که ای
سعد این حکم تو مطابق حکم الهیست زیرا که خداوند تعالی و تقدس از بالای
هفت آسمان باین حکم فرمود پس ایشان بحکم سعد راضی شده از حصون بیرون
آمدند و رجال ایشان ششصد کس بودند همه را بمدینه بردند و در سرای از
سراهای بنی نجار حبس نمودند پس حضرت خواجه از منزل خود بیرون آمد
و در آن موضعی که امروز بازار مدینه است بایستاد و فرمود که مسلمانان
حاضر شدند و بعد از آن فرمود که آن یهودانرا در آن محل حاضر
کردانیدند پس آن حضرت اسد الله را بر آن مکان مسلط ساخت تا گردن
ایشانرا میزد و در خندق می انداخت و در روایتی چنین مذکور است که در
وقتی که یهودانرا از سرای بنی نجار بیرون میبردند ایشان بر بخت خود می

کعب اسد می گفتند که آیا محمد صلی الله علیه و آله با ما چه خواهد کرد و ما را بکجا می
برند حی گفت که شما هیچ بصواب ندارید شما را عقلا نتوان گفت زیرا که بر هیچ
عاقلی مخفی نیست که مراد محمد صلی الله علیه و آله قتل ما است چه هر کس از زمان
ما بیرون برده اند باز مراجعت نکرده باز نیامده و این علامتیست واضح و امارت
است روشن بر قتل ما راوی گوید که چون حی بن اخطب را دست بر گردن بسته
نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند چون چشمش بر حضرت خواجه
افتاد گفت والله یا محمد که من خود را بر دشمنی تو ملامت نمیکنم و من از عداوت
تو پشیمان نیستم اما خداوند تعالی هر که را مخذول ساخت و ما را از مقام رفعت
بحضیض ذل انداخت انگه روی بجماعت کرد و گفت ای مردمان بدانید و آگاه
باشید که موت امریست محتوم و این مقتل حالیست که در لوح محفوظ بر بنی
اسرائیل مسطور شده است پس او را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند تا
که قاتل او شاه اولیا خواهد بود گفت که الحمد لله که قتل مرد شریف در دست
مرد شریف واقع میشود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اخیار قاتل اشرار باشند
و اشرار قاتل اخیار خواهند بود خوشا حال آنانیکه قاتل ایشان اشرار کفار
باشند و وای بر آن کسانیکه قاتل ایشان اخیار باشند پس حی چون این سخن
از امیر المؤمنین علیه السلام بشنید گفت راست گفتی یا علی چون مرا کشتی از تو درخواست
میکنم که جامه از بدن من بیرون نکنی و مرا برهنه نسازی شاه ولایت از او قبول
فرمود که او را برهنه نسازد و او از این خبر خوشحال گردید و گفت سترتنی سترک
الله یعنی یا علی چنانکه مرا پوشیدی خدا تعالی ترا بپوشد پس شاه ولایت گردن

اورا نیز دادو بوعده خود وفا نمود و اورا مجروح نساخت و در روایت چنین واقع است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از قاید مجروح پرسید که در وقتی که تو او را نزد پیغمبر صلی
الله علیه وآله می آوردی او با تو چه می گفت و تو در آن حالت از او چه شنیدی
آن شخص گفت که من در آن حالت از او این ابیات می شنیدم **شعر**

لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه ۞	ولکنه من یخذل الله یخذل ۞
لجاهد حتی ابلغ النفس جهدها ۞	وقلقل یبغی العز کل مقلقل ۞

یعنی سوگند بجان تو که ابن اخطب خود را در عداوت محمد صلی الله علیه وآله ملامت
نمیکند و این خذلان و خواری ما از خداوند تعالی است و بر فطن لبیب روشن است
که سبب این فتح نیز امیر المؤمنین علیه السلام بوده و این ظفر از آن غضنفر بظهور رسیده

فصل در بیان واقعه بنی المصطلق و کارزار شاه اولیا در آن روز
نزد ارباب سیر و اصحاب تواریخ در غایت شهرت است که هیچکس از صحابه در آن روز
شجاعت و دلاوری و مردانگی بحضرت شاه اولیا نرسید و در آن روز نیز امیر المؤمنین
بود که دو کس ایشان را کشت یکی مالک و یکی پسر وی و باقی مغلوب و مخذول
گشتند و غنیمت بسیار بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله رسید و پیغمبر صلی
الله علیه وآله آنرا در میان مسلمانان قسمت فرمود و شعار اسلام در واقعه یا
منصور امت بود و در آن روز امیر المؤمنین علیه السلام جویریه بنت حارث بن ابی
ضرار را اسیر ساخت و نزد حضرت خواجه آورد و پیغمبر صلی الله علیه وآله آنرا
خاصه خود گردانید راوی گوید که پدر آن دختر نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
آمد و عرض کرد یا محمد دختر من کریمة الاصل است او را اسیر نتوان کرد حضرت خواجه

فرمودند

فرمودند که من دختر تو را مخیر ساختم اکنون تو برو و او را از این حال آگاه گردان پس اگر
تو را و قبیله خود را خواهد او را همراه خود ببر و اگر ما را خواهد او را بما بگذار حارث
چون این سخن از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنید گفت یا محمد احسنت و اجملت یعنی
یا محمد نیکو گفتی و پسندیده سخنی فرمودی دختر چون از حکایت پدر آگاه شد
گفت ای پدر من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله جدا نمیشوم و از دین مصطفی
بر نمیگردم حضرت چون این سخن از آن دختر بشنید او را آزاد کرده و از جمله ازواج
خود گردانید **فصل** در ذکر اخبار حدیبیه بدانکه ارباب سیر و تواریخ
آورده اند که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله چون از مدینه بقصد زیارت
خانه کعبه رفت و متوجه مکه مشرفه شد کفار قریش از آن حال آگاه شدند و
با لشکر عظیم از مکه بیرون آمدند پیغمبر صلی الله علیه وآله چون نزدیک حدیبیه
رسید قریش در برابر آن حضرت نزول کردند و گفتند ما محمد صلی الله علیه وآله را
نگذاریم که بمکه در آید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله کس بایشان فرستاد
که من بقصد زیارت بیرون آمده ام و مرا با شما جنگی نیست ایشان اعتماد بر سخن
آن سرور نکردند حضرت خواجه از گفتار ایشان در غضب شد و با اصحاب
تجدید بیعت فرمود و آهنگ جنگ ایشان نمود قریش چون آگاه شدند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عزیمت جنگ ایشان نمود بصلح راضی شدند
پس سهیل بن عمرو را بخواندند و بخدمت حضرت خواجه فرستادند حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله چون از دور چشم مبارکش بر سهیل انداخت فرمود که اصحاب
سهیل بطلب صلح میآید پس سهیل چون بمجلس منور حضرت خواجه حاضر شد

و قضیه صلح را عرضه داشت بر این نهج که درین سال حضرت خواجه برگردد و بمدینه مراجعت
نماید و در سال آینده بیاید و حج بگذارد و اگر کسی از قریش نزد لشکر اسلام رود
او را بمکه باز گردانند و اگر کسی از اهل اسلام بجانب قریش رود او را به ایشان نفرستند
و لشکر اسلام رد نکنند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله شاه اولیا فرمود که یا علی صلح
نامه بنویس و بسهیل ده امیر المؤمنین علیه السلام قلم برداشت و کاغذ در دست
مبارک گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اکتب یا علی بسم الله الرحمن الرحیم
امیر المؤمنین علیه السلام چون بسمله بنوشت سهیل گفت من این قول ندانم چنین
بنویس که باسمک اللهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی آنچه
نوشته محو کن و چنانکه او میگوید بنویس امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا
رسول الله که یا رسول الله اگر طاعت تو بر من واجب نبودی آنچه نوشته بودم
محو نمیکردم پس شاه اولیا آنچه نوشته بود محو فرمود و نوشت که باسمک
اللهم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول
الله یعنی این چیزیست که محمد صلی الله علیه و آله بر آن نهج واقع شده سهیل
گفت یا محمد اگر من دانم که تو رسول خدائی با تو جنگ نمیکردم نام خود و پدرت
بنویس و آنچه نوشته محو کن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا سهیل والله انه
لرسول الله علی رغم انفک وای بر تو این چه عناد است که از تو ظاهر میشود پس
حضرت خواجه فرمود که یا علی آنچه نوشته محو کن و بنویس که هذا ما صالح محمد بن
عبد الله شاه اولیا فرمود که یا رسول الله من بندهٔ فرمان توام اما از دستم نمی
آید که نام مبارک ترا از جریدهٔ نبوت محو کنم و اسم شریف ترا از صحیفهٔ رسالت بسترم

پس

پس حضرت خواجه فرمود که یا علی دست مرا بر آن کلمه بنه تا من آن را محو کنم پس شاه اولیا
دست مبارک آن حضرت را بر آن کلمه نهاد و آن سید و سرور آن کلمه را محو نمود
و فرمود که یا علی زود باشد که از تو نیز این استدعا کنند و تو اجابت ایشان نمائی و آن
اجابت نمودن از روی کراهت و محنت باشد پس امیر المؤمنین علیه السلام آن صلحنامه را
تمام فرمود و بسهیل داد و این تدبیر چنانکه در تواریخ مذکور است بمداخلهٔ شاه اولیا
بود و آن فکری بود مقرون بصواب چه متضمن حقن دماء مسلمانان و سبب
تقویت لشکر اسلام گردید و در این واقعه دو فضیلت عظیم و منقبت جسیم نسبت
با امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و محقق گردید و ما آن هر دو را از برای تو بیان کنیم
بدانکه از مولای عبد الله بن سالم روایتست که او فرموده که چون حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله از مدینه بقصد عمره بیرون رفت و متوجه مکه شد و در جحفه نزول
فرمود آب در آنجا نیافتند پس حضرت رسالت پناه مشکها بسعد بن مالک داد
و او را بطلب آب فرستاد پس چون ساعتی گذشت سعد ترسان و هراسان برگشت
و از خوف بقوم نتوانست رسید برگشت و بیامد پس آنحضرت شاه اولیا را طلبیده
و گفت یا علی این مشکها بردار و برو و از برای ما آب بیاور و آن منبع ولایت متوجه
چشمهٔ آب شد مردمانیکه بر صعوبت آن حال مطلع بودند گفتند که همین ساعت
علی علیه السلام بر میگردد و قادر بتحصیل آب نخواهد بود پس در ساعت آن چشمهٔ زلال
ولایت خود را بآب رسانید و آن مشکها را پر آب گردانید و برگشت و بخدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد راوی گوید که چون او بحوالی مجلس شریف
رسید آواز جنبش آب بگوش آن سرور آمد پس در حال آن سید و مهتر آواز بر آورد

فرمود که الله اکبر واز آنحال خرم وشادان گردید وامیرالمؤمنین علیه السلام را دعا فرمود
واین فضیلتی است که در آن واقعه مخصوص شاه اولیا شد وراوی آورده که در این
واقعه بود که سهل بن عمر آواز برداشت وگفت یا محمد غلامان که از ما گریخته اند
ونزد تو آمده اند وباز ده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله چون این
سخن از سهل شنید در غضب شد چنانچه آثار خشم در جبهه وجبین آن حضرت
ظاهر گشت پس فرمود ای جماعت قریش اگر شما از این عناد وتعصب برنگردید
ودست نشوید هر آینه کسی را بر شما مسلط سازم که دلش را از ایمان باشد
ودر اوامر ونواهی الهی مسارعت ومبادرت نماید وسرهای شما را کارم که همه
شما را بقتل آورد وشما را استاصل کرداند صحابه چون این حدیث از آنحضرت
استماع نمودند گفتند یا رسول الله این شخص که فرمودی ابوبکر است حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که دیگریست گفتند که عمر بن خطابست فرمود
که آن خاصف نعل است که در فلان حجره است پس حاضران همه متوجه آن
حجره شدند تا معلوم کنند که آن شخص چه کس است دیدند که شاه اولیا
بخصف نعل مصطفی صلی الله علیه وآله مشغول گشت وآنرا اصلاح مینماید و
ترقیع میکند این قصه را سرور اولیا روزی بحاضران اخبار مینمود ومیفرمود
که من از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله شنیده ام که میفرمود که هر کس بمن
که بعمد افترا کند حق سبحانه وتعالی باتش دوزخ او را معذب ومعاقب سازد
وازحضرت باقر علیه السلام منقولست که دوال نعل حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله پاره شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بامیرالمؤمنین علیه السلام داد تا

فرمود که یا علی بگیر این را واصلاح کن ونزد من آور پیغمبر صلی الله علیه وآله بیک نعل
تا سرای بنی برفت پس باصحاب خطاب فرمود که ان منکم من یقاتل علی التأویل
وتفصیل این حدیث سابقا مذکور شد واین نیز فضیلت دیگر است که مخصوص
بعلی بن ابیطالب علیه السلام است وکسی از مهاجر وانصار در این باب با او شریک
نیست وتفصیل این حدیث ونیز جز این کلام سابقا مذکور شد وقصه مذکوره
که در کتاب ارشاد مفید مسطور است مخصوص باو نیست واو در این حکایت
منفرد نیست زیرا که ترمذی در صحیح خود مثل این حدیث نقل کرده است
از ربعی بن خراش که او فرمود که سرور اولیا علی مرتضی ما را خبر داد ودر رحبه
که در روز حدیبیه جماعتی از مشرکان قریش بر ما بیرون آمدند ویکی از ایشان سهل
بن عمرو بود پس آواز برداشتند وگفتند یا محمد بعضی از یاران وفرزندان وغلامان
ما که در تو گریخته اند وپناه بتو آورده اند ایشان را باز ده کن ونزد ما فرست
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که از این عناد برگردید شوید او لیبعثن الله علیکم
محصل معنی این سخن مذکور شد وشاه اولیا چون از این حدیث فارغ شد فرمود
که من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیده ام که هر که بر آنحضرت افترا کند جای
او در دوزخ باشد واین حدیثی است حسن وصحیح وغریب

فصل

در ذکر واقعه خیبر واین قصه در سنه سبع من الهجره واقع شد وتلخیص این حکایت
چنانچه ابن طلحه از کتاب سیر ابومحمد عبدالملک بن هشام نقل کرده آنست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله ابوبکر را رایت بیضا بسوی بعضی از حصون
خیبر متوجه ساخت پس وی بجانب خیبر روان شد وچون نزدیک آن قلعه رسید

از شوکت اصحاب آن قلعه بترسید و برگشت و فتح آن قلعه بر دست او ظاهر نشد و
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر را بخواند و رایت اسلام بدو داد و بخیبر
چون برفت ترسان و هراسان فرار نموده و گریزان برگشت و هیچگونه فتحی بر دست
او ظاهر نشد شعر شهر خیبر پس بعد از مراجعت عمر حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله گفت یاد کرد که من فردا رایت اسلام را بدست مردی دهم که او خدا و رسول را
دوست دارد و گریزنده نباشد و برنگردد تا فتح خیبر نکند و در روایت سلمه
مذکور است که او فرمود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سید اوصیا
علی مرتضی را بخواند و در آن وقت نور دیده اولیا رمدی داشت و چشم مبارک
آن حضرت درد می کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون قرة العین خود را
بآن حالت دید فرمود که یا علی نزدیک من آی شاه اولیا نزدیک شد پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آب دهان مبارک خود را در چشم شاه اولیا
انداخت در ساعت چشم آن نور دیده اوصیا شفا یافت و آن درد و الم از وی زایل
شد بعد از آن آن سرور رسل علم را بدست شاه اولیا داد و فرمود که یا علی بگیر
این رایت را و متوجه خیبر شو که بنصرت الهی فتح خیبر بر دست تو ظاهر خواهد شد
پس راوی که سلمه است میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام از مجلس حضرت رسالت
بیرون رفت و بجانب خیبر میدوید و هروله میفرمود و من از عقب آن حضرت
میرفتم تا آنکه آن سرور اولیا علم خود را نزدیک قلعه یهودان رسانید و رایت
اسلام را بر دامن آن قلعه بر صخره فرو برد ناگاه یهودی از بالای قلعه آواز داد
که ای جوان نام تو چیست شاه اولیا فرمود که نام من علی ابن ابیطالب است یهودی

چون نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام شنید گفت بتورات که خدا تعالی بموسی
فرستاده است که این قلعه بدست علی ابن ابیطالب مفتوح شد و اهل اسلام
بر حصن ما استیلا یافتند و آخر حال چنان شد که یهودی گفته بود چه شاه
اولیا از پی آن قلعه برنخواست تا فتح آن ننمود و ابو محمد عبد الملک بن هشام
این قصه را از ابن اکوع روایت کرده است و نیز ابو محمد از ابی رافع مولای حضرت
خواجه عالم صلی الله علیه و آله روایت میکند که ما در آن غزو با علی ابن ابیطالب علیه السلام
بودیم چون نزدیک قلعه رسیدیم اصحاب قلعه از آن حال آگاه شدند و از
قلعه بیرون آمدند و با شاه اولیا قتال می کردند و دیدم که شخصی از یهودان
ضربتی بر سر اولیا زد چنانکه سپر از دست شاه اولیا بیفتاد پس آن سید اوصیا
در آن دم دید که دری نزدیک آن حصن افتاده است در ساعت آنرا بجذبه
الهی برداشت و سپر خود نمود و قتال میفرمود تا آنکه بنصرت ربانی و قوة
سبحانی آن قلعه را مسخر گردانید و فتح آن حصن بر دست مبارک او ظاهر شد
و بعد از آنکه از قتال فارغ شد آن در را پرتاب داد راوی گوید که بعد از آنکه
امیر المؤمنین علیه السلام آن در را پرتاب کرد و بینداخت ما هفت تن از اقویا نزد
آن در آمدیم و خواستیم که آن در را از جای خود حرکت دهیم نتوانستیم و عاجز
شدیم و این خبر را احمد بن حنبل در مسند خود آورده است و شیخ مفید نیز آورده
که در واقعه خیبر فتح بدست امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد و در خبر شکی
نیست و فضایل و مناقبی که در این واقعه امیر المؤمنین علیه السلام را باتفاق رواة
و اصحاب تواریخ و سیر محصل و میسر گردید و بآن موصوف و میسر شد دیگری را

از صحابه آن میسر نشد و ما خلاصه این واقعه را برای تو حکایت کنیم بر نهجی که ارباب
آثار و اصحاب اخبار در کتب تواریخ و سیر ثبت نموده اند و در تصانیف خود مندرج
ساخته اند بدانکه محمد بن یحیی ازدی از مسعدة بن الیسع و عبد الله بن عبد
الرحیم از عبد الملک بن هشام و محمد بن اسحق از اصحاب آثار چنین روایت کرده اند
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنزدیک خیبر رسید فرمود
که در اینجا توقف کنید پس اصحاب بموجب امر آن حضرت توقف نمودند پس آن
سرور دست مبارک برداشت و باین عبارت دعا فرمود که اللهم
رب السموات داوری کو بیکه چون آن حضرت این دعا فرمود بعد از آن در
زیر درختی نزول نمود و ما در آن زمین فرود آمده اقامت کردیم چون فردا شد منادی
حضرت خواجه ندا در داد ما از اطراف و جوانب در مجلس منور آن حضرت جمع
شدیم و دیدیم که مردی در مجلس آن حضرت نشسته است پس آن سرور زبان
بگشاد و فرمود که من در خواب بودم که این مرد بر سر من آمد و شمشیر مرا از غلاف
بیرون آورد و گفت یا محمد من یمنعک منی یعنی کیست ای محمد که ترا از دست
من خلاص کند من گفتم خدای من شر ترا از من دفع کند پس او شمشیر را
در غلاف کرد و اینست که در حضور شما نشسته است و هیچ حرکت نمیکند ما
گفتیم یا رسول الله چنین مینماید که او را هوشی و عقلی نیست پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود که بلی چنین است که شما میگوئید بگذارید تا برود و صحابه او را
بگذاشتند که برفت و هیچکس با او تعرض نکرد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست
هفت روز محاصره خیبر فرمود و رایت اسلام در دست شاه اولیا بود و آن سرور

اوصیا بواسطه رمد چشم نتوانست که بحرب اقدام نماید و مسلمانان در این ایام جنود
از جوانب و اطراف تعرض مینمودند و از فتح آن قلعه عاجز بودند پس روزی
یهودان در قلعه را گشودند و ایشان بگرد قلعه خود خندقی حفر کرده بودند
و محافظت خود محکم کردند پس ناگاه مرحب که رئیس و مهتر ایشان بود از قلعه
بیرون آمد و با او پیاده ها بسیار بودند و چون مرحب بیرون آمد جنگ را آماده
شد پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بر آن حال مطلع شد ابوبکر را طلب کرد و
فرمود که این رایت بردار و بجنگ مرحب برو ابوبکر با جمعی از انصار متوجه
قلعه شد چون بنزدیک قلعه رسید از شوکت اصحاب و ابطال ایشان بترسید و
هیبت عظیم در دل او راه یافت و کسانیکه همراه او بودند او را به هزیمت ترغیب
مینمودند و او نیز ایشان را بفرار دلالت میکرد پس باتفاق یکدیگر برگشته
و بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند پس روز دیگر کسیکه متصدی
کارزار ایشان شد عمر بن خطاب بود پس او چون رایت اسلام برداشت و متوجه
خیبر شد خیبریان جنگ او را آماده شدند عمر بترسید ترسان و هراسان بر
گشت و بنزدیک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد **مصرع** ز روباهان
نیاید کار شیران ۞ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حال ملول شد و
فرمود که این رایت در خور هر کس نیست و خلعت شجاعت و تشریف دلاوری
و مردانگی بر قد و بالای هر کسی راست نیاید **بیت** نه هر ستاره که دیدی
چو زهره تابانست ۞ نه هر سواره که بینی چو شاه مردانست ۞ غزای خیبر و
خندق ز دو جهان ناید ۞ که آن مناصب عالی ز شاه مردانست ۞ سلم دوا [illegible]

میکند که بعد از مراجعت ابوبکر و عمر حضرت خواجه علی ابن ابیطالب علیه السلام را بخواند
و آن سرور اولیا را در آن روز رمدی داشت و چشم آن نور دیده مصطفی صلی الله علیه و آله
پس آن حضرت آب دهان مبارک خود در چشم علی علیه السلام انداخت آنگه فرمود یا علی
بگیر این رایت را و متوجه حصن خیبر شو که فتح خیبر بر دست تو ظاهر خواهد شد انشاء الله
پس سلمه گوید که علی ابن ابیطالب علیه السلام رایت برداشت و روی بجانب حصن خیبر نهاد
و در رفتار خود هروله میفرمود و من از عقب آن حضرت روان شدم و میدویدم
تا آنکه دیدم شاه ولایت خود را بنزدیک قلعه ایشان رسانید و در ساعت رایت
اسلام را در دامن قلعه بصخره فرو نشاند و منصوب ساخت پس یهودی در آنهم از
بالای قلعه مشاهده آن حالت نموده دید که چون در دامن قلعه رایت اسلام را برپا
کرد پس سنگی فرو کوفت آواز داد که ای جوان نام خود بگوی و ما را از نام و نسب
خود آگاه گردان شاه اولیا فرمود که منم علی ابن ابیطالب پس آن یهودی چون نام
علی ابن ابیطالب علیه السلام شنید در ساعت گفت بحق توریة موسی که این قلعه
از دست ما بیرون رفت و حال چنان بود که آن یهودی خبر داد و امیر المؤمنین علیه السلام
برنگشت تا فتح خیبر نمود و در روایت محمد بن یحیی ازدی آمده است که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله محاصره خیبر نمود آن محاصره تا بیست
روز بطول کشید و رایت اسلام در آن ایام در دست امیر المؤمنین علی ابن
ابیطالب علیه السلام بود و چون آن سرور را بنا بر رمدی عارض شد رایت از دست
بنهاد و در منزل خود قرار گرفت تا آنکه روزی مرحب که رئیس آن قبیله بود با
سوار و پیاده از آن حصن بیرون آمد و مهیای جنگ شد پس حضرت رسالت

ابوبکر را

ابوبکر را بخواند و رایت اسلام بدست او داد و او را با جمعی بجنگ مرحب فرستاد ابوبکر
چون نزدیک حصن رسید از شوکت مرحب بترسید و فرار نمود پس حضرت
خواجه آن رایت را بدست عمر بن الخطاب داد و او را با جمعی بجنگ مرحب فرستاد
عمر نیز عاجز گردید و از مرحب بترسید و فرار کرد پس حضرت خواجه از آن حال ملال
یافت و فرمود که لنبعثن هذه الرایة لمن یحملها رجولیة علی ابن ابیطالب یعنی
این رایت شایسته هر کسی نیست و هر کس اسوار میدان و رئیس دلیران نتواند
گفت باید که علی ابن ابیطالب بسوی من آید که مرد میدان و قتال ابطال اوست
گفتند یا رسول الله علی علیه السلام بدرد چشم گرفتار و عاجز از کارزار است
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که شما او را بمن نمایید و او را نزدیک من آورید
که او مردیست که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را نیز دوست
میدارند و اوست مرد این میدان و گشاینده این قلعه و کشنده ابطال و رست
گاری که از عیب فرار ننموده و مبراست پس چون شاه اولیا حاضر شد حضرت
خواجه فرمود که یا علی از چه چنین متالمی و آسیب تو از چیست امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که یا رسول الله چشمم دردناکست و صداعی نیز عارض شده و توئی
طبیب دردمندان و شفا دهنده خستگان حضرت فرمود که یا علی بنشین و
سر خود را بر ران من نه پس شاه اولیا بامر سید انبیا چنان کرد پس حضرت خواجه
او را دعا کرد و آب دهان مبارک خود در چشم امیر المؤمنین علیه السلام انداخت شاه
اولیا آب دهان مصطفی را بر سر و چشم خود بمالید در ساعت آن رمد و صداع
زایل گردید پس دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق شاه ولایت دعا

فرمود بدین عبارت که اللهم قنا الحر والبرد یعنی خداوندا علی را از آزار سرما وگرما
نگاه دار پس رایت اسلام را تسلیم شاه اولیا کرد پس آن رایت بود سفید پس آن
سرور دین فرمود که یا علی متوجه شو که روح الامین در رکاب تواست وفتح
ونصرت امام تو وغیر وعزی وظفر بر یمین ویسار تواست ورعب تو در دلهای
ایشان جا کرده است یا علی بدان وآگاه باش که ایشان در کتاب تورات یافته‌اند
که آن کس که فتح قلعهٔ ایشان کند نام او الیا است پس باید که چون با ایشان ملاقات
کنی بگوئی که من علی ابن ابیطالبم زیرا که ایشان چون نام تو بشنوند ترس عظیم
در دلهای ایشان جا کند مخذول شوند واز شاه اولیا منقولست که چون
من متوجه قلعه شدم خود را نزدیک قلعهٔ ایشان رسانیدم مرحب که
رئیس ایشان بود بیرون آمد وزره در بر ومغفر بر سر داشت وصخرهٔ عظیمی
بجای بیضه بر سر خود نهاده بود ومیگفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی
بطل مجرب یعنی اهل خیبر همه میدانند من مرحبم ودر مردانگی ویگانگی مشهورم
واز اهل سلاح واصحاب سیوف ورماح کسی مانند من نباشد ومنم در شجاعت
ودلاوری بی نظیر پس شاه ولایت میفرماید که من چون این کلام را از مرحب استماع
نمودم در ساعت این کلام بر زبان من جاری شد شعر انا الذی سمتنی
امی حیدره ۞ کلیث غابات شدید قسوره ۞ اکیلهم بالسیف کیل السندره ۞
یعنی منم آنکس که مادر مرا حیدر نام کرده است ومنم مانند آن شیرها که در بیشها
وغارها میباشند ومن شما را امروز بزبان شمشیر هلاک خواهم گردانید زیرا
که معنی سندره پیمانه است پس در میان من واو کارزار وحملات واقع شد واو

شمشیر

شمشیر بر من انداخت ومن تیغ حواله فرق او کردم شمشیر من آن سنگ ومغفر او را بشکافت
وازان در گذشت وبر سر او نشست وبدندانهای او رسید پس او بیفتاد وهلاک
شد ودر روایت دیگر مذکور است که چون اصحاب قلعه نام علی ابن ابیطالب علیه السلام
شنیدند عالمی در میان ایشان بود در ساعت گفت که بتورات موسی سوگند
خوردم که شما مغلوب شدید واین جوان بر شما غالب خواهد شد وخوف عظیم
در دل ایشان راه یافت راوی گوید که چون مرحب کشته شد آن جماعت که با او
بودند همه گریختند ودر قلعه آمدند ودر حصن استوار کردیدند وایشان
بر گرد آن قلعه خندق عظیم حفر کرده بودند پس شاه ولایت چون دید که ایشان
در قلعه گریختند ودر قلعه استوار کردیدند خود را بیک جستن بآن سوی
خندق انداخت آنگه قدم شریف خود را بر کنار آن خندق استوار کرد پس پنجه
مبارک خود را بر حلقهٔ آن در زد ومنقولست [illegible]
آن در را از جای خود کند وبر آن خندق جسر گردانید تا لشکر اسلام بر آن جسر
بگذشتند وغنایم بسیار از قلعه بدست ایشان افتاد وچون بگذشتند در را
جسر بگذاشتند امیر المؤمنین علیه السلام آن در را بدست مبارک خود برتاب
کرد وحال آنکه هر گاه که هفتاد مرد میخواستند که آن در را بر بندند تا بیست
کس از ایشان مجتمع نشدندی اغلاق آن باب میسر نشدی وحسان بن ثابت
در قصه فتح خیبر بیتی چند باذن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله انشاد
کرده وآن ابیات سابقا مذکور شده وابو عمر زاهد میگوید که من از جابر بن عبد الله
شنیدم که فرمود که حضرت شاه اولیا بضربت خود مرحب را از فرق سر تا بزین بشکافت

شکافت و مرتبه بجانبی افتاد و از عبدالله بن عباس روایتست کان لعلی ضربتان
اذا تطاول قدّ و اذا تقاطر قطّ یعنی امیر المؤمنین علیه السلام را در جنگها دو نوع
ضربت بوده است یکی ضرب طولانی که از فرق سر تا اسفل ناف بوده و دیگری
ضربت عرضی که از پهلو تا پهلوی دیگر می شکافت و از جابر بن عبدالله انصاری
روایتست که بعد از آنکه مرحب بدست شاه اولیا مقتول شد من دیدم که مادر
او در میان خیمه ایستاده بود و بر او میگریست من از وی پرسیدم که پسرت مرحب را
که کشت گفت قاتل پسر من محمد است و علی و غیر ایشان یارای کشتن او نبود
پس من گفتم که او بدست کدام یک از ایشان کشته شد گفت بدست علی بن
ابیطالب علیه السلام و از او ابیات چند شنیدم و آخر آن ابیات این بود بیت
هذه درّ علی ابن ابیطالب ✿ ودر شجنه لقد انجبا ✿
یعنی فخر و سرافرازی علی ابن ابیطالب علیه السلام را است پدر و مادر او را که
چنین فرزندی از ایشان متولد شد و از شاه اولیا مرویست که در آن وقت که
من غلغله در ایشان افکندم و بقوت الهی در را از خیبر برکندم و آنرا بجای سپر
خود گرفتم و سپر خود ساختم و قتال میکردم تا آنکه بر ایشان ظفر یافتم و غالب
شدم چون ایشان مقهور و مکسور گشتند بعد از آن من در را بر خندق ایشان
جسر کردم تا اصحاب رسول الله بر آن عبور کردند پس آنرا در خندق انداختم
راوی گوید که چون حکایت شاه اولیا بانجا رسید یکی از حاضران گفت یا امیر
المؤمنین در آنروز که آن در بر سر دست شما بود تعب عظیم و رنج بسیار بشما
رسیده باشد شاه اولیا فرمود که آن در بدست من در آن وقت یکی از سپرهای من

بود و من آنرا گرانتر از سپر خود نیافتم بیت داند بدیهه مرد آگاه ✿ کین معجزه
حقیقی است زان شاه ✿ سلطان سریر لافتی دانست ✿ لطف حق و معجزه او است ✿
و در بعضی روایات آمده که بعد از آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام آن در را چند قدم
افتاد کس از قویای صحابه بر آن در جمع شدند و خواستند که تحریک آن در نمایند
هیچ باب نتوانستند که آنرا از جای خود بجنبانند بیت مردی ز کنندهٔ در خیبر بپرس
اسرار کرم ز خواجهٔ قنبر بپرس ✿ گر تشنهٔ فیض دمبدمی ای حافظ ✿ سرچشمهٔ آن
ز ساقی کوثر بپرس **فصل** بدانکه این حروب مذکوره که از شاه اولیا واقع
شد همه او در صحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده است و
بسیار حروب دیگر از آن شهسوار میدان لافتی مشهور است که در حضور آن
حضرت نبوده و پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده نفرموده و همیشه در همه
مواقف و معارک سرافرازی و فیروزی در رکاب آن شهسوار بوده است
و از جملهٔ غزاها غزوهٔ فتح است یعنی فتح مکه و این غزوه ایست که اساس اسلام
و قواعد ایمان از او مستحکم شد و ترویج دین و سنن سید المرسلین از این واقعه
میسر شد و در این واقعه خدای عز و جل پیغمبر دین پرور [illegible] ممنون گردانید
و این فتحی بود موعود که صحابه مدتها در انتظار این میبودند و چشم میداشتند
که کی واقع خواهد شد و آیهٔ کریمهٔ اذا جاء نصر الله و الفتح اشارت بدین فتح است
و بدانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مسیر خود را بجانب مکه از اصحاب
اخفا مینمود تا خبر به سرکردهای قریش رود و هیچکس از اصحاب را مجال اطلاع نبود
الا امیر المؤمنین علی علیه السلام که آن سرور با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این

پیر شریک و صاحب رای بود و بعد از مدتی حضرت رسالت پناه این حال را با وی که
اظهار کرد و مناقب و فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در این واقعه بین مشهور و مسلم است
و از آن جمله حکایت حاطب بن ابی بلتعه است که ارباب تواریخ و سیر در کتب خود ثبت
نموده اند و حاصل آن حکایت اینست که حاطب مردی بود از اهل مکه و صحابه
در روز بدر در میان لشکر اسلام بود چون این حال بسمع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وقوف یافت از مدینه مکتوبی بزنی داد و آن زن بود سیاه چرده که از مکه بمدینه
شهر آمده از روی استعطا و دریوزه آمده بود و حاطب او را امداد نموده و رعایت
کرده و از احوال سید پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آگاه کرد ایشان را از غیر طریق
متعارف روان ساخته و در آن مکتوب یاد کرده که اینست که پیغمبر صلی الله علیه
و آله روانه مکه است باید که شما از این حال آگاه باشید و غافل شوید پس آن حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام را بخواند و فرمود که یا علی جبرئیل مرا خبر داد که یکی از اصحاب
من مکتوبی بزنی داده است و او را از غیر طریق معتاد فرستاده است و ما می
خواستیم که قریش از حال ما آگاه نشوند و ما ناگهان بر سر ایشان رویم اکنون شمشیر
خود بردار و خود را بآن زن رسان و آن مکتوب از او بستان و او را رها کن
و زبیر را فرمود که تو همراه علی باش پس شاه اولیا متوجه راه شد و خود را بآن
زن رسانید اول زبیر پیش رفت و از آن زن پرسید که مکتوبی که در مدینه
بتو داده اند بما ده زن انکار کرد و سوگند یاد کرد که هیچ مکتوب همراه من نیست
زبیر از او قبول کرده برگشت و بنزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا ابا الحسن
هیچ کتاب با او نیست بیا تا برگردیم و بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رویم امیر المؤمنین

فرمود

فرمود که یا زبیر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است و
فرموده است که کتاب از او بستانم و تو میگویی که هیچ کتاب همراه او نیست و تصدیق
او مینمائی و حال آنکه از تصدیق او تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم می آید
این چگونه تواند بود پس امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر خود را برهنه کرد و گفت
ای زن کتاب که با تو است بمن ده و اگر نه حالی گردن ترا بزنم و ترا هیچ در هم
بیکضرب هلاک گردانم زن بترسید و گفت چنین است روی از من بگردان
و در من نگاه مکن تا من آن مکتوب را بیرون آورم و بتو دهم امیر المؤمنین علیه السلام روی
از او بگردانید پس آن زن روی و موی خود را برهنه کرد و آن مکتوب را از موی
سر خود بیرون آورده و بشاه اولیا داد و امیر المؤمنین ع آن مکتوب را بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر
فرمود که ندای الصلوة جامعة در دادند و مردمان از هر جانب جمع شدند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و آن کتاب در دست مبارک آن
حضرت بود آنگه فرمود که ای حاضران من از خدای عز و جل درخواست کرده بودم
که اخبار و احوال ما بر قریش مخفی دارد و قضیه ما را از ایشان پنهان فرماید و
مکتوب ایشان نرساند اکنون یکی از شما با ایشان نوشته و میخواسته که ایشان را
از حال ما آگاه سازد پس باید که صاحب کتاب برخیزد و اعتراف کند و خود را
با ما نماید و اگر چنین نکند جبرئیل را بوحی الهی از حال او خبر دهد ما او رسوا شود
پس هیچکس از حاضران برنخاست پس سید عالم آنچه فرموده بود دیگر باره
اعاده فرمود پس حاطب ابن ابی بلتعه برخاست و او در آن حالت از خوف چون

شاخ خرمای از زید گفت یا رسول الله صاحب کتاب منم و من این کار از دوری نفاق نکردم
و در اسلام خود شاک نیستم و هیچ فتوری و ضعف در ایمان من طاری نشد پس
حضرت سرور انبیا فرمود که چه چیز تو را باین حال باعث شد خاطب عرض کرد
یا رسول الله اهل و عیال من در مکه اند و ایشان را عشیره و خویشاوندان و قومی
نیست با خود گفتم که چون قریش را از اینحال آگاه کنم شاید که ایشان بواسطهٔ اینحال
آگاه کنم از اهل و عیال من باخبر باشند و در حق کسان من اشفاق نمایند و این
صورت که از من واقع شد نه بواسطهٔ شکی بود در دین و ضعف من در یقین
عمر بن خطاب چون این حکایت از وی شنید گفت یا رسول الله مرا دستوری ده که
او را بکشم پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت ای عمر این از اهل بدر است او را از مسجد بیرون
کنید و بگذارید شاید که خدای تعالی از گناه او درگذرد پس صحابه او را از مسجد می
راندند و دست بر پشت او میزدند و او را دفع می‌کردند تا از مسجد بیرون کنند
و او در آنحالت بگوشهٔ چشم بحضرت رسالت پناه نگاه می‌کرد تا مگر حضرت خواجه
بیرون کند پس چون سید عالم او را با آن خواری بدید بر او رحم کرد و فرمود که او را
بگذارید و از مسجد بیرون مکنید که من از گناه او درگذشتم و او را گفت که از خدای
عز و جل درخواه که از گناه تو درگذرد و دیگر چنین نکنی و بر فطن لبیب روشن
است که استخراج آن کتاب از آن زن و تحصیل آن مکتوب بر آن نهج که یاد کردیم دلالت
تمام تر بر زیادت ثبات و یقین امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و زبیر که اگرچه صحابه
و مهاجر و از جانب مادر نسب او متصل بنی هاشم بود او را یقین اثبات خود
نظنها چون آن زن سوگند یاد کرد که با من کتابی نیست خواست که برگردد و نیز د

حضرت

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رود بگوید که ما آن زن را دیدیم و با او مکتوبی
نبود و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان گفته بود که با آن زن کتابی
کیفیت همراه است و این حال از زبیر مشعر است بضعف یقین او در کلام حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باعث حضرت بر فرستادن زبیر در خدمت
امیرالمؤمنین علیه السلام مساعدت شاه اولیا بود با آنکه از اقارب بود نیز به
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بود و در تصدیق آن سرور توقف نمود و در
حدیث آن زن پیرو شک در دل او راه یافت و این فضیلت که یاد کردیم در
این واقعه مخصوص بامیرالمؤمنین علیه السلام است و قریب باین قصه نقل نیز کرده اند
و از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده اند و در این واقعه یعنی در غزاة فتح
مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله رایت اسلام را بدست سعد بن عباده داد و او را
امر فرمود که در پیش باش و قبل از ما در مکه داخل شو سعد رایت برداشت
و تقدم نمود و این کلام بر زبان او جاری شد که الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمة
یعنی امروز روز جنگ و کشتن است و هنگام کشتنها برهم نهادن است و امروز
روزیست که ما حرمت حرم ندادیم و مشرکان قریش را همه بقتل آوردیم پس بعضی از
اصحاب چون این کلام از سعد استماع کردند گفتند یا رسول الله ما ایمن نیستیم که
امروز سعد دمار از قریش برآورد و هیچکس از ایشان نگذارد پس حضرت خواجه
فرمود که یا علی خود را بسعد رسان و رایت از او بستان و پیش از ما در مکه داخل شو
و این حکایت چنانکه مذکور شد مطابق و موافق کلامی است که ابوجعفر محمد بن
جریر طبری در کتاب تاریخ آورده است و چون حضرت خواجه دریافت که عزل سعد

اگر چه مقرون بصواب است تا هجوم بر اهل مکه نکنند اما بر انصار صعبست زیرا که سید و رئیس
ایشان بود پس از این جهت امیر المؤمنین علیه السلام را تعیین فرمود که اگر دیگری را تعیین
میفرمود انصار موافقت نمیکردند و از آن انتقال آشفته میشدند اما انتقال
رایت با امیر المؤمنین علیه السلام چون تخفیف ثقالت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله پس از این جهت انصار ساکت شدند و بعضا یقین نمودند بلکه بآن تفاخر
نمودند زیرا که کسی قایم مقام او نتواند بود الا علی ابن ابیطالب علیه السلام که نبی
مصطفی است پس هر آینه یقین که عزل شرط این حالت بهتر از و لا نیست و
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اصحاب مقرر فرموده بود که ایشان
با اهل مکه قتال نکنند مگر با آن کسانیکه ایشان مبادرت کنند بقتال و بآن
کسانیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ایشان رنجیده بود و از ایشان آزار
و ایذا بآن حضرت رسیده بود که یکی از ایشان حویرث بن نفیل بن کعب بود
پس امیر المؤمنین علیه السلام آن ملعون را بکشت راوی گوید که ام هانی چون آن
صدا شنید برادر خود را نشناخت زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام مغفری بر سر نهاده
بود و روی مبارکش پنهان بود ام هانی فرمود که یا عبد الله من ام هانی ام دختر عم
پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواهر علی ابن ابیطالب علیه السلام اند در سرای من برده و در رفتم
من تفتیش و تفحص مکن امیر المؤمنین علیه السلام دیگر باره فرمود که این جماعتی که در
سرای تو پنهانند بیرون کن ام هانی گفت ای مرد و الله که من از تو به پیغمبر صلی الله
علیه و آله شکایت خواهم کرد امیر المؤمنین علیه السلام چون این سخن از خواهر خود شنید
مغفر از سر خود برداشت ام هانی آن زمان برادر خود را بشناخت پس با مدامین

و امیر المؤمنین را

و امیر المؤمنین علیه السلام را در بر گرفت و فرمود که جان من فدای تو باد این دم من حکیم
که سوگند خورده ام که از تو به پیغمبر شکایت کنم شاه اولیا فرمود که چون سوگند خورده
برو و شکایت من با آنحضرت بنما آنگه بسوی مسجد خود رفت اکنون ام هانی متوجه
خیمه آن سرور دین بیرون شد و مکان آن حضرت در اعلای وادی بود بآنجا رسید
دید که آن حضرت در خیمه خود است و غسل میکند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
بدر ایستاده است و جامهای آن حضرت را در دست دارد چون پیغمبر صلی الله علیه
و آله آواز من شنید فرمود که مرحبا بک یا ام هانی و اهلا پس من گفتم که پدر و
مادر من فدای تو باد یا رسول الله من از علی ابن ابیطالب بتو شکایتی آورده ام
زیرا که او امروز به سرای من آمده است و جماعتی که من ایشانرا امان داده ام می
خواهد که ایشانرا بکشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا ام هانی هر کرا که تو
امان داده من امان دادم پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که یا ام هانی از علی علیه السلام
شکایت میکنی و حال آنکه علی کشنده اعدای خدا و رسولست پس دیگر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ای ام هانی خدای عز و جل از علی راضی
و خوشنود است و سعی او عند الله مشکور است و هر که تو آنرا زینهار داده ما او را
زینهار دادیم و بر امامت آن حضرت ام هانی را و طلب رضای او بواسطه قرابت و
برادری شاه اولیا بود راوی گوید که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد الحرام
در آمد دید که در مسجد سیصد و شصت بت منصوب ساخته اند و بعضی را
از آن بتها برصاص استوار کرده اند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی مشتی از آن سنگریزها بده شاه ولایت چنان کرد

پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بگشت سنگ ریزه را بآن اصنام میانداخت و می
فرمود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل
زایل ساخت پس بمعجز آن سید و سرور از آن بگشت حصاة تمامی بتها سرنگون
گشتند آنگه آنها را از مسجد بیرون میبردند و می شکستند **فصل**
چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود پس بهر طرف
از حوالی مکه کسان بقبایل میفرستاد تا ایشانرا باسلام دلالت نمایند از آن
جمله خالد بن ولید را بقبیلهٔ بنی جذیمه فرستاد و فرمود که ایشانرا دلالت کن
باسلام و با ایشان جنگ مکن خالد چون بآن قبیله رسید عصبیت جاهلیت
او را دریافت و از امور بنی جذیمه یاد کرد پس ناگاه عرق حسدش در حرکت آمد
آنگه تیغ برکشید و بعضی از ایشانرا بکشت و بعضی از ایشانرا محبوس ساخت و بخلاف
رای پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و چون این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسید از خالد برنجید و خاطر مبارک آن حضرت از حرکت خالد بسیار آزرده شد
و این حرکت موجب آن شد که مردم از ایمان و اسلام نفرت کردند و نزدیک بآن رسید
که خلل در بنیه دین پیدا شود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدایا
من از کردار و عمل خالد بیزارم و تو میدانی که بآن راضی نبوده ام آنگه امیر المؤمنین علیه السلام را
بخواند و آن شاه دین پناه را از برای صلاح و استمالت مردمان بقبیلهٔ بنی جذیمه
فرستاد که ایشانرا خوشنود کند و دیه کشتهای ایشان باولیا رساند پس امیر المؤمنین
با ایشان ملاطفت فرمود و دیه قتلی باولیای ایشان رسانید و زیاده از واجب
مراعات ایشان فرمود و ایشانرا بغایت راضی و خوشنود فرمود آنگه فرمود ای مردمان

سخن

من دیه آن جماعت که شما ایشانرا می شناسید بشما رسانیدم و زیاده بر آن مبلغی دیگر
ازیرا که میتواند بود که در میانه کسی کشته شده باشد که ما و شما او را نشناسیم ایشان
از اقوال و افعال امیر المؤمنین علیه السلام بسیار خرم شدند و شعلهٔ فتنه و فساد
بملاطفت شاه اولیا و ملایمت آن سید اوصیا زایل و مندفع گردید و حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله از آن حال خوشحال و خرم گردید و دعای شاه اولیا
نمود و این قصه خالد و فساد او و افساد امیر المؤمنین و اصلاح او در کتب تواریخ
مذکور و مسطور است و مؤالف و مخالف بر این قصه متفق اند و کسی را در این
تاملی نیست و ابو جعفر محمد بن جریر در کتاب تاریخ آورده است که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را بحوالی مکه فرستاده بود که مردم را دلالت کند
باسلام و او را از قتال منع کرده بود خالد چون از مکه بیرون رفت بقبیلهٔ بنی
جذیمه رسید و آن قبیله در زمان جاهلیت پدر عبد الرحمن بن عوف و فاکه ابن
مغیره را که سابقا برسم تجارت بیمن آمده بودند و در حوالی ایشان نزول کرده بودند
بکشتند و اموال ایشانرا تصرف نموده بودند و در زمان اسلام چون خالد از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجانب ایشان فرستاد ایشان سلاح در پوشیدند و آماده
جنگ شدند زیرا که فاکه بن مغیره که ایشان او را کشته بودند عم خالد بن ولید بود
و ایشان از کید خالد بترسیده بودند و از مکر او اندیشه مینمودند پس چون خالد
ایشانرا بآن حال دریافت و دید که ایشان آهنگ جنگ کرده اند گفت که شما
سلاح را از خود دور کنید که من بجنگ شما نیامده ام و مردم همه مسلمان شده اند و
مقاتله و عصیان بر طرف شد و زمان زمان اسلام و ایمان و امن و امانست پس ایشان

همراه گفتند خالد این شدند و آن خوف و بیم با امنیت مبدل شد و در میان ایشان مردی
بود حاذق و دانا می گفت ای قوم سخن خالد مغرور مشوید و ایمن مباشید و اندیشه
نمایید که بر قول او اعتماد نیست پس دیگری با خالد گفت که من با شما جنگی ندارم
و بحرب شما نیامده ام چرا سلاح از خود جدا نمیکنید و آن مرد حاذق زیاده میکرد
و قبیله خود را از کید خالد انذار می نمود و از حیله او تخویف میفرمود و گفت ای
مردمان خالد با شما کید و مکری میکند و شما را خواهد کشت باید که شما سلاح
از خود جدا مکنید که من سلاح از خود جدا نکنم ایشان سخن آن مرد نشنیدند و سلاح
از خود جدا کردند و آن مرد را ملامت میکردند که تو میخواهی که در میانه ما و خالد
جنگ شود و خونهای ما ریخته شود پس چون ایشان سلاح از خود دور کردند
خالد ایشان را بگرفت و بعضی را بکشت و بعضی را ذلیل و محبوس ساخت پیغمبر
صلی الله علیه و آله چون بر آن واقعه آگاه شد دستهای مبارک برداشت و روی
بسوی آسمان کرد و عرض کرد خداوندا من از کردار خالد بیزارم و آنچه از او صادر
شد من با او راضی نبوده ام بعد از آن علی بن ابیطالب علیه السلام را طلب کرد و فرمود
که یا علی نزد این قبیله رو و ایشان را استمالت کن و آنچه از ایشان در ایام جاهلیت
صادر شده همه را زیر قدم ساز و بعفو ده [illegible] و کشتگان ایشان با اولیای ایشان
رسان و چنان کن که ایشان از جهت مردم و مال خوشدل و خوشحال گردند و از شما
قبیله و حقیقه هیچ چیز را غایب نداند و تلافی بکند پس امیرالمؤمنین متوجه شد و
آن مال که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تسلیم او کرده بود از برای دیت
با خود برد و از همه جهات چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود ایشان را

راضی

راضی و خوشنود گردانید و بعد از تراضی بقیه آن مالی که باشاه اولیا بود آنها نیز از
روی احتیاط با ایشان تسلیم کرد و فرمود که میتواند بود که در میانه چیزی دیگر واقع
باشد که ما و شما را از آن آگاهی نباشد پس امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت فرمود
و آنچه بآن قیام نموده بود همه را در خدمت حضرت خواجه حکایت فرمود و حضرت
خواجه صلی الله علیه و آله او را تحسین فرمود و دعا کرد پس دستها برداشت چنانکه
بیاض ابطیه آن حضرت نمایان شد و روی مبارک را بسوی قبله کرد و سه بار این
کلام بر زبان مبارک جاری فرمود اللهم انی ابرء الیک مما صنع به خالد بدانکه بعد از
فتح مکه واقعه حنین است و خلاصه این حکایت آنست که چون آن سلطان سریر
نبوت فتح مکه کرد و قریش همه انقیاد نمودند و لشکر اسلام قوت یافت هوازن که در
عرب قبیله بزرگ بودند و در شجاعت مشهور پس بشوکت تمام آهنگ جنگ
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
چون از آن حال آگاه شد با ده هزار کس از سواره و پیاده از مکه بیرون رفت و
متوجه لشکر هوازن شد و اکثر مسلمانان از کثرت لشکر اسلام و شوکت و
قوت آن تعجب میکردند و میگفتند که امروز در عرصه روزگار هیچ لشکر را طاقت
معارضه ما نباشد و ابوبکر میگفت که امروز مغلوبیت و انکسار لشکر اسلام متصور
نیست و چگونه تواند که این چنین لشکر با کثرت و شوکت مغلوب دشمن شود
آخر الامر خلاف ظن ایشان ظاهر شد چه لشکر اسلام چون بوادی حنین رسیدند
و در آن وادی کمین گاههای سخت بود و هوازن در آنجا کمین کرده بودند و
لشکر اسلام در صبحگاه بآنجا رسیدند ناگاه لشکر هوازن کمین بگشادند و یکبار

بلشکر اسلام حمله آوردند و مسلمانان در ساعت منهزم شدند و لشکر اسلام
پراکنده گشت و با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماند الا نه کس از بنی هاشم
و دهمین ایشان ایمن بن ایمن بود و او شهید شد و آن نه تن از بنی هاشم با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله باندند پس بعد از ساعتی آنها که از لشکر اسلام
منهزم رفته بودند مراجعت نمودند و حرب آغاز کردند و مشرکان را می کشتند
و اسیر می کردند و خدای عز و جل در اعجاب ابو بکر این آیه فرستاد لقد نصرکم الله
آه و بر ارباب دانش و مومنین شاه اولیا است و آن جماعت که از بنی هاشم با آن حضرت
بودند راوی گوید که در آن وقت عباس بر یمین آنحضرت ایستاده بود و فضل
ابن عباس از یسار و ابو سفیان بن حرب دست بر زین اسب آن حضرت زده بود
و نگاه میداشت و امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر خود برهنه کرده بود و در پیش
آن حضرت ایستاده بود و نوفل بن حارث و ربیعه حارث و عبد الله بن زبیر
عبد المطلب و دو پسر ابو لهب در حوالی آن حضرت بودند و مالک بن عباده در این
باب چند بیت انشاد کرده و آن ابیات اینست شعر

لم یواس النبی غیر بنی هاشم *	عند السیوف عند حنین *
هرب الناس غیر تسعة رهط *	فهم یهتفون بالناس *
این ثم قاموا مع النبی علی الموت *	فابوا زینا لنا غیر شین *

یعنی در روز حنین مدارا و موافقت نکرد با رسول خدا کسی الا بنی هاشم که نقدهای
خویش را نثار آن سید و سرور کردند و ثابت قدم در آن معرکه غیر بنی هاشم
کسی دیگر نبود و دیگران همه گریختند و آن گروه بنی هاشم بودند و مردم که گریخته را

از هر جانب می گریختند و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریض می
کردند و ایمن ابن ایمن که دهمین آن نه کس بود در آن معرکه شهید شد و عباس
بن عبد المطلب نیز در اینمقام ابیات چند انشاد کرد و آن ابیات اینست شعر

نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة *	وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا *
وقولی اذا ما الفضل شد بسیفه *	علی القوم اخری یا بنی لیرجعوا *
وعاشرنا لاقی الحمام بنفسه *	لما ناله فی الله لا یتوجع *

و ترجمه این ابیات قریب بترجمه شعر مالک بن عباده که سابقا گذشت راوی
گوید که در آن وقت که لشکر اسلام پراکنده و پریشان شدند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله بعم خود عباس فرمود که آواز خود بلند کن و لشکر اسلام را بخوان و
عهدی که با ما کرده بودند بخاطر ایشان القا کن عباس مردی بود صیت و
بلند آواز فریاد بر آورد و فرمود که یا اهل بیعت شجره یا اصحاب سوره بقره کجا
میگریزید آخر آن عهد که با رسول خدا کرده بودید بخاطر آورید و باز گردید
و آنحضرای نیز رسید آن شبی بود بغایت تاریک و پیغمبر صلی الله علیه و آله
در میان آن وادی رسیده بود که مشرکان هوازن از کمین گاهها با سیوف
و سلاح بیرون آمدند و آن سید و سرور آواز بر داشت و بیابان و لشکریان
پر نور گشت بود که کجا شد آن عهد و بیعت که با رسول خدا کرده بودید و روی مبارک
آنحضرت در آن دم چون ماه شب چهارده تابنده و چون آفتاب در وسط آسمان
درخشنده و روشن و نمایان و جلوه گر بود و چون آواز آن بلبل بوستان نبوت
بگوش ایشان رسید همه خود را از تلها و بلندیها بر زمین می انداختند و میدویدند

تا خود را بدشمن رسانیدند و آغاز حرب کردند و در لشکر هوازن مردی بود
سیاه مردانه نام او ابو جرول و او در آن وقت بر شتر نشسته بود و رایت سیاه
بر سر نیزه کرده بود و در پیش قوم ایستاده بود و کارزاری کرد و قوت لشکر هوازن
از او بود و هر ساعت حمله بر مسلمانان میآورد و ایشان را از لشکر مشرکان دور
میکرد و این رجز میخواند شعر انا ابو جرول لا براح * حتی نبیح القوم او نباح *
یعنی مرا ابو جرول گویند و من از این معرکه بیکدم و از نصرت قوم خود دور
نگردانم تا آنکه ایشان را از این ورطه خلاص کنم یا خود در این معرکه جان بباد دهم
امیر المؤمنین علیه السلام چون آواز او بشنید و رجز او استماع فرمود قصد او کرد
و شمشیری بر کفل شتر او زد و شتر او را بینداخت و آن ملعون بیفتاد پس
زخم دیگر بر او زد و او را بر یک پهلو انداخت و او بیمان کیفیت با امیر المؤمنین
علیه السلام هلاک شد و آن سرور اولیاء این رجز انشاد کرد شعر

قد علم القوم لدی الصباح * انی فی الهیجاء ذو نضاح *

یعنی بر قوم پوشیده نیست که من در وقت صبحگاهی چگونه کارزار کردم و دشمن را
چگونه از پای در آوردم و بر جمهور لشکر اسلام مخفی نبود که سبب هزیمت
لشکر هوازن کشتن ابو جرول شد و هلاک او بشمشیر امیر المؤمنین علیه السلام بود
پس بعد از کشتن ابو جرول مسلمانان صفها بیاراستند و با هوازن آغاز
جنگ کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن وقت این دعا فرمود *
اللهم انک اذقت اول قریش نکالا فاذق آخرهم نوالا یعنی خداوندا چنانکه اول
قریش را از کاس نکال شربت حرمان چشانیدی آخر ایشان را از جام احسان خود

جرعه بنوشان و چون آتش حرب در گرفت و عرصه کارزار پیاده و سوار مشحون گردید لشکر
اسلام با لشکر کفار مختلط شدند و از هر دو جانب حمله بر یکدیگر می آوردند و
حضرت خاتم با جمع سترسواران بر تلی بر آمد و نظر بر لشکریان انداخت
فرمود که الآن حمی الوطیس یعنی این زمان آتش حرب در گرفت و میفرمود که
انا النبی لا کذب * انا ابن عبد المطلب * یعنی منم آن پیغمبری که دروغ بر او روا نبود
و پسر عبد المطلب بن هاشم پس در ساعت هوازن روی از لشکر اسلام بگردانیده
و بهزیمت رفتند و لشکر اسلام از عقب ایشان میرفتند و بعضی از ایشان را میکشتند
و بعضی را اسیر کردند و بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند راوی گوید
که چون امیر المؤمنین علیه السلام ابو جرول را بکشت و بازوی جلالت دیگر مسلمانان
بعد از آن شمشیرها بر کفار کشیدند و از ایشان میکشتند تا آنکه در برابر نماندند
و مسلمانان بر ایشان مظفر شدند و از ایشان اسیر کردند و در روایت
مذکور است که در آن روز کان ابو بکر الذی هزمهم و علی اعانهم یعنی در روز
هوازن بود که علی ابن ابیطالب علیه السلام معاونت لشکر اسلام نمود و بعد از آنکه
از ابو بکر با ایشان چشم رسید بود چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید بآن
معنی اشارت فرموده و لقد نصرکم الله ببدر و ابو سفیان در آن واقعه از
جمله منهزمان بود روایت کرده اند از معویة بن ابی سفیان که او گفت من
در واقعه حنین پدر خود را با خویشان خود دیدم که میگریختند پس من فریاد
بر آوردم و با پدر خود گفتم که بر گردید و موافقت و مواسات کسانی کنید که این زمان محل
نصرت پسر عم تواست و وقت آنست که تو و اهل بیت تو همه در دین ثابت قدم

باشید و با کفار قتال نمائید پس چون پدرم آواز من شنید گفت تو چه کسی
گفتم من معویه ام پس دیگر پدرم گفت که تو معویة بن هندی گفتم بلی چون
پدرم مرا بشناخت گفت پدرم و مادرم فدای تو باد اعتماد بر سخن من نمود
و نصیحت من قبول کرد و با سپاه از جانب اهل مکه متوجه بلنیا آمدند پس ما
با ایشان حمله بر لشکر کفار کردیم و آن جماعتی که در برابر ما بودند ایشان از پیش
خود برداشتیم و چون ایشان پراکنده شدند مسلمانان در آن وقت کشتن
و اسیر کردن قدرت یافتند و اسیر می کردند تا روز بلند شد و در آنجا قصه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله غنیمت بسیار قسمت فرمود و مؤلفة
قلوب را چون ابو سفیان و معویه و عکرمة ابن ابی جهل را در قسمت ترجیح
فرمود بر انصار و انصار را سهم ضعیفه داد پس جماعتی از انصار از آن حال
برآشفتند و در غضب شدند و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حال آگاه گشت
در غضب شد و فرمود که انصار را طلب کنید و بگوئید که بنشینید و باید که
هیچکس دیگر با ایشان جلوس ننماید و چون انصار بنشستند حضرت خواجه
بیرون آمد و امیر المؤمنین علیه السلام با آن حضرت بود پس آن سرور دین برفت
درمیان انصار بنشست و فرمود که من از شما چیزی میپرسم باید که جواب من
بگوئید آنگه فرمود ای معشر انصار شما گمراه و بت پرست نبودید بخدای عز و جل
بواسطه من شما را هدایت فرمود گفتند بلی یا رسول الله چنین است که شما فرمودید
و منت خدا و رسول راست بر ما آنگه فرمود که آیا شما دشمن یکدیگر نبودید و
حق سبحانه و تعالی بواسطه من آن عداوت را از میان شما برداشت و دلهای شما را

بیکدیگر تالیف فرمود و الفت و مودت در میان شما پیدا شد ایشان گفتند بلی یا
رسول الله منت خداوند راست و رسول او را پس آن حضرت لحظه ساکت شد آنگه
فرمود که آیا شما چرا جواب مرا نمیگوئید با آنچه نزد شماست و شما آنرا میدانید انصار
گفتند یا رسول الله ما و زنان و فرزندان ما فدای تو باد ما را جوابی که بود گفتیم که منت
ترا است و بر همه کار عالم را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چرا در جواب من
نمیگوئید که ترا قوم تو از مکه بیرون کردند و تو مطرود بودی ما ترا اقبال کردیم و
ترا مسکن و ماوی دادیم و تو خایف بودی ما ترا ایمن گردانیدیم و قوم تو ترا تکذیب
کردند و ما تصدیق تو کردیم پس چون انصار این حدیث از آن حضرت استماع
نمودند بگریه در آمدند و کبار و رؤسای انصار برخاستند و دست و پای آنحضرت را
بوسیدند و فرمودند یا رسول الله اگر خواهی آنرا نیز بفرما خود قسمت کن و
آن سخن که بسمع شریف شما رسانیده اند آن کلام جماعتی بود از ما و ایشان آن
سخن را از روی حقد و حسد نگفتند بلکه ایشان خیال کردند که آن تقلب در
سهم ایشان از روی رنجش و از سر غضب پیغمبر است در حق ایشان است و اینک
یا رسول الله ایشان از آن مقال پشیمان شدند و توبه کردند یا رسول الله
تو نیز از آنجماعت عفو کن و از خدای تعالی گناهان ایشان را درخواه پس پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم اغفر للانصار و لابناء ابناء الانصار آنگه فرمود
که یا معشر الانصار آیا شما راضی نمیشوید با آنکه دیگران مال برند و شما مراجعت نمائید
بیلاد خود و رسول خدا با شما باشد و او را در سهم شما شمرند گفتند یا رسول الله
ما باین راضی و خوشنودیم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای حاضران بدانید

واگاه باشید که انصار حزب منند و اعتماد من با ایشانست و ایشان موضع سر منند واگر مردم عالم همه بوادی روند و بطریقی و مسلکی سلوک نمایند و انصار بجانب جبال روند هر آینه سلوک من با ایشان خواهد بود راوی گوید که در قسمت غنایم هوازن سید و سرور عباس بن مرداس را چهار شتر داد و ازان در غضب شد
(در حاشیه: و این شعر بخواند)

اتجعل نهبی ونهب العبید	❊	بین عیینه والاقرع ❊		
فما کان حصن ولا حابس	❊	یفوقان شیخی فی مجمع ❊		
وما کنت دون امرئ منهما	❊	ومن تضع الیوم لا یرفع ❊		

یعنی یا محمد تو در قسمت غنایم سهم مرا چون سهم عیینة بن حصن و اقرع بن حابس میسازی و حال انکه پدر عیینه که حصن است و پدر اقرع که حابس است هیچیک از ایشان چون پدر من نبوده اند و ایشان از روی نسب با من برابری نرسند و هر که امروز تو او را اعتبار نکنی مردمان او را بقید رشمارند بر فطن لبیب این پوشیده نیست که غرض مراد از کلام حضرت خواجه عالم در باب عباس بن مرداس و اصلاح حال او و دفع قتل آن ملعون که در قسمت غرض با آن حضرت تو صبر دست امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد این همه از شواهد جلالت و افضلیت سرور اولیا علی مرتضی علیه السلام است و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از ابیات عباس بن مرداس آگاه شد او را در مجلس حاضر کردانید و فرمود که تو بی گوینده اتجعل آه ابو بکر در آن مجلس حاضر بود گفت مادر و پدرم فدای تو باد تو شاعر نیستی یعنی انکه مخاطبی موزون نیست پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود برخیز و زبان او ببر عباس گوید که والله که من چون این کلام از آن حضرت

بشنیدم سخت بترسیدم و از شتر خود بترسیدم و دوست داشتم که از علی علیه السلام خلاص شوم آنکه علی ابن ابیطالب علیه السلام مرا از مجلس بیرون برد من گفتم یا امیر المؤمنین تو زبان مرا خواهی برید شاه اولیا فرمود که من بامر مصطفی صلی الله علیه و آله قیام مینمایم پس علی ابن ابیطالب علیه السلام مرا بحظیره برد که در آنجا شتران بسیار بود و گفت ای عباس از این شتران ناصد شتر بردار پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد و ما اکرمکم و احلمکم و اعلمکم یعنی غایت کرم و حلم و علم این است که از شما یافتم پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله تو چهار شتر داد و تو را از مهاجرین کردانید اگر خواهی قبول کن و اگر خواهی صد شتر را بردار و از اصحاب مایاتی پس عباس گفت یا امیر المؤمنین من نبوت میکنم توجیه سیر مهاجرین امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که همان چهار شتر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تو داده است بردار و راضی باش من گفتم که آنچه تو فرمودی اختیار کردم و راضی شدم راوی گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون غنایم حنین را قسمت فرمود مرد بلندی خمیده پشت در مجلس حضرت حاضر شد که در پیشانی او آثار سجود ظاهر بود پس سلام کرد و سلام خود را بخصوص بحضرت خواجه نکردانید آنگاه خطاب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و معروض کرد که تو در قسمت این غنیمت راستی و عدالت نکردی سید عالم از سخن آن ملعون در غضب شد و فرمود که اگر عدالت در من موجود نباشد پس در هیچکس بطریق اولی موجود نباشد و حاضران چون آن بی ادبی از آن ملعون مشاهده فرمودند گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده تا او را بکشیم

حضرت فرموده که او را بگذارید که زود باشد که در نسل او طایفه شوند که از دین بیرون
روند چنانکه تیر از کمان بیرون رود و خدای عز و جل ایشانرا بر دست مردی کشته
گرداند که او دوست‌ترین خلق باشد نزد خداوند تعالی و حال چنان شد که آن
حضرت فرموده بود زیرا که آن ملعون را با اتباع امیر شاه اولیا در روز نهروان
بقتل آورد و بر فطن لبیب این پوشیده نیست که فهم مراد از کلام حضرت خواجه
عالم در باب عباس بن مرداس و اصلاح حال او و وعده قتل آن ملعون که در قسمت
تعریض بآن حضرت مینمود بر دست امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد این همه از
شواهد جلالت و ادله فضیلت سرور اولیا علی مرتضی است ع **بیت**
در فضل و کمال و فخر آن شاه ❁ این نکته برو اساس است والله ❁ مانند علی شه
دلاور ❁ تصدیق مکن که نیست باور ❁ در بدر و حنین و در خیبر ❁
حقا که نبود مثل حیدر ❁ در دور وفا احد که بود کرار ❁ از جمع مهاجرین و انصار ❁
بردای تو در و سنت آنحال ❁ اخفا مکنش ز اهل ضلال ❁ او ضارب ❁
ثابت و مصاحب ❁ باقی همه بوده اند هارب ❁ نصرت همه جا شعار او بود ❁
فیروزی و فتح کار او بود ❁ محبوب نبی علی است ای دوست ❁ لب است علی و
دیگران پوست ❁ آنرا که مناقبش چنین است ❁ برهان امامتش متین است ❁
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از واقعه حنین فارغ شد قصد طایف نمود
زیرا که قبیله بنی ثقیف که در طایف بودند امداد و اعانت هوازن کرده
و از هوازن آنانکه گریخته بودند پناه ببنی ثقیف بردند و چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله متوجه طایف شد امیر المؤمنین علیه السلام را با جمعی

از سواران بمنازل و مساکن هوازن فرستاد و فرموده که یا علی باید که هر بتی که در
آنجا یابی بشکنی و مقامات ایشانرا خراب کنی پس شاه اولیا متوجه شد و در راه
جماعتی از لشکر بنی خثعم بآن سرحد رسید و صبحگاهی بود که سواری از آن لشکر
بیرون آمد نام او شهاب و قصد امیر المؤمنین علیه السلام کرد شاه اولیا فرمود که
شعر ان علی کل رئیس اه ❁ خالی از ترجمه بود پس شاه ولایت حمله بر او برد و
بیک ضربت او را هلاک گردانید و آن جماعت که با او بودند ترسیدند و گریختند
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خلوت ساخت و با امیر المؤمنین ع
راز بسیار گفت جابر بن عبد الله انصاری گوید که چون زمان مناجات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم با علی ابن ابیطالب علیه السلام امتداد یافت عمر خطاب آواز
برداشت و گفت یا رسول الله چرا تو با علی خلوت سکنی و با او چندین راز میگوئی
و ما را در آن دخل نیست همه آگاه نیست از حضرت خواجه صلی الله علیه و آله فرمود
که یا عمر ما انا انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی ای عمر بدان و آگاه باش که خدا با علی راز
گفت نه محمد راوی گوید که در وقت محاصره طایف سواری از قلعه طایف
بیرون آمد نافع بن غیلان و با او جمعی از سواران بنی ثقیف بودند پس امیر
المؤمنین علیه السلام در موضعی که آنرا لیح گویند بایشان رسید و نافع بن غیلان را
بکشت و آنها که با او بودند بگریختند و حق سبحانه و تعالی ترسی عظیم در دلهای
اصحاب حصن انداخت و جماعتی از ایشان از حصن بیرون آمدند و مسلمان شدند
و مدت حصار طایف قریب به بیست روز بود **فصل** در ذکر غزای
تبوک و این غزوه بعد از غزوه حنین و طایف واقع شد راوی گوید که در این غزا

حضرت حق سبحانه وتعالی به پیغمبر صلی الله علیه وآله امر فرموده که بنفس شریف خود
بیرون رود واکتفا و اعتماد به یکی ننماید و از هر جانب مردم را بجنگ ترغیب و تحریص
نماید آنکه جبرئیل حضرت خواجه را آگاه گردانید که تو درین سفر احتیاج بحرب اعدا
نخواهی داشت وکار بها بر ادا تحقق خواهد بود و درین واقعه حضرت حق سبحانه وتعالی
میخواست که بر پیغمبر صلی الله علیه وآله ظاهر شود که از صحابه کیست که اطاعت
فرمانبرداری شیوه او است وکیست که او در مقام عصیانست تا مخالف از موالف
متمایز گردد و خالص از مغشوش جدا شود و آن وقت بغایت گرم و مسافت بعید
و میوه‌ها در مدینه رسیده بود و نیز لشکر روم بتبوک بودند و مردمان از ایشان
خوف بسیار داشتند پس بعضی موافقت نمودند بطوع وبعضی از روی کراهت
امتثال وبعضی تخلف کردند و از مدینه بیرون نرفتند و بدین سبب خالص
از مغشوش متمایز شد **بیت** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ❊ تا سیه
روی شود هر که درو غش باشد ❊ پس آن سید و سرور شاه اولیا را در مدینه
خلیفه خود گردانید واهل واولاد و ازواج همه را در مدینه باو گذاشت و خود
بیرون رفت و فرمود که یا علی ترا در مدینه گذاشتم زیرا که دیگری غیر از تو
صلاحیت محافظت این بلد ندارد و مشفقی و ناصحی چون تو ندارم و کسی که محافظت
این بلد نماید و شر مفسدان را دفع کند غیر از تو کسی دیگر نمی بینم و چون آن
حضرت از مدینه بیرون رفت منافقان و حاسدان در مدینه اراجیف انداختند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را در مدینه رها کرد و استخلاف
فرمود نه از روی اکرام و تعظیم بود بلکه این حالت از آن حضرت از روی

ناخوشی و خاطر گرانی واقع شد و آن حضرت از علی رنجیده و آزرده بوده و میخواست
که او را در آن سفر نه بیند و از او دور باشد و این حکایات از ایشان در حق شاه اولیا
از روی حسد و عداوت بود چه آن سرور اولیا نزد حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله
از دوست‌ترین خلقان بود و چون امیر المؤمنین علیه السلام این حکایات و اراجیف را شنید
خواست که این دروغ و بهتان بر مردمان ظاهر کند از اراجیف ایشان آزرده و
ملول از مدینه بیرون رفت و خود را بحضرت مصطفی صلی الله علیه وآله رسانید
و گفت یا رسول الله منافقین چنین حکایتها در مدینه انداخته اند و من از این
حکایتها و اراجیف بسیار ملول شده‌ام پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ای برادر من
یا علی مراجعت کن و بمدینه رو که احوال مدینه با من و تو انتظام یابد یا علی تو
خلیفه من و تو قایم مقام من در قوم و اهل بیت منی یا علی تو راضی نمیشوی که
مرا بمنزله هرون باشی نسبت بموسی و این کلام شریف از آن حضرت در حق شاه
اولیا مشعر است بر منزلتی جلیل و منصب عظیم و صریح است در آنکه هر فضل و
منقبتی و کمالی که هرون را بوده است علی ابن ابیطالب علیه السلام را محقق است
الا مرتبه نبوت واحوال و احکامی که هرون را از موسی بمقتضای قد اوتیت سؤلک
یا موسی در جواب مسئله حضرت کلیم در آنجا که فرمود اخلفنی فی قومی و در
آنجا که گفت واجعل لی الآیه ثابت است امیر المؤمنین علیه السلام را نیز از پیغمبر صلی
الله علیه وآله بقول آن سید و سرور باید که ثابت باشد و بر فطن لبیب
پوشیده نیست که در این فضیلت هیچکس با امیر المؤمنین علیه السلام شریک نیست
و آن شاه دین پناه در این منقبت منفرد و یگانه است و بر جمیع اقران از مهاجر

وانصار فایق واعلی واز اینجا اسکات عمرو نکتهٔ مناجات پیغمبر صلی الله علیه وآله
بعلی علیه السلام به مداخلهٔ غیبی معلوم توان کرد و چون پیغمبر صلی الله علیه وآله
میدانست که در این سفر که متوجه میشود حاجت بمقاتله ومحاربه نیست هر آینه
امیر المؤمنین علیه السلام را از خود جدا نکرد پس چون آنحضرت به تبوک رسید رؤسا
ومهتران ایشان بیامدند وبا آن سید وسرور صلح کردند ومرتکب حرب نشدند
بعد از آن آنحضرت از آن سفر رجعت فرموده بمدینه رو آورد بعد از آن عمرو بن
معدی کرب زبیدی از بنی زبید قدوم کرد وبخدمت پیغمبر صلی الله آمد حضرت
او را باسلام دلالت نمود وفرمود که ای عمرو اگر امروز تو مسلمان شوی خدای تعالی
ترا از فزع اکبر ایمن گرداند عمرو گفت فزع اکبر چه چیز است من از او نترسم حضرت
خواجه فرمود که ای عمرو حال نه چنانست که تو خیال کرده بلکه بامر خدای عز وجل
آواز عظیم وصیحهٔ قوی واقع خواهد شد که آن سبب احیاء اموات وموجب موت
احیا باشد بعد از آن صیحهٔ دیگر واقع شود که بواسطهٔ آن آنهائی که مرده باشند
زنده شوند ودر صفها قیام نمایند وآسمان شکافته شود وزمین در جنبش آید
وکوهها از پای در آیند واز آتش دوزخ اینچنین صداها شنوند وآن آتش عظیم
خواهد بود که شررهای آن آتش در بزرگی چون جبال وجبال باشد پس در آن دم
هر ذی روح را دلش بجای خود نماند وگناهان هر کس همه ظاهر وپیدا شود
هر کس که بینی بحال خود درمانده وحیران وفرومانده وگریان باشد یا عمرو قصه
چنین است واحوال براین منوال عمرو چون این سخن از آن عندلیب بوستان
فصاحت بشنید گفت یا رسول الله مرا رخصت ده که این فاجر اکبر که او پدر مرا

کشته است

کشته است پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که او پدر ترا در زمان کفر وجاهلیت
کشته بود واکنون مسلمانست واسلام اسقاط کند قتل را که در زمان جاهلیت کرده
واقع شده است پس ترا امروز بروی قصاص نباشد عمرو چون این حکایت از
آن حضرت استماع کرد از اسلام برگشت ومرتد شد واز مدینه بیرون آمد وخود را
بقومی از قبیلهٔ بنی حرب رسانید وشبیخون برایشان زد واز آنجا بقبیلهٔ خود رفت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله چون از آن حال آگاه شد امیر المؤمنین علیه السلام
بجهاد وی و امیر لشکر مهاجران گردانید وسید اوصیا را بقبیلهٔ بنی زبید فرستاد
وخالد بن ولید لعین را با طایفه از اعراب بقبیلهٔ جعفی فرستاد وفرمود
که هرگاه این دو لشکر بهم رسند یعنی لشکر مهاجران ولشکر خالد باید که امیر المؤمنین
امیر وسردار لشکر باشد وکسی براو تقدم نکند پس امیر المؤمنین خالد بن سعید
سعید بن عاص را با جمعی مخصوص مقدمهٔ لشکر خود ساخت راوی گوید که چون
خبر خالد بجعفی رسید ایشان دو فرقه شدند یکفرقه بجانب یمن رفتند وفرقه
دیگر در بنی زبید گریختند امیر المؤمنین علیه السلام چون از حال جعفی آگاه شد کس
بخالد بن ولید فرستاد وفرمود که هرجا که رسول من بتو رسد باید که توقف نمائی
واز آنجا در نگذری تا من بتو ملاقات کنم پس چون شاه اولیا بخالد رسید خالد
التفات بگفتار رسول نکرد واز آنجا درگذشت پس امیر المؤمنین نامه نوشت
وبخالد بن سعید فرستاد ودر نامه یاد کرد که چون خالد بن ولید بتو رسد
باید که تعرض کنی واورا نگذاری که از مکان تو درگذرد تا من بشما رسم خالد بن
سعید بامر امیر المؤمنین علیه السلام قیام نمود وخالد بن ولید را نگذاشت که از مکان او

درنگ کردند تا آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در رسید و بخالد بن ولید در سخن خشونت
نمود پس آن سرور اولیا با آنهمه لشکر برفتند تا بحی زبید رسیدند امیرالمؤمنین را
دیدند خطاب بعمرو کردند و گفتند یا ابا ثور آیا حال تو با این جوان قریشی چون
خواهد بود در صف قتال با او چه خواهی کرد عمرو گفت زود باشد که او مرا بشناسد
و از دلاوری من آگاه شود پس عمرو بمیدان قتال در آمد و گفت کیست که بجنگ من
در آید خالد بن سعید برخاست و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مرا دستوری ده
تا با او جنگ کنم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اگر تو فرمان من میبری و در مقام
طاعت منی من ترا میگویم که بجنگ او مرو خالد عرض کرد که من از فرمان تو بیرون
نیستم پس امیرالمؤمنین علیه السلام بنفس شریف خود برخاست و بجنگ او قیام نمود
چون آن شاه دین پناه در برابر عمرو بایستاد ناگاه صیحه عظیم از امیرالمؤمنین
علی بگوش عمرو رسید از آن صیحه بترسید و بگریخت و برادر و برادرزاده او در
آندم بدست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند و زن او را با زنان دیگر اسیر
کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن موضع مراجعت فرمود و خالد را فرمود که در آنجا
توقف کند تا آنکه زکوة از ایشان بستاند و هر که از ایشان باسلام رجوع کند او را
امان دهد و ایمان او قبول کند و بعد از آن ملحق شود پس عمرو بن معدی
کرب که فرار کرده بود بازگشت و از خالد بن ولید دستوری خواست خالد او را
دستوری داد پس چون نزد خالد آمد از حالت ارتداد برگشت و رجوع باسلام
نمود و از خالد درخواست کرد که زن و اولاد او را باو دهند خالد قبول نمود و اهل
و اولاد او باو داد و در این واقعه امیرالمؤمنین علیه السلام از بردها و اساری جاریه

بغایت

بغایت زیبا اصطفا فرمود پس خالد بن ولید بر آن حال مطلع شد بریده اسلمی را طلبید
و او را گفت که تو پیشتر از ما بحضرت پیغمبر برسان و بگو که علی بن ابیطالب علیه السلام
جاریه چنین زیبا از مال غنیمت برای خود برداشت تا علی در چشم پیغمبر صلی الله علیه
و آله خوار و بی اعتبار گردد پس بریده مبادرت کرد و خود را به مدینه رسانید جماعتی
او را دیدند و احوال پرسیدند آنچه دیده و شنیده بود با ایشان بگفت آنگاه گفت که
من آمده ام که به پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کنم که علی بن ابیطالب علیه السلام از خمس
جاریه زیبا خاصه خود گردانیده است پس ایشان باو گفتند که برو و برسان آنچه
از برای آن آمده و هیچ شک نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای خواطر دختر
خدا از علی خواهد رنجید و با او غضب خواهد کرد پس چون بریده بمجلس حضرت در آمد
سلام کرد و خطی که خالد بن ولید در باب جاریه بآن سرور نوشته بود تسلیم نمود
پس چون آن سید و سرور بر مضمون آن کتاب آگاه شد رنگ روی مبارکش
متغیر شد آنگاه بریده گفت یا رسول الله اگر تو بآنچه علی بن ابیطالب علیه السلام کرده
است مر او را رخصت دهی هر آینه حق مسلمانان در معرض تلف شود پس آن
حضرت چون از بریده این سخن شنید در غضب شد و فرمود که وای بر تو
ای بریده که این سخن تو در حق علی از روی نفاق و عداوت است یا بریده تو نمی
دانی که علی بن ابیطالب علیه السلام بهترین ابرار و خلاصه مهاجر و انصار است و او
سرحلست تو را و مقدم تر است یا بریده علی بهترین امت منست بعد از من یا بریده
بپرهیز از بغض علی بن ابیطالب علیه السلام که اگر تو او را دشمن داری خدا ترا دشمن
دارد بریده گوید که چون من این حدیث از آن حضرت شنیدم راضی شدم تا آنکه

زمین نشکافد ومن بزمین فرو روم کفتم اعوذ بالله من سخط الله وسخط رسوله پس کفتم
یا رسول الله از برای من استغفار کن وکناه مرا از خدا درخواه که من عهد با خدای عهد
کردم که دیگر علی علیه السلام را دوست دارم وثنای او کویم ومطیع او باشم پس پیغمبر
صلی الله علیه وآله از برای او استغفار نمود وازاین اخبار که روایت کردیم تو را
اسرار بسیار در حق امیر المؤمنین علیه السلام معلوم شد یکی آنکه در این واقعه فتح بر
دست آن سرور ظاهر شد دیگر آنکه حکم او در رعیت حکم مصطفی است دیگر آنکه
بغض او بغض خدا ورسول است ودیگر آنکه بعد از مصطفی بجز او امامت
وکسی برا او تقدم نرسد وبغض او مهلک وحب او منجی است وتخت خلافت
شایسته او ومخلع امامت در خور قد وبالای اوست **بیت** مهتر بر خلق
عالم مصطفی است ۞ بعد از آن کو باشد بجز مرتضی است ۞ کر تو را بغض
علی در دل بود ۞ کافرم کر جنتت منزل بود **فصل** بعد از این غزوه
غزوهای سلسله است روایت کرده اند که اعرابی از بادیه نزدیک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمد وعرض کرد یا رسول الله قومی از عرب در
وادی رمل جمع شده اند ومیخواهند که بر اهل مدینه شبیخون آورند حضرت
خواجه چون از آن حال آگاه شد فرمود که صلای صلوة جامعه در دهند پس مردم
از هر طرف بخدمت آن سید وسرور حاضر شدند آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله
آن حال اهل وادی را با ایشان اظهار کرد آنکه فرمود که کیست از شما که جنگ
ایشان را آماده شود ومتقبل قتال ایشان اقدام نماید پس جماعتی از اهل صفه آکره
دیگر بخدمت تنعم واصحاب صفه هشتاد کس بودند پس سرور عالم ابو بکر را طلب فرمود

ولوا باو داد وامر فرمود که باید بجنگ بنی سلیم روید پس در یک حره نازل شدند پس ابو بکر با آن کروه
متوجه شد وچون نزدیک بآن موضع رسید وآن زمین بود بسیار ناهموار وانجا
واحجار بسیار در آن بود واو میخواست که ناگاه خود را بایشان رساند وایشان را
ذلیل وخوار سازد که ناگاه اصحاب وادی از مکان خود بیرون آمدند وقصد ابو بکر
کردند ابو بکر بگریخت وبعضی از مسلمانان در آن روز کشته شدند وباقی مراجعت کردند
پس حضرت خواجه آن لوا را بعمر داد واو را با جمعی بآن جانب فرستاد پس ایشان چون
از فرستادن عمر آگاه شدند در زیر درختان وتلها وسنکها کمین کردند چون عمر
نزدیک ایشان رسید ایشان کمین کشادند وحمله بر عمر آوردند عمر نیز بگریخت
وبخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد حضرت از آن حالت بسیار
ملول شد پس عمرو عاص عرض کرد یا رسول الله مرا بفرست که مدار حرب بر
خدعه است ومن توانم که با ایشان خدعه کنم پیغمبر صلی الله علیه وآله او را با جماعتی
بفرستاد ونصیحتش نمود پس عمرو چون نزدیکی آن وادی رسید اصحاب آن وادی
از منزل بیرون آمدند وقصد عمرو عاص کردند عمرو هم بترسید وبگریخت و
جماعتی از اصحاب او کشته شدند پس آن حضرت هرچند اصحاب خود را بحرب آن
جماعت دعوت میفرمود هیچکس اجابت نمیکرد وقیام بآن نمینمود آنگاه آن سرور
دین پرور امیر المؤمنین علیه السلام را بخواند ورایت اسلام بدست آن سرور اولیا
داد وفرمود که یا علی تو را متوجه آن وادی باید شد ودفع اعدای دین باید
کرد پس چون شاه اولیا متوجه شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
که این نوبت کار دشوار را بدفع دشمنان فرستادم ودستهای مبارک برداشت

وفرمود که اللهم انک تعلم یعنی خداوندا چون میدانی که من پیغمبر توام وعلی را
دوست میدارم پس باید که علی را از برای خوشنودی من از آفات در شر و
نگاه داری خدایا علی را سرفراز وفیروز دار خدایا علی را بر اعدا منصور ومظفر
گردان پس ... سید عسکر و بتشییع امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه بیرون فرمود
وتا مسجد احزاب برفت ودر حق امیر المؤمنین علیه السلام دعای بسیار کرد و
ابو بکر وعمر وعمرو بن عاص را امر فرمود که شما در خدمت علی علیه السلام باشید
پس امیر المؤمنین علیه السلام چون از پیغمبر صلی الله علیه وآله جدا شد با جمعی
که در خدمت او بودند بجانب عراق میل فرمود تا خصمی باصحاب وادی نرسد
که امیر المؤمنین علیه السلام قصد ایشان کرده است پس چون پارهٔ از مسافت قطع
کردید بعد از آن از آن جانب بجانب وادی میل فرمود از راهی هموار که آن راه
بدهن آن وادی می کشید چون شاه ولایت بآنجا رسید از آنجا متوجه اصحاب
وادی شد وآن سرور اولیا در شب بجانب ایشان میراند ودر روز کمین می
نشست تا باین منوال خود را نزدیک ایشان رسانید واصحاب خود را می
فرمود که آواز خود برندارید وآهسته سخن کنید وگاه باصحاب خود می فرمود
که شما توقف کنید وخود در پیش ایشان بناحیه می ایستاد عمرو بن عاص چون
این حذاقت وتدقیق از امیر المؤمنین علیه السلام دریافت بیقین دانست که
در این واقعه فتح بر دست شاه اولیا ظاهر خواهد شد از روی حسد خواست
که افساد انگیزد با ابو بکر وعمر گفت که در این وادی سباع بسیار است
وادو لحما در صحرا تلف است بیایید تا بر بالای وادی رویم تا از شر سباع

امین باشیم پس ابو بکر وعمر با امیر المؤمنین علیه السلام در این باب سخن گفتند و
این حال را بسمع شریف آن سرور رسانیدند امیر المؤمنین علیه السلام هیچگونه
التفات بگفتار ایشان نفرمود وعمرو بن عاص تحریک اصحاب میکرد که
مصلحت آنست که بر بالای وادی رویم مسلمانانیکه در خدمت امیر المؤمنین
علیه السلام بودند همه آواز بر آوردند وگفتند ای عمرو پیغمبر صلی الله علیه وآله
ما را متابعت علی بن ابیطالب علیه السلام امر فرموده پس ما چگونه سخن ترا بشنویم
ومخالفت او کنیم پس هنگام صبحگاهی بود که اسد الله الغالب علیه السلام خود را
بر آن کلاب زد وایشان غافل بودند وبآرام دل نشسته که این قصه بر ایشان
واقع شد وهمه مقتول ومخذول گشتند واسیر لشکر اسلام گردیدند ومفتاح
این فتح ذو الفقار امیر المؤمنین علیه السلام بوده ودر این واقعه سوره مبارکه
والعادیات نازل شد وپیش از مراجعت شاه اولیا حضرت رسالت پناه
اصحاب را بفتح امیر المؤمنین علیه السلام بشارت داد وفرمود که شما همه استقبال
علی علیه السلام نمائید پس صحابه بهمراه حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وآله باستقبال
امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفتند ودر دو صف بایستادند وچون چشم
امیر المؤمنین علیه السلام بجمال مصطفی صلی الله علیه وآله افتاد در ساعت
از مرکب فرود آمد وپیاده شد پس حضرت خواجه فرمود که علی سوار شو که خدا
ورسول هر دو از تو راضی وخوشنودند شاه اولیا چون این حدیث از آن
حضرت استماع نمود از شادی بگریست پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
که اگر نه برای امت خود میترسیدم که در حق تو گمراه شوند چنانکه نصاری در حق عیسی

گراه شدند هر آینه در حق تو امر و چیزی می‌گفتم که مردمان بعد از آنکه آن سخن
از من می‌شنیدند در رهگذر تو خاک از زیر قدمهای تو بر می‌داشتند
و آن را توتیای دیدهای خود می‌ساختند **بیت** شفا در خاک پای بوتراب است
محبش درد دو عالم را دوا است ؛ اسیر بند زلفش در دو میدان ؛ هزاران رستم
افراسیاب است

فصل بدانکه چون اسلام قوت یافت و فتح و نصرت
و ظفر همعنان پیغمبر صلی الله علیه و آله گردید گروه گروه مردم از اطراف و
جوانب نزد آن سید و سرور می‌آمدند و اذعان و تصدیق آن دین می‌نمودند
و از آن جمله گروه نصاری بودند که از نجران به مدینه آمدند و ایشان
سی کس بودند و ابوحارثه عالم ایشان بود و داناترین نصاری بود در احکام
و احوال انجیل و او را اسقف گفتندی و در مدینه جماعتی یهود نیز بودند
پس بعد از آنکه ایشان بیکدیگر رسیدند در میان ایشان مناظره و مباحثه
شد و سخن بجائی رسید که نصاری یهود را گفتند که دین شما باطل است
و یهود نصاری را می‌گفتند که ملت شما فاسد است و سبب نزول آیه
کریمه وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست
الیهود علی شیء مباحثه و مجادله این دو فرقه بود پس راوی گوید که روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز عصر گذارده بود آن فرقه نصاری در
مجلس آن حضرت حاضر شدند و اسقف با ایشان بود پس اسقف گفت
یا محمد تو در حق عیسی چه می‌گوئی حضرت فرمود که عیسی بنده خدا بود
و یکی از بندگان و پیغمبر او اسقف چون این حدیث از آن حضرت شنید

گفت

گفت یا محمد اگر حال این چنین باشد که تو می‌گوئی پس بگو که پدر عیسی که بود پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که او از نکاح حاصل نشد تا او را پدری باشد اسقف گفت هرگز بشری بی‌پدر
کس نشان ندهد و مخلوقی از آدمیان معقول و متصور نباشد پس حق تعالی از برای
اسکات و الزام ایشان این آیه نازل فرمود که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه
من تراب ثم قال له کن فیکون یعنی یا محمد با این جماعت نصاری بگو که چرا شما
استبعاد می‌کنید از مخلوقی بی‌پدر نه آدم که پیغمبر و برگزیده خداست او را پدر
نیست و خدا او را بی‌پدر خلق کرد پس قصه پیغمبر شما که عیسی است همچون قصه
آدم است و این امر نسبت بقدرت الهی مستبعد نیست و شما را در این باب
استبعاد نرسد و چون آیه کریمه مذکوره نزول یافت حضرت خواجه انام اهل
نجران بخواند و فرمود که بیائید تا ما و شما مباهله کنیم تا مبطل و کاذب بمباهله
بلعنت خدا گرفتار گردد و حق از باطل ممتاز گردد پس درین باب اسقف و اصحاب
او مقتضی استنظار شد گفتند یا محمد ما را امشب تا صباح مهلت ده تا با یکدیگر
مشورت کنیم و ببینیم که رای ما بر چه قرار گیرد حضرت ایشان را مهلت داد پس
چون ایشان در آن شب با یکدیگر مشورت محکم کردند که فردا مباهله کنند یا
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صلح نمایند اسقف با ایشان گفت که فردا
اگر محمد صلی الله علیه و آله با اهل و عیال خود بیرون آید و خواهد که مباهله کند از
مباهله او بر حذر باشید و اگر بقوم و اصحاب خود بیرون آید باید که شما با او مباهله
کنید و از او هیچ باک مدارید پس چون آن شب بگذشت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در صباح با شاه اولیا و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بیرون آمدند

و آن سید و سرور دست امیر المؤمنین علیه السلام گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام در
پیش آن حضرت میرفتند و حضرت فاطمه علیها السلام از عقب آن حضرت میرفت اسقف
چون ایشانرا بدید گفت چون ایشانرا بدید گفتا اینها که با محمد آمده اند چه کسانند
گفتند آن جوان پسر عم و داماد اوست و آن دو طفل فرزندان دختر اویند و آن زن
دختر اوست و این جماعت نزد او دوست ترین خلقانند و هیچکس نزد او از اینها
عزیزتر نباشد پس اسقف و سید و عبد المسیح گفت که محمد صلی الله علیه و آله با
خاص خود بیرون آمده است و هیچکس از قوم و اصحاب خود نیاورده است و
این سر آنست با آنکه او را با خداوند تعالی رابطه و علاقه قویست و او وثوق تمام
بر پروردگار خود دارد از مباهله او اندیشه کنید و بترسید والله که اگر بواسطه تقصیر
نبودی من بمحمد ایمان می آوردم و در اسلام توقفی نمی کردم پس مصلحت در آنست
که شما با محمد صلح کنید و جزیه قبول فرمائید و بسلامت بوطن خود مراجعت
نمائید اینست تفصیل رای من پس ملاحظه نمائید که رای شما مقتضی چه چیزست
ایشان گفتند که ما تابع رای توایم و از مصلحت تو بیرون نمیرویم پس اسقف با
جماعت خود بمجلس خود سید انبیاء حاضر شدند و گفتند یا محمد ما با تو مباهله
نمیکنیم و با تو در مقام صلحیم پس آن حضرت با ایشان بدو هزار حله که قیمت هر
حله چهل درهم خالص باشد صلح نمود مقرر آنکه اگر قیمت حله کمتر یا بیشتر از چهل
درهم باشد در زیاده و نقصان حساب بر همه دارند و حضرت خواجه صلحنامه
نوشت و بایشان داد و بر عاقل فطن مخفی نیست که اطلاق نفس رسول بر علی بن
ابیطالب علیه السلام متضمن فخری است که مفاخر جمیع اصحاب و مناقب همه مفاخر و

وانصار در جنب آن مضمحل است و از آنچه نقل کردیم بر تو ظاهر شد که مراد از صلح نصاری
وانقیاد ایشان حکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را وجود شریف اهل بیت
بود و علی ابن ابیطالب علیه السلام راس و رئیس عترت و اهل بیت است و اگر کسی از
مهاجر و انصار در مرتبه امیر المؤمنین علیه السلام میبود و مانند او بخدا رابطه میداشت
هر آینه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در دعا و مباهله از او استمداد می
نمود و او را در این واقعه داخل میفرمود و زمخشری در کشاف در بیان آیه مباهله
آورده است که در لسان نبهله الله علی الکاذب بمعنی لعنة الله علی الکاذب است و
معنی نبهله الله لعنة الله است و معنی لعنت دور بودن از رحمت آمرزگار و ابتهال
از اهمال ماخوذ است و عرب ناقه را که بروی صرار نبود آنرا باصل گویند و اصل
معنی ابتهال اینست اما بسبب مجاز لفظ ابتهال را در هر دعائیکه در شان آن اهتمام
تمام باشد استعمال کنند و اگرچه مشتمل بر لعان باشد و در روایت دیگر آمده است
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آن گروه نصاری را بمباهله دعوت
فرمود ایشان گفتند یا محمد ما را چندان مهلت ده که ما در این کار اندیشه کنیم
و آنچه مصلحت ما در آن باشد اختیار کنیم پس ایشان برفتند و خلوت ساختند و در
خلوت بعاقب که مهتر ایشان بود و در نفس آنها بود گفتند که یا عبد المسیح تو در این باب چه
میفرمائی او گفت که ای گروه نصاری در این شکی نیست که محمد رسول خداست
و همچنانکه عیسی بن مریم بنبوت آراسته است محمد نیز متوج بتاج رسالت است والله
که اگر شما با محمد صلی الله علیه و آله مباهله کنید هیچکس از صغیر و کبیر شما زنده نماند
و عذاب و عقوبت الهی همه را دریابد و نصاری همه مستاصل شوند پس مصلحت آنست

که با این شخص صلح کنید و باوطان خود مراجعت نمایند و شما بر دین خود ثابت باشید
و او بر دین خود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حجره دو نمود و
بیرون آمد دست حسنین علیهما السلام گرفته بود و فاطمه علیها السلام از عقب آن حضرت
میرفت و شاه اولیا علیه السلام از عقب سید انبیا حضرت خواجه با ایشان گفت دعا می
کنم چون من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف که عالم ایشان بود چون بحضرت
خواجه و اهل بیت نگاه کرد گفت ای معشر نصاری بدرستی و راستی من کسانی
می بینم که اگر دعا کنند و خواهند که حق سبحانه و تعالی کوهها را از جای خود بردارد
چنان شود از من بشنوید و مباهله نکنید که اگر مباهله کنید همه شما هلاک
شوید چنانکه یک نصرانی تا روز قیامت در روی زمین پیدا نشود پس
آن گروه نزدیک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و عرض کردند یا
ابا القاسم ما با تو مباهله نمیکنیم و ما ترا بدین تو میگذاریم و تو نیز ما را بدین
ما بگذار حضرت خواجه فرمود که چون مباهله نمیکنید پس مسلمان شوید
تا حال شما چون حال مسلمانان باشد ایشان اسلام قبول نکردند حضرت
خواجه فرمود که چون مسلمان نمیشوید من با شما محاربه و مقاتله خواهم کرد ایشان
گفتند یا محمد ما را طاقت حرب تو نباشد ما با تو صلح میکنیم که در هر سال دو هزار حله
بتو رسانیم یکهزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب و سی زره و یکی نیز از آهن
بتو رسانیم بشرط آنکه با ما قتال نکنی و ما را بدین ما بگذاری پس حضرت رسالت
بدین نهج با ایشان صلح کرد و فرمود که بآن خدائی که جان محمد در قبضه قدرت
اوست که عذاب ابتلای ایشان آماده و مهیا بود چنانکه اگر مباهله میکردند خدای

عزوجل ایشان همه را خوک و بوزینه می کردانید و آن وادی ایشان پر آتش افروخته
شدی و حق سبحانه و تعالی از روی غضب ایشان را استیصال میکردانید چنانکه یک
نصرانی بر روی زمین باقی نماند تا آنکه مرغان بر درختان هلاک می کردیدند
و از عایشه روایتست که سید عالم و سرور بنی آدم در آن روز بیرون آمد و بر دوش وی
کسائی بود مخطط پس چون آن حضرت بجای خود قرار یافت حسین علیه السلام بیامد
سرور عالم او را نیز در زیر آن کسا در آورد و بعد از آن حضرت فاطمه علیها السلام بیامد
و در زیر آن کسا جای داد و بعد از آن فرمود که انما یرید الله لیذهب آه و تردد
نیست که گوئی چون غرض از مباهله تبیین صدق از کاذب و تمیز محق از مبطل
بود و این غرض تمام از آن سرور دین پرور حاصل می شد پس در اجتماع اهل و اولاد
چه فایده باشد   گوییم این صورت مشتمل است بر زیادتی یقین و کمال وثوق
آن حضرت در حقیت و اکد است در جزم آن سرور دین پرور باستجابت دعای خود
و بوثوق او در کذب و بطلان سطلان و فضیحت و رسوائی و خطای خصم زیرا
که اگر کسی را مظنه آن باشد که در معرکه خصم او مغلوب و مخذول خواهد بود و تجویز
آن احتمال کند هرگز عزیزان و اهل بیت خود را در آن معرکه حاضر نخواهد کرد
چه مردم همیشه بحفظ اهل و اولاد چنانکه راضی است بآن که خود کشته شود
و اولاد او سالم باشند و آزاری بایشان نرسد و از اینجاست که چون گروهی را
بحرب خصم برند و خواهند که ایشان در حرب ثابت باشند از کارزار فرار ننمایند
ایشان را امر فرمایند که با اهل و اولاد متوجه شوند و تقدیم ذکر اولاد بر انفس
مشعر است بقرب منزلت ایشان و تنبیه است بر آنکه پدران از غایت مهربانی

خود را فدای فرزندان کند و آیه مذکوره دالست بر آنکه فضیلت هیچ کس بفضیلت اصحاب
کسا نرسد و عند الله و عند الرسول کسی از ایشان نزدیکتر و عزیزتر نباشد و عدم
اقدام نصاری بر مباهله از آن حضرت چنانکه موافق و مخالف بر آنند دلیل روشن است
بر صحت نبوت و رسالت آن سید و سرور و اینست نهایت کلام زمخشری

فصل بدانکه بعد از واقعه اهل نجران حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
عزیمت نمود که امیر المؤمنین علیه السلام را بجانب یمن فرستد تا زکوة از اهل یمن بستاند
و آنچه بر اهل نجران مقرر فرموده بود از ایشان قبض فرماید پس امیر المؤمنین علیه السلام
در ساعت متوجه شد و در طاعت خدا و رسول سرعت نمود و بعد از آنکه حضرت
شاه اولیا متوجه یمن شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عزیمت حج بیت
الله الحرام نمود و مردم از اقاصی و ادانی از جمیع بلاد اسلام بعد از دعوت آن
خلاصه کرام و اعلام آن سید انام تهیه اسباب سفر حج نموده بخدمت آن سرور
حاضر شدند پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بجانب امیر المؤمنین ع
مکتوب فرستاد و در آن مکتوب یاد کرد که ما متوجه بیت الله شدیم باید که تو
از یمن متوجه مکه شوی تا تو نیز با ما قران کرده از حج تمتع بیابی و در مکتوب
مذکور نبود که حج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چه نوع حجی است قران
هست یا افراد یا تمتع پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون از مدینه
بیرون رفت و بذی الحلیفه رسید در آنجا عقد احرام از آن سید انام واقع شد
و آن سرور احرام خود را مقارن بسیاق هدی کردانید چون نزدیک میل بیدا
رسید آغاز تلبیه نمود و از حرم مدینه تا حرم مکه تلبیه میفرمودند و چون آن حضرت

بنزدیک

بنزدیک مکه رسید شاه اولیا نیز با لشکر خود از یمن بقرب مکه نزول فرمود
آنگه تنها خود را بملازمت سلطان انبیا رسانید و سلام کرد و احوال ذکر نمود و صدقات
و آنچه قبض فرموده بود همه را بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
رسانید حضرت از افعال و احوال و اخبار جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسیار
خوشحال و خرم کردید و از دیدن آن شاه دین پناه بسیار شادان و مبتهج و مسرور
شد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که بما اهللت یا علی
یعنی یا علی چگونه احرام گرفته که اگر مفردی و حج تمتع اراده است پس عدول کن
بعمره و طواف عمره و ارکان عمره بجای آور و از احرام بیرون آی امیر المؤمنین علیه السلام
عرض کرد که یا رسول الله شما در کتابیکه بمن فرستادید در آنجا بمن اعلام نفرموده بودید
که احرام شما چگونه خواهد بود تا من نیز متابعت کنم و بر نهج شما احرام می گرفتم پس
چون چنین بود من در احرام نیت خود را همچو نیت احرام شما کردم و گفتم اللهم
اهلالا کاهلال نبیک یعنی من در احرام چنین قصد کردم که خداوندا این احرام
من همچو احرام پیغمبر تو است پس حضرت خواجه فرمود که یا امیر المؤمنین چون
حال چنین است که فرمودی باید که تو چون من بر احرام خود مستمر باشی و عدول
نکنی و من نیز از هدی خود شریک کردانیدم و تو با من شریکی در حج و مناسک
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شصت و شش شتر سوق فرموده بود
و از آن سی و سه بدنه بحضرت شاه اولیا داد و گفت یا علی خود را بلشکر خود
رسان و ایشان را در مکه با ما ملحق کردان پس امیر المؤمنین علیه السلام مساعدت فرمود
و چون خود را بلشکرگاه رسانید دید که آن جماعت حلها و جامهائی که آن سرور اولیا

در بینا تو جبه بصدقات جمع فرموده بود پوشیده اند و استعمال نموده شاه اولیا
از آنحالت در غضب شد و با ایشان خشونت کرد و آن حلها را همه را از بر ایشان
بیرون کرد و ردا و عبه که در آنجا محفوظ بودند مضبوط ساخت لشکریان از آن
حال در خشم شدند و خواطر ایشان از مخالفت ملول کردید چنانکه چون مکه رسیدند
زبان بشکایت شاه اولیا گشودند پس چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
از حال شکایت شاه اولیا آگاه شد امر فرمود بندای کنند که بگویند ارفعوا
السنتکم یعنی ای قوم زبان خود را از علی کوتاه کنید و او را مرنجانید
که در امور الهی و در قیام باوامر و نواهی سخت حریص است چنانکه دقیقه فرو نگذارد
پس چون این حکایت و حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدند دم در کشیدند
و زبان کوتاه کردند راوی گوید که جماعت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
بودند که هدی با ایشان نبود و سایق هدی نبودند پس خدای تعالی این آیه
فرستاد که وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ پس حضرت خواجه فرمود دخلت العمرة آه یعنی عمره
در حج داخل شده است این چنین و انگشتان شریف یک دست خود را در میان انگشتان
دست خود داخل ساخت و فرمود که این حکمی است که باقیمانده تا روز قیامت و بعد از آن
فرمود که اگر من سوق هدی نکرده بودم مرا نیز از افراد بتمتع عدول می‌کردم آنگه فرمود
هر که سوق هدی نکرده باشد باید که عدول نماید و ارکان عمره بجای آورد و از احرام
بیرون آید و آنکس که سوق کرده باشد باید که بر احرام خود مستمر باشد پس بعضی
عدول نمودند و بعضی مستمر شدند و بر احرام خود باقی ماندند راوی گوید که
بعضی از آنها که سوق نموده بودند بر احرام خود باقی ماندند و عدول نمودند

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از او پرسید که تو چون سوق نمودی چرا عدول
نکردی آن شخص در جواب عرض کرد یا رسول الله من نخواستم که از احرام بیرون روم و
با زنان مقاربت کنم و تو محرم باشی و از آن حالت ممنوع حضرت فرمود که تو هرگز
باین صورت که فرمودم ایمان نخواهی آورد و تصدیق باین نخواهی کرد تا روزی که
پیری آخر تحقیق پیغمبر صلی الله علیه وآله بر او راست شد و همچنان در جهل کافر و عصیان
باند و در زمان استیلاء خود حکم تحریم این صورت کرد **بیت** آنرا که طریقه ثانی
چنین است // او کافر و ملحد و لعین است // نفرین خدا بر آن منافق // کآزرده
کند رسول صادق // و آنچه یاد کردم همه منقول است از کتب معتبره معتمده و اگر کسی
در مسند احمد بن حنبل نیک تفتیش نماید از اخبار و آثار و روایات بسیار بر آنچه نقل
کردیم در نظر او در آید و شاید که آن بیشتر از پنجاه موضع باشد و چون سید عالم
از مناسک فارغ شد متوجه مدینه شد و در آن روز چون بغدیر خم رسید بامر
خدای تعالی با جمیع مسلمانان در موضعی نزول فرموده که در آنجا نه آب بود و نه
مرعی و مقصود از نزول در آنجا نصب امیر المؤمنین علیه السلام بود بحکم حضرت
پروردگار تا آنکه بعد از وفات آن سید و سرور آن شاه تخت سلونی در میان
امت خلیفه و قایم مقام آن حضرت باشد و این کار بمقتضی وحی الهی از حضرت رسالت
پناهی بظهور آمد و حاصل کلام در این مقام آنست که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله از حضرت عزت مخاطب شد که خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را
بر خلقان آشکارا کند و استحقاق او را تشهیر نماید از آنجهت در آن موضع که محل
افتراق خلایق بود نزول فرمود تا حاضران پیش از افتراق و انتشار استماع این

حکایت نماید و حاضران این نکته را بغایبان برسانند و اگر آن سرور دین پرور از آن وضع تجاوز می‌نمود اکثر مردمان متفرق و منتشر می‌شدند و از استماع این حکایت محروم می‌گشتند و بر این حجت مطلع نمی‌شدند و در بعضی از روایات و آثار مذکور است که آیهٔ کریمهٔ یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ در آن موضع نزول یافت و مراد از ما انزل در اینجا استخلاف امیر المؤمنین علیه السلام است در میان امت و تعیین آن سید اوصیا است بامامت و چون این آیهٔ کریمه مشتمل بر تهدید و تحذیر باز تأخیر بود از این جهت آن حضرت نتوانست که از آن محل تجاوز نماید و کلمهٔ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ شاهد این مقال و مبین این حالست و مقالهٔ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ نزول آن مزیل خوف آن سید و سرور از آزار و ایذای دشمنان و حسودان و خلاصهٔ معنی این آیه آنست که ای رسول برگزیده و ای پیغمبر پسندیده علی ابن ابیطالب علیه السلام را در میان امت خود خلیفه گردان و منصب امامت را تسلیم او کن زیرا که این خلعت شریف در خور قد و بالای اوست و در تعیین او اهمالی مکن که بدرستی و راستی که اگر در این باب تقصیر نمائی و تأخیر کنی چنان باشد که هیچ ادای رسالت نکرده باشی و اگر ترا اندیشه از دشمنان و خوف از بدگویان باشد ما آزار از تو دفع می‌کنیم و ترا از آزار ایشان نگاه میداریم و آن روزی بود بغایت گرم چنانکه شرح آن سابقاً مذکور شد انگاه آن سرور بر منبر برآمد و فرمود که ای حاضران بدانید و آگاه باشید که ای حاضران بدانید و آگاه باشید که من عنقریب از میان شما ناپیدا خواهم شد و در میان شما دو چیز گرانمایه میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من آنگاه آواز برداشت و فرمود که ای مردمان آیا من بشما اولی نیستم از نفسهای شما حاضران

آواز

آواز برداشتند و گفتند بلی یا رسول الله پس حضرت شاه اولیا را طلب فرمود و بر منبر برآورد و دست مبارک در هم و بازوی امیر المؤمنین علیه السلام زد و آن سید اوصیا را برداشت برداشتنی که سفیدی بغلهای آن سید و سرور ظاهر شد انگاه فرمود که مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ و ترجمهٔ این خبر سابقاً تقریر معلوم شد پس آن حضرت از منبر بزیر آمد و نماز پیشین بگذارد و بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی برو در آن خیمه که در برابر من است بنشین و حاضران را فرمود که بنزد علی علیه السلام روید و برا و تهنیت گویند و برو سلام کنند و او را ملقب بامیر المؤمنین سازید پس مردمان فوج فوج میرفتند و بر امیر المؤمنین علیه السلام سلام می‌کردند و تهنیت می‌گفتند و بعد از آن زنان مسلمانان را با ازواج محترم خود امر فرمود که بروید و بر علی علیه السلام سلام کنید و او را تهنیت گوئید پس زنان نیز بامر آن سید و سرور قیام نمودند و در میان صحابه کسیکه اظهار سرور کامل و فرح تمام می‌کرد عمر بن خطاب بود راوی گوید که چون عمر تهنیت شاه اولیا رفت گفت بخ بخ

یعنی مبارکباد ترا ای پسر ابو طالب که تو مولای من شدی و مولای جمیع مردان و زنان مومنه و حسان بن ثابت در باب نصب امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم و تعیین آن شاه دین پرور از برای منصب خلافت و امامت قصیده انشا کرده و این چند از آن قصیده است بیت یناديهم یوم الغدیر نبیه

و این قصه مفصلا با تمام قصیدهٔ حسان سابقا مذکور و این حروب و مواقف شاه اولیا مذکور شده و در زمان حیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دین پرور

حروب دیگر که از آن سرور دین بعد از وفات سید المرسلین واقع شد که کردان
حکم داد و دلاوران نامدار از اندیشهٔ آن کارزار در حیرت تعجب مانده اند بسیار
است چنانکه خارجی را یارای انکار و مجال اخفای آن نیست و واقعهٔ جمل و قضیهٔ
صفین و حکایت نهروان و حرب لیلة الهریر از جملهٔ شواهد ریاست و سروری و
قراین شجاعت و دلاوری و دلایل غایت دین پروری آن شاه دین پناه است و حل
مشکلات احکام و دفع اشتباه در مسایل حلال و حرام همیشه شیوهٔ آن شاه و شیمهٔ
آن سرور دین پناه بوده است و ما بر سبیل ایجاز و اختصار کیفیت آن وقایع
وقایع و صورت آن معارک و مسالک را از برای تو بعبارت روشن تقریر میکنیم
و در رسالت تحریر در آوریم و از جملهٔ آن حروب یکی واقعهٔ جمل است بدانکه چون عثمان
بن عفان بواسطهٔ ظلم و عدوان و احداث امور منزوره و اختراع و افعال و اقوال
مستنکره در دست صحابهٔ کبار از قبیلهٔ مهاجر و انصار مقتول گشت بعد از آن
صحابهٔ شاه اولیا و سید اوصیاء اتفاق کردند و تجدید عهد غدیر خم نمودند
و چون آن شاه دین پناه بر تخت خلافت نشست و عالم از نور عدل گستری
و رعیت پروری آراسته گردانید بعضی از آن که با شاه اولیا بیعت
کرده بودند عهد خود بشکستند و کمر مخالفت بر میان بستند و از دین قویم
در گذشتند و از طریق مستقیم برگشتند و از آن جمله آن کسانیکه با شاه اولیا عهد
کردند طلحه و زبیر و اتباع ایشان بودند و حال آنکه اول کسیکه در دار بیعت
امیر المؤمنین علیه السلام در آمد طلحه و زبیر بود چون آن هر دو بیعت بشکستند
با عایشه اتفاق کردند و جمع دیگر نیز با ایشان متفق شدند و روی بجانب بصره

آوردند و با یکدیگر در ساختند و رایت اضلال بر افراختند و آوازه در انداختند که
علی بن ابیطالب علیه السلام چون بقتل عثمان امر فرموده و او را بظلم و ستم هلاک گردانیده
پس بر جملهٔ اهل اسلام واجب و لازم است که او را بقصاص عثمان بکشند پس باین
آوازه دروازهٔ فتنه مفتوح شد و از اطراف و جوانب لشکر عظیم گرد ایشان در آمد
و آمادهٔ حرب شاه اولیا شدند و حال آنکه ایشان را معلوم بود که حضرت شاه
اولیا بقتل عثمان امر نفرموده بلکه عایشه مردم را بکشتن عثمان دلالت و ترغیب
میکرده و میگفت که اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید آن مرد ریش دراز
سوی را خدا بکشد او را راوی گوید که چون طلحه و زبیر بیعت امیر المؤمنین علیه السلام
بشکستند از مدینه بیرون رفتند و روی بمکه نهادند چون بمکه رسیدند عایشه را
یافتند در مکه پس او را از حال بیعت مهاجر و انصار با امیر المؤمنین علیه السلام آگاه
گردانیدند عایشه از آن حال بغایت ملول شد و از روی عداوت نیز او با ایشان
موافقت کرد پس از مکه بجانب بصره متوجه شدند و میگفتند که ما از علی علیه السلام
مطالبهٔ خون عثمان مینماییم و میخواهیم که او را بقصاص خون عثمان بقتل آوریم پس
شخصی ناگاه در میان آواز داد و گفت یا ام المؤمنین تو چگونه امروز بخونخواهی
عثمان قیام مینمایی و حال آنکه قبل از این مردمان را بقتل عثمان امر میفرمودی
و ترغیب مینمودی گفت آن روزی که من بکشتن امر میکردم و بقتل او راضی بودم
امروز که او تایب شد و استغفار نمود و مثل نقرهٔ خالص گشت چگونه او روا بود
ما لکم لا تطالبون بدمه یعنی بخدای که من بخونخواهی او قیام نمایم و کشندهٔ او را بقصاص
او خواهم کشت پس امیر المؤمنین علیه السلام چون از آن حال آگاه شد با جماعت شیعه و

و بجانب متوجه بلاد بصره گردید و چون نزدیک بصره رسید مکتوبی بطلحه و زبیر
ارسال فرمود و ایشان را از طریق ضلالت و غوایت براه هدایت دلالت نمود و این
عبارت آن مکتوبست اما بعد فقد علمتما انی لم ارد الناس حتی ارادونی الی
آخره حاصل این کلام شریف و مضمون این کلمات لطیف آنست که ای طلحه و زبیر
شما هر دو باختیار و اراده خود بمن بیعت کردید و من شما را ببیعت خود اکراه
نکردم و اجبار ننمودم و بر شما روشنست که من کسی را از مهاجر و انصار در این امر
دلالت نکردم بلکه مردم باختیار خود مرا اختیار نمودند پس اگر بیعت شما با من
بر سبیل اختیار واقع شده است باید که از این عصیان برگردید و توبه نمائید
و شما بجهت نموده اید و استغفار کنید تا خدای تعالی از گناه شما درگذرد و اگر
از روی اکراه و اجبار بوده است پس شما چرا اظهار طاعت من نمودید و حقای
معصیت بمن کردید ای زبیر تو که سوار قریش و مرد میدان و شجاع یگانه و ای طلحه
تو بزرگ مهاجری و شما را دفع این منصب از من پیش از بیعت و قبل از اقرار
با آنکه خلافت حق منست آسانتر بود و آنچه میگوئید که عثمان بن عفان را من
کشته ام و شما این حرب و قتال را بواسطه خونخواهی او مینمائید اینست در میان ما
و شما حکم آنانیکه در مدینه ماندند و از احوال قتل عثمان آگاه و خبردار اند و کیفیت بر
آن مطلع اند پس باید که شما از ایشان سؤال کنید تا بر همه کس ظاهر شود که
کشنده عثمان منم یا عثمان و اولیای خون عثمان اولاد او و اقربا میند و ایشان
حاضرند بمطالبه خون عثمان حق ایشانست نه حق شما زیرا که شما هر دو بیگانه اید
از اینحال و با من بیعت کردید و عهدی که کرده بودید بشکستید و از من برگشته

و زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله را اغوا کرده بود و او را از منزل و بیرون برده بود و حال
او را خدای تعالی امر فرموده است که در خانه خود قرار گیرد و خروج ننماید و مکتوبی
دیگر بعایشه ارسال فرمود بدین مضمون اما بعد فانک خرجت من بیتک
عاصیة لله تعالی حاصل آنکه ای عایشه تو از خانه خود بیرون آمدی و در خدا و
رسول عاصی شدی و زعم تو آنست که در صدد اصلاحی و حال آنکه تو طلب امری
میکنی که خدای تعالی و سید انبیا صلی الله علیه و آله ترا بآن تکلیف ننموده اند ای عایشه
تو با من بگو که زنان را با لشکرکشی و قتال چه صنف کار است و رجال را چه کار داشت و ترا
بخونخواهی عثمان چه نسبتست عثمان مردی بود از بنی امیه و تو زنی از قبیله بنی
تیم ای عایشه بدان و آگاه باش که آنکس که ترا باین کار واداشته و بر این مطالبه گماشته
گناه او از گناه آن کسانیکه عثمان را کشتند اعظم و اکبر است و این حرکت از تو بجز این
دیگران و این خشم تو از غضب دشمنانست ای عایشه از خدای بترس و بخانه
خود باز گرد و در پرده بی همین قرار گیر داوری گوید که چون مکاتیب سلطان اولیا
بآن اعدای دین رسید آن موعظت و نصیحت هیچ در ایشان تاثیر نکرد
و همچنان بر جاده ضلالت اقدام استوار کرده بحرب شاه اولیا اقدام کردند و
میگفتند ای پسر ابوطالب از این نوع مواعظ و نصایح ساکت باش و از اینگونه
حکایات خاموش شو که ما مرکب طمع تو نشویم و در حیز فرمان تو در نیاییم
و پا در دایره فرمان تو ننهیم پس هر چه میتوانی کرد بکن که ما از تو بیزاریم و از
لشکر تو ترس نداریم و با تو در مقام کارزاریم **بیت** با سیه دل چه سود خواندن
وعظ ؟ نرود میخ آهنی در سنگ آنگاه امام علیه السلام چون دید که آن جماعت از طریق

طاعت او روی تافته اند و از شیطان رجیم تقویت و گمراهی یافته اند در ساعت اصحاب
خود جمع نمود و خطبهٔ بلیغ آغاز کرد و در آن خطبه یاد فرمود که من در حرب این جماعت
تأنی فرموده‌ام و ایشان را اولا نصیحت فرموده‌ام که شاید از طریق ضلالت باز آیند
و بخدای تعالی رجوع نمایند و استغفار کنند اکنون ایشان از من جنگ میجویند
و با من حدیث محاربه میگویند و تنها میدانند که من از جنگ ابطال و کارزار
دلاوران و مبارزت دشمنان نترسیده‌ام مردانگی شیوهٔ من و دلاوری پیشهٔ من
است و غرض من از تمهید آن مواعظ و تقدیم این نصایح تنبیه بود اکنون چون
بر همه روشن شد که ایشان بر ضلالت خود مصر و بر غوایت خود مستمراند و بر
حرب من اقدام مینمایند و مرا بجنگ و شوکت خود تخویف و تهدید میکنند پس اگر
بجنگ ایشان اقدام ننمایم و با ایشان در میدان مبارزت در نیایم معذور باشم و مرا
ابوالحسن علی ابن ابیطالب علیه السلام نگویند که از شر او سفیهی من قبایل عرب و
صنادید قریش را جگرها سوخته و زهرها آب گشته و بر هر کار من مرا مخذول و
مقهور نخواهد ساخت و عنقریب ظفر و نصرت که مرا با آن وعده کرده اند و بشارت
داده اند و بشارت داده اند بمن خواهد رسید **بیت** دشمن جاه مرا هرگز نخواهد
بود دست * دد بر عنقای سر زبر کیست با دو شیر لنگ * همچنان کز آستین فرخی
می بندد ملك * ز آتش شمشیر برق آسای کافر سوز من * کیست دشمن تا
وجودی باشدش در پیش من * پشتهٔ خاکستر است اندر ره دریا سمك * ای
محبان حامی و ای مخلصان ناصر بدانید و آگاه باشید که جهاد با اعدای دین و
کشته شدن در راه یقین نزد صاحبدلان و هوشیاران خوشتر است از مونس و د

ذاتش

ذاتش چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده والذی نفس
یعنی بخدائی که جان علی ابن ابیطالب علیه السلام در قبضهٔ قدرت اوست که اگر هزار
زخم شمشیر که در راه خدا بر علی ابن ابیطالب علیه السلام زنند او را بهتر است از مرگی که
آن بر بستر بحت باشد پس آن سرور دین دستهای مبارك برداشت و رو بسوی
آسمان کرده فرمود که خداوندا تو میدانی و آگاهی که طلحة بن عبدالله دست بیعت
بمن داده و بطوع و رغبت خود با من عهد کرده و اکنون از دایرهٔ طاعت من بیرون
رفت و نقض بیعت من نموده و عهد خود بشکست و عداوت من اختیار کرده و با من
در مقام خصومت خدایا او را مهلت مده و هلاك کن الهی تو آگاهی که زبیر
بن عوام علاقه خویش را قطع کرده و در موقف عداوت قدم استوار نموده و علم
محاربهٔ من بر افراخت و با اعدای دین در ساخت و حال آنکه میدانند که ستمکاره
ظالمست خدایا شر او را از من دفع کن و آزار او را از من دور گردان و با او آن کن که
شایسته و لایق اوست نوعی که تو خواهی و بهر صورت و صفت که تو اختیار کنی
و چون آن سرور اولیا این دعا فرمود لشکر از هر دو جانب اسلحهٔ حرب خود راست کردند
و لباس حرب در پوشیدند و جنگ را آماده شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام هنوز
در میان آن دو صف ایستاده بود و بر استری نشسته و عمامهٔ سیاه بر سر نهاده
و در بر آن سرور بغیر از پیراهنی و بردی در دوش آن دین پرور چیزی نبود پس چون
آن حضرت مشاهده فرمود که عزیمت ایشان بر جنگ مصمم است آواز برداشت
و فرمود که کجاست زبیر بن عوام باید که نزد من آید که مرا با او سخنی است پس
اصحاب بآنجناب عرض کردند که یا امیرالمؤمنین بی سلاح و آلات حرب نزد زبیر

خود خواندی و از ابطال عرب است و سلح و ملبس چنانکه می بینی از او هیچ اندیشه نمیکنی و
از صلابت و شجاعت او هیچ باکی نداری مباد که کمین کند و آزاری بتو رساند
شاه اولیا فرمود که من از و باکی ندارم و از شر او ایمنم انگه دیگر با زبیر فرمود و
او را نزد خود خواند پس زبیر نزدیک شاه اولیا آمد امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که ای زبیر چرا نکث بیعت کردی و عهد که با من کرده بودی بشکستی و از
طریق مستقیم برگشتی و عداوت من اختیار کردی چه چیز ترا باعث شد بر این حال
زبیر گفت که ما از تو طلب خون عثمان میکنیم زیرا که او مظلوم کشته شد و تو که
علی بن ابیطالبی قاتل اوئی و کشندهٔ او غیر از تو کسی دیگر نیست شاه اولیا فرمود
که کشندهٔ عثمان توئی و اصحاب تو پس اگر بر کشندهٔ عثمان قصاص واجب باشد
باید تو را و اصحاب تو را بقصاص بکشند و باید که تو طلب قصاص از نفس
خود نمائی و خود را بقصاص او بکشی ای زبیر توبه کن و بخدا تعالی باز گرد
و من از تو چیزی میپرسم بان خدائی که غیر از او پروردگاری نیست و بان خدائی
که قرآن کریم بحبیب خود فرستاد که با من راست بگوی آیا یاد داری و آن روزی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از تو پرسید که آیا علی را دوست داری تو
گفتی یا رسول الله چه چیز مرا از دوستی او مانع میشود آری من او را دوست
میدارم و چگونه من او را دوست ندارم و حال آنکه او پسر خال منست انگه پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که یا زبیر زود باشد که تو بر علی عاصی شوی و دشمنی
او اختیار کنی و حال آنکه تو ظالم باشی زبیر چون این حکایت از امیر المؤمنین علیه السلام
بشنید گفت ای پسر خال من تو راست میگوئی و حال چنین است که تو حکایت فرمودی

انگه بار دیگر حضرت شاه اولیا با او خطاب نمود و فرمود که بان خدائی که قرآن مجید
بمحمد صلی الله علیه و آله بحق و راستی فرستاد که از تو چیزی میپرسم با من راست بگوی
و انصاف نگهی یاد داری و آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از منزل ابن
عوف بیرون آمد و تو با آن حضرت بودی و آن حضرت دست تو گرفته بود
پس در آن حالت من حاضر شدم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردم
آن سید و سرور در روی من بخندید و من نیز در روی آن حضرت بخندیدم
انگه تو در روی من نگریستی و گفتی ای پسر ابوطالب هرگز مزاح خود را ترک نکنی
و همیشه میخواهی که با مردم مزاح کنی چون پیغمبر از تو این سخن بشنید تو را از این
سخن منع کرد و گفت ای زبیر خاموش باش و این چنین سخن درشت ناپسندیده در حق
علی مگو که علی از هزل و سخن ناپسندیده منزه است بدرستی و راستی ای زبیر که
تو از علی عاصی شدی و در حق او ظلم و ستم خواهی کرد زبیر چون این حدیث از زبان
شاه اولیا استماع کرد گفت یا علی راست فرمودی و قصه چنین است که حکایت
کردی و من این حکایت را فراموش کرده بودم و این زمان بیاد من آوردی و اگر من
این حکایت پیش از این از تو میشنیدم عهد تو نمیشکستم و در تو عاصی نمیشدم
من این زمان با تو جنگ نمیکنم و از معرکه بیرون میروم انگه زبیر از پیش امیر المؤمنین
بگشت و نزد عایشه رفت عایشه چون او را متغیر یافت گفت ترا چه میشود
زبیر گفت من همیشه در جمیع مواقف در زمان جاهلیت و اسلام صاحب بصیرت
بودم و امروز در محاربهٔ علی در شک افتادم و در مقام حیرتم این بگفت و صفوف را
بشکافت و از معرکه بیرون رفت و در منزلی از منازل بنی تمیم نزول کرد مرد ب

جرموز بجانبش او را بکشت و در وقتی که ابن جرموز ضیافت او مینمود و زبیر در خواب
بود و دعای امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او مستجاب شد و اما طلحه بقتال شاه اولیا
مشغول شد تیری بر او خورد و او بزخم آن تیر بدرك واصل شد **بیت**

خدنگ بلا از قضا در رسید ٭ بر او خورد و رگهای جانش برید ٭ نه تیر بلا
کشته بهر که او ٭ بود بر عدو اولیا را عدو ٭ و چون طلحه جان داد آتش جنگ اشتعال
یافت شاه اولیا علیه السلام این آیه از کتاب الله تلاوت نمود که وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم
مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ
يَنتَهُونَ و چون از تلاوت این آیه شریفه فارغ شد سوگند یاد فرمود که این آیه
در اسلام بیش از این مقاتله در هیچ محاربه واقع نشد پس هر ساعت آتش جنگ
افروخته تر میگردید و گوش هوش بجز قعقعه سلاح و صدای قتال چیزی دیگر
نمی شنید راوی گوید که در آن حال مردی از اعدای اهل اسلام عبدالله نام از صف
لشکر عایشه بیرون آمد و در میان هر دو صف بایستاد و اسب جولان میداد
و میگفت کجاست ابوالحسن علی ابن ابیطالب علیه السلام باید که بیرون آید و با من
کارزار نماید که مرا امروز با او آرزوی جنگست شاه اولیا چون آن صدا از
آن ملعون شنید در ساعت بسوی او تاخت و بیک ضربت کار او را بساخت و
بخواری از پشت اسبش بروی خاك انداخت و هنوز او در میان خاك و خون
می طپید و می غلطید که شاه ولایت در آن حالت با او خطاب فرمود و گفت
ضربت ابوالحسن را چگونه دریافتی اکنون آن شیر بیشه شجاعت بهر جانب می تاخت
و در هر حمله سرها از تن دشمن می انداخت تا آنکه ضعف در اصحاب جمل ظاهر شد

و آتش حرب ایشان را بسوخت و سباً فسباً از آن گروه کشته می گردید و ازین ضیق
مفری نمی دیدند پس ناگاه شخصی از لشکر عایشه بیرون آمد و خود را بشجاعت
و دلاوری می ستود و کلمات دلاوری میفرمود و تعرض بشاه اولیا میکرد و این بیت میخواند **بیت**

اضربکم ولو اری علیاً ٭		عممته ابیض مشرفیاً ٭	

یعنی ای اصحاب علی ابن ابیطالب علیه السلام من شما را با این شمشیر خود میزنم و اگر
علی علیه السلام را ببینم این تیغ خود را از خون او آلوده میکنم پس چون شاه ولایت از آن
ملعون این حکایت بشنید در زمان خود را باو رسانید و بیک ضربت از پشت
اسبش در گردانید راوی گوید که ضربت ذوالفقار چون بر روی آن ملعون واقع
شد از میان کاسه سر او بیرون رفت پس شاه اولیا برگشت و میخواست که خود را بصف
لشکر اصحاب رساند که ناگاه آوازی از قفای شاه اولیا بگوش آنحضرت
رسید که منافقی می گفت که یا علی تو را هیچ میل بجنگ من میشود شاه اولیا چون
التفات نمود تا معلوم کند که گوینده آن سخن کیست دید که قابل ابن ابی خلف
خزاعیست از اصحاب عایشه پس امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود که چون تو از من
طلب مبارزت مینمائی اینك من با تو در مقام کارزارم و از جنگ تو ابائی ندارم
و تو میدانی که شجاعت پیشه منست و دلاوری شیمه من اما ای پسر ابی خلف تو
هیچ بر خود رحم نمیکنی و خواهان قتل خود میشوی و تو مرا میشناسی که گردان
نامدار و دلاوران کارزار در هیچ معرکه از شمشیر من جان نبرده اند و از پنجه
من خلاصی نداشتند و با خود اندیشه کن و خود را از این کار باز دار و چون این سخن
از شاه مردان بشنید در خشم شد و گفت ای پسر ابوطالب این کبر بیان از خود دور

واین بزرگی از سر خود بنه و بیرون آی تا ببینی که ظفر تو راست با مرا امیر المؤمنین علیه السلام
عنان مرکب بجانب آن منافق معطوف داشت و چون نزد آن ملعون رسید آن
خارجی از غایت خشم مبارزت کرد و شمشیر بر شاه اولیا قصد کرد اسد الله الغالب
ضربت او را سپر از خود دفع نمود تا انکه تیغ بر آورد و در حملهٔ اول دست راست
آن ملعون را از تن جدا کرد و در حملهٔ دیگر کاسهٔ سر آن منافق را بشمشیر برداشت
پس چون آن ملعون کشته شد علامت نصرت و فتح و فیروزی در لشکر شاه اولیا
ظاهر گشت و اصحاب آن سرور رو بلشکر عایشه حمله کردند پس شتر بر زمین افتاد
و عایشه مخذول گردید و در هر خانه از خانهای بصره آواز نوحه و شیون می آمد
که بر کشتهای خود می گریستند و مینالیدند راوی گوید که اصحاب عایشه در آن روز
بودند از ایشان شانزده هزار و هفتصد و نود کس کشته شدند و از لشکر
شاه اولیا هزار و هفتاد کس شهید شدند و بنعیم مقیم رسیدند و ایشان
بیست هزار کس بودند روایت کرده اند که در آن روز محمد بن طلحه که معروف بسجاد
بود با پدر خود در لشکر عایشه بود شاه اولیا باصحاب خود فرموده بود که هر که
از شما بر محمد بن طلحه ظفر یابد باید که او را نکشد و او را بنزد من آورد و شعار
اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز حم بود پس اتفاقا شریح بن اوفی عبسی
از اصحاب شاه اولیا باو رسید و او را نشناخت که او محمد بن طلحه است تا بوصیت
شاه اولیا قیام نماید و او را نکشد پس ناگاه نیزه بر او زد محمد بن طلحه گفت حم
چنانکه شعار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود شریح ایندم دریافت که آن محمد بن
طلحه است و او از اصحاب امیر المؤمنین است از کردهٔ خود پشیمان گردید لکن تلافی

هم در آن دم فایده نداد و آنچه کاتب قضا برای او نوشته بود باو رسید و این حال سبب
باماند شریح بن اوفی رسید و بنظم در آمد و این شعر در آن روز بزبان شریح جاری شد

واشعث قوام بآیات ربه	قلیل الاذی فیما تری العین مسلم
هتکت بصدر الرمح جیب قمیصه	فخر صریعا للیدین وللفم
علی غیر شیء غیر ان لیس تابعا	علیا ومن لا یتبع الحق یندم
یذکرنی حم والرمح شاجر	فهلا تلا حم قبل التقدم

حاصل مضمون این ابیات آنست که محمد بن طلحه از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود
و از نجباء اصحاب حق و پاک عقیده و از آزار و ایذای مسلمانان بعید بود و او را
متابعت پدر در لشکر مخالفت شاه اولیا بکشتن داد و من در حالتی که نیزه بر سینه
او فرو بردم او از پشت اسب خود بر زمین افتاد و هلاک شد و اگر تلاوت او حم را
پیش از طعنهٔ من مینمود هرآینه او مقتول من نمیشد انگه شاه اولیا بر سر او
بایستاد و فرمود که این شخصی است که او را نیکوئی با پدر بکشتن داد و در آن روز
مالک اشتر عبد الله بن زبیر را از پشت اسب در افکند و بر بالای سینه اش
نشست و میخواست که او را بکشد عبد الله در آن حالت فریادی کرد و بجانب
عایشه می گفت اقتلونی و مالکا معی را و مالکا را بکشید و عایشه آواز او را
میشنیدند و نفهمیدند که مقصود او قتل مالک اشتر است و اگر معلوم می
کردند که مراد او مالک اشتر است هرآینه مالک را میکشتند بعد از آن ابن زبیر
خود را از چنگ مالک خلاص گردانید و بگریخت راوی گوید که چون آتش حرب
فرو نشست و عایشه و اصحاب او مخذول گشتند و اعلام نصرت علی علیه السلام عالی

کردید عایشه در شهر بصره درآمد و در خانه قرار گرفت عمار یاسر با مالک اشتر نزد عایشه رفتند عایشه خطاب بعمار کرد و گفت یا ابا یقظان با تو چه کس است گفت عمار فرمود که مالک اشتر است که همراه منست پس عایشه با مالک گفت که تو بودی که خواهر زاده من عبدالله بن زبیر چنین و چنان کردی و میخواستی که او را بکشی مالک فرمود که آری من بودم که با او چنان کردم که شنیدی اگر نه آن بودی که من پیر بودم و روزه دار و بواسطه آن که ترا بجوانی از من نشتر بود هر آینه که او را میکشتم و شر او را از اهل اسلام دفع میکردم پس عایشه گفت ای مالک مگر تو نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که ان المسلم لا یقتل الا عن کفر بعد ایمان او زنا بعد احصان او قتل نفس حرم الله قتلها یعنی ای مالک تو میخواستی که عبدالله را بکشی و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که قتل مسلم روا نبود الا آنکه مرتد شود و یا آنکه محصن باشد و زنا کند یا آنکه مسلمی را بظلم و ستم بکشد مالک رضی الله عنه چون این حکایت از عایشه استماع نمود در جواب عایشه فرمود که یا ام المؤمنین علی احد الثلثة قاتلنا یعنی من که با عبدالله قتال کردم و میخواستم که او را بکشم برای یکی از آن سه چیز بود که گفتی یعنی چون عبدالله سبب خروج بر امیرالمؤمنین علیه السلام شد و کافر گردید پس از این جهت قتل او بر من حلال شد آنگه مالک رحمه الله

در حضور عایشه این شعر انشا کرد **شعر**

اعایش لولا اننی کنت طاویا * ثلاثا لالفیت ابن اختک هالکا
عشیة یدعو والرماح تحوزه * باضعف صوت اقتلونی و مالکا

فلم یعرفوه اذ دعاهم و غره * حدب علیه فی العجاجه بارکا
فنجاه منی اکله و شبابه * و انی شیخ لم اکن متماسکا

حاصل مضمون ابیات آنکه ای عایشه بدان و آگاه باش که اگر نه آن بودی که من صایم بودم و سه روز بود که طعامی نخورده بودم هر آینه خواهرزاده خود عبدالله را از مقتولان می یافتم و او را در پیش خود از کشتگان میدیدی ای عایشه یاد کن آن ساعتی که در آن روز بر آن سواران می گفت که بکشید و من برسینه او نشسته بودم و با آواز ضعیف خود مردم را میخواند که مرا و مالک را بکشید و هیچکس مقصود او را نفهمید و شجاع قوی تن بر بالای او نشسته بود و زانوی خود بر او گذاشته بود اما قوت جوانی او را از پنجه من خلاص کرد و دیگر آنکه او فاطر بود و من صایم و ضعف پیری مرا دریافته بود و در اخبار آمده است که زنگی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است روایت کرد که من از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود که من چشم فتنه را کور گردانیدم و اگر من نبودم اصحاب النهر و اهل جمل کشته نمیشدند و اگر من نمیترسیدم از آنکه شما عملهای خود را ترک کنید و اکتفا بثواب این جهاد نمائید هر آینه شما را آگاه میگردانیدم از آنچه خدای عزوجل حکم فرموده است و بیان کرده و پیغمبر خود را از آن خبر داده است از ثواب جزیل و اجر جلیل که بسبب این جهاد از برای شما مقرر و مهیا کرده است راوی گوید که روزی از قریش جماعتی نزد معاویه حاضر شده بودند و یکی از ایشان عبدالله بن زبیر بود و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام عدی بن حاتم در آن مجلس حاضر بود آن جماعت قریش با معویه گفتند که ما را رخصت ده

که با عدی بن حاتم که از اصحاب بوتراب است گفتگو کنیم و بحاضر نائیم معویه گفت که
من شما را میگویم از او خاموش باشید و تحریک او بکنید ناگاه شما را در مجلس من
شرمنده و منفعل نسازند و ایشان از معویه نشنیدند و گفتند تو را از این باک
نیست ما را با او بگذار و ایشان از نعم آن بود که او جواب خواهد گفت که منشا
اشتهار امشو و معویه ایشان را رخصت داد و چشم عدی در روز جمل بواسطه زخم
نجا دنا بینا گشته بود و آنکه عبد الله بن زبیر از عدی بن حاتم پرسید که یا ابا طریف
چشم تو در کدام روز نابینا شد عدی فرمود که در آن روز که پدرت از خلیفه امیر
المومنین علیه السلام فرار نموده بخواری و زاری کشته گردید و حالت اشتر بوده
بر تو میزد تو از چنگ حالت خلاص شدی و فرار کردی و گریختی پس عدی

چون این بگفت این شعر آغاز کرده **شعر**

اما والی یا ابن الزبیر لو انتی	لقیتک یوم الزحف رمت مخطا
وکان ابی فی طی و ابوا صحابتی	کریم نجا عروقها القیطا
ولو رمت شتمی عند عدل قضائهم	لرمت به یا ابن الزبیر مخططا

یعنی ای پسر زبیر بدان و آگاه باش که اگر من در روز جمل بتو میرسیدم و تو مرا در آن
معرکه می‌دیدی هر آینه تو را در آن دم یارای آن نبود که بنا حق و آزاری رسانی
بلکه در آن دم تو با من در مقام مذلت و تواضع می‌بودی و تو اصل مرد صدان
و آبا و اجداد مرا میشناسی و بر تو روشن است که پدر و جد من بیشتر از عدل
و راستی بجا ون مبکرده اند و اگر دشنام و اهانت تو مرا در پیش اهل عدالت و
و نیکان و راستان باشد هر آینه تو بواسطه آن مذموم و پشیمان میبودی

ومردم

ومردم تو را از اینجهت ملامت بسیار میکنند معویه چون این مقال از عدی بشنید
عبد الله زبیر را مخزی و منفعل و مفتضح یافت گفت من شما را نصیحت کردم و گفتم
که از او خاموش باشید شما از من نشنیدید پس شنیدید آنچه شنیدید و زمخشری
در کتاب ربیع الابرار آورده است و از جمیع بن عمیر روایت کرده که عمیر فرموده که من
روزی نزد عایشه رفتم و از او پرسیدم که یا ام المومنین مرا خبر ده که دوست ترین
کس نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چه کس بود عایشه گفت که دختر او
فاطمه زهرا علیها السلام گفتم که سخن من در مردانست و من تو را از مردان می پرسم
عایشه گفت که شوهر دختر او و چگونه چنین نباشد فوالله انکان لصواما قواما
یعنی بخدای که علی ابن ابیطالب علیه السلام صائم النهار و قائم اللیل بوده و لقد
سالت یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض الموت در کنار علی علیه السلام
بوده و دست ملک الموت قبض روح مطهر آن جناب نمود پس عمیر گفت که
من چون این حدیث از عایشه شنیدم گفتم که چون تو میدانستی که علی ابن ابیطالب
علیه السلام نزد آن حضرت دوست ترین خلق خدا بود پس چرا با او محاربه کردی و در
وی عاصی شدی پس عایشه چون این سخن بشنید معجر خود را بر روی خود
فرو گذاشت و بگریست و گفت این بود نصیب من در کارخانه قضا و در بعضی
روایات آمده است که در مرض الموت از عایشه پرسیدند که ترا در جنب پیغمبر صلی الله
علیه و آله دفن کنیم یا نه و گفت مرا در جوار پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن مکنید
زیرا که من بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله احداث امری کردم که بسبب آن شایسته
مجاورت آن حضرت نیستم اینست قصه حرب جمل و حکایت عایشه و طلحه و زبیر

بر سبیل اختصار و تفصیل این حکایات در کتب مطوله مسطور است و ما بهمین قدر
اکتفا کردیم زیرا که همین قدر مطلوب را کافی بود بدانکه مردمانیکه در زمان شاه
اولیا بودند در حروب آنحضرت بچندین گروه شدند گروهی که دیده دل ایشان
بتوتیای هدایت مکحل نبود کمر عداوت بر میان بستند و طریق مخالفت اختیار کردند
و آخرت خود را بزیان آوردند و گروهی دیگر اقتدا بآن پیشوای قبله یقین نمودند و
فیروزی یافتند و گروهی دیگر در شک افتادند و مطرود شدند و میگفتند که
ندانیم که حق با علیست یا نه و تخلف ورزیدند و در آخر پشیمان گشتند و چگونه
کسیرا در حق آن شاه دین پناه تردد شود و در حقیقت آن سلطان دین شک
کند و حال آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حق آن سرور فرموده
است که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق مع علی کیف ما دار یعنی بار خدایا دوست بدار کسیرا که علی را دوست
دارد و یاری کن کسیرا که علی علیه السلام را یاری کند و مخذول گردان کسیرا که
علی علیه السلام را مخذول کرده اند و حق را با علی گردان و شک نیست که دعای
پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق آن دین پرور مستجابست و چون دعای آن
حضرت مقرون باجابت بود پس لازم آید که علی ولی خدا باشد و دوستان علی
مؤمن باشند و عدو علی دشمن خدا بود و اعدای علی همه کافر و ملعون باشند
و ناصر او منصور باشد و آنکه علیرا فرو گذارد مخذول باشد و بهر جانب که
علی علیه السلام میل نماید حق با او باشد و از او مفارقت نکند و در همه کارها مصیب
و محق باشد و هرگز از او هیچ حکمی و امری بخطا و غلط مقرون نشود و از دعای

مذکور

مذکور چنان مستفاد میشود که هر که مخالفت علی بن ابیطالب علیه السلام کند یا او را
فرو گذارد و در حالی از احوال او را منع کند از آنچه او خواهد یا خواهد که او را چیزی
دارد که آن در نظر او مکروه و ناپسندیده باشد یا آنکه قیام بامر او ننماید و در تولی
او عاصی شود یا حق او را غصب کند یا در حقیقت او شک کند یا در افعال و حرکات
و سکنات او را بیازارد و ملامت نماید آن کس مخطی و گناهکار باشد و عدوی پیغمبر
و شک نیست که دشمن پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمن خداست و دشمن خدا کافر
است و این کلامیست روشن و حاجت ببیان ندارد **بیت** بعصمت و جلالت و
عفت نروی قدرت ٭ شاید بسر بی حسن داوری ٭ از انبیا و کاینات بحق
ذات مصطفی ٭ از هر که بود و هست و بود جمله بهتری ٭ والله کان عاقبة
الامر خاسر ٭ من یقتدی برای امام الحروری ٭ **فصل** از جمله حروب
آنحضرت حرب صفین است که مشتمل بر وقایع عظیمه و شدائد جسیمه
که دلهای دلاوران در آن از مقام آرام از جنبش اضطراب افتاد و اطفال از اهوال
و اصوال آن وز پیری کشیدند و آهن و فولاد از آتش محاربه آن ساعت در گداز
بودند و قلوب صنادید و ابطال در معرض سقوط و هبوط میشدند و رؤس
اجلاء و شمشیرهای تیز انگیز می گردید و جانهای گردان و دلاوران از نیزه‌ها
و طعنها مجذوب و مسلوب میشد و تنهای پهلوانان و سروران بخون ایشان
آغشته میگشت و مرغ روح دلیران و سواران میدان هجران قفس تن پرواز
میکردند و لبان زنان و تنهای شجاعان مهرویان در رضا به خون میطپیدند
و میغلطیدند و از استغاثات و شدائد آن معارک و مهالک رستخیز ظاهر بود که اطفال

مهود و عقایف مستو دلاز برای معاونت رجال و حمایت ابطال در میدان حرب
در آیند و با الخصام محاربه نمایند و بسی تیغهای نان بین و اندامهای سیمین که در آن
صحرا و بیشه کرکان و طعمه کرکسان و زاغان کردید و بسی خیمهای جاحدان که
بعم انوف ماه طعنات در آن بیابان از ینابیع اسیاف فرسان بنی هاشم و از
عیون اسلحه و رماح ابطال بنی عبد المطلب روان کردید و مهاجر و انصار از یمین
و یسار همه کمر طاعت بر میان بستند و نصرت آن سید و سرور اولیا مینمودند
و در خدمت کرار غیر فرار امام ابرار در قمع جموع اجلاف و کفره و نفاق و تشتت
سرداران اهل خلاف و شقاق و انده دقایق حروب و شکستن صفهای کروه
دو حسب عالی و صاحب نسب سامی و شجاع محامی بودند **بیت** در روی زمین
و تحت افلاک ⁂ مانند علی نبود فتاک ⁂ در حرب عدو همیشه غالب ⁂ مردانگن
مظهر العجایب ⁂ سلطان سریر سروری اوست ⁂ سر دفتر صف دلاوری اوست ⁂
کشاف کروب مصطفی اوست ⁂ شاینده مدح لافتی اوست ⁂ او قطب معارف
الهیت ⁂ او لایق تخت پادشاهی اوست ⁂ شاهی که انیس مصطفی بود ⁂ حقا
که علی مرتضی بود ⁂ دانسته همه ز راه یقین ⁂ عارف بیقین دقایق دین ⁂ کردان و
دلاوران میدان ⁂ از ضربت پنجه اش گریزان ⁂ از شدت بازوی اوست خارج
جان از تن و قالب خوارج ⁂ این مجمل حال آن شهنشاه ⁂ این نبذ حال قصه کوتاه ⁂
و در این مقام ما را ناچار است از ذکر بعضی حکایات که در واقعه صفین در کتب
معتبره مسطور است و ما از کثیر بیسیر و از طویل بقصیر اکتفا میکنیم تا سامع از
استماع آن ملول نگردد در روایتی چنین است که در آن معرکه محراق بن عبد الرحمن از

عسکر معویة بن ابی سفیان بیرون آمد و طلب مبارزت کرد مؤمل بن عبد الله مرادی
از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بجنگ آن شامی ملعون بیرون رفت شامی او را
بکشت و از اسب خود فرود آمد و سر مؤمل را از تن جدا کرد و روی او را بر زمین
بمالید و بر و افکند و سوار شد پس شخصی دیگر از لشکر امیر المؤمنین علیه السلام
بحرب آن خارجی بیرون رفت نام او مسلم بن عبد ربه و او از قبیله عضد بود
و چون بشامی رسید با یکدیگر در آویختند آن خارجی شامی مسلم را نیز بکشت
و با او نیز چنان کرد که با مؤمل کرده بود شاه اولیا چون حرکات آن شامی ملاحظه
نمود دید آن ملعون هنوز در موقف خود ایستاده بود و طلب مبارزت مینمود
که ناگاه اسد الله الغالب خود را باو رسانید و آن ملعون نمیدانست که آن
شاه اولیا است انگه امیر المؤمنین علیه السلام مبادرت نموده و شمشیر بر دوش آن
خارجی زد چنانکه دوش او را از تن جدا کرد و بر زمین انداخت پس آن حضرت
از پشت جواد خود نزول فرموده و سر آن ملعون را از تن جدا کردانید و رویش را
بر زمین بمالید چنانچه آن ملعون با اصحاب آن شاه عالم پناه کرده بود و آنگه
رویش را بآسمان کرد و سوار شد پس آواز داد که هل من مبارز پس سواری
دیگر از لشکر معویه متوجه امیر المؤمنین علیه السلام شد و او را معلوم نبود که او علی بن
ابیطالب علیه السلام است پس امیر المؤمنین علیه السلام او را بشمشیر کین هلاک کردانید
و با او نیز چنان کرد که با سوار اول کرده بود و آواز داد که هل من مبارز شامی
دیگر از عسکر معویه بیرون آمد و قصد حرب شاه اولیا کرد و او نیز ندانست
که آن امیر المؤمنین علیه السلام است سلطان ولایت او را نیز هلاک کردانید و همچنین

یکی از لشکر معویه قصد امیر المؤمنین علیه السلام می کردند و کشته میشدند و
نمیدانستند که آن شاه اولیا است تا آنکه هفت کس از ابطال شام در آن ساعت
در دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند پس اصحاب معویه چون آن شجاعت
و دلاوری مشاهده کردند بترسیدند و هیچکس را از ایشان آرزوی مبارزت نمی
شد پس معویه روی بغلام خود کرد نام او حرب بود و نام او در شجاعت
مشهور بود گفت ای حرب بیرون رو و کار این سوار بساز و هیبت او را از لشکر
من دفع کن که او شوری در لشکر من انداخت و خود دیدی که با پهلوانان و
سرداران لشکر من چه پرداخت حرب غلام دانا بود و زیرک گفت ای معویه
من شجاعت این سوار را دو مرتبه بینم که اگر از لشکر تو یک یک پیش او روند کار
زار نمایند یکی را زنده نگذارد و دمار از لشکر تو بدر آورد پس اختیار از توست
اگر خواهی بیرون روم و من بیقین میدانم که از شمشیر او جان نبرم و اگر خواهی
مرا بگذار تا در معرکه دیگری بکار تو آیم معویه چون این سخن از حرب بشنید گفت
لا والله من نخواهم که تو کشته شوی تو در مکان خود ثابت باش تا دیگری بیرون
رود و کار این سوار بسازد دیگر باره امیر المؤمنین علیه السلام آواز برداشت
و طلب مبارز نمود هیچکس از لشکر معویه یارای آن نداشت که بحرب شاه اولیا
روند آنگه امیر المؤمنین علیه السلام مغفر از سر مبارک خود برداشت و بلشکرگاه
خود مراجعت نمود پس از لشکر معویه کریب بن صباح بیرون آمد و مبارز
طلب کرد و او در میان لشکر شامیان شجاع معظم بود برقع خولان از لشکر
امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت آن شامی ملعون او را بکشت پس دیگری از

اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت و با کریب کارزار کرد کریب ملعون او را
نیز بکشت شاه اولیا چون آن حالت از دور مشاهده نمود دید که آن ملعون شجاع
عظیم است خود متوجه آن خارجی شد و در مقابل آن ملعون بایستاد و فرمود
تو کیستی آن ملعون گفت من کریب بن صباح حمیریم پس چون شاه ولایت اسم و نسب
او را معلوم کرد گفت ویحک یا کریب بخدا تعالی بازگرد و توبه کن و من ترا بکتاب
خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت میکنم و تو سوار یگانه و مرد میدانی
و من ترا نصیحت میکنم و خیر تو میخواهم و معویه ترا رها و به سفرهنمای کریب
خود را دریاب و نصیحت من قبول کن و از کرده خود پشیمان شو تا ترا باشد آنچه
ما راست و بر تو باشد آنچه بر ماست کریب چون این حکایت از امیر المؤمنین علیه السلام
بشنید گفت تو چه کسی و نام و نسب خود را بگوی شاه اولیا فرمود که من علی بن ابی طالبم
کریب ملعون چون نام امیر المؤمنین علیه السلام بشنید گفت یا علی نزد من آی تا ضرب
دست من ببینی آنگه تیغ خود را از غلاف بیرون کرد و اظهار شجاعت و مردانگی
مینمود سلطان ولایت میل بجانب آن ملعون کرد و هر دو شمشیر بیکدیگر
نواختند ضربت آن ملعون کارگر نیامد اما ضربت شاه اولیا سبب هلاک آن
ملعون گردید پس بعد از او حارث حمیری از لشکر معویه بیرون آمد آن شیر بیشه
شجاعت آن سگ را نیز بکشت و بعد از او سواری دیگر بیرون آمد شاه دین پناه
او را نیز هلاک گردانید پس دیگری بیرون آمد او نیز در دست امیر المؤمنین و امام
المتقین و یعسوب الدین کشته شد چون آن چهار منافق کشته شدند شاه اولیا
این آیه تلاوت فرمود که الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص پس امام المتقین

در موقف خود بایستاد و آواز برداشت و فرمود که یا معویه هلم الی مبارزتی ولا
تفنین العرب یعنی ای معویه بنزد من آی و با من جنگ کن و لشکر از هر دو طرف
بکشتن مده و بر قتل ایشان راضی مشو معویه چون این ندا از امیر المؤمنین علیه السلام
بشنید گفت لا حاجة لی فی ذلك یعنی من بنزد تو نمی آیم و با تو جنگ نمیکنم و با تو مبارزت
نمی نمایم یا علی تو چهار تن از پهلوانان و دلیران و سرداران لشکر مرا بکشتی ترا بس
پس آنکه شخصی از اصحاب معویه آواز برداشت و نام او عروة بن داود بود و گفت
یا علی اگر چه معویه از مبارزت تو قیام ننمود اینک من در مقابل
تو ایستاده ام بنزدیك من بشتاب تا صفت دلاوران به بینی و مشاهده کنی
امیر المؤمنین علیه السلام بسوی او میل نمود و عنان بجانب او معطوف داشت
عروه مبادرت کرده و شمشیر برآورد و بر امیر المؤمنین علیه السلام زد تیغ او کارگر
نیفتاد پس آن شیر بیشهٔ شجاعت بیك ضربت آن سگ را بنیران واصل کرده
فرمود که انطلق الی النار یعنی ای خارجی برو در آتش بشتاب اهل شام از قتل
عروه بسیار ملول گشتند و از کشتن او عظیم متأثر شدند پس شب در رسید
آمد و لشکران دو طرف آرام گرفتند و ترك محاربت نمودند تا آنکه روز دیگر اسد
الله الغالب در میدان در آمد و طلب مبارزت نمود اصحاب معویه نیز دانستند
که آن شاه اولیاست عمرو بن عاص بر عقب آمد و میدانست که آن سوار
امیر المؤمنین علیه السلام است اما حضرت امام المتقین او را بشناخت و از پیش او
دور می شد و بجانب لشکر خود میل میفرمود و مقصود شاه اولیا آن بود
که او را از لشکر معویه دور گرداند تا در وقت کارزار خود را بلشکر معویه نرساند

چون امیر المؤمنین علیه السلام میل بلشکر خود نمود عمرو بن عاص پنداشت که آن حضرت از او
فرار می کند از عقب شاه اولیا دوان شد و این رجز را میخواند **شعر**

یا قادة الکوفة من اهل الفتن ❊ اضربکم ولا اری ابا ❊

پس امیر المؤمنین علیه السلام برگشت و متوجه عمرو بن عاص شد و این بیت آغاز فرمود

ابو الحسین فاعلمن والحسن ❊ جاء یقتاد العنان والرسن ❊

یعنی اینست پدر حسن و حسین علیهما السلام خود را بتو رسانده که ترا بعنان و رسن گرفته
بسقر رساند عمرو عاص آن زمان دریافت که آن امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام
است از پیش آن حضرت فرار کرده رو بلشکرگاه معویه نهاد امیر المؤمنین علیه السلام
در ساعت با او تاخت و نیزه بر او زد و او را از پشت اسب در انداخت و چون او
بر زمین افتاد که امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر بر او زند و او را هلاك گرداند پس
در آن حالت دبر خود را برهنه ساخت و کشف عورت خود کرد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام در ساعت روی خود از عورت او بگردانید تا چشم مبارکش
بر عورت آن نجس نیفتد و بلشکرگاه خود باز آمد عمرو عاص با مذلت
و خواری و فضیحت تمام خود را بمعویه رسانید و بجز خود ملحق شد معویه
آنحالت که از او مشاهده کرده بود بخندید عمرو گفت از برای چه و از کی میخندی
بخدا سوگند که اگر جنابت بجنگ علی بدانسان که من مبتلی شده باقی روی برگشته بودی
هر آینه استخوان سرت را خرد میشد و حالا تبسم می کنی و حالت را بشارت
میبرد معویه گفت یا ابن العاص اگر تحمل مزاح میشوی با تو مزاح میکنم عمرو
گفت یا معویه من متحمل میشوم و لکن از تو سؤال میکنم که صبر کاه مرد شجاع و دلیری

با کسی روبرو شود بعد از آن اعراض کرده او را نکشد آیا خون از آسمان میبارد معویه
گفت خون نبارد ولکن او برای انکس رسوائی ابدی بار آورد اما بخدا قسم ای
عمرو اگر تو میشناختی که علی مرا و ترا طلب می کند هرگز جرات منکر و اقدام نمی
نمودی که نزدیک او روی در این ماجرا مایل بسیار نیکو گفته گمان دارم که ابا
فراس بن حمدان باشد **بیت** ولا خیر فی دفع الردی بمذلة * کما ردها یوماً
بسوءته عمرو * یعنی دفع هلاک و نزول بلای بنحوی بروجهی که موجب فضیحت
و مذلت باشد چنانچه عمرو عاص در روز صفین کرد هیچ خوبی ندارد و در
ارباب عقل و غیرت کشته شدن بهتر است از خلاصی که باین وجه باشد مجملا
در اصحاب معویه سواری بود معروف به دلاوری و مشهور به شجاعت که نام
او بسر بن ارطاة بود مصنف گوید که همین بسر لعنه الله را معویه با امیر لشکر کرده
سوی یمن فرستاد و او از بدترین مردم و جریترین در عصیان و نافرمانی خدا
و ریختن خونهای ناحق و سخت ترین اهل عالم در دشمنی خدا و رسول خدا
و اهل بیت رسول خدا بود و اقل دنیا و حیاء اکثر جور و عناد و بدخو و زشت
گو و سئی الخلق بود از وجودش چنین صادر میشد تمرد و تسلط و تکبر بی اندازه
داشت و میانه حق و باطل تمیز نمیداد جاهل و فاسق و تندخوی و سیاه دل
و گردنکش و لئیم و فطرت و کفرش از همه کفار اعظم بود ابن اثیر در تاریخ خود
شرحی نوشته که خلاصه آن اینست که معویه بسر بن ارطاة را در سال چهلم
از هجرت با سه هزار سوار بسوی حجاز و یمن روانه کرد چون بمدینه طیبه رسید
ابو ایوب انصاری از جانب امیر المؤمنین علی علیه السلام عامل مدینه بود از آمدن

بسر و استعداد او آگاهی یافت از مدینه بگریخت و بکوفه بخدمت جناب اسد الله
الغالب شتافت و بسر داخل مدینه شد کسی بمحاربه او بیرون نیامد بسر انصار را ندا
درداد که شیخ من یعنی عثمان علیه اللعنة والنیران اینجا بود او چگونه شد بعد از آن
گفت بخدا سوگند اگر چنانچه معویه بمن سپرده بود که متعرض شوم هر آینه
یک نفر جنبنده و بچه ده ساله در این شهر زنده نمیگذاشتم آنگاه جابر بن عبد الله را
طلب کرده از او بیعت خواست جابر بسوی ام سلمه رضی الله عنها گریخت ام سلمه
او را ببیعت کردن اشارت نمود بعد از آن بسر بسوی مکه معظمه بتاخت
ابو موسی اشعری از کشته شدن او بیم کرده فرار بر قرار اختیار نمود و بسر لعنه الله
مردم مکه را ببیعت اکراه و اجبار کرد و از آنجا بسوی یمن روان شد و در آن اوان
عامل یمن از جانب شاه اولیا عبد الله بن عباس بود از آن ملعون هراس
کرده بسوی کوفه نزد علی ابن ابیطالب علیه السلام فرار کرد و عبد الله بن عبد المدان
حارثی را در جای خود خلیفه گذاشت بسر ملعون وارد یمن گردید عبد الله
بن عبد المدان را بقتل رسانید و دو پسر عبد الله بن عباس را گرفته خون آن
دو طفل را بریخت و آن دو طفل در بادیه نزد شخصی بودند آن شخص به بسر
ظالم جافی گفت این طفلها را بکدام جرم و تقصیر میکشی اگر باید ناچار اینها را
بکشی نخست مرا بکش آن سنگدل و خداناشناس آن بیچاره را نیز بکشت گویند
آن شخص در وقت ندادن آن دو طفل مضایقه کرده با مامورین بسر بمحاربه و مقاتله
نمود چند نفر را بجهنم واصل کرده خود نیز کشته شد و این بیت را در حق میخوانند

آلیت من یمنع ما فات الدار * ولا یزال المصلتا دون الجار *

یعنی مرد شجاع و دلیر با مروت آن کسیست که خود را سپر بلای یار و جار کند و
دفع اذیت و آزار از ایشان نماید و در آن زمان زنی آمده گفت یا ابن ارطاة
مردان را کشتی اطفال را از بهر چه میکشی بخدا قسم که در هیچ عهدی نه در جاهلیت
و نه در اسلام مرتکب چنین کار قبیح و شنیع نشده اند و باینگونه جفا اقدام نکرده‌اند
بخدا قسم یا ابن ارطاة آن پادشاهی که قوام سلطنت خود را در کشتن کودکان
صغیر و پیران کهن سال و در بیرحمی بر بیچارگان و قطع ارحام داند هر آئینه آن پادشاه
پادشاه بد و بی خیر است مجملا بسر لعنة الله در همان سفر در یمن جمع کثیری
از شیعیان علی علیه السلام را بشهادت رسانید و این خبر بسمع شریف اسد الله
الغالب رسید حارث بن قدامه را با دو هزار سوار مامور بمجادلهٔ آن ستمکار
فرمود بعد از آن وهب بن مسعود را با دو هزار سوار روانه فرمود آن اشرار
سگ کردار از شنیدن این خبر خائف گشته فرار نمودند و مادر آن دو طفل مقتول
معصوم مقتول جویریه دختر قارط و یا عائشه دختر عبدالله بن عبدالمدان بود
که بعد از وقوع این حادثه آن ضعیفه دیوانه و از هوش و گوش بیگانه شد چنین یا
ادراک نمیکرد و خبری نمی‌شنید و پیوسته یاد بچه‌های خود با دو سینهٔ داغدار در هر
کوچه و برزن از مردم زنان احوال اطفال می‌پرسید و این اشعار میخواند شعر

یا من احس بنیی اللذین هما	کالدرتین تشظی عنهما الصدف
یا من احس بنیی اللذین هما	قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف

آیا کسی هست که دیده باشد دو پسر مرا که آنها مانند دو دانه گوهر بودند که از
صدف بیرون آمده باشند آیا کسی هست که دیده باشد دو پسر مرا که ایشان دل

من و گوش من بودند امروز دل از فراق ایشان بر جای نیست و در فراق ایشان آرام
ندارم و این ابیات در تواریخ مشهور است وقتی که جناب ولایتمآب خبر کشته شدن
آن دو طفل را شنیدند زیاده از حد ملول و محزون شدند و بسر ملعون را
نفرین کرده فرمودند اللهم اسلبه دینه و عقله آن بدبخت از نفرین حضرت جنون
عارض شد پیوسته با شمشیر بازی میکرد چون شمشیر خود را طلب مینمود شمشیر
چوبین بدستش میدادند و خیک باد کرده را در برابر او میگذاشتند پیوسته
خیک منفوخ را با تیغ چوبین میزد و همیشه کارش این بود تا در دار البوار قرار
گرفت الغرض وقتیکه سلطنت بمعویه قرار گرفت عبدالله بن عباس بمجلس معویه
داخل شد در حالتیکه بسر حرامزاده در نزد معویه بود عبدالله گفت آرزو دارم
که کاشکی در آن دم که تو پسران مرا کشتی زمین مرا شکافته فرو میبرد و در آنجا
حاضر میبودم بسر گفت بگیر شمشیر مرا و آنچه دانی بکن عبدالله دست دراز کرده
میل نمود که شمشیر را بگیرد معویه او را گرفته ممانعت کرده و به بسر گفت خدا ترا بکشد
و ذلیل و خوار نماید ترا این چه کاریست که تو میکنی با چنین پیر کهن سال که
عقل و خرد هرگاه شمشیر بدستش بدهی هر آئینه نخست ترا بسزای خود می
رساند عبدالله گفت آری بخدا قسم اول ترا میکشتم بعد از آن بسر را گویند
که سفر بسر بسوی حجاز در سنه چهل و دو بود رجعنا الی الحدیث چون بسر ملعون
شنید که شاه اولیا و وصی مصطفی اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام
معویه را بمبارزت طلب فرمود و معویه جرأت نکرده ابا و امتناع نمود گفت من
بمیدان مبارزت علی ابن ابیطالب علیه السلام میروم شاید که او را بکشم و شهرت من

در عرب شایع شود پس با غلام خود که لاحق نام داشت در این باب مشورت نمود غلام
گفت اگر از مرگ خاطر جمع هستی چنین کار را بکن و اگر نه ابداً مبادرت منما که بخدا قسم
علی ابن ابیطالب علیه السلام شجاع و دلیر و کشنده ابطال و کوبنده سرهای رجال
است **بیت** فانت له یا بسر ان کنت مثله ✿ و الا فان اللیث للضبع آکل ✿
یعنی ای بسر تو خود را در دلاوری و شمشیر زدن نظیر او میدانی بچنین کاری
اقدام کن و گرنه بدرستی بدان که شیر درنده کفتار را است **شعر**

متی تلقه فالموت فی رأس رمحه ✿ و فی سیفه شغل لنفسک شاغل ✿

وقتی که با او مبارزه کنی مرگ در سنان نیزه او است و کار شمشیر او گرفتن جان تو
خواهد بود بسر گفت وای بر تو مگر غیر از مرگ چیز دیگری هست هر کسی بناچار
باید خدا را ملاقات کند خواه بموت و خواه بکشته شدن این بگفت و بمبارزت
علی علیه السلام روان شد و ساکت بود که تا آنحضرت او را نشناسد چون نظر
مبارک جناب ولایت مآب بآن بدبخت روسیاه افتاد بکمر بشیر با و حمله کرد
آن ملعون فی الفور از اسب بر زمین افتاد و هر دو پای خود را بلند نمود
چندانکه عورتش پدیدار گشت آنگاه علی علیه السلام روی مبارک از او بگردانید
و بسر بر پای خواست و مغفر از سرش بیفتاد آنگاه اصحاب جناب امیر المؤمنین
صیحه زدند که یا علی این بسر بن ارطاة است اسد الله فرمود که واگذارید
او را که لعنت خدا بر او باد پس معویه علیه الهاویه بکردار ناهنجار بسر بخندید
بسر گفت سبب خنده تو چیست ترا چه شد که بخندیدی مگر این برای عمرو بن
العاص نیز چنین حالتی روی نداد آنگاه جوانی از اهل کوفه فریاد زد که یا اهل الشام

وای بر شما مگر شرم ندارید و حیا نمیکنید عمرو بن العاص شما را در جنگ کشف عورت آموخت

افی کل عام فارس ذو کریهة ✿	لدی عورة وسط العجاجة بادیة ✿
یکف بها عنه علی سنانه ✿	و یضحک منها فی الخلاء معاویة ✿
فقولا لعمرو و ابن ارطاة ابصرا ✿	سبیلکما لا تلقیا اللیث ثانیة ✿
فلا تحمدا الا الحیا و خصاکما ✿	هما کانتا للنفس و الله واقیة ✿
فلولاهما لم تنجوا من سنانه ✿	و تلک بما فیها من العود ناهیة ✿

یعنی ای اهل شام آیا در میان شما هر روز شجاع عظیم الشأن ذو هیبت در حرب
کشف عورت میکند و خود را از ضرب سلطان علی ابن ابیطالب علیه السلام [illegible]
کردن خصیه و دبر دستگاه شکر داند و معویه در خلوت بر افعال شنیع شما
میخندد و شما باید که بعمرو بن عاص و ابن ارطاة بگویند که دیگر در مقابل اسد
الله الغالب در نیایند و ملاقات شیر یزدان نکنند و ملازم حیا باشند و
راه آخرت خود را ملاحظه کنند که این طریق که سالک اینانند شما را
بجهنم میرساند و اگر خصیه ایشان نبود ایشان نیز مثل دیگران بسنان شاه
مردان کشته شده بودند و بر همه کس روشن است که مهابت و شوکت سلطان
سریر شجاعت ایشان را از معاودت بمحاربت شاه اولیا مانع میشود چون
بسر بن ارطاة بعمرو عاص خندیده بود بعد از آنکه این کار ناهنجار از بسر ظهور
رسید عمرو بر او بخندید الغرض اهل شام از خنده تمام هم مرهسان وغا خفت
شدند و عثمان را غلامی بود احمر نام از صف قتال بیرون آمد مبارز خواست
کیسان غلام شاه مردان بمبارزت او بیرون آمد احمر بر او حمله کرد و او را بکشت

علی ابن ابیطالب علیه السلام و نمود خدا مرا نمرده نگذارد اگر تو را نکشم آنگاه بسوی احمر
بتاخت آن ناپاک بیباک پیشدستی کرده شمشیر حوالهٔ آن جناب نمود آنجناب
خود را از شمشیر آن ملعون با سپر نگاه داشته او را از خانهٔ زین بر بوده بلند کرده
چنان بر زمینش زد که منکب او بشکست و هر دو بازو عضو خرد شد آنگاه
اهل شام هجوم آورده بسرعت هر چه تمامتر بسوی حیدر صفدر شتافتند امام
زاده آزاده جناب امام حسن علیه السلام عرض کرد ای پدر بزرگوار چه ضرر دارد
که اگر از این قوم بیشرم و حیا دوری کرده با اصحاب خود ملحق باشی حضرت
فرمود ای فرزند پدر تو را اجل موعودی هست که تخلف نمیکند نه درنگ
نمودن سبب تاخیر میشود و نه شتاب کردن موجب تعجیل ای فرزند بخدا سوگند
به پدر تو باک ندارد از اینکه او بسوی مرگ رود و یا مرگ بسوی او آید
مجملا معویه را غلامی بود حریث نام سوار تمام دار و در معرکهٔ کارزار دلیر و
تیز گذار و همیشه معویه او را از مبارزت علی علیه السلام میترسانید و از جنگ آن
حضرت ممانعت مینمود آنگاه حریث روی بمیدان کارزار آورد و حضرت شاه مردان
خود را از او پوشیده و پنهان داشت چنانچه نشناسد عمرو عاص میدانست که
آن شهسوار وحید دلاور است حریث را بجنگ آن جناب ترغیب کرده گفت ای
سوار امصلت مرحبا حریث از آنجا که دو منند دودمندان پیل زخمی کند
فریب عمرو را خورده جری گشته بحضرت شاه اولیا حمله کرد آن جناب با او
جنگ کرده و یکبار دمعر بزد و خود ضعیف نمود تا اینکه ضربتی با و حمله فرمود
که کاسهٔ سر حریث از تن جدا و فی الفور بدرک واصل شد معویه از کشته شدن او

سخت محزون گردید و با غم و اندوه بسیار دچار شد و بعمرو گفت حریث را تو
بکشتن دادی آنگاه عباس بن ربیعة بن الحارث هاشمی اسب دلاوری بمیدان تاخت
سواری از اصحاب معویه بمقاتلهٔ او بیرون آمد با یکدیگر تنازل و تضارب
آغاز نمودند عباس نظر کرده دید زرهٔ شامی جائی که حلقهٔ زره گسیخته و باز شده بود
بدید عباس از آنجا شمشیری زد که آن بدمال را دو نیم نمود هر نیمی بطرفی افتاد
لشکر علی علیه السلام آواز تکبیر بلند کردند و عباس بر اسب شامی سوار شد معویه
علیه الهاویه را جهان در چشم تاریک شد گفت هر کس که بسوی عباس بیرون
رود و او را بکشد از برای او چنین و چنان جایزه میدهم و از مال دنیا بی نیازش
کردانم دو سوار از طایفهٔ لخم بن پیش رفته گفتند ما از برای او بیرون رویم
معویه گفت بعید هر کدام که بقتل او سبقت نموده مالی که وعده کردم باو دهم
و برابر آن مال نیز بآن یکی دهم پس آن دو نفر بی از صف بیرون آمده بمحل مقاتله
مجادله رسیدند و بانگ بر عباس زده او را بقتال دعوت نمودند عباس گفت
صبر کنید تا از امیر خود اجازت گرفته بسوی شما آیم آنگاه نزد اسد الله الغالب آمده
اذن مبارزت خواست حضرت فرمود ای عباس جامه و سلاح و اسب را بمن ده
عباس اطاعت فرمان کرد آن جناب جامهٔ عباس را پوشیده اسلحهٔ او را بر خود بر بست
و اسب او سوار گشته بمبارزت آن دو نفر بیرون رفت ایشان چنان پنداشتند
که عباس است گفتند از امیر خود اذن حاصل نمودی گفت نعم دروغ بد دانیم
حضرت شاه اولیا این آیه را تلاوت فرمود أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا
وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ پس یکی از آن دو نامرد تقدم کرد امیر خیبر گیر چنان

شمشیری بر کمرگاه او زد که دو حصه گردانید ولی چنان کاری کرد که شمشیر حفظ نمود
چون اسب حرکت نمود دو پاره بر زمین افتاد حضرت اسب او را گرفته بسوی لشکر
خویش برد و معاودت فرمود آنگاه بکه یکی بمقابله اقدام کرد علی علیه السلام او را
نیز برفیق خود ملحق گردانید پس از آن در میدان جولانی کرده بوضع خود
بازگشت و آنست که قاتل علی علیه السلام است گفت لعنت بر لجاج که هیچ وقت مرتکب
لجاج نشدم مگر اینکه مخذول گشتم عمرو بن العاص از روی مزاح واستهزا گفت
بخدا قسم لخمیان مخذول شدند نه تو معویه تبدی کرد گفت ای انسان ساکت
باش این ساعت از ساعتهای تو نیست یعنی این وقت چه وقت مزاح است
عمرو عاص گفت اکنون که وقت مزاح نیست خدا بیامرزد لخمیین را و کاش
ندادم که بیامرزد و از جمله وقایع صفین لیلة الهریر است و آن شب
شبی بود که دلیران در خون یکدیگر غوطه خوردند و آتش حرب زبانه در کشید
و شجاعان معرکه جام مرگ را بهشیاران و مستان پیمودند و کار جنگ از ضرب
تیغ و طعن سنان بگرفتن با دهان و گزیدن با اسنان رسید آتش غیرت
و حمیت بالا گرفت طایفه جهد و سعی در طاعت و فرمان برداری مینمودند
و زمره طریق عصیان و بدکرداری میپیمودند آن یکی در پی وی حق و صدق
صابر بود و این یکی در ارتکاب بطلان و بهتان بنجاهر آن یکی حسنه در راه خدا
و امام قتیل و این یکی اسیر شیطان رجیم بباد بیرکاه هیچ لیل یکی مشغول تلاوت
و ترتیل قرآن و دیگری از صراط مستقیم و دین قویم روگردان و برسم جاهلیت
متوسل با صنام و اوثان و امام علیه السلام درچنین کار زار و دار و گیر و دار با

بالنفس

بالنفس نفیس و وجود شریف خود مباشر حرب و مواظب طعن و ضرب و دلیران
کارزار را ابدال الیوم میفرستادند چه بسیار از رجال و ابطال را بخاک هلاک یکسان
نمودند و چه قدر صفوف لشکر اعدا را پراکنده کردند ارکان وجود آنها را ویران
وابدان بدنوس را طعمه نسور و عقبان ساختند و از هول آتش کلوها گرفته و
از وحشت و دهشت زبانها کنک شده بود آوازی بغیر همهمه و صدائی جز غمغمه
و کلامی جز تمتمه احساس نمیشد و شنیده نمیگشت از صولت حدید و تادگی ب
و هیجان غبار لیال فی لیال الحادث گشته و از سیلان و جوشان و فوران
خون بلال تساوی و تعادل در میان سافل و عالی بهم رسیده بود و در ظلمات
آن شب سیوف و بدور بیض و شهب عوالی آتشی بود که فروختند مالک
دوزخ منتظر ارواح اعادی که بدرکات اسفل نیران برد و رضوان جنت ترصد
ارواح موالی که در درجات عالیه جنان جای دهد و فارس و شیر و شجاع
و امام و سید و هادی و مرشد این جمع امیر المؤمنین علیه السلام بود که مانند
پلنگ حمله میکرد و مثل شیر نعره میزد و لشکر اعدا را از هم میپاشید و باز بجا
جمع میکرد چنانکه شیر با گله گوسفندان کند و آن جناب را در آن فارق حق و از الله
باطل فتوری عارض نمیشد و در اعلای کلمة الله و خزی اعداء الله قصوری
باو روی نمیداد نفوس را مانند دانه میریخت و رؤس را مثل برگ برمیچید و
سطوت و هیبتش شیران عرین و دلیران خشمگین را ذلیل و انوار جبینه اش
اقمار و شموس را خجل مینمود با هیچ شجاعی ملاقات نکرد که خون او از تیغش
با هیچ پهلوانی مبادرت ننمود که از خانه زین بر زمین نیفکند و هیچ فارسی حمله نکرد

که او را مقدم نساخت و با فاروق بقتال بر نیامد که بنیان زندگانی او را منهدم
نمود هیچ منافقی بمیدان شاه مردان نیامد مگر اینکه بامداد ابدی یار شد و
هیچ مرتدی با آن حضرت کارزار نکرد مگر اینکه در دار البوار قرار گرفت مجملا
جناب اسد الله الغالب را عادت چنین بود هر شجاعی که بدرک واصل می
کرد آواز تکبیر بلند مینمود تکبیرات لیلة الهریر را شمردند پانصد و بیست و
تکبیر هلاکت پانصد و بیست و سه قتیل از اصحاب جمل بوده گفته اند که در آن
شب از بسکه خون یلان بذراع مبارک آن حضرت سیلان کرده بود ذره
سنگینی مینمود آن جناب حلقهای آستین ذره را از هم درید و چینهای
آنرا فراخ نمود و گفته اند که حضرت شاه ولایت هر کس را که می کشت روز
شناخته می شد که ضربتهای آن جناب همگی یک نسق بودند آنکه را از فرق
میزد تا پای دو نیم میکرد و آنکه را از کمر میزد از میان دو پاره مینمود از ضرب
طولا قد او عرضا قط ابن طلحه گوید که شیر خدا علی مرتضی با این خصال و
خلال متحلی گشته و در جدال و قتال بر همه کس سبقت گرفته بود مگر از کثرت
شجاعت و وفور دلیری که ابطال الرجال را ذلیل و اهوال را بیمقدار و قلیل
میشمرد بحدی که اقلام و اقوال بوصف شجاعت او قیام نتوانند کرد و در
اثبات آن حاجت باستدلال نخواهد افتاد و بالجمله مقام شجاعت آن جناب
بلندتر از آنست که احدی از شجعان و فرسان روزگار پای بر آن مقام تواند
نهاد پس چون صبح لیلة الهریر حله ضیا را در بر کرد و شب تیره پرده ظلمت
از سر گرفت کشتگان فریقین سی و شش هزار در شمار در آمد مصنف کتاب

الفتوح و مورخ الوقایع که بازبان قلم وقایع را نقل نموده این دو را نیز نقل کرده
والعهدة علیه و این وقایع مسطوره با وجود اهوال صعاب و کثرت طعان و
ضراب نسبت بسایر وقایع صفین قطره ایست از سحاب و شهرهٔ ایست از سحاب
انتهی کلام ابن طلحه قلت چون صبح لیلة الهریر بدمید اصحاب علی علیه السلام را
آثار ظفر و علامت غلبه ظاهر شد مالک اشتر رحمة الله علیه با کسانیکه با او بودند
بشتاب هر چه تمامتر بامداد حمله کردند منافقین را پای ثبات از جای رفته روی
بهزیمت نهادند تا اینکه بلشکرگاه خودشان پناهیدند آنگاه نایره قتال
اشتعال و غایله جدال اشتداد یافت چون عمرو عاص آن حالت بدید بمعویه
گفت من از برای چنین وقت رایی مهیا کرده بودم امید دارم که از آن رای سبب
تفرقه در میان ایشان افتد و این بلای معجل دفع شود معویه گفت چیست رای تو
گفت مصاحف را بر سر نیزها بلند کنیم و ایشان را بکتاب الله دعوت نماییم معویه
گفت رای است صواب پس مصحفها را بلند نمودند طایفه قراء از اصحاب
علی علیه السلام از قتال بازکشیدند علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود ای جماعت این مکر
وخدعه ایست از عمرو عاص و این شیطنتی است که او بکار برده ایشان اهل قرآن
نیستند چون تاب مصاف و ستیز نیاوردند این خدعه را وسیله فرار از جنگ
قرار داده اند و اعتنا بکتاب الله ندارند که ما را بآن دعوت می کنند اصحاب
قبول نکردند و بشاه اولیا عرض کردند که ناچار باید کس بفرستی که مالک
اشتر را از موقف خود برگردانی وگرنه ما با تو نیز محاربه کنیم یا تو را اسیر کنیم یا
تو را گرفته بدست دشمن بدهیم آن جناب ناچار کس را نزد مالک فرستاد

وطلب معاودت نمود مالک پیغام داد که من در بحر کارزار غوطه خورده کار را از
پیش برده ام نزدیکست که فتح کنم وغلبه نمایم ودشمنان بکیفر ومضمحل شوند در
چنین وقت ترک قتال ومعاودت چه صورت دارد حضرت شاه اولیا
اختلاف اصحابرا بمالک معلوم کردانید آنگاه مالک ترک قتال کرده معاودت
نمود طایفه قرآنرا ملامت وسرزنش کرده دشنام داد وآنها نیز مالک را دشنام
دادند مالک تازیانه بر روی اسب آنها زد وآنها نیز تازیانه بر روی اسب
مالک زدند قدم از طریق ضلالت وگمراهی کنار نگذاشتند ناچار حیدر کرار
امر فرمود که اصحاب ترک مقاتله نمایند آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بگروه بی
دین خطاب کرده فرمودند که مقصود شما از نصب مصاحف بنیزهها ورفع
آنها چیست گفتند اراده ما از دعوت بقرآن اینست که آنچه در او هست
باو عمل نمائیم وتابع احکام او شویم وما کسیرا حکم قرار دهیم وشما نیز حکمی قرار
دهید که آن دو حکم در این امر نظر نمایند وتامل کنند وحق را در جای خود قرار
دهند امیرالمؤمنین علیه السلام متردین اصحاب را از خدیعه آن گروه آگاه کرده
وخیال ایشانرا که نتیجه خبث طبیعت بود باصحاب بازگفت قراء نصایح
آنحضرترا نشنیدند قبول قول او نکرده آنحضرترا بترک قتال وتعیین
حکم الزام نمودند حضرت بکراهت قبول کرده ومعویه حکم قرار داد عمرو بن
العاص را وعلی علیه السلام معین فرمود عبدالله بن عباس را آن دو نفر باهم
موافقت نکردند قرار گذاشتند میان تو وعبدالله بن عباس فرقی نیست
دیگری را تعیین کن آن حضرت ابوالاسود را تعیین فرمود او را نیز قبول نکردند

وابوموسی

وابوموسی اشعری را اختیار نمودند شاه اولیا فرمود ابوموسی مستضعف است وبنی
ما را دوست نمیدارد گفتند لابد باید ابوموسی باشد حضرت فرمود اکنون که شما
از گفتهای من سر باز میزنید وقول مرا قبول نمینمائید در خاطر نگاه دارید آنچه را
من گفتم وآنچه را شما گفتید واز خدعههای عمرو عاص بود که باید ابوموسی تعیین
شود زیرا که او دارای این اراده بود که علی را خلع کند وقرار دهد ولایت را در
معویه بزبان عمرو عاص بنحوی که در کتب تواریخ مسطور است واین کتاب در صدد بیان
این مطلب نیست بلکه مقصود ذکر مواقف امیرالمؤمنین علیه السلام وکثرت شجاعت
وشدت سطوت وسایر مناقب آنجناب وذکر ایام آنحضرتست وذکر می
کنیم بنحو اختصار حال معویه را در وقتی که عزم قتال علی علیه السلام نمود پس بدرستی که
هنگامی که رد آن بدبخت شقی باتفاقات ودوستان خود در این امر آنها گفتند اینکار
کار دیست بزرگ تمام نمیشود مگر با عمرو عاص بجهة آنکه او دارای مکر وخدعه بسی طولانی
است وقلوب اهل شام مایلست بسوی او واو فریب میدهد وفریب بنحوی میدهد
معویه گفت راست میگوئید ولکن او علی را دوست میدارد ومیترسم که او با ما موافقت
نکند گفتند او را بمال ترغیب کن وایالت مصر را باو واگذار پس معویه باو نوشت
که این نامه ایست از معویة بن ابی سفیان خلیفه عثمان بن عفان امام المسلمین و
خلیفه رسول رب العالمین ذی النورین اما بعد بر تو مخفی نماند که دلهای
مؤمنان از قتل عثمان سوخته واز جور عدوان در فغان گشته واز غیب یاوری و
یاری او که با من از مخاطره در محراب عبادت بقتل رسید قرین غصه ومحنت و
همنشین اندوه ومصیبت شده اند اکنون بر جمیع مردم واجبست که خون او را از قا

طلب نمائید و من ترا دعوت میکنم بثواب جزیل و اجر جمیل و آن عبارتست از قتال
کردن بکسی که بقاتلین عثمان پناه داده عمرو عاص چون نامه را بخواند در جواب
نوشت که این جوابیست از عمرو عاص صحابه رسول الله بسوی معویة ابن ابی
سفیان اما بعد رسید کتاب تو بر من خواندم و فهمیدم مضمون آنرا که
مرا دعوت کرده باینکه ربقه اسلام را از گردن خلع نمایم و در گمراهی و ضلالت با
تو متفق باشم و در اعانت باطل بکوشم و شمشیر بروی علی ابن ابیطالب علیه السلام
کشم و حال آنکه او برادر رسول خداست و وصی و وارث او و قاضی دین او و
منجز وعد او و شوهر دختر او سیدة نساء العالمین و پدر دو سبط حسن و حسین
سیدی شباب اهل الجنة است و اما قول تو که خلیفه عثمانی راست گفتی
و لکن همان روز که عثمان بقتل رسید ظاهر شد عزل تو بجهة اینکه بدیگری بیعت
کرده اند و خلافت تو زایل گردید و اما اینکه مرا بنزدیک شمردی و نسبت دادی مرا
بصحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و باینکه من بزرگ لشکر رسول الله صلی الله
علیه و آله بودم من هرگز بجهة تو کینه تو فریب نخورم و بجهة سود دنیا خود مرادی
از ملت نتابم و اما اینکه ابو الحسن برادر و وصی رسول خدا را نسبت بغی
دادی و از حسد بندگان عثمان شمردی و صحابه را لفسقه نامیدی و گمان کردی
که صحابه را علی ابن ابیطالب علیه السلام بقتل عثمان فرستاده هر آینه این دروغ و
ضلالتست وای بر تو یا معویه مگر ندانستی تو که ابو الحسن علیه السلام در پیش روی
رسول الله صلی الله علیه و آله بذل نفس کرد و در فراش آنجناب خوابید و او
سبقت دارد از دیگران بسوی اسلام و هجرت و رسول خدا صلی الله علیه و آله

و در حق او فرموده علی از منست و من از علی هستم و او از من بمنزله هرونست از موسی
مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز
غدیر خم در حق علی علیه السلام فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و در روز خیبر در
حق او فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
و در یوم الطیر فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک پس وقتی که علی علیه السلام
داخل شد بپیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بسوی من آی بسوی من آی و در روز
النضیر در حق او فرموده علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول
من خذله و نیز در حق او فرموده علی ولیکم بعدی و تاکید فرموده کلام خود را
بر من و بر تو و بر جمیع مسلمین باینکه فرموده انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده انا مدینة العلم و علی بابها یا معویه
میدانی تو آیاتی که خداوند جل شانه در فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل
فرموده که احدی در آن فضایل با علی علیه السلام شرکت نتوانند کرد مثل قول خدا
تعالی یوفون بالنذر و انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و قال تعالی لرسول صلی الله علیه
و آله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بآنجناب فرموده اما ترضی ان تکون سلمک سلمی و حربک حربی و تکون اخی و
ولیی فی الدنیا والآخرة یا ابا الحسن من احبک فقد احبنی و من ابغضک فقد

الغضنفر ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله النار یا معویة
آن کس که عقل ودینی هست بکتاب تو که این جوابست فریب نخورد
والسلام بعد از آن معویه بار دیگر کتابی بعمرو بن عاص نوشت واورا باموال و
ولایات تطمیع وتحریص نمود ودر آخر کتاب این ابیات نوشت **شعر**

حملت ولم نعلم محلك عندنا	فارسلت شيئاً من خطاب وما تدري
ثق بالذي عندي لك اليوم آنفاً	من العز والجاه والاكرام والنصر
فاكتب عهداً ترتضيه موكداً	واشفعه بالبذل مني وبالبر

یعنی ای عمرو نادان وغافل مباش ومنزلت عظیم خود را نزد ما بشناس ودر
جواب کتاب ما تأمل کن وجوابی که فرستادۀ جواب جاهلانه است وتو را
تعمق در مضمون کتاب ما چنانکه باید واقع نشده است اکنون باید که اعتماد
بر سخن ما نمائی وامروز مخالفت رای ما نکنی که فردا تو را نزد ما جاهی عظیم
ومقام کریم ونعیم مقیم وحظی جسیم است وآنچه مقصود تو است از کرامت
ولایت وترتیب مناصب مهیا وحاصل است وتو را نعمت بسیار وعطیه بیشمار
از جانب ما محظوظ خواهی بود پس باید که اقدام نمائی تا از این سعادت
محروم نباشی واز این منصب عالی محظوظ گردی عمرو عاص در جواب نوشت

ابى القلب مني ان اخادع بالمكر	بقتل ابن عفان اجر الى الكفر

یعنی ای معویه تو میخواهی که بحیل ومکر مرا اغوا نمائی وبهانه قتل عثمان مرا
بوادی کفر وضلالت اندازی وابیات دیگر هم نوشت ودر آن ابیات مصر را
خواهش نمود پس معویه جواب نوشت ومصر را باو وعده داد چون عمرو کتاب

بخواند در بحر تفکر غوطه خورد وندانست که چکند خواب از او برفت وگفت

تطاول ليلي بالهموم الطوارق	وصافحني من دهري وجه البوائق
اخدعه والخدع فيه سجية	ام اعطيه من نفسي نصيحة وامق
ام اقعد في بيتي وفي ذاك راحة	لشيخ يخاف الموت في كل شارق

یعنی امشب عجیب دراز شد برمن وهجوم هموم وغموم بسیار گشت از
گردش زمانه محنتها وبلاها بمن روی داد ومن در مقام حیرت مانده ام
نمیدانم با معویه مکر کنم وحیله که شیمه وشیوه منست اورا بازی دهم یا مر نصیحت
او وبجان شوم واورا در جنگ علی ابن ابیطالب علیه السلام چنانکه باید وشاید
نصرت کنم یا آنکه در منزل خود قرار گیرم واز این امر خطیر کناره کنم وهیچ شک
نیست که این حالت نسبت به پیری که مرا در دهر و وقت طالب است انسب
الیق است پس چون صبح شد غلام خود وردان که عاقل ودانا بود نزد خود طلبید
در این امر مشورت نمود وردان گفت بدان وآگاه باش که با علی علیه السلام آخرت
هست ودنیا نیست واز برای تو آخرت باقی میماند وتو در آنجا مخلد خواهی ماند
وبا معویه دنیا هست وآخرت نیست ودنیا بقائی ندارد وهیچ احدی در دنیا
باقی نخواهد ماند هر کدام را با اهل هستی اختیار کن عمرو تبسم کرده گفت **بیت**

يا قاتل الله وردانا وفطنته	لقد اصاب الذي في القلب وردان
لما تعرضت الدنيا عرضت لها	بحرص نفسي وفي الاطباع ادهان
نفس تعف واخرى الحرص يغلبها	والمرء ياكل تبناً وهو غرثان
اما علي فدين ليس يشركه	دنيا وذاك له دنيا وسلطان

فاخترت من طمعی دنیا علی بصر ؛	وما معی بالذی اختار برهان ؛
انی لاعرف ما فیها وابصره ؛	وفی ایضا لما اهواه الوان ؛
لکن نفسی تحب العیش فی شرف ؛	ولیس یرضی بذل العیش انسان ؛

محصل معنی ابیات آنکه خدا بکشد مردان را که بی باد برند و بزرگی و دانائی که نفس من آنچه حقیقت حالست و فرا رسید آنچه در خاطر من جلوه داد و من نیز خود را با او عرض کردم و متوجه او شدم بواسطه حرصی که در من بود و شک نیست که نفوس بشری بتفاوت میباشند بعضی از ایشان از دنیا اعراض می کنند و التفات باو نمی نمایند و بعضی از ایشان کسانی اند که حرص بر ایشان غالب میشود و بواسطه آرزوها بدنیا توجه مینمایند و آدمی در حالت گرسنگی و اضطرار مایل بجیفه و مردار می شود و من میدانم که علی بن ابیطالب علیه السلام برحق است و آخرت با اوست و هرکه او را نصرت کند بسعادت ابدی و دولت سرمدی میرسد و بنعیم مقیم ورود می یابد اما لذات دنیا از او فوت شود و از عیش دنیا محروم گردد و معویه کسیست که لذات دنیوی در او حاصلست و هر که تابع او میشود و من از برای طمع لذات دنیوی او را بر علی بن ابیطالب علیه السلام اختیار کردم و مرا هیچ برهان و حجتی بر حقیقت معویه نیست و من تمیز کرده ام میان حق و باطل و این هر دو بر من ظاهر شده است اما مرا آرزوهای بسیار است و من زندکانی که با رفعت باشد او را اختیار کردم بر آن زندکانی که بخواری و مذلت باشد و خلاصه سخن عمرو آنست که من علی را گذاشتم و رایت نصرت معویه علیه اللعنه والهاویه بر افراشتم و در باطن با او در ساختم و دین خود را بدنیا در باختم **بیت** کسی را که شیطان بود مرشدش ؛

جهنم

جهنم بود مرشد و رهبرش ؛ عداوت مجید ز بیباکی است ؛ نیاید که ایمنا ز ناپاکی است ؛ خصیم شه اولیا در جحیم ؛ گرفتار سوز است و رنج مقیم ؛ ز اعمال دوزخ نیابد خلاص ؛ اگر ابن هند است اگر عمرو عاص ؛ بعد از آن عمرو عاص عزم رحیل بسوی معویه کرد پسرش عبدالله و غلامش وردان بمقام ممانعت بر آمده سخن ایشان را نپذیرفت و روانه شد تا اینکه بسر دو راه رسید که یکی بشام می رفت و دیگری بعراق و وردان گفت راه عراق راه آخرتست و راه شام طریق دنیا است هر کدام خواهی اختیار کن عمرو راه شام مصنف گوید که نصایح عبدالله و دلایل وردان سودی نداشت که شیطان رجیم او را بسوی جحیم راه نمائی می کرد و عنان عزیمتش را بوادی ضلالت منعطف میساخت تا اینکه نصیب اخروی خود را بدنیا فروخت و اشعاری که بزبان او جاری شد گواه این مدعاست و از جمله آثار مذمومه و افعال شنیعه او رفع مصاحف است که خوارج با آن خروج کردند و بسبب آن از طریق مستقیم منحرف شدند و امیر المؤمنین علیه السلام بتحکیم اکراه و اجبار و امتثال امر شیطان لعین رجیم را اختیار نمودند و امر خوارج از آنجا ظهور و بروز کرد که در تاویل خطا کردند و از جاده هدایت عدول و آراء مدخوله خود را معمول داشته و باقسام اباطیل و ضلالات مرتکب شدند و عاقبت مآل حال ایشان که جز کفر و ضلالت آنها است ذکر میکنیم در جائیکه وقایع جنگ صفین را ذکر خواهیم کرد و علی الله التوکل و هو المستعان در همین حرب کشته شد ابو الیقظان عمار بن یاسر که روایات در حق او متظاهر و متظافر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود عمار بن یاسر جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة و در صحیح مسلم از ام

لشکر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود یا عمار تو را گروه جفاکار و ستمکار
میرسانند ابن اثیر گفته است که عمار بن یاسر بیرون آمد و در میان مردم گفت بار
خدایا تو میدانی که سبب رضای تو در آن میدانستم که نوک شمشیر را
در شکم خودم بگذارم و بر روی آن شمشیر در افتم تا اینکه نوک شمشیر از پشت من
بدر آید هر آینه آن را میکردم و بدرستی من امروز عملی که خوش آینده تر باشد
نزد تو از جهاد این گروه فسقه نمیدانم هر گاه عملی را خوبتر از این میدانستم که خوش آینده
تر است نزد تو آن را میکردم والله لاری قوما لیضربنکم ضربا یرتاب منه
المبطلون والله لو ضربونا حتی یبلغوا بنا سعفات هجر لعلمنا انا علی الحق وانهم
علی الباطل یعنی بخدا سوگند بدرستی که من می‌بینم قومی را که هر آینه بزنند
شما را زدنی که باور ندارند آن را کسانیکه در باطلند بخدا سوگند اگر بزنند آن
فسقه ما را تا اینکه برسانند ما را بنخلستان هجر که در حوالی مدینه است هر
آینه میدانیم که ما بر حق هستیم و ایشان بر باطلند بعد از آن عمار گفت کیست
که طالب و مایل رحمت خدا باشد و بسوی مال و اولاد برنگردد پس طایفه با او
گرد آمدند گفت بیائید با ما بدانقدر این گروهی که خونخواهی عثمان را میکنند
بخدا قسم که اینها خون عثمان را نمیخواهند ولکن دنیا را دوست میدارند و
میدانند که اگر پیروی حق نمایند حایل میشود حق میان ایشان و میان آن
چیزی که مقصود ایشانست از دنیا و میدانند که استحقاق ولایت و استقلال
امارت مر ایشان را نیست ناچار فریب میدهند اتباع خود را باینکه میگویند
امام ما کشته شده است مظلوم و واجبست ما را خونخواهی او تا باین وسیله ان

ملوک

ملوک و سلاطین باشند هر گاه این سخن را نگویند دو نفر از مردم اطاعت آنها
نمیکنند و تاج ایشان نمیشوند پس از آن گفت بار خدایا اگر با ارضیت دادی
چه بسیار نصرت داده مجاهدین را و اکرام با ایشان بکنیت و غلبه با آنها شد
پس تو حین کن از برای آنها عذاب الیم را بجزای فتنه که در میان بندگان تو
بر پا کرده اند بعد از آن روانه شد و آن جمع با او بودند و بر هیچ وادی نیگذ
مگر اینکه هر کس که از اصحاب نبی در آن وادی بودند تابع او میشدند تا اینکه
آمدند بسوی هاشم بن عتبة بن ابی الوقاص که او را مرقال میگفتند و صاحب
رایة علی علیه السلام بود پس گفت یا هاشم اعورا وجبنا لا خیر فی اعور لا یغشی الباس
اینک یا هاشم پس هاشم سوار گشته با عمار روانه شد و این شعر میخواند

اعور یبغی اهله محلا ❁ قد عالج الحیوة حتی ملا ❁

تتمه حدیث یعنی ای عمار طاعت علی و فرمان او بردن طاعت خدا و رسول است
مکش پای از فرمان او ❁ مطیع علی باش و یاران او ❁ علی محض حق است و حق
با علی ❁ سواد ضلال از تخیل است ❁ حاصل معنی آنست که هاشم اعور میخواهد
که با اهل خود نقل کند و جنت را محل خود کرد اند و او از زندگانی خود در این
دنیا ملول شده و عمار میگفت یا هاشم تقدم کن الجنة تحت ظلال السیوف
والموت تحت اطراف الاسل و تحقیق که گشوده شده است درهای آسمان و
زینت داده شده حور العین والیوم القی الاحبة محمدا وحزبه و امروز ملاقات
میکنم دوستانرا که محمد صلی الله علیه وآله و یاران اوست پس تقدم کرد تا اینکه
نزدیک شد بعمرو عاص گفت یا عمرو وای بر تو وای بر تو دین خود را بحکومت مص

فزو حق عمرو گفت نه چنین است بلکه من طلب خون عثمان میکنم عمار گفت از دو
علم شهادت میدهم در حق تو بدرستیکه تو از این کار طلب نیکوئی چنین یا از
برای خدا وتو اگر امروز کشته نشوی فردا خواهی مرد پس تو نظر کن وقتی که
مردم جزا داده میشوند در مقابل نیتهای خود که نیت تو از برای غرض امیت
بدرستیکه تو سه دفعه صاحب رایت رسول الله صلی الله علیه وآله بودی و
این دفعه چهارم است که نیکو نیز و طبق نیست از آنها بعد از آن عمار بقتال
پرداخت و باز نگشت تا اینکه کشته شد رحمة الله علیه حبة بن جوین العرنی
گفت که من بحذیفة بن الیمان گفتم که از برای ما حدیث کن که ما از فتنها
میترسیم گفت حذر کن و دوری نما از جماعتی که در میان ایشان ابن سمیه
باشد که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده می کشد او را فئه باغیه
یعنی گروه جفاکار که منحرف شده باشند از صراط مستقیم و بدرستیکه آخر
رزق او شیر رقیق ممزوج است حبه گفت که من خود مشاهده کردم در روز یکه عمار
کشته شد می گفت بیاورید روزی آخر مرا از دنیا پس آوردند از برای او شیر
رقیق ممزوج در قدحی که حلقه سرخ داشت پس خطا نکرد حذیفه از قدر
سری که عمار گفت الیوم القی الاحبة محمدا وحزبه وگفت والله لو ضربونا حتی
یبلغوا بنا سعفات هجر لعلمنا انا علی الحق وانهم علی الباطل بعد از آن شهید گشت
رضی الله عنه و گفته شده است که ابو الغادیه او را کشت و ابن حوی السکسکی سر
مبارک او را از تن جدا کرد و ذو الکلاع از عمرو بن العاص شنید که میگفت رسول
خدا صلی الله علیه وآله بعمار بن یاسر فرموده اند که ترا فئه باغیه بقتل میرسانند

واخر

وآخر شربتی که تو او را می نوشی شیر است رقیق و از مناقب خوارزمی منقولست
که گفت خزیمة بن ثابت انصاری در جنگ جمل حاضر شد ولی شمشیر از غلاف
نکشید و همچنین میگفت من نماز نمیکنم در خلف امامی ابدا تا عمار کشته شود پس
من به بینم او را که می کشد بدرستی من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که میفرمود عمار را فئه باغیه خواهند کشت راوی گوید وقتیکه عمار کشته شد
خزیمه گفت نزدیک شد وقت نماز کردن من یعنی میدانم که اقتدا بکدام امام
بکنم بعد از آن بلشکر مخالفین نزدیک شد و قتال کرد تا کشته شد و کسی که
عمار را کشت ابو غادیه مزنی بود که با نیزه زد عمار را بیفتاد و در روزیکه عمار کشته
شد نود و چهار سال داشت پس وقتیکه عمار کشته شد بر زمین افتاد مردی
خود را بروی او انداخته سرش را از تن جدا نمود ابو غادیه با آن شخص بمخاصمه
برخواستند هر یکی از ان دو جنبیت می گفتند که عمار را من کشتم عمرو عاص گفت که
اینها مخاصمه نمیکنند مگر از برای دخول آتش معویه این سخن شنید بعمرو عاص
گفت من ندیدم مثل این کاری که تو میکنی قومی در راه ما جان میدهند تو
میگوئی اینها از برای دخول آتش با هم مخاصمه و مجادله میکنند عمرو گفت بخدا
سوگند چنین است که من میگویم و بخدا سوگند که تو نیز میدانی که من راست می
گویم هر آینه من دوست میداشتم که بیست سال پیش از این مرده بودم و از ابو
سعید خدری روایت است که گفت ما تعمیر میکردیم مسجد را و هر یکی از ماها یک
خشت یک خشت حمل مینمودیم ولی عمار رضی الله عنه دو خشت دو خشت حمل می
نمود جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله آن حالت را از عمار مشاهده فرمود نزدیک

دفن کرد و خاک از سر عمار پاک می کرد و میفرمود چرا حمل میکنی بدانسان که یاران
تو حمل میکنند که یاران تو حمل میکنند عمار گفت که من اجر از خدای تعالی میخواهم آن حضرت
خاک از سر او میافشاند و میفرمود ویحک یا عمار تقتلک الفئة الباغیة تو آنها را
بهشت دعوت میکنی و آنها ترا بجهنم دعوت مینمایند عمار گفت اعوذ بالرحمن
مصنف گوید اخطب قال ابن الفتح احمد بن الحسین البیهقی گوید که این روایت در
شرط بخاری صحیح است الغرض بعد از آنکه عمار شهید شد عبد الله بن عمرو عاص
بپدرش گفت آیا عمار را کشتید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله در حق
او فرموده آنچه فرموده عمرو عاص بمعویه گفت آیا میشنوی که عبد الله چه میگوید
معویه گفت عمار را آنکس که بجنگ آورده بود کشت و اهل شام این سخن را شنیده
گفتند هر کس عمار را آورده بود او کشت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از
گفتار آنها آگاهی یافت فرمود اگر چنین باشد پس قاتل حمزه رضی الله عنه
پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود که حمزه را آن جناب بمقاتله آورده بود از
مسند احمد بن حنبل نقل شده از عبد الله بن حارث که گفت من در وقتی که
معویه از صفین باز گشته بود با او همراه بودم و در میان او و عمرو عاص میرفتیم
در آنحال عبد الله بن عمرو عاص گفت ای پدر نشنیدی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بعمار میفرمود یا ابن سمیه ویحک تقتلک الفئة الباغیة راوی می
گوید که عمرو بمعویه گفت نمیشنوی که عبد الله چه میگوید معویه گفت که تو
همیشه یک قسم شوخی و مزاح بکلام میکنی عمار را مگر ما کشتیم بدرستی که عمار را
آنان کشتند که با خود آورده بودند و از مسند احمد بن محمد بن عمارة بن خزیمة بن ثابت

مرویست که گفت جدم در روز جمل و صفین سلاح جنگ در نگاه داشت و
بیرون نیاورد تا وقتیکه عمار کشته شد پس از آن تیغ از غلاف بکشید و بمقاتله
مشغول شد تا کشته شد و می گفت که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
که میفرمود تقتل عمارا الفئة الباغیة و من المسند عن علی علیه السلام ان عمارا استاذن
علی النبی صلی الله علیه و آله فقال النبی صلی الله علیه و آله الطیب المطیب فاذن له
و من المناقب از علقمه و اسود منقولست که هر دو گفتند نزد ابو ایوب انصاری
رفتیم و با او گفتیم یا ابا ایوب بدرستی که خدای تعالی ترا گرامی کرده اید با
پیغمبر خود بجهة آنکه محمد فرمود براحله پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بخوابید بر
در خانه تو و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله مهمان تو و این فضیلتی است که مخصوص
کرده خدای تعالی ترا بآن و تفضیل داده ترا بر دیگران اکنون خبر ده ما را از خروج
خودت با علی علیه السلام ابا ایوب گفت من سوگند یاد میکنم از برای شما که بدرستیکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله در همین خانه نشسته بود و علی علیه السلام از یمین آنجناب
نشسته بود و من پیش نشسته بودم از یسار او و انس در پیش روی حضرت
ایستاده که ناگاه در خانه بحرکت آمد حضرت فرمود نظر کن کیست بر در پس
انس بیرون رفت گفت عمار بن یاسر است حضرت فرمود افتح لعمار الطیب المطیب
پس انس در را گشود و عمار داخل گشته سلام داد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس حضرت ترحیب فرمود بعمار و گفت بدرستی بعد از من بزودی در میان
امت من ظاهر میشود شر و فساد تا اینکه بعضی از ایشان بعضی را می کشند
و بعضی از بعضی بیزاری میجویند وقتیکه دیدی این حالت را یا عمار پس بر تو باد

ملازمت ومواظبت این اصلع که از پیش من نشسته یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام هرگاه
جمیع مردم بروند براهی وعلی ابن ابیطالب علیه السلام برود براهی تو بکیر تو راه علی ابن
وان مردم دوری کن که بدرستی که علی علیه السلام ترا از هدایت بیرون نکرداند وبضلالت
دلالت نکند یا عمار طاعت علی علیه السلام طاعت منست وطاعت من طاعت پروردگار
است ومرویست که اویس قرنی رحمه الله با علی علیه السلام بصفین حاضر گشت و
در آن جنگ کشته شد واویس در فضل وشرف مشهور بود وپیغمبر صلی الله
علیه وآله فرموده انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن ومرویست که بدرستی
اویس دید که لشکر علی علیه السلام را که قصد حرب معویه کرده اند از ایشان سؤال کرد
مقصد آنها را معلوم نمود ودانست که بحرب معویه میروند گفت بتحقیق که وقت
جهاد رسیده ممکن نیست تخلف کردن از آن آنگاه داخل لشکر شده با آنها روانه
گشت وقتال کرد تا شهید شد رحمة الله علیه ومرویست که عبد الله بن عمرو
عاص در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله روزها در عبادت میکوشید
ودریغ میبرد ودر همان اوقات زنی تزویج کرده بود ومجهت اشتغال بصیام و
قیام با آن زن الوان زوجیت رفتار نمی کرد روزی عمرو عاص از زن عبد الله
سؤال کرد که رفتار عبد الله با تو چگونه است گفت عبد الله مرد خوبیست و
لکن بکلی دنیا را ترک کرده وچشم از همه پوشیده عمرو عاص ماجرا را بعرض
رسول خدا صلی الله علیه وآله رسانید پیغمبر صلی الله علیه وآله عبد الله را نزد
خود خواند فرمود یا عبد الله آیا روزها روزه می گیری گفت بلی فرمود شبها
بعبادت برمیخیزی عرض کرد بلی حضرت فرمود اما من روزه می گیرم وافطار نیز

میکنم وبعبادت برمیخیزم وبخواب هم میکنم وبزنان نزدیک میشوم یا عبد الله
بدرستی که پروردگار ترا بر تو حقی هست وزن ترا بر تو حقی هست وزیارت
کننده ترا بر تو حقی هست تو باید حق ذی حقی را بجا بیاوری الغرض این حالت
عبد الله بود پیش از حرب صفین اما وقتی که حرب صفین برپا شد عبد الله با
پدر خود عمرو عاص در صفین حضور داشت عمرو عاص ورا امر بقتال کرد عبد
الله امتناع نمود وگفت من چگونه جنگ کنم بحال آنکه بخاطر دارم آنچه را که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است عمرو عاص گفت ترا بخدا سوگند می
دهم آیا رسول الله صلی الله علیه وآله نفرموده بود ترا که هرچه عمرو عاص بگوید اطاعت
کن عبد الله گفت بلی پس عمرو گفت من ترا امر میکنم باینکه مقاتله نمائی عبد الله
بقتال اقدام نمود وراوی گوید که عبد الله را دیدم با دو شمشیر قتال کرده ودر وصف

حال خود ودر آن حرب با اهل عراق گفت

ولو شهدت جلّی مقامی ومشهدی	بصفین یوماً شاب منه الذوائب
عشیة جاء اهل العراق کانهم	سحاب ربیع رفعته الجنائب
وجئناهم نردی کان صفوفنا	من البحر موج مده متراکب
فدارت رحانا واستدارت رحاهم	سراة النهار ما تولی المناکب
اذا قلت قد ولوا سراعا بدت لنا	کتائب منهم وارجحنت کتائب
فقالوا لنا انا نری ان تبایعوا	علیا فقلنا بل نری ان نضاربوا

حاصل معنی آنست که این ابیات آنست که اگر آن زن جمل نام جوان در آن روز حاضر
بودی هر آینه از شدت کارزار وازصولت وضربت با اقتدار من موی سرش سفید

شدی وآن محاربه ما در آخر روزی بود که لشکر عراق با رسیدند مانند ابر بهاران
که اسبان آن ابر داشتند اند و ما بیش متوجه ایشان شدیم و بر ایشان حملها می کردیم
و می تاختیم چون موج در روی دریا منعطف ظاهر شود و چون آسیای حرب در
میان روز از طرفین بگردش در آمد و از هر دو جانب لشکر روی بیکدیگر آوردند
و از هیچ جانب پشت بجنگ نکردند و همین که ما گمان میبردیم که لشکر عراق روی
از ما تافتند از ما منهزم شدند که ناگاه از ایشان گروهی بر ما حمله می آوردند
و بر ما سیل می کردند و ما را به بیعت علی ابن ابیطالب علیه السلام دعوت می نمودند
و ما از ایشان قبول نمیکردیم و میگفتیم که ای شما تقاضای بیعت میکنید و
رای ما تقاضای محاربه مصحف گوید که من حدیث عبدالله بن عمرو عاص را از
برای آن ایراد کردم که غلط کاری این اقسام و این گروه نادان را در تاویل و دخول
آشنا از نکفر بدلیل ثابت واضح گردانم که همین عبدالله یکی از زهاد بود و امر فرموده اند
پیغمبر صلی الله علیه و آله با طاعت پدرش چنانچه یاد شد و او روایت کرده که بدرستی
که عمار را فئه باغیه می کشد و ندانست که بدرستی فرمان برداری پدرش آنگاه
واجب است که بخیر و طاعت امر کند بحیثیت که شنید این کلام را که لا طاعة لمخلوق فی
معصیان الخالق یعنی اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و آن چنانچه روایت
شده اول کلامیست که گفت ابوبکر روزی که بخلافت نشست و نشنید قول
خدایتعالی را که فرموده وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا
تطعهما الآیه و همچنین روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند خود از عبادة
بن صامت که گفت شنیدم ابوالقاسم صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود سیلی بود که

من بعدی

من بعدی رجال یعرفونکم ما تنکرون و ینکرون علیکم ما تعرفون فلا طاعة لمن عصی الله
فلا تضلوا بربکم عز و جل و همچنین است حال کسانیکه معاندت کردند با علی علیه السلام
که بدرستی خبیر و عارف بودند بفضل و شرف و سابقه آن حضرت ولکن غلبه
داوند ایشان حب دنیا بر آخرت و فروختند متاع باقی خود شان بدنیای فانی
پس شدند ایشان من الاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا مثل عمرو
و عمرو بن العاص و امثال آنها بعضی از آنها در تاویل خطا کردند مثل عبدالله بن
عمرو بن العاص و خوارج و بعضی از ایشان تقاعد کردند و واپس ماندند از علی علیه السلام
و شک نمودند در حروب و غزوات آن حضرت و ایشان جاهل بودند که در وقت
موت خود شان نادم شدند مثل عبدالله بن عمر و غیر او که بدرستی عبدالله
چنانچه وارد شده و روات نقل کرده اند از تخلف نمودن خود از علی علیه السلام نادم
شد در وقتی که ندامت نفع نمیبخشید و بعضی از ایشان کسی بود که ظاهر شد
برا و امارات حق و رحمت الهی او را دریافت نمود پس از آن تلافی مافات نمود چنانچه
از برای خزیمة بن ثابت روی داد که بدرستی که او همیشه شاک و معتزل بود از جنگ
در جمل و در بعضی از ایام صفین تا وقتیکه عمار رحمه الله بقتل رسید آنگاه ·
شمشیر خود را کشیده قتال کرد تا بقتل رسید و من این اشخاص که ایشان
تخلف کردند نسبت نمیدهم مگر بلاهت و حماقت و قلت تمیز و عدم تعقل
و منتهای عداوت زیرا که دخول علی علیه السلام بر کاری و اقدام آن جناب بر
مطلبی دلیلست بر حقیقت آن مطلب و صحت آن و وجوب عمل بر آن امر بجهة
فضل و علم آن جناب فی نفسه و بجهت قول نبی صلی الله علیه و آله که در حق آنجناب

وفرمود اقضاکم علی اللهم ادر الحق مع علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق و
امثال اینها بسیار است ولکن توفیق عزیز است والله یهدی لنوره من یشاء بعضی
از اصحاب این ابیات را از برای من انشاد کرد و گفت این ابیات را نوشته بود شد

بر در مشهدی بصفین

رضیت بان التقی الفتیه خائفا	وما نفوس حارثیک حبوبها
ابا حسن انکان حبک مدخلی	جحیما فان الفوز عندی جحیمها
وکیف یخاف النار من بات موقنا	بانک مولاه وانت قسیمها

حاصل معنی آنکه یا امیر المؤمنین یا ابا الحسن من راضی شدم بانکه در دوزخ باشم
از بیرون ریختن آن جماعت که با تو جنگ کردند نسبت کنند ومن دوست میدارم
که در آیندم در میان شعله این خون اینها نحوض می کردم یا ابا الحسن اگر دوستی تو مرا
بجهنم برد بدوستی و راستی که من خوشحال میشوم و خود را از ستمکاران می
دانم یا ابا الحسن آنکس که غلام تو باشد و تو خواجه او باشی چگونه از دوزخ
و ترسی و اندیشه از عذاب دوزخ باشد و این از عقل دور است که تو مولای
من باشی و قسیم بهشت و دوزخ باشی و غلام تو را در دوزخ عذاب کنند

فصل در بیان خروج نهروان مخفی نماناد که چون کار خوارج منتشر
شد و بخلاف ملت اسلام قیام نمودند چنانچه امام علیه افضل الصلوة والسلام
فرموده واتبعوا اهوآء نفوسهم فرقوا من الدین مروق السهام آنگاه حضرت
شاه اولیا اسد الله الغالب تیغ انتقام از نیام برکشید اگرچه این وقایع در کتب
اصحاب سیر و تواریخ مشروحا و مبسوطا مسطور است اما المختصر آن چنین که

ابن طلحه ایراد نموده اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه آن دو نفر را
حکم قرار دادند از صفین بکوفه معاودت فرمودند و در کوفه با نتظار انقضاء
مدتی که در میان آن جناب ومعویه قرار شده بود نشست که بعد از تمام شدن
مدت بجانب مقاتله رجوع فرمایند ناگاه چهار هزار مرد جنگجو از خواص اصحاب
که همگی از عباد و نساک بودند از راه حق بیخبر گشته از کوفه خروج کردند و با
علی علیه السلام مخالفت نمودند و گفتند لا حکم الا لله ولا طاعة لمن عصی الله و
قریب هشت هزار نفر از کسانیکه بیعت علی کرده بودند بایشان گرد آمدند که
جملگی دوازده هزار نفر شدند و بیرون رفته در حرورا فرود آمدند و عبدالله
بن کوا را بر خود شان امیر قرار دادند علی ابن ابیطالب علیه السلام عبدالله بن عباس
رضی الله عنهما را از خود خواسته بسوی ایشان فرستاد و عبدالله گفتگوی
طولانی با ایشان نمود ایشان نصایح او را قبول نکرده از اراده خود باز نگشتند
و گفتند باید علی علیه السلام بنفس نفیس خود بسوی ما بیاید تا کلام او را بشنویم
شاید وقتیکه کلام او را شنیدیم آنچه که در دل ما هست زایل شود پس ابن عباس
رجوع کرده امیر المؤمنین علیه السلام را از ماجری خبر داد شاه اولیا با جمعی سوار
گشته بسوی ایشان رفت پس ابن کوا با جماعتی سوار گشته خدمت جناب ولایت
مآب آمده در برابر صف اصحاب بایستاد شاه اولیا فرمود یا ابن الکوا سخن بسیار
است تو با بعضی از اصحاب بسوی من آی تا با تو سخن گویم ابن کوا گفت من از
شمشیر تو در امان هستم حضرت فرمود بلی در امانی آنگاه ابن کوا با ده نفر از
اصحاب بیرون آمده در برابر علی علیه السلام بایستاد حضرت امیر مؤمنان علیه السلام با ابن کوا

از جنگ معویه سخن راند و رفع مصاحف را بر سر نیزه ها ذکر کرد و حکایت حکمین را
بیان فرموده گفت آیا من نگفتم بشما که اهل شام شما را فریب میدهند و خدعه
میکنند با این مصحفها بدرستیکه حرب ایشان را عاجز کرده بگذارید با ایشان
جنگ نمایم شما ابا و امتناع نمودید آیا من اراده نکردم که پسر عم خود را حکم قرار
دهم و گفتم که او فریفته نگردد شما ابا نمودید و راضی نشدید و تعیین کردید
ابوموسی را و گفتید که بحکومت او راضی هستیم پس من ناچار قبول کردم حالا
خواهش شما را اگر من در آن وقت بغیر از شما یار و یاوری میداشتم سخن شما را
قبول نمیکردم آیا در حضور شما من شرط نکردم با آن دو حکم که حکم نمایند بما انزل
الله از فاتحه آن تا خاتمه آن و حکم نمایند باستجامعه و اگر چنانچه غیر آن
بکنند سخن ایشان مقبول نشود در طاعت ایشان جایز نباشد آیا اینها همه شد
یا نه ابن کوا گفت راست میگوئی همه اینها شد ولی اکنون رجوع نمیکنی بحرب
قوم حضرت فرمود تا منقضی شود مدتی که ما بین ما و ایشانست ابن کوا گفت
که قرار تو بر همین است حضرت فرمود بلی غیر از این نخواهم کرد پس ابن کوا با آن
ده نفری که با او بودند بسوی اصحاب علی علیه السلام معاودت کرده از دین خوارج
خارج شدند و سایرین از خوارج از ابن کوا بر گشتند شدید کشتند در حالتی
که میگفتند لا حکم الا لله و عبدالله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهیر
البجلی را که معروف بذی الثدیه بود بر خود شان امیر قرار دادند و نهروان را
معسکر خود نمودند و علی علیه السلام بیرون آمده روانه شد تا اینکه باردوی
ایشان دو فرسخ ماند آنگاه کتاب نوشته رسول فرستاده مینفذ نفادپس

ازان

ازان عبدالله بن عباس را سوار کرده بسوی ایشان فرستاد و فرمود از ایشان
سؤال کن که چه بدی و شکنجه از علی علیه السلام بشما رسیده و از ایشان خوف مکن
که من در عقب تو هستم پس وقتیکه ابن عباس نزد ایشان آمد گفت از علی علیه السلام
چه شکنجه و ستم بشما رسیده گفتند از علی بسیار رنج رسانیده که اگر خود تو
حاضر بودی یک یک میشمردیم او را تکفیر میکردیم و علی علیه السلام در پشت سر
عبدالله بود سخنان آنها را می شنید ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین شنیدی
کلام ایشان را تو سزاوار تری بجواب دادن آنگاه حضرت مقدم فرموده گفت ای گروه
مردم منم علی بن ابیطالب بگوئید که کدام بدی و شکنجه از من بشما رسیده گفتند
اولین ستمی که بر ما کرده اینست که ما در جلو روی تو در بصره قتال کردیم و چون
که خدا تعالی ترا ظفر داد تو مباح کردی بما آنچه در عسکر آنها بود و منع کردی
ما را از زنان و اطفال آنها پس چگونه حلال شد بما آنچه که در عسکر آنها بود و زنان
بما حلال نشدند حضرت فرمود ای نادان اهل بصره با ما جنگ کردند و پیشی
گرفتند با در جنگ وقتی که شما ظفر یافتید بر ایشان قسمت کردید اسلحه و
اسباب و رخت اشخاصی که با شما مقاتله کردند و منع کردم من شما را از زنان
و اطفال بجهة اینکه نسوان با ما قتال نکرده بودند و اطفال در فطره متولد
شده بودند و از جمله ناکثین نبودند و گناهی نداشتند و شما دیدید که پیغمبر صلی
الله علیه و آله منت گذاشته بر مشرکین شما تعجب نکنید از اینکه من منت گذاشتم
بر مسلمین و زنان و اطفال آنها را اسیر نکردم بعد از آن گفتند ما از تو رنجیده ایم
در روز صفین از اینکه محو کردی اسم امیر المؤمنین ع را از خود پس وقتی که تو امیر ما

باشی ما از اطاعت نیکنیم بجهة اینکه امیر ما نیستی حضرت فرمود ای گروه مردم بدرستیکه
که من اقتدا کردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که مصالحه کردند با سهیل بن
عمرو که قضا و پیش گذشت بعد از آن خوارج گفتند ما از تو آزرده ایم بجهة اینکه
تو با آن دو حکم گفتی بما کتاب الله را نظر کنید اگر مرا فاضلتر از معویه یافتید پس
مرا در خلافت برقرار نمائید پس وقتی که تو شک داشته باشی در خود ترا شک
ما در تو شک و اعظم خواهد بود پس علی علیه السلام گفت من از این سخن که با آنها گفتم
خواستم انصاف کرده باشم هرگاه من میگفتم از برای من حکم کنید و معویه را ترک
نمائید معویه راضی نشد و قبول نیکرد اگر چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله
نصارای نجران میفرمود تعالوا نبتهل و نجعل لعنة الله علیکم ایشان راضی
نمیشدند ولکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله انصاف داد با ایشان از نفس
خود چنانچه امر فرموده او را خدا تعالی و فرمود فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
پس انصاف داد پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان از نفس خود من نیز همین
نحو کردم و ندانستم آن حیله را که عمرو عاص اراده بود از فریب دادن ابو موسی
آنگاه خوارج گفتند که ما از تو رنجیده ایم از اینکه تو حکم قرار دادی در حقی که آن
از برای تو بود یعنی در خلافتی که مال تو بود چرا حکم قرار دادی حضرت فرمود
که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم قرار داد سعد بن عباده را در بنی
قریظه و اگر میخواست نیکرد منم هم برسول الله صلی الله علیه و آله اقتدا کردم
آیا دیگر سخنی دارید و باقی مانده در نزد شما ایرادی پس خوارج ساکت شدند
و جماعتی از ایشان فریاد زدند از هر طرف التوبة التوبة یا امیر المؤمنین هشت هزار

نفر

نفر از ایشان امان خواسته بسوی آنحضرت آمدند چهار هزار نفر دیگر بر جنگ خود
باقی ماندند مخالفت نمودند حضرت شاه ولایت مآب بآن هشت هزار که امان خواسته
بودند امر فرمود که در آن وقت از حضرت کناره کنند و بقتال نپردازند و
حضرت با اصحاب خود تقدم فرموده بخوارج نزدیک شد از آن سوی عبد الله
بن وهب و ذو الثدیه و حرقوص تقدم کرده گفتند که از قتال کردن تو مقصودی
جز رضای خدا و امر آخرت نداریم علی علیه السلام فرمود قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا
آنگاه قتال در میان فریقین سخت شد و نایره جنگ بالا گرفت پس تجادل
کردند و جلادتها نمودند در آن هنگام سواری از خوارج که او را اخنس طائی
میگفتند و در صفین با علی علیه السلام بود حمله آورد و صفها را شکافت اسد
الله الغالب را بمبارزت طلب نمود شاه مردان و شیر یزدان مبادرت کرده
بیک ضرب او را بدار البوار فرستاد بعد از آن ذو الثدیه بر آن حضرت حمله آورد
شاه اولیا سبقت کرده چنان شمشیری بر زد که طاس کلاه او بشکافت و سرش
دو نیم شد و اسب او را با همان حالت بر داشته در آخر معرکه در میان گل و لای
شط نهروان بینداخت بعد از آن ابن عم او مالک بن وضاع بیرون آمد و بر آن
حضرت حمله کرد پس آن جناب او را نیز بکشت عبد الله بن وهب راسبی تقدم
کرده و بانگ زد که یا بن ابیطالب بخدا قسم از این معرکه بکنار نمیرویم که یا تو ما را
بقتل رسانی و یا اینکه ما ترا بقتل رسانیم سر هر دو جانب بگذار خود تنهائی
بمبارزت من آی من هم خود بمبارزت تو میآیم چون علی علیه السلام کلام او را شنید

تبسم فرمود و گفت قاتله الله من رجل ما اقل حیاءه بدرستیکه او میداند که من یار
سیف و دوست رمح هستم ولکن او یقین از حیات خود مایوس شده و یا
اینکه بطمع کاذب و بیجائی افتاده پس شاه اولیا برا و حمله کرد و او را بکشت و
بیاران خود که بدولت رفته بودند ملحق گردانید پس از آن هر دو گروه بیکدیگر
آمیختند ساعتی نرفت تا اینکه خوارج جمیعا مقتول شدند و ایشان چهار هزار
ناکس بودند که همگی بقتل رسیدند مگر نه نفر که گریختند و دو تن از ایشان
بخراسان بارض سجستان گریختند که نسل آنها در سجستانست و دو نفر ببلاد
عمان رفتند که نسل آنها در آنجا است و دو مرا ایشان بیمن گریختند که نسل
آنها در آنجا است و ایشانند اباضیه و دو نفر ببلاد جزیره رفتند بموضعی که
معروف بسن و بوازیج است و یکی دیگر بتل موزن شتافت و اصحاب
علی علیه السلام غنایم بسیار را وخشند و از اصحاب آن جناب نه نفر معادل عدد
گریختگان خوارج مقتول گشتند و این هم از جمله کرامات علی علیه السلام بود که
فرموده بود کشتگان ما ده نفر نمیشوند و از ایشان ده نفر سالم نمیمانند مجملا
وقتی که خوارج بقتل رسیدند علی علیه السلام باصحاب فرمود مخدج را تفحص نمائید
الیه را پیدا نمائید اصحاب جستجو کرده نیافتند حضرت خود برخواست بجائی آمد
که کشتها روی هم ریخته بودند فرمود کشتهای این سوی و آن سوی انداختند
ذو الثدیه را پیدا کردند که بر روی زمین بخاک و خون غلطیده بود پس حضرت
تکبیر گفته فرمودند صدق الله و بلغ رسوله ابو الرضی گوید که من نظر میکردم
باو حبشی بود که گوشواره کوچکی بر گوش داشت و یکدستش مثل پستان زنان

بود علیه قریطیف احدی یدیه مثل ثدی المرأة و بران دست چند مو بود مثل
پشم دم خرگوش و این ابو الرضی عباد بن نسیب العبسی تابعیست این قول را ابو
داود از او روایت کرده در سنن خود و باو در مسند خود فهذا تحقیق موقعة
فی مقاتلة الطوایف المتبعة لتضلیل اصواتها و مقاتلة الناکثین و المارقین والقاسطین
بقیاس فی مقاتلها باعیانها و ذکر کیفیة تقدم فی تجعله الاذهان باطلها و کشف
ملوانها و ارهان عقیبها صعود بود رماص علیها استقانها و بتحقیق انی دو فصل
متضمن است از وقایع مذکوره و مواقف مأثوره آن جناب چیزی که در آن تحفه
کافیه و کفایة مغنیه هست در اینکه آن جناب علیه السلام بتحقیق حالات شده آیات
و علامات شجاعت او قد ملکت عصم الشجاعة و انه من اکفاء اکفائها و هر کس که تامل
نماید اقدام آن حضرت را در شدائد و تنگنای مواقف و وقایع و زدن آن جناب
بابطال و هجوم او باقران و افتراس نفوس خصام در حالتی که قطع شده بود
با شمشیر گردنهای را و شکافته بود مفارق رؤس را تا دامنه اوساط
المارقین یعنی دو نیم کرده بود با دم شمشیر کمرهای مارقین را و شاهر غلظته
علی اعداء الله تعالی و استیصال شافتهم یعنی آشکار کننده غلظت و درشتی بر
دشمنان خدا و مستاصل کردن بیخ و بن و ریشه آنها را و بر کنده کردن جمعیت
آنها را و تفریقهم کل مفرق مبین شأن عنان عزمه و اعمال بطشه عن الاقدام علی
الصفوف المرصوصة و الکتائب المصفوفة و الکرادیس المصفوفة سید را شمل
اجتماعها مستمرا من ساق شجاعته طاموملا فی غمرات القتال مولغا صارمه من
دماء الطلی و الاحشاء یقین میکند و محقق میشود که بدرستی که مبادرت آن جناب علیه السلام

تیغ بردن در جنگها و گردانیدن آسیای حربها بوده و بدرستی که در جمیع احوال نبوی
آن حضرت بوده است بازگشت معارک و منتهای حروب و حضرت شاه اولیاء
در همه معارک پیشوای تیغ و شاب آن معرکه بوده و از برای تامل کننده علم حاصل
میشود که شک و ریب در این امر نباشد که بدرستی خدای عز و جل آن حضرت
خصایص کرامت فرموده و آن جناب را بلطایفی آراسته بود که جامع متباینات
و حاوی اضداد بوده بجهة آنکه این گونه شدت و بطش و غلظت و فظ و تعدد و
شکافتن فرق اعادی و چابکی و چالاکی و مبارزت و ذلیل کردن دلیران و
بخاک مالیدن بینی شجاعان مباینت و منافات داشت با خشوع و خضوع
و خوف و زهد و رغبت بعبادت و رقت قلب و دیده گریان و ریختن اشک
و نالهای حزین و غذای درشت و ناگوار و تقلیل قوت و خشونت لباس و
گذشتن از دنیا و متاع آن و صدا و منت آن را در اذکار و مهربانی و ترحم بر ضعفا
و مساکین که از اوصاف حمیدهٔ آن جناب بود و الحق میسر نمیشود این خصلتها
مگر کسی را که منقطع باشد از دنیا و در غار کوهی منزل نماید و با انسی انس نگیرد
و با بشری معاشرت نکند و با وجود اتصاف آن حضرت با این اوصاف مبالغه
داشتند در معاتبهٔ نفس خود از تقصیر در طاعت و حال آنکه آن جناب علیه السلام
اغلب اوقات مشغول عبادت و مناجات با قاضی الحاجات بودند و با
وجود این همه خصایص و خصایل فصاحت الفاظ و بلاغت معانی آن حضرت
و کلام متین او در زهد و ترغیب کردن بر اعراض از دنیا و مبالغهٔ ایشان در مواعظ
ناجره و زواجر واعظه و تذکیر قلوب عاقله و بیدار کردن همتهای خفته بالسانی

که لا یضل

که لا یضل غضبه و لا یجل حقه و دلتنگ نگرده سامعین را مکنهای نهانی و الفاظ
بدیعهٔ آن و ملالت نیفزود سامعین را در وقت اطالهٔ مواعظ بجهة حلاوت و
عذوبتی که داشت بلکه میگشادند گوشها ابواب عقل خود را بسوی آن مواعظ و بر
میداشت پرده حجاب را از برای شنیدن آنها **شعر**

صفات امیر المؤمنین من اقتفی	مدارجها اقفته عقب نوائبه
صفات جلال ما اغتدی طالبا لها	سواه و لا حلت بغیر جنابه
تفوق بها اطفالا و کهلا و اینعت	معانی المعالی فهی ملاء اهابه
مناقب من فاهت بمشهد شانه	بآلاء ذی دین و وافقنا به
مناقب لطف الله آتی بها له	و شرف ذکراه بما فی کتابه

یعنی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام اوصاف کمال و نعوت جلال بسیار داشت
و اگر کسی آن همه را تتبع نماید و آنها را کما ینبغی دریابد و با آن جمله اذعان کند هر
آینه او را از آن ثواب جزیل و اجر جمیل حاصل شود و در آخرت از رستگاران باشد
و بباید تو را این نکته معلوم باشد که آن صفات کمالی که آن سرور بآن متزین بوده در غیر
آن حضرت حلول و نزول نکرده است و هیچکس از مقربان سلطان رسالت بآن
صفات و کمالات متصف نگشته و از حالت طفولیت تا زمان کهولت همیشه بصفات
جمیله و نعوت جلیله موصوف بوده و آن مناقب همه بعض الطاف الهی و کمال فیض نا
متناهی در آن حضرت استقرار یافته و رسوخ پذیرفته و کتاب مبین بیان آن
نموده هذا آخر کلام ابن طلحه رحمة الله علیه شیخ مفید رحمة الله علیه گوید از جملهٔ
آیات الهی که خارق عادت و در جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده آنست که

بخاطر نمی آید احدی مبارزت اقران و مجادله شجعان کرده باشد بآن کثرت که
از علی علیه السلام معروفست و نیز کسی یافت نشد از جنگ جویان و ابطال بغیر از
امیر المؤمنین علیه السلام مگر اینکه در جنگها اثری باو وارد شد و زخمهای منکر باو
رسید و عیب و نقصی باو روی داد اما علی علیه السلام با وجود این همه حروب
شدیده و معارک عدیده از دشمن خود زخمها باو نرسید و عیب و نقصی باو
وارد نیامد ولا وصل الیه احد بسوء یعنی کسی از دشمنان با بدی بآنحضرت
راه نیافت تا اینکه واقع شد امر آنجناب با ابن ملجم علیه اللعنة والعذاب الیم
که واقع شد و هذه اعجوبة افرده الله تعالی بالاتیة فیها و خصه بالعلم الباهر
فی معناها و دل بذلک علی مکانه منه و خصصه بکرامته التی بان بفضلها من
جمیع الانام و از جمله آیات الله در آن جناب اینست که هر دستی که هر شجاعی و
پهلوانی که ممارس و مواظب جنگ بوده گاهی ظفر می یافت و گاهی مغلوب می شد مگر
آن حضرت که با هر دشمنی که مبارزت کرد او را مغلوب ساخت و با هر شجاعی
که مجادله نمود بخاک هلاکش انداخت و همچنین نشنیده ایم و در تواریخ و سیر ندیده ایم
کسی را که خصم از دست او نتواند گریخت مگر علی علیه السلام که با هر کس مبارزت می
کرد خصم قادر نبود بر اینکه از دست آن جناب سالم رود و نتواند گریخت و نیز هر شجاعی
و دلیری که خصم خود جراحت میرسانید گاهی با همان زخم میمرد و گاهی زخم صلاح
می پذیرفت مگر اسد الله الغالب که هر کس زخم زد آن جراحت اصلاح نپذیرفت
و با همان زخم بدرک واصل شد اینها نیز از جمله آیات خارق عادتست که امیر
المؤمنین علیه السلام متفرد بوده در هر حین و هر زمان و این از دلایل واضحه است

دیگر از آیات الله در آن حضرت این بود که با وجود مواظبت و مداومت بآنحضرت
بمعارک شدیده و مبارزت آن جناب بمهالک بسیار و کثرت اعادی و جبابرت ابطال
ایشان و اتفاق کردن دلیران بمبارزت آن جناب و حیله و مکر و بذل جهد تمام
هرگز پشت بمعادی نکرد و از برابر احدی نگریخت و از مکان خود حرکت نکرد و از
هیچکس از شجاعان نترسید و همچنین بغیر از آنجناب احدی با خصم ملاقات نکرده
مگر اینکه گاهی ثابت قدم بوده و گاهی فرار میکرده و گاهی اقدام مینموده و گاهی رو گردان
میشد ولی حضرت شاه ولایت را اقدام و ثبات قدم و دلیری بحدی بود که اگر
دریاها مرکب و اشجار اقلام شوند عشری از اعشار و قلیلی از بسیار آنرا نتوانند
نوشت پس در تحقیق کما مر باین قرار شد که در وصف آن حضرت ذکر کردیم ثابت
شد انفراد آن جناب بآیات باهره و معجزات ظاهره و خوارق عادات و آنجناب
بجهة اختصاص این صفات بر جمیع خلق برتری و سروری جسته و من قصیده
طولانی در وصف آنجناب گفته و انشاد کردم آنرا در مشهد مقدس آنجناب
صلوات الله علیه و آله **بیت** زبان عاجز از مدح اوصاف اوست ٭ بیان قاصر
از وصف الطاف اوست ٭ ثنا خوان او جبرئیل امین ٭ دعا گوی او سید المرسلین ٭
گهی بخیه اش در خیبر کند ٭ گهی تیغ بر عمرو عنتر زند ٭ بروز هوازن بوقت مصاف ٭
چو حیدر که دیده ز صف شکاف ٭ بکاهید ز آن مرصحان حود ٭
که در بدر و خیبر نظیرش نبود ٭ بحق خداوند جان آفرین ٭ بحق محمد شه ملک دین ٭
که در ساعت عرصه روزگار ٭ نباشد چو حیدر کسی شهسوار ٭ تو ای پیک هر عاشقی
ای صبا ٭ رسول محبان بصدق و صفا ٭ ز من بر بیاور ثنا و دعا ٭ بشاه نجف سید اوصیا ٭

بزن بوسه بر خاک آن آستان که آنجا بود منزل راستان پس آنگه ز من کو گدای
شاه دین تو ای هادی دین و حبل المتین گدای تو ام ای شه کامکار شفیع
تو ای من در روز کار قیامت که از تو نزد و نجات است امید شفاعت مرا از شما
وقصیده دیگر است که مضمون آن بفارسی است که نوشته شده **بیت**
ای سایل از کمال و مقامات مرتضی بشنو ز من فضایل آن شاه اولیا ایوان
دین ز هیبت او گشت سربلند بنیان شرع احمد از دیانت اتقا
در احد صید دُخیبر هوازن مصاف او پوشیده نیست تا کنی کشف از خطا
در و جمل ببصره بیا در چه تیغ او زیبا و صد فغان ز اعدای بیحیا ور دور
نهروان صفین کار ذوالفقار او چون بید رو تنت چو چو خون بید بر سما ور دور
خندق آنچه علی کرد بر عدو عاجز بود ز شرح و بیانش زبان ما آتش فکند
شعشعه ذوالفقار او در جان عمرو لشکر او در صف دغا ور دین مصطفی
چو علی هادی کجا است او در حکم شرع مسند قضا کان سخا و معدن
احسان و کوه حلم میزان علی بدان که بود غایت خطا حلال عقده های حوادث
کفی ملیست کشاف بین ز سر خیل انبیا است ابر از عطا و بخشش آن کعبه و الکرم
بگداخت از خجالت و چون آب از حیا اسلام از حمایت آن شاه دین پناه
در حصن سلامت و ایمن ز مکرها تخمین کار ذوالفقار در حضرت نبی تمنا ندی کنم
که خدا کرد و مصطفی از هیبت سپاه عدو ار بروز رزم رو پرده هزیمت و
صد طعنه بر قفا گردان نامدار و دلیران صف شکن روز دغا ز طعن تو زخاره
مبتلا سر پنجه تو قابض ارواح روز جنگ در کاسه حرب هزیمت نیغت سر فنا

میزان تو کس نکرد ندوی وفا و صهر نفس نفیس خویش به بحر نجه فدا هر کوکب از
فضایل قدر تو از شرف بر فرق فرقدین زحل کرده استجا ابطال حبش در
صف هیجا ز تیغ تو مقتول بر نوعت منشور شرحا در معرکش بدح تو جبریل در سما
لا سیف ذکر او شد و بخواند لا فتی ای افضل اعاجم و ای اشرف عرب
هادی تو ئی و مهدی و مرجع مقتدا روی تو آفتاب خلا تو چهره انجمند
سلطان تو ئی و مردم دیگر همه گدا ما را چه حد مدح تو باشد ثنای تو
این دگر بیان و حبیب تو مصطفی و الی امیر المؤمنین بعثتها مثل السفائن
فی تیار تحکی السهام اذا قطعن مفارة وکانها فی رقتها الاوتار
بجو بقصدها اعز شأن الوری من کاء اعراق وطیب نجاد حال القتال و
مستعطالب وملاذ ملهوف و هو مل جاد شرفا قرینه المسود و سوددا
شا دالعلا بالعرب وبزاد وسماحه کالماء طاب لوارد نظام الجرسطع کالشاد
وما رشدا لعد و بفضلها والحق ابلج والسیوف عواد سل عنه بدرا از جلا و صو
بنام خطی و حل غارد حینا الاسنة کالنجوم منیرا تحکی و شید و فی سماعنا د
واسئل بخیبران عن تلک جمالته بمحاسح الاثار والاخیاد واسئل بحجر عن ملاه فانما
نقضی بمجد و املا منا د ولا یدری جا النجاة تعقش و بجا عنه عظایم الاوزاد
یا راکبا یعلو الفلاة بحبرة ذیا فتر کالکوکب السیاد حوت بابها السر حتی اصبحت
کبرا علا تحی علیها البادر عج علی ارض العراق وقف بها والثم ثراه و ذره حین تزاد
واخلع بمشهد الشریف معظما تعظیم بیت اسد ذی الاستاد وقل السلام علیک یا خیر الهدی
و ابا الهداة السادة الامجاد یا آل طه الاکرمین الیکم و مادهری مینی نجاد

الی محتکم المودة راجیا ۞ سیل المنی فی جنة الاسعاد ۞ فعلیکم منی السلام فانتم فخری
نجای ومنتهی الاسناد ۞

وقلت امدحه علیه السلام وانشدتها فی حضرته من قصیدة

سل من علی مقامات عرفت به ۞ شدت عری الدین رحلی ومرتحلی ۞ بدرا واحدا
وسل عنه هوازن ۞ فی اوطاس واسل به خندق تعتر الجبل ۞ واسئل به اذا اتی
الاحزاب یقدمهم ۞ عمرو وصفین سل انکنت لم تسل ۞ ما انما تحت شهب النجوم علی
شیئا وسمت قدرا علی زحل ۞ وسنة شرعت سبل الهدی هدی ۞ امام الکمال
الهدوی علی السبل ۞ کم من یدیک فینا یا ابا حسن ۞ یفوق نائلها صوب الحیا الهطل ۞
وکم کشفت عن الاسلام فادحة ۞ ابلیت من تعرض اتیا بها العضل ۞ وکم نصرت
رسول الله منصلتا ۞ کالسیف عری متناه من الخلل ۞ ورب یوم کظل الرمح
ما سکنت ۞ نفس الشجاع به من شدة الوجل ۞ وصادق الحرب ضنک لا مجال به ۞
ومنهل الموت لا یغنی علی النهل ۞ والنقع قد ملأ الارجاء عثیره ۞ فصار کالجبل
الموقف علی الجبل ۞ حلو ترتبنا البیض القواضب ۞ والجرد السلاهب فی العنا الذبل ۞
بذلت نفسک فی نصر النبی ولم ۞ تجل وما کنت فی حال الخاجل ۞ وقمت منفردا
کالریح منتصبا ۞ لنصر منه هیاب ولا وکل ۞ تردی الجیوش بعزم لو صدمت
صم الصفا الهوی من شامخ القلل ۞ یا اشرف الناس من عرب ومن عجم ۞
یا اشرف الناس فی قول وفی عمل ۞ یا من به عرف الناس الهدی وبه ۞
نجی السلامة عند الحادث الجلل ۞ یا من اعاد رسوم العدل حالیة ۞
وطالما شرفها وحسنها المعطل ۞ یا فارس الخیل والابطال خاضعة ۞

یا من له کل خلق الله کالخول ۞ یا سید الناس یا من لا مثل له ۞
یا من مناقبه تسری سری المثل ۞ خذ من مدیحی ما استطیع کرما ۞
فان عجزت فان العجز من قبلی ۞ وسوف اهدی لکم مدحا اخیرا ۞
ان کنت ذا قدرة او فی مد اجلی

فصل

در کرامات آن حضرت ودر
بیان آن چیزیکه بلسان مبارک او جاری شده از اخبار مغیبات ابن طلحه
رحمه الله گوید اعلم اکرمک الله بالهدایة که بدرستی که کرامت عبارتست
از حالتی که خارق عادتست وصادر میشود از صاحب تکلیف را و مامور نیست
باظهار آن وباین فید ظاهر میشود فرق میانه او ومعجزه بدرستیکه صاحب
معجزه مامور است باظهار آن بجهة اینکه معجزه دلیل صدق نبی است در
ادعای او نبوت را پس معجزه مخصوص است بنبی وولی نیست او را زیرا که نبی را جایز
است از معجزه هیچ پیغمبری بیاید مگر اینکه او را معجزه بوده وکرامت مخصوص است
بولی بجهة اکرام آن ولی ولکن لازم نیست او را بعد از آنکه ولایت یافت
میشود بدون کرامت چه بسیار ولی بوده اند که چیزی از خارق عادت از او
صادر نشده وقتی که این مقدمه را دانستی بدان که علی علیه السلام از اولیای خدای
عز وجل بوده واز برای آن جناب کرامات بوده خارق عادت که از آنحضرت صادر
شده اند که خدای تعالی اکرام کرده بود بآن جناب بسبب آن کرامات از جمله
آن کرامات خبر دادن آن حضرت بوده بحال مارقین خوارج که خدای تعالی مطلع
کرده بود آن جناب را بامر ایشان پس آن حضرت قبل از وقوع خبر داده و خرق
عادت فرموده بوده واین کرامتی بوده مر آنجناب را آن اینست که بدرستیکه وقتیکه

خوارج اجتماع نمودند و بر قتل علی علیه السلام اتفاق کردند شاه اولیا بسوی آنها
سوار شدند در آن هنگام سواری ملاقات فرمودند که اسب خود را میتاخت
پس گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که خوارج مکان شما را شنیدند از نهر
عبور کردند در حالتی که فرار کننده بودند علی علیه السلام فرمود تو دیدی ایشان را
که عبور کردند گفت بلی خود دیدم حضرت فرمود قسم بخدائی که محمد صلی الله علیه
وآله را برسالت فرستاده آنها عبور نکنند و بباب قصر کسری نمی رسند تا
اینکه کشته شود مقاتل آنها در دست من و باقی نمیماند از آنها مگر کمتر از عشره
و از اصحاب من کشته نشود مگر کمتر از عشره پس آن حضرت سوار گشته بسوی
خوارج راندند و با آنها مقاتله کردند چنانچه سمت ذکر یافت و امر بدانسان
شد که خبر داده بود و ایشان از نهر عبور نکرده بودند این کرامت را صاحب تاریخ
فتوح الشام از جمله کرامات آن حضرت نقل نموده و از جمله کرامات
آن جناب آنست که ابن شهر آشوب رحمه الله در کتاب خود ذکر کرده وقتی که
حضرت شاه اولیا بکوفه تشریف آوردند مردم بزیارت آن جناب مشرف
شده در میان ایشان جوانی از جمله شیعیان آن حضرت بود که در پیش روی
آن حضرت در حروب و مواقف امیر المؤمنین علیه السلام جنگ میکرد پس آن جوان
از قومی زنی را خواستگاری کرده بزوجیت خود در آورد پس شاه اولیا علیه
الثنا روزی نماز صبح بجای آورده ببعضی از حاضرین فرمود که بفلان موضع
بروید در آنجا مسجدی هست و در پهلوی مسجد خانه ایست که در آنجا صدای
زن و مردی بلند است که با یکدیگر تشاجر مینمایند آنها را در نزد من حاضر کن

الشخص

آن شخص برفت و آن مرد و زن را بیاورد حضرت بآنها فرمود امشب تشاجر شما
از برای چه طول کشید آن جوان عرض کرد یا امیر المؤمنین من این زن را خواستگاری
کرده تزویج نمودم وقتی که با او خلوت کردم یک نوع نفرتی از او در من ظاهر
که منع کرد مرا از اینکه با وی نزدیک شوم هرگاه میتوانستم که او را امشب از خانه بیرون
کنم پیش از آنکه روز شود بیرون میکردم بهمین جهة دلتنگ گشته با هم تشاجر
کردیم تا اینکه امر شما رسید بخدمت مشرف شدیم پس علی علیه السلام بحاضران فرمود
بسیار حکایتها هست که صاحبان خوش ندارند دیگری بشنود حاضرین از مجلس
برخواستند و زن را آن حضرت جز زن و مرد دیگری نماند حضرت بآن زن
فرمود این جوان را میشناسی عرض کرد نمیشناسم حضرت فرمود اگر من خبر دهم
ترا باحوال او و حقیقت بدانی که چنانست انکار نمیکنی زن عرض کرد یا امیر المؤمنین
انکار نمیکنم فرمود تو فلانه دختر فلان نیستی عرض کرد بلی فرمود آیا تو پسر
عمی نداشتی که هر دو یکدیگر را دوست میداشتید عرض کرد بلی فرمود آیا پدر
تو منع نکرد ترا از او و منع نکرد او را از تو و بیرون نکرد او را از همسایگی خود
تا ترا تزویج نکند با او زن عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا تو نیستی بجهة قضای
حاجت بیرون نرفتی که آن جوان ترا فریب داده باکراه و اجبار ترا وطی کرد
پس تو حامله شدی و پنهان داشتی امر خود را از پدرت و آگاه کردی مادرت را
از این واقعه پس چون نزدیک شد زمان وضع حمل مادرت شبی ترا بیرون
برد پس بچه زائیدی و آنرا بپارچه پیچیدی و آن سوی دیوار بمکانی که قضای
حوایج میکردند انداختی آنگاه سگی آمد او را بو کرد تو ترسیدی که سگ او را بخورد

سنگی بسوی آن سگ انداختی که آن سنگ بآن طفل آمده سر او را بشکست پس تو و
مادرت بسوی آن طفل معاودت کردید و مادرت زخم سر او را با کهنه ببست
از کوشت جا در خود بعد از آن او را کذاشته و رفتید و ندانستید حال او را پس
زن ساکت شد حضرت فرمود براستی جواب ده زن گفت بلی بخدا سوگند یا
امیرالمؤمنین این امر را که بغیر از مادرم ندانست خدا یقینا ترا باین واقعه مطلع
گردانیده پس چون صبح شد بنو فلان آن طفل را بر داشته در نزد ایشان تربیت
یافته بزرگ شد و با آن قبیله بکوفه آمده و تو را خواستگاری کرده آگاه باش که او پسر
تو است پس از آن بجوان فرمود سر خود باز کن او سر خود باز کرد جای زخم نمایان
شد شاه اولیا فرمود این پسر تو است که خدا او را نگاه داشت از چیزی که حرام
است بگیر پسر خود را و برو که میان شما نکاح جایز نیست و در این واقعه که از آن
حضرت ظاهر گشته چیزی هست که بولایت آن جناب حکم مینماید و مستحق میکند
کرامات آن حضرت را و از جمله کرامات آن حضرت علیه السلام آنست که
حسن بن ذکوان الفارسی روایت کرده که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم که
مردم از زیادتی فرات بآن حضرت شکایت کردند که زیادتی آن مزارع ما را
ضایع و نابود کرده و از تو استدعا داریم که آب آنرا کم گردانی پس شاه ولایت برخاسته
داخل خانه شد و مردم مجتمع گشته انتظار کشیدند که ناگاه حضرت بیرون
آمد و جبه رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر دوش و عمامه حضرت رسول صلی
الله علیه وآله را بر سر و برد آن حضرت را بر تن داشت و قضیب را بر دست گرفته بود
آنگاه اسب خود را طلبیده سوار شد او لاد آن جناب و سایر مردم پیاده با آن حضرت

میرفتند من هم با ایشان بودم همی رفتیم تا بشط فرات رسیدیم پس امیرالمؤمنین علیه السلام
از اسب پیاده گشته دو رکعت نماز خفیف بجای آورد بعد از آن برخاسته قضیب
بدست گرفت و بکنار شط میرفت کسی بغیر از دو فرزندش حسنین و من با آن
جناب نبود آنگاه خم گشته قضیب را در آب فرو برد یکذراع از آب فرات کم شد
فرمودند آیا کافیست همین قدر نقصان عرض کردند یا امیرالمؤمنین کافی
نیست دوباره با قضیب اشاره کرد و قضیب در آب فرات فرو برد یکذراع دیگر
از فرات کم گردید و بهمین طور کردند تا سه ذراع ناقص شد گفتند یا امیرالمؤمنین
کافیست پس سوار اسب گشته بمنزل خود معاودت فرمود و این کرامتی است عظیم
و نعمتی است جسیم از خداوند تعالی من بگویم که آنجناب علیه السلام اولی و احق بود بقول قایل

لو قلت للسیل دع طریقک * والموج علیه کالهضیب یعتلج
لارتد او ساخ او لکان له * فی جانب الارض منک منعرج

و از جمله کرامات آن حضرت خبر دادن آن جناب بود بقضیه شهادت خود
و تفصیل این اجمال آنست که چون آن جناب از قتال خوارج خارج شدند در ماه مبارک
رمضان بکوفه معاودت فرمود و دو رکعت نماز در مسجد بجای آورده بمنبر
بالا رفت خطبه بلیغی ادا فرمود بعد از آن روی بپسر خود حسن علیه السلام کرد و
فرمود یا ابا محمد کم مضی من شهرنا هذا جناب حسن علیه السلام عرض کرد سیزده روز
یا امیرالمؤمنین بعد از آن از حسین علیه السلام سؤال کرده یا ابا عبدالله کم بقی من
شهرنا هذا یعنی از رمضان حسین علیه السلام گفت هفده روز یا امیرالمؤمنین
آنگاه دست بر ریش مبارک خود که سفید شده بود برده فرمود والله لیخضبنها

بدیما اذا انبعث اشقیها بعد از ان فرمود ارید حیاته ویرید قتلی خلیلی من
عذیری من مرادی ؛ یعنی مردی از قبیلهٔ مراد میخواهد که مرا بکشد و حال آنکه من
نیکوئی او میخواهم و عبدالرحمن بن ملجم این کلمات را چون شنید از فرمایش شاه ولایت
پناه چیزی در دلش افتاد پس برخواسته بخدمت حضرت آمد و در برابر آن جناب ایستاد
و گفت اعیذک بالله یا امیر المؤمنین اینک یمین من و شمال من در برابر تو هر دو را
قطع کن و یا اینکه مرا بکش پس علی علیه السلام گفت چگونه بکشم من ترا و حال آنکه
گناهی نداری و هنوز از تو خطائی نسبت بمن صادر نشده هرگاه چنانچه من
عالم باشم باینکه تو قاتل من هستی من ترا نمیکشم ولکن آیا ترا ابجد دایه بوده
که روزی از روزها با تو گفت یا شقیق عاقر ناقه ثمود یعنی ای جفت پی کننده
ناقه ثمود را ابن ملجم گفت بلی اینکه میفرمائید واقع شده یا امیر المؤمنین پس علی
علیه السلام ساکت شد چون شب بیست و سیم همان ماه رسید حضرت شاه ولایت
برخواست که از خانه بیرون رود و بمسجد در آید و نماز صبح بجای آرد فرمودند
بدرستی که دل من گواهی میدهد که من در همین ماه کشته خواهم شد پس در را
بگشود و حلقه در بگوشه ردای آنحضرت بیاویخت آن جناب این بیت را
انشاد نمود شعر اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ؛ ولا تجزع من
الموت اذا حل بوادیکا ؛ یعنی میان در بند از برای مرگ که مرا ملاقات
خواهد کرد و از مرگ مترس در آنحالت که در منزلگه تو فرود آید پس آنحضرت
چون آمد بمسجد تشریف برده شهید گشت ابن طلحه گوید که این کرامتی است
که بآن جناب نسبت داده شده و من صرف نکردم همت خود را بتتبع کراماتی که

بآنحضرت

بآن حضرت نسبت داده میشود و بآن چیزی که خدا تعالی آن جناب را سبب
آن اکرام فرموده از خوارق عادات بجهة اینکه غیر از کرامات و خوارق عادات مزایا
و مناقب و مقامات آن حضرت بسیار است شعر اذا ما الکرامات اعتلی قدر ربها
وصل بها اعلی ذوی شرفاته ؛ فان علینا والمناقب والتقی ؛ کراماته العلیا اقل
صفاته ؛ یعنی کرامات و مزایای علی ابن ابیطالب علیه السلام در اوج سپهر اعلی
و مناقب آن سرور در رتبهٔ علیا است هذا آخر کلام ابن طلحه ره از جندب بن
عبدالله الازدی مرویست که گفت من با علی علیه السلام حاضر شدم در جمل و صفین
از قتال ایشان شکی از برای من حاصل نشده بود تا اینکه بنهروان فرود آمدیم
پس شکی از برای من عارض شد گفتم ما میکشیم قاریان قرآن و اخیار دین را
بدرستی این کار بسیار بزرگ است پس من روزی بعد الصباح بیرون آمده رفتم
و مطهره آبی با خود داشتم تا اینکه از صفوف لشکریان دور شدم و نیزه خود را
بزمین استوار کرده سپر خود را بآن آویختم که سایبان شود و حایل میان
من و آفتاب باشد پس خویشتن را از آفتاب مستور کرده نشستم ناگاه علی علیه السلام
در رسید و فرمود یا اخا الازد معک طهور گفتم بلی پس مطهره آب را بآنجناب
دادم و آن حضرت برفت چندانکه از دیده غایب شد و تطهیر کرده باز آمد
و در سایه سپر بنشست ناگاه سواری از دور پیدا شد که سؤال میکرد از
علی علیه السلام من گفتم یا امیر المؤمنین این سوار ترا میخواهد فرمود اشاره کن
تا بیاید من اشاره کردم سواره بیامد و گفت یا امیر المؤمنین قوم از نهر عبور
کردند حضرت فرمود کلا و حاشا عبور نکرده اند گفت بخدا سوگند بیامدم

تا اینکه دیدم اثقال و احمال و رایات ایشانرا در آن طرف نهر حضرت فرمود بخدا
قسم عبور نکرده اند و همانجا جای هلاک شدن ایشان و محل ریختن خون
ایشانست بعد از آن حضرت ولی الله روان گشت و من هم با آن حضرت رفتم
و با خود گفتم الحمد لله که این مرد مرا بینا کرد و امر خود را بمن شناسانید و این
لا محاله یکی از دو مرد خواهد بود یا دروغگو و محیل است و یا اینکه صاحب
با دلیل و بیّنه و در عهد نبی خود ثابت بوده کار من با تو عهد میکنم که
در روز قیامت تو را از آن عهد سؤال کنی اگر چنانچه من قوم را یافتم در حالتی که
عبور کرده اند اول کسی که با علی مقاتله نماید من خواهم بود و اول کسیکه نیزه
بر چشم او زند من خواهم شد و اگر دیدم قوم را در حالتی که عبور نکرده اند
پس در مناجزه و مقاتله آنها آثم و گناهکار نخواهم بود الغرض چون بصفوف
رسیدیم و یافتیم اثقال و رایات را بحال خود آنحضرت با دو انگشتان نقاب
من کشید مرا حرکت داد و فرمود یا اخا الازد آیا امر بر تو روشن شد گفتم بلی یا
امیر المؤمنین فرمود اکنون مشغول قتال باش با دشمن خود پس من مردی
از ایشان بکشتم بعد از آن دیگری را نیز بکشتم بعد از آن من و مردی با هم در افتادیم
من او را بزدم و او مرا تا اینکه هر دو از پا در آمدیم اصحاب من مرا برداشتند و من
بهوش نیامدم تا آن جناب از قتل قوم فارغ شد و این خبر شایع و مستفیض
است جمع کثیری آنرا نقل نموده اند و در این حدیث خبر دادن از غیب و عالم
بودن بآن چیزیکه در ضمیر و معرفت بما فی النفوس است و آیه باهره در این
حدیث هست که برابری و همسری نکند با آن مگر چیزیکه مساوی باشد در

معنی آن از معجزه عظیم و برهان جلیل و از این قبیل است حدیث میثم تمار و خبر
دادن آن حضرت او را بحال خود پس از کشته شدن بر دار و موضع دار و نخله
که بر آن مصلوب میشود و این قصه مشهور است و از این قبیل است که
حجاج کمیل را طلب نمود و کمیل فرار کرده مختفی شد حجاج مرسوم قوم او را قطع
کرد چون کمیل اینرا شنید با خود گفت من پیرم و عمر من بآخر رسیده
سزاوار نیست که قوم من بسبب من از عطایای حجاج محروم مانند پس بیرون
آمد از خانه و نزد حجاج رفت حجاج گفت من میخواستم که ترا بدست آورم چون بدست
آمدی ای لعین از جمله پس کمیل گفت دندان از برای من تیز مکن و خیره
خیره نظر منما که عمر من بپایان رسیده و قلیلی از عمر من باقیست تو آنچه خواهی
حکم کن که بازگشت همه بسوی خداست و بعد از قتل حسابست و بتحقیق خبر
داده است مرا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که تو قاتل منی پس حجاج
گردن او را بزد و این واقعه را عامه و خاصه هر دو نقل کرده اند و این از براهین
ظاهره و معجزات واضحه است و از این قبیلست آنکه حجاج روزی گفت که بسیار
مایلم باینکه مردی را از اصحاب ابی تراب بدست آورده بکشم و بسبب قتل او
بخدا تقرب جویم حاضرین گفتند ما کسیرا نمیدانیم که بیش از قنبر غلام علی بن
ابیطالب علیه السلام در خدمت ابی تراب بسر برده باشد حجاج او را طلب کرده او را
بیاوردند حجاج گفت قنبر توئی گفت بلی گفت علی بن ابیطالب علیه السلام مولای
تو است قنبر گفت خدا تعالی مولای منست و علی بن ابیطالب علیه السلام را
ولی نعمت حجاج گفت از دین علی علیه السلام بیزاری بجوی قنبر گفت تو مرا بدینی

افضل از دین علی علیه السلام دلالت کن حجاج گفت من ترا خواهم کشت تو خود اختیار کن
که ترا چگونه بکشم قنبر گفت من این اختیار را بتو واگذار کردم و ترا مختار نمودم حجاج
گفت من ترا خواهم کشت تو خود اختیار کن که ترا چگونه بکشم قنبر گفت من این را بتو
واگذار کردم و ترا مختار نمودم حجاج گفت از برای چه قنبر گفت هر طور که تو مرا بکشی
من هم بهمان طور ترا خواهم کشت و تحقیق که خبر داده است مرا امیر المؤمنین ع
که بدستی قتل من بذبح خواهد بود و از روی ظلم کشته خواهم شد پس حجاج
امر بذبح او کرد و این امر نیز از اخبار غیبیست که امیر المؤمنین علیه السلام بمحض نبوت
و داخلست در باب معجز قاهر و دلیل باهر و علمی که خدا تعالی مخصوص کرده بآن
علم انبیا و اوصیای خود را علیهم السلام و از این قبیلست آنچیزی که فرمود ببراء بن
عازب یا براء فرزندم حسین علیه السلام شهید میشود در حالیکه زنده باشی
و یاری نکنی او را پس وقتیکه حسین علیه السلام بقتل رسید براء گفت راست فرمود
علی علیه السلام که شهید گشت حسین علیه السلام و من یاری نکردم او را و براء اظهار
حسرت و ندامت بسیار بیاری نکردن خود میفرمود و از این قبیلست آنکه حضرت شاه اولیا
در بعضی از اسفار خود در صحرای کربلا نزول کرده و بر یمین و شمال نظر کرده
سرشکان دیده جاری نموده بعد از آن فرموده هذا والله مناخ رکابهم و موضع
منیتهم راوی گوید گفتیم یا امیر المؤمنین کجااست این مکان فرموده این زمین
صحرای کربلا است کشته میشوند در آن قومی که بیحساب داخل بهشت شوند
پس از آن از آنجا حرکت کرده و مردم تاویل کلام امام علیه السلام را ندانستند تا اینکه
واقعه کربلا واقع شد و جناب حسین علیه السلام با یاران خود بدرجه شهادت رسیدند

و از این

و از این قبیلست آنچیزی که روایت کرده اند که آنجناب علیه السلام وقتیکه بسوی صفین
متوجه شد اصحاب آنجناب بآب محتاج شدند و بهر سمت از پی آب شتافتند آب
نیافتند امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب خود قلیلی از راه کج کردند دیری از دور نمایان
شد بسوی آن دیر روان گشتند از راهب دیر سراغ آب گرفتند گفت میان ما و آب
دو فرسنگ است و در اینجا آب نیست از برای من از همان دو فرسنگ می آورند که با
قناعت صرف میکنم والا از عطش هلاک میشوم پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
بشنوید که راهب چه میگوید اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین اگر میفرمایید برویم بآن
مکان که راهب بما نمود شاید آبی پیدا کنیم حضرت امیر ع فرمود در تحصیل آب احتیاج
بشما نیست آنگاه سر بغله خود را بسوی قبله گردانیده و در نزدیکی دیر بسوی
مکانی اشاره کرده فرمود که اینجا را حفر نمایید و خاک اینجا را بردارید اصحاب خاک
آنجا را برداشتند صخره عظیم ظاهر شد که سفید درخشید اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین
در اینجا سنگی است که بیل و کلنگ با آن کار نمیکند حضرت فرمود که این صخره
بر روی آب است سعی و جهد در کندن آن نمایید همینکه این سنگ از جای خود
کنده شود آب نمایان گردد پس قوم اجتماع نموده خواستند که آن سنگ را حرکت
دهند بتحریک آن قادر نشدند و امر بر ایشان دشوار گردید چون شاه خیبر
گیر عجز آنها را مشاهده کرد پای خود را از خانه زین برگردانیده آستین بالا زد
و انگشت مبارک را بزیر صخره زده آنرا حرکت داد و از جای خود ذراع کثیره دور
انداخت آب ظاهر گشت اصحاب خود را بآب رسانیده نوشیدند آب شیرین
و گوارا و خنک و صافی بود که در آن سفر چنان آبی ننوشیده بودند حضرت

فرمود سیراب شوید و از این آب نوشید پس اصحاب چنان کردند که فرموده
بود پس از آن شاه اولیا صخره را با دست مبارک در همان جائی که بود بگذاشت
و امر فرموده خاک بر آن ریختند آن را محو نمودند راهب از بام دیر نظر می‌کرد
پس بانگ بر اهل دیر زد که ای قوم مرا از بام دیر فرود آرید پس او را از بام
نازل کردند راهب خدمت حضرت امیر علیه السلام آمده در پیش روی آنحضرت
ایستاده و گفت ای شخص تو پیغمبر مرسل هستی فرمود نه عرض کرد ملک مقرب
هستی فرمود نه راهب گفت پس تو کیستی حضرت فرمود من وصی رسول
خدا محمد بن عبدالله خاتم النبیین هستم راهب گفت دست بیاور تا بر دست
تو مسلمان شوم حضرت دست آورده با او گفت بگو شهادتین را راهب گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انک وصی
رسول الله و احق الناس بالامر من بعده پس حضرت شرایط اسلام را بر او
القا کرده فرمود بعد از آنکه زمان طویلی تو در دین خود اقامت کرده بودی
چه باعث شد که بسوی اسلام میل نمودی عرض کرد یا امیر المؤمنین این دیر بنا شده
بر طلب قالع این صخره و بیرون آورنده آب از زیر این صخره و پیش از من قرنها گذشته
کسی درک این فیض نکرده بود خداوند عز و جل این نعمت را بمن ارزانی فرموده ما
در کتابهای خود یافته و از علمای خود شنیده ایم که بدرستی در این مکان چشمه
هست که بر روی او صخره ایست و معرفت ندارد بآن صخره و چشمه مگر نبی
یا وصی نبی که بسوی حق دعوت کند و مکان این صخره را بشناسد و بر قلع آن
قادر باشد و وقتی که دیدم تو کردی این کار را دانستم که تو آن کسی که انتظار او را

بکشیم

بکشیم و رسیدیم ما بآرزوی خود و من امروز بر دست تو مسلمانم و بحق تو ایمان
آورنده‌ام وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را شنید چندان گریست که ریش
مبارکش از آب چشمش تر شد و گفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا الحمد لله
الذی کنت فی کتبه مذکورا آنگاه اصحاب را نزد خود فرموده فرمود بشنوید که برادر مسلم
شما چه میگوید ایشان شنیدند و شکر و حمد خدای را بجای آوردند که نور معرفت
امیر المؤمنین علیه السلام بر دل ایشان تابیده و خداوند تعالی ارزانی فرموده است
بایشان شناختن علی علیه السلام را پس امیر المؤمنین علیه السلام از آن مکان کوچ کرده
روانه شد و راهب نیز در خدمت آن حضرت رفت و با اهل شام مقاتله کرد
تا بدرجه شهادت رسید شاه اولیا بر او نماز کرد و بدفن او مباشر شد و
بسیار طلب مغفرت از برای او کرد و هر وقت که راهب بخاطر آن جناب می‌آمد
و با نامش مذکور می‌شد میفرمود ذاک مولای و در این حکایت معجزات عدیده
هست یکی عالم بودنست و یکی قوتیست خارق عادت که آنجناب علیه السلام بجهة
آن قوی از جمیع خلق متبین و منفرد بود بعلاوه آن چنین یکه در این حدیث
از نبوت بشارت در کتابهای قدیم خداوند تعالی و در این باب گفته است
اسمعیل محمد المعروف بالسید الحمیری فی قصیدته البائیة شعر

ولقد سری فیما یسیر بلیلة ۞ بعد العشاء بکربلا فی موکب
حتی اتی متبتلا فی قائم ۞ القی قواعده بقاع مجدب
فدنا فصاح به فاشرف مائلا ۞ کالنسر فوق شظیة من مرقب
هل قرب قائمک الذی بوئته ۞ ماء یصاب فقال ما من مشرب

الا بغایة فرسخین ومن لنا	بالماء بین نقی وقی سبسب
فثنی الاعنة نحو وعث فاجتلی	ملساء تلمع کاللجین المذهب
قال اقلبوها انکم ان تقلبوا	ترووا ولا تروون ان لم تقلب
فاعصوصبوا فی قلعها فتمنعت	منهم تمنع صعبة لم ترکب
حتی اذا اعیتهم اهوی لها	کفا متی ترد المغالب تغلب
فکانها کرة بکف حزور	عبل الذراع دحا بها فی ملعب
فسقاهم من تحتها متسلسلا	عذبا یزید علی الالذ الاعذب
حتی اذا شربوا جمیعا ردها	ومضی فخلت مکانها لم یقرب
اعنی ابن فاطمة الوصی ومن یقل	فی فضله وفعاله لم یکذب

و از جملهٔ کراماتی که اصحاب ما روایت کرده اند از آیاتی که بر دست آنحضرت ظاهر شده و دلالت میکند بر مناقب و منزلهای آن جناب رد شمس است بر آنحضرت دو مرتبه که یکمرتبه در حیات نبی صلی الله علیه و آله و مرتبه دیگر بعد از وفات نبی صلی الله علیه و آله اسماء بنت عمیس و ام سلمه رضی الله عنهما و جابر بن عبد الله الانصاری و ابو سعید الخدری و جمعی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل خود تشریف داشتند و علی ابن ابیطالب علیه السلام در نزد آن حضرت بود که ناگاه جبرئیل از جانب رب جلیل با بلاغ وحی مأمور شد چون تجلی وحی آنحضرت را فرو گرفت آن جناب کالمغشی علیه سر بزانوی علی علیه السلام گذاشته تکیه فرموده و سر مبارک بر نداشت تا اینکه آفتاب غروب کرد و امیر المؤمنین علیه السلام نماز

عصر را جالسا با اشاره بجای آورد پس وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را افاقه حاصل شد بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود عصر از تو فوت شد شاه اولیا علیه السلام گفت که نماز عصر را نشسته با اشاره بجای آوردم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا تعالی درخواست کن که آفتاب را از برای تو برگرداند تا اینکه نماز را در وقت فاضلش بجای آوری که بدرستیکه خدا تعالی اجابت میکند درخواست ترا بجهة فرمانبرداری تو خدا و رسول خدا را پس امیر المؤمنین علیه السلام رد شمس را از خدا تعالی مسئلت نمود فی الحال آفتاب برگشته و در آسمان بر جای خود که وقت عصر بود ایستاد و امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را بجای آورد بعد از آن غروب نمود اسماء گفت که بخدا سوگند که هر آینه شنیدم از برای آفتاب در وقت غروب صدائی مثل صدای منشار و اما بعد از نبی صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت اراده کرد از فرات بابل عبور کند کثیری از اصحاب آنجناب مشغول گذرانیدن بنه و دواب خود گردیدند آنحضرت با قلیلی از اصحاب خود نماز عصر را بجای آوردند و از بسیاری از اصحاب نماز عصر فوت شد اصحاب در اینباب تکلم نمودند حضرت گفتگوی ایشان شنید و از خدا تعالی مسئلت نمود که آفتاب را برگرداند تا اینکه همه اصحاب بی نماز جمع شوند خدای تعالی مسئلت آنجناب را اجابت فرموده آفتاب را برگردانید و بجای ایستاد که عصر ایستاده بود آنگاه قوم نماز را بجای آوردند همینکه سلام دادند آفتاب غروب کرد و صدای شدیدی از آن در حین غروب شنیده شد قوم تسبیح و تهلیل و استغفار را زیاد نمودند والحمد لله علی نعمته التی ظهرت

بنیم و این حتی در آفاق شایع کردید و در این خصوص سید اسمعیل بن محمد الحمیری
میگوید ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للمغرب • حتی
تبلج نورها فی وقتها للعصر • ثم هوت هوی الکوکب • وعلیه قد ردت
ببابل مرة • اخری وما ردت لخلق معرب • الا لیوشع اوله من بعده •
ولردها تاویل امر معجب • و از جمله کرامات آن جناب اینست که
شخصی بنیاد نام سخت بخت بود و از احوال و اوضاع آن جناب معویه را
آگاه می کرد و بسوی معویه خبر میبرد علی ابن ابیطالب علیه السلام بمقام منع بر آمده
فرمود چرا اخبار ما را بسوی معویه میبری آن شقی انکار نمود حضرت فرمود
آیا قسم میخوری که تو چنانی نکرده گفت بلی فی الحال مبادرت کرده قسم
یاد کرد حضرت شاه ولایت فرمود اگر تو دروغ قسم خوردی خدا چشم تو را
کور کند هفته نگذشت که عینا کور شد دست او را گرفته باینجا و آنجا میبردند
و از جمله کرامات اینست که آنجناب بمردم گفت هر کس از پیغمبر صلی
الله علیه و آله شنیده است که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه گواهی
دهد پس دوازده کس از انصار شهادت دادند و انس بن مالک در
میان قوم بود کتمان شهادت نمود حضرت فرمود یا انس ترا چه مانع
روی داد که کتمان شهادت کردی و حال آنکه اینها شنیده اند تو نیز شنیده
بودی انس گفت یا امیر المؤمنین من پیر شده ام و نسیان بر من غلبه کرده
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت اللهم ان کان کاذبا فاضربه ببیاض او
وضح لا تواریه العمامة یعنی بار خدایا اگر دروغ گفته میگوید او را بپیسی گرفتار

کن که عامه آن را نپوشاند طلحة بن عمیر گوید که قسم بخدا آثار برص را در میان دو چشم
او دیدم و از جمله کرامات آنجناب است که بجماعت حاضرین میفرمود که قسم میدهم
بخدا آن مردی که شنیده باشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس دوازده نفر از بدریون
بر پای خاستند شش تن از جانب یمین و شش تن از جانب یسار و همگی شهادت
دادند که ما شنیده ایم قول خواجه کائنات زید بن ارقم گفت من از کسان بودم
که این کلام را از خاتم انبیا شنیده بودم اما کتمان کردم شهادت خود را پس خدای
تعالی نور چشم مرا ببرد و مرا کور کرد و زید بن ارقم همیشه اظهار ندامت می
کرد از شهادت ندادن خود و از این معصیت استغفار مینمود و از جمله
کرامات آن جناب آنست که روزی در بالای منبر فرمود من بنده خدا و برادر
رسول خدا هستم و از نبی رحمت میراث برده ام و سیده نساء را تزویج کرده ام
منم سید الوصیین و آخر اوصیاء النبیین بغیر از من کسی نمیتواند این مراتب
مقامات را دعوی کند مگر اینکه از خدای تعالی ببلائی باو میرسد مردی از طایفه
عبس که مستمع بود ادا کرد که باین کلام متکلم شود گفت انا عبد الله واخو
رسول الله پس آن مرد از جای خود حرکت نکرد تا اینکه جنون و صرع باو
عارض گشته مردم پای او را گرفته از مسجد بیرون کشیدند راوی گوید
از قوم او پرسیدیم که پیش از این عارضه داشت گفتند نه بخدا سوگند و از
جمله کرامات آنحضرت آنست که من آن را از کتاب لطف التدبیر تالیف
شیخ ابی عبد الله محمد بن عبد الله خطیب نقل کرده ام که معویة بن ابی سفیان

بعد از استقرار بحکومت با جلسای خود گفت ما چگونه بدانیم که عاقبت امر ما کجا میرسد
جلسای او گفتند راهی بنظر ما نمی آید معویه گفت من دانستن عاقبت کار خود را
از علی علیه السلام استعلام و استخبار میکنم که او دروغ نمیگوید و زبان بباطل نمیگشاید
آنگاه سه کس از ثقات خود را خواسته بایشان گفت شما بروید تا نزدیکی کوفه و در
آنجا قرار بگذارید که خبر مرگ مرا بکوفه ببرید بشرط آنکه سخن شما یکی باشد و اختلافی
در اقوال شما بهم نرسد و در بیان وفات و ناخوشی و روز وفات و وقت وفات
و که نماز کرده و در کجا مدفون شد و در میان اوضاع و احوال باید متفق اللفظ
باشید بعد از آن یکی از شما داخل کوفه شود و خبر دهد وفات مرا روز دیگر
دیگری داخل شود و خبر دهد مثل آنکه اول خبر داده بود بعد از آن سیمی داخل
کوفه شود و خبر دهد مثل آن دو رفیق خود تا آنگاه نظر کنید که علی علیه السلام چه می
گوید پس ایشان بیرون رفتند و بدانسان که معویه امر کرده بود یکی از ایشان
سوار گشته داخل کوفه شد در حالتی که محزون و متغیر اللون بود اهل کوفه با او
گفتند از کجا می آئی گفت از شام گفتند چه خبر داری گفت معویه وفات کرد
مردم او را نزد علی علیه السلام آورده عرض کردند سواری از شام خبر فوت
معویه را آورده علی علیه السلام جواب نفرمود تا آنکه روز دیگر علی الصباح یکی دیگر
از آن سه کس داخل کوفه شد و صدا بنوحه بلند کرد مردم احوال معویه را پرسیدند
و گفتند چه خبر داری او نیز خبر داد نظیر آن چیزی که رفیقش خبر داده بود
اهل کوفه او را نزد علی علیه السلام آورده گفتند سوار دیگر رسید و از فوت
معویه خبر میدهد و اختلافی در کلام شان و میان شان نیست علی علیه السلام

باز سخنی نفرمود بعد از آن در روز سیم دیگری وارد شد مردم گفتند چه خبر داری
گفت معویه وفات کرد مردم از آنچه که مشاهده کرده بودند سؤال کردند سخن
او را موافق قول دو رفیق او یافتند او را نزد علی علیه السلام آوردند گفتند یا امیر
المؤمنین و اصح الخبر این سوار سیم است که مثل دو رفیق خود خبر میدهد
پس وقتی که مردم بسیار بر سر آنجناب جمع شدند علی علیه السلام فرمود حاشا
و کلا معویه نمرده است و نمیمیرد تا اینکه مخضوب شود این از این و اشاره
بریش مبارک خود و بفرق مبارک خود فرمود و یتلاعب بها ابن آکلة الاکباد
یعنی بازی میکند با خلافت و حکومت پسر هند جگرخوار پس خبر با معویه باز
گردانیدند مصنف گوید که خطبه از آن حضرت علیه السلام دیدیم که ذکر فرموده
بودند در آن خطبه واقعه بغداد و خراب کردن یاد که گویا مشاهده فرموده بودند
آن وقایع را و در آن خطبه میفرمایند کانی انظر الی القائم من بنی العباس و هو یقاد
بینهم کما یقاد الجزور والی الاصحبة و یحبه تم و یحیرها اذ له فیهم لا طرحه امره واقبا
علی امره بیاه و در آن خطبه میفرمایند فاصلو سئلتم لاخبرتکم باسمائهم و کناهم
و مواضع قتلاهم و مسقط رؤسهم و غیر از اینها از خبر دادن بغیبها و در بعضی ها
که در جمیع حالات بهمان نهج واقع شده بودند و اطلاع آن حضرت بحقایق
و اتیان آن جناب امور خارق عادات که برتری داشت بر اوایل و اواخر و کند
میشود در ذکر آن اوصاف زبان هر قایل و تحقیق روایت کرده است حافظ عالم
محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار در کتاب خود در ترجمه احمد بن
گفت
محمد الله الا از رجالی که ایشان ذکر نموده که گفت شنیدم از اسماء بنت عمیس که می

شنیدم از سیده خود فاطمه علیها السلام که میفرمود شبی از شبها وارد شد بر من علی بن
ابیطالب علیه السلام و ترسانید مرا در خوابگاه خودم عرض کردم یا سیدة النساء از
چه ترسیدی فرمود شنیدم که زمین با آنجناب سخن میگفت و آن جناب
با زمین سخن میگفت پس من صبح کردم در حالتی که هراسان بودم خبر دادم
بپدر خود را صلی الله علیه و آله آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد سجدهٔ
طولانی بعد از آن سر از سجده برداشت و فرمود یا فاطمه بشارت باد ترا
بطیب نسل که بدرستی خدا تعالی تفضیل داد شوهر ترا بسایر خلق خود
و امر فرمود زمین را که حدیث کند با آنحضرت باخبار خود و آن چیزی که بر
روی زمین واقع میشود از مشرق تا مغرب یعنی از دنیا بسط طریقت گفته اند
که علی علیه السلام که فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بدرستیکه امام علیه السلام
این کلام را در اول امر و ابتدای حال خود فرمود اما در آخر امر آنجناب بدرستیکه
غطاء از برای او کشف شد و حجاب از برای او برداشته شد خلاصه هر یکی از
مناقب و مآثر آنحضرت را بخواهی وصف نمائی بحری میابی که پیدا نشود ساحل
آن پس من اقتصار کردم بهمین قدر فی ذکر رسوخ الایمان
فی قلبه علیه السلام از مناقب خوارزمی از منصور بن ربعی بن خراش نقل شده که
علی علیه السلام فرمود اجتماع کردند قریش بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و در
میان ایشان بود سهیل بن عمرو پس گفت یا محمد ارقائنا لحقوا بك فارددهم
علینا یعنی ای محمد غلامهای ما بتو لاحق شده اند آنها را بر ما رد کن پس غضبناك
شد رسول خدا صلی الله علیه و آله چندانکه آثار غضب از روی مبارکش ظاهر

گردید

گردید بعد از آن فرمود لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن
الله قلبه بالایمان یضرب رقابکم علی الدین گفته شد یا رسول الله ابوبکر است
آنکه فرمودی فرمود نه گفته شد عمر است فرمود نه و لکنه خاصف النعل الذی فی
الحجرة یعنی دوزنده نعل که در حجره است علی علیه السلام در حجره نعلین حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را پینه میزد راوی گوید فاستقطع الناس ذلك
من علی علیه السلام پس آن جناب فرمود که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که میگفت لا تکذبوا علی فانه من کذب علی متعمدا یلج النار و سابقا مذکور
شد حدیثی که در دیگرست مضمون آن باین حدیث قبل از ذکر غزوهٔ خیبر
فصل و از آنجمله علی علیه السلام گفت که در روز فتح خیبر رسول خدا صلی الله علیه
و آله بمن فرمود لولا ان یقول فیك طوایف من امتی ما قالت النصاری فی
عیسی بن مریم لقلت فیك الیوم مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من
تراب رجلیك و فضل طهورك یستشفون به و لکن حسبك ان تکون منی
و انا منك ترثنی و ارثك یعنی اگر طوایفی از امت من در حق تو غلو نمیکردند
چنانچه نصاری غلو کردند در حق عیسی هر آینه در حق تو امروز سخنی را که
میگفتم که بر جماعتی از مسلمین مگر اینکه خاك نعل ترا و فاضل طهور ترا
از برای استشفا برمیگرفتند و لکن کافیست ترا اینکه از من باشی و من از تو
باشم تو از من میراث بری و من از تو میراث ببرم و تو از من بمنزلهٔ هرون هستی
از موسی مگر اینکه بدرستیکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد تو کسی که دین
مرا ادا میکنی و بر سنت من قتال مینمائی و تو در آخرت از همه کس بمن نزدیکتری

و تو مرا بر سر حوض خلیفه منی منافقین را از حوض دور میکنی و تو اول کسی هستی
که در حوض بر من وارد میشوی و تو اولین کسی هستی از امت من که داخل بهشت
میشود و بدرستی که شیعه تو بر منبرهای نور خواهند نشست سیراب و ریان
در حالتی که با روی سفید می‌درخشند در اطراف من باشند و من شفاعت میکنم
ایشان را و خواهند بود ایشان فردا در بهشت همسایگان من بدرستی که اعدای تو
فردا تشنگان و روسیاهان و زشت صورتانند یا علی حرب تو حرب من و سلم
تو سلم من و سر تو سر من و علانیه تو علانیه من و مکنون صدر تو مثل مکنون صدر
من است و عقب تو عقب منست و ولد تو ولد منست و لحم تو لحم من و دم تو دم من
است و بدرستیکه حق با تو است و بر زبان تو است و در قلب تو است و در
میان دو چشم تو است و ایمان با لحم و دم تو ممزوج است چنانچه ممزوج شده
با لحم و دم من و بدرستیکه خدای تعالی امر فرموده مرا که بشارت دهم ترا باینکه
بدرستی تو و عترت تو در بهشت خواهید بود و دشمن تو در آتش خواهد بود
و دشمن تو بر سر حوض بر من وارد نمیشود و دوستدار تو از حوض دور نمیماند
راوی گوید که علی علیه السلام فرمود چون این بشارت را از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم بسجده در افتادم و حمد خدا را برای آن چیزیکه انعام فرموده
بود بر من از اسلام و قرآن و محبوب شدن در نزد خاتم انبیا بجای آوردم
و از آنجمله است که راوی گوید بعمر بن عبد العزیز خبر دادند که گروهی از مردم
منقصت علی علیه السلام را میگویند و عیب از برای آن جناب میجویند پس عمر بن
عبد العزیز بمنبر بالا رفت حمد و ثنای الهی و صلوات و سلام حضرت رسالت

پناهی صلی الله علیه و آله را بجای آورد و علی علیه السلام را و فضل و منقبت او را
ذکر نمود و بعد از آن گفت عراک بن مالک غفاری از ام سلمه برمن حدیث کرد
که ام سلمه گفت وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد من بود که جبرئیل
بآن حضرت فرود آمد و حضرت را نجوا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم
فرمود چون جبرئیل برفت من گفتم بابی انت و امی یا رسول الله ما اضحکک
یعنی سبب خنده و تبسم چه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خبر داد مرا
جبرئیل که بدرستی مرور کرد جبرئیل از علی علیه السلام در حالتی که آن جناب که
گوسفندان خود را بچرانید و آن جناب خفته بود و بعضی از جسد او پدیدار
بود جبرئیل گفت که من جامه آن جناب را بر او برگردانیدم و تن او را پوشانیدم
پس چنان یافتم که برودت ایمان آن حضرت بقلب من رسید و از آنجمله است
که فخر خوارزم ابی القاسم محمود بن عمر الزمخشری از رجال خود روایت کرده که
گفت دو مرد نزد عمر بن الخطاب آمدند از طلاق امه سؤال کردند عمر برخاسته
بسوی حلقه جماعتی آمد که در میان ایشان مردی بود اصلع پس عمر با او گفت
ما تری فی طلاق الامة گفت اثنتان عمر بآن دو مرد التفات کرده گفت اثنتان
یکی از آن دو مرد گفت ما نزد تو آمدیم و تو امیر المؤمنین هستی ما از تو سؤال
کردیم از طلاق امه پس تو آمدی بسوی مردی و سؤال کردی از وی فوالله
ما کلمک بخدا قسم که او با تو هیچ تکلم نکرد عمر گفت وای بر تو آیا میدانی که این
مرد کیست این مرد علی بن ابیطالب است شنیدم من از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که می‌گفت لو ان السموات و الارض وضعت فی کفة و وضع ایمان

ایمان علی علیه السلام فی کفة لرجح ایمان علی علیه السلام یعنی هرگاه آسمانها و زمین
بیک کفه ترازو نهاده شود و ایمان علی علیه السلام بیک کفه دیگر هر آینه ایمان
علی علیه السلام سنگین تر آید و از مناقب از عمر بن خطاب مرویست که گفت
قسم یاد میکنم برسول خدا که هر آینه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
هرگاه سموات سبع و ارضین سبع بیک کفه میزان گذاشته شود و ایمان
علی علیه السلام بکفه دیگر هر آینه راجح آید ایمان علی علیه السلام از آنجمله است که
راوی گوید جناب ابوطالب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دید که
آب دهان مبارک خود را در دهان علی علیه السلام می انداخت ابوطالب گفت یا
محمد این چیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایمانست و حکمت
پس ابوطالب بعلی علیه السلام گفت ای فرزند یاری کن ابن عم خود را و تقوی
کن ثبت امرا فی ذکرا انا اقرب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و آله و انه
مولی من کان مولاه اما قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده انت
منی بمنزلة هرون من موسی و من کنت مولاه فعلی مولاه من این حدیث را در
مواضع عدیده ایراد کرده ام و این از احادیث مشهوره است که منفرد نیست باین
حدیث احدی دون دیگری بلکه اصحاب صحاح جمیعا اینرا روایت کرده اند
و متداول شده در میان اصحاب تا اینکه نازل بمنزله متواتر شده که دیگر
براو تداخل نمیکند و شبهه بر آن راه نمی یابد و از مناقب خوارزمی منقول
است که اینرا ذکر کرده است احمد در مسند خود از ابن عباس از بریده اسلمی که
گفت من با علی علیه السلام بغزوه یمن رفته بودم از آنجناب غلظت طبعی دیدم

چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم از علی علیه السلام سخنی در میان
آورده بد گوئی و عیب جوئی از آنحضرت نمودم دیدم که گونه رسول خدا صلی الله
علیه و آله متغیر شد پس گفت یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم عرض
کردم بلی یا رسول الله پس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و از مسند احمد بن
حنبل از بریده منقولست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در لشکری
بجائی فرستاد وقتیکه باز گشتیم فرمود چگونه دیدید همراهی صاحب خود را
راوی گوید که یا من شکایت از او کردم و یا غیر من شکایت از او کرد من سر بزیر
افکنده بودم چون سر بالا کردم دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله که روی مبارکش
سرخ شده و متغیر بوده من کنت ولیه فعلی ولیه و با اسناد مذکور از مسند
احمد منقولست که عبدالله بن بریده گفت پدرم بریده برمن حدیث کرد
که من علی را دشمن داشتم بحدی که هرگز کسی را آنطور دشمن نداشتم و از
قریش مردی را دوست داشتم و سبب دوستی من نبود مگر اینکه او با علی دشمن
بود راوی گوید که اسیر کردیم از کفار و نوشتم من بسوی رسول خدا صلی
الله علیه و آله که کسیرا بفرست که تخمیس کند یعنی خمس اشیا را جدا نماید حضرت
رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بسوی ما فرستاد و در میان اسرا
کنیزکی بود بهترین از همه اسرا چون امیر المؤمنین علیه السلام تخمیس کرد و تقسیم نمود
بیرون آمد در حالتی که عرق از جبهه آن جناب میچکید گفتم یا ابا الحسن این
چه حالتست فرمود آیا ندیدید آن وصیفه را که در میان سبایا بود بدرستی
که من تخمیس کردم و تقسیم نمودم آن کنیزک در خمس واقع شد بعد از آن در سهم

اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله قرار گرفت بعد از آن گردید در سهم آل علی علیه السلام
پس من با او مواقعه کردم راوی گوید همان مرد این ماجرا را بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و آله نوشت من گفتم مرا بفرست که مصدق نوشته تو باشم
آنگاه من کتاب را بردم و در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب را میخواند
و میگفتم راست گفته و درست نوشته است حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دست مرا با کتاب بگرفت و فرمود آیا علی را دشمن میداری گفتم بلی حضرت
فرمود دشمن مدار علی را هرگاه دوست میداری او را زیاد کن دوستی آنجناب را
قسم بخدائی که جان محمد صلی الله علیه و آله بدست اوست هر آینه نصیب
علی در خمس افضل از وصیفه بود راوی گوید بعد از شنیدن این سخن از
رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی از مردم در نزد من محبوب تر از علی علیه السلام
نبود عبدالله گفت قسم بخدائی که لا اله غیره نبود در میان من و پیغمبر
صلی الله علیه و آله در این حدیث غیر بریده و با همان اسناد از بریده
در مسند مذکور مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو فوج
از لشکر بسوی یمن فرستاد که بر یکی از آنها علی ابن ابیطالب علیه السلام را امیر
کرده و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که هر وقت این دو لشکر باهم
باشند امارت همه با علی است و هرگاه از هم جدا شدند هر یکی از شما بزرگ
لشکر خود باشد راوی گوید که از اهل یمن بقبیله بنی زبید رسیدیم مقاتله
کرده بر مشرکین غالب گشتیم مردان ایشان کشته ذریه آنها را اسیر کردیم
علی علیه السلام زنی از اسرا را جاریه خود برگزید بریده گفت که خالد بن ولید

کتاب برسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت این واقعه را بآنحضرت خبر داد و
کتاب را من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم چون نزد پیغمبر صلی الله علیه
و آله آمدم کتاب را بآنجناب دادم کتاب را در نزد نبی صلی الله علیه و آله خواندند
آثار غضب را در روی آن حضرت مشاهده کردم گفتم یا رسول الله اینست جای
کسی که پناه بتو آورده باشد تو مرا با مردی فرستادی و امر فرمودی که من اطاعت
کنم او را پس مرا برسالت فرستاده من هم رسالت بجای آوردم پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود لا تقع فی علی فانه منی و هو ولیکم بعدی و از صحیح ترمذی از
عمران بن حصین مرویست که گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله در لشکری فرستاد
و علی علیه السلام را امیر لشکر عامل نمود حضرت شاه ولایت با لشکر رفت و جاریه
بدست آن جناب افتاد این معنی را نپسندیدند چهار کس از اصحاب با هم
معاهده کردند و گفتند وقتی که برسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم
خبر میدهیم بآنجناب از آنچه علی کرده و مسلمانان را قرار بر این بود وقتی که از
سفر معاودت مینمودند نخست خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف
میشدند و بر آنجناب سلام داده بخانهای خود باز میگشتند پس وقتی
که ما از سفر باز گشتیم بحضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام کردیم یکی از آن
چهار کس برخاسته به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد آیا نمیدانی که علی
ابن ابیطالب علیه السلام چنین و چنان کرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از آن شخص اعراض نمود پس دومی از آن چهار کس برخاسته مثل مقاله رفیق
خود تکلم نمود حضرت روی مبارک از او بر گردانید بعد از آن شخص ثالث

برخاست و بهمان قرار که دو یار او گفته بودند سخن راند حضرت از او نیز اعراض
فرمود بعد از آن رابع برخاست و گفت مثل آن چیزی که گفته بودند پس رسول
خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک را با ایشان کرده در حالتیکه غضب از روی مبارکش
هویدا بود و فرمود ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن
من بعدی و تحقیق پیش از این ذکر شد قصه جاریه که علی علیه السلام از برای خود
جدا کرده بود و اخبار کرده بود بعد از ذکر غزوه تبوک بالفاظی که زیاده از ما ذکر
بود و من صحیحه من کنت مولاه فعلی مولاه و سند رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه
حیث دار مجملا ما قیل هوشمند اگر در معانی این احادیث که از این طرق وارد
شده تامل نماید معرفت حق از برای او ممکنست بجهة اینکه قول نبی صلی الله
علیه و آله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و قول آن جناب و هو ولی
کل مؤمن من بعدی و غیر از اینها از احادیث صریح است در امامت
علی علیه السلام و ظاهر است در تعیین امامت بر آنجناب انکار میکند این را کسی
کسیکه اراده باشد حق را بعد از ثبوت آن دفع نماید و صواب را بعد از بیان
بپوشاند و نور شمس را بعد از انتشار شعاع او مستور کند شعر

و لیس یصح فی الافهام شیء ٭ اذا احتاج النهار الی الدلیل ٭

از عجیب تر اشیاء آنست که مخالفین میگویند قول رسول خدا صلی الله علیه
و آله در مرض خود مروا ابا بکر یصلی بالناس یعنی امر نمائید ابا بکر را که با مردم
نماز کند نص خفیست در خلافت ابا بکر بامر و هکذا ذکر در امارت باو و این
قول بر تقدیر صحت دلالت ندارد باینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله امارت را

باو ما کذا ذکر کرده باشد وقتی که آنها حدیثی از مناقب علی علیه السلام می شنوند او را
از معنی ظاهر بر میگردانند و انه لولش مضرت می کنند و شروع می کنند
در تاویل آن و محتملات دور از اذهان ذکر مینمایند و از مفهوم صریح آن چشم
می پوشند و یا اینکه راوی آن را قدح می کنند و ضعیف میشمارند اگرچه از اعیان
رجال آنها باشد و در غیر این مورد در نزد ایشان بامانت موصوف باشد اگرچه
متهم است اگر چنانچه معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و مغیرة بن شعبه
و عمران بن حطان خارجی و غیر اینها از امثال اینها از رجال حدیثی باشند روایت
آنها در کتب صحاح در نزد مخالفین ثابت و عالیست و در احکام شرع و قواعد
دین از آن روایت قطع حاصل میشود و بان روایت عمل می کنند و لکن وقتی که
کسی از زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام و از پسر او محمد باقر و پسر او صادق
و غیر ایشان از ائمه علیهم السلام روایت کند روایت او را طرح می کنند و در روایت او
و اعراض می کنند و آن روایت را نمیشنوند و میگویند که او را فضیلت اعتقادی
باو نیست هر گاه تلطف نمایند میگویند شیعه است ما اجرا نشاده است
که حدیث او را نقل کنیم محض از راه مکابره با حق و عدول از آن و رغبت به
باطل و میل بسوی آن و محض تبعیت نفوس لا سیما که گفته است انا وجدنا ابائنا
علی امة و با اینکه شاید ایشان دیده اند که در آغاز کار در منصب امامت شبهه
شده و قرار باطل داده اند ایشان بنصرت و حمایت برخاسته بطلان آن
اعتراف نمینمایند و طریق حیث جاهلیت را مسلوک میدارند و این میدان
بسیار وسیع و ذیل این مقال طولانیست ما را حاجتی بسوی آن نیست و از مناقب

خوارزمی از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بدرستی وقتی که
خدا تعالی آسمانها و زمین را بیافرید آنها را دعوت کرد اجابت کردند بعد از آن
نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را بآنها عرض کرد آنها قبول کردند
بعد از آن خلق را بیافرید و امر دین را بما تفویض کرد پس سعید کسیست که با ما
سعید شد و شقی کسیست که با ما شقی گشته مائیم حلال کننده حلال خدا
و حرام کننده حرام خدا و خطیب خوارزمی نیز حدیث غدیر خم را روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفته بود چنانچه سفیدی
زیر بغل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان بود بعد از آن از هم
جدا نگشتند تا آیه مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب
برسالتی و الولایة لعلی بن ابیطالب بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله حسان بن ثابت ابیاتی انشاد
کرده که آن ابیات پیش از این ذکر شد از خوارزمی از مطلب بن عبد الله
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند لتنتهن ثقیف حین جاؤه و
لتسلمن او لیبعثن الله رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیسبین
ذراریکم و لیأخذن اموالکم یعنی رکبان ثقیف را وقتیکه آمدند
نزد آن حضرت هر آینه مبعوث کرداند خدا تعالی مردی را از من یا مثل من
پس بزند گردنهای شما را و اسیر کرداند ذریه شما را و بگیرد اموال شما را
پس عمر بن الخطاب گفت قسم بخدا آرزو نکردم امارت را مگر در آن روز که بلند

کنم سینه خود را تا شاید مراین بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید که آن شخص
تو هستی را می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی علی علیه السلام التفات
کرده دست او را بگرفت و فرمود او این است او این است و من المناقب از جابر
منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در یوم طایف علی علیه السلام را
نزد خود خواند و با او نجوی کرد مردم گفتند نجوی پیغمبر با پسر عمش بطول
انجامید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من با او نجوی نکردم خدا تعالی
با او نجوی میکند این حدیث را نسائی در صحیح خود ذکر کرده و ترمذی نیز در
صحیح خود ایراد نموده و بعد از ایراد حدیث ذکر نموده و لکن الله انتجاه یعنی
ان الله امرنی و از مسند احمد از عمرو بن میمون که گفت من در نزد ابن عباس
نشسته بودم که نه طایفه نزد ابن عباس آمدند تا آخر حدیث که تخصیص کرد
آن در باب سلام علی علیه السلام گذشت و بعد از آن نیز در جای دیگر اشاره بآن
کردیم و بسیاری از احادیث را ذکر نمیکنیم بجهة خلاف رواة آنها و حدیثی که
آنرا جامع ذکر کرده باشند و توقف بآن باشد و آنها در صحت آن اتفاق
و از مناقب خوارزمی در حالتی که آن جناب را معروف بن ابی رافع داود از پدرش
از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود من داخل شدم بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حالتیکه آن جناب مریض و سرش را بکنار مردی بود بهتر
از همه خلایق و پیغمبر صلی الله علیه و آله خفته بود پس وقتیکه من داخل شدم
بر نبی آن مرد بمن گفت نزدیک بیا به پسر عم خود که تو از من سزاوارتری
باو پس من نزدیک باو شدم نفتم آنگاه آن مرد برخاست و من در جای او نشستم

در مبارک رسول خدا را در کنار گرفتم چنانچه در کنار آن مرد بود ساعتی آن مرد
مکث نمود و برفت بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و فرمود
کجا رفت آن مردی که سر من در کنار او بود گفتم من داخل شدم مرا نخواند و
گفت نزدیک بیا با ابن عم خود که تو از من سزاوارتری باو بعد از آن بر
خاست من بجای او نشستم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی آیا میدانی
که بود آن مرد گفتم بابی انت و امی ندانستم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت او
جبرئیل بود با من حدیث می گفت تا اینکه وجع من ساکت شد و من خوابیدم
و سر من در کنار او بود و از کتاب مناقب منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در میان مسلمین اخوت قرار داد بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی آیا دانسته که در
روز قیامت اول کسی که دعوت کرده میشود منم من در سایه عرش
از طرف یمین قرار میگیرم و حله سبزی از حلهای سبز بپوشم یا علی بدان
و آگاه باش که امت من پیش از امتهای دیگر حساب کرده میشوند در روز رستخیز
بعد از آن تو اول کسی هستی که دعوت کرده میشوی بجهة قرابتی که با من داری
و بجهة منزلتی که تو را در نزد منست و داده میشود بتو لوای من که لوای حمد است
پس تو با آن لوا سیر میکنی در میان صفها و آدم نبی و جمیع خلق در روز
قیامت در سایه لوای من مستظل میشوند که طول آن هزار ساله راه است
و سنام آن یکپارچه یاقوت سرخ است و قضیب آن نقره سفید است و او
سه شقه دارد از نور یک شقه در مشرقست و شقه در مغرب و شقه ثالثه در وسط

دنیاست

دنیا است که مکتوبست بر آن سه سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم
دویم الحمد لله رب العالمین سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری
هزار ساله راه است یا علی تو سیر میکنی با لوای من و حسن در طرف راست تو
و حسین در طرف چپ تو باشند تا اینکه در سایه عرش در میان من و ابراهیم
میایستی بعد از آن حله سبزی از حلهای بهشت می پوشی بعد از آن منادی
از زیر عرش ندا کند که نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الاخ اخوک علی بشارت باد
تو را یا علی که تو پوشیده میشوی وقتی که من پوشیده شدم و تو دعوت کرده
میشوی وقتی که من دعوت کرده میشوم و زنده میشوی وقتی که من زنده
میشوم و در کتاب مناقب از ابن عباس مرویست که گفت حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمودند این علی بن ابیطالب گوشتش از گوشت منست و خونش
از خون منست و او از من بمنزله هرونست از موسی مگر اینکه بعد از من
پیغمبری نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا ام سلمه اشهدی
و اسمعی بشنو و گواه باش که این علی امیر المؤمنین و سید الوصیین و عیبه
علم منست و باب منست که از آنجا آمد و شد میشود و در دنیا و آخرت
برادر منست و در روز جزا علم با من خواهد بود و من المناقب از سلیمان از
عبد الله بن الحرث از جدش از علی علیه السلام مرویست که فرمود من مریض شدم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا عیادت فرمود و داخل شد بر من در حالتی
که من بر پشت خوابیده بودم پس آنحضرت در پهلوی من نشست بعد از آن
مرا با جامه خود بپوشانید پس وقتی که دید من ضعیف شدم برخواسته بسوی

مسجد رفت و نماز بجای آورده باز آمد و جامه که بر من پوشانده بود از
روی من برداشت بعد از آن فرمود قم یا علی فقد برئت یعنی برخیز یا علی که
سالم شدی پس من برخاستم گویا که من هرگز مریض نبوده‌ام آنگاه پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که من چیزی از خدا مسئلت نکردم مگر اینکه عطا
فرمود بمن و امروز بخیر صحت تو هیچ چیز مسئلت نکردم و من المناقب از جابر
روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انا و علی من شجرة
واحدة والناس من اشجار شتی یعنی من و علی از یک درختیم و مردم از درختهای
متفرقه هستند و من المناقب از علی بن الحسین از پدر خود حسین علیه السلام
و او از پدر خود علی ابن ابیطالب علیهم السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در روز خندق فرمودند اللهم انک اخذت منی عبیدة بن الحارث یوم بدر
و حمزة بن عبد المطلب یوم احد و هذا علی فلا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین
یعنی پروردگارا روز بدر عبیده را از من گرفتی و در روز احد حمزه را و
این علیست خدایا مرا تنها مگذار و من المناقب از ابن عباس مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی منی مثل راسی من بدنی و من
المناقب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بر باب جنت مکتوبست محمد رسول الله علی ابن ابی
طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی دو
هزار سال پیش از خلقت آسمانها و زمین محمد رسول خدا بوده و علی علیه السلام
برادر او و من المناقب از سلمان مرویست که گفت از حبیب خود محمد مصطفی

شنیدم

شنیدم که میفرمود بودم من و علی نوری در برابر خدای عز و جل فرمانبردار
که آن نور تسبیح و تقدیس میکرد خدا یتعالی را چهارده هزار سال قبل از خلقت
آدم علیه السلام پس وقتیکه خدا یتعالی آدم را آفرید قرار گرفت آن نور در صلب
آدم پس همیشه بودیم یک شیء تا اینکه جدا گشتیم در صلب عبد المطلب پس
یک جزو من هستم و یک جزو علی و من المناقب باهمان اسناد از حسین بن علی از
پدرش علیهما السلام که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم من و علی
نوری در برابر خدای عز و جل چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم پس وقتی
که آفرید آن نور در صلب آدم راه یافت و پیوسته نقل میکرد خدا یتعالی
آن نور را از صلبی بصلبی تا اینکه قرار داد آن نور را در صلب عبد المطلب بعد از آن
از صلب عبد المطلب بیرون آورده بدو قسم منقسم کرد قسمی را در صلب عبد الله
و قسمی را در صلب ابیطالب برقرار فرمود فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی
و من احبه فبحبی احبه و من ابغضه فببغضی ابغضه و من المناقب از ام سلمه
زوجه نبی صلی الله علیه و آله که الطف نساء آنحضرت و محبوبترین زوجات
آن جناب بوده مرویست راوی گفت که ام سلمه را مولائی بود که او را
حضانت کرده و تربیت نموده و او نمازی نمیکرد مگر اینکه علی را سب مینمود
و دشنام میداد ام سلمه باو گفت ترا چه باعث شده که علی را سب مینمائی
گفت بجهة اینکه عثمان را بقتل رسانید و در خون او شرکت نمود ام سلمه
باو گفت که اگر تو مولای من نبودی و مرا تربیت نکرده بودی و من در نزد
من بمنزله پدر نبودی سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نمی گفتم

ولکن ننشینی تا حدیث کنم از علی علیه السلام و آنچه را که دیده ام و آن اینست که تشریف
آورده نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحجره من روز یکه نوبت من بوده و در
هر نه روز یک روز نوبت من می شد پس آن حضرت داخل شد در حالتی که
اصابع خود را در اصابع علی علیه السلام داخل کرده و دستش را بر دست او گذاشته
بود فرمود یا ام سلمه از خانه بیرون رو و خانه را از برای ما خلوت کن پس من
بیرون رفتم و آن دو بزرگوار با یکدیگر بنجوی سخن میگفتند من کلام ایشانرا
میشنیدم و نمیدانستم چه میگویند تا وقتی که با خود گفتم نصف النهار شد
پیش رفته سلام دادم گفتم داخل شوم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود داخل
مشو و بجای خود باز گرد و بعد از آن زمان طولانی بنجوی کردند تا اینکه ظهر شد
من با خود گفتم روز من تمام شد و علی علیه السلام مشغول کرده پیغمبر را صلی الله علیه و آله
دو باره پیش رفته پشت در ایستادم و سلام داده اذن دخول خواستم پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود برگرد داخل مشو من باز گشته در جای خود نشستم تا وقتی
که گفتم اکنون زوال است پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت نماز بیرون میآید و روز
من بسر می رود و من هرگز تا طول تا آن روز ندیده بودم آنگاه پیش رفته
سلام دادم و گفتم داخل شوم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی داخل شو
پس من داخل شدم در حالتی که علی علیه السلام دستش را بر دو زانوی رسول خدا صلی
الله علیه و آله گذاشته و دهانش را بگوش مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله
نهاده و دهان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله بر گوش علی علیه السلام بود بایکدیگر
سر بنجوی سخن می گفتند و علی علیه السلام می گفت آیا بروم و بگویم پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود بلی چون خواستم داخل شوم علی علیه السلام روی مبارک بر گردانید و تا من
داخل شدم آن جناب بیرون رفت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا
در پهلوی خود نشانید و آنچه لازمه لطف و مهربانی بود بجای آورد و اعتذار
نمود بعد از آن گفت یا ام سلمه مرا ملامت مکن که جبرئیل از خداوند جلیل امری
از برای من آورد که علی علیه السلام را بعد از خود وصی خود گردانم و من در میان
جبرئیل و علی بودم جبرئیل از یمین و علی از شمال من بود جبرئیل مرا امر کرد
که علی را امیر گردانم بهر چه که بعد از من بوجود خواهد آمد تا روز قیامت پس تو
مرا معذور دار و ملامت مکن که بدرستی که خداوند هر امت پیغمبری و
از برای هر پیغمبری وصیی اختیار فرموده و من نبی این امتم و علی علیه السلام
وصی منست بعد از من در عترت و اهل بیت و امت من ام سلمه چون حدیثرا
بپایان رسانید روی بآن ملعون کرده گفت ای پدر این آن چیزیست که من از
علی علیه السلام دیده ام تو خواهی سب کن و یا اینکه ترک سب نما و بعد از آن آن شخص
روز و شب با خدای تعالی مشغول مناجات و استغفار بود و میگفت اللهم
اغفرلی ما جهلت من امر علی فان ولیی ولی علی و عدوی عدو علی پس آن
ملعون توبه کرد توبه نصوحی و در باقی عمر خدا را میخواند و مسئلت مینمود که
او را بیامرزد و از مناقب آن علی علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که جبرئیل نزد من هر دو پنجه را گشوده بود پس مشاهده کردم
در یکی از آنها مکتوب بود لا اله الا الله محمد النبی و در دیگری مکتوب بود
لا اله الا الله علی الوصی و از زید بن ارقم مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم
زید بن ارقم لمن حاربتم و لمن سالمتم روایت کرده اما احمد بن حنبل در مسند خود
از ابی هریره روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام نظر کرده فرمود انا حرب لمن حاربکم سلم لمن سالمکم و از
مسند احمد منقولست از ریاح بن حارث که گفت طایفه بخدمت علی علیه السلام
آمده گفتند السلام علیک یا مولانا حضرت فرمود من چگونه مولای شما
میشوم و حال آنکه شما قوم عرب هستید عرب گفتند در روز غدیر خم ما از رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که میفرمود من کنت مولاه فان هذا مولاه
ریاح گوید چون ایشان رفتند من از پی ایشان برفتم و پرسیدم که اینها کیستند
گفتند جماعتی هستند از انصار که در میان ایشانست ابو ایوب انصاری و
از مناقب خوارزمی است که اباذر پشت بدیوار کعبه داده بود گفت ای گروه
مردم بیایید تا از پیغمبر شما حدیثی بشما بگویم که من از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم میفرمود در علی علیه السلام را سه چیز است که اگر یکی از آنها از
برای من باشد محبوبتر است از برای من از دنیا و ما فیها شنیدم که رسول
خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام میفرمود اللهم اعنه و استعن به اللهم
انصره و انتصر به فانه عبدک و اخو رسولک ناصر الحق و در حدیث طویلی
باسناد خود روایت کرده که چون علی علیه السلام فتح خیبر نمود و بخدمت حضرت خواجه
کاینات آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی لولا ان یقول فیک
طایفه من امتی ما قالت النصاری فی المسیح لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملا

الا اخذ التراب من تحت قدمیک و من فضل طهورک یستشفون به و لکن حسبک
ان تکون منی و انا منک ترثنی و ارثک و انک منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و انک تبرء ذمتی و تقاتل علی سنتی و انک غدا فی الاخرة اقرب
الناس منی و انک من یرد علی الحوض و اول من یکسی معی و اول داخل فی الجنة
من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور و ان الحق علی لسانک و فی قلبک و
بین عینیک و در الآثار از سالم مرویست که گفت بعمر گفتند که ما می بینیم تو با علی
کاری میکنی که با احدی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله چنان نمیکنی عمر
گفت که علی علیه السلام مولای منست و از ابی جعفر مرویست که دو نفر اعرابی نزد
عمر آمدند با یکدیگر مخاصمه داشتند عمر بعلی علیه السلام عرض کرد یا ابا الحسن
در میان اینها حکم کن پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام حکم حق فرمود بضرر
یکی از مخاصمین پس آن شخص گفت بعمر آیا این حکم میکند در میان ما عمر از
جای برخاسته گریبان او را گرفت و جامه او را بر گلوی او پیچید او را
بکشید بعد از آن گفت وای بر تو مگر نمیدانی که این کیست این مولای من و
مولای هر مؤمنی است هر کسیکه این مولای آن نباشد مؤمن نیست از
عبد خیر مرویست که جماعتی از قریش در نزد عمر جمع شده و علی علیه السلام
در میان آنها بود و آنها در مقام مفاخره و شرف گفتگو می کردند علی ع
ساکت بود عمر گفت یا ابا الحسن چرا ساکت هستی و علی علیه السلام خوش نداشت
که سخن گوید عمر گفت یا ابا الحسن تکلم منا پس حضرت فرمود

	الله اکرمنا بنصر نبیه	و بنا اعز شرایع الاسلام	

في كل معترك تزيل سيوفنا ٭ فيه الجماجم عن فراخ الهام
وبنا وجبريل في ابياتنا ٭ نزل الفرايض للاسلام والاحكام
فيكون اول مستحل حله ٭ ومحرم لله كل حرام
نحن الخيار من البرية كلها ٭ ونظامها وزمام كل زمام
انا لنمنع من اردنا منعه ٭ ونقيم راس الاصيد القمقام
وترد عادية الخميس سيوفنا ٭ فالحمد للرحمن ذي الانعام

خلاصه این ابیات شریفه آنست که مائیم برکزیده و پسندیده کردکار که بنصرت پیغمبر دین بود معزز و مکرم کشته‌ایم و احکام دین و رونق یقین از ما انتشار یافته است و کردن کردنکشان از خوف شمشیرهای ما بکمند طاعت در آمده است و مائیم آن جماعتی که جبرئیل از حضرت ملک جلیل احکام دین را بخانهای ما فرود آورده مائیم مبین حلال و حرام و مظهر شرایع و سبب نظام و انتظام و برکزیده و پسندیده ملک علام و پیشوا و مقتدا و امام انام و مائیم که زمام اختیار بدست ماست میخواهیم هر کرا میخواهیم و میرانیم آنرا که نخواهیم

و قال السيد الحميري

يا بايع الدين بدنياه ٭ ليس بهذا امر الله
من اين ابغضت علي الرضى ٭ واحمد قد كان يرضاه
من الذي احمد من بينهم ٭ يوم غدير الخم ناداه
اقامه من بين اصحابه ٭ وهم حواليه فسماه
هذا علي بن ابي طالب ٭ مولى لمن قد كنت مولاه

فوال من والاه يا ذا العلى ٭ وعاد من قد كان عاداه

مضمون این ابیات اینست که ای ناکس که دین خود را بدنیا فروختی و اندیشه از خدا نکردی و امر و نهی او را انقیاد ننمودی تو را چه چیز بر این داشت که علی ابن ابیطالب علیه السلام آزار کردی و حال آنکه دانستی که او حبیب مصطفی صلی الله علیه وآله و پسندیدهٔ خداست فراموش کردی مکر قصهٔ غدیر خم را که پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق او فرمود که دوست علی علیه السلام دوست حق جل و علا و دشمن او دشمن حق تعالی است

و لبديع الهمداني شعر

يا دار منتجع الرسالة ٭ بيت مختلف الملائك
يا ابن الفواطم والعواتك ٭ والترائك والارائك
انا حائك ان لم اكن ٭ مولى ولائك وابن حائك

زبده و خلاصهٔ معنی ابیات آنکه ای محل بیت رسالت و ای اصحاب وحی و کرامت ای فرزندان فاطمه بنت اسد و ای اولاد فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی و راستی که هر که محبت و مودت شما در دل او نباشد او مستحق سخط و نقمت است و او را بخدا رابطهٔ رضا و خوشنودی نخواهد بود

فی بیان سورة البراءة و امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را بتبلیغ آن از مسند احمد بن حنبل منقولست که فرستاد ابابکر که پیغمبر صلی الله علیه وآله ابابکر را با سورهٔ براءة بسوی اهل مکه فرستاد که بعد از هذه السنة مشرکی حج نکند و عریانی طواف بیت ننماید و بجنت داخل نشود مکر نفس مسلم و هر کسیکه میان او و رسول الله صلی الله علیه وآله مدتی هست مدت او

تا آن مدت نشست وانه بری من المشرکین ورسوله راوی کوید که ابابکر سه روز
بود که سورهٔ برائت را برده بود بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را
فرمود خود را با بابکر برسان واو را بسوی من برکردان تو خود سورهٔ
برائت را تبلیغ کن راوی کوید که علی علیه السلام چنان کرد که مامور بود پس
وقتیکه ابوبکر نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد کریست وکفت یا رسول
الله از من چیزی حادث شد حضرت فرمود از تو جز خیر چیزی حادث
نکشته ولکن من مامور شدم باینکه سوره را تبلیغ نکند مکر من خودم و یا
مردی از من ذکر این حدیث وامثال آن سابقا کذشت واو مشهور است
حاجت بتطویل وتعدیل رواة وروایات نیست **فصل**
فی بیان ما نزل من القرآن فی شأنه از مناقب خوارزمی منقولست که
ابن عباس کفت که عبد الله سلام با جمعی از قوم خود که به پیغمبر صلی الله علیه وآله
ایمان آورده بودند نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمدند کفتند یا رسول الله
منازل ما دور است ما را مجلسی نیست وبغیر از این مجلس حدیث کوینده
ندیدیم وبدرستیکه قوم ما وقتیکه ما را دیدند ایمان آورده ایم بخدا ورسول
خدا وتصدیق کرده ایم رسول خدا را ما را ترک کردند وعهد نمودند که
با ما ننشینند وبا ما مناکحه نکنند وبا ما تکلم ننمایند این شاق شده است از
برای ما پیغمبر صلی الله علیه وآله بایشان فرمود انما ولیکم الله ورسوله و
الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله بیرون آمد بمسجد تشریف برد مردم

بعضی در قیام بودند وبعضی در رکوع حضرت رسول صلی الله علیه وآله
سائلی را در آنجا دید با وفرمود آیا کسی چیزی بتو داد کفت بلی خاتم طلائی
حضرت فرمود که عطا کرد انکشتر را سائل کفت این شخص قائم واشاره کرد باد
خود بسوی علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود در چه حالت عطا
کرد سائل کفت در حالتیکه راکع بود عطا فرمود آنکاه حضرت رسول صلی الله
علیه وآله تکبیر کفتند بعد از آن این آیه را تلاوت فرمودند ومن یتول الله
ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون حسان بن ثابت این ابیات را انشاد نمود

ابا حسن تفدیك نفسی ومهجتی	وکل بطیء فی الهدی ومسارع
ایذهب مدحی والمحبر ضایع	وما المدح فی جنب الاله بضایع
فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا	فدتك نفوس القوم یا خیر راکع
فانزل فیك الله خیر ولایة	وبینها فی محکمات الشرایع

یعنی ای علی ابن ابیطالب تو شایسته آنی که دل وجان من فدای تو باشد
ونیکان وسالکان خیر همه قربان تو شوند ومن امیدوارم که این مدح من در
حق تو ضایع نکردد ومن در مدحهای تو ماجور ومصاب باشم زیرا که یقینست
اینکه این چنین عمل نزد خدای عز وجل ضایع نمیباشد توئی آن کسی که در
حالت رکوع بسائل بخشش نمودی ودرویش نوازی کردی بدرستی وبراستی
که توئی بهترین هرکسی که در رکوع باشد وتوئی آن سروری که آیهٔ ولایت در حق
او نزول فرموده ودر کتاب مجید خدا تعالی او را ستایش نموده ومن المناقب
از زید بن شرحبیل انصاری کاتب علی علیه السلام مرویست که شنیدم علی علیه السلام

میکفت حدیث کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالتیکه آن حضرت
بسینه من تکیه کرده بود بعیرهود ای علی آیا نشنیدهٔ قول خدا تعالی را اِنَّ
الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ یا علی ایشان توئی و
شیعه تواست وعده من و وعده شما حوض است وقتی امتها از برای حساب
می آیند دعوت کرده میشوید تو و شیعیان تو در حالتیکه غر و محجل باشید
و از ابن عباس است که ذکر کرده آنرا ثعلبی و غیر او از مفسرین قرآن مجید
در قول خدا تعالی یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا
ابن عباس کفت که حسنین علیهما السلام مریض شدند عیادت کرد ایشانرا جد ایشان
رسول الله صلی الله علیه وآله وابوبکر و عمر در خدمت آن حضرت بودند و عام
عرب بعیادت آمده بودند پس کفتند یا ابا الحسن کاش نذری از برای دو
فرزند خود کنی و هر نذری که وفا بآن شود چیزی نیست علی علیه السلام کفت اکر
این دو پسر من از مرض شفا یابند من بجهة ادای شکر الهی سه روز روزه
میکیرم و فاطمه علیها السلام کفت اکر دو فرزند من از مرض شفا یابند بجهة شکر خدا
سه روز روزه میکیرم و جاریه که آنرا فضه می کفتند کفت اکر آقایان من از
مرض شفا یابند در مقام شکر سه روز روزه میکیرم پس حسنین علیهما السلام لباس
عافیت پوشیدند و نبود در نزد آل محمد ص از خوردنی چیزی نه قلیل و نه کثیر
آنکاه امیرالمؤمنین علیه السلام نزد شمعون یهود خیبری رفت سه صاع جو از او
بقرض کرفت و در حدیثی از ابی مهران باهلی بابن جحود روایت شده
که علی علیه السلام رفت بسوی همسایه خود که از یهود بود و او را شمعون بن حانا

میکفتند

میکفتند و صوف بردم میداد که با اجرت بریسند حضرت باو فرمود هل
لک ان تعطینی جزة من صوف تغزلها لک بنت محمد صلی الله علیه وآله بثلثة
اصوع من شعیر یهودی کفت بلی حضرت شاه ولایت صوف و شعیر کرفته
بخانه آوردند و فاطمه را از ماجری خبر داد حضرت صدیقه کبری قبول کرده و
اطاعت نمود پس برخاسته یکصاع از شعیر را آرد نموده پنج قرص نان پخت از
برای هر کسی یک قرص چون وقت نماز شد علی علیه السلام نماز مغرب را با رسول
خدا صلی الله علیه وآله بجا آورده بمنزل آمد و طعام در برابر او کذاشته شد
ناکاه مسکینی آمد بدر ایستاد و کفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکینی
هستم از مساکین مسلمین مرا طعام دهید که خدا تعالی شما را از مائدهای
بهشت طعام دهد علی علیه السلام صدای مسکین را شنید و کفت شعر

فاطم ذات المجد والیقین ⁂ یا بنت خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین ⁂ قد قام بالباب له حنین
یشکو الی الله ویستکین ⁂ یشکو الینا جائعا حزین
کل امرئ بکسبه رهین ⁂ وفاعل الخیرات یستبین
موعده جنة علیین ⁂ حرمها الله علی الضنین
وللبخیل موقف مهین ⁂ تهوی به النار الی سجین
شرابه الحمیم والغسلین ⁂

خلاصه معنی آنکه ای فاطمه شریفه مجیده وای
حمیده پسندیده وای دختر پیغمبر برکزیده آیا نمی بینی سائل مسکین بکوش من می آید
و او بر در ایستاده است و اظهار کرسنکی و بینوائی مینماید و از برای رضای خدا تعالی

طعامی نخواهد و این نفرینست که رحمت بر هر کار موقوفست بکرم او لیسند بدع
و اعمال حمیده و نیکو کاران در جنت عظیم در جنات نعیم آماده و مهیاست ای فاطمه
فردوس برین جای بخیلان نخواهد بود و خدا تعالی بهشت عنبر سرشت را
بر بخیل و شحیح حرام گردانیده است و او بدوزخ نزدیکتر است فاطمه علیها السلام گفت

امرك یا ابن عم سمع وطاعة ٭ ما بی من لوم ولا ضراعة ٭

سبحان ای پسر عم من از امر تو بیرون نمیروم و باتو موافقم در آنچه میخواهی و میگوئی
و من از بخل دورم و از شح بیزار طعام را بآن مسکین دادند و خود شان آن روز و
آن شب را بغیر از آب چیزی نچشیدند چون روز دوم شد جناب فاطمه علیها السلام
صاع دیگر از شعیر را آرد نموده نان پخت علی علیه السلام از نماز فارغ شد و بخانه آمد
طعام را در برابر آن جناب گذاشتند یتیمی بر ایشان بیامد و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت محمد یتیمی هستم از اولاد مهاجرین پدرم در روز عقبه شهید شده
مرا طعام دهید خداوند عز و جل شما را از مائده های بهشت طعام دهد علی علیه السلام
و فاطمه بشنیدند طعام را باو عطا کردند و دو روز و دو شب گرسنه بسر
بردند جز آب چیز دیگر نچشیدند پس چون روز سیم شد فاطمه صلوات
الله علیها برخاسته آن یک صاع شعیر را که باقی مانده بود آرد نموده و آن را نان
پخت علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز مغرب بجا آورده بمنزل آمد
طعام را در برابر آن حضرت بگذاشتند که ناگاه اسیری بیامد و بدر در ایستاد
و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد ما را اسیر میکنید و بما طعام نمیدهید
طعام بدهید بمن خدا تعالی طعام دهد شما را از مائده های بهشت علی علیه السلام

آواز

آواز او بشنید و فرزندان خود را باو داد و اهل بیت نیز نانهای خود شانرا باو دادند
و سه روز و سه شب گرسنه بسر برده بغیر از آب چیزی نچشیدند پس روز چهارم
شد و نذری که کرده بودند بانجام رسانیدند علی علیه السلام با دست راست دست
حسن را و با دست چپ دست حسین را گرفته بجانب رسول خدا صلی الله علیه و آله
برفت و ایشان از شدت ضعف و گرسنگی مثل جوجه مرغ می لرزیدند چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله این حالت را از ایشان مشاهده نمود فرمود یا ابا الحسن
چه سخت غمگین میکند مرا این حالتی که از شما مشاهده میکنم برخیز تا بسوی
دخترم فاطمه رویم آنگاه برخاسته بسوی فاطمه علیها السلام آمدند در حالتیکه آن
معصومه در محراب خود نماز میکرد و از شدت گرسنگی شکم مبارکش به پشتش
چسبیده بود و چشمان مبارکش فرو رفته وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
او را در آن حالت بدید گفت واغوثاه بالله یا اهل بیت محمد تموتون جوعا
در آن هنگام جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت بگیر ای محمد که تهنیت فرستاده
است خدا تعالی ترا در اهل بیت تو رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت چه چیز
بگیرم پس خواند از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله سوره مبارکه هل اتی علی
الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا الی قوله انما نطعمکم لوجه الله لا نرید
منکم جزاء و لا شکورا الخ خطیب خوارزمی گفت در حالتی که حاکی بود از ابن عباس
و از راوی و زیاد کرده ابن مهران باهلی در این حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله
برخاسته داخل حجره فاطمه شد وقتیکه حالت ایشانرا بدید خود را بروی ایشان
افکنده بگریست و گفت شما سه روز است در این حالت هستید که من میبینم و مرا از

شما غفلت دارم پس جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آمد و این آیات را بخواند ان الابرار
یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا
گفت که آن چشمه ایست در خانه نبی صلی الله علیه و آله که بخانهای انبیا و مؤمنین
جاری میشود و خطیب در این مقام حدیثی دیگر روایت کرده و در آخر آن گفته که
نازل شد در ایشان و یطعمون الطعام علی حبه علی شدة شهوتهم مسکینا قرص مله و الیتیم
الرماد و یتیما جریح و اسیرا حسا انما نطعمکم بجبر من خمایرهم لوجه الله یقول ارادة
ما عند الله من الثواب لا نرید منکم یعنی فی الدنیا جزاء ثوابا و لا شکورا مصنف
میگوید ضعیف در حقیقت این است که ما ایشان بطعام چنانچه ذکر کردند و عبارت
است که عاید شود بسوی خدای تعالی که بد رستی طعام دادن ایشان خالصا
لوجه الله بود و این سوره باجماع امت در این قصه نازل شد احدی با ایشان هم
که در این باب مخالفت کرده باشد و روایت کرده است در قول خدای تعالی فالیوم
الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون در شان نزول آیه
مبارکه گفته شده که در ابی جهل و ولید بن عتبه و العاص بن وائل و غیرهم
از مشرکین مکه نازل شد که بلال و عمار و غیر ایشان از اصحاب میخندیدند و گفته
شده است که علی بن ابیطالب علیه السلام با جماعتی از مسلمین بسوی رسول خدا صلی
الله علیه و آله آمدند منافقین ایشان را استهزا کرده برایشان میخندیدند و چشمک
میزدند و بیاران خود گفتند که امروز اصلع را دیدیم و بر او خندیدیم الخ •
آیه مبارکه نازل شد پیش از آنکه ایشان خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برسند و از مغازلی
و کلبی مرویست که وقتی که قول خدای تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی

القربی

القربی نازل شد مشرکین گفتند محمد ازین چیزی دیگر اراده که محمد بن عبدالله بعقب
ما را بخصومت میاندازد و خدایان ما را دشنام میدهد و قتل ما را واجب میداند
و با وجود این طمع دارد که ما او را دوست بداریم پس آیه وافی هدایه قل ما سألتکم
من اجر فهو لکم یعنی مرا ازین رسالت اجری نیست بجهت اینکه منفعت مودت که نزد
الله و رضای خداست بر شما عاید میگردد و در قول خدای تعالی که فرموده است
وقفوهم انهم مسئولون یعنی از ولایت علی علیه السلام سؤال کرده میشوند و قول
خدای تعالی ام حسب الذین اجترحوا السیئات کالذین امنوا و عملوا الصالحات
سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون گفته شده است که نازل شد آیه شریفه در
قضیه بدر در حمزه و علی و عبیدة بن الحارث وقتی که بیرون آمدند و مقاتله
عتبه و شیبه و ولید و قول خدای تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة نازل شد در اهل حدیبیه جابر گفت که ما از هزار و چهارصد
نفر بودیم پیغمبر صلی الله علیه و آله با فرمود که امروز شما بهترین اهل زمین
هستید پس ما بیعت کردیم در تحت شجره نکث نکرد مگر جد بن قیس که منافق بود
و علی بن ابیطالب علیه السلام با این آیه از همه مردم اولی بود بجهت اینکه خدای تعالی
عز و جل فرموده و اثابهم فتحا قریبا یعنی فتح خیبر که بدست علی علیه السلام بوده
سید ابو طالب باسناد خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که جابر گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود من احبک و تولاک اسکنه الله معنا
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر و قول خدای تعالی و السابقون السابقون اولئک المقربون

فی جنات النعیم در تفسیر این آیه شریفه گفته شده که ایشان کسانی هستند که بسوی
دو قبله نماز کرده‌اند و گفته شده که سابق بوده بطاعت و گفته شده که سابق
بوده‌اند بهجرت و گفته شده که باسلام سبقت داشته‌اند و بقبول قول رسول
صلی الله علیه و آله سبقت نموده‌اند همه این خصال در امیر المؤمنین علیه السلام
بوجه اتم موجود است که احدی از مردم در این اوصاف با آن جناب برابری
نتواند کرد و از ابن عباس است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله از
معنی قول خدا تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی
جنات النعیم سؤال کردم فرمودند که جبرئیل بمن گفت آنان علی و شیعیان
علی‌اند که سابقون‌اند بهشت و مقربون‌اند بخدا تعالی بجهة کرامتی که
از خدا تعالی مر ایشان راست قول خدا تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة و تحقیق ذکر این آیه بشر کرده‌اند
و امت اجماع کرده‌اند باینکه این آیه نازل شد و بغیر از علی کسی بآن عمل نکرد
و نازل شد در حضرت قول خدا تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات
یبایعنک زبیر بن عوام گفت که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت
میفرمودند زنان را بسوی بیعت تا اینکه این آیه نازل شد و فاطمه بنت اسد
مادر علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین زنی بود که بیعت کرد و از جعفر بن محمد
مرویست که فاطمه بنت اسد اول زنی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله
از مکه بسوی مدینه مهاجرت نمود با دو قدم خود و بر رسول خدا صلی الله علیه
و آله از همه کس مطیع‌تر بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در روز رستخیز

مردم

مردم برهنه محشور میشوند فاطمه مادر علی علیه السلام گفت واسوأتاه رسول خدا ص
باو فرمود که بدرستی که من از خدا مسألت میکنم که ترا پوشانیده مبعوث کند
و شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده که فشار قبر را ذکر میفرمود فاطمه
گفت واضعفاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود من از خدا مسألت
میکنم که ترا از فشار قبر نگاه دارد مصنف گوید که این حدیث را با حدیثی که
پیش از این مذکور شد خوارزمی ابن طولانی کرده و آن در اول این کتاب
جائیکه مادر امیر المؤمنین علیه السلام را ذکر کردیم مناسبتی بود میبایست در آنجا
نقل کند از ابن عباس مرویست که عبد الله بن ابی و اصحاب او بیرون آمده
بودند با جمعی از اصحاب نبی ملاقات کردند عبد الله گفت ببینید که من این سفها
چگونه از شما دور میکنم آنگاه پیش رفته دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت
و گفت مرحبا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سید بنی هاشم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت ولی الله علیه السلام
فرمود یا عبد الله از خدا بترس و از سخط الهی پرهیز کن و نفاق منما که
بدرستی بدترین خلق خدا منافق است عبد الله گفت مهلا یا ابا الحسن بخدا
قسم که ایمان ما مثل ایمان شما است بعد از آن متفرق شدند عبد الله گفت
چگونه دیدید کردار مرا گفتند مر اصحاب عبد الله بروی ثنا گفتند و دعای
خیر در حق او نمودند و نازل شد آیه مبارکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اذا
لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزؤن پس این آیه دلالت کرد با ایمان علی علیه السلام ظاهرا و باطنا و دلالت

کرد بصدق قول آن جناب در امر منافقین و قول خدا تعالی افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه ابن عباس گفت او علی علیه السلام است که گواهی داد بنبوت نبی
واو از پیغمبر است علیه السلام قول خدا تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل
لهم الرحمن ودا ابن عباس گفت که او علی ابن ابیطالب علیه السلام است زید بن
علی از ابا عبد الله از علی علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود مردی با من
ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن بدان بخدا سوگند که بدرستی که من ترا دوست
میدارم پس من بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت کردم آنچنانرا از
آنچه آن مرد گفته بود خبر دادم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شاید تو
احسان بآن مرد کرده علی علیه السلام گفت بخدا سوگند که احسان باو نکرده ام
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله الذی جعل قلوب المؤمنین
تتوق الیک بالمودة پس نازل شد قول خدا تعالی من المؤمنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا
تبدیلا گفته شده است که نازل شد قول خدا تعالی فمنهم من قضی نحبه
در عبیده و حمزه و اصحاب ایشان که معاهده کردند و ثابت بدشمن نمودند
روبرو و جنگ کردند تا کشته شدند و منهم من ینتظر علی علیه السلام است که بجا
رفت و تغییر و تبدیل نداد و قلت پیش از این آیه مباهله مذکور شد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود
و این امریست مشهور و معروف و متواتر که اصحاب صحاح در کتب خودشان
و ارباب سیر و تواریخ در مصنفات خودشان ذکر کرده اند و در این باب آن مخالف

دمؤالف

مؤالف و در علم بحقیقت آن جاهل و عارف یکسان هستند و ذکر این سابقا
گذشت و نقلت ما خرجه صاحب تفسیر العزالمحدث الحنبلی الموصلی در قول خدا
تعالی اهدنا الصراط المستقیم گفت که بریده صاحب رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت هو صراط محمد و آله علیهم السلام و قول خدا تعالی در سوره بقره
وارکعوا مع الراکعین هو علی ابن ابیطالب علیه السلام و قوله خدا تعالی و من
الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد در شبی که گردید علی
ابن ابیطالب علیه السلام در فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله و ذکر این آیه پیش
از این گذشت ابن اثیر در کتاب مسمی بانصاف که جمع کرده در آن میان
کاشف و کشاف را ذکر نموده که نازل شد آیه شریفه در شان علی علیه السلام در
وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مهاجرت نمود و علی علیه السلام را در خانه خود
در مکه گذاشت و امر کرد علی علیه السلام را باینکه بر فراش او بخوابد تا اینکه صبح شود
و ودایع مردم را بمردم برساند پس خدا تعالی بجبرئیل و میکائیل فرمود و من
در میان شما اخوت قرار دادم و عمر یکی از شما را اطول از عمر دیگری کردم
کدام یک از شما عمر طولانی بیار بر خود روا می بینید پس جبرئیل و میکائیل
مرده و حیات را اختیار کردند از پی مرده کا دو عمر با ایشان رسید که شما
چرا نشدید مثل علی علیه السلام که من اخوت قرار دادم میان او و نبی خود محمد پس
بخوابید علی علیه السلام بر فراش نبی و فدا کرد با وجان خود او زندگی او را
بر حیات خود اختیار کرد از آسمان بسوی او فرود آیید و او را از دشمن خود
محافظت نمائید آنگاه جبرئیل و میکائیل بسوی علی علیه السلام فرود آمدند

و بحفظ و حراست او مشغول شد نه جبرئیل علیه السلام در سر آن جناب و
میکائیل در زیر پای آن حضرت بود و جبرئیل می گفت بخ بخ یا ابن ابی طالب
من مثلک که خدای تعالی مباهات کرد با تو ملائکه را و قول خدای تعالی الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون راوی گفت که در نزد علی علیه السلام چهار درهم بود بغیر از آنها
چیزی مالک نبود یک درهم را بتصدق نمود و یک درهم را روز تصدق نمود و یک
درهم دیگر را در خفا داد و یک درهم دیگر را علانیه برملا دادند پس آیه
شریفه نازل شد و قول خدای تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا غیر محدث گفت
حبل الله علی و اهل بیت اوست و قول خدای تعالی انما ولیکم الله و رسوله و
الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون ثعلبی گفت که این آیه در شان علی
ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد قلت تحقیق نزول این آیه و روایة ابی ذر
رحمه الله در قصه نزول آیه مبارکه در باب زهد علی علیه السلام ذکر شد غیر محدث
از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
ملکی نزد من آمد پس گفت یا محمد سؤال کن از کسانی که قبل از تو به رسالت
فرستاده ایم که بچه مبعوث شده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود گفتم
از برای چه مبعوث شده اند گفت علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام
و از ابن عباس و محمد باقر مرویست وقتی که نازل شد آیه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را
گرفته فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

و قول خدای تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین گفت که
او علی ابن ابی طالب علیه السلام است و او رأس مؤمنین است و قول خدای تعالی
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر و جاهد
فی سبیل الله لا یستوون عند الله نازل شد در مفاخرات عباس و علی بن
ابی طالب علیه السلام که عباس با آن حضرت گفت که تو سبقت گرفتی بما با ایمان
و هجرت پس بودیم ما که سقایة کردیم حاج را و تعمیر کردیم مسجد الحرام را
آنگاه آیه مبارکه سابقه نازل شد و قول خدای تعالی یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ابن عباس گفت که یعنی با علی علیه السلام و اصحابش
و قول خدای تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد ابن عباس گفت وقتی که
این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر سینه خود نهاده
گذاشت فرمود انا المنذر و اشاره کرد با دست خود بسوی منکب علی علیه السلام
و فرمود انت الهادی یا علی که با تو هدایت یابند مهتدون بعد از من و قول
خدای تعالی کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب محمد بن
حنفیه رضی الله عنه گفت او علی ابن ابی طالب علیه السلام است و قول خدای
تعالی انَّ الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمٰنُ وُدّاً ابن
عباس گفت نازل شد آیه مبارکه در شان علی علیه السلام که خدای تعالی از محبت
مودت در قلوب مؤمنین قرار داده در بخاری و مسلم از حدیث ابی ذر که
او قسم یاد میکرد که بدرستی آیه هٰذانِ خَصمانِ اختَصَموا فی رَبِّهِم نازل شد
در شان حمزه و عبیدة بن الحارث که در روز بدر با مشرکین یعنی عتبه و شیبه

پسران ربیعه و ولید بن عتبه قتال کردند و قول خدا تعالی أفمن وعدناه وعدا
حسنا فهو لاقیه او علی علیه السلام قول خدا تعالی أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا
لا یستوون مؤمن عبارتست از علی علیه السلام و فاسق ولید است سابقا
مستوفی مذکور شد و قول خدا تعالی وقفوهم إنهم مسئولون ابو سعید
خدری گفت که سؤال کرده میشوند از ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام
قول خدا تعالی سلام علی إل یاسین ابن السایب گفت آل یس آل محمد صلی
الله علیه و آله است قول خدا تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به
آنکه با صدق آمد محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق
کرد علی ابن ابی طالب علیه السلام است این مجاهد گفته و قول خدای تعالی
قل لا أسألکم علیه أجرا إلا المودة فی القربی در حدیثست از نبی صلی الله
علیه و آله که مودت ذریت بکنید فاطمه و علی علیه السلام و دو پسر ایشانرا و
قول خدا تعالی والسابقون السابقون أولئک المقربون او علی
علیه السلام است که آن حضرت انشاد میکرد این بیت را **شعر**

سبقتکم الی الاسلام طرا ٭ صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و قول خدا تعالی والذین آمنوا بالله ورسله أولئک هم الصدیقون
والشهداء عند ربهم لهم أجرهم نازل شد در علی علیه السلام و قول خدا تعالی
یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم
صدقة نازل شد در علی علیه السلام و سابقا مذکور شد و قول خدا تعالی
فإن الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین مجاهد گفته که او علی علیه السلام

وقول

و قول خدا تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین أیدیهم
وبأیمانهم نازل شد در علی علیه السلام و اصحاب او و قول خدا تعالی إن الذین
آمنوا وعملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة گفته اند که نازل شد در علی
علیه السلام و قول خدا تعالی إلا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر گفته شد که آیه شریفه در شان علی علیه السلام نازل
شد این آخر آن چیزیست که قصد بیانش الخبر الحدیث از آیاتی که در شان
علی علیه السلام نازل شده ذکر نموده است و اما آن چیزیکه حافظ ابو بکر احمد بن
موسی ابن مردویه ذکر کرده من آنرا نیز بیان سیاق ترتیب ذکر میکنم و ما توفیقی
إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب حافظ ابو بکر روایت کرده با سناد خود
از ابن عباس که گفت در قرآن آیه نیست مگر اینکه علی علیه السلام راس آن آیه است
و قاید آن آیه است و روایت کرده با سند خود از علی علیه السلام که فرمود قرآن
ارباعا نازل شد ربعی در شان ما است و ربعی در عدو ما و ربعی سیر و امثال
است و ربعی فرایض و احکام و از برای ما است کرایم قرآن و از ابن عباس آمده
که از کتاب الله نازل نشد در احدی آن چیزی که در علی علیه السلام نازل شده
و از مجاهد است که نازل شد در علی علیه السلام هفتاد آیه و قول خدا تعالی
إن الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا از براء روایت است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود یا علی
بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی عندک ودا واجعل لی فی
صدور المؤمنین مودة پس نازل شد آیه شریفه و قول خدا تعالی ولکل قوم

هادٍ اشاره کرد بسوی علی علیه السلام بدست خود و فرمود بک یهتدی المهتدون
بعدی و قول خدای عز و جل افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
المؤمن علی علیه السلام است و الفاسق ولید است پیش از این سمت ذکر یافت
و قول خدا یتعالی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه عباد بن عبد
الله الاسدی گفت شنیدم که علی علیه السلام در بالای منبر میگفت نیست مردی
از قریش مگر اینکه نازل شده است در حق او یک آیه یا دو آیه شخصی از پای منبر
گفت یا علی در حق تو چه نازل شده علی علیه السلام خشمناک شد بعد از آن فرمود
آگاه باش که هرگاه تو در روس قوم از من سؤال نکردی از برای من میگفتم
و یحک آیا سوره هود را میخوانی بعد از آن علی علیه السلام تلاوت فرمودند افمن کان
علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه آن جناب فرمود علی بینة رسول خدا
صلی الله علیه و آله و الشاهد منه من هستم و قول خدا یتعالی وقفوهم انهم
مسئولون از ابن عباس مرویست که ایشان سؤال کرده میشوند از ولایت
علی علیه السلام و قول خدا یتعالی و کونوا مع الصادقین از ابن عباس است که
گفت یعنی مع علی علیه السلام و قول خدای عز و جل الذین ینفقون اموالهم
باللیل و النهار سرا و علانیة ابن عباس گفت که نازل شد در حق علی علیه السلام
که بوده زن او چهار درهم پس تصدق نمود آنها را تفسیر آیه شریفه پیش
گذشت و قول خدا یتعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجواکم صدقة ذکر این آیه پیش گذشت که بدرستی که غیر از علی
احدی این آیه را معمول نداشت نه پیش از او و نه بعد از او و قول حضرت باریتعالی

انما ولیکم الله و رسوله ذکر آیه سابقا سمت ذکر یافت و من بیان کردم آنچه را
که بعلی علیه السلام در تفسیر آیه گفته بود از ابن عباس رض مرویست که عبد الله بن سلام
با جماعتی که با او بشرف ایمان مشرف شده بودند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمده گفتند که بدرستی منازل ما دور است کسی را پیدا نمیکنیم که با ما مجالست
کند و مخالطه نماید در سوای این مسجد و قوم ما وقتی که ما را دیدند تصدیق
کرده ایم خدا و رسول خدا را و ترک نموده ایم دین آنها را اظهار کردند عداوت را
و قسم یاد نمودند که با ما مخالطت و معاشرت نکنند و با ما هم سفره نشوند
و چیزی نخورند این بر ما شاق گشته و گران شده پس در وقتی که ایشان شکایت
می کردند برسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام خاتم خود را در رکوع تصدق
کرده بود آیه نازل شد چون دید پیغمبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام خاتم را
بخشید تکبیر گفت و فرمود و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان
حزب الله هم الغالبون و تحقیق گذشت این حدیث با الفاظی که مزید بود
بر این روایت در حالتیکه نقل کرده شد از مناقب ابو المؤید و قول خدا یتعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ذکر این آیه پیش
گذشت و قول خدا یتعالی قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم این آیه
مباهله است ذکر این آیه بوجه اتم گذشت و قول خدای عز و جل فاستوی
علی سوقه حسن گفت استوی القرآن او الاسلام بسیف علی علیه السلام و قول
خدا یتعالی و صالح المؤمنین اسماء بنت عمیس گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم که میفرمود صالح المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و از ابن

عباس نظیر این حدیث روایت شده وقول خدای تعالی وجنات من اعناب و
زرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد از جابر بن عبدالله
رضی الله عنه مرویست که او از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده بود که میفرمود
مردم از شجرهٔ متفرقه اند ومن وتو یا علی از شجرهٔ واحده هستیم بعد از آن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله همین آیه را تلاوت فرمودند وقول خدای تعالی
لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه از ابن عباس مرویست که گفت اول
کسی که از حلهای بهشت می پوشد ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام است بجهة خلت
او از خدای تعالی بعد از آن محمد صلی الله علیه وآله می پوشد بجهة آنکه او
صفوة الله است بعد از آن علی علیه السلام در میان خلیل الله وصفوة الله بسوی
بهشت می تابند بعد از آن ابن عباس آیه را خواند وگفت علی علیه السلام وصحابه
وقول خدای تعالی ویطعمون الطعام علی حبه پیش گذشت وقول خدای تعالی
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه سابقا سمت ذکر یافت
وقول خدای تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا علی علیه
فرموده آنان ما هستیم وقول خدای عز وجل انا ومن اتبعنی علی ابن ابیطالب
وآل محمد است وقول خدای تعالی افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق
ای علی ابن ابیطالب علیه السلام وقول خدای تعالی الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون علی علیه السلام گفت که عرض کردم یا رسول
الله چه چیز است این فتنه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود یا علی این فتنه
بجهة تواست وبدرستی که خصومت کرده میشوی مهیا شو از برای خصومت

واز ابی جعفر علیه السلام است که گفت ویؤت کل ذی فضل فضله علی ابن ابیطالب
گفت منم وتابعین من وآل محمد هستند وقول خدای تعالی افمن یعلم انما انزل
الیک من ربک الحق یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام وقول خدای تعالی یا ایها
الذین آمنوا از ابن عباس مرویست که نازل نشد یا ایها الذین آمنوا مگر
اینکه علی ابن ابیطالب علیه السلام امیر آنها وشریف آنها است وابن عباس گفت
بتحقیق که خدای تعالی در آیات قرآن عتاب فرموده اصحاب محمد صلی الله علیه
وآله را مگر علی علیه السلام ذکر نشده است مگر بخیر واز ابن عباس نظیر این حدیث
مرویست ودر آنجا الا کان علی رأسها وامیرها ذکر کرده ودر آن حدیث
ولقد امرنا بالاستغفار له واز ابن عباس نظیر این حدیث ودر آن آیها
وفایدها ذکر شده واز حذیفه است الا کان لعلی لبها ولبابها واز مجاهد
است فان لعلی سابقة ذلک بجهة اینکه علی علیه السلام سبقت گرفته بود بر ایشان
بسوی اسلام وقول خدای تعالی ومن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق
اذ جاءه از موسی بن جعفر از پدرش علیهما السلام است که گفت او کسیست که رد
کرده قول رسول خدا صلی الله علیه وآله را در حق علی علیه السلام وقول خدای تعالی
فقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم
یمسسهم سوء از ابی رافع منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را
با جمعی بطلب ابی سفیان فرستاد اعرابی از قبیله خزاعه ایشان ملاقات
کرده گفت بدرستی که جمع از برای شما جمع شده اند ایشان گفتند حسبنا الله
ونعم الوکیل پس نازل شد قول خدای تعالی وکفی الله المؤمنین القتال ابن

مسعود این آیه را باین طور میخواندند و کفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابیطالب
و کان الله قویا عزیزا و قول خدا تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک بدرستیکه این آیه نازل شد در شان ولایت و از زید بن
علی منقولست وقتیکه جبرئیل علیه السلام بامر ولایت از جانب رب العزت آمد
پیغمبر صلی الله علیه و آله را خلق مبارک تنک شد و گفت قوم من حدیث
العهد هستند بجاهلیت پس نازل شد آیه مبارکه بلغ ما انزل الیک الخ
از زر عبدالله است که گفت قرائت می کردیم ما در عهد رسول الله صلی
الله علیه و آله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا
مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس ریاح بن الحارث گفت یا امیر المؤمنین در رحبه بودم ناگاه جماعتی
شتر سوار بسوی ما آمده شترهای خود را در رحبه خوابانیدند بعد از آن
خدمت شاه ولایت آمده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله
و برکاته علی علیه السلام گفت این قوم کیستند گفتند یا امیر المؤمنین دوستان
تو هستیم حضرت نظری بسوی ایشان کرده بخندید و فرمود ایها الناس
از کجا که من امیر شما هستم و حال آنکه شما قومی هستید عرب گفتند ما شنیدیم
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در وقتیکه بازوی تو را
گرفته بود که می گفت ایها الناس الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قلنا
بلی یا رسول الله فقال ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و علی مولی من
کنت مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه حضرت فرمود شما قائل

هستید باین گفتند نعم بلی فرمود شهادت میدهید باین گفتند بلی نعم
حضرت فرمود راست گفتید پس قوم برگشتند و من هم از عقب ایشان رفتم
از مردی از ایشان سؤال کردم که یا عبدالله شما کیستید گفتند ما طایفه
از انصار هستیم و این هم ابو ایوب صاحب رسول الله است پس من دست او را
گرفته سلام دادم و با او مصافحه کردم از حبیب بن یسار از ابی رمیله مروی
است که چهار نفر شتر سوار آمده شترها را در رحبه خوابانیدند و نزد علی علیه السلام
آمده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته حضرت
فرمود و علیکم السلام پس فرمود این شتر سواران از کجا اند گفتند
دوستان تو از فلان سرزمین اند آنجناب گفت شما موالی من هستید
گفتند بلی شنیدیم ما در روز غدیر خم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمودند
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ابن عباس گفت
وقتیکه خدا عز و جل مامور کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را که برپا کند
علی علیه السلام را و بگوید در حق او آنچه بگوید گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت یا رب این قوم محمد نو عهدند بجاهلیت بعد از آن بمکه معظمه تشریف بردند
هنگام مراجعت از مکه در غدیر خم نزول کردند خدا تعالی آیه کریمه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک را نازل فرمود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بازوی علی علیه السلام را گرفته بیان مردم آمدند و فرمودند ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم گفتند بلی یا رسول الله گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و اعن من

اعانه واخذل من خذله وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه
ابن عباس گفت بخدا سوگند که در رقاب قوم واجب شد ولایت علی علیه السلام
و اطلعت بر آنجناب حسان بن ثابت گفته و بعض این ابیات سابقا مذکور شد

يناديهم يوم الغدير نبيهم	بخم واسمع بالرسول مناديا
يقول من مولكم ووليكم	فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا
الهك مولانا وانت ولينا	ولم تر منا بالولاية عاصيا
فقال له قم يا علي فانني	رضيتك من بعدي اماما وهاديا

و در این باب کمیت نیز گفته

ويوم الدوح دوح غدير خم	ابان له الولاية لو اطيعا
ولكن الرجال تبايعوها	فلم ار مثلها خطرا مبيعا
فلم ابلغ بهم لعنا ولكن	اساء بذاك اولهم صنيعا
فصار لذاك اقربهم لعدل	الى جور واحفظهم مضيعا
اضاعوا امر قائدهم فضلوا	واقومهم لدى الحدثان ريعا
تناسوا حقه وبغوا عليه	بلا ترة وكان لهم قريعا
فقل لبني امية حيث حلوا	وان خفت المهند والقطيعا
اجاع الله من اشبعتموه	واشبع من بجوركم اجيعا
لمرضي السياسة هاشمي	يكون حيا لامته ربيعا
وليثا في المشاهد غير نكس	لتقويم البرية مستطيعا
يقيم امورها ويذب عنها	ويترك جدبها ابدا مريعا

وازهرون عبدیت گفت من رای دیگر میان ندای خوارج نداشتم تا اینکه با ابو
سعید خدری نشسته بودم شنیدم که او میگفت مردم به پنج چیز مامور شدند
چهار از آنرا بعمل آوردند و یکیرا ترک کردند گفتند یا ابا سعید کدام است آن
چهاری که بجای آوردند ابو سعید گفت صلوة و زکوة و حج و صوم شهر رمضان
گفتند آن یکی که ترک کرده اند چه چیز است گفت آن ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
است آن مرد پرسید که او هم فرض است با آن چهار چیز ابو سعید گفت بلی
آن مرد گفت پس مردم کافر شدند ابو سعید گفت گناه من چیست و قول
خدای عز و جل فی بیوت اذن الله ان ترفع از انس و بریده مرویست که
گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند تا بقول خدا تعالی القلوب و
الابصار مردی برخاسته سؤال کرد یا رسول الله این بیوت کدام بیوت
است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بیوت انبیا است ابو بکر
گفت یا رسول الله این خانه و خانه علی و فاطمه از آنها است حضرت فرمود
از افضل از آنها است و قول خدا تعالی یا ایها الذین امنوا لا تحرموا
طیبات ما احل الله لکم گفته شده که علی علیه السلام در میان اناسی بود از
صحابه که عزم کرده بودند بتحریم شهوات پس آیه نازل شد و از قتاده مروی
است که بدرستی علی علیه السلام و جماعتی از صحابه که از جمله ایشان بود عثمان بن
مظعون اراده کردند که در دنیا زهد بورزند و خلوت گزینند و ترک زنان
کنند و رهبانیت اختیار کنند آنگاه این آیه نازل شد ابن عباس گفت که این
آیه در شان علی علیه السلام و اصحاب آنجناب نازل شد و قول خدا تعالی و اجعل لی

لسان صدق فی الآخرین از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام منقولست که
فرمود او علی بن ابیطالب علیه السلام است و لایت آنجناب بحضرت ابراهیم علیه السلام
عرض شد ابراهیم علیه السلام گفت اللهم اجعله من ذریتی پس خدا تعالی
مسئلت آن جناب را اجابت فرمود و قول خدای عز و جل والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی از خطبة الغرا مرویست
که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود بسد ابوابی که بمسجد
باز میشد پس شاق شد برایشان این حکم حبه گفت بدرستیکه من نظر
میکردم بسوی حمزة بن عبد المطلب در حالتیکه او در زیر قطیفه حمرا بود
و اشک از چشمان او میریخت و میگفت بیرون کردی عم خود را و ابوبکر
و عمر و عباس را و ساکن کردی ابن عم خود را مردی گفت امروز کوتاهی نکرد
در بلند کردن ابن عم خود پس بدانست پیغمبر صلی الله علیه و آله که بتحقیق
شاق گشته برایشان سد ابواب و استثنای علی علیه السلام از آن جمع آنگاه نماز
با جماعت بجای آورد و بمنبر صعود کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده
نشده بود خطبه که ابلغ بتمجید و توحید باشد از آن خطبه که خواندند و چون
که فارغ شدند فرمودند ایها الناس ما انا سددتها و لا انا فتحتها و لا انا
اخرجتکم و اسکنته یعنی ای گروه مردم من ابواب را سد و بند نکردم و من مفتوح
ننمودم و من شما را بیرون نکردم و علی علیه السلام را نشاندم بعد از آن خواندند
والنجم اذا هوی الی قوله ان هو الا وحی یوحی و قول خدا تعالی والعصر
ان الانسان لفی خسر یعنی ابا جهل الا الذین آمنوا یعنی علی علیه السلام و سلمان

وتواصوا

و تواصوا بالصبر ابن عباس گفت که در علی علیه السلام است و قول خدای تعالی
والسابقون الاولون یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و سلمان و قول خدا تعالی
و بشر المخبتین الی قوله و مما رزقناهم ینفقون گفتا از ایشانست علی علیه السلام
و سلمان و قول خدا تعالی ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها
مبعدون از نعمان بن بشیر مرویست که علی علیه السلام شبی این آیه را خواند
و گفت که من از ایشانم و قول خدای عز و جل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
از علی علیه السلام است که الحسنة حبنا اهل البیت و السیئة بغضنا هر کسیکه دشمن
دارد ما را خدا تعالی و را برو باتش انداز و قول خدا تعالی فاذن مؤذن
بینهم او علی علیه السلام است و قول خدا تعالی اذا دعاکم لما یحییکم از ابی جعفر علیه السلام
است یعنی وقتیکه دعوت کرد شما را بولایة علی بن ابیطالب علیه السلام و قول
خدا تعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر از جابر بن عبدالله رضی
الله عنه است که گفت در نزد حجره دو سرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم
که اصحاب سخن از جنت بیان آوردند سرور عالم خاتم انبیا فرمود بدرستیکه
نخستین کسیکه داخل جنت میشود علی بن ابیطالب علیه السلام است ابو دجانه
انصاری گفت یا رسول الله خبر دادی تو ما را که جنت بر انبیا حرامست تا اینکه
تو داخل شوی و بر امتها حرامست تا امت تو داخل جنت شوند فرمود
بلی یا ابا دجانه نمیدانستی که بدرستی خدا تعالی را لوائیست از نور و عمودی است
از یاقوت مکتوب بر آن لوا لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة
و صاحب لوا امام روز قیامتست و اشاره کرد با دست مبارک خود بعلی علیه السلام

راوی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر کرد با این آیه علی علیه السلام پس
گفت الحمد لله الذی کرمنا و شرفنا بك فقال له ابشر یا علی ما من عبد ینتحل
مودتك الا بعثه الله معنا یوم القیمة بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله
آیه را خواند فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و قول خدا تعالی و لما ضرب
ابن مریم مثلا اذا قومك منه یصدون از سرور اولیا علی مرتضی مرویست
که خواجه کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بدرستی
در تو شباهتی هست از عیسی که قومی او را دوست داشتند پس هلاك
شدند در او و قومی او را دشمن داشتند پس هلاك شدند در او پس
منافقون گفتند اما رضی له مثلا الا عیسی پس نازل شد آیه و قول خدای
عز و جل و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون از علی بن
ابیطالب علیه السلام است که این امت هفتاد و سه فرقه متفرق میشوند هفتاد
دو گروه از ایشان در آتش خواهند بود و یك فرقه در بهشت و ایشان کسانی
هستند که خدا تعالی فرموده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
و ایشان منم و شیعه من هستند و قوله تعالی لنجعلها و تعیها اذن واعیة از بریده
مرویست که حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله به سرور اولیا فرمود ان
الله امرنی ان ادنیك و لا اقصیك و ان اعلمك و ان تعی و حق علی الله ان
تعی پس آیه شریفه نازل شد و از مکحول مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و
آله این آیه را خواندند بعد از آن روی مبارك بعلی علیه السلام کرده فرمودند
که بدرستی سؤال کردم من از خدا تعالی که اذن واعیه را گوش تو قرار دهد

بالاسناد قال سألت ربی فقلت اللهم اجعلها اذن علی و حضرت شاه اولیا می
گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کلامی نشنیدم مگر آنکه آن را در گوش خود
جای دادم و حفظ نمودم و فراموش نکردم و قول خدا تعالی اجعلتم سقایة
الحاج الآیة ذکر این آیه پیش گذشت و قول خدا تعالی تراهم رکعا سجدا
از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش علیه و علیهم السلام مرویست که این آیه نازل
شد در علی علیه السلام و قول خدا تعالی و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات
بغیر ما اکتسبوا از مقاتل بن سلیمان است که بدرستی این آیه نازل شد
در شأن علی علیه السلام که جماعتی از منافقین او را اذیت میکردند و تکذیب مینمودند
و قول خدا تعالی و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا از ابن عباس
مرویست که این آیه مبارکه در شأن شاه اولیا و مردی از قریش که دین
او را ابتاع کرده بود نازل شد و قول خدا تعالی و هو الذی خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا و صهرا او علی و فاطمه علیهما السلام است و قول خدا تعالی و
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین
گفته شده است که این علی علیه السلام است بجهت اینکه آن جناب مؤمن و مهاجر هم
و ذا رحم بود و قول خدا تعالی و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند
ربهم از جابر از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود آیه [illegible]
دو ولایت شاه اولیا علی مرتضی نازل شد و قول خدا تعالی و السابقون
السابقون اولئك المقربون ابن عباس گفت که یوشع بن نون سبقت
کرد بسوی موسی بن عمران و مؤمن آل یاسین سبقت کرد بسوی عیسی و علی

وعلی ابن ابیطالب علیه السلام سبقت کرد بسوی خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه
وآله و قول خدا تعالی الیوم اکملت لکم دینکم الآیه از ابی سعید مرویست که
این آیه نازل شد در غدیر خم وقتی که برداشت پیغمبر صلی الله علیه وآله دست
علی علیه السلام را و بلند نمود پس نازل شد آیه شریفه و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله
الله اکبر علی کمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی
بن ابیطالب علیه السلام و قول خدا تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله در خوابیدن حضرت شاه ولایت پناه بر فراش رسول الله صلی الله
علیه وآله نازل شد و پیش از این ذکر نمودیم و قول خدا تعالی اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم از عبد الغفار بن قاسم مرویست که گفت
سؤال کردم از جعفر بن محمد علیهما السلام از تفسیر اولوا الامر در این آیه فرمودند
بخدا قسم علی از ایشان بود و قول خدا تعالی واذان من الله ورسوله الی
الناس یوم الحج الاکبر و در وقتی است که اعلام داد علی علیه السلام با آیاتی چند
از سوره برائة سابقا مذکور شد از مسند احمد حنبل هنگامی که حضرت
خاتم انبیا و خواجه دو سرا سوره برائة را با ابی بکر فرستاد بسوی مکه و حضرت
امیر خیبرگیر را از عقب او فرستاد که ابابکر را باز پس گرداند و سوره را
خود برساند و فرمودند که تحقیق مامور شدم از جانب خداوند تبارک
وتعالی باینکه نرساند سوره را مگر من یا نفس نفیس خود و یا کسی از من
و قول خدا تعالی وطوبی لهم وحسن مآب از محمد بن سیرین مرویست
که طوبی شجره ایست در بهشت اصل آن و ریشه آن در حجره علی علیه السلام است

و در بهشت حجره نیست مگر اینکه غصنی از اغصان آن شجره در آن حجره است و قوله
خدا تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون ابن عباس گفت منتقمون بعلی
و قول خدا تعالی مرج البحرین یلتقیان از انس مرویست که بحرین علی و فاطمه
علیهما السلام هستند یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان انس گفت حسن و حسین علیهما السلام اند
ابن عباس گفت بحرین علی و فاطمه بینهما برزخ پیغمبر صلی الله علیه وآله یخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین علیهما السلام اند صلوات الله علیهم اجمعین
هستند و قول خدا تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی از ابن
عباس مرویست که سؤال کرده شد از ختم رسل صلوات الله علیه وآله که
کیستند آن کسانیکه واجبست بر ما حب ایشان حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود علی و فاطمه و دو پسر ایشان علیهم السلام و این کلام سه دفعه فرمودند سعید
بن جبیر نیز از ابن عباس روایت کرده و قول خدا تعالی والذی جاء
بالصدق وصدق به از مجاهد مرویست که آیه مبارکه در حق علی علیه السلام نازل
شده از ابی جعفر علیه السلام منقولست که الذی جاء بالصدق محمد مصطفی است
وصدق به علی مرتضی علیه التحیة والثنا است و قول خدا تعالی وان
الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون علی ابن ابیطالب علیه السلام
فرمود ناکبون عن ولایتنا یعنی از ولایت ما منحرف میشوند و قول خدا
تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون و
من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار علی علیه السلام فرمود حسنه دوستی
ما اهل بیت و سیئه بغض ما اهل بیت است و قول خدا تعالی ونادی اصحاب

الاعراف رجال لا یعرفون تم بسیماهم از علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که فرمودند
ما اصحاب اعراف هستیم هر کسی را که از سیمای او شناختیم داخل میکنیم او را
بهشت وقول خدا تعالی هل یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط
مستقیم قوله سلام علی آل یسین آل محمد صلی الله علیه وآله هستند نحن
کباب حطة فی بنی اسرائیل ومن عنده علم الکتاب علی علیه السلام است و اما
من اوتی کتابه بیمینه علی علیه السلام است ومن یامر بالعدل وهو علی صراط
مستقیم گفته شده است که او علی علیه السلام است وقول خدا تعالی انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الایة سابقا بیان آن چنین که ام سلمه
رضی الله عنها و عایشه و غیر ایشان در این خصوص وارد نموده اند که گذشت
و تحقیق آیه نموده حافظ ابو بکر بن مردویه این از طرق متعدده ثابت
از صد زیاده تر باشد پس هر کس بخواهد بکلام او رجوع نماید وقول خدا
تعالی افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه از مجاهد مرویست که آیه شریفه
در علی و حمزه باشد نازل شد وقول خدا تعالی ان الله یدخل الذین آمنوا و
عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار گفته شده که نازل شده
آیه شریفه در علی و حمزه و عبیدة بن الحارث در وقتی که مبارزت کردند
با عتبه و شیبه و ولید قران و اما کفار پس نازل شد در حق ایشان هذان
خصمان اختصموا فی ربهم الی قوله عذاب الحریق و در حق علی و اصحاب آن
بزرگوار ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری
من تحتها الانهار وقول خدای عز وجل ونزعنا ما فی صدورهم من غل

اخوانا علی سرر متقابلین از ابو هریره مرویست که علی ابن ابیطالب علیه السلام
بخواجه کاینات عرض کرد یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة
احب الی منک وانت اعز علی منها وکانی بک وانت علی حوضی تذود عنه الناس
وان علیه لاباریق مثل عدد نجوم السماء وانت والحسن والحسین وفاطمه وعقیل
وجعفر فی الجنة اخوانا علی سرر متقابلین وانت معی وشیعتک فی الجنة بعد از آن
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم
فی قفاء صاحبه وقوله تعالی یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار از جعفر بن
محمد علیهما السلام روایت که فرمود او علی ابن ابیطالب علیه السلام است وقوله تعالی
وارکعوا مع الراکعین از ابن عباس مرویست که آیه شریفه نازل شد در شان
خواجه دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و شاه اولیا علی مرتضی
خاصه و آن دو بزرگوار اول کسی هستند که نماز کردند و رکوع
نمودند مصنف گوید من از طرق جمهور نقل کردم که این آیه انجمله آیاتی است
که در حق شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام نازل شده بجهت آنکه عز محدث با اعتقاد
و حنبلی مذهب بود و ما او را میشناختیم وابن مردویه که از علمای جمهور است
در مناقب مرتضا وصیا کتاب تالیف کرده و در آنچه نوشته جهد و سعی بلیغ
نموده و در احیا ذکر تامی نکرده و در آن کتاب بموضعی ذکر نموده که شیعه آنها را
نیکو بیدار یاد نمیکند و من نزول آیات قرانیه در حق آن جناب از طرق
اصحاب خود مان ذکر نکردم که حضر ابطال مکابر نباشد و آنان گذشته آنچه
که جمهور از مناقب آن حضرت علیه السلام ذکر کرده در اثبات مدعا کافیست

ومارا استغنا حاصل است قال فیه البلیغ ما قال ذو العی وکل بوصفه منطیق
وکذلک العدو لم یعد ان قال جمیلا کما یقول الصدیق ذکر
المواخاة له علیه السلام از مسند احمد بن حنبل از سعید بن مسیب مرویست
که بدرستی که خواجه کائنات صلوات الله علیه و آله در میان اصحاب اخوت
قرار داد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و علی ابن ابیطالب
باقی ماندند حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخوت قرار داد در میان ابوبکر
و عمر و بعلی علیه السلام گفت انت اخی و از عمر بن عبد الله از پدرش از جدش
مرویست که بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله اخوت قرار داد در میان
در میان مردم و علی علیه السلام را باقی گذاشت و از اصحاب کسی نماند که با او
برادر باشد پس آن جناب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که
در میان مردم اخوت قرار دادی و مرا ترک نمودی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود تو را از برای خود گذاشتم انت اخی و انا اخوک فان ذاکرک
احد فقل انا عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله لا یدعیها بعدک
الا کذاب و باسناد از زید بن ابی اوفی مرویست که گفت داخل شدم بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس ذکر کرد حضرت رسول صلوات الله علیه قصه مواخات
در میان اصحاب راوی گوید که علی علیه السلام گفت هر آینه روح من رفت و
کمر من شکست وقتیکه دیدم تو را یا رسول الله کردی با اصحاب خود آنچه
کردی مگر با من که مرا با کسی برادر ننمودی پس اگر این سخط بود بر من
فلک العتبی و الکرامة آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی قسم

بآن خدائی

بآن خدائی که مرا بحق مبعوث کرده است که تو را اختیار نکردم مگر از برای خودم پس
تو از من بمنزله هرون از موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی و وزیری و
وارثی پس سید اوصیا گفت یا رسول الله من از تو چه میراث خواهم برد خاتم
انبیا فرمود ما ورث الانبیاء قبلی کتاب الله و سنة نبیهم و تو یا علی با منی در قصر
من در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر منی و رفیق منی بعد از آن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود اخوانا علی سرر متقابلین
المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض و باسناد از عکرمه از ابن عباس
مرویست که حضرت شاه ولایت پناه علی ابن ابیطالب علیه السلام در ایام حیات
رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت که خدای عز و جل میفرماید بنبی خود
افان مات او قتل والله لا قاتلن علی ما قاتل علیه حتی اموت بخدا سوگند که بدرستیکه
که من برادر رسول خدا و ولی او و ابن عم او و وارث او هستم کیست که بآنحضرت
سزاوارتر از من باشد و باسناد از علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که فرمود
خواجه کائنات مرا طلب نمود و در حائطی خفته یافت پس مرا با پای خویش و
فرمود برخیز که بخدا سوگند هر آینه راضی مینمایم ترا که تو برادر منی و پدر فرزندان منی
قتال میکنی بر سنت من هر کس که بمیرد با میثاق من پس او در گنج الهی است و کسی
مات علی عهدک فقد قضی نحبه و من مات بحبک بعد موتک ختم الله له بالامن
والایمان ما طلعت شمس او غربت و از جابر بن نظیر این روایت مرویست و در
آخر آن مرحبا است علی اخی و صاحب لوائی و از علی علیه السلام مرویست که فرمود
جمع کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را و ایشان گروهی بودند

که هر یک از ایشان جذعه را میخوردند و فرق داعی آن شاه اولیا گفت که خواجه
کائنات خاتم انبیا صلوات الله علیه از برای ایشان مقداری یک طعام ترتیب
داد ایشان از همان یک طعام خوردند و سیر شدند و باقی ماند طعام چنانچه
بوده که گویا دست بآن نرسیده بعد از آن فرمود قدح کوچکی پر آب آوردند
پس آن جماعت از آن قدح نوشیدند و سیراب شدند و آب همان قدر یکه بود
باقی ماند گویا کسی از آن نوشیده و دستی بآن نرسیده آنگاه حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود یا بنی عبد المطلب بدرستی که من مبعوث
شدم بسوی شما خصوصا و بمردم عموما وقد رأیتم من هذه الآیة ما رأیتم یعنی
از این معجزه آنچه باید ببینید دیدید پس کدام یکی از شما بیعت میکند
بمن تا اینکه باشد برادر من و صاحب من حضرت شاه ولایت پناه فرمود
که هیچکس بغیر از من برنخاست و بر بیعت آن حضرت اقدام نکرد چون دفعه
سیم شد زد با دست مبارک خود بدست من مؤلف کتاب افقر عباد الله ملا
عیسی بن ابی الفتح گفت که این حدیث سابقا مبسوطا از این مذکور شد
لکن من در اینجا نقل کردم آنرا از عمل ابن بطریق احسن الله جزاه و تبعیت
کردم بآنچه که او روایت کرده از مناقب فقیه ابو الحسن بن المغازلی از
انس مرویست که گفت چون روز مباهله شد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله اخوت قرار داد در میان مهاجرین و انصار و علی بن ابیطالب
ایستاده بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن جناب را میدید و بمکان او عارف
بود و در میان شاه ولایت با احدی اخوت قرار نداد پس علی علیه السلام

با چشم گریان بازگشت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله بلال را فرمود که برو علی را
بیاور بلال بسوی علی علیه السلام رفت در حالتی که آنجناب با چشم گریان داخل
منزل خود گشته و حضرت فاطمه علیها السلام گفت یا ابن عم از بهر چه گریه میکنی خدا
نگریاند چشمان ترا آن جناب فرمود یا فاطمه اخوت قرار داد پیغمبر صلی الله علیه
و آله در میان مهاجرین و انصار در حالتیکه من ایستاده بودم و آن حضرت مرا
میدید و مکان مرا میدانست معهذا در میان من و احدی اخوت قرار نداد
حضرت فاطمه علیها السلام فرمود خدا ترا محزون نگرداند شاید ترا از برای
نفس نفیس خود ذخیره کرده باشد پس بلال گفت یا علی دعوت رسول خدا را
اجابت کن جناب ولایتمآب بخدمت خواجه کائنات آمد رسول خدا فرمود
یا ابا الحسن گریه تو از بهر چه بود گفت یا رسول الله اخوت قرار دادی در میان
مهاجرین و انصار در حالتیکه من ایستاده بودم و مرا میدیدی و در میان من
و احدی اخوت قرار ندادی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی که من ترا
از برای خود ذخیره کرده بودم آیا خوشنود نمیشوی از اینکه برادر پیغمبر خود
باشی گفت بلی یا رسول الله ولکن من کجا و این مقام کجا آنگاه رسول
خدا صلی الله علیه و آله دست آن جناب را گرفته بر منبر بالا برد و فرمود اللهم
هذا منی و انا منه الا انه بمنزلة هرون من موسی الا من کنت مولاه فهذا
علی مولاه راوی گفت که علی علیه السلام با دل شاد و چشم روشن بازگشت
عمر بن خطاب از پی آنجناب آمده عرض کرد بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای
و مولا کل مسلم و باسناد متقدم از زید بن ارقم مرویست که گفت داخل شدم

به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اخوت قرار نمیدهم در میان شما
چنانچه خدای عز و جل اخوت قرار داده است در میان ملائکه بعد از آن سرور
اولیا فرمود یا علی انت اخی و دفینی بعد از آن این آیه را تلاوت نمود اخوانا علی
سرر متقابلین الاخلاء فی الله ینظر بعضهم الی بعض از دار قطنی است
که میرساند بسوی ابن عمر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام
فرمودند یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة و از ابن عباس مرویست که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خیر اخوانی علی و از ابن عمر مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از مواخاة بعلی علیه السلام فرمودند یا علی انت
اخی فی الدنیا و الآخرة از حذیفه بن یمان مرویست که خواجه کاینات صلی الله علیه
و آله در میان مهاجر و انصار اخوت قرار داد هر کس را با نظیر و عدیل و برادر
کرد بعد از آن دست شاه اولیا و سید اصفیا را گرفت و فرمود این برادر من
است حذیفه میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله سید المرسلین و امام
المتقین و رسول رب العالمین بود نظیری و شبیهی نداشت و علی علیه السلام برادر او بود

بنبل العدو و الصدیق و انا ✿ یبادر الفخ امثاله و یصادق ✿

از ابی الحمراء منقولست که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود در
شبی که مرا بمعراج بردند دیدم بر ساق عرش نوشته دیدم انا وحدی لا شریک لی
غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی از کتابی که رزین العبدری
در جمع بین الصحاح الستة تالیف نموده در باب مناقب امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام و باسناد مقدم از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از انس بن عمر مرویست

که گفت

که گفت وقتی که سید المرسلین صلوات الله علیه در میان اصحاب خود اخوت قرار
داد علی ابن ابیطالب علیه السلام آمد در حالتی که اشک از چشمانش میریخت پس گفت
یا رسول الله در میان اصحاب خود اخوت قرار دادی و مرا با احدی برادر نگردی
راوی گوید که من شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت انت اخی فی الدنیا و الآخرة
یحیی بن الحسن بن البطریق گفته که مقصود از کلام بلاغت نظام خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله با خطاب انت اخی فی الدنیا و الآخرة اثبات مدح و منقبت مبالغه و در
علو منزلت شاه اولیا بود چه آنکه رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وقتی که هر مردی را با نظیر و شبیه خودش برادر نمود از برای سید اولیا و سرور
اصفیا علی مرتضی نظیر و شبیهی نیافت مگر خودش را پس رسول خدا صلی
الله علیه و آله نظیر و شبیه علی مرتضی است از وجوه متعدده اول در اصل بدلیل
شهادت نسب صریح در میان آن دو بزرگوار بدون شک و ریب و همچنین
نظیر بودند در عصمت بدلیل قول خدای تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و همچنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
نظیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود زیرا که آنحضرت ولی امت است
بدلیل قول خدای تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و اختصاص این آیه بامیر
المؤمنین علیه السلام سابقا از صحاح مذکور گردید و همچنین نظیر و شبیه آن جناب
بود در اداء و تبلیغ بدلیل وعده و وعید در روزی که سوره برائة را بغیر از شاه ولایت
بدیگری عطا فرمودند پس نازل شد جبرئیل علیه السلام با وحی که لا یؤدیها الا انت

او من هو منه آنگاه سید اوصیا و شاه اولیا سوره برائت را از ابی بکر گرفته در موسم
حج خود ابلاغ فرمود چنانچه پیش گذشت و خواهد آمد در باب ذکر خاصف
النعل ذکر او که لا یؤدیها عنا الا هو او علی و همچنین نظیر و شبیه آن حضرت
بود در بودن مولای امت بدلیل قول حضرت رسالت پناه من کنت مولاه
فعلی مولاه بتفصیلی که مذکور شد از طرق متعدده و نظیر رسول خدا صلی الله علیه و آله
بود در مباهله نفس آن دو بزرگوار روایتکه نفس شاه اولیا قائم مقام نفس حضرت
خاتم انبیا بوده که خدای تعالی آن جناب را نفس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
قرار داده بدلیل قول خدای عز و جل فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَ
أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ پس خداوند سبحانه و
تعالی کرده اند نفس علی علیه السلام را نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهة
اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید تعالوا ندع بر تهیت که داعی نفس
خود را دعوت نمیکند بلکه دیگری را دعوت مینماید بلکه دیگری را دعوت مینماید
پس ثابت شد که مراد از نفس رسول خدا در دعاء نفس علی علیه السلام است
و همین سیاق وارد شده است تفسیر آیه کریمه و سابقا مذکور کردید و همچنین
نظیر رسول مختار بود در فتح باب خود در مسجد مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه
و آله و گذشتن سید اولیا از مسجد مثل گذشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله
و دخول آنجناب بمسجد مثل دخول نبی صلوات الله علیه بمسجد در حال جنابت
بلا تفاوت و من سابقا ذکر کرده بودم این بابها هم بزودی ذکر خواهم نمود بعد از این

پس ثابت شد مناظره و مشابهت و مشاکلت حضرت شاه اولیا بجناب ختمی مآب صلوات
الله علیه مگر در آن چیزیکه حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین را در آن مقام
نظیر و شبیهی نیست و آن نبوت که جناب ختمی مآب استثنا کرده و فرموده اند
لا نبی بعدی و همین جهة شایسته بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را گردانید اخ
خود در دنیا و آخرت که مشابهت و مشاکلت در این منازل و مشارکت ایشان در جمیع
بدلالت اخبار مذکوره ثابت و محقق است **فصل** فی ذکر
سد الابواب از مسند احمد بن حنبل از زید بن ارقم مرویست که گفت جمعی از
اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بابها بمسجد وا بود از مسجد بود پس
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند این ابواب را سد و نمایید
مگر باب علی علیه السلام را و گفت که پاره از مردم در این خصوص تکلم در آمدند
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاسته حمد و ثنای خدا را بجا آورده
بعد از آن گفت اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی علیه السلام
فقال فیه قائلکم و انی ما سددت شیئا و لا فتحته و لکنی امرت بشیء فاتبعته
و با همان اسناد از سهیل بن ابی صالح از پدرش روایت کرده که بعد رسید عمر بن
خطاب گفت هر آینه داده شده است علی ابن ابیطالب علیه السلام را سه چیز
هر گاه من بودم کسی که بمن داده می شد یکی از آنها محبوبتر بود در نزد من از اینکه
شتران سرخ موی بمن داده باشند یکی اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با او در
مسجد جوار است و راه در مسجد داد تا بیاد دادن رایت شاه ولایت در
روز خیبر و سیمی را فراموش کرد سهیل و با همان اسناد از ابن عمر مرویست که

که گفت ما میگفتیم بهترین مردم ابو بکر است و بعد از آن عمر و حال آنکه سه خصلت
با بن ابیطالب علیه السلام کرامت شد که اگر یکی از آنها از برای من میشد محبوبتر بود
در نزد من از شتران سرخ مو یکی اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله دختر خود را
باو تزویج فرمود که از برای آن سرور اولادی متولد شد و ثانی اینکه ابواب
که در مسجد بود مسدود نمودند الا باب علی و سیم اینکه رایت را در روز خیبر باو
عطا فرمود و از مناقب فقیه ابن مغازلی از عدی بن ثابت مرویست که رسول
خدا خاتم انبیا صلوات الله علیه بسوی مسجد بیرون رفت پس فرمود که بدرستی
خدا بتعالی وحی فرستاد به برادر خود موسی که بنا کن از برای من مسجد پاکی که
ساکن نشود در آن بجز من و علی علیه السلام و دو پسر علی ع و باسناد مقدم از حذیفه
بن اسید الغفاری مرویست که گفت وقتی اصحاب نبی صلی الله علیه و آله بمدینه
آمدند نبود از برای ایشان خانها در مسجد بیتوته میفرمودند حضرت سید
المرسلین ص فرمودند که در مسجد نخوابید که محتلم میشوید بعد از آن قوم خانها
در اطراف مسجد بنا کردند و ابواب خانها را بسوی مسجد باز نمودند حضرت
رسول مختار و سید ابرار معاذ بن جبل را بسوی اصحاب فرستاد و معاذ ندا
در داد که یا ابا بکر رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرموده ترا که از مسجد بیرون
روی و باب خود را که در مسجد است سد نمائی ابو بکر گفت سمعا و طاعة
پس باب خود را سد کرده از مسجد خارج شد بعد از آن بسوی عمر فرستاد
پس معاذ گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده ترا که
سد نمائی باب خود را که در مسجد است و از مسجد بیرون روی عمر گفت سمعا

وطاعة لله و لرسوله فرمان بردارم مگر اینکه راغب هستم که دریچه کوچکی در مسجد داشته
باشم معاذ آنچه را که عمر گفته بود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد بعد از آن
حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسوی عثمان فرستاد در حالتی که رقیه نزد
عثمان بود امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را رسانید عثمان گفت سمعا و طاعة
آنگاه سد باب خود کرده از مسجد خارج شد بعد از آن نزد حمزه فرستاد و نیز باب
خود را سد کرد و گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله و اما شاه خیبرگیر علی بن
ابیطالب علیه السلام اسد الله الغالب در این کار مردد بود نمیدانست که آیا او از کسانی
خواهد بود که خارج شده اند یا از کسانی است که مقیم و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله از برای سید اوصیا خانه در میان خانهای خود بنا فرموده و بآن جناب
فرموده و با علی اسکن طاهرا مطهرا جناب حمزه رضی الله عنه کلام حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را شنید که در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام چنین میفرمود
آنگاه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا محمد ما را بیرون
میکنی و بچهای بنی عبد المطلب نگاه میداری حضرت نبی صلعم باو فرمود اگر
کار با من بودی بیرون نمیکردم شما احدی را نگاه نمیداشتم بخدا سوگند که خانه را عطا کرده
است باو مگر خدا تعالی و ترا هم بشارت میدهم که عاقبت بخیر هستی از آن
بشارت آن حضرت بود که در روز احد شهید شد مجملا رجالی از اصحاب نبی ص
علی علیه السلام را باین مکرمت و اختصاص او را باین عنایت اهل ندانسته بآن جناب
رشک بردند و آنگاه رشد فضل مرتضی شاه ولایت سبب برای ایشان و غیر ایشان
از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ازکفتار اصحاب ودرشک بردن ایشان آکاهی یافت برخواسته خطبه خواند پس
آنکه فرمود ان رجالا یجدون فی انفسهم فی ان اسکنت علیاً فی المسجد والله
ما اخرجتهم ولا اسکنته ان الله عز وجل اوحی الی موسی واخیه ان تبوّا لقومکما
بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وامر موسی ان لا یسکن مسجده
ولا ینکح فیه النساء ولا یدخله الا هرون وذریته وان علیا علیه السلم منی بمنزلة
هرون من موسی وهو اخی دون اهلی ولا یحل مسجدی لاحد ینکح فیه النساء
الا علی وذریته فمن شاء فههنا واومی بیده نحو الشام وباهمان اسناد از
سعید بن ابی وقاص مرویست که کفت از برای علی علیه السلم مناقبی بود که نبود
از برای احدی آنکه در مسجد بنوتبعی کرد دوم ودر یوم خیبر رایت باو عطا
فرمود سیم ابواب را سد ودکرد بغیر از باب علی علیه السلم وباهمان اسناد
از براء بن عازب مرویست که جمعی از اصحاب رسول خدا را ابوابی شارع
در مسجد بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود این ابواب را سد ودنمایید
بغیر از باب علی علیه السلم راوی کفت بعضی درین باب کفتکو کردند وحرف زدند
پس رسول خدا صلی الله علیه وآله برخواسته حمد وثنای خدا را بجای آورده
بعد از آن فرمود اما بعد بدرستی که من مامور شدم بسد ودکردن این
ابواب بغیر از باب علی علیه السلم فقال قائلکم یعنی کوینده شما کفت ودر این
اختصاص ایراد نمودید ومن بخدا سوکند سد ودنکردم چیزیرا ومفتوح ننمودم
چیزیرا از پیش خود ولکن من مامور شدم بچیزی وتبعیت کردم امر الهی را وبا
اسناد مقدم است از سعد که پیغمبر صلی الله علیه وآله مامور شد در خصوص

ابواب پس سد ودکرد آنها را وباقی کذاشت باب علی علیه السلم را آنکاه عباس آمد و
وکفت یا رسول الله ابواب ما را سد ودکردی وباب علی علیه السلم را کذاشتی
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود من سد ود نکردم ابواب را ومن مفتوح
نکردم ابواب را وباهمان اسناد از ابن عباس است که پیغمبر صلی الله علیه وآله
سد ودکرد ابواب مسجد را بغیر از باب علی علیه السلم وباهمان اسناد نیز از ابن
عباس است که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله امر فرمود بسد ود
کردن جمیع ابواب پس سد ودکردند ابوابرا مکر باب علی علیه السلم را وباهمان
اسناد از نافع غلام ابن عمر است که کفت من کفتم یا ابن عمر بهترین مردم بعد از
رسول الله کیست کفت ترا با اینها چه کار است بعد از آن استغفار نموده
وکفت بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن کسیست که
حلال است از برای او آن چیزی که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله حلالست
وحرامست براو آنچه که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله حرامست راوی کوید کفتم
آن کیست کفت علی ابن ابیطالب علیه السلم است که درهای مسجد را پیغمبر صلی الله
علیه وآله سد ودکرد وباب علی علیه السلم را کذاشت وبعلی علیه السلم فرمود لک
فی هذا المسجد مالی وعلیک فیه ما علی وانت وارثی ووصیی تقضی دینی
وتنجز عداتی وتقتل علی سنتی کذب من زعم انه یبغضک ویحبنی شیخ عالم عیسی بن
الحسن بن بطریق الاسدی رحمه الله کفت که بتحقیق ظاهر کرد خداوند سبحانه
وتعالی فرق را در میانه علی ابن ابیطالب علیه السلم با دیکران دو چیز یکی حلال کرد
آنرا بعلی علیه السلم وحرام کرد بغیر او وپس وقتیکه حرام دیکران حلال باشد از برای

آنجناب لازم میشود مزیت او وثابت میشود عصمت او بجهة اینکه از آنجناب
ازآنکه واقع شود از او چیزی که ناخوش دارد خدا تعالی ومنع آنرا از منی آن
جناب واین محمول است بشواهد کتاب عزیز که سابقا ذکر شد از برای آن
حضرت واز برای دو فرزندان آن حضرت واز برای دختر آن حضرت علیهم السلام
واز جمله آن شواهد قول خدا تعالی است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله ابواب جمیع صحابه را نظر بظاهر حال مفتوح نمود بجهة اینکه ظاهرا
صلاح بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله از حال امت مگر ظاهر را نمیدانست مگر
آن چیزیرا که خدا تعالی که علام الغیوب است پیغمبر خود را بآن مطلع کرده اند
پس رسول مختار وسید ابرار بدون آنکه فرق در میان خویش و بیگانه
بگذارد ونظر بظاهر حال که صلاح میشود ابواب را مفتوح گردانید پس حق
سبحانه وتعالی منع فرمود قوم را از عبور ومرور در از مسجد و سد کردن
ابواب ایشان خالی از دو قسم نیست یا نظر بظاهر احوال است ویا بباطن احوال
اما ظاهر احوال را بیان کردیم صلاح در آن بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله بنا
کرده در آن احوال ظاهره وفعل خود را از باب صلاح و چیزی باقی نگذاشت تا اینکه
منع کرد ایشان را خدا تعالی نظر بباطن حال نه بظاهر حال که بدرستی خدای
تعالی متولی بواطنست پس دانست خدا تعالی از احوال علی علیه السلام و
صلاحیت احوال او در باطن چیزیرا که پیغمبر صلی الله علیه وآله علم آنرا تا
نداشت مگر بعد از وحی خدای عز وجل بسوی حضرت رسول صلی الله علیه وآله

بجهة

بجهة اینکه علم غیب مخصوص خداوند است و دیگری را بآن راهی نیست الا من
ارتضی من رسول وقتیکه حضرت شاه اولیا بجهة مصلحت باطنی مخفی شد
باین مکرمت پس ظاهر شد امتیاز آن جناب از سایر مردم بجهة آن چیزیکه
خداوند سبحانه وتعالی علم بهم رسانید بآن از باطن حال آن جناب ومزیه
آن چیزیرا در غیر آن حضرت واین مطلب واضح است بعد از آن باید دانست
که منع حضرت رسول صلی الله علیه وآله آنها را از حجره یا سببی داشت و یا
بی سبب بود خالی بودن از سبب جایز نیست بجهة کار عبث وخالی از
حکمت در افعال حضرت ذو الجلال محالست پس ناچار باید سببی و حکمتی
داشته باشد وقتی که ثابت شد وجه حکمت در منع غیر علی علیه السلام واباحه
آن حضرت سید اوصیا پس ثابت شد از برای آن جناب صفتی که غیر
آنحضرت در آن صفت با آن جناب شرکت نتوانند نمود پس واجب شده
فضل آن جناب بر غیر خودش وواجب شد تابع شدن بآن حضرت واقتدا نمودن
بآن جناب بجهة اختصاص حضرت سید الاصفیا باین منزلت که حاصل گشته مر آن
جناب را برخی از جانب خدا وتفضل شانه واقوال نبی علیه السلام تایید میکند اینرا و
دلالت میکنند بمصلحت باطنی در آن حضرت مثل قول رسول خدا صلی الله علیه
وآله علی منی وانا منه ومثل قول آن حضرت انت منی بمنزلة هرون من موسی
ومثل قول آن حضرت انت اخی فی الدنیا والآخرة ومثل قوله من کنت مولاه فعلی
مولاه وقول رسول خدا صلی الله علیه وآله صلت الملائکة علی وعلی علی سبع سنین
قبل الناس وقول خدا تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیة

ومنها انها از مناقب و مزایا و مآثر و سجایای شاه ولایت که از حد بیرون و از عد افزون
است علم است چنانچه این مناقب از برای علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت نمی شد حضرت
خاتم المرسلین آن جناب را باین منازل نازل نمی فرمود و قایم مقام نفس خود نمی
نمود و ما دون نمی گشت که آنجناب را بخویشتن مخصوص گرداند و مکان خود را
آشکار کند با چیزی که تمیز دهد او را از امثال و چنانچه امتیاز یافت آن جناب
از اصحاب در فتح باب آن جناب دون ابواب سایر اصحاب بجهة صلاح باطن
پس بتحقیق که امتیاز یافت از ایشان در ظاهر نیز و آن بجهة اشیا است که
اول آن اشیا علم است و آن موجب فضل است بدلیل قول خدا تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ و قول خدا تعالی اِنَّمَا
یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و قول خدای عز و جل وَمَا یَعْقِلُهَا اِلَّا
الْعَالِمُونَ و علی علیه السلام بعد از سید انام اعلم امت بود بجهة اینکه صحابه
بحکم آن جناب رجوع می کردند و در بسیاری از قضایای خود شان برای
مبارک سید الوصیین عمل میکردند و آن جناب هرگز از کسی سؤال
نکرد در مسئله و هرگز بسوی حکم دیگری رجوع نفرمود و این مدعا ثابت
و واضح است نقل کرده است آنرا مردم در کتب خود شان و صحاح خود شان
و دیگر سبب مزیت آن جناب باصحاب اینست که حضرت اسد الله الغالب
وارث جناب ختمی مآب بود بدلیل قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود ترث منی ما ورثت الانبیاء من قبلك و هو کتاب الله و سنة نبیهم
و هر کسیکه میراث برد کتاب و سنت را پس او اعلم ناس است زیرا که علم

ازان دو یعنی کتاب الله و سنت نبی صلی الله علیه و آله بیرون نیست

فصل فی ذکر احادیث فی خاصف النعل من الصحاح الستة

و ذرین عبدری در اثنا از جزو ثالث در ذکر غزوه حدیبیه از سنن ابی داود
و صحیح ترمذی با اسناد سابقه گفت وقتی که روز حدیبیه شد طائفه از
رؤسای مشرکین بسوی ما بیرون آمدند پس گفتند که بتحقیق خارج شد
بسوی شما از پسران ما و از بردگان ما و بدرستیکه ایشان بجهة فرار از خدمت
ما خارج شدند و رد کن تو آنها را بسوی ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمودند ای جماعت قریش پرهیز نمائید از مخالفت امر خدا و الا
و گرنه برانگیخته شوند بر شما کسانی که بزنند گردنهای شما را بشمشیر
و بتحقیق امتحان کرده است خدا تعالی دلهای ایشان را از برای تقوی
بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنان کیستند
فرمود نما از ایشان است خاصف نعل در حالتی بود که آن حضرت نعل
خود را بعلی علیه السلام داده که بدوزد و در فصل بناید و از مسند احمد بن
حنبل از علی بن ابی طالب علیه السلام مرویست که بدرستیکه سهیل بن عمرو
نزد حضرت رسول آمد عرض کرد یا محمد قوم ما بتو لاحق شده اند رد کن
آنها را بسوی ما حضرت رسول صلی الله علیه و آله غضبناك گشتند بحدی که
غضب از روی مبارکش آشکار گردید بعد از آن فرمود ای معشر قریش پرهیز
کنید و گرنه مبعوث میشود بر شما مردی از شما که خدا تعالی امتحان کرده است
قلب او را با ایمان و میزند گردنهای شما را از برای دین گفته شد یا رسول الله

ابوبکر است آنکه فرموده بود گفت نه گفته شد عمر است فرمودند نه ولکن خاصف
النعل است در حجره بعد از آن علی علیه السلام گفت که من می شنیدم رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود مرا تکذیب نکنید که هر کس محمد را تکذیب کند او اهل النار
و با همان اسناد گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند البته پرهیز
کنند از مخالفت امر حق و گر نه هر آینه برانگیزانم بسوی ایشان مردی را که جاری
کند در میان ایشان امر مرا مردان را بکشد و زنان را اسیر کند راوی گفت که
ابوذر گفت پس نترسانید مرا مگر دست کسی که از پشت سر گرفت حجزه مرا یعنی کمر
بند مرا گفت چه طور میدانی پیغمبر صلی الله علیه و آله کرا قصد کرده ای ابوذر
گفتم نه گفت ترا قصد نمیکند بلکه خاصف النعل را قصد میکند یعنی
علی بن ابی طالب علیه السلام را علی ابن عیسی مؤلف کتاب گفت که من این احادیث را
سابقا بالفاظی که با همین لفظها متقارب اند ذکر کرده بودم ولکن در اینجا نیز
مجدد ذکر نمودم تا اینکه ایراد کنم از عقب آنها چیزی را که ابن بطریق رحمه الله
بعد از ذکر این احادیث آنها را ایراد نموده ابن بطریق رحمه الله گفته است ای
طالب راه هدی بدانکه حضرت خاتم انبیا و سید اصفیا رسول خدا صلی الله
علیه و آله اینرا فرمود که ملتفت نماید ذکر علی علیه السلام را و تصریح کند شایستگی
آن جناب را بامورى چند که از جمله آنها اینکه حضرت شاه اولیاء بعد از خاتم
انبیا ولی امت است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده نیز
و قاتلکم علی الدین بعد از آنکه فرموده بود امتحن الله قلبه بالایمان و گردانید
این مقام را برای آن جناب بامر خدای عز و جل نه از جانب خود و این نص

صریح است

صریح است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از خدای عز و جل سبحانه و تعالی بر
اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام استحقاق دارد که استیفاء حق الله تعالی را از کفار نماید
و بعد از نبی جز امام دیگر را استحقاق و شایستگی استیفاء حق الله از کفار نیست
و دلیل صحت این مدعا قول حضرت رسول است صلی الله علیه و آله که در جزوی
از این اخبار فرمودند رجلا منی او قال مثل نفسی پس دلالت کرد کلام سید
انام بر اینکه استحقاق ولایت مخصوص امیر المؤمنین علی علیه السلام است زیرا که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آن جناب را مثل نفس خود دانست و مزید می کند
بیان و ایضاح این مطلب را قول عمر بن خطاب در حدیث دیگر که قسم بخدای
تعالی یاد کرده و گفته است والله ما اشتهیت الامارة الا یومئذ یعنی بخدا قسم
که من طالب نشدم امارت را مگر در چنان روزی معلوم و بدیهیست که تمنی
و مشتهی طلب نمیکند چیزی را که پست تر از قدر رتبه خود باشد بدلیل قول
خدای تعالی وَلا تَتَمَنَّوا ما فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعضَکُم عَلی بَعضٍ پس معلوم کردید
که متمنی باید چیزی را تمنا داشته باشد که آن چیز موجب تفضیل تواند
بود نه اینکه پست تر از مقام خود باشد و یا اینکه با مقام متمنی تساوی
داشته باشد و سبب زیادتی توضیح این معنی میشود آنچه که در خبر
سابقا گذشت که ابوبکر گفت یا رسول الله انا هو حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند لا یعنی تو نیستی بعد از آن عمر گفت انا هو یا رسول
الله یعنی ای پیغمبر خدا من آن هستم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
لا یعنی تو نیستی هر گاه جناب ابوبکر و عمر چنین دانستند که مراد حضرت رسول

کیست که بعد از این استحقاق امامت و ولایت و ریاست داشته طلب آن کرده تا
خود را از انکه نزد او منکشف شد انا هو هرگاه گفته شود که طلب کردن ابو بکر و عمر
و متابعان ایشان این ماموریت را بجهة این بود که بالذات این امر بیت محبوب در نزد
هر کس که از جمله قد امتحن الله قلبه للایمان باشد نه از برای این بوده که بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله استحقاق امر را داشته باشند ما در جواب میگوییم چیزیکه
دلالت میکند بر اینکه بدرستی او از برای استحقاق ولاء است نه از برای حب
دیگر قول پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرموده ان منکم من یقاتل علی تاویل
القرآن کما قاتلت علی تنزیله که حضرت هر دو قتال را مساوی شمرده بجهة
اینکه بالکاف تشبیه ذکر کرده که منکر تاویل مثل منکر تنزیل است بجهة
اینکه منکر تنزیل جاحد است مر قبول تنزیل را و منکر تاویل جاحد است
قبول عمل تنزیل را پس اینها هر دو در جحود مساوی هستند و مرجع قتال
نیز یقین نیست مگر بسوی نبی صلی الله علیه و آله و یا بسوی کسی که قائم
مقام حضرت رسول است فدل علی ان الکتابة انما دلت لاستحقاق الامامة
کما تقدم واما ما ورد من الخبر الذی امتحن الله قلوبهم للتقوی وهو واحد
فلا یخلو اما ان یکون الراوی منه اما غلطا او تعمدا للغلط لتضییع الفائدة
او یکون ورد هکذا فان کان الاولان فالواقع من کون المعنی واحدا یدل علی بطلانه
وان کان الثالث فهو کقوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون فذکر الله تعالی فی هذه الآیة
فی موضعین بلفظ الذین وهو واحد وکذا قوله تعالی وانفسنا وانفسکم علی

الجمع

الجمع وهو واحد واما قوله صلی الله علیه وآله منهم خاصف النعل لم یرد ان ثم
منهو بهذه الصفة ولکن اراد ان هذه الصفة موجودة فیه لا فی غیره کما فی قوله
تعالی ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون لم یرد بذلک الا جمیع من کان
بهذه الصفة وایاه من هو مستحق لاطلاقها علیه وقوله ومنهم من یلمزک فی الصدقات
لم یرد انه ترک البعض ممن هو بهذه الصفة وذکر البعض وانما اراد بان منهو
مستحق بهذه الصفة دون غیره لا انه بعض **فصل** وقول النبی
صلی الله علیه وآله انت وارثی وانت حامل لوائی وما هو مکتوب علی باب
الجنة از مسند احمد بن حنبل منقول است که بدرستی حضرت رسول صلی الله علیه
وآله اخوت قرار داد در میان مسلمین و فرموده یا علی تو از من بمنزلة هرون
از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست یا علی آیا ندانستهٔ که در روز قیامت
اول کسیکه ندا کرده میشود من هستم که قیام میکنم از طرف راست عرش و
پوشیده میشوم حلهٔ سبزی از حلهای بهشت بعد از آن ندا کرده میشوند
پیغمبران بعضی از ایشان از عقب بعضی پس برمیخیزند ایشان دو صف
از یمین عرش و میپوشند حلهای سبز از حلل جنت یا علی آگاه باش بدرستی
خبر بدهم من ترا که در روز رستخیز نخستین امتی که حساب داده شود
امت منست بعد از آن یا علی اول کسی که ندا کرده میشود تو هستی بجهة
قرابت تو با من و از برای منزلتی که نزد من داری و بدست تو داده می
شود لوای من که لوای حمد است سیر میکنی با آن لوا در میان دو صف و حضرت
آدم صفی الله و جمیع خلق در سایهٔ لوای من مستظل میشوند و طول لوا هزار

سال راه است سنام آن یاقوت حمرا است سر او در لب بهشت است و یک جهت در
مشرق و یک جهت در مغرب و جهت دیگر در وسط دنیا است که با و سه سطر نوشته
شده است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و ثانی الحمد لله رب
العالمین و ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله طول هر
سطری هزار سال و عرض آن هزار سال است سابقا این حدیث علی التفصیل
سمت ذکر یافت و باسناد مقدم از ابی سعید مرویست که رسول خدا
فرمود که عطا کرده شده علی علیه السلام را پنج خصلت که آنها محبوبترند در نزد
من از دنیا و ما فیها اما یکی از آنها اینست که هو کاتب بین یدی الله حتی یفرغ
من الحساب و ثانی از آنها اینست که لواء حمد بدست او است که آدم و جمیع
اولاد آدم در تحت آن لوا میباشند و اما ثالث در کنار حوض من ایستاده آب
میدهد هر کسی که بشناسد از امت منست و رابع از آنها اینست که او
ساتر عورت من و مسلم منست بسوی پروردگار من یعنی مرا کفن میکند و بخاک
می سپارد و اما پنجم من بیم ندارم بر او که بکردد بعد از احصان زانی و بعد از
ایمان کافر و از جابر مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که دیدم نوشته شده است بر در بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله
علی اخو و از جابر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بر در بهشت
مکتوبست محمد رسول الله و علی اخو رسول الله و علی اخو رسول الله قبل ان
یخلق السموات بالفی عام و مثل این از مناقب بسیار دیگر وارد است گفت
فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله لکل نبی وصی و وارث و ان وصیی

و وارثی علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی هر پیغمبری وصی و وارثی داشته وصی
من و وارث من علی بن ابیطالب علیه السلام است ابن بطریق رحمه الله گفته که ای طالب
راه حق بدانکه این اخبار دلالتست بر اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام نظیر و شبیه
و مثل ندارد مگر رسول صلی الله علیه و آله زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده اند وارثه و تفسیر کرد آن چیزی را که حضرت شاه اولیا از خاتم انبیا
میراث میبرد و فرمود که آن کتاب الله است و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
و ذکر فرمود که این همان وراثت انبیا است قبل از خاتم النبیین و این متمم
ساواتست بذکر آن جناب و تنبیه است بر استحقاق اسد الله الغالب
امامت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهة اینکه میراث حقی است
که خدا آنرا قرار داده نه اینکه شخص متوفی قرار داده باشد آنرا پس وقتی که
میراث انبیا عبارت شد از کتاب و سنت و این دو چیز بقرارداد الهی مستحق کرده بند
و نبوت باین دو چیز صحت بهم رسانید امامت هم فرع نبوتست پس وارث
کتاب و سنت قائم مقام انبیا است و سالکست بطریقه ایشان پس در این
هنگام واجبست که پیروی امام نمایند و او را مطیع و منقاد شوند و هر گاه
چنین کنند پیروی پروردگار خود شان اطاعت کرده اند و به پیغمبر خود شان
تبعیت نموده اند بجهة اینکه کسیکه وارث چیزی باشد که صحت نبوت با آن
باشد بجهتیست که بآن چیز دانا است و اعلم خواهد بود و پیروی او واجب خواهد
شد و بتحقیق ثابت شد امامت از برای علی ابن ابیطالب علیه السلام بهمان دلیل
که ثابت شد نبوت از برای نبی صلوات الله علیه و آله پس کسیکه ترک اقتدا کند

بامامت آن جناب مثل اینست که بزعم شما بعد انقضاء غایت نبوت صلی الله علیه و
آله را مصنف این کتاب علی ابن عیسی رحمه الله گفته که من ابتدا از کتاب ابن
بطریق از فصل ذکر مواخاة ملخص و مختصر نمودم و ذکر مخاطبه
بامیر المؤمنین علیه السلام فی عهد النبی صلی الله علیه و آله میکوید علی بن عیسی
در حالتیکه مستند ذکر تمام است از خدا تعالی حسن توفیق را طلب کننده
است هدایت را بصراط مستقیم که شیعه اجماع کرده اند برانیکه بدرستیکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله با بوها علی علیه السلام امیر المؤمنین خطاب فرمود از آن
جمله آن بود که وحی نازل شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خدا مأمور
شد که شاه اولیا را امیر المؤمنین خطاب نماید و از آن جمله دفعه دیگر بود
که بدون وحی فرمود و این هم فی الحقیقة حکم وحی داشت بجهة اینکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بخواهش نفس تکلم نفرموده که لا ینطق عن الهوی پس
ذکر کردن این مطلب از طرق شیعه معنی ندارد و بر منکری از جمهور حجت
نخواهد بود علاوه بر این من با بعضی از علمای جمهور که از مذهب پیش احمد
حنبل بودند مباحثه کردم و حدیثی از مسند امام او شاهد قول خود ذکر
نمودم در جواب گفت احمد ملتزم نشده است برانیکه احادیث مسند او صحیح
باشد بنابراین بر من حجت نخواهد شد پس بحدیث دیگر از صحیحین مدعی
احتجاج و استشهاد کردم آنگاه بیکی از رجال و رواة آن حدیث طعن کرده و
جرح نمود پس با او گفتم از این قرار بحث با شما ممتنع و محالست گفت چرا گفتم
بجهة اینکه حدیثی را که ما ایراد میکنیم و حدیثی را که شما از مشایخ و ائمه خودتان

ایراد میکنید مرد و داقدح مینمائید و بهر دو طعن میزنید پس چگونه بحث در
میان ما و شما تحقیق می گردد و چگونه ما میتوانیم بمدعای خود اقامه دلیل نمائیم
ولکن ما از طرق ایشان ذکر دلیل میکنیم اگر اذعان کردند و منقاد شدند نعم
المطلوب و الا این هم مثل آن چیزهائیست که بکرات ذکر کرده اند و معاندت نا حق
نموده اند هدایت ایشان بر ما لازم نیست و قد کان السعید رضی الدین علی بن موسی
بن الطاوس رحمه الله در این باب کتابی جمع نموده و آنرا کتاب الیقین باختصاص
مولانا علی علیه السلام بامرة المؤمنین نام نهاده و آنرا نقل کرده از طرق که زیاده بر
سیصد است و من اقتصار میکنم از آنها بر آنچه که از کتاب او نقل کرده ام
و نسبت داده ام هر حدیثی را بآن عالمی از علمای جمهور که آنرا ذکر نموده و بهمان
عالم که راوی حدیث است اقتصار کرده ام و غیر او را ذکر ننموده ام حافظ ابو بکر احمد
بن مردویه که از معظمات علمای جمهور و مخالفین است گفته و تحقیق که مرتبه او
در علم او از کتاب معجم البلدان که از مؤلفات یاقوت بن عبد الله الحموی است
از جمله اسکاف جنی یکه این لفظ او است و ممن ینسب الیها ابو بکر بن مردویه
مات باسکاف سنة اثنتین و خمسین و ثلثمائة و کان ثقة و ذکر کرده است حافظ
اسعد بن عبد القاهر در کتاب شرح الولایة در شرح دعاء در اسناد حدیثی که متضمن
است وصف مولانا علی علیه السلام بامام المتقین از ابی بکر بن مردویه الحافظ الا
انه الامام الناقد ملک الحفاظ طراز المحدثین یعنی ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه
و ذکر کرده است اخطب خطباء خوارزم موفق بن احمد المکی در کتاب مناقب در
فصل تاسع فضایل شتی در جمله اسناد آن بسوی ابی بکر احمد بن مردویه چنین

که این لفظ اوست الامام الحافظ طراز المحدثین احمد بن مردویه ابن لفظ حدیث
احمد بن مردویه است از کتاب مناقب مولانا علی علیه السلام و از ابن عباس رضی الله عنه
روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صحن خانه بود و سر مبارکش
در کنار دحیة بن خلیفة الکلبی بود پس داخل شد علی علیه السلام و گفت السلام
علیک کیف اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت خاتم انبیا فرمود بخیر
پس دحیه بحضرت شاه اولیا گفت بدرستیکه من ترا دوست میدارم و از برای تو
مدحة ازفها الیک انت امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و بدرستیکه ترا
منقبتی هست من مسارعت میکنم در رساندن آن بسوی تو تو امیر المؤمنینی
و قائد الغر المحجلینی انت سید ولد آدم ما خلا النبیین و المرسلین لواء
الحمد بیدک یوم القیمة تزف انت و شیعتک مع محمد و حزبه الی الجنان زفا
قد افلح من تولاک و خسر من تخلاک محبوا محمد محبوک و مبغضوا محمد مبغضوک
لن تنالهم شفاعة محمد صلی الله علیه و آله ادن منی یا صفوة الله تو سید اولاد
آدم بغیر از انبیاء مرسلین لواء حمد بدست تو خواهد بود در روز
قیامت که مسارعت میکنی تو و شیعه تو با محمد و حزب او بسوی جنات
مسارعت کردنی تحقیق که نجات یافت کسیکه ترا دوست داشت و زیانکار
شد کسیکه از محبت تو خالی شد دوستان تو دوستان محمد و دشمنان تو
دشمنان محمد هستند نمیرسد بایشان شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نزدیک
شو بمن یا صفوة الله پس دحیه سر مبارک جناب رسالتمآب را گرفته در کنار
علی علیه السلام نهاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد و فرمود این همهمه

چیست جناب ولی الله حدیث را بآن حضرت خبر داد حضرت فرمود این دحیه کلبی نبود
جبرئیل علیه السلام بود ترا نامید باسمی که خدا تعالی آن نام را بتو عطا فرموده
و اوست آن خدائی که محبت ترا در سینهای مؤمنین و رهبت ترا در سینهای
کافران انداخته قال ـــــ رضی الدین رحمه الله من ینقل هذا عن الله عز و جل
جل جلاله برسالة جبرئیل علیه السلام و عن محمد صلوات الله علیه و آله فحجج یوم
القیمة عن مخالفته لما نقله و اعتمد علیه از انس مرویست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود یا انس آب از برای من بریز پس آنحضرت وضو گرفته نماز کرد و از نماز
فارغ گشته فرمود یا انس اول کسی که امروز بر من داخل میشود امیر المؤمنین
و سید المسلمین است و خاتم الوصیین و امام الغر المحجلین پس علی علیه السلام بیامد
و در بزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا انس کیست این گفتم علی بن ابی
طالب است فرمود در را از برای او بگشای و او را داخل کن خانه و از ابن مردویه
که بالاسناد رجال نیز بسوی بریده که گفت ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله
امر فرمود که سلام کنیم بعلی علیه السلام و خطاب کنیم آن جناب را بیا امیر المؤمنین
یعنی بگوئیم السلام علیک یا امیر المؤمنین و باسناد از سالم علی علیه السلام است
که گفت من بودم با علی علیه السلام در زمینی که آن جناب آن زمین را زراعت میکرد
تا اینکه ابوبکر و عمر آمدند و گفتند سلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
از ایشان پرسیدند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله اینرا
میگفتید یا نه عمر گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را امر کرد که اینرا بگوئیم از
مناقب ابن مردویه از عبد الله مرویست که داخل شد علی علیه السلام بر حضرت

رسول صلی الله علیه و آله در حالتی که عایشه نزد آن حضرت بود پس نشست ولا
در میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و عایشه نشست عایشه گفت از برای من جای
بغیر از دامن من نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله زد بر پشت عایشه و
فرمود ساکت باش لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المؤمنین و سید المسلمین و قاید
الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة و یدخل اعداءه
النار و از مناقب از انس مرویست که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در خانه ام حبیبه بنت ابی سفیان بود پس فرمود یا ام حبیبه از من کناره کنید
و مرا تنها بگذارید که کاری دارم بعد از آن آب وضو خواست و وضوی نیکو
بجا آورد بعد از آن فرمود اول کسی که از این در داخل میشود امیر المؤمنین
و سید عرب و خیر الوصیین و اولی الناس بالناس است انس گوید که من می
گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار پس داخل شد علی علیه السلام و آمد تا اینکه
نشست در پهلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بروی مبارک خود میمالید بعد از آن
همان دست را بروی علی بن ابیطالب علیه السلام مالید پس علی علیه السلام گفت یا
رسول الله این چیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی که
تو تبلیغ میکنی رسالات مرا و ادا میکنی دین مرا و بمردم میشنوانی صوت مرا
و می آموزی بمردم آنچه را که نمیدانند از کتاب الله و من المناقب از انس مروی
است که گفت من خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم و او را وضو می
دادم فرمود داخل میشود مردی که او امیر المؤمنین و سید المسلمین و اولی الناس

بالمؤمنین

بالمؤمنین و قاید الغر المحجلین است انس گوید که من گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار
پس ناگاه او علی بن ابیطالب علیه السلام بود و من المناقب ایضا عن انس بن مالک
مرویست که گفت در وقتی که من در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم
فرمود الآن یدخل سید المسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیین و اولی الناس
بالمؤمنین اذ طلع علی علیه السلام فقال النبی صلی الله علیه و آله اللهم الی الی فال
فجلس بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله فاخذ رسول الله صلی الله علیه
و آله یمسح العرق من جبهته و وجهه و یمسح به وجه علی بن ابیطالب علیه السلام و یمسح
العرق من وجه علی علیه السلام و یمسح به وجهه فقال له علی علیه السلام یا رسول الله نزل
فیّ شیء قال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
انت اخی و وزیری و خیر من اخلف بعدی تقضی دینی و تنجز موعدی و تبین
لهم ما اختلفوا فیه من بعدی و تعلمهم من تاویل القرآن ما لم یعلموا و تجاهدهم
علی التاویل کما جاهدتهم علی التنزیل و من المناقب از رافع مولای عایشه مروی
است که گفت من غلامی بودم که خدمت میکردم عایشه را پس من در آن روزی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نزد عایشه میبود من نزدیک می نشستم
بعایشه بحدی که با دست چیزی میدادم باو و چیزی از او میگرفتم رافع گفت
پس در روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود ناگاه کسی آمد
و در را بزد من بسوی او بیرون رفتم دیدم جاریه ایست و انا سرپوشیده با
او هست راوی گفت که بسوی عایشه رجوع کردم و باو خبر دادم آمدن جاریه را
عایشه گفت جاریه را بیاور پس جاریه داخل شد و انا را در برابر عایشه بزمین

گذاشت و عایشه هم در برابر رسول خدا گذاشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
شروع بخوردن نمود حاجبه بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
لب امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین منتدی تا کل معی پس ناگاه
کسی آمد و در را زد من بیرون رفتم دیدم علی علیه السلام است رجوع نموده گفتم علی
علیه السلام است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند او را داخل خانه کن
پس وقتی که داخل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را گفت مرحبا و
اهلاً امروز آنچه دو مرتبه خدا آرزو کردم اگر چنانچه دیر میکردی مسئلت مینمودم
از خدا عز و جل که ترا بمن برساند اکنون بنشین و با من بخور و من المناقب
انس بن مالکست که گفت وقتی من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودم فرمود پدید شود من عرض کردم فداک ابی و امی کیست آنکه میفرماید
گفت سید المسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیین و اولی الناس بالنبیین
انس گفت که ناگاه علی علیه السلام پدید شد بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه
و آله بناه ولایت پناه فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
از حافظ ابن مردویه از داود بن ابی عوف مرویست که گفت حدیث کرد بن معویه
بن ثعلبة اللیثی که گفت آگاه باش حدیثی میگویم که مخلوط نیست گفتم بلی گفت ابوذر
مریض شد و بعلی علیه السلام وصیت کرد بعضی از آنها که بعیادت آمده بودند گفتند
اگر بامیر المؤمنین عمر وصیت میکردی بهتر بود از وصیت کردن تو بعلی علیه السلام
ابوذر گفت بخدا قسم وصیت کردم بامیر المؤمنین حقا حقا هو امیر المؤمنین انه
انه لربیع الذی یسکن الیه و لو فقدتموه لانکرتم الناس و انکرتم الارض و

کوید

کوید گفتم یا اباذر ما میدانیم که محبوبترین خلق برسول خدا محبوبترین ایشانست
در نزد تو گفت بلی گفتم کدام یک از اصحاب محبوبترست بسوی تو گفت هذا الشیخ
المضطهد المظلوم حقه یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و از ابی ذر از طرق دیگر از
کتاب مناقب معویة بن ثعلبة اللیثی روایت کرده که گفت ابوذر رضی الله عنه
سخت مریض شد بمجلسی که نزدیک بموت گردید پس وصیت کرد بعلی ابن ابی
طالب علیه السلام مردم گفتند هرگاه وصیت میکردی بعمر بن خطاب بهتر بود
از وصیت کردن بعلی علیه السلام پس ابوذر گفت وصیت واللّه الی امیر المؤمنین حقا
حقا و انه لرب الارض الذی یسکن الیها و تسکن الیه و لو فقدتموه لانکرتم
الارض و من علیها و رب من قوله تعالی وکأین من نبی قاتل معه ربیون ک
هم الجماعة الکثیرة و از حافظ ابن مردویه از رجال خود از انس که گفت فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی بهشت آرزومند است بچهار کس از
امت من پس ما ترسیدیم که سؤال کنیم از آنحضرت که آن چهار تن کدامند
پس من آمدم نزد ابی بکر و با او گفتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بدرستی
بهشت چهار کس را از امت من مشتاقست تو سؤال کن از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله که آن چهار کس کیانند پس ابوبکر گفت میترسم که من از ایشان
نباشم و بدین سبب مرا تعییر و سرزنش نمایند پس آمدم نزد عمر گفتم با او مثل
آنچه بابی بکر گفتم او نیز گفت میترسم که من نیز از ایشان نباشم
و بنو عدی مرا تعییر نمایند پس آمدم بسوی عثمان با او نیز بدانسان گفتم او
نیز گفت بدانسان گفتم او نیز گفت میترسم من از آن چهار کس نباشم و بنو امیه مرا

تعیین کنند پس آمدم نزد علی علیه السلام در حالتی که او فارغ شده بود پس با و گفتم که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چنین فرموده که الجنة مشتاقة الی اربعة من امتی پس
تو سؤال کن که کیستند آن چهار کس حضرت شاه اولیا فرمود بخدا قسم سؤال
میکنم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اگر من از ان چهار کس شدم حمد و
ثنای خدای عز و جل را بجا میآوردم و اگر از ان چهار کس نشدم در خواست میکنم
از خدا تعالی که مرا از ایشان قرار دهد پس علی علیه السلام آمد من هم آمدم با او
بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس داخل شدیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در
حالتیکه سر مبارک آن جناب در دامن دحیه کلبی بود وقتیکه دحیه حضرت
شاه ولایت پناه را دید برخواست و با ان جناب سلام داد و گفت بگیر سر پسر
عم خود را یا امیر المومنین که تو سزاوارتری بآن پس بیدار شد پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حالتیکه سر مبارکش در کنار علی ابن ابیطالب علیه السلام بود آنگاه رسول
خدا صلی الله علیه و آله بحضرت شاه اولیا فرمود یا ابا الحسن نیامدی تو مگر بجهة
مطلبی علی مرتضی گفت بابی انت و امی یا رسول الله من داخل شدم در حالتیکه
که سر تو در کنار دحیه کلبی بود پس بپای خواسته بر من سلام کرد گفت بگیر
سر ابن عم خودت بر دامن خود که تو بآن سر سزاوارتری از من یا امیر المؤمنین
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آیا شناختی او را علی علیه السلام گفت
او دحیه کلبی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل بود آنکه
از برای تو بپای خواست و بر تو سلام داد پس جناب ولایتمآب بحضرت خاتم
النبیین گفت بابی انت و امی یا رسول الله انس بن مالک گفت که تو فرموده چهار

کسند اذا امت من که جنت مشتاقانست کیستند ایشان یا رسول الله حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود اشاره بشاه اولیا کرده فرمود
انت والله اولهم انت والله اولهم سه دفعه پس علی علیه السلام گفت بابی انت و امی
آن سه کس دیگر کیستند حضرت فرمود مقداد و سلمان و ابوذر علی بن عیسی
عفی الله عنه گفت که بمناسبت این حدیث روایت کرده احمد بن حنبل در مسند
خودش در حالتیکه بسیار دور است از نسبت به بدعه که گفت فرمودند رسول
خدا صلی الله علیه و آله ان الله یحب من اصحابی اربعة اخبرنی انه یحبهم و امرنی
ان احبهم حاضرین گفتند یا رسول الله کیستند ایشان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که علی از ایشانست و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد
بن اسود الکندی قال السید رضی رحمه الله انما نقلت من تاریخ الخطیب
مرفوعا الی ابن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در روز
قیامت غیر از ما کسی بهشت و ما چهار کس هستیم پس عم رسول صلی الله علیه
و آله عباس برخواست و گفت فداک بابی انت و امی و من حضرت رسول فرمود
اما من بدابة الله براق سوارم و اما برادرم صالح بناقة الهی که پی کردند سوار
است و عم من حمزة اسد الله و اسد رسول الله بر ناقه عضباء من سوار است
و برادر من و ابن عم من علی ابن ابیطالب علیه السلام بر ناقه از ناقهای بهشت
سوار است که ظهر آن ناقه منقش و مزین است و رحل او از مروارید زرد
اند و دست صیقلی مطرز است با ذهب احمر و سر آن کافور ابیض است و دنب
آن از عنبر اشهب و قوائم آن از مشک اذفر و گردن او از لؤلؤ و بر او قبه ایست

از نور دو باطن آن قبه عفو الله است و ظاهر آن قبه رحمة الله و علی علیه السلام بدست
گرفته لواء الحمد را هیچ گروهی از ملائکه عبور و مرور نمیکنند مگر اینکه میگویند
این ملکیست مقرب و یا نبی است مرسل و یا حامل عرش رب العالمین است منادی
از نزد عرش با زبان عرش ندا میکند که این ملک مقرب و نبی مرسل و
حامل عرش رب العالمین نیست بلکه این علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین الی جنات رب العالمین است افلح من صدقه و خاب
من کذبه و لو ان عابدا عبد الله بین الرکن و المقام الف عام و الف عام حتی
یکون کالشن البالی لقی الله مبغضا لآل محمد اکبه الله علی منخریه فی جهنم
و از مناقب موفق بن احمد الخوارزمی مروی از امام الرضا علیه السلام که گفت فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله که وقتی بردند مرا بسوی آسمان و بعد از آن
باسمان دیگر تا سدرة المنتهی ایستادم من در برابر پروردگار خود خدای
عز و جل پس گفت با من یا محمد گفتم لبیک و سعدیک فرمود که بندگان مرا
امتحان کردی کدام یک اطاعت فرمانبردارتر دیدی رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود گفتم علی را مطیع تر دیدم خدا تعالی فرمود یا محمد راست
گفتی آیا از برای خود خلیفه قرار داده که از تو ادا کند و تعلیم کند کتاب
مرا بیندگان من آنچه را که نمیدانند پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت من گفتم
تو اختیار کن ای پروردگار من که اختیار کرده تو اختیار کرده منست خدای
عز و جل فرمود من اختیار کردم از برای تو علی را تو هم او را از برای خود وصی
و خلیفه قرار بده که او بحق و براستی امیر المؤمنین است و قبل از احدی باین

لقب

لقب ملقب نشده و بعد از وهم نیست از برای احدی یا محمد علی رایة الهدی
و امام من اطاعنی و نور اولیائی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد
احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی پس بشارت ده او را یا محمد باین مکرمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت عرض کردم یا رب بشارت دادم علی علیه السلام را
او در جواب گفت انا عبد الله و فی قبضته ان یعاقبنی فبذنوبی لم یظلمنی و ان
یتم لی وعدی فالله هو مولای قال فاجعل رب قلبه و اجعل ربیعه الایمان به
قال قد فعلت ذلک یا محمد غیر انی مختصه بشیء من البلاء لم اخص احدا من
اولیائی قال قلت رب اخی و صاحبی قال قد سبق فی علمی انه مبتلی لولا علی
لم یعرف حزبی و لا اولیائی و لا اولیاء رسلی و من المناقب الخوارزمی از ابن
عباس مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که علی
بن ابیطالب که گوشت او گوشت من و خون او از خون منست و او از من
بمنزله هرونست از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست
فرمودند یا ام سلمه اشهدی و اسمعی این علیست که امیر المؤمنین و سید المسلمین
و عیبه علم منست و باب الذی اوتی منه و بست که از آن نزد من آید برادر
منست در دین و دوست منست در آخرت و معی فی السنام الاعلی و من مناقب
الخوارزمی از سعید بن جبیر از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله در خانه خود تشریف داشتند صبحگاه علی علیه السلام خدمت آن
حضرت مشرف شد و دوست نمیداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله که احدی
بعلی علیه السلام سبقت گیرد پس علی علیه السلام داخل شد در حالتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله

در صحن خانه بود و سر مبارکش در دامن دحیه کلبی بود پس شاه ولایت پناه گفت
السلام علیکم کیف اصبح رسول الله حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود بخیر یا اخی
رسول الله علی علیه السلام گفت جزاک الله عنا اهل البیت خیرا دحیه کلبی بحضرت
سید اوصیا گفت انی احبک وان لک عندی مدحة ازفها الیک انت امیر
المؤمنین وقائد الغر المحجلین انت سید ولد آدم ما خلا النبیین المرسلین در روز
قیامت لوای حمد بدست تو خواهد بود و سیادت میکنی تو و شیعه تو با محمد و
حزب محمد سوی جنان تحقیق رستگار شد هر کس تو را دوست داشت و
زیان کار شد هر کس از محبت تو خالی شد دوستداران تو دوستداران محمد
و دشمنان تو دشمنان محمد هستند شفاعت محمد صلی الله علیه وآله نصیب
دشمنان تو نشود ادن منی یا صفوة الله پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک رفته
سر مبارک حضرت رسول را گرفته در دامن نهاد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بیدار شد فرمود این چه همهمه است علی علیه السلام ماجری باز گفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمود نبود او دحیه کلبی جبرئیل بود که تو را باسمی نامید که خدا تعالی
تو را با آن اسم نامیده و آن خدا است که محبت تو را در سینه های مؤمنین انداخته
و هیبت تو را در دلهای کافران جا داده مؤلف کتاب علی بن عیسی گفت که تحقیق
اگر بوده سید سعید رضی الدین علی ابن موسی بن طاوس این احادیث را از سه
طریق بل زیاده و لکن من اقتصار کردم باین چیزیکه ایراد کردم آنرا در این کتاب
مختصر و اکتفا کردم بآن چیزیکه ایراد کردم آنرا در این کتاب مختصر و اکتفا کردم بآن
چیزیکه ذکر کردم و ذکر نمیکنم همه آن طرقها که او ذکر کرده است بجهة اینکه دانستم

کرده است

که دلالت میکند آن چیزیکه من ثبت نمودم بر چیزیکه ذکر نکرده ام چنانکه دلالت میکند
ثمره واحد بر شجر و من دعا نمیکنم احصاء مناقب و مآثر آن حضرت را زیرا که این در فوق
بشریت است **فصل** فی ذکر تزویجه علیه السلام فاطمة علیها السلام سیدة
نساء العالمین من مناقب الخوارزمی از علی علیه السلام مرویست که فرمود خواستگاری
کردند از پیغمبر صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را پس گفت بمن کنیزکی که داشتم
آیا میدانی که فاطمه را خواستگاری کرده اند گفتم نه گفت بتحقیق که خواستگاری کرده اند
چه مانع میشود ترا از اینکه نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله بروی که فاطمه را بتو تزویج
کند گفتم مرا چیزی نیست که صرف تزویج نمایم آن کنیز گفت که اگر تو خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بروی فاطمه را بتو تزویج خواهد نمود بخدا قسم آن کنیز
پیوسته مرا امیدوار گردانید تا اینکه من بر پیغمبر صلی الله علیه وآله داخل شدم و آن
جناب جلالتی و هیبتی داشت پس وقتی که من در برابر حضرت رسول صلی الله
علیه وآله نشستم سر بزیر افکندم بخدا قسم یارای تکلم نداشتم آنگاه پیغمبر صلی الله علیه
وآله فرمود از برای چه آمدی آیا ترا کاری هست من ساکت شدم حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود شاید تو آمدی که فاطمه را خواستگاری نمائی من عرض کردم
بلی جناب رسول صلی الله علیه وآله فرمود وهل عندک من شیء تستحلها به گفتم لا والله
یا رسول الله فقال ما فعلت درع سلحتکها فو الذی نفس علی بیده انها لحطمیة
ما ثمنها اربعمائة درهم فقلت عندی فقال زوجتکها فابعث الیها بها فاستحلها
بها وانها کانت لصداق بنت النبی صلی الله علیه وآله و عنه علیه السلام از انس روایت
که در خدمت رسول خدا بودم که وحی آن حضرت را فرا گرفت وقتی که بهوش آمد بمن

فرمود یا انس آیا میدانی که جبرئیل از نزد صاحب عرش از برای من چه وحی آورده بود
عرض کردم الله و رسوله اعلم فرمود مرا امر کرده‌اند که فاطمه را بعلی علیه السلام تزویج
نمایم برو ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و بعد دایشان از انصار بیاور
انس گوید من روانه شدم ایشان را بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر
کردم پس وقتی که حاضر شدند و در مجالس خود قرار گرفتند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع
بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی ارضه و سمائه
الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم باحکامه و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیه محمد صلی
الله علیه و آله ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لاحقا و امرا مفترضا و شج بها الارحام
و الزمها الانام فقال تبارک اسمه و تعالی جده و هو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا فامر الله یجری الی قضائه و قضائه یجری الی
قدره فلکل قضاء قدر و لکل قدر اجل و لکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب ثم انی اشهدکم انی قد زوجت فاطمة من علی علی اربعمائة
مثقال فضة ان رضی علی چون حضرت شاه ولایت پناه را جناب رسول الله
از پی کاری فرستاده بود غایب بود از آن جهت ان رضی علی فرمود مجملا حضرت
خاتم النبیین بعد از ان امر فرمود طبقی از بسر حاضر کردند در پیش حضار
گذاشتند حضرت فرمود انتهبوا یعنی بسرها را غارت نمائید در حالتی که ما
مشغول بودیم علی علیه السلام بیامد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآنجناب
تبسمی فرمود بعد از ان گفت یا علی بدرستیکه امر فرمود خدای تعالی بمن که تزویج

کنم

کنم بتو فاطمه را من هم تزویج کردم او را بچهار صد مثقال آیا راضی هستی حضرت
امیر گفت یا رسول الله راضی هستم بعد از ان شاه مردان امام متقیان بخوشنودی
بسجده افتاد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود جعل الله فیکما الکثیر الطیب بارک
الله فیکما انس گفت والله لقد اخرج منهما الکثیر الطیب و من المناقب از عبد الله
بن مسعود مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمه زوجتک
سیدا فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین بدرستی یا فاطمه چون اراده خداوند
قرار گرفت برانیکه من تملیک کنم ترا بعلی علیه السلام امر کرد خدای تعالی جبرئیل علیه السلام
پس برپای خواست جبرئیل در آسمان چهارم و صف کشیدند ملائکه صفوف بعد از ان
جبرئیل خطبه برایشان خواند پس تزویج کرد ترا از علی بعد از ان امر فرمود
خدای تعالی شجر جنان را که بار آور شد با حلی و حلل پس از ان امر فرمود که نثار کنند
بملائکه پس هر کدام از ملائکه چیزی زیاده برد یکی ربوده بود افتخار میکند بآن
تا روز قیامت و من المناقب از ابن عباس مرویست که گفت ذکر میکردند فاطمه
سلام الله علیها را در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و لیکن هیچکس اسم او را نمی
برد مگر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اعراض مینمود از او بحدی که ظاهر گران
خواستگاری فاطمه علیها السلام مایوس گردیدند پس سعد بن معاذ با علی علیه السلام
ملاقات کرد و عرض نمود یا علی بخدا سوگند من نمی بینم رسول خدا صلی الله علیه و
آله را مگر اینکه حبس نموده است فاطمه را از برای تو جناب ولی الله باو فرمود
از چه میگوئی تو این طوری بینی بخدا قسم نه من صاحب دنیا هستم که دنیای من
سبب میل بسوی من باشد و نه کافر هستم که خواسته باشند تا الیف قلب مرا کنند

وبلس دفق ومدارا نماید بدرستی که من اول کسی هستم که قبول اسلام کردم
سعد گفت یا علی فانی اعزم علیک لتیسر حتما منی فان لی فی ذلک فرجا امیر
المؤمنین علیه السلام گفت چه بگویم سعد گفت بگو جئت خاطبا الی الله والی رسوله
فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله پس علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه
وآله رفت وحضرت رسول صلی الله علیه وآله در آن وقت فتوری داشت
وسینه مبارکش تنگ بود پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بعلی مرتضی علیه السلام
گفت یا علی گمان میکنم که ترا کاری هست امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد بلی
جئتك خاطبا الی الله والی رسوله فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله پس پیغمبر
صلی الله علیه وآله بان جناب فرمود مرحبا پس علی علیه السلام بسوی سعد باز
گشت وخبر داد از آن چیزیکه گذشته بود سعد گفت تزویج کرد فاطمه را
بتو وقسم بآن خدائی که او را بحق مبعوث کرده در نزد او خلفی هست ونکاح بی
اعزم علیک لتاتینه غدا ولتقولن یا نبی الله متی تبنینی قال علی علیه السلام هذا
اشد علی من الاولی ولا اقول یا رسول الله حتی قال قل کما امرتك پس علی علیه السلام
نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله رفته عرض کرد یا رسول الله متی تبنینی قال
اللیلة ان شاء الله تعالی بعد از آن بلال را خواسته فرمود یا بلال بدرستی که من تزویج
کردم دختر خود را بپسر عم خود ومن دوست میدارم که از سنت امت من باشد
اینکه در وقت نکاح اطعام نمایند فات الغنم فخذ شاة واربعة امداد وخمسة پس نیز
برو بگله گوسفند وشاتی ابتیاع کن با چهار مد یا پنج مد جو پس ترتیبه از
برای من قصعه شاید من جمع نمایم بر آن قصعه مهاجرین وانصار را پس رفتی

که من فارغ شدم از من تعدا اعلام کن فرقه ویکی را آنگاه بلال برفت وبآن چیزیکه مامور
شده بود بجای آورد پس از آن قصعه را آورده در برابر رسول خدا صلی الله علیه
وآله گذاشت پس نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله پنجه مبارك خود را در سر قصعه
فطعن رسول الله صلی الله علیه وآله فی راسها پس ابتدا کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله در سر آن قصعه بعد از آن فرمود مردم فرقه فرقه بر دمن بیاورد
هر فرقه که فارغ شوند دوباره عود نکنند آنگاه مردم مسارعت کردند هر فرقه
که فارغ میشدند گروه دیگر وارد می گشت تا اینکه همه مردم فارغ شدند
بعد از آن حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه باقی مانده قصعه را
گرفته بر وی بدمید وتبارك گردانید آنرا وفرمود یا بلال این قصعه را نزد
امهات خود ببر وبگو مر ایشان را که بخورید واطعام نمائید بمهمانهای خودتان
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله برخاسته داخل مجلس زنان شد وفرمود
بدرستیکه من تزویج کردم دختر خودم را به پسر عم خودم وبتحقیق شما منزلت
ومقام فاطمه را در نزد من میدانید وبدرستیکه من میفرستم او را بسوی پسر
عم خودم الان ویکی را ببینیکن آنگاه زنان برخاستند وجناب صدیقه کبری را
بالطیب وحلل مطیب کرده بیاراستند بعد از آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله داخل شد چون زنان آن حضرت را دیدند بیرون جستند در میان زنها
وآنحضرت پرده بود اسماء بنت عمیس در زنها تخلف نموده بیرون نرفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله باو فرمود کالیت علی رسلك من انت اسماء گفت انا الذی
احرس ابنتك ان الفتاة لیلة تبنی لها لابد لها من امراة تکون قریبة منها ان عرضت

لهما حاجة اولادت شیئا افضت بذلک الیهما من آن کسی هستم که حراست می
کنم دختر تو را که بدرستیکه دوشیزگان در شب زفاف ناچارند از زنی که
با ایشان نزدیک نشیند هر گاه روی دهد از برای او حاجتی و یا بخواهد چیزی پیدا
کند حاجت او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی که
من سؤال میکنم از خدای عز و جل که ترا حراست نماید از پیش روی تو و
از خلف تو و از یمین تو و از شمال تو از شیطان رجیم بعد از آن فاطمه را
صدا زد جناب فاطمه بیامد وقتی که علی علیه السلام را بدید در پهلوی پیغمبر صلی
الله علیه و آله نشسته و لنگ شد و بگریست پس گریان شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گریه جناب فاطمه که شاید گریه او از برای آن باشد که علی را
مالی نیست بفاطمه علیها السلام فرمود سبب گریه تو چیست فوالله ما الوتک فی نفسی
قد زوجتک خیر اهلی وایم الذی نفسی بیده لقد زوجتک سیدا فی الدنیا
وانه فی الآخرة لمن الصالحین پس اسماء ملازمت کرد باصد بقیة طاهره و کیفیت
دست او را آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود با اسماء ائتینی بالمخضب فملأته
ماء ثم مج النبی صلی الله علیه و آله فیه وغسل قدمیه و وجهه بعد از آن فاطمه را نزد
خود خواند و کفی آب گرفته آن را بر سر فاطمه زد و کف دیگر آب گرفته بدست مبارک
فاطمه افشاند بعد از آن بجلد خود و مجلد فاطمه پاشید بعد از آن جناب فاطمه را
گرفته گفت اللهم انها منی و انا منها اللهم کما اذهبت عنی الرجس وطهرتنی
تطهیرا ثم دعا بمخضب آخر و دعا علیا فصنع بها کما صنع بها ثم دعا له کما دعا لها
ثم قال قوما الی بیتکما جمع بینکما و بارک فی نسلکما واصلح بالکما ثم قام فاغلق علیهما بابه

ابن عباس

ابن عباس گفت اسماء مرا خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را همیرفت و
پیوسته بفاطمه و علی خاصه دعا میکرد و دیگری را با ایشان در دعا شریک نمینمود
تا اینکه در حجره خود متواری گشت قال الخوارزمی که خبر داد مرا ابو العلاء
الحافظ الهمدانی و رساند خبر را بحسین بن علی علیهما السلام که گفت وقتی رسول خدا
صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود فرود آمد بآنحضرت ملکی که بیست سر داشت
و در هر سر هزار زبان که تسبیح می کرد و تقدیس مینمود خدای عز و جل را بهر زبان
بلغتی که شبیه آن دیگری نبود و کف دست آن ملک از سموات هفتگانه و
ارضین هفتگانه وسیعتر بود پیغمبر صلی الله علیه و آله گمان کرد که او جبرئیل است
فرمود یا جبرئیل تو هرگز با این صورت نزد من نیامده بودی آن ملک گفت
من جبرئیل نیستم نام من صرصائیل است خدای تعالی مرا بسوی تو فرستاده که
نور را از نوری تزویج نمائی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کی را بکی
تزویج نمایم صرصائیل گفت دختر خود فاطمه را بعلی ابن ابیطالب علیه السلام تزویج
کن آنگاه جناب ختمی مآب تزویج کرد فاطمه را از علی بشهادت جبرئیل و میکائیل
و صرصائیل پس نظر کرد حضرت سید المرسلین بیان دوشانه صرصائیل دید
که در آنجا مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب مقیم الحجة
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا صرصائیل از چه وقت این فقرات در میان
دوکتف تو مکتوب است صرصائیل عرض کرد که دوازده هزار سال قبل از خلقت دنیا
ومن المناقب از بلال بن حمامه روایتست که گفت روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیرون آمد در حالتی که روی مبارک آنحضرت مثل قرص قمر درخشان بود عبد الرحمن

بن عوف برخاسته گفت یا رسول الله این چه نور است که در جبین مبارک شما ظاهر
میشود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بشارتی که از جانب پروردگار
من بمن رسید در خصوص برادر و پسر عم من و در خصوص دختر من که بدرستی که
خدا تعالی تزویج کرد فاطمه را بعلی علیه السلام و امر فرموده رضوان خازن جنان را پس
برحرکت داد شجره طوبی را فحملت رقاعا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل بیتی و انشاء
من تحتها ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا استوت القیامة باهلها نادت
الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت صکا فیه فکاک من النار
فبنا اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی من النار و من المناقب
از ابن عباس مرویست که گفت چون شب زفاف فاطمه بعلی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله
از قدام فاطمه علیها السلام و جبرئیل از یمین فاطمه و میکائیل از یسار او و هفتاد هزار
ملک از وراء او خدا تعالی را تسبیح و تقدیس می کردند تا طلوع فجر و من المناقب از
علی علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ملکی نزد
من آمد و گفت یا محمد خدا تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که بتحقیق تزویج
کردم من فاطمه را از علی تو پس فاطمه را از علی تزویج کن و بتحقیق امر کردم شجره طوبی را
ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا لذلک و سیولد
منهما ولدان هما سیدا شباب اهل الجنة پس بشارت باد ترا یا محمد که تو بهترین
اولین و آخرین هستی و من المناقب از ام سلمه و سلمان فارسی و علی ابن ابیطالب
مرویست که همگی گفتند که بدرستی وقتی که جناب صدیقه کبری فاطمه سلام الله
علیها دختر حضرت سید المرسلین بسن بلوغ رسید اکابر قریش از اهل فضل و شرف

وماله

و مال و سبقت در اسلام آن جناب را خواستگاری کردند ولی هر وقت که یکی
از قریش ذکر جناب فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مینمود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از آن شخص اعراض مینمود و روی مبارک بر میگردانید
چنانچه آن شخص گمان میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ناخوش میدارد
و با اینکه وحی از جانب خدا بحضرت رسول ص در حق آن شخص نازل شده مجملا ابو
بکر نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله جناب فاطمه علیها السلام را خواستگاری نمود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود امر فاطمه با پروردگار او است بعد از ابی بکر
عمر بن خطاب خواستگاری کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله آن چنانکه با ابو بکر فرموده
بود بعمر فرمود راوی گفت که روزی ابو بکر و عمر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه
و آله نشسته بودند و سعد بن معاذ الانصاری و اوسی در نزد ابو بکر و عمر بودند
و در امر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله با یکدیگر سخن میگفتند پس ابو بکر
گفت فاطمه را اشراف قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله تزویج میکنند
و علی ابن ابیطالب علیه السلام او را تزویج نکرده و نام او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
نبرده من از برای علی بن ابیطالب علیه السلام مانعی در اینکار نمی بینم مگر قلت مال و عدم
استطاعت او و بخاطر من چنان میرسد که خدای عز و جل و رسول خدا صلی الله علیه و آله
جناب فاطمه را از برای علی بن ابیطالب علیه السلام نگاه داشته باشند راوی گوید
بعد از آن ابو بکر روی بعمر بن خطاب و سعد بن معاذ کرده گفت آیا میتوانید
نزد علی ابن ابیطالب علیه السلام رفته او را بگوئید که چرا تو اقدام بخواستگاری فاطمه
نکرده اگر چنانچه بجهت تنگدستی و عدم استطاعت تو را مانع است ما با تو مواسات کنیم

و حاجت تو را بر آوریم پس سعد با ابوبکر گفت توفیق دهد تو را خدای عز و جل و
پیوسته تو موفق بودی برخیزید با ما ببرکت خدا و پیغمبر خدا سلمان گوید که ایشان
از مسجد بیرون آمده علی علیه السلام را جستجو کردند در منزلش نیافتند معلوم شد
که آن سلطان اقلیم فقر و فنا بنخلستان مردی از انصار با شتری که داشت
آب میکشد و اجرت میگیرد پس بسوی نخلستان رفتند چون علی علیه السلام
ایشان را بدید گفت سبب آمدن شما چیست ابوبکر گفت یا ابا الحسن هیچ خصلتی
از خصال حسنه نیست مگر اینکه تو در آن خصلت از دیگران سبقت داری
و از سایرین افضلی و مکان خود ترا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شناختی
که در قرابت و مرافقت و سبقت در اسلام در کدام درجه هستی و بتحقیق
که اشراف قوم قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند جناب فاطمه
دختر رسول خدا را پس رد کرد ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود امر
فاطمه با پروردگار او است اگر بخواهد که او را تزویج نماید تزویج خواهد کرد تو را
چه چیز منع میکند از اینکه ذکر فاطمه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله بکنی و او را
از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری نمائی که مرا امید آنست که خدای عز و جل
و حضرت سید المرسلین او را از برای تو نگاه داشته باشند راوی گفت که
علی علیه السلام را چشمان مبارک پر از اشک شد و گفت یا ابا بکر هیجان آوردی
درد ساکن مرا و بیدار کردی مرا از برای امری که غافل بودم از آن بخدا سوگند
که بدرستی فاطمه موضع رغبتست مثل من هیچکس را از مثل او ولکن قاعد میکند
مرا اینکه مرا از این خیال منع میکند قلت بضاعت و عدم استطاعت پس ابوبکر

گفت

گفت یا ابا الحسن مگو این سخن را که بدرستی دنیا و ما فیها در نزد خدا و رسول خدا مثل
هباء منثور است راوی گفت بعد از آن علی علیه السلام شتر را از کردن ناضح باز داشته و تنها
آنرا بسوی منزل خود کشیده در آنجا بست و نعل خود را پوشیده روی برسول الله
صلی الله علیه و آله آورد و در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل زوجه
خود ام سلمه دختر ابی امیة المغیرة المخزومی تشریف داشتند پس علی علیه السلام در
بکوفت ام سلمه گفت من بالباب حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از آنکه
علی علیه السلام بگوید که علی هستم با ام سلمه فرمود که برخیز و در را از برای او بگشا
و او را بخانه داخل کن فهذا رجل یحبه الله و رسوله و یحبهما ام سلمه گفت فداک ابی
و امی این کیست که در حق او این همه اوصاف را ذکر میفرمائی و حال آنکه تو او را ندیده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با ام سلمه ساکت شو فهذا رجل لیس
بالخرق و لا بالنزق شوم بخت احمق نیست مدهوش و سفیه نیست این برادر
و پسر عم منست و محبترین خلق است بسوی من روایت کرد ام سلمه که من برجستم
تا من برخاستم بحدی که نزدیک بود پای من بچادرم بپیچد و برو در بیفتم پس در را
گشودم که ناگاه دیدم علی علیه السلام است و بخدا سوگند که آن جناب بعد از گشودن در
صبر کرد و داخل نشد تا اینکه دانست من بحجره خود رسیدم و داخل حجره شدم بعد از آن
او داخل شد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته ختم انبیا
صلی الله علیه و آله فرمود و علیک السلام یا ابا الحسن بنشین ام سلمه گفت که حضرت
شاه اولیا علی مرتضی در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و سر بزیر
افکنده بزمین نظر میکرد گویا که قصد حاجتی نموده ولی از اظهار آن شرم میکند و از حیا

سر بزیر افکندم اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانست که علی علیه السلام حاجتی
در دل دارد پس گفت یا ابا الحسن بدرستی که من می بینم ترا که بحاجتی آمده بگو
حاجت خود را و اظهار کن آنچه در دل داری که جمیع حوائج تو در نزد من روا
کرده شده است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پس گفتم فداك ابی و امی تو میدانی
که گرفتی مرا از عم خود ابی طالب و از فاطمه بنت اسد در حالتیکه من طفل بودم
و عقل نداشتم مرا غذا دادی از غذای خود و تادیب کردی مرا با دب خود
و تو از برای من از پدر و مادر زیادتر بودی در شفقت و مهربانی و بدرستیکه
خدا تعالی هدایت کرد مرا بتو و نجات داد مرا بتو از شرك و حیرتی که آبا و اعمام
من داشتند و بخدا قسم یا رسول الله تو در دنیا و آخرت ذخر و ذخیره من هستی
و بتحقیق دوست میدارم یا رسول الله با وجود اینکه عضد مرا خدا تعالی بتو محکم
کرده از برای من خانه باشد و از برای من زوجه باشد که با او انس گیرم اکنون
آمده ام من در تو خاطبا و راغبا و خواستگاری میکنم از تو دختر تو فاطمه را آیا تو
مزوج من هستی یا رسول الله ام سلمه گفت دیدم که روی رسول الله صلی الله
علیه و آله از فرح و سرور متهلل شد و گشاده گشت بعد از ان در روی علی علیه السلام
تبسم نموده فرمود یا ابا الحسن آیا ترا چیزی هست که ترا با آن تزویج کنم
علی علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد فداك ابی و امی امر من
بر تو پوشیده و پنهان نیست چیزی بجز من مالك هستم شمشیر من است و زره
من و شتر آبکش من غیر از اینها بچیزی مالك نیستم حضرت محمد مصطفی صلعم
بعلی مرتضی علیه السلام فرمود اما سیفك فلا غنی بك عنه تجاهد فی سبیل الله

و تقاتل به اعداء الله و اما ناضحك تنضح علی نخلك و اهلك و تحمل علیه رحلك و تسافر
و لکنی قد زوجتك بالدرع و رضیت بها منك اما شمشیر تو را از ان بابت
نیست جهاد میکنی با او در راه خدا و میکشی با او دشمنان خدا را و اما شتر آب
کش تو آب میکشی با او بنخل خود و باهل خود و بار میکنی با او رحل خود را
در سفر و لکن من تزویج کردم بزره و راضی شدم از تو بهمان زره یا ابا الحسن آیا
بشارت دهم ترا علی علیه السلام گفت یا رسول الله فداك ابی و امی بشارت ده مرا بدرستیکه
که تو لم تزل میمون النقیبة مبارك الطائر رشید الامر صلی الله علیك پس گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت باد ترا یا ابا الحسن که بدرستی خدای عز
و جل تزویج کرد فاطمه را بتو در آسمان قبل از انکه تزویج کنم من او را بتو در زمین
و بتحقیق پیش از انکه تو نزد من آئی ملکی از آسمان فرود آمد بر من که چندین
روی و چندین پر داشت و من پیش از او از ملائکه مثل و مانند ندیده بودم و با من
گفت السلام علیك و رحمة الله و برکاته ابشر یا محمد باجتماع الشمل و طهارة
النسل من از ان ملك پرسیدم که چیست بشارت تو گفت یا محمد من سطائیل هستم
که یکی از قوائم عرش موکل میباشم از خدای عز و جل مسئلت نمودم که مرا اذن
فرماید در بشارت تو و اینك جبرئیل از عقب من میآید که خبر دهد ترا از جانب
خدای عز و جل بکرامتی که خدا تعالی بتو عطا فرموده حضرت رسول صلی الله علیه
و آله گفت که هنوز تمام نشده بود کلام سطائیل که فرود آمد بر من جبرئیل علیه السلام
و گفت السلام علیك یا نبی الله و رحمة الله و برکاته بعد از ان جبرئیل علیه السلام
حریر بیضائی از حریر بهشت در دستش گذاشت و در آن حریر دو سطر بنور د

مکتوب بود من گفتم ای جبرئیل ای حبیب من این حرف چیست و این خطوط
چیست جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد بدرستی خدای تعالی با نظر رحمت بسوی
زمین نظر افکند از خلق خود ترا اختیار کرد و مبعوث نمود ترا برسالت
خود بعد از آن نظر دیگر افکند از خلق روی زمین برگزید از برای تو برادر
و وزیر و صاحب و دامادی پس تزویج کرد باو دختر تو فاطمه علیها السلام را
پس من گفتم ای جبرئیل ای حبیب من کیست آن مرد جبرئیل گفت آن برادر تو
در دنیا و پسر عم تو در نسب علی ابن ابیطالب علیه السلام است و بدرستیکه خدای تعالی
وحی فرمود بسوی جنان که آرایش دهد خود را پس جنان زینت داد خودش را
و بسوی شجره طوبی وحی فرمود که بار دور کند باحلی و حلل و حور العین زینت
کرد خود را و امر فرمود خدای تعالی ملائکه را که در آسمان چهارم در نزد بیت
المعمور جمع آیند آنگاه ملائکه از بالا باینجا نازل شدند و از پائین باینجا صعود
کردند و خدای عز و جل امر فرمود رضوان را که منبر کرامت را بر در بیت المعمور
نصب نمود و آن منبریست که آدم علیه السلام در روزی که عرض اسماء بملائکه شد
بر آن منبر خطبه خواند و آن منبریست از نور پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی
ملکی از ملائکه محجب خود که او را راحیل میگفتند که بر آن منبر بالا رود و حمد
و ثنای پروردگار را بجای آورد و تمجید نماید خدا را و ثنا گوید بپروردگار در آن
چیزیکه سزاوار خداست و در میان ملائکه از راحیل خوش بیانتر و شیرین زبان
تر ملکی نبود پس بمنبر بالا رفت و خدای تعالی را حمد گفت و تمجید و تقدیس و
ثنای پروردگار را بجای آورد چنانچه سزاوار حضرت باری بود آنگاه سموات

از فرح

از فرح و سرور بلرزه در آمدند جبرئیل علیه السلام گفت بعد از آن بسوی من وحی فرستاد
که اعقد عقدة النکاح یعنی صیغه نکاح را باین عبارت جاری کن فانی قد زوجت
امتی فاطمة بنت حبیبی محمد من عبدی علی بن ابیطالب علیه السلام پس من صیغه نکاح را
جاری کردم و گواه گرفتم بر آن جمیع ملائکه را و شهادت آنها را نوشتم در این حریر
و امر کرد مرا پروردگار من که حریر را بر تو بنمایم و با خاتم مشک او را مختوم کرده
برضوان بسپارم و بدرستیکه خدای عز و جل وقتیکه شاهد گرفت ملائکه را
بتزویج علی علیه السلام از فاطمه امر فرمود شجره طوبی را که نثار کند حمل خود را از حلی
و حلل پس نثار کرد شجره آنچه را که حامل بود و برچیدند آنرا ملائکه و حور العین
و بدرستیکه حور العین بیکدیگر هدیه میفرستند و فخر مینمایند بآن تا روز
قیامت یا محمد بدرستیکه امر فرمود مرا خدای تعالی که ترا مامور گردانم باینکه
تزویج کنی علی علیه السلام را بفاطمه در زمین و بشارت دهی ایشان را به پسرانی
زکیین نجیبین طاهرین طیبین خیرین فاضلین فی الدنیا و الآخرة یا ابا الحسن
بخدا قسم که عروج نکرد ملک از نزد من که تو در را کوفتی آگاه باش که من امر
پروردگار خود را در حق تو جاری میکنم یا ابا الحسن بدرستیکه من پیش رو
میروم بمسجد و تو در پیش روی من روان شو که در مسجد تزویج میکنم ترا
علی رؤس الناس و ذاکر بن فضلك ما تقر به عینك و اعین محبیك فی الدنیا و
الآخرة حضرت شاه اولیا گفت که من بسرعت تمام از نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در نهایت فرح و سرور بیرون آمدم ابوبکر و عمر مرا استقبال کردند و
گفتند یا علی ما ورائك پس من گفتم تزویج کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله

دختر خود فاطمه را و خبر داد مرا که خدای تعالی در آسمان او را بمن تزویج کرده و اینک رسول
خدا صلی الله علیه و آله از عقب من بمسجد بیرون می‌آید تا ظاهر کند از برای بعض
ناس پس ابوبکر و عمر از این خبر بسیار خوشحال شدند و با من بسوی مسجد
مراجعت کردند تا داخل نشده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بما لاحق گردید
و روی مبارکش از شادی و فرح متهلل بود فرمودند یا بلال مهاجر و انصار را
از برای من جمع آور پس بلال آنها را جمع آورد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بیک پله منبر بالا رفت و خدا را حمد کرد و ثنای پروردگار را بجا آورد و گفت
یا معاشر المسلمین بدرستی که جبرئیل ع اندکی پیش از این نزد من آمد و خبر داد
مرا از جانب پروردگار من که جمع آورده است ملائکه را در نزد بیت المعمور
و گواه گرفته است ملائکه را جمیعا باینکه تزویج کرده است امة خود فاطمه بنت
رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعبد خود علی ابن ابیطالب علیه السلام و امر
فرموده است مرا باینکه تزویج کنم در زمین و گواه گیرم شما را بر این بعد از آن
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنشست و بعلی علیه السلام فرمود یا ابا الحسن
تو برخیز و از برای خود خطبه بخوان پس علی علیه السلام برخاست و حمد
و ثنای خدای عز و جل را بجای آورد و بر پیغمبر و آل او صلوات فرستاد و
گفت الحمد لله شکرا لانعمه و ایادیه و لا اله الا الله شهادة تبلغه و ترضیه و
صلی الله علی محمد صلوة تزلفه و تحظیه و النکاح مما امر الله عز و جل به و
یرضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فیه و قد زوجنی رسول الله
صلی الله علیه و آله ابنته فاطمة و جعل صداقها درعی هذا و قد رضیت بذلک

فاسئلوه

فاسئلوه و اشهدوا پس مسلمانان برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند
یا رسول الله زوجته فقال نعم فقالوا بارک الله لهما و علیهما و جمع شملهما پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی ازواج خود منصرف گشته ایشان را امر فرمود
باینکه از برای فاطمه دف بزنند فضربن بالدفوف قال علی علیه السلام مرحبت که
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله روی بمن آورده فرمود یا ابا الحسن
همین ساعت برو زره خود را بفروش و ثمن آن را نزد من بیاور تا مهیا کنم از
برای تو و دختر خود فاطمه آنچه را که باید اصلاح کند حال شما را علی علیه السلام گفت
که پس رفتم و زره خود را بچهار صد درهم سیاه هجریه بعثمان فروختم و ثمن را
از او قبض کردم و زره را اقباض نمودم آنگاه گفت یا ابا الحسن آیا من سزاوارتر
بزره تو نیستم و تو بدراهم اولی نیستی گفتم بلی گفت بدرستی که این زره
هدیه ایست از من بسوی تو پس من زره و دراهم را گرفته خدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله آمدم و زره و دراهم را در برابر آن حضرت گذاشتم و
ماجرا را بآنحضرت خبر دادم آن حضرت بعثمان دعای خیر کرد و قبضه از آن
دراهم بر داشته بابوبکر داد و فرمود که باین دراهم ابتیاع کن از برای دختر
من چیزی که لازمست از برای او در خانه خودش و سلمان فارسی و بلال را
نیز با ابوبکر بفرستاد که معین او باشند در حمل آن چیزی که ابتیاع خواهد
نمود ابوبکر گفت دراهمی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن دادند
شصت و سه درهم بود پس رفتم و فراشی از خیش مصری که محشو بود از
صوف خریدم و نطعی از چرم که حشو آن از لیف نخل بود و عبای خیبری

و مسکی و مطهره از برای آب و کوزه و حجلی و ستر صوف و قمیصی ابتیاع نمودیم
همه را برداشته آوردیم و در برابر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشتیم
چون حضرت سید المرسلین را نظر بر آنها افتاد گریست و اشک چشمانش
جاری شد بعد از آن سر بسوی آسمان بلند کرده گفت اللهم بارک لقوم جل
آنیتهم الخزف از علی علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باقی
ثمن درع را بام سلمه سپرده فرمود که این دراهم را نزد خود نگاه دار پس من
یکماه بعد از آن مکث کردم و در امر فاطمه سلام الله علیها با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از خجالت سخنی نگفتم مگر اینکه هر وقت که با رسول خدا صلی
الله علیه و آله خلوت میکردم آن حضرت میفرمود یا ابا الحسن ما احسن زوجتک
و اجملها ابشر یا ابا الحسن فقد زوجتک سیدة نساء العالمین علی علیه السلام گفت
چون یکماه بگذشت برادرم عقیل نزد من آمد و گفت ای برادر هیچ چیز فرحناکتر
نشدم چنانچه مسرور گشتم از تزویج تو فاطمه بنت رسول الله را ای برادر چرا
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسئلت نمینمائی که فاطمه علیها السلام را بخانه
تو فرستد تا چشم ما از اجتماع شما روشن گردد گفتم یا اخی بدرستی که
من دوست میدارم که تفرقه ما بجمعیت مبدل شود ولی از این مسئلت خجالت
مرا مانع است پس عقیل گفت قسم میدهم ترا که برخیزی با من همراهی کنی پس
برخاستیم و اراده ملاقات رسول خدا نمودیم ام ایمن مولاة رسول الله صلی الله
علیه و آله در عرض راه ملاقات کردیم مطلب را با او بگفتیم ام ایمن گفت شما اظهار
نکنید

نکنید بگذارید ما گفتگوی کنیم بجهت اینکه در این امر سخن نسوان در قلوب مردان احسن
و اوقع است بعد از آن ام ایمن بازگشت و داخل منزل ام سلمه شد و چگونگی را باو
اظهار نمود و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز اعلام کرد همگی در خانه عایشه
خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع گشته بدور آن حضرت حلقه زدند
و گفتند فدیناک بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله بتحقیق که جمع گشته ایم از برای
امری که اگر خدیجه زنده بودی چشمش از این امر روشن می شد ام سلمه روایت
کرد که چون ما نام خدیجه را بردیم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بگریست
بعد از آن فرمود خدیجه و این مثل خدیجه که او تصدیق کرد مرا وقتی که
مردم تکذیب کردند مرا و بر دین خدا اعانت کرد مرا با مال خود بدرستیکه
خدا تعالی امر کرد مرا که بشارت دهم خدیجه را بخانه در بهشت از قصب
زمرد لا صخب فیه و لا نصب ام سلمه گوید ما گفتیم فدیناک بآبائنا و امهاتنا
یا رسول الله انک لم تذکر من خدیجة امرا و قد کانت کذلک غیر انها قد مضت
الی ربها فهنأها الله بذلک و جمع بیننا و بینها فی درجات جنته و رضوانه
و رحمته یا رسول الله اینک علی بن ابیطالب است علیه السلام که در دنیا برادر تو
در نسب ابن عم تو است دوست میدارد که تو داخل کنی بر او زوجه او فاطمه علیها السلام را
و جمع نمائی با فاطمه شمل او را پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا ام سلمه از چه
جهت که علی علیه السلام این مطلب را از من درخواست نمینماید من عرض کردم یا رسول
الله حیا و شرم مانع است او را ام ایمن روایت میکند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چون این مقالات شنید با من فرمود که برو و علی علیه السلام را نزد من آور

من از خدمت آن حضرت بیرون رفتم علی علیه السلام را دیدم که انتظار مرا می کشند
پس سؤال کرد از من جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله را که در این امر
چه فرموده‌اند گفتم اجابت کن حضرت خاتم النبیین صلوات الله وسلامه علیه را
پس داخل شد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ازواج پیغمبر صلی الله
علیه وآله برخاسته بخانه دیگر رفتند علی علیه السلام گفت که من در خدمت حضرت
سید الانبیاء صلی الله علیه وآله نشستم و از خجالت سر بزیر افکندم حضرت
خاتم النبیین فرمودند آیا دوست میداری که دختر تو را بخانه تو فرستم
پس من حالتی که سر از خجالت بزیر افکنده بودم عرض کردم نعم یا رسول الله
فداک امی وابی حضرت فرمودند نعم وکرامة یا اباالحسن همین شب یا فردا
شب انشاء الله او را داخل خانه تو کنم پس من شادان و فرحناک برخاستم و
حضرت امر کرد که فاطمه را زینت دهند و معطر و مطیبش کردانند و خانه را
فرش کسترده فاطمه سلام الله علیها را بشوهرش داخل نمایند ازواج نبی
صلوات الله علیها فرمان بردند وآنچه فرموده بود بجای آوردند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله ده درهم از آن دراهم که بام سلمه سپرده بود گرفته
بعلی ابن ابیطالب علیه السلام داد و فرمودند اشتر تمرا وسمنا واقطا علی علیه السلام
گفت که من آنها را ابتیاع کرده نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله آوردم
آن جناب آستین از دو ذراع مبارک بالا زد و سفره چرمی خواسته خرما را با
روغن پالوده و با کشک مخلوط و ممزوج کرد تا اینکه آنرا حیس نمود بعد از آن
فرمود یا علی دعوت کن هر کسی را که دوست داری پس من بسوی مسجد بیرون رفتم

واصحاب

واصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله مجتمع بودند گفتم یا اصحاب الرسول اجابت
کنید سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه را پس همه بخدمت حضرت
روانه شدند من پیش از ایشان داخل کشته پیغمبر صلی الله علیه وآله را خبر دادم
که جمعیت بسیاری می آیند آن حضرت مندیلی بر آن سفره انداخته فرمود
یا علی ایشانرا ده تن ده تن متعاقب یکدیگر داخل کن من چنان کردم پس ایشان
داخل کشته میخوردند و هرکز چیزی از طعام کم نمیشد تا آنکه از آن حیس
هفتصد مرد و زن تناول نمودند و از برکت دست مبارک محمد مصطفی صلی
الله علیه وآله سیر کشتند ام سلمه کوید بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فاطمه دختر خود سلام الله علیها را نزد خود خواند و علی علیه السلام را بخواند و دست
راست علی و دست چپ فاطمه علیها السلام را کرفته هر دو دست بسینه خود کذاشت
و میان دو چشمان آن دو برکزیده حضرت سبحان را بوسیده و دست فاطمه را
بدست علی علیه السلام داده فرمود یا علی نعمت الزوجة زوجتک بعد از آن روی
بحضرت فاطمه علیها السلام کرده فرمود یا فاطمه نعم البعل بعلک بعد از آن آن حضرت
برخاسته در میان آن دو بزرکوار رهسپر میفرمود تا اینکه بحجره طاهره که از برای
ایشان مهیا کرده بودند رسیدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشانرا
داخل حجره کرده خود از نزد ایشان بیرون آمد و با دستهای مبارک دو طرف
در را کرفته فرمود طهرکما الله وطهر نسلکما انا سلم لمن سالمکما وحرب لمن حاربکما
استودعکما الله واستخلفه علیکما علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت که جناب سید
المرسلین بعد از آن تا سه روز مکث فرموده نزد ما نیامد چون صبح روز چهارم

شد تشریف آورد که نزد ما بیاید با اسماء بنت عمیس الخثعمیه ملاقات فرمود
که در دهلیز حجره ما ایستاده فرمود ای اسماء چرا اینجا ایستاده و حال آنکه مرد در
حجره است اسماء عرض کرد فداک ابی وامی وقتی که دختری با شوهر خود
هنگام زفاف است محتاج میشوند بزنی که متوجه امرها شود و بحوائج ایشان
قیام نماید من در اینجا بجهة قضاء حوائج فاطمه علیها السلام ایستاده ام که با مراو
قیام نمایم چشمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله پر از اشک گشته فرمود
یا اسماء قضی الله لک حوائج الدنیا والآخرة علی علیه السلام فرمود وکانت غداة
قرة وکنت انا وفاطمة تحت العباء و بود صبحی سرد و من با فاطمه در زیر عبا بودیم
وقتی که کلام آن حضرت با اسماء شنیدیم خواستیم که از جای خود برخیزیم
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود بحقی علیکما لا تفترقا حتی ادخل علیکما
فرجعنا الی حالنا آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل شد و در نزد بالین
ما نشست و پاهای مبارک خود را در میان من و فاطمه داخل کرد من پای راست
آن حضرت را گرفته بسینه خود چسبانیدم و فاطمه علیها السلام پای چپ آنحضرت را
گرفته بسینه خود چسبانید و حفظ میکردیم از سرما پاهای مبارک آنحضرت را
حتی اذا دفئنا بعد از آن فرمود یا علی کوزه آب بیاور من کوزه آبی آوردم
سه دفعه در آن کوزه بدمید و از آیات کتاب الله بر آن کوزه بخواند بعد از آن
فرمود یا علی بیاشام و قلیلی از آن در کوزه نگاه دار من چنان کردم آنحضرت
باقی آبرا بر سر و سینه من بپاشید و فرمود اذهب الله عنک الرجس یا ابا الحسن
وطهرک تطهیرا بعد از آن فرمود آب از نو بیاور من آوردم آن چنین که با آن

آب کرده

آب کرده بود با این نیز کرد و کوزه را بدست فاطمه داده گفت بنوش و قلیلی نگاه
دار فاطمه نیز فرمان برد و باقی آبرا حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر سر و سینه
او بپاشید و فرمود اذهب الله عنک الرجس وطهرک تطهیرا آنگاه امر کرد
من از خانه بیرون آمدم آن حضرت با دختر خود خلوت نمود و فرمود یا بنیة
چگونه و چگونه دیدی شوهر خود را جناب فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خوب
شوهری است ولکن نساء قریش نزد من آمدند و بمن گفتند که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله ترا بفقیری تزویج کرد که مالی ندارد حضرت فرمود یا بنیة
پدر تو فقیر نیست و شوهر تو فقیر نیست بتحقیق که خزاین زمین را از طلا و
نقره بر من عرضه داشتند من آن چیزی که در نزد پروردگار من بود آنرا اختیار
کردم یا بنیة اگر تو بدانی آن چیزی که پدر تو دانسته هر آئینه دنیا در چشم تو
سهل مینماید والله یا بنیة ما الوتک نصحا ان زوجتک اقدمهم سلما واکثرهم
علما واعظمهم حلما یا بنیة بدرستی که خدای عز وجل نظری بسوی زمین
افکند از اهل روی زمین دو مرد را اختیار کرد یکی پدر تو است و دیگری شوهر
تو یا بنیة نعم الزوج زوجک لا تعصین له امرا بعد از آن حضرت رسول صلی
الله علیه مرا صدا زد یا علی من گفتم لبیک یا رسول الله فرمود داخل شو بخانه
خود و مهربانی و رافت کن بزوجه خویش که بدرستی فاطمه بضعه منست
آن چیزی که او را متألم کند مرا متألم می کند آن چیزی که او را مسرور نماید مرا
مسرور نماید استودعکما الله واستخلفه علیکما علی علیه السلام گفت بخدا قسم که
هرگز فاطمه را بخشم نیاوردم و او را نیازردم از برای امری تا اینکه قبض کرد

خدای تعالی و را بسوی خود و حضرت فاطمه صلوات الله علیها نیز مرا بغضب نیاورد
و در هیچکاری با من عصیان نکرد و بتحقیق هر وقت باو نظر می کردم غموم و هموم
من منکشف می‌شد و آخر آن از من دور میگشت علی علیه السلام گفت که بعد از ان
حضرت ختم رسل برخواست که برود حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار
مرا طاقت خدمت خانه نیست خدمتکاری از جهت من تعیین کن که خدمت
مرا کند و در امر خانه معین من باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمه
آیا نمیخواهی که بهتر از خادم چیزی بتو دهم علی علیه السلام گفت یا فاطمه بگو بلی جناب صدیقه
کبری عرض کرد ای پدر بزرگوار بهتر از خادم بهتر است حضرت خاتم النبیین ص
فرمود یا فاطمه تسبیح کن در هر روز خدای عز و جل را سی و سه مرتبه و تحمید کن
خلاق عالم را سی و سه مرتبه و تکبیر کن خدا تعالی را سی و چهار مرتبه
فذلک مائة باللسان و الف حسنة فی المیزان یا فاطمه اگر تو اینها در هر صباح هر روز
بگوئی کفاک الله ما اهمک من امر الدنیا و الآخرة از کتاب ذریه طاهره تصنیف
ابی بشر محمد بن احمد بن حماد الانصاری المعروف بالدولابی نقل شده از
نسخه که بخط ابن وضاح حنبلی شهربانی بوده و اجازه داده است که روایت
کنم جمیع آن چیزی را که روایت کرد از مشایخ خود و او روایت مجاز کرده و اجازه
داد بن السید جلال الدین عبد الحمید بن فخار الموسوی الحائری دام الله
شرفه باینکه روایت کنم او را از شیخ عبد العزیز بن الاخضر المحدث اجازة
که در محرم سنه عشره و ستمائة بوده و از شیخ برهان الدین ابی الحسن احمد بن
علی الغزنوی اجازه که در ربیع الاولی سنه اربع عشر و ستمائة بوده و هر دو از شیخ

الحافظ

الحافظ ابی الفضل محمد بن ناصر السلامی باسناد او و سید اجازه داد مرا قدیما
بروایت کردن هر چیزی را که روایت میکند آنرا او بروایت کردن این کتاب
در ذی الحجه سنه ست و سبعین و ستمائة عن علی علیه السلام که فرمود که ابوبکر
و عمر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواستگاری رفتند حضرت خاتم
النبیین ابا و امتناع فرمود عمر گفت یا علی فاطمه علیها السلام شایسته تو هست و او را
هیچ جناب ولا ثیاب فرمود مرا بغیر از زره چیزی نیست آنرا رهن میکذارم
پس حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه تزویج کرد فاطمه سلام الله علیها را
بسید اوصیا علی مرتضی علیه السلام چون این خبر بفاطمه علیها السلام رسید بگریست
رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد صدیقه کبری آمد فرمود یا فاطمه ترا چه
روی داده که گریان هستی قسم بخدا که من ترا تزویج کرده ام باکثرهم علما و
افضلهم حلما و اقدمهم سلما و از جعفر بن محمد مرویست که گفت تزویج کرد
علی علیه السلام فاطمه را در شهر رمضان و بنا با در ذی الحجه از سنه ثانیه هجرت
و از مجاهد از علی علیه السلام مرویست که فاطمه سلام الله علیها را از رسول خدا صلی
الله علیه و آله خواستگاری کردند جاریه بمن گفت آیا میدانی که فاطمه را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کرده اند گفتم نه جاریه گفت ترا چه
منع میکند از اینکه خواستگاری نمائی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تا اینکه تزویج کند فاطمه را بتو من گفتم مرا مالی نیست که فاطمه علیها السلام را بآن
تزویج کنم جاریه گفت بدرستی که اگر تو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیائی و خواستگاری نمائی هر آینه تزویج خواهد کرد بتو و آن جاریه بود مرا

ترغیب میکرد و امیدوار میفرمود تا اینکه من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
رفتم و آن حضرت را جلالتی و هیبتی بود وقتیکه در پیش آن حضرت نشستم
سر بزیر افکندم بخدا قسم قدرت نداشتم که تکلم نمایم آنگاه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرمود یا علی سبب آمدن تو چیست آیا ترا حاجتی است
من ساکت شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شاید تو آمدهٔ که
فاطمه را خواستگاری نمائی گفتم نعم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
آیا ترا چیزی هست که با آن تزویج کنی فاطمه را گفتم لا والله یا رسول الله پس
فرمود چه کردی زرهی که من از برای سلاح قرار داده بودم آنرا گفتم آن زره
در نزد من موجود است ولکن قسم بخدائی که جان من بدست اوست آن زره
حطمیه است نیست قیمت آن مگر چهارصد درهم الی آخر الحدیث و از
عطاء بن ابی رباح مرویست که گفت وقتی که خطبه کرد علی علیه السلام فاطمه را حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیها السلام آمد و فرمود که علی علیه السلام ترا
خواستگاری کرد جناب فاطمه علیها السلام ساکت شد جناب رسول صلی الله علیه
و آله بیرون آمد و فاطمه را تزویج کرد و از جابر بن یزید از پدرش که گفت جمعی
از انصار بعلی علیه السلام گفتند خواستگاری کن فاطمه را انشاء او لیا خدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی
بن ابیطالب چه حاجت داری علی علیه السلام عرض کرد فاطمه را خواستگاری میکنم
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مرحبا و اهلا زیاده بر این سخنی نفرمود
علی علیه السلام نزد آن جماعت آمد که انتظار میکشیدند گفتند یا علی چگونه گذشت

جناب

جناب ولایتمآب فرمود نمیدانم بغیر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
مرحبا و اهلا سخن دیگر نفرمود انصار گفتند از پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی از
این دو ترا کفایت میکند عطا فرموده است ترا اهل و مرحبا پس دو سه
روز بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی بدرستیکه
لابد است از برای عروسی از ولیمه فقال سعد عندی کبش وجمع له رهط
من الانصار اصعا من ذرة فلما کان لیلة البناء قال صلی الله علیه و آله لعلی
علیه السلام لا تحدثن شیئا حتی تلقانی فدعا صلی الله علیه و آله بماء فتوضأ منه
ثم افرغه علی علی علیه السلام وقال اللهم بارک فیهما وبارک علیهما وبارک لهما
فی شبلیهما وقال ابن ناصر فی نسلهما و از اسماء بنت عمیس مرویست
که گفت من در زفاف فاطمه سلام الله علیها بودم چون صبح کردند پیغمبر
صلی الله علیه و آله بدر حجره آمد و ام ایمن آواز داده فرمود برادرم علی علیه السلام را
نزد من دعوت کن ام ایمن گفت علی برادر تو است و حال آنکه دختر خود را
باو تزویج کردهٔ فرمود بلی اسما گفت که چون زنان صدای پیغمبر صلی الله
علیه و آله را شنیدند بکنار رفتند منهم در گوشه پنهان شدم پس علی
علیه السلام بیامد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن آب بر او بپاشید
و از برای او دعای خیر کرد بعد از آن فرمود فاطمه را نزد من بخوانید فجاءت
خرقة من الحیاء پس گفت باو پیغمبر صلی الله علیه و آله که آرام گیر ای فاطمه
که تحقیق من ترا تزویج کردم بمحبوب ترین اهل خودم در نزد من بعد از آن
از آن آب نیز بر او بپاشید و برای او نیز دعای خیر گفت اسما گفت که بعد از آن

پیغمبر صلی الله علیه وآله رجوع نمود سیاهی را در برابر خود مشاهده نمود گفت
این کیست من عرض کردم اسماء هستم فرمود با اسماء جهت زفاف فاطمه
نکو میهمانی گفتم بلی پس دعا کرد بمن قال المؤلف علی بن عیسی عفی الله عنه
که روایت کرد بمن سید جلال الدین عبد الحمید بن فخار الموسوی که حاصل
معنی آن اینست که اسماء بنت عمیس گفت چون وفات خدیجه رضی الله عنها
در رسید بگریست من گفتم آیا که بر من میگریی و حال آنکه تو سیدهٔ نساء عالمی
و زوجهٔ سید المرسلین هستی و محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بلسان مبارک
خود ترا به بهشت بشارت داده گفت ای اسماء از برای این نمیگریم و اندیشه ناک
و گریان نیستم بلکه سبب گریهٔ من اینست که زن را در شب زفاف لابد است از
زنی که در خفیه حوایج او را بیاورد و معین او باشد در حوایج او و فاطمه قریب
العهد است بطفولیت میترسم در آن وقت کسی نباشد که متولی امور او
شود من گفتم یا سیدتی من با خدای خود عهد میکنم که اگر تا آن وقت
زنده باشم من قایم مقام تو باشم و بامور او متولی شوم پس چون شب
زفاف در رسید پیغمبر صلی الله علیه وآله تشریف آورد و امر کرد زنان را
بیرون رفتند و من باقی ماندم وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
اراده بیرون رفتن فرمود سیاهی مرا بدید فرمود تو کیستی من گفتم اسماء
بنت عمیس هستم حضرت فرمود آیا ترا امر نکردم که بیرون بروی عرض
کردم بلی یا رسول الله فداک ابی وامی من قصد خلاف نکردم ولی با خدا
عهدی نموده بودم آنگاه ماجرا را حدیث کردم حضرت رسول صلی الله علیه وآله

بگریست

بگریست و فرمود بالله لهذا وقفت قلت نعم والله فدعا لی عدنا الی ما
اورده الدولابی از اسماء بنت عمیس روایت است که گفت بتحقیق مهیا شد
فاطمه بسوی علی علیه السلام در حالتی که نبود حشو فرش و وساده او مگر لیف
بتحقیق ولیمه داد علی علیه السلام از برای فاطمه سلام الله علیها و در آن زمان
افضل تر از ولیمه آن جناب ولیمه نبود و زره خود را در نزد یهودی رهن
گذاشت وکانت ولیمته آصعا من شعیر وتمر وحیس قال المؤلف
علی بن عیسی که روایات متظاهر و متظافر است چنانچه بعضی که اسماء
بنت عمیس بزفاف جناب فاطمه علیها السلام حاضر گشت و چنین کرد و چنان
گفت و حال آنکه اسماء با شوهر خودش جعفر بن ابی طالب بارض حبشه
مهاجرت کرده بود و از آنجا مراجعت نکردند مگر روز فتح خیبر و این واقعه
در سنهٔ ششم از هجرت بود چگونه حاضر میشود در زفاف که تزویج فاطمه
بعلی علیه السلام در ذی الحجه سنهٔ دوم هجرت بود بلی آن زنیکه بزفاف حاضر شد
سلمی بنت عمیس خواهر اسماء بود و او زوجه حمزه بن عبد المطلب است شاید که اخبار
از او باشد چون اسماء از خواهر خود مشهورتر بود در نزد روات لهذا از او
روایت کرده اند و یا اینکه یک راوی سهو کرده و دیگران تبعیت نموده اند
باو و من کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام
تالیف محمد بن یوسف الکنجی الشافعی از ابی هریره روایت که فاطمه علیها السلام
برسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد ای پدر بزرگوار مرا بعلی بن ابیطالب
تزویج کردی و حال آنکه او فقیر است مالی ندارد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله

فرمود یا فاطمه آیا راضی نیستی و خوشنود نیستی بدرستیکه خدا تعالی نظر
انداخت بسوی اهل زمین پس اختیار کرد از ایشان دو مرد را یکی پدر تو است
و دیگری شوهر تو از جابر بن سمره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود ایها الناس این علی ابن ابی طالب است و شما گمان میکنید که من تزویج
کردم دختر خود فاطمه را باو و بتحقیق که خواستگاری کردند او را از من اشراف
قریش و من جواب ندادم بهمه ایشان و منتظر خبر آسمانی بودم تا اینکه جبرئیل
از نزد رب جلیل در شب بیست و چهارم شهر رمضان بسوی من آمد و گفت
یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و بتحقیق جمع شده اند روحانیون و
کروبیین در وادی که آنرا افیح گویند در تحت شجره طوبی و تزویج کرده
خدا تعالی فاطمه را بعلی علیه السلام و امر فرموده که من خطبه خواندم و خدا تعالی
ولی بوده و امر کرده شجره طوبی را که حامل حلی و حلل شود و در و یاقوت نثار
نماید و امر فرمود حور العین را که جمع شدند و برچیدند آن در و یاقوت را
پس حور العین بیکدیگر هدیه میفرستند آن در و یاقوت را تا روز قیامت
و میگویند این نثار فاطمه علیها السلام است و عن علقمه عن عبد الله که گفت در
صبیحه لیلة الزفاف رعشه بفاطمه علیها السلام عارض شد خواجه کائنات و سید
رسل فرمودند یا فاطمه زوجتک سیدا فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین
یا فاطمه وقتی که من اراده کردم ترا تملیک نمایم بعلی علیه السلام امر فرمود خدای
عز و جل شجره جنان را که حامل باشند حلی و حلل را و امر کرد که نثار کند آنها را
بملائکه پس هر ملکی که در آنروز بیشتر و بهتر از یاران خود چیزی برداشته

فخر میکند بیاران خود تا روز قیامت ام سلمه گفت که جناب صدیقه کبری فاطمه زهرا
فخر میکرد بر زنان که اول کسی که خطبه خواند از برای او جبرئیل بود قال هذا حدیث
حسن رزقناه عالیا و فیه مناقب کثیرة لعلی علیه السلام از جمله آنها اینست که خدا تعالی
از آسمان او را تزویج کرد و خدا عز و جل بذات مقدس خود ولی علی بود و از جمله
آنها اینست که جبرئیل علیه السلام خطبه عقد نکاح خواند و از جمله آنها اینست
که شهود عقد ملائکه بودند و از جمله آنها مخصوص شدن شاه اولیا است بنثار
شجر جنت در عروسی او و از جمله آنها شهادت سید رسل است بسیادت
آن جناب در دنیا و از جمله آنها اینست که اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام
از صالحین است یعنی با صالحین است و ایشان انبیا و مرسلین هستند و بتحقیق
که انبیا و رسل این مقام را از خدا خواسته اند مثل قول الله تعالی و ادخلنی
برحمتک فی عبادک الصالحین مرویست که در صباح شب عروسی داخل شد
حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله بحجره طاهره فاطمه زهرا علیها السلام با
قدحی از شیر پس فرمود یا فاطمه اشربی فداک ابوک ثم قال لعلی علیه السلام اشرب
فداک ابن عمک مرویست که چون زفاف شد فاطمه بعلی علیه السلام نازل شد جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار ملک و قدمت ولدلک بغلة حضرت الرسول
صلی الله علیه وآله و علیها فاطمه علیها السلام مستملة قال فامسک جبرئیل باللجام
و امسک میکائیل بالرکاب و امسک اسرافیل بالثفر و النبی صلی الله علیه وآله
یسوی علیها الثیاب فکبر جبرئیل وکبر میکائیل وکبر اسرافیل وکبرت الملائکة
فجرت السنة بالتکبیر فی الزفاف الی یوم القیمة و عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام

که بدرستی ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا رسول الله
زوجنی فاطمه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از او اعراض نمود بعد از آن
عمر آمد و فاطمه را خواستگاری کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعراض فرمود
پس ابوبکر و عمر نزد عبدالرحمن بن عوف آمدند و گفتند تو در میان قریش
از همه مالدارتری هرگاه فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری
نمائی شرف تو افزون و مالت از حساب بیرون شود عبدالرحمن خدمت
سید انس و جان آمد و مطلب عرضه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از او اعراض نمود عبدالرحمن بسوی ابوبکر و عمر باز گشت و گفت آن چیزیکه
بشما نازل شده بود مثل او بمن نازل شد بعد از آن ابوبکر و عمر نزد اسد الله
الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام آمدند در حالتیکه آن جناب نخلستان
خود را آبیاری میکرد گفتند یا علی ما قرابت ترا با رسول خدا و قدمت ترا
در اسلام دانسته ایم هرگاه تو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شوی
و فاطمه را خواستگاری نمائی هر آینه فضلی بر فضل تو و شرفی بر شرف تو
خواهد افزود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بتحقیق مرا بیدار کردید و آگاه
نمودید پس روانه گشت بمنزل آمد و وضو گرفت و بعد از آن غسل کرد و کساء
قطری پوشیده و دو رکعت نماز بجا آورد بعد از آن بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله زوجنی فاطمه علیها السلام حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود اذا زوجتکها فما تصدقها علی مرتضی علیه السلام عرض
کرد اصدقها سیفی و فرسی و درعی و ناضحی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود

فرمود اما ناضحک و سیفک و فرسک فلا غنا لک عنها تقاتل المشرکین و اما
زره خود را آنچه دانی بکن پس علی علیه السلام بیرون آمده زره خود را بچهار صد و
هشتاد درهم بفروخت و ثمن را آورده در پای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بگذاشت حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه از عدد دراهم نپرسید
شاه اولیا هم عدد آنها را نگفت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشتی از
آنها گرفته بمقداد بن اسود داد و فرمود که با اینها ابتیاع بکن چیزیکه
جهاز کنیم از برای فاطمه علیها السلام و طیب را زیادتر بگیر مقداد دو دانگ گذشته
با آن دراهم سنگ آسیائی خرید و مشک آب و وساده چرمی و حصیری ابتیاع
کرده خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد اسماء بنت عمیس عرض
نمود عرض کرد یا رسول الله اکابر قوم و مالداران قریش فاطمه را خواستگاری
کردند بایشان تزویج ننمودی و تزویج نمودی فاطمه را بانی جوان حضرت
سید انبیا فرمود قال یا اسماء اما انک ستزوجین بهذا الغلام و
تلدین له غلاما این سخن با آنکه اسماء در حبشه بود آن هم دور بود که اسماء تزویج
شد با امیر المؤمنین علیه السلام و پسری هم از آن متولد شد چنانچه رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرموده بود پس چون شب در آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سلمان فرمود بغله شهبای مرا بیاور بغله را حاضر کردند جناب صدیقه
کبری را سوار بغله نمودند سلمان لجام بغله را گرفته می کشید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با او بود که ناگاه از عقب سر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله صوت خفی شنیده متوجه شد حضرت التفات فرموده دید که جبرئیل و میکائیل

واسرافیل با جمع کثیری از ملائکه هستند رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
یا جبرئیل سبب نزول شما چه بود گفت ما نازل شدیم که زفاف نمائیم
فاطمه را بسوی شوهرش پس جبرئیل تکبیر گفت بعد از آن میکائیل و بعد از آن
اسرافیل و بعد از آن ملائکه تکبیر گفتند بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و
آله تکبیر گفت بعد از آن سلمان تکبیر گفت و در میان تکبیر گفتن در زفاف
عرایس بعد از آن سنت شد پس جناب فاطمه علیها السلام را آورده
بحجره علی علیه السلام داخل کردند حضرت رسول صلی الله علیه وآله جناب
فاطمه علیها السلام را در روی حصیره بپهلوی علی علیه السلام نشانید بعد از آن
فرمود این دختر منست هر کس او را گرامی بدارد مرا گرامی داشته هر کس
او را اهانت نماید مرا اهانت کرده بعد از آن فرمود اللهم بارک لهما
وبارک علیهما واجعل منهما ذریة طیبة انک سمیع الدعاء بعد از آن
حضرت رسول صلی الله علیه وآله برپای خواست جناب فاطمه علیها السلام بآن
حضرت آویخته بگریست حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود یا فاطمه
از چه گریانی فلقد زوجتک اعظمهم حلما واکثرهم علما ابن عباس گفت
که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را خواستگاری میکردند ولکن
هیچکس او را در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله ذکر نمیکرد و خواستگاری
نمینمود مگر اینکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله از او اعراض میفرمود پس
سعد بن معاذ الانصاری بعلی علیه السلام گفت که بخدا قسم من نمی‌بینم پیغمبر
صلی الله علیه وآله را که اراده کند از برای فاطمه غیر تو را علی علیه السلام گفت

آیا میدانی

آیا میدانی تو که من صاحب مال نیستم که بجهة سال میل کرده شوم و تحقیق که رسول
خدا صلی الله علیه وآله میداند که مرا زر و سیم نیست سعد گفت یا علی غم از دل من
بیرون کن قسم میدهم ترا که بکنی آنچه را من میگویم علی علیه السلام فرمود که چه بگوئی
سعد گفت برو برسول خدا صلی الله علیه وآله بگو که بخواستگاری فاطمه آمده‌ام
پس علی علیه السلام خدمت جناب خاتم النبیین رفت که حاجت خود را برسول
خدا صلی الله علیه وآله عرض نماید حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
یا علی آیا ترا حاجتی هست علی علیه السلام گفت بلی آمده‌ام بسوی خدا و رسول خدا
که خواستگاری کنم فاطمه را حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود مرحباً وحباً
و از این زیادتر سخنی نفرمود بعد از آن از هم جدا شدند علی علیه السلام با سعد بن
معاذ ملاقات کرد سعد گفت یا علی چه کردی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
تحقیق کردم آنچه را که تو تکلیف کردی بمن حضرت رسول صلی الله علیه وآله
ترحیب کرد بمن پس سعد گفت یا علی مژده باد ترا که بتحقیق تزویج کرد بتو
فاطمه را قسم بخدائی که او را بحق مبعوث کرده که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وآله
خلاف نمیکند و دروغ نمیگوید عزم کن که ملاقات کنی رسول خدا را فردا
و بگوئی بآن حضرت که چه وقت بظهور خواهد رسید امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود یا سعد این از اولی مشکلتر است پس شاه ولایت خدمت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله رفته عرض کرد یا رسول الله چه وقت بظهور خواهد
رسید حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود یا علی امشب انشاء الله تعالی
بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

بلال را بخواست و فرمود یا بلال من فاطمه را بعلی علیه السلام تزویج کردم و میخواهم
که طعام دادن در وقت نکاح سنت باشد در میان امت من پس تو برو
بسوی گله گوسفند و ابتیاع کن گوسفندی با پنج مد جو و آنرا قصعه ترتیب ده
که شاید من مهاجر و انصار را بر آن جمع نمایم بلال بر آنچه مامور شده بود
پذیرا گشت قصعه را ترتیب داد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر زمین گذاشت جناب ختمی مآب پنجه مبارک بالای آن قصعه زده و آنرا
دهان مبارک بآن قصعه انداخته و بر آن قصعه بدمید و بر حال خود
گذاشت بعد از آن فرمود یا بلال مردم را بمسجد دعوت کن و صفا رفقه کن
از جماعتی که با هم رفیقند بسوی جماعت دیگر پس بلال وارد می کرد آنها را
جماعتی بعد از جماعتی و هر وقت وارد می شد گروهی گروه دیگر بر می
خواستند تا اینکه ایشان یک بیک آمدند بعد از آن باز بر آن قصعه بدمید
و بحال خود گذاشت و فرمود یا بلال ببر این را بسوی مادران خود
و با ایشان بگو که بخورید و بخورانید بکسانی که بر شما وارد شده اند بلال
چنان کرد بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شد در میان
زنان و با ایشان فرمود که من فاطمه دختر خود را تزویج کرده ام با پسر عم
خود و دانسته اید مقام و منزلت فاطمه را در نزد من و اکنون روانه میکنم
فاطمه را بسوی علی علیه السلام آگاه باشید پس برید شما دختر خودتان
آنگاه زنان برخواستند خدمت فاطمه زهرا آمدند و حلی خود را باو آویختند
و او را تطیب و معطر نمودند و بحجره او فراشی انداختند که حشو آن از لیف بود

و وساده و کساء خیبری و مرکنی در حجره آماده کردند و ام ایمن را دربان حجره قرار
دادند آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیامد و فاطمه را آواز داد و او
در بعضی از بیوت بود پس فاطمه زهرا بیامد چون شوهر خود را با رسول خدا دید
اندوه ناک شد و بگریست جناب خاتم الانبیاء باو فرمود یا فاطمه نزدیک شو
بمن پس حضرت فاطمه نزدیک حضرت رسول آمد حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله دست فاطمه و دست علی را گرفته خواست که دست فاطمه را در
دست علی علیه السلام بگذارد جناب فاطمه علیها السلام دلتنگ شد و پیشانیش پر از
اشک کرد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک بسوی علی علیه السلام
بلند کرد و ترسید از اینکه گریه جناب فاطمه بجهت بیچیزی جناب ولی الله باشد
پس گفت یا فاطمه من در حق تو کوتاهی نکرده ام ترا تزویج نموده ام بهترین
اهل خود و قسم بخدا که تزویج کردم ترا بکسی که سید است در دنیا و در
آخرت و از جمله صالحین است راوی گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ملازمت کرد فاطمه را تا اینکه گرفتن دست شاه ولایت تمکین نمود پس حضرت
با ایشان فرمود اذهبا الی بیتکما جمع الله بینکما و اصلح بالکما هیچ کار نکنید تا
من نزد شما بیایم پس علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام رفتند
و بجای خود نشستند و امهات مؤمنین در نزد ایشان بودند و میان زنان
و علی علیه السلام حجاب بود و فاطمه با زنان نشسته بود بعد از آن پیغمبر صلی الله
علیه و آله آمد در خانه را کوفت ام ایمن گفت کیست حضرت رسول فرمود رسول
الله هستم ام ایمن بابی انت و امی گویان در را گشود حضرت رسول گفت آیا

اینجاست برادرت ام ایمن گفت کیست برادر تو حضرت فرمود برادر من علی
بن ابیطالب است ام ایمن گفت یا رسول الله او برادر تو است و حال آنکه تزویج
کرده با او دختر خود را فرمود بلی ام ایمن گفت یا رسول الله حلال و حرام با تو شناخته
میشود پس حضرت رسول داخل شد و زنان بسرعت بیرون رفتند اسما
بنت عمیس بر جای ماند و دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت
میآید سیاهی بیرون رفتن شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با او
فرمود آرام بگیر تو کیستی اسماء گفت بابی انت و امی من اسماء بنت عمیس
هستم وقتیکه دختران را شب زفاف در رسد محتاج میباشند بزنی که اگر
او را حاجتی روی دهد آن زن حاجتش را روا کند و خدمتش را بجای آورد
رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسماء گفت تو بهمین جهة بیرون نرفتی اسماء
گفت قسم بآن پروردگاری که ترا بحق مبعوث کرده دروغ نمیگویم و روح الامین
بر تو خواهد آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او فرمود فاسئل الله ان
يحرسك من فوقك ومن تحتك ومن بين يديك ومن خلفك وعن يمينك
ومن شمالك من الشيطان الرجيم مرکن را از آب پر کن و بمن ده اسماء بنت
مرکن را پر از آب کرده نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد حضرت
آب بدهان مبارک گرفته بمرکن باز گردانید بعد از آن گفت اللهم
انهما منی وانا منهما اللهم کما اذهبت عنی الرجس وطهرتنی تطهیرا فاذهب
عنهما الرجس وطهرهما تطهیرا بعد از آن فاطمه را بخواند فاطمه بسوی آنحضرت
برخاست و نقاب بر رو و چادری بر سر داشت پس حضرت کفی از آب برداشت

بر روی سینه فاطمه زد و کف دیگر میان دو شانه او زد و کف دیگر بر بهای پاشید
بعد از آن بر تن او پاشید بعد از آن او را گرفته فرمود اللهم انهما منی وانا منهما
اللهم فکما اذهبت عنی الرجس وطهرتنی تطهیرا فطهرهما بعد از آن امر
فرمود فاطمه را که بنوشد بقیه آب را و مضمضه و استنشاق کند و وضو بسازد
بعد از آن مرکن دیگر پر از آب خواسته با آن آب چنان کرد که اول کرده بود
آنگاه علی علیه السلام را بخواند با او کرد آنچه با فاطمه علیها السلام کرده بود و با
دعا کرد چنانچه بفاطمه کرده بود بعد از آن در حجره بر ایشان بسته بقول ابن
عباس از اسماء روایت کرده که آن حضرت پیوسته بعلی علیه السلام و فاطمه دعا
میکرد خاصه تا اینکه داخل حجره خود گردید و شریک نکرد با ایشان احدی را
در دعای خود و ذکر کردن اسماء بنت عمیس در این حدیث غیر صحیح است
بجهة آنکه اسماء زن جعفر بن ابیطالب بود بعد از آن زن ابو بکر شد و محمد
از او بهم رسید در ذی الحلیفه بوده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حجة الوداع بسوی مکه بیرون رفت پس وقتی که ابو بکر وفات کرد تزویج
کرد او را علی بن ابیطالب علیه السلام و متولد گشت از او یحیی و نمیدانم نسبت
اسماء را در این حدیث مگر غلطی که از بعضی رواة ناشی شده و اسمائی که
در عروسی فاطمه حاضر شد او اسماء بنت یزید بن السکن الانصاریه است
و اسماء بنت عمیس با شوهر خود جعفر در حبشه بوده در هجرت ثانیه جعفر
با او هجرت کرده و در روز فتح خیبر مراجعت نمودند در سنه سبع که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده نمیدانم بکدام یکی مسرور شوم بفتح خیبر یا بآمدن جعفر

و ازدواج فاطمه سلام الله علیها چند روزی بعد از وقعه بدر واقع شد پس از
این کلام معلوم شد که اسماء مذکوره در این حدیث اسماء بنت یزید است و او را
از پیغمبر صلی الله علیه و آله احادیث است که شهر بن حوشب و غیر او از تابعین
از آن اسماء روایت کرده اند راوی گفت وقتیکه لیله زفاف رسید و فاطمه را
سوی علی علیه السلام فرستادند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بعلی
علیه السلام فرمود که کاری مکن تا من نزد تو بیایم پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بیرون در زنان از عقب فاطمه علیها السلام رفته بر در بایستاد استیذان
کرده داخل شد در حالتی که علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام بکناری نشسته بود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآن جناب فرمود یا علی بتحقیق من دانستم
که تو از خدا و رسول خدا میترسی پس آب خواسته مضمضه کرده و بظرف
باز گردانید بعد از آن آن آب را بسینه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بپاشید
مرویست که حضرت شاه اولیا فرمود که چون من اراده کردم که بخواستگاری
فاطمه علیها السلام سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله روم با خود گفتم من
چیزی ندارم باز وصلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخاطرم آمد
رفتم سوی آن حضرت بخواستگاری جناب فاطمه آنگاه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بمن گفت چیزی داری گفتم نه فرمود کجاست زره تو که روز
بدر بتو دادم گفتم آن در نزد من موجود است پس تزویج کرد فاطمه را بمن بهای
زره و فرمود کاری مکن تا من نزد شما بیایم علی علیه السلام گفت که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد در حالتی که ما خوابیده بودیم و فرمود که از جای خود

برخیزید پس در میان ما نشست و آب خواسته بر ما بپاشید من گفتم یا رسول
الله من نزد تو محبوب ترم یا فاطمه فرمود او در نزد من محبوبتر است و تو از
وی عزیزتر و گرامی تر از وی و از ام ایمن منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چند روزی بعد از آنکه فاطمه علیها السلام را بجانب علی علیه السلام فرستاده
بودند برایشان داخل شد جناب صدیقه کبری سلام الله علیها گریه کرد
که کنیزان در وقت دیدن بعضی از اهل خود می کنند پس بگریست حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمه یا بنیه سبب گریه ات چیست بتحقیق
بتحقیق من ترا تزویج کردم بهترین کسی که میدانم علی بن عیسی رضی الله عنه
گفت که بتحقیق از آنچه در این کتاب پیش گذشت ثابت شد از برای علی علیه السلام
از مزایا چیزی که غلبه میکند با آن امثال خود را و مخصوص گشت از برای
آن جناب از شرف سجایا چیزی که ندارند آنرا اصحاب و آل و ظاهر شد
از برای آن حضرت از علو شان چیزی که با آن اختصاص یافت و منفرد گشت
و منغلقه شد از برای او از بلندی مرتبه چیزی که ثابت شد با آن فضل
و برتری آن جناب بر دیگران و کنایه و تعریض و اشاره فرمود و قبول نکردند
تا اینکه قایم شد حجت آن جناب با دلیل و رفع کرد خدا یقینا با شرف شایع او اباطیل را
و شهادت داد بفضل او پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حکم کرد با آن ما کثر تنزیل
و کامل نمود شرف آن جناب را با فاطمه سلام الله علیها و کفایت میکند ترا همین
اتمام و نظم کرد عقود فضایل او را و زینت داد عقد را بانتظام حجت اینکه فاطمه
علیها السلام مقبله کسی بود که ذریه نبیه و موهبه عظیمه و تحفه حبیبه و عطیه سنیه و

وسيدة سرنبوّة ومضيعه نبوّت وشمس نيّره مضيئه وبتول طاهره محمد يه است
وسيدة نساء است كه مخصوص است بسنا وسناء وضوء يست بعنا يه رب السماء
صلى الله على والدها وبعلها وبنيها فانها اذ ربّت شرفا الى شرفها القديم و
كسبت حلة مجد اوجبت له مزيّة التقديم ورفعت لمنار سودد ظاهر و
التوجيب والتعظيم فكانت هذه الكريمة صالحة لذلك الكريم **شعر**

اتاه المجد من هنا وهنا ٭ وكان له بمجتمع السيول ٭

كه متصل شد امير المؤمنين عليه السلام بسبب جناب فاطمه عليها السلام برسول خدا صلى
الله عليه وآله از جهتى كه مزيد اتصال سابق بود و مخصوص گشت بسبب فاطمه
بخصوصيتى كه برترى يافت باصحاب وآل رسول وبهمين جهة حضرت رسول
گردانيد نفس آن جناب را نفس خود ونساء او را نساء خود وابناء او را ابناء
خود در وقتى كه بمباهله آن جناب آمد نزد مخرانيون وكفايت ميكند تو را
مناقبى كه بلندى جسته بنجوم زاهره ومراتبى كه رشك ميبرند بآن اهل دنيا و آخرت
كه آن مناقب ومراتب را رد نميكند مگر كسيكه حق را رد ميكند بعد از ظهور
وانكار نميتواند كرد آنها را مگر كسى كه ادعا نمايد كه نور شمس غالبست بنور
روز و زودى ظاهر ميشود بر تو در وقت ذكر آن مناقب چيزى كه مى
شناسى بآن حقيقة امر آن جناب را واشاره كرده است بآنها بشرف قدر
آن حضرت على بن عيسى رحمه الله ميگويد وقتى كه اقتضا ميكند ذكر
فاطمه عليها السلام ذكر كردن چيزى را از كلام آن معصومه مظلومه پس لابد بايد
فدك ذكر شود بجهة خطبه آن طاهره كه بلغاء را حيران وفصحاء را عاجز نموده

بسبب منع فاطمه عليها السلام است از تصرف در فدك وباز داشتن دست آن
طاهره است از فدك و بزودى ذكر ميكنم آن چيزيرا كه وارد شده است
در خصوص فدك از طريق شيعه واز طريق جمهور در حالتيكه رعايت كننده ام
انصاف را و ميل نمايم بسمت هواى نفس چنانچه عادت منست و من الله
اسئل التوفيق والتسديد روى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين الساد
عن عمر عن ابى بكر السنة منه فقط وهو لا نورث ما تركناه صدقة
من رواية جويرية بن اسماء عن مالك وعن عائشة بطوله ان فاطمه عليها السلام
سالت ابا بكر ان يقسم لها ميراثها **فصل** فى ذكر مناقب شتّى
واحاديث متفرقة اوردها الرواة والمحدثون واخبار وآثار دالة على ما نحن
بصدده من ذكر فضله من كفاية الطالب از وهب بن منبه از عبد الله بن
مسعود مرويست كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود كه نفرستادم
كه نفرستادم على عليه السلام را با هيچ لشكرى مگر اينكه ديدم جبرئيل عليه السلام را
از دست راست او وميكائيل را از دست چپ او وابر را كه سايه افكنده بود
براو تا اينكه روزى ميكرد خدا تعالى براو ظفر ونصرت را ومن الكتاب المذكور
از امام همام على بن موسى الرضا از آباء خود عليهم السلام از على بن ابيطالب عليه السلام
مرويست كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود وقتيكه بعرش بالا برده شدم
ندا كرده شدم از بطنان العرش كه نعم الاب ابوك ابراهيم خليل الرحمن
ونعم الاخ اخوك على بن ابيطالب عليه السلام ومنه از ابى ليلى غفارى
كه گفت شنيدم كه رسول خدا صلى الله عليه وآله ميفرمود زود باشد بعد از من

فتنه واقع میشود هر وقت که آن فتنه حادث شد بگیرید علی بن ابیطالب
علیه السلام را که او اول کسیست که مرا می بیند و اول کسی است که در روز
قیامت با من مصافحه میکند و او با من خواهد بود در سماء علیا و او است
فاروق بین الحق والباطل این حدیثی است حسن که حافظ در امالی خود ذکر
نموده روایت کرده ابوعلی کوکبی از ابی السری از نعیم بن الحکم از ابی الصالح
که گفت علی بن ابیطالب علیه السلام در نزد عایشه ذکر شد در حالتیکه ابن
عباس حاضر بود عایشه گفت علی علیه السلام گرامی ترین رجال بود در
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ابن عباس گفت چرا چنین نباشد
که خدا تعالی او را برگزید بنصرت رسول خود و رسول خدا صلی الله علیه و
آله اختیار کرد با خودش و تزویج نمود با آنجناب کریمه خود را و گردانید
آن حضرت را وصی خود و پدر ذریه خود هرگاه شرف بخواهی علی علیه السلام
از منسوب شرفست و اگر اسلام بخواهی آن حضرت حظ وافر و نصیب
بزرگ از اسلام دارد و اگر از شجاعت گوئی پس آن جناب دلیر مردی که
و شجاع حربست مصافحه میکند سیوف را بانس که وحشتی از شمشیر
ندارد و بی پروا بدان برای وقع سیوف ان نحس و او را ضعفی از جنگ باز
نمیدارد و اجتماع خصم آنجناب را کند نمیکند که خدا تعالی یاور او و جبرئیل
معین او و دعای پیغمبر حافظ او است احد ناس است لسانا و اطهر
ایشانست بیانا و اسرع ناس است جوابا و اصدع آنها است صوابا و عظم او
کمتر از عمل او است و اهل بهر عاجز اند از اتیان بمثل عمل او رضوان الله علیه

ولعنة

ولعنة الله علی مبغضیه از امالی طوسی منقول است که عبدالرحمن بن ابی لیلی
در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بر پای خواسته عرض کرد یا امیرالمؤمنین
من سؤالات از تو میکنم تا از تو اخذ نمایم و بتحقیق انتظار داریم که تو از امر
خود چیزی بفرمائی و تا کنون نگفته تو آنرا از برای چیست که حدیث نگفتی
از امر خود چیزی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بود و ما چیزی را
که من آنرا دیده ام و بعد مستی ها از یاد کردیم منتر اقا و یل را و اوثق آنها در
نزد ما آنست که از تو با فضل شد و از دهان تو شنیده ایم بدرستیکه
ما میگفتیم هرگاه رجوع بکنیم بسوی تو بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
کسی با تو در این امر منازعه نخواهد کرد بخدا قسم وقتیکه سؤال میکنم نمیدانم
چه میگویم آیا اعتقاد کنیم باینکه قوم اولی بودند از تو بمنصبی که دارند پس
هرگاه این بگوئی از برای چه نصب کرد ترا رسول خدا صلی الله علیه و آله
بعد از حجة الوداع که فرمودند ایها الناس من کنت مولاه فعلی مولاه و اگر
چنانچه تو اولی تری از ایشان در کاری که هستند پس ما چرا آنها را صاحب
امر و منزلت خود قرار داده ایم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند یا عبدالرحمن
بدرستی که خدا تعالی قبض نمود روح نبی خود را صلی الله علیه و آله و من
در آن روز اولی تر بودم بمردم از اولی بودن من به پیراهن خودم و بتحقیق
رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهد و میثاق فرموده بودند که اگر شما
انقطاع نمائید من ثبات ورزم سمعا لله و طاعة و بدرستیکه اول
چیزی که از ما نقصان یافت بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ابطال حق ما بوده از خمس پس وقتیکه امر ما ضعیف شد طمع کردند ربیعان ترنی
در ما و بتحقیق مرا بر این مردم حقی بود که اگر آنرا دعی کردند بسوی من قبول می
کردم آنرا و با آن می ایستادم تا اجل معلوم و من آن وقت مثل مردی بودم
که او را بر مردم حقی باشد تا مدتی اگر چنانچه آن مردم حقش او را پیش از موعد
میدادند مال خود را میگرفت در حالتیکه مردم ناراضی باشند و گفت
کرجل یاخذ السهولة وهو عند الناس محزن وانما یعرف الهدی بقلة من
یاخذ من الناس فاذا سکت فاعفونی فانه لو جاء امر تحتاجون فیه الی الجواب
اجبتکم فکفوا عنی ما کففت عنکم قال عبد الرحمن یا امیر المؤمنین فانت
لعمرک کما قال الاول شعر لعمری لقد ایقظت من کان نائما ؛ واسمعت من
کانت له اذنان ؛ از اصبغ بن نباته مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روزی خطبه ادا میفرمودند پس از حمد و ثنای الهی و درود بحضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله فرمودند ایها الناس بشنوید مقالهٔ مرا و حفظ
نمائید کلام مرا بدرستیکه خیلاء از تجبر و نخوت از تکبر ناشی است و
بدرستیکه شیطان دشمنیست حاضر و عده میدهد شما را بباطل آگاه
باشید که مسلم برادر مسلمست فلا تنابزوا ولا تخاذلوا بدرستیکه شرایع
دین یکیست و راههای آن وسیع است هر کس آنرا اخذ کرد لاحق است
وانکه ترک کرد مارقست و هر کس از دین جدا گشت در هلاکت است مسلم
خائن نیست وقتیکه او را امین کنند و خلف نکند وقتیکه وعده نماید
دروغگو نیست وقتیکه سخن گوید ما اهل بیت رحمت هستیم قولنا الحق

وفعل ما عدلست و از ما است خاتم النبیین و در ما است پیشوایان اسلام
و امناء کتاب الله ما شما را دعوت میکنیم بسوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله
و بسوی جهاد با دشمنان خدا و بجهل شدائد در امر خدا بعز وجل و دعوت
میکنیم شما را بطلب کردن رحمت خدا و باقامه صلوة و ادای زکوة و حج و صیام
شهر رمضان و رسانیدن غنیمت را باهل آن آگاه باشید که بدرستی
العجب عجاب اینست که معویة بن ابی سفیان الاموی و عمرو بن العاص
السهمی بزعم خودشان مردم را بسوی عدن تحریص مینمایند و بدرستی من
بخدا سوگند مخالفت نکرده ام رسول خدا صلی الله علیه وآله را هرگز معصیان
ننموده ام با مر آنجناب هرگز وفا کرده ام با آنجناب بنفس خود را در جاهائی
که دلیران هرب میکردند و رعشه می افتاد براندامهای با قوتهای ایشان من
که خدایتعالی مرا با آن گرامی کرده پس حمد مر خدایرا و بتحقیق که قبض شد
روح نبی صلی الله علیه وآله در حالتی که سر مبارک آن حضرت در کنار من بود
و من مباشر شدم غسل آنحضرت را با دست خودم که این پهلو و آن پهلو میگردانیدند
جسد مبارک آنحضرت را ملائکه مقربین با من و قسم بخدا هیچ امتی بعد از
پیغمبر خود مختلف نشدند مگر اینکه ظاهر شد باطل ایشان الا ما شاء الله و
از سعد بن مسیب مرویست که گفت شنیدم که مردی سؤال میکرد از ابن
عباس مقام علی بن ابیطالب علیه السلام را ابن عباس باو گفت ان علیا علیه السلام
صلی القبلتین وبایع البیعتین ولم یعبد صنما ولا وثنا ولم یضرب علی راسه
بزلم ولا قدح ولم یعمل الفطرة ولم یشرک بالله طرفة عین پس آن مرد با بن

عباس گفت من از این فقره سؤال نکردم بلکه سؤال من از این بود که علی ابن ابی
طالب علیه السلام شمشیر خود را حمایل دوش خود کرده تنها از مکه بآن تا اینکه
رفت ببصره و در آنجا چهل هزار نفس را کشت بعد از آن روانه شام شد خوارج
عرب را ملاقات کرده آنها را بیکدیگر زد تا اینکه آنها را بقتل رسانید
بعد از آن بنهروان آمد و جماعت آنجا مسلمان بودند تمامت آنها را بقتل
رسانید پس ابن عباس باو گفت آیا در نزد تو علی اعلم است یا من آمرزد
گفت اگر در نزد من علی اعلم بود از تو سؤال نمیکردم آنگاه ابن عباس
خشم شد و سخت غضبناک گردید بعد از آن گفت ثکلتک امک علی
تعلیم کرد مرا و تعلیم کرد علی را رسول خدا صلی الله علیه و آله و تعلیم کرد
حضرت رسول را خدای عزوجل از فوق عرش پس علم نبی صلی الله علیه و آله
از خدا و علم علی علیه السلام از نبی و علم من از علی علیه السلام است بدان که علم جمیع
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نسبت بعلم علی علیه السلام مثل قطره ایست
نسبت بدریاهای هفتگانه از جعفر بن محمد از پدرش از جد بزرگوارش
علیهم السلام مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هیچ
پیغمبر را خدای تعالی قبض روح نکرد مگر اینکه امر فرمود آن پیغمبر را باینکه
وصی خود گرداند افضل عشیره خود را از قبیله خودش و مرا نیز امر فرمود
که تعیین وصی نمایم گفتم یا رب کرا وصی خود نمایم فرمود یا محمد وصی کن
ابن عم خود علی ابن ابیطالب علیه السلام را که من در کتب سابقه ثبت کرده ام
اورا و در آن کتب نوشته ام که علی ابن ابیطالب علیه السلام وصی تو است و از

خلایق و انبیا و رسل حق و عهد و میثاق گرفته ام از برای خودم بربوبیت و
از برای تو یا محمد بنبوت و از برای علی ابن ابیطالب علیه السلام بولایت و از تمامی
طوسی از ابن عباس مرویست که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که میفرمود خداوند تبارک و تعالی پنج چیز بمن عطا فرمود و پنج چیز
بعلی ابن ابیطالب علیه السلام عطا فرمود بمن عطا فرمود جوامع کلم را و بعلی علیه السلام
عطا فرمود جوامع علم را و گردانید مرا نبی و گردانید علی را وصی و عطا کرد بمن
کوثر را و عطا کرد بعلی علیه السلام سلسبیل را و عطا کرد بمن وحی را و عطا کرد
بعلی علیه السلام الهام را و مرا بمعراج بسوی خود برد و ابواب و حجب آسمانها را از
برای علی علیه السلام بگشود که نظر کرد بسوی من و بسوی خدای عزوجل بعد از آن
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگریست پس گفتم فداک ابی و امی سبب
گریه تو چیست فرمود یا ابن عباس بدرستی اول چیزی که خدای تعالی با من
تکلم کرد این بود که فرمود یا محمد بپائین نظر کن پس نظر کردم حجب را دیدم بر
داشته شده و درهای آسمان گشوده و نظر کردم بسوی علی علیه السلام در حالتی
که او سر خود را بلند کرده بسوی من پس او با من تکلم کرد و من با او تکلم نمودم
و خدای عزوجل با من تکلم نمود پس من گفتم یا رسول الله خدای تعالی بچه تکلم
کرد و گفت خداوند سبحانه بمن فرمود یا محمد بدرستی من علی را وصی تو و
وزیر تو و خلیفه تو قرار دادم بعد از تو علی را اعلام کن بآن اینک علی علیه السلام
کلام ترا میشنود پس من باو اعلام کردم در حالتیکه در برابر پروردگار خود
بودم علی علیه السلام گفت قبول کردم و اطاعت نمودم آنگاه خدای تعالی امر کرد

ملائکه را که سلام کنند بعلی علیه السلام ملائکه سلام کردند شاه مردان جواب
سلام برایشان گفت و دیدم من که ملائکه بیکدیگر بشارت میدهند و
نگذشتم بهیچ طایفه از ملائکه مگر اینکه تهنیت گفتند و گفتند یا محمد قسم
بخدائی که ترا بحق مبعوث کرده بتحقیق داخل شد سرور بر جمیع ملائکه
بجهة خلیفه کردن خدا پسر عم ترا از برای تو و من دیدم که حمله عرش
سر بزیر افکنده اند سبب آنرا از جبرئیل پرسیدم گفت بدرستی که ایشان
اذن خواستند از خدا تعالی در نظر کردن بعلی علیه السلام خداوند سبحانه جل
شأنه اذن داد ایشانرا پس وقتی که من فرود آمدم خبر میدادم بعلی علیه السلام آنچه که
دیده بودم و او هم خبر میداد بمن پس من دانستم که گامی بر نداشتم و بهیچ جا قدم
نزده ام مگر اینکه از برای علی علیه السلام کشف شده ابن عباس روایت کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفتم یا رسول الله وصیتی کن بمن فرمود علیک
بحب علی ابن ابیطالب علیه السلام عرض کردم یا رسول الله وصیتی کن بمن فرمود
علیک بمودة علی ابن ابیطالب علیه السلام قسم بخدائی که مرا بحق به پیغمبری
مبعوث کرده بدرستیکه قبول نمیکند خدا تعالی از بنده خود حسنه را تا اینکه
سؤال میکند او را از محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام و حال آنکه خدا تعالی
اعلمست هر گاه آن بنده ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را آورده عمل او چنانچه
هست مقبول میشود هر گاه با ولایت آن جناب نیامده از چیزی سؤال
نمیفرماید و امر میکند او را بسوی آتش یا ابن عباس قسم بخدائی که مرا بحق
بنبوت فرستاده که بدرستیکه خشم آتش شدت بر مبغضین علی ابن ابیطالب علیه السلام

از ان خشمی که بر آن کسی وارد که گمان دارد خدا را ولدی هست یعنی بر مبغضین
علی علیه السلام اشد غضبا میباشد از مشرکین یا ابن عباس اگر جمیع ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین اجتماع کنند بر بغض علی علیه السلام و کاری نکنند هر آینه عذاب
مینماید خدا تعالی ایشانرا بآتش گفتم یا رسول الله آیا کسی هست که علی علیه السلام را
دشمن دارد فرمود یا ابن عباس علی را دشمن میدارد او را قومی که میگویند
ما از امت خاتم النبیین هستیم و هرگز خدا تعالی از برای ایشان از اسلام
نصیبی قرار نداده یا ابن عباس علامت بغض ایشان با علی علیه السلام آنست که
تفضیل میدهند بر او کسیرا که از او پستر است قسم بخدائی که مرا بحق بنبوت
فرستاده که خدای عز و جل خلق نکرده بهتر از من پیغمبری و خلق نکرده
بهتر از وصی من علی ابن ابیطالب علیه السلام وصی ابن عباس گفت پس من
پیوسته با علی علیه السلام بودم چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرده
بود و وصیت کرده بود مرا بمودت آن جناب که مودت او اکبر عمل من بود در
نزد من ابن عباس گفت پس از ان از زمان گذشت آنچه که گذشت تا اینکه
وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله در رسید پس من گفتم برسول خدا
یا رسول الله بتحقیق نزدیک شد اجل تو مرا بچه کار امر میفرمائی گفت یا ابن
عباس مخالفت کرد علی علیه السلام را آن کسی که مخالفت کرد و لکن با اینها معین
و یار مباش گفتم یا رسول الله پس چرا امر نمیکنی مردم را که ترک مخالفت
نمایند ابن عباس گفت که بگریست حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا اینکه
بیهوش شد بعد از ان بهوش آمد فرمود یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم و علم فی

قسم بخدائی که مرا بحق برسالت فرستاده هیچکس از مخالفین علی و از منکرین
حق او از دنیا بیرون نرود تا اینکه تغییر دهد خدا نعمتی را که باو
عطا فرموده یا ابن عباس اگر بخواهی که خدا را ملاقات نمائی در حالتی که او
از تو راضی باشد سالک طریقه علی ابن ابیطالب علیه السلام باش و میل کن
بهر سوئی که او کند و راضی شو بامامت او و وال من والاه و عاد من عاداه
یا ابن عباس حذر کن از اینکه شکی بر تو داخل شود فان الشک فی علی علیه السلام
کفر بالله و از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست که وقتیکه نازل شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله ببطن قدید بعلی علیه السلام فرمود یا علی بدرستی
که من از خدای عز و جل مسئلت نمودم که میانه من و تو موالات قرار دهد
دادند و مسئلت کردم از خدا که میان من و تو مواخاة قرار دهد دادند
و مسئلت کردم که تو را وصی من گرداند اجابت فرمود و مسئلت مرا مردی از قوم
گفت بخدا قسم هر آینه صاعی از خرما در چنگی پوسیده بهتر است از آنچه که
محمد از پروردگار خود مسئلت کرده از برای چه سؤال نکرد از خدای خود ملکی را
که یاور او باشد یا گنجی که استعانت جوید به بر چیزی خود آنگاه نازل
فرمود خدا تعالی آیه مبارکه فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق
به صدرک ان یقولوا لولا علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی
کل شیء وکیل و از حبیش بن معتمر مرویست که داخل شدم بامیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام و گفتم السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و
برکاته چگونه شب کردی گفت شب کردم در حالتیکه محب بودم محبین

خود مارا

خود مارا و مبغض بودم مبغضین خود مان را و شب کردند محبین ما در حالتی که
اساس بنیان خود را بر شفا جرف هار میگذارد فکان قد انهار به فی نار جهنم
و بتحقیق مفتوح گشته ابواب رحمت برای اهل رحمت پس گوارا باد باهل رحمت
رحمت ایشان و التعس لاهل النار و النار لهم باجیش هر کس که بخواهد بداند
که محب است با ما یا مبغض قلب خود را امتحان نماید اگر دوست میدارد دو
از ما پس او مبغض نیست ما را و اگر دشمن میدارد دوست ما را پس او محب ما نیست
بدرستیکه خدا تعالی عهد گرفته از برای محب ما بمودت ما و نوشته است
در قرآن اسم مبغض ما را ما ائیم نجبا و ما بقیت بر ما سابقین برانبیا هستند
از منهال بن عمرو مرویست که خبر داد مرا مردی از قبیله تیم گفت بودیم ما با
علی علیه السلام در ذی قار و ما میدیدیم که در آن روز آوازهای خفی بگوش ما
میآید پس شنیدم که حضرت شاه اولیا فرمود البته غلبه میکنیم و این فرقه یعنی عجم
و دن پیرو او اسیر میکنیم عسکر ایشان را یعنی گفت پس من آمدم نزد عبدالله بن
عباس و گفتم آیا نمی بینی پسر عم خود را که چه میگوید عبدالله گفت تعجیل مکن
تا ببینی چگونه میشود پس وقتی که واقع شد از امر بصره آنچه بکه واقع شد
گفتم یا ابن عباس نمی بینی ابن عم خود را که راست گفت عبدالله گفت ویحک
وای بر تو بدرستیکه گفتگو می کردیم با اصحاب نبی در اینکه عهد کرده است
رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین هشتاد عهد که هیچ کدام از آنها را
بکسی وصیت نکرده شاید این هم از آنها باشد که حضرت رسول باو وصیت کرده
و از وائله کنانی مرویست که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود

خوف زیادی که بر شما دارم طول امل شما و پیروی هوای نفس است اما طول امل
آخرت را از یاد میبرد و اما پیروی هوا مانع از حق میشود آگاه باش که بدرستی
دنیا رو گردان شده در حالتی که پس پس رونده است و آخرت اقبال کرده در
حالتی که مقبل است و هر یکی از دنیا و آخرت ابنائی دارند شما از ابنا آخرت
باشید و از ابناء دنیا نباشید بجهت اینکه امروز عمل است و حسابی نیست و
در آخرت حساب است و عملی نیست و از جابر بن عبد الله الانصاری مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل نازل شد بر من و گفت
که بدرستی خدا تعالی امر میکند ترا باینکه قیام نمائی بتفضیل علی علیه السلام در
حالتی که خطیب باشی بر اصحاب خود تا برسانند حاضرین بغائبین اخبار
از تو و امر فرموده جمیع ملائکه را که بشنوند آن چیزی را که تو ذکر میکنی و
خداوند عالم وحی میکند بسوی تو یا محمد که بدرستی هر کس مخالفت نماید
ترا در امر علی علیه السلام پس از برای اوست آتش و هر کس اطاعت کند ترا
پس از برای اوست جنت آنگاه مردم جمع شدند و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بیرون آمد و بمنبر بالا رفت و اول چیزی که تکلم فرمود این
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن فرمود
ایها الناس منم بشیر و منم نذیر و منم امی نبی بدرستی من تبلیغ میکنم
از جانب خدای عز و جل بشما مردی که لحم او از لحم من و دم او از دم من است
و او محل علم منست و او است آن کسی که انتخاب کرده است او را خدای تعالی
از این امت و بر گزیده است و هدایت کرده است و دوست داشته است

او را خدای عز و جل بیافرید مرا و او را و تفضیل داد برسالت و تفضیل داد او را
باینکه از من تبلیغ کند بمردم و گردانید حق سبحانه و تعالی مرا مدینه علم و گردانید
او را باب علم و خازن علم که اقتباس کرده میشود از او احکام و مخصوص کرد
او را بوصی بودن و ظاهر کرد امر او را و ترسانید مردم را از عداوت او و
نزدیک کرد برحمت خود کسی را که دوست دارد او را و دشمنان او را باز
و امر کرد جمیع مردم را بطاعت او و بدرستی خدای عز و جل میفرماید من عاداه
عادانی و من والاه والانی و من ناصبه ناصبنی و من خالفه خالفنی و من
عصاه عصانی و من آذاه آذانی و من ابغضه ابغضنی و من احبه احبنی و من
اراده ارادنی و من کاده کادنی و من نصره نصرنی یا ایها الناس بشنوید
آنچه را که من امر میکنم شما را و اطاعت کنید آنرا که بدرستی من میترسانم
شما را از عقاب خدا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من
سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه بعد از آن حضرت
رسالت پناه دست شاه اولیا را گرفته فرمود ای گروه مردم این مولای
مؤمنین و حجة الله علی الخلق اجمعین و مجاهد با کافرانست اللهم انی
قد بلغت و هم عبادک و انت القادر علی صلاحهم فاصلحهم برحمتک یا
ارحم الراحمین استغفر الله لی و لکم انه هو الغفور الرحیم بعد از آن از منبر
فرود آمد پس جبرئیل بخدمت آن جناب نازل شد گفت خدای عز و جل
ترا سلام میرساند و میفرماید جزاک الله خیرا من تبلیغک بتحقیق ابلاغ
کردی رسالت پروردگار خود را و نصیحت نمودی امت خود را و خوشنود

کردی مؤمنین را و بجلالت ما ایدی بینی کافران را یا محمد بلکه هستیکه برم تو ممتلا
و ممتحن و محنت کش خواهد بود یا محمد در جمیع اوقات خود ت بگو و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وانزید بن علی بن الحسین از پدر بزرگوار
و از جد بزرگوارش از علی علیه السلام مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله در حق من فرموده است که عطا فرموده است خدا تعالی اتحاد را با حدی قبل از
من و عطا کردید نمیشود احدی بعد از من فرمود من یا علی تو برادر منی
در دنیا و برادر منی در آخرت و تو اسم وقت در روز قیامت از همه کس
بمن نزدیکتر است و منزل من و منزل تو در بهشت روبروست مثل منزل
دو برادر و تو نیز وصی و تو نیز ولی و تو نیز وزیر و دشمن تو دشمن منست
و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست منست و دوست من
دوست خداست از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این اقتدار چه شده و چه باعث شد
وقتیکه آل ابراهیم در نزد ایشان مذکور میشوند فرحناک می گردند و
شادان و مسرور میشوند و هرگاه ذکر شود در نزد ایشان آل محمد دلهای
ایشان تنگ می گردد و دشمن میشوند قسم بخدائیکه جان محمد بدست
اوست اگر کسی در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا تعالی آن عمل
از آن شخص قبول نمیکند مگر اینکه ملاقات کند خدا تعالی را با ولایت من
و ولایت اهل بیت من و از ابی وحزة السعدی از پدرش مرویست که علی بن
ابیطالب علیه السلام وصیت کرد بحسن بن علی علیهما السلام و از جمله وصایای آنحضرت

اینا بود

این بود که ای فرزند هیچ فقری اشد از جهل نیست و هیچ چیزی از
بیعقلی بدتر نیست و هیچ تنهائی با وحشت تر از عجب و کبر نیست و هیچ
حسبی بهتر از حسن خلق و هیچ ورعی مثل کفتار از محارم الهی و هیچ عبادت
مثل تفکر در صنع الله نیست ای فرزند عقل خلیل مرد است و حلم وزیر
او است و مدارا والد او است و صبر بهترین جنود او است ای فرزند لابد
است از برای مرد که در شأن خود نظر نماید و لسان خود را حفظ کند و
اهل زمان خود را بشناسد ای فرزند از جمله بلاها فقر است و اشد از
فقر مرض بدنست و اشد از مرض قلبست و بدرستیکه از جمله نعمتها
وسعت مالست و افضل از آن صحت بدنست و افضل از آن تقوای قلوبست
ای فرزند از برای شخص سه ساعت هست که در یکی از آن سه ساعت با رب
خود مناجات کند و در ساعتی بحساب نفس خود برسد و در ساعت دیگر
خلوت کند میانه نفس خود با لذتها از چیزهائیکه حلالست و جمیلست
و مؤمن را چاره نیست از اینکه شاخص باشد در سه چیز مرمت معاش و گام
زدن از برای آخرت و لذت در غیر محرم و از میثم تمار رضی مثل همین
حدیث سابقا گذشت مگر اینکه این حدیث ابسط است از آن و همین
حدیث مکرر کردم حدیث میثم تمار گفت که شبی در خدمت علی علیه السلام بودم
که بما فرمود نیست بنده که خدا قلب او را با ایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه
صبح میکند در حالتی که مودت ما را می یابد در قلب خودش و هر بنده
که خدا تعالی باو سخط کرده است صبح نمیکند مگر اینکه می یابد بغض ما در قلب

خودش پس ما صبح میکنیم در حالتی که فرحناک میشویم بحب محب خودمان
و شب نا سیم بغض مبغض خودمان را و صبح میکند محب ما در حالتی که غنی
است بسبب حب ما رحمت الهی را منتظر آن رحمت در هر روز و صبح
کند مبغض ما در حالتی که بنا میکذارد بنیان خود را بر شفا جرف هار پس
فکان ذلک الشفا قد انهار به فی نار جهنم و ابواب رحمت مفتوح است برای
اهل رحمت کوارا باشد از برای ایشان رحمت ایشان و هلاک و دوری
باد باهل نار و مثوای ایشان و بدرستی هر بنده که تقصیر نمیکند در حب ما
بجهت خیر نیست که خداوند عالم در قلبها و قرار داده و دوست نداده
ما را کسی که دوست دارد و مبغض ما را بدرستی که این دو جمع نمیشود در یک
قلب و ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه خداوند عالم از برای مرد
دو قلب قرار نداده که با یکی قومی ما دوست دارد و با دیگری عدو ایشان
دوست دارد پس آنکسی که دوست میدارد ما را خالص میکند حب ما را چنانچه
خالص میشود ذهبی که در او غش نیست مائیم نجبا و سابقین بر ما سابقین
را انبیا هستند و منم وصی الاوصیاء و منم حزب خدا و رسول خدا و غیر ما
حزب شیطان اند هر کس که بخواهد حال خود را در دوستی ما بداند امتحان
نماید قلب خود را پس اگر یافت در قلب خودش ما دوستی کسی را که با ما
دشمنست پس بداند که خدا تعالی و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل دشمن او
هستند والله عدو للکافرین از ابی بجیله مرویست که گفت حج کردیم من و
سلمان و مرو و معمودیم بربذه پس با ابی ذر غفاری نشستیم ابی ذر بما گفت

آگاه باشید که بزودی بعد از من فتنه بر پا میشود و ناچار باید بشود پس بر شما
باد بتبعیت کتاب خدا و اطاعت این شیخ یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام و این دو را
بگیرید من شهادت میدهم بر اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
میفرمود علی اول کسیست که بما ایمان آورده و اول کسیست که مرا تصدیق
کرده و اول کسیست که در روز قیامت با من مصافحه میکند و او است صدیق
اکبر و او است فاروق این امت که تفریق میکند میان حق و باطل و او است
یعسوب مؤمنین و مال دنیا یعسوب منافقین است و از ابی عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست گفت وقتیکه نازل شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله ببطن قدید بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود یا علی بدرستیکه من
درخواست کردم از خدای عز و جل که میان من و تو موالات قرار دهد داد
و مسئلت کردم از خدا تعالی که میان من و تو مواخاة قرار دهد اجابت
فرمود و سؤال کردم که خدا عز و جل تو را وصی من کرداند کرد مردی از قوم
گفت بخدا قسم یکصاع خرما در خیک پوسیده بهتر است از آنچه که محمد از
خدای خود خواسته چرا مسئلت نکرد ملکی که یاور او باشد بر هلاک
دشمنانش یا گنجی را که استعانت جوید باو بر بیچیزی خود پس نازل
کرد خدا تعالی این آیه را که فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی اِلَیْکَ وَضائِقٌ
بِهِ صَدْرُکَ اَنْ یَقُولُوا لَوْلا اُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ اَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ اِنَّما اَنْتَ
نَذیرٌ وَاللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ و از عیاض بن عیاض از پدرش مرویست
که گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام بعجبی گذشت که سلمان رحمه الله علیه در میان

ایشان بود سلمان با ایشان گفت برخیزید و بگیرید کمربند این که قسم بخدا نجنبد
بند صد بشما شرح شمار احدی غیر از انی و از ابی جعفر بن علی الباقر علیه السلام
مرویست که خدا تعالی بقرار نکرده حب علی را در قلب احدی مگر اینکه هر
وقت که بلغزد یا لغزید پای دیگرش ثابت و برقرار بماند از زاذان مروی
است که گفت شنیدم سلمان رحمة الله علیه می گفت که من در دوستی علی
علیه السلام ثابت قدم هستم و پیوسته او را دوست میدارم بدرستیکه من دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله را میزد با دست مبارک خود بر ران علی علیه السلام
و میفرمود محب تو محب منست و مبغض تو مبغض منست و مبغض من
مبغض خداست والحدیث ذو شجون گفته شد بابی عبد الله
الصادق علیه السلام چه سبب است ذکر میکنی سلمان فارسی را آن جناب فرمود
نگو شد فارسی بگو شد محمدی که بدرستیکه ذکر کردن من او را بجهة سه خصلت
است یکی از آنها اینست که اختیار میکرد میل جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام را
بخواهش نفس خود خصلت دوم اینکه دوست میداشت فقرا را و اختیار میکرد
آنها را بر اهل ثروت و عشایر سیم اینکه دوست میداشت علم و علما را بدرستیکه
سلمان عبد صالح و حنیف و مسلمست و از مشرکین نیست از ابی جعفر
محمد بن علی الباقر علیهما السلام مرویست که جماعتی از اصحاب رسول صلی الله علیه
و آله نشسته بودند نسب خود را ذکر میکردند و افتخار مینمودند و سلمان
هم در میان ایشان بود عمر گفت یا سلمان نسب تو کیست و اصل تو
چیست سلمان گفت من سلمان هستم پسر بنده خدا گمراه بودم خدا مرا هدایت

کرد بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم فقیر بودم غنی کرد مرا بمحمد صلی الله علیه و آله
مملوک بودم مرا آزاد کرد بمحمد علیه السلام این است حسب و نسب من بعد از آن
رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد سلمان آنچه را که عمر گفته بود برسول
خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد و جوابی که بعمر داده بود باز گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست
و مروت اوست و خلق اوست و اصل مرد عقل اوست خدا تعالی فرمود
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم بعد از آن روی مبارک سلمان کرد
و باو فرمود یا سلمان بدرستیکه نیست احدی را از این جماعت بر تو فضل
مگر بتقوی الله عز و جل پس هر کسی که تو از وی اتقی هستی تو افضلی از او
مصنف گوید که بدرستی فضل سلمان مشهور و معلوم است و مقام
او از علو رتبه روز صفا و معلوم است هرگاه چنانچه خروج از مقصود در این
کتاب نمی شد هر آینه ذکر میکردم از فضل و چیزهایی که شهادت میداد به
کمال او و مینوشتم از مناقب او و چیزهایی که اشعار میکرد باعلی مراتب او
چنان مراتبی که بیان میکرد او را از نسب او و اگر تو تفکر نمائی هر آینه
میدانی و می بینی که بدرستی کفایت میکند او را از حیثیت نسب قول
رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود سلمان منا اهل البیت اگر چنانچه
خدا تعالی از اجل امان دهد بزودی کتاب جداگانه در فضل اصحاب
علی علیه السلام از اصحاب نبی صلوات الله علیه جمع میکنم که نسبه

میکنم در آن کتاب بشرف محل ایشان و بیان میکنم که بدرستی ناچار است که خط
مشابهتی مابین تابع و متبوع باشد و عن سلمان رحمه الله که گفت بیعت کردیم
ما با نبی صلی الله علیه و آله از برای نصیحت کردن مسلمین و پیروی کردن
با امیر المؤمنین و موالات آنجناب علیه السلام و عن ابی عبد الله جعفر بن محمد
علیهما السلام مرویست که بدرستی خدای تعالی ضامن شده است از برای بنده
مؤمن راوی گفت پس گفتم ضمانت خدای عز و جل از بهر چیست حضرت
فرمود اگر بنده اقرار بربوبیت خدای تعالی و نبوت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و امامت علی بن ابیطالب علیه السلام نماید و ادا کند فرایض خداوند
جل شانه را ضامن شده است خدای تعالی که ساکن کند آن بنده را در جوار خود
راوی گوید گفتم بخدا قسم این کرامتی است که بکرامت آدمیین نمی‌ماند
بعد از آن ابی عبد الله علیه السلام فرمود اعملوا قلیلا تتنعموا کثیرا و عن ابی عبد
الله علیه السلام در قول خدای تعالی وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ فرمود که
نجم رسول خداست صلی الله علیه و آله و علامات ائمه علیهم السلام است بعد از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و عن علی الرضا عن ابیه موسی عن آبائه
علیهم السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند حرامست
جنت بر کسیکه با اهل بیت من ظلم کند و با ایشان مقاتله نماید و بر ایشان
متعرض شود و ایشانرا سب نماید أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ
وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و از علی علیه السلام مروی
است که بخدا قسم هر آینه دفع میکنم با این دو دست قصیر خود از حوض

رسول

رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنان خود مانرا تا وارد شوند بحوض دوستان
ما و عنه علیه السلام فرمود کسیکه دوست دارد مرا می بیند مرا در دو وقت در
مقامی که دوست میدارد مرا و کسیکه دشمن دارد مرا می بیند مرا در دو وقت
در مقامی که ناخوش دارد مرا و از ابن عباس مرویست که گفت از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم بعلی علیه السلام میفرمود خدای تعالی عطا فرمود بمن پنج
چیز و عطا کرد بعلی علیه السلام پنج چیز عطا کرد بمن جوامع کلم را و عطا کرد بعلی علیه السلام
جوامع علم را و گردانید مرا نبی و گردانید علی علیه السلام را وصی و عطا کرد بمن کوثر را
و عطا کرد بعلی علیه السلام سلسبیل را و عطا کرد بمن وحی را و عطا کرد بعلی علیه السلام
الهام را و سیر داد مرا بسوی خود در لیلة المعراج و گشود از برای علی علیه السلام درهای
آسمانرا تا اینکه دید آن چیزیکه من دیدم و نظر کرد بآن چیزیکه من بآن نظر
کردم بعد از آن فرمود یا ابن عباس هر کس که مخالفت کند با علی پس بخاصم بود
ما از برای او ظهیر و ولی قسم بخدائی که مرا بحق برسالت فرستاده مخالفت نمی
کند با او احدی مگر اینکه تغییر میدهد خدای تعالی نعمتی را که باو کرامت کرده
و زشت می کند خلقت او را قبل از داخل کردن او بآتش یا ابن عباس در حق
علی علیه السلام شک مکن که شک در علی علیه السلام کفر است خارج میکند از ایمان و باعث
میشود خلود را در نار و از جابر بن عبد الله الانصاری مرویست که گفت آمدم
خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفتم یا رسول الله کیست وصی تو آنحضرت
ساکت شد از من ده روز و جواب نداد مرا بعد از آن فرمود یا جابر آگاه باش که
خبر دهم ترا از آنچه سؤال کردی از من گفتم بلی بابی انت و امی بخدا سوگند که ساکت

که ساکت شدی از جواب من چندانکه گمان کردم که بدرستی تو غضب کرده بر من
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود یا جابر غضب نکردم بر تو و لکن
من منتظر وحی آسمانی بودم اکنون جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد بدرستیکه
پروردگار تو سلام میرساند تو را و میگوید که علی ابن ابیطالب وصی تو و
خلیفهٔ تو است بر اهل بیت تو و دفع کننده است از حوض تو و او است صاحب
لوای تو و او قاید تو است بسوی جنت پس گفتم یا نبی الله آیا میفرمائی که اگر کسی
بعلی علیه السلام ایمان نیاورد من او را بکشم حضرت رسول صلی الله علیه وآله که
فرمود بلی یا جابر ما وضع هذا الموضع الا للتابع پس هر کس تابع او شد فردای
قیامت با من خواهد بود و هر کس مخالفت نماید او را وارد نخواهد شد بر من
در کنار حوض ابداً و از ابی ذر مرویست که گفت دیدم رسول خدا را که زد بر
کتف علی علیه السلام با دست خود و فرمود یا علی کسیکه ما را دوست دارد او
عربیست و کسیکه ما را دشمن دارد او علج است پس شیعهٔ ما اهل بیوتات
و معادن و شرافت سوالدش صحیح است و نیست بر ملت ابراهیم مگر ما و شیعهٔ
ما و غیر شیعهٔ ما بری هستند و دورند از ملت ابراهیم و بدرستیکه خدای تعالی
و ملائکه خراب میکنند سیئات شیعهٔ ما را چنانچه خراب میکند تیشهٔ فرو بنا را
و از جعفر بن محمد از آباء کرامش علیهم السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود شبی که مرا بردند بسوی آسمان و رسیدم بسدرة المنتهی ندا کرده شدم
بانیکه یا محمد استوص بعلی خیرا که بدرستی او سید مسلمین و امام متقین و قاید
غر محجلین است در روز قیامت و از جعفر بن محمد از آباء کرام خود علیهم السلام روایت

کدامیر

که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود ایها الناس بدرستیکه هستم از
رسول خدا صلی الله علیه وآله ده خصلت که آنها بر من احبست از تمامت آنچیزها
که آفتاب بر آنها طلوع میکند رسول خدا صلی الله علیه وآله بمن گفت یا علی تو برادر
منی در دنیا و آخرت و منزل تو نزدیکترین خلایق بسوی من در روز قیامت در موقفی که
در برابر خداوند جبار خواهیم بود و منزل تو یا علی در بهشت روبروی منزل من
است چنانچه منازل برادران ایمانی روبرو میشوند و تو وارث منی و تو بعد از
من وصی منی در وعده‌های من و اهل بیت من و تو حافظ اهل منی در غیبت من
و تو امام از برای امت منی و تو قائم بقسط در میان رعیت منی و تو ولی
منی و ولی من ولی الله است و عدو تو عدوی منست و عدوی من عدوی خداست
و از اصبغ بن نباته مرویست که مردی خدمت علی علیه السلام آمد و گفت یا امیر
المؤمنین این قومی که با آنها مقاتله میکنیم چه حالت دارند که دعوت
یکیست و پیغمبر یکی و صلوة و حج یکی پس بچه اسم نام ببریم ایشان را آنجناب
فرمود با آن اسمی که خدای تعالی ایشان را نامیده است در کتاب خود آن مرد
گفت ما که نمیدانیم همهٔ آنچه را که در کتاب است فرمود آیا نشنیده که خدای تعالی
میفرماید در کتاب کریم خود تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ
مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ
بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ پس وقتیکه اختلاف
واقع شد ما اولی هستیم بخدای عز و جل و بنبی مرسل صلی الله علیه وآله

وبکتاب وحق پس ما کسانی هستیم که ایمان آورده اند وایشان کسانی هستند
که کافر شده اند وخواسته است خدا تعالی قتال ایشان را با شیعه واراده خود
وبتحقیق نیکو گفته است سید حمیری رحمة الله علیه در قول خود

اقسم بالله والائه والمرء	وما قال مسؤل
ان علی ابن ابیطالب	علی التقی والبر مجبول
وانه کان الامام الذی	له علی الامة تفضیل
یقول بالحق ویعنی به	ولا تلهیه الاباطیل
کان اذا الحرب مرتها القنا	واحجمت عنها البهالیل
یمشی الی القرن وفی کفه	ابیض ماضی الحد مصقول
مشی العفرنی بین اشباله	ابرزه للقنص الغیل
ذاک الذی سلم فی لیلة	علیه میکال وجبریل
میکال فی الف وجبریل	فی الف تتلوهم سرافیل
لیلة بدر مددا انزلوا	کانهم طیر ابابیل
فسلموا لما اتوا نحوه	وذاک اعظام وتبجیل

خلاصه معنی این ابیات آنکه من سوگند میخورم بخدای عز وجل ومنی در این
سوگند کاذب نیستم زیرا که میدانم که خدا تعالی نزد خود را از گفتار دهان
ودروغ سؤال خواهد کرد واین سوگند من اینست که حضرت علی ابن ابیطالب
علیه السلام وحکم او حق وکلام او صادق است وباطل وعده وان شیعه وشیوع او نیست
ودر میدان شجاعت وصعر که محاربت دلیران وگردان اسیر کننده او نیند ودو

که دلیران عرب از شدت حرب خایف ومضطرب شوند او در آن حالت متبسم کنان
است ومراد از عفرنی اسد است ومقصود از غیل بیشه از قصب که در آنجا
شیران باشند پس معنی بیت چنین شود که او شیر نیست در بیشه مردی
که در دست او شمشیر بران است امر دمان بدانید که علی بن ابیطالب علیه السلام
آنکسی است که جبرئیل ومیکائیل هر یک با هزار کس از ملائکه باو سلام
کردند وبمدد او آمدند واو را در بدر مساعدت نمودند وتعظیم او کردند و
نصرت او بجای آوردند وازعلی بن الحسین از پدران بزرگوارش علیهم السلام
مرویست که فرمود وقتیکه رجوع نمود علی علیه السلام از وقعه خوارج که ذکر
نمود او فرمود بمردم که این مکان زوراست سیر کنید وازآنجا دوری نمایید
که بدرستی خسفها سریع است بسوی او ازوتد در نخاله پس وقتیکه آمد
آن حضرت بسوی منتهای ارض زوراء فرمود کجا است این زمین گفتند ارض بغداد است
فرمود ارض سباخ است از اینجا دوری کنید وبدستیکه است بروید چون
آن جناب با عسکر خود بطرف یمین زوراء آمدند بدیری رسیدند راهبی را
دیدند که در صومعه نشسته شاه اولیا فرمود یا راهب در اینجا با لشکر
خود نازل شویم پس راهب گفت در این زمین نازل نشوید حضرت فرمود
چرا نازل نشویم راهب گفت در این زمین نازل نمیشود مگر نبی یا وصی نبی با
لشکر خودش که مقاتله میکند در راه خدا عز وجل که ما در کتابهای خود چنان
یافته ایم پس امیر المؤمنین علیه السلام براهب فرمود منم سید اوصیاء ووصی سید
انبیا صلی الله علیه وآله راهب گفت پس بر این تو اصلع قریش ووصی محمد

مصطفی صلی الله علیه وآله حق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند همانم پس راهب
بسوی آن جناب فرود آمد و عرض کرد که شرایع اسلام را بر من تجدید کن
که من در انجیل وصف ترا خوانده ام که نازل میشوی بارض براثا خانهٔ مریم
وارض عیسی علیهما السلام پس امیرالمؤمنین علیه السلام براهب گفت تو باش و از
هیچ چیز ما را خبر مده بعد از آن شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام بموضعی آمد که
بر آن موضع بود چشمهٔ آب منفجر شد که صدای کرد حضرت فرمود این چشمه
مریمست که برای او ظاهر شد بعد از آن فرمود که هفت ایجاز تا جت و صفت
و ذراع بردارید اصحاب خاک را برداشتند ناگاه صخرهٔ سفیدی پیدا شد حضرت
فرمود که مریم عیسی را بر این صخره گذاشته از دوش خود و در همین مکان
نماز کرد پس امیرالمؤمنین علیه السلام نصب کرد صخره را و نماز کرد بسوی آن و
اقامت فرمود در آن مکان چهار روز که تمام کرد نماز را بعد از آن فرمود این
است ارض براثا بیت مریم علیها السلام اینجا موضعی است مقدس که نماز کرده اند
در اینجا انبیاء ابو جعفر علیه السلام گفت که بتحقیق ما یافتیم که در آنجا ابراهیم قبل از
عیسی علیهما السلام نماز کرده بود مصنف گوید که ارض براثا تا بغداد یک میل
راه است یا زیادت و جامع براثا همانجا است و او خرابست و از حیطان آن چیزی
باقیست من داخل شدم و نماز کردم در آنجا و از ابن بابویه علیه الرحمة از آباء کرام او علیهم السلام
مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
بدرستیکه خدا تعالی امر فرموده مرا که ترا امام در دو صفت خود گردانم پس تو
برادر و وصی من هستی و خلیفهٔ منی بر اهل من در حیات من و بعد از موت من

هرکس تابع شد ترا بتحقیق تابع شده است مرا و هرکس تخلف کرد از تو بتحقیق تخلف
کرده است از من هرکس کافر شد بتو کافر شده است بمن هرکس که ظلم کرد ترا بتحقیق
بتحقیق ظلم کرده است مرا یا علی تو از منی و من از تو هستم یا علی اگر تو نبودی قتال
کرده نمی شد با اهل نهر پس گفتم کیستند اهل نهر فرمود قومی هستند که خارج
میشوند از اسلام چنانچه تیر از کمان بیرون میرود و از سوید بن غفله مرویست
که گفت شنیدم علی علیه السلام میفرمود بخدا قسم اگر همه دنیا را به منافق دهم مرا دوست
نخواهد داشت و هرگاه بزنم با این شمشیر بخیشوم مؤمن او دشمن مرا دوست نخواهد
بود و این بجهت آنست که بدرستی من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم
میفرمود یا علی ترا دوست نمیدارد مگر مؤمن و ترا دشمن نمیدارد مگر منافق
و عبد الله بن عبد الرحمن انصاری از پدر خود روایت کرد که رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمود عطا کرده شد در علی علیه السلام نه چیز را سه چیز در
دنیا و سه چیز در آخرت و دو را که امید دارم از برای او و یکی را که میترسم از آن
یکی بر علی علیه السلام اما آن سه که در دنیا است پس پوشاننده عورت منست و فیاء
کننده است با اهل من و وصی منست در میان ایشان و اما آن سه که در
آخرتست بدرستی که در روز قیامت عطا کرده میشوم لوای حمد را و میدهم آن را
بعلی علیه السلام پس برمیدارد لوا را از جانب من و اعتماد میکنم بر او در مقام شفاعت
و اعانت میکند مرا بر حمل مفاتیح جنت و اما آن دو که امید دارم آنها را از برای
علی علیه السلام یکی آنست که بعد از من گمراه نمیشود و کافر نمیگردد و اما آن چیزیکه
بر او میترسم مکر و خدعهٔ قریش است با او بعد از من و از ابی عبد الله العرنی

مرویست که گفت در روز جمل ما با علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه مردم آمدند وصدا میکردند که یا امیر المؤمنین تیر وخدنگ ونشاب ونبال بسوی ما می اندازند حضرت از این سخن استبعاد فرمودند بعد از آن گروه دیگر رسیدند ومثل این کلام را ذکر کردند وگفتند که مجروح شدیم علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود ای قوم کیست که با من عذر ومکر نماید از گروهی که امر میکنند مرا بقتال وحال آنکه بعد از آن ملائکه نازل شد راوی گفت ما نشسته بودیم وآثار درمحی ندیدیم واحساس نمیکردیم که ناگاه باد خنکی از پشت سر او وزید بخدا قسم خنکی آن باد را درمیان دو کتف خود از زیر ثیاب وزره احساس کردم پس وقتی که باد وزیدن گرفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زره بیکند وبسوی قوم برخاست من فتحی را از آن روز ندیده بودم وجابر بن عبدالله گفت که شنیدم علی علیه السلام انشاد میکرد ورسول خدا صلی الله علیه وآله میشنید

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی	معه ربیت وسبطاه هما ولدی
جدی وجد رسول الله منفرد	وفاطم زوجتی لا قول ذی فند
صدقته وجمیع الناس فی بهم	من الضلالة والاشراک والنکد
فالحمد لله شکرا لا شریک له	البر بالعبد والباقی بلا امد

جابر گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله تبسم کرده فرمود یا علی راست گفتی وامثال این روایت وارد شده از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود بدرستی هر کس زیارت کند امیر المؤمنین علیه السلام را درحالتی که عارف باشد بحال آن جناب بدون تجبر وتکبر بنویسد خدا تعالی از برای او اجر صد هزار شهید را

ومی آمرزد از برای او گناهان گذشته وآینده را ومبعوث میشود از جمله آمنین وآسان میشود بر او حساب واستقبال می کنند او را ملائکه تا منزل ورفیقکه زیارت میکند هرگاه مریض گردد عیادت میکنند واگر بمیرد از برای او استغفار نمایند واز زید بن ارقم مرویست که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود در غدیر خم که بدرستی صدقه حلال نیست از برای من واهل بیت من خدا لعنت کند کسی را که خوانده شود بغیر پدر خودش لعنت کند خدا تعالی کسی را که دوستی نماید با غیر موالی خود وولد بصاحب فراش اختصاص دارد و واز برای زانیه است حجر تحقیق که شما شنیدید باذن ودیدید مرا هر کس بر من ستم ودروغ گوید البته جای او در دوزخ است آگاه باشید که بدرستی من سبقت دادم بشما بر حوض ومباهات میکنم با شما با امتها در روز قیامت پس سیاه نکنید روی مرا آگاه باشید که هر آینه نجات میدهم مردانی را از آتش وهر آینه نجات میابند بالشفاعت من اقوامی وبدرستی که خدا تعالی مولای منست ومن مولای هر مؤمن ومؤمنه هستم بدانید وآگاه باشید که هر آنکسی که من مولای او هستم این علی مولای اوست سید حمیری گفته **شعر**

ان امرأ خصمه ابو الحسن	لعازب الرأی داحض الحجج
لا یقبل الله منه معذرة	ولا یلقیه حجة الفلج

یعنی هر که امیر المؤمنین علیه السلام را دشمن دارد وبا او خصمی کند او عدیم الرأی وفاسد حجت باشد وعذر او غیر مسموع وحق تعالی عذر او را قبول نکند و طریق حجت بروی بسته شود وخدا او را هیچ عذری وحجتی هدایت نکند

سؤال کرده شد انس بن مالک از اینکه اعرف ناس ودر دین رسول خدا صلی الله علیه
وآله از آنان که دیده که بود انس گفت من احدی را بمنزله علی بن ابیطالب علیه السلام
ندیدم که در جوف لیل حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرمودند و خلوت
میکرد با علی علیه السلام تا اینکه صبح می شد همین مقام بود از برای علی علیه السلام در
نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله دنیا را مفارقت کرد
انس گفت که بتحقیق شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله میگفت یا انس
دوست میداری علی علیه السلام را گفتم بخدا قسم یا رسول الله بدوستی من دوست
میدارم علی علیه السلام را بجهة دوست داشتن تو او را حضرت فرمود بدان که اگر
تو دوست داری علی را خدا تو را دوست میدارد هرگاه دشمن بداری علی را
خدا تو را دشمن میدارد و اگر تو را دشمن بدارد خدا داخل کند تو را در آتش و
از ابی جعفر از آباء کرامش علیهم السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود بدرستی خدای تعالی فرمود یا محمد با تو عهدی دارم پس من گفتم
ای پروردگار من بیان فرمای آن عهد را فرمود یا محمد بشنو که بدرستی علی
بعد از تو رایت هدی است و امام اولیاء من است و نور اطاعت کننده
منست و اوست کلمه که لازم کرده است آنرا خدای تعالی بر متقین پس کسیکه
او را دوست دارد مرا دوست داشته است و کسیکه او را دشمن دارد مرا دشمن
داشته است پس تو بشارت ده علی را باین کرامت و از میثم تمار رحمه الله مروی
است که گفت شنیدم از علی علیه السلام در وقتی که جان میداد میفرمود یا حسن
و حسن علیه السلام گفت لبیک یا ابتاه حضرت فرمود که خدای تعالی میثاق بدرستی مرا

گرفته

گرفته ببغض هر منافق فاسق و گرفته است میثاق هر منافق فاسق را ببغض
بدرستی از ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی از عبدالله بن مسعود مرویست
گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود هر کس گمان کند که ایمان
آورده است بآن چیزیکه من آورده ام و حال آنکه او دشمن دارد علی علیه السلام را
پس او کاذبست و مؤمن نیست و از جابر بن عبدالله مرویست که گفت بودم
در نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله که آمد علی ابن ابیطالب علیه السلام پس فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه وآله که آمد برادر من بعد از آن رو بسوی
کعبه کرد و دست مبارک بکعبه زد و گفت قسم بخدائی که جان من بدست اوست
که بدرستی این و شیعه این نجات یافتگانند در روز قیامت بعد از آن فرمود
بدرستیکه این اولین کسیست از شما که ایمان آورده است بمن و وفاکننده
ترین شما است بعهد خدا و اقوم شما است بامر خدا و اعدل شما است در
رعیت و بالسویه قسمت کننده ترین شما است و اعظم شما است در نزد خدا
از جهة مرتبت راوی گفت پس نازل شد آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ راوی گفت بعد از نزول این آیه مبارکه
اصحاب محمد صلی الله علیه وآله در وقتی که علی علیه السلام می آمد میگفتند آمد خیر
البریه و از اخبار ابی محمد فحام است روایت طوسی از انس بن مالک از پیغمبر
صلی الله علیه وآله که فرمود وقتیکه روز قیامت شود و صراط بر روی جهنم
نصب کرده کسی بر آن نمیگذرد مگر اینکه با او جواز باشد و در آن جواز ولایت
علی بن ابیطالب علیه السلام باشد و اثبات قول خدای تعالی وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

یعنی از ولایت علی علیه السلام سؤال کرده شوند و از سعد بن حذیفه از پدرش
حذیفه مرویست که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود
نیست هیچ عبدی و هیچ امتی که میمیرد و در قلبش مقدار دانه خردلی از محبت
علی علیه السلام باشد مگر اینکه داخل میکند خدا تعالی او را بهشت و از عبد
الرحمن بن ابی لیلی مرویست که گفت پدرم روایت کرد که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله در روز خیبر رایت را بعلی علیه السلام داد و فتح کرد خدا عز و جل
بدست آن جناب خیبر را و همچنین در روز غدیر خم بپای نگاه داشت شاه
اولیا را و اعلام فرمود بمردم که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و فرمود
انت منی و انا منک و فرمود که علی علیه السلام مقاتله میکند بر تاویل چنانچه من
مقاتله کردم بر تنزیل و بشاه سریر ولایت فرمود انت منی بمنزلة هرون من
موسی و فرمود انا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک و بآنجناب فرمود انت
العروة الوثقی و باو فرمود انت تبین لهم ما اشتبه علیهم من بعدی و به
شیر بن داد فرمود انت امام کل مؤمن و مؤمنة بعدی و ولی کل مؤمن و
مؤمنة بعدی و بآنجناب فرمود انت الذی انزل الله فیه و اذان من الله
و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و بآن حضرت فرمود انت الاخذ بسنتی و
الذاب عن ملتی و باو فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و انت معی و باو
فرمود انا عند الحوض و انت معی و باو فرمود انا اول من یدخل الجنة و انت
معی تدخلها و الحسن و الحسین و فاطمة و باو فرمود که بدرستی خدای عز و جل
وحی فرستاد بسوی من که قیام نمایم بفضل تو پس من قیام کردم و ابلاغ کردم

وابلاغ کردم بمردم چیزی را که امر فرموده بود خدا تعالی مرا بتبلیغ آن و بآن جناب
فرمود بپرهیز از کینه و حسدهائی که از تو در سینهای کسانیست که ظاهر
نمیکنند آن کینه ها را مگر بعد از موت من اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه وآله گریست پس گفته شد یا رسول
الله از برای چه گریستی فرمود خبر داد مرا جبرئیل از خدای عز و جل که
اینها ظلم می کنند بعلی علیه السلام و منع میکنند او را از حق خود و با او مقاتله میکنند
و میکشند اولاد او را و ظلم میکنند بر ایشان بعد از علی و خبر داد مرا جبرئیل
از خدا عز و جل که بدرستی این ظلم رفع میشود وقتی که قائم ایشان قیام
نماید و بلند شود کلمه ایشان و اجتماع نماید امت بمحبت ایشان و بدگوی
ایشان قلیل میشود و کاره ایشان ذلیل میگردد و مادح ایشان بسیار
میشود و این در وقتی است که متغیر میشود بلاد و ضعیف میشود عباد
و یاس حاصل میگردد از فرج پس در آن هنگام ظاهر میشود قائم در میان
ایشان و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله که اسم او مثل اسم منست و اسم پدر
او مثل پدر منست و او از اولاد دختر منست ظاهر میکند خدا تعالی حق را بایشان
و خاموش میکند ظلم و جور را بشمشیرهای ایشان و تابع میشوند ب
ایشان مردم بعضی بجهة رغبت و میل بایشان و بعضی بجهة خوف از ایشان
و ساکن شد گریه حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس فرمود ای گروه
مؤمنین بشارت باد شما را بفرج که بدرستی وعده خدا خلف نمیشود و قضاء
او رد نمیشود و هو الحکیم الخبیر و ان فتح الله قریب اللهم انهم اهلی فاذهب

عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً اللهم اکلاهم وارعهم وکن لهم وانصرهم واعنهم و
اعزهم ولا تذلهم واخلفنی فیهم انک علی کل شیء قدیر و از علی علیه السلام است
در قول خدای تعالی فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه
فرمود که صدق ولایت ما اهل بیت است و از علی علیه السلام است که گفت جناب
ختمی مآب فرمود چهار گروهند که من در روز قیامت مر ایشان را شفیع هستم
اول کسیست که گرامی دارد ذریه مرا بعد از من دویم آنکه روا کند حاجت
ایشان را سیم آنکه در امور ایشان ساعی باشد در وقت اضطرار ایشان چهارم
آنکه دوست دارد ایشان را با قلب خود و لسان خود را و از حسین بن علی
علیهما السلام مرویست که فرمود علی علیه السلام ببازار قمیص آمد پس با شیخی از
ایشان ببایع اقدام نمود و فرمود یا شیخ قمیصی را بمن بفروش بسه درهم
آن شیخ گفت حباً و کرامة پس حضرت قمیصی را از وی بسه درهم خرید و آن را
پوشید بمسجد آمد و دو رکعت نماز گذارد بعد از آن فرمود الحمد لله الذی
رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس اؤدی فیه فریضتی واستر به
عورتی پس مردی بآن حضرت عرض کرد آیا از تو روایت کنیم این را یا چیزی
است که شنیده آن را فرمود چیزیست که شنیده ام آن را از رسول صلی الله
علیه وآله که میفرمود در وقت پوشیدن لباس و از ابی جعفر محمد بن علی
الباقر از پدر بزرگوارش از جدش علیهم السلام مرویست که گفت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمودند کسیکه اراده کند توسل را بسوی من و
اینکه باشد مر او را نزد من احسانی که شفاعت کنم او را بسبب آن احسان در

روز قیامت پس نکوئی و احسان کند اهل بیت مرا و او را خوشحال کند سرور را
بر ایشان از امالی طوسی منقولست و پیش گذشت حدیثی که نظیر این بود
راوی گفت که ام سلمه شنید غلامی از منقصت از برای علی علیه السلام ذکری
کند پس ام سلمه او را احضار کرد و گفت ای پسر از تو چنان و چنین شنیدم
گفت بلی ام سلمه گفت ثکلتک امک بنشین بمکان خود تا حدیث کنم از برای
تو حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ام بعد از آن اختیار
از برای نفس خود آنچه را که صلاح تو است بدان روزیکه از روز نوبت آن
روز مرا بود یعنی نوبت من بود از رسول خدا صلی الله علیه وآله پس آمدم
من بدر حجره گفتم یا رسول الله آیا داخل شوم فرمود نه پس محزون شدم
حزن شدیدی از ترس اینکه رد کردن من شاید از سخط آن حضرت باشد
و یا اینکه در حق من چیزی از آسمان نازل شده باشد بعد از آن دوباره آمدم
همان جواب اولی را شنیدم پس دفعه سیم آمدم آن حضرت مرا اذن داد و فرمود
داخل شو پس داخل شدم در حالتیکه علی علیه السلام در برابر آن حضرت بدو زانو
نشسته بود و عرض میکرد فداک ابی وامی یا رسول الله وقتیکه چنین و
چنان شد در حق من چه میفرمائی حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
ترا امر میکنم بصبر جناب سید الاوصیاء سخن را دوباره گفت حضرت خاتم
المرسلین امر فرمودند او را بصبر بار سیم اعاده کلام نمود حضرت رسول صلی
الله علیه وآله فرمود یا علی وقتیکه این سرزد از ایشان پس تو شمشیر خود را
از غلاف بیرون کن و بر سر دوش خود بگذار و بزن قدم بقدم تا اینکه با من

ملاقات کنی در حالتی که شمشیر تو برهنه باشد و خون ایشان قطره قطره
از او بچکد بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی من التفات کرده
فرمود یا ام سلمه این حزن و اندوه تو از بهر چیست گفتم یا رسول الله بجهة رد
کردن تو مرا اندوه ناکم فرمود بخدا قسم من تو را رد نکردم از راه بی میلی
خدا تو را جزای خیر دهاد که مقام تو در نزد خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله
رفیع است ولکن تو آمدی در نزد من در حالتی که جبرئیل از دست راست من
و علی علیه السلام از دست چپ من نشسته بودند و جبرئیل خبر میداد مرا بوقایع
و حوادثی که بعد از من روی خواهد داد و امر کرده مرا باینکه وصیت کنم آنها را
بعلی علیه السلام یا ام سلمه بشنو و شاهد باش که این علی ابن ابیطالب علیه السلام برادر
منست در دنیا و در آخرت یا ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابیطالب
وزیر منست در دنیا و آخرت یا ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابیطالب
حامل لوای منست در دنیا و حامل لوای حمد است فردا در قیامت یا ام سلمه بشنو
و گواه باش این علی بن ابیطالب علیه السلام وصی منست و خلیفه منست بعد از
من و اداکننده وعدهای منست و دفع کننده است از حوض من یا ام سلمه
بشنو و گواه باش این علی بن ابیطالب علیه السلام سید مسلمین است و امام متقین
است و قاید غر محجلین است و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است
گفتم یا رسول الله ناکثون چه کسانند فرمود آنان هستند که در مدینه با او
بیعت کردند و در بصره نکث نمودند گفتم قاسطون کدامند گفت معویه و
اصحاب معویه هستند از اهل شام گفتم مارقون کیستند فرمود اصحاب نهروانند

آنگاه

آنگاه مولای ام سلمه گفت نجاة دادی مرا که نجاة دهاد ترا خدا تعالی بخدا
سوگند که هرگز سب نمیکنم علی علیه السلام را مصنف میگوید خدا تعالی دور کند
این غلام را از رحمت خودش که بد دستی و فتنه گر و مبغض امیر المومنین علیه السلام
بوده عقیده ذمیمه و طریقه غیر مستقیمه داشت وقتی که صواب را شناخت
توبه کرد از سب کردن علی بن ابیطالب علیه السلام و میل نکرد بصحبت او و نگفت
که من اعتقاد کردم بآنچیکه واجبست از حب او و بعد از آن با او خواهم بود
و از حزب او خواهم بود آیا راضی میشود باین مقام مگر کسیکه بیسعادت باشد
خدا تعالی بده شقاوت و ضلالت را بچشم او و قلب او و بخدای عز و جل راضی
باشد امام المومنین که او عالم امامت کرد و قبل از ارتحال از جهان فانی حکایت
داد بآنچیکه شنیده و دیده بوده و از قاسم بن ابی سعید مرویست که گفت
فاطمه سلام الله علیها نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و ضعف حال خود را
بیان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آیا منزلت علی علیه السلام را در
نزد من نمیدانی او کفایت امر مرا کرد در حالتی که دوازده ساله بود و در پیش روی
من شمشیر زد در شانزده سالگی و ابطال را کشت در حالتی که نوزده ساله بود و
مرا از هموم فرج داد در حالتیکه بیست ساله بود و در از خیبر را کند در حالتیکه
بیست و دو ساله بود و حال آنکه پنجاه مرد در خیبر را نمیتوانستند بلند کنند
راوی گفت رنگ فاطمه علیها السلام بدرخشید و از خوشحالی قدمهای مبارکش
بر زمین قرار نمیگرفت تا آنکه نزد علی علیه السلام آمد حکایت را بآنجناب خبر داد
حضرت شاه ولایت گفت هرگاه تمام فضل خدا تعالی را که بمن کرامت فرموده بیان

میکرد چگونه میشدی از انس بن مالک مرویست که گفت دیدم رسول خدا صلی
الله علیه و آله را روزی که رو بعلی بن ابیطالب علیه السلام کرده در حالتیکه تلاوت
میفرمود وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا
پس گفت یا علی بدرستی که پروردگار تو عز و جل مرا مالک شفاعت کرده در اهل
توحید از امت خودم و حرام کرده است آنرا بر کسیکه ناصب تو باشد و یا اینکه ناصب
ولد تو باشد بعد از تو و از علی علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله با اباذر فرمودند یا اباذر هر کس که ما اهل بیت را دوست دارد حمد کند
خدایتعالی را باول نعمتها که باو عطا فرموده اباذر گفت اول نعمتها کدام است
فرمود طیب ولادت که بدرستی ما اهل بیت را دوست نمیدارد مگر کسی
که مولد او پاک باشد و از ثابت مولای ابی ذر رحمه الله مرویست که گفت حاضر
بودم با علی علیه السلام در روز جمل وقتیکه عایشه را دیدم ایستاده داخل شد بر من
شکی که بر مردم بر من داخل میشود پس وقتیکه زوال شد خدایتعالی کشف کرد از
من شک و ریب را پس با امیر المؤمنین علیه السلام مشغول قتال شدم بعد از ان
خدمت ام سلمه زوج نبی صلی الله علیه و آله آمدم و قصه خود را باو حکایت کردم
ام سلمه گفت کیف صنعت حین طارت القلوب طایرها من گفتم الحمد لله کشف
الله ذلک عنی عند زوال الشمس فقاتلت مع علی علیه السلام قتالا شدیدا پس ام سلمه
گفت احسنت من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود علی مع
القرآن والقرآن معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض از عمار بن یاسر رضی الله
عنه و ابو رافع مولای پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که ابو عبیده گفت که حدیث

کرد بن سنان بن سنان که بدرستی هند بن هند بن ابی هاله اسدی حدیث کرد
از پدر خود هند بن ابی هاله ربیب رسول الله صلی الله علیه و آله که مادرش خدیجه
زوج النبی صلی الله علیه و آله و خواهر مادری فاطمه سلام الله علیها است و ابو عبیده
گفت که بودند این هر سه یعنی هند بن ابی هاله و ابو رافع و عمار یاسر حدیث
میکردند از هجرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بسوی رسول خدا صلی الله
علیه و آله بمدینه و خوابیدن علی ابن ابیطالب علیه السلام بفراش رسول خدا صلی الله
علیه و آله قبل از هجرت راوی گفت که این حدیث از هند بن ابی هاله صادر شده
و روایت کردن حدیث از آن سه نفر است و تحقیق داخل شد حدیث بعضی ببعضی
الحاصل رواة گفتند که خدایتعالی منع میکرد و دفع مینمود از پیغمبر صلی
الله علیه و آله بسبب ابوطالب هم آن حضرت اذیت قریش را یعنی که ابوطالب در
حال الحیاة خود نمیگذاشت اذیت قوم بحضرت رسول صلی الله علیه و آله مکی برسد
برسد پس وقتیکه ابوطالب وفات یافت قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله
بار دوی خود دشمان رسیدند و اذیتهای بزرگ با آن حضرت رسانیدند تا اینکه
آن حضرت تراخاد و سنمان بر روی خاک انداختند پس آن حضرت فرمود یا عم چه
زود بود که تو را مفقود کردیم در راه تو ندیدیم خدا تو را جزای خیر دهاد یا عم بعد از آن
خدیجه سلام الله علیها بفاصله یک ماه از وفات ابوطالب وفات کرد پس هجوم
آوردند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دو حزن آنگاه اکابر و اشراف قریش
در دار الندوه جمع شدند و مشورت کردند در اذیت و قتل رسول خدا صلی الله
علیه و آله و در میان خودشان پنهان داشتند این مطلب را و گفتند که از برای آن حضرت

برجحی بنا کنیم و آن حضرت را در آنجا بگذاریم تا اینکه از کسانی که میل بآن حضرت دارند
احدی باو راه نیابد و او همیشه در حبس مکه بماند تا مرگ او را درک کند با بختری
عاص بن وائل و امیه و ابی پسران خلف اشاره نمودند ابلیس گفت کلا
و حاشا این رای صحیح نیست هرگاه شما این کار را بکنید دوستان و خویشان
آن حضرت از برای او بخشم درآیند بعد از آن در اشهر حرم در موسم حج جمع شوند و
او را از بند شما رهائی دهند سخنی بگوئید که بکار آید پس عتبه و شیبه و ابو
سفیان گفتند رای اینست که اشتری تند و سرکش را رحل گذاشته محمد را دست
بسته بر پشت او محکم ببندیم بعد از آن با اطراف رماح بآن شتر بخ بزنیم که
آن شتر رم خورده فرار کند و در بین دو ریگ تنها او را از بند پاره نماید
صاحب رای گفت این هم سخن بیفایده ایست آیا ممکن نیست که اشتر او را
سالم بیرون ببرد در میان بعضی قبایل و آن حضرت بسحر خود قلوب آنها را
اخذ نماید و ببیان و لسان آنها را بخود مایل کند و قبایل اجابت او را نمایند
آن حضرت با لشکر رو بسوی شما آید و شما را هلاک کند پس ابو جهل گفت مرا
نیز رایی هست و آن اینست که بسوی قبایل ده گانه قریش بفرستند از هر قبیله
مردی زرنگ را بخواهید و بتیغ ابن ابی کبشه پس خون او در جمیع قبایل قریش
سرایت کند آنگاه قوم او استطاعت محاربه این همه مردم نخواهند داشت ناچار
بدیه راضی میشوند همه گفتند یا ابا الحکم رای صواب همین است مصنف گوید
که در حدیث وارد است که ایشان را باین رای ابلیس اشاره نمود که در زی مردی
از نجد بنزد ایشان آمد راوی گفت پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی پیغمبر صلی الله

علیه و آله

علیه و آله و خود را آگاه کرد آن جناب را از کید و مکر ایشان و تلاوت کرد جبرئیل علیه السلام
آیه شریفه را وَاِذْ یَمْكُرُ بِكَ الَّذِینَ كَفَرُوا الآیة و امر کرد جبرئیل رسول خدا را به
هجرت و هم اندم رسول خدا صلی الله علیه و آله اسد الله الغالب را نزد خود خواند
و خبر داد او را بآنچه را که جبرئیل آورده بود و آنچه را که خدا تعالی امر فرموده بود
و فرمود که جبرئیل امر کرده مرا باینکه امر کنم ترا به بیتوته کردن بر فراش من
بابحو بجای من تا بجهت خوابیدن تو امر من بر ایشان مخفی بماند اکنون تو چه
خواهی گفت و چه خواهی کرد شاه سریر ولایت گفت یا رسول الله آیا بجهت خوابیدن
من بر فراش تو وجود مبارک تو سالم خواهد ماند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود بلی علی علیه السلام تبسم نمود و سجده شکر را ادا نمود در ازای آن چیزیکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود شکر الهی را بجای آورد و سر از
سجده بر داشته گفت یا رسول الله بآنچه مأمور شده بجا آور فدایت سمعی
و بصری و سویداء قلبی امر کن مرا بهر چه که میخواهی وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی من خبر میدهم ترا یا علی که خدا تعالی
امتحان میکند اولیای خود را بقدر ایمان ایشان و بقدر مراتب ایشان در
دین خدا پس اشد الناس بلاء انبیا هستند ثم الامثل فالامثل و بتحقیق
امتحان کرده است ترا ای برادر من و مرا هم امتحان کرده است در تو مثل آنکه
امتحان کرد خدا تعالی ابراهیم خلیل را با ذبح اسمعیل فصبراً صبراً ان رحمة الله
قریب من المحسنین بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن جناب را
بسینه خود چسبانید از ما ثبت وجد بگریست و امیر المؤمنین علی علیه السلام از فراق

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگریخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله از پی ابو
بکر و هند بن ابی هاله فرستاد و آنها را امر کرد باینکه در مکانیکه حضرت معین
کرده بود بانتظار رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشینند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله زمانی در جای خود مکث فرمود تا بعلی علیه السلام وصیت
کند و او را بنگهبانی امر فرماید بعد از آن در تاریکی شب بیرون رفت
و مترصدین قریش بخانه آن حضرت طوف کرده انتظار میکشیدند تا شب
نصف شود و مردم بخواب روند پس حضرت بیرون آمد در حالتی که میخواند
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
و قبضه از خاک برایشان بپاشید ایشان آن حضرت را ندیدند و رفتن
او را ندانستند آن حضرت رفتند تا اینکه برفیق خود ابو بکر و هند رسید
پس آن دو نفر با حضرت رسول صلی الله علیه و آله برفتند و بغار رسیدند
و هند را حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که بسوی مکه معاودت
نماید آن حضرت با ابو بکر داخل غار گشتند پس وقتیکه شب نصف شد
و چنیها نخفتند قوم روی بعلی علیه السلام آوردند و سنگ بآن حضرت
می انداختند و شکی نداشتند در اینکه او رسول الله است تا اینکه فجر بدمید
آن کافران سنگین دل از ترس اینکه صبح روشن شود و ایشان رسوا
گردند بعلی علیه السلام هجوم آوردند و در آن اوقات خانهای مکه در نداشتند
وقتی که علی علیه السلام دید که با شمشیر کشیده هجوم میآورند و خالد بن ولید
مقدم ایشانست علی علیه السلام از جای برجسته دست خالد را گرفته فشار داد

و شمشیر از کفش بگرفت و برایشان حمله کرد و آنها را پراکنده ساخت پس ایشان
علی علیه السلام را بشناختند گفتند ما ترا نمیخواهیم بگو که صاحب تو کجا رفت حضرت
ولی الله فرمود مرا علمی نیست پس قریش از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
طلایع فرستادند و در جستجوی آن حضرت صعب و ذلول سوار شدند وقتی
علی علیه السلام عمامه بر سر گذاشت با هند بسوی غار روانه شدند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله امر فرمود هند را باینکه دو شتر ابتیاع نموده یکی از برای آن حضرت و
یکی از برای صاحب او پس ابو بکر گفت یا رسول الله من دو راحله مهیا کرده ام از برای
من و شما که تا یثرب با آنها سوار شویم حضرت فرمود نمیگیرم آنها را مگر بقیمت
ابو بکر گفت یا رسول الله اختیار با شما است پس علی علیه السلام را امر فرمود دو شتر را بخرد
اقباض نمود و وصیت کرد بعلی علیه السلام که حفظ نماید ذمه حضرت رسول را و ادا
کند امانات او را و بودند قریش در جاهلیت که میخواندند حضرت را امین و ودیعه
میگذاشتند در نزد آن جناب اموال خودشان را پس از آنکه مبعوث شد همان
بر آنمنوال بود و ودایع خودشانرا بآن جناب میسپردند پس امر کرد علی علیه السلام را
باینکه در ابطح صارخی را وادار کند که در صبح و شام صدا کند که هر کس را در نزد
محمد ودیعه یا امانتی هست بیاید تا ادا کرده شود باو امانت او و گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام که ابدا نمیتوانند رسانید
بتو امری که تو ناخوش داری آنرا از حالا تا وقتیکه نزد من بیائی پس تو امانت
مرا در پیش چشم مردم آشکارا بعد از آن فرمود که بدرستی میسپارم بتو دختر خود
فاطمه را و پروردگار زمین نگاه دارنده تو و او است و امر کرد جناب ولایت مآب را

باینکه ابتیاع رواحل کند از برای خود و از برای فواطم و از برای کسیکه مهاجرت
خواهد نمود با علی علیه السلام از بنی هاشم و فرمود بعلی علیه السلام وقتیکه محکم کردی
کار دین که ترا بان مأمور کرده ام پس مهیای هجرت بسوی خدا و رسول خدا
باش و هر وقت کتاب من بتو برسد روانه شو بسوی من پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله قصد مدینه فرموده سه روز در غار اقامت نمود
و خوابیدن علی علیه السلام بر فراش آنحضرت شایع بود و علی علیه السلام در این خصوص فرموده

وقیت بنفسی خیر من وطئ الثری	ومن طاف بالبیت العتیق وبالحجر
محمد لما خاف ان یمکروا به	فوقاه ربی ذو الجلال من المکر
وبت اراعیهم متی ینشروننی	وقد وطنت نفسی علی القتل والاسر
وبات رسول الله فی الغار آمنا	هناک وفی حفظ الاله وفی ستر
اقام ثلثا ثم زمت قلایص	قلایص یفرین الحصا اینما تفر

خلاصه معنی آنکه منم که نفس خود را فدای مصطفی صلی الله علیه و آله کردانیدم
و نقد جان خود را نثار بهترین خلایق کردانیدم و در آن وقت که کفار قریش
متحلی شدند که آن سرور دین را بکشند و مکر هلاک کردانند در فراش آن
سید و سرور بخوابیدم و خود را در محل قتل مردن کشیدیم و در آن
شب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار از شر اعدا مختفی کردید و در امان
و حفظ خدا ایمن بود و چون سه شب بگذشت از آنموضع انتقال فرمود
و متوجه مدینه مبارکه شد و بعد از قطع بیابانها خود را بمدینه رسانید
و چون آن حضرت بمدینه رسید در قبا نزول فرمود در قبیله بنی عمرو بن

عوف پس اهل مدینه استدعا نمودند که آن حضرت در شهر درآید حضرت فرمود
من در مدینه داخل نمیشوم تا آنکه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بمن برسند وقتیکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد مدینه کردید در بنی عمرو بن عوف
بقبا نزول کرده و مراوده کردند با آن حضرت از برای دخول مدینه فرمود
من داخل مدینه نخواهم شد تا اینکه بیاید پسر عم من و دختر من یعنی علی
و فاطمه علیهما السلام ابو الیقظان کفت حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالتی که در قبا بودیم از کید و مکری که قریش اراده کرده بودند و از خوابیدن
علی علیه السلام بر فراش آن حضرت و فرمود که وحی فرستاد خدای عز و جل
بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من اخوت قرار دادم در میان شما دو
کردانیدم عمر یکی از شما را اطول از عمر صاحبش و الحدیث بتمامه که سابقا
ذکر شد و از کتاب زمخشری نقل کردید راوی کفت که نوشت پیغمبر صلی
الله علیه و آله بسوی علی علیه السلام و امر فرمود شاه ولایت را بتوجه بسوی آن
حضرت پس وقتیکه کتاب رسید شاه مردان مهیای خروج و هجرت کردید
و فواطم را یعنی فاطمه بنت محمد علیها السلام و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن
عبد المطلب را بیرون آورد و ایمن بن ام ایمن مولی رسول الله صلی الله علیه و آله
نیز با آن حضرت بیرون آمد و جماعتی از ضعفاء مؤمنین در خدمت آن
جناب بودند و لاحق شد بایشان جماعتی از قریش پس علی علیه السلام فادحی
از ایشان بقتل رسانید ایشان از علی علیه السلام برکشتند و حضرت مرتضی علی
علیه السلام روانه شد تا بضجنان نزول فرمود در آنجا مقدار یک روز اقامت کرد

ملاحق شد بآن حضرت نفری از مستضعفین مؤمنین و در میان ایشان بود
ام ایمن جاریهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله پس آن حضرت آن شب نماز کرد با
فواطم و مبیتوتة کردند در حالتی که ذکر خدا را مینمودند قیاماً و قعوداً و علی
جنوبهم پیوسته بهمین حالت بودند تا اینکه فجر طلوع نمود پس صلوة فجر را
بجا آورده و روانه شدند و ایشان منزل بمنزل همین کار را میکردند و خدای عز
و جل را عبادت مینمودند و بسوی خدا راغب بودند تا بمدینه رسیدند و
قبل از رسیدن ایشان وحی نازل شده بود بر آنچه که ایشان مشغول
بودند از عبادت پس ورود کار الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَ
عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ الی قوله فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
فاطمه و فاطمه و فاطمه بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ پیغمبر گفت خدا تعالی علی از فاطمه
است و فواطم از علی است فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي
سَبِيلِي الآية راوی گفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باو
اولیا گفت یا علی تو اول کسی هستی از این امت که ایمان آوردی بخدا و
رسول خدا و اول ایشان هستی در هجرت بسوی خدا و رسول خدا و آخر
ایشان هستی در عهد و میثاق با رسول خدا دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی
که امتحان کرده است خدا تعالی قلب او را با ایمان و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق
یا کافر مصنف میگوید که من خبر غار را در اول کتاب از طریق دیگر ایراد کرده
بودم و در اینجا باز ایراد کردم بجهة اینکه در این حدیث زیادتی بود که
متعلق بامیر المؤمنین علیه السلام است و این طولانی بود من پاره الفاظ آنرا نقل

کرده

کرده باختصار کوشیدم ابو ثابت مولای ابوذر گفت شنیدم ام سلمه رضی الله
عنها گفت که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت پیغمبر بود
در حالتیکه حجره مملو از اصحاب نبی بود یا ایها الناس نزدیک است که قبض شود
روح من و من این سخن را پیش از این بشما گفتم آگاه باشید که من بدرستی
میگذارم در میان شما کتاب الله عز و جل را و عترت و اهل بیت خود را بعد
بعد از آن دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرده پس گفت هذا علی مع القرآن
والقرآن مع علی دو خلیفه اند که از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر حوض
آنگاه من از ایشان سؤال میکنم ما ذا خلفت فیهما و از ام سلمه مرویست که
گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر بود در حالتیکه گرفته بود
دست علی علیه السلام را الحق بعدی مع علی یدور معه حیثما دار و از رافع مولای
ابی ذر مرویست که گفت ابوذر رحمه الله بر در کعبه بالا رفت تا اینکه حلقه
در را بگرفت و پشت خود را بدر تکیه داد و گفت ایها الناس هر کس مرا می
شناسد میشناسد و هر کس نمیشناسد من ابوذر هستم شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر بود انما مثل اهل بیتی فی هذه الامة کمثل سفینة
نوح من رکب فیها نجا و من ترکها هلك و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه
و آله پیغمبر بود اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الرأس من الجسد و مکان العینین
من الرأس که بدرستی جسد هدایت نمییابد مگر با سر و سر هدایت نمییابد
مگر با دو چشم و از علی علیه السلام مرویست که فرمود ما نشسته بودیم در نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که آن حضرت خفته و سرش در کنار

من بود پس ما ذکری از دجال کردیم آنحضرت بیدار شد در حالتیکه چهره
مبارکش سرخ بود فرمود خوف من بر شما از غیر دجال بیش از دجال است الا
الائمة الضالون وسفك دماء عترتی من بعدی انا حرب لمن حاربهم
سلم لمن سالمهم واز عمر وسلمه پسران ابی سلمه ربیبی روایتست که گفت شنیدیم
ما که رسول خدا صلی الله علیه وآله مریض بود در حجره خود علی یعسوب الدین
والمال یعسوب الظالمین علی اخی ومولی المؤمنین من بعدی وهو منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه قد ختم النبوة بی فلا نبی بعدی وهو الخلیفة
فی الاهل والمؤمنین بعدی از علی علیه السلام مرویست که در مرض موت
رسول خدا صلی الله علیه وآله در نزد آنحضرت بودم وسر مبارك آن
جناب در دامن من بود وعباس روی مبارك او را باد میزد پس آنحضرت
بیهوش شد بعد از آن چشم باز کرده فرمود یا عباس یا عم رسول الله اقبل
وصیتی واضمن دینی وعداتی عباس گفت یا رسول الله تو از باد تند سخی‌تر
ونیست در مال من وفا بدین تو ووعده‌های تو پس آنحضرت سه مرتبه
این کلام را فرمود وعباس همان جواب اول را گفت پس آنحضرت فرمود
هر آینه میگویم سخن خود را بکسیکه قبول میکند آنرا وبگوید مثل آنکه تو
گفتی آنگاه گفت یا علی اقبل وصیتی واضمن دینی وعداتی پس گریه گلوی مرا
بگرفت وتن من بلرزه در آمد وبسر مبارك آنحضرت نظر کردم که در کنار
من باین دوش وآن دوش می‌افتد وباین سوی وآن سو میرود ومیآید
اشك از چشمان من بگونه مبارك آنحضرت بریخت وقادر نگشتم براینکه

بانحضرت

بآنحضرت جواب دهم بعد از آن حضرت همان سخن را مکرر کرد وفرمود یا علی
اقبل وصیتی واضمن دینی وعداتی پس من گفتم بلی پدرم ومادرم فدای تو
باد فرمود یا علی برخیزان من آنحضرت را نشاندم وپشت آن جناب بر سینه
من بود پس گفت یا علی انت اخی فی الدنیا والآخرة ووصیی وخلیفتی فی اهلی
بعد از آن فرمود یا بلال بیاور شمشیر وزره مرا وبیاور بغله مرا با زین ولجام
او وکمربند مرا که می بندم او را بر زره خود بلال این اشیا را حاضر نمود و
بغله را در برابر حضرت نگاه داشت پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
یا علی برخیز وبستان اینها را من برخاستم وعباس برخواست بجای من
نشست ومن آنها را ستدم حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
آنها را ببر بمنزل خویش من آنها را بردم بعد از آن آمدم ودر برابر رسول
خدا صلی الله علیه وآله ایستادم بر من نظر کرد وخاتم از انگشت در آورده
بمن داد فرمود یا علی بگیر که این از آن تو باشد در دنیا وآخرت وخانه مملو
بود از بنی هاشم ومسلمین پس فرمود یا بنی هاشم ویا معشر المسلمین با علی
مخالفت مکنید که گمراه میشوید وبا او حسد نبرید که کافر میشوید پس گفت
یا بلال بیاور دو فرزندان من حسن وحسین را بلال برفت وایشانرا بیاورد
حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشانرا بسینه مبارك خود گرفت و
ایشانرا همی بوئید علی علیه السلام گفت من گمان کردم که حسنین آن جناب را
مغموم واندوهناك کردند پس من رفتم که حسنین را از آنحضرت دور کنم
فرمود یا علی بگذار ایشانرا که مرا ببویند ومن ایشانرا ببویم وبگذار ایشانرا که

بن وری ایشان بعد از من می افتند و باضطراب و بدردهای صعب العلاج
که لعنت کند خدا تعالی کسی که ایشانرا متحیر سازد اللهم انی استودعکها
وصالح المؤمنین گویند عبد الله بن زبیر که از عقلای قریش بود پسری
داشت شنید که آن پسر نسبت بعلی علیه السلام بد گوئی و عیبجوئی میکند
گفت ای پسر با علی علیه السلام عیبجوئی مکن که بدرستی دین بنا کرده چیزیرا
که دنیا استطاعت هدم آن داشته باشد و دنیا بنا کرده چیزیرا مگر اینکه
دین آنرا هدم کرده ای پسر بدرستی که بنی امیه سب علی علیه السلام میکردند
در مجالس خود و لعن کردند آن جناب را در منابر خود فکانما یاخذون
والله بضبعه الی السماء مدا و بدرستی بنی امیه حریص شده اند بمدح یاران
و اسلاف خودشان فکانما یکشفون منهم عن نتن بطون الجیف پس من
نهی میکنم ترا از سب علی علیه السلام سؤال کرد معویه از خالد بن معمر که از
برای چه علی علیه السلام را دوست میداری خالد گفت بجهت سه خصلت اول
بجهت حلم آن جناب در وقتی که غضب میکند ثانی بجهت صدق او وقتی که
سخن میگوید ثالث بجهت عدل او وقتیکه مباشر امری میشود مصنف گوید
که خدا رحمت کناد خالد را که بتحقیق وصف کرد علی علیه السلام را ببعضی از
مناقبی که در علی علیه السلام بود و نفی کرد از معویه بعضی از آن چیزها که در او
بود و از یونس مرویست که بدرستی حبیب نحوی عثمانی گفت بخلیل بن
احمد گفتم میخواهم سؤال کنم از تو مسئله را اگر سؤال کردم آنرا باید کتمان کنی
و آنرا ابراز ننمائی خلیل گفت کلام تو دلالت میکند باینکه جواب اغلظ از سؤال

است

است تو نیز جواب را پوشیده دار حبیب گفت گفتم بلی در ایام حیات تو کتمان میکنم گفت
سؤال کن گفتم چه حالت دارند اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که گویا ایشان
همه از یک مادرند و علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ایشان از مادر جدا گانه است
خلیل بن احمد گفت بجهت اینکه علی علیه السلام تقدم کرده است بر ایشان در اسلام و
تفوق کرده است بر ایشان در علم و زیادتی کرده است بر ایشان در شرف و
برتری نموده بر ایشان در زهد و بیش از آنها ثبات ورزیده در جهاد و مردم
باشکال و اشباه خود امیل هستند از کسیکه از ایشان جدا باشد فافهم گفته
شده است که حارث همدانی داخل شد بامیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از شیعه
اصبغ بن نباته گفت منهم از جمله کسانی بودم که داخل شدند پس حارث معوج
راه میرفت و با صولجان خود زمین را میکاوید بجهت اینکه مریض بود علی علیه السلام
روی مبارک بسوی حارث کرد و او در نزد شاه مردان مقامی و منزلتی بود
فرمود یا حارث خودرا چگونه می یابی گفت یا امیر المؤمنین نال الدهر منی و افزود
بر من الم قلب و حرارت حسد را مخاصمه اصحاب تو بدر خانه تو علی علیه السلام
فرمود در چه چیز است خصومت اصحاب تو حارث گفت در شان تو و این صحبت
در ثوابت بعضی از ایشان مفرطند و غالی و بعضی از ایشان مقتصد هستند و
مبغض و بعضی مترددند و مرتاب شده اند که نمیدانند بیایند یا باز گردند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا اخا همدان همین سخن ترا کافیست بدرستی
بهترین شیعه من طایفه اوسط هستند که غالی بسوی ایشان رجوع میکند
و تالی بایشان لاحق میشود حارث گفت فداک ابی و امی چه شود که کشف کنی

ریب و دنس را از قلوب ما حضرت فرمود بس است ترا فانك امر ملبوس علیك
بدرستیکه دین خدا شناخته نمیشود بامردم بلکه شناخته میشود بعلامت حق
پس بشناس حق را و بشناس اهل حق را یا عمار بدرستیکه حق احسن الحدیث
و تکلم کننده با او جبار اعجاهد است و من تحقیق خبر میدهم ترا پس نوکرش دار
بعد از ان خبر ده او را بکسیکه او را عقل باشد از یاران خود آگاه باش که
من عبد الله هستم و برادر رسول خدایم و صدیق اول پیغمبر هستم که تصدیق
کردم رسول خدا را در حالتیکه آدم میانه روح و جسد بود بعد از ان من
صدیق اول آن جناب هستم در میان امت شما حقا پس ما ئیم اولون و
ما ئیم آخرون یا عمار آگاه باش که من خاصه رسول هستم و خالصه آنحضرتم
و صفی او و وصی او و ولی او صاحب سر و نجوای او هستم بمن داده شد فهم
کتاب و فصل الخطاب و علم قرون و اسباب و در نزد من ودیعه گذاشته
شده هزار مفتاح که میگشاید هر مفتاح هزار باب که از هر بابی راه هست
بهزار هزار عهد و موید شدم من و بااینکه فرموده مدد کرده شدم در شب
قدر بعطیه منقطع و نافله که واجب نبوده ند من و بدرستیکه من این عطیه را
مستقر و برقرار خواهم داشت و همچنین مستقر خواهد داشت کسیکه آنرا
حفظ کرده است از ذریه من مادامیکه برقرار است لیل و نهار تا اینکه وارث
شود خدا تعالی زمین را و هر کسیرا که بر زمین است و بشارت دهم ترا یا عمار
تا مرا بشناسی قسم بخدائی که دانه را شکافت و خلق کرد هر ذی روح را که ولی
من و عدو من در هر مکانی که هستند هر آینه میشناسند مرا در وقت مرگ

ودرنزد

و در نزد صراط و هنگام مقاسمه گفتم یا مولای مقاسمه چیست فرمود مقاسمه نار
است قسمت میکنم آنرا قسمت صحاح میگویم این ولی منست رها کن و این عدو
منست بگیر بعد از ان امیر المؤمنین علیه السلام دست حارث را گرفت و گفت یا حارث
گرفتم من دست ترا چنانچه گرفت رسول خدا دست مرا و با من گفت در وقتیکه
من شکایت میکردم از حاسدین قریش و از نفاق کنندگان با من یا علی چون
روز قیامت شود من میگیرم بحبل و یا بحجزه از صاحب عرش تعالی شانه
و تو میگیری بحجزه من یعنی کمربند من و ذریه تو میگیرند بحجزه تو و شیعه تو
میگیرند بحجزه ذریه تو پس چه خواهد کرد خدا تعالی با نبی خود و چه خواهد
کرد نبی با وصی خود و چه خواهد کرد وصی رسول الله با اهل بیت خود و چه
خواهد کرد اهل بیت با شیعه خود یا حارث خذها الیك قصیرة من طویلة
انت مع من احببت ولك ما اکتسبت وقال ما اکتسبت قالها ثلثا پس حارث
گفت که آن حضرت برخاست و میکشید ردای خود را در حالتیکه فرحناك
بود و صبر نمود بعد از این باکی ندارم از اینکه من ملاقات کنم مرگ را یا
مرگ ملاقات کند مرا گفت جمیل بن صالح که انشاد کرد بمن محمد حمیری شعر را
که از برای او بوده شعر قول علی لحارث عجب ۞ کم ثم اعجوبة له حملا ۞

یا حار همدان من یمت یرنی ۞	من مؤمن او منافق قبلا ۞
یعرفنی طرفه واعرفه ۞	بنعته واسمه وما فعلا ۞
وانت عند الصراط تعرفنی ۞	فلا تخف عثرة ولا زللا ۞
اسقیك من بارد علی ظمأ ۞	تخاله فی الحلاوة العسلا ۞

اقول للنار حين توقف للعرض ❊ دعيه لا تقربي الرجلا ❊
دعيه لا تقربيه ان له ❊ حبلا بحبل الوصي متصلا ❊

حاصل معنی این ابیات آنست که آنحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در حق صاحب
خود حارث همدانی گفته است پس عجیب و گفتا دیت بس غریب و مضمون قول
شاه مردان آنست که ای حارث همدان هر مؤمنی و منافقی که هست او در حال
مردن مرا خواهد دید و من در حال وفات او خود را باو مینمایم و او را باسم و
نسب و صفت میشناسم و کردار او را میدانم و او مرا در آنحال خواهد شناخت
و مؤمن در آن حالت از دیدن من شادان و خرم خواهند گردید و منافق از
دیدن من متألم خواهد گشت ای حارث تو مرا در وقت گذشتن از صراط
خواهی دید و مرا خواهی شناخت و من تو را از خبط و زلل و لغزش و واماندگی خواهم
رهانید و چون من حامی تو باشم تو را چه باک است پس باید که نترسی و دل
قوی داری و من تو را در حالت تشنگی آبی دهم که حلاوت آن آب حلاوت
عسل باشد و در حالتی که آتش دوزخ را به مردم عرض کنند من به آتش خطاب
کنم که تو از این شخص دور باش و نزدیک او مرو و ذیل که او از محبان وصی
مصطفی علی مرتضی است مصنف گوید که سید حمیری کیسانی مذهب
و برجعت ابوالقاسم محمد بن حنفیه قایل بود پس وقتی که امام همام جعفر
بن محمد الصادق علیهما السلام حق را باو شناسانید و اعتقاد بامامت اثنی عشر را در
قلبش جای دادند ترک کرد آن مذهبی را که داشت و رجوع کرد بسوی حق
حسین بن عون روایت کرده که من در مرض موت سید حمیری بعیادت او

رفتم و او را در حالت نزع یافتم جماعتی از همسایگان او که عثمانی بودند در نزد او
حاضر بودند و همین سید جمیل الوجه و گشاده پیشانی بود پس در روی او
نقطه سیاهی مثل سیاهی مداد ظاهر شد و اندک اندک زیاد گشت تا اینکه
تمامت روی او سیاه گردید شیعیانی که در آنجا حاضر بودند از این واقعه
اندوهناک شدند و ناصبیه فرح و سرور آشکار گشت و لب بشماتت
باز کردند ساعتی نگذشت که در روی او لمعه سفیدی ظاهر شد و اندک
اندک تزاید گشت تا تمامت روی او سفید و درخشان شد پس سید
تبسم کنان این ابیات انشاء کرد **شعر**

كذب الزاعمون ان عليا ❊ لن ينجي محبه من هنات ❊
قد وربي دخلت جنة عدن ❊ وعفا لي الاله عن سيئات ❊
فابشروا اليوم اولياء علي ❊ وتولوا عليا حتى الممات ❊
ثم من بعده تولوا بنيه ❊ واحدا بعد واحد بالصفات ❊

یعنی دروغ گفتند آن کسانی که میگویند علی بن ابیطالب علیه السلام دوستان
خود را شفاعت نمیکند و ایشان را از عقبات و عقوبات دستگیری نمینماید
و الله که من در جنات عدن داخل شدم و حق سبحانه و تعالی از گناهان من در
گذشت ای دوستان علی علیه السلام بشارت باد شما را که ولایت علی و دوستی
فرزندان و ائمه معصومین علیهم السلام صلوات الله علیهم اجمعین سبب نجات
شما خواهد گردید بعد از آن زبان بشهادت گشوده گفت اشهد ان لا اله
الا الله حقا حقا و اشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا و اشهد ان علیا امیر

امیرالمؤمنین حقا حقا پس از آن چشم بر هم گذاشت گویا روح او قبض شده بود و خاموش
گشت و فضل بن یسار از صادقین علیهما السلام روایت کرده که ایشان فرمودند
حرام علی روح یفارق جسده حتی یری الخمسة محمدا و علیا و فاطمة و حسنا و حسینا
بحیث که چشم او روشن شود پس منتشر شد این حدیث در میان مردم
حاضر شدند بجنازهٔ سید حمیری از عبدالله بن ثابت پسر بلال و ابی ذر
روایتست که گفت ابوذر این حدیث کرده در وصل و انقطاع او بسوی علی
و اهل بیت او علیه و علیهم السلام و گفت برسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم
یا نبی الله بدرستی من دوست میدارم اقوامی را ما نبلغ اعمالهم پس حضرت
فرمود یا اباذر المرء مع من احب و له ما اکتسب پس گفتم که بدرستی من دوست
میدارم خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول را فرمود بدرستی تو با کسی
خواهی بود که دوست میداری او را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در میان جمعی از اصحاب خود بود آنگاه جمعی از اصحاب گفتند که ما دوست
میداریم خدا و رسول خدا را و نگفتند اهل بیت رسول را آنحضرت در
غضب شد و فرمود ایها الناس خدا را دوست بدارید بجهة اینکه نعمت
بشما کرامت و مرا دوست بدارید بجهة اینکه خدا مرا دوست میدارد و
اهل بیت مرا دوست بدارید بجهة دوستی من قسم بآن خدائی که جان
من بدست او است هر گاه مردی قیام نماید بر سر پا در میان رکن و مقام
در حالتیکه صائم و راکع و ساجد باشد بعد از آن خدای عز و جل را ملاقات
کند با آنکه دوست نداشته اهل بیت مرا نفع نمی بخشد باو عبادات او گفتند

یا رسول الله کیستند اهل بیت تو یا گفتند کدام اهل بیت تو را یا رسول الله
فرمود از ایشان کسیکه دعوت مرا اجابت کرد و استقبال کرد بقبله من و
کیست که خدای تعالی او را از من و از لحم و دم من خلق کرد پس گفتند که ما
دوست میداریم خدای تعالی را و رسول خدا را و اهل بیت رسول خدا را آنگاه
حضرت فرمود بخ بخ پس شما از این صورت از ایشان هستید المرء مع من احب
و له ما اکتسب و از مفضل بن عمر از ابی عبدالله از پدر بزرگوارش امیر
المؤمنین روایت که حضرت شاه ولایت روزی در رحبه نشسته بودند و
مردم در اطراف آنحضرت مجتمع بودند پس مردی برخواسته بجانب آنحضرت آمد
و عرض کردند یا امیرالمؤمنین تو در مقامی هستی که خدای تعالی تو را در آن
مقام جا داده اما پدر تو در آتش معذبست حضرت فرمود ساکت شو خدا
بشکند دهان تو را قسم بخدائی که محمد صلی الله علیه و آله را بحق مبعوث کرده
که اگر شفاعت کند پدر من جمیع گناهکاران روی زمین را هر آئینه قبول می
فرماید خدای تعالی شفاعت او را آیا پدر من در آتش معذب میشود و حال
آنکه پسر او قسیم النار است بعد از آن گفت قسم بخدائی که محمد صلی الله علیه و آله
مبعوث کرده که بدرستی نور ابوطالب خاموش میکند انوار جمیع خلایق را
در روز قیامت مگر پنج نور را نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و
نور حسین و کسیکه اولاد منست از ائمه طاهرین بجهة اینکه نور ابوطالب
از نورها است که خلق کرده است آنرا خدای تعالی پیش از خلق آدم بدو
هزار سال و از زید بن علی علیه السلام از پدر بزرگوارش مرویست که بدرستی

حسین بن علی علیه السلام بنزد عمر بن خطاب آمد در حالتیکه او بر منبر بود در روز جمعه پس
فرمود بعمر که فرود آی از منبر پدر من عمر گریست بعد از آن گفت یا نجوی راست
میگوئی منبر منبر پدر تو است نه منبر پدر من علی علیه السلام فرمود بخدا قسم
این سخن از رای نگفتم عمر گفت یا ابا الحسن بخدا قسم راستی این بود که گفتم و
بر تو تهمت نه بستم بعد از آن از منبر نزول کرده دست علی علیه السلام را گرفت و
بر منبر بپهلوی خود بنشاند پس خطبه خواند برای مردم در حالتی که علی علیه السلام
با او بر منبر نشسته بود بعد از آن گفت ایها الناس شنیدم از رسول الله
پیغمبر شما صلی الله علیه و آله که میفرمود حفظ نمائید مرا در عترت من و
ذریه من پس هر کس حفظ کرد مرا در ایشان حفظ فرماید او را خدا تعالی
لعنت خدا بر کسی باد که اذیت کند مرا در ایشان آگاه باشید لعنت کند خدا
تعالی بر کسیکه مرا اذیت کند درباره ایشان سه مرتبه این کلام را فرموده
علی بن عیسی رحمه الله گوید که من مطالعه کردم موفقیات زبیر بن بکار
زبیری را در آنجا اخباری دیدم که گمان نداشتم او امثال آنها را روایت کند
بجهت مذهب خودش و بجهت آنکس که این کتاب را از برای او جمع کرده و کتاب را
باو نسبت داده و باسم او نام نهاده و او امیر موفق ابو احمد طلحه است ملقب
شد بالناصر وقتیکه فارغ شد از امر محمد بن علی صاحب الزنج ابن المتوکل اخ
المعتمد و ولی عهد که باو و لقب خطاب کرده می شد اللهم اصلح امر الناصر لدین
الله ابا احمد طلحه الموفق بالله ولی عهد المسلمین اخا امیر المؤمنین که در ثانی
۲۷۸
رجب سنه دویست و هفتاد و هشت وفات یافت و او جد دو برادرانش

غایت

غایت خرافت را از اهل بیت علیهم السلام داشتند لاسیما الموفق و المتوکل و هر باری
با صاحب زنج اگر چه از برای حفظ ملک بود اما همت ایشان بر عطا و لذا اقوی
گردان چنین بگه این خبر اظهار میکردند از انتساب باهل بیت علیهم السلام که می
گفت من ملوک هستم و نسب او را دعی دانسته اند دعی کسیست که نسبش
محل گفتگو باشد و پدرش معلوم نشود الحاصل اما قرینه بر دور نبودن آنست
از قرابت دری و مثبت باعث استیصال او نسبت دادن خودش بود بخانواده
عصمت و شرافت این حال کسیست که کتاب را از برای او جمع کرده و اما جمع کننده
کتاب یاقوت حموی حکایت کرده که زبیر بن بکار بن عبد الله کثیر العلم و
عزیز الفهم و اعلم ناس بود باخبار و انساب قریش در حجاز متولد گشت و در
آنجا نشو و نما نمود و در مکه وفات یافت و پدرش قاضی مکه بود و متوکل بعد از
پدر قضاوت باو داد و در حالتیکه قاضی مکه بود وفات یافت و او جوانمرد
و با مروت و صاحب عفت بود اگر چیزی روایت میکرد قطعا صحیحست و آنکه
حکم به اقدام مینمود بتصنیف کتاب باسم کسی که مذهب او مخالف باشد
با آن چیزها که در کتاب ذکر کرده و بهمین جهت آنچه که ابن بکار در موفقیات
نوشته صحیح و محل اعتماد خواهد بود زبیر بن بکار گفت که حدیث کرد مرا عم
من مصعب از جد من عبد الله بن مصعب که او گفت وکیل بود که ام الخلیفه
باشد با خصم خود نزد شریک عبد الله قاضی رفت چون وکیل انتساب بموسی
داشت با خصم خود درشتی میکرد و با او بی ترتیبی مینمود شریک باو گفت خود را
نگاهدار لا ام لک وکیل گفت آیا بمن میگوئی لا ام لک و حال آنکه من فرزند موسی

ستم پس شریک گفت یا غلام او را نیست کردن بزن غلام ده سیلی پشت
گردن او زد و کیل بسوی مونس باز گشت از آنچه که شریک با او کرده بود
شکایت بمونس نمود مونس به مهدی نوشت و شکایت از شریک نمود که با وکیل
من خلاف قاعده رفتار کرده پس مهدی شریک را معزول ساخت و چون
شریک پیش از این ماجرا بمهدی خلیفه داخل شده بود و مهدی با غلظت
با او سخن گفته بود و با او گفته بود که مثل تو نباید مباشر احکام مسلمین باشد
شریک گفت یا امیر المؤمنین از برای چه گفتی بجهت مخالفت کردن تو جماعت را
بجهت قائل شدن تو بامامت علی علیه السلام شریک گفت من دین را نیافته ام
مگر از جماعتی که تو مخالفت میکنی جماعتی که از آنها اخذ کرده ام من دین خود را
و اما امامت پس من امامی نشناسم مگر کتاب الله و سنت نبی را این دو امام
من هستند و اما آنچه که امیر المؤمنین فرمود که مثل من نباید مباشر احکام
مسلمین باشد این کاریست که شما کرده اید هر گاه خطا است واجبست شما
استغفار هر گاه صوابست واجبست که از این سخن امساک نمائید مهدی گفت
در حق علی بن ابیطالب علیه السلام چه میگوئی گفت آنرا میگویم که جد تو عباس و
عبدالله گفتند مهدی گفت ایشان چه گفتند گفت اما عباس پس او وفات کرده
در حالی که علی بن ابیطالب علیه السلام را افضل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
میدید و بود که کبرای اصحاب و مهاجرین در حوادث باو محتاج بودند و او باحدی
از مهاجرین محتاج نشد تا اینکه از دنیا بیرون رفت و اما عبدالله بن عباس در
خدمت علی علیه السلام بود و بشمشیر مقاتله میکرد و بحروب آن جناب حاضر شد

ودرجنگها

و در جنگها رئیس و قاید و مطاع بود هر گاه چنانچه امامت علی بن ابیطالب علیه السلام
بجور نمی شد اول کسیکه از وی میگذشت پدر تو بود بجهت علم او بدین خدا و فقه او
در احکام خدا آنگاه مهدی ساکت شد و شریک بیرون آمد و فاصله میان
این مجلس و عزل او نبود مگر هفته یا نحو آن و از رجال خود از حسن
بصری روایت کرده که گفت معویه چهار خصلت داشت که اگر نبود در معویه
مگر یکی از آنها هر آینه هلاک بود انتزاؤه علی هذه الامة بالسفهاء حتی ابتزها
امرها بغیر مشورة منهم و فیهم بقایا الصحابة و ذو الفضیلة و استخلافه ابنه یزید
سکیراً خمیراً یلبس الحریر و یضرب بالطنابیر و ادعاؤه زیاداً و قد قال
رسول الله صلی الله علیه و آله الولد للفراش و للعاهر الحجر و قتله حجر بن عدی و
اصحابه فیا ویله من حجر و اصحاب حجر مصنف گوید که این خبر اگرچه مقصود این
کتاب نبود ولی ساق الیه ما بیناه من امرنا بنابراین ذهبی روایت کرده از
رجال خود و گفت که مطرف بن مغیره گفت که من با پدرم مغیره بر معویه
نزول کردیم پس پدرم نزد معویه میرفت و با او گفتگو مینمود چون باز
میگشت عقل معویه را ذکر مینمود و از آنچه که از معویه دیده بود تعجب
میکرد تا اینکه شبی از نزد معویه باز آمد از عشا امساک کرد و من او را
غمگین دیدم ساعتی منتظر شدم و گمان کردم که چیزی روی داده و در عمل
ما چیزی حادث شده پس گفتم چه روی داده که تو را اندوهناک می بینم
گفت ای فرزند از نزد اخبث ناس آمده ام گفتم واقعه بیان کن گفت با معویه
خلوت کردم و گفتم با امیر المؤمنین تو بمراتب عالیه رسیده و پیر شده

هرگاه اظهار معدلت نمائی و بسط خیر کنی و نظر عطوفت بر برادران خود که از بنی
هاشم هستند بیندازی صله رحم خواهی نمود و زیان تو بمن هم رسید
بخدا قسم که امروز چیزی در دست ایشان نمانده که محل خوف باشد و قوت
ایشان بتر هی در جواب من گفت هیهات هیهات ابوبکر مالک امر شد و
عدالت نمود و کرد آنچه کرد پس بخدا قسم همینکه خود مرد اسمش از میان رفت
نامش از میان رفت بعد از آن عمر صاحب امر شد و بخشاید و ده سال سعیها
کرد همین که هلاک شد نامش هم هلاک شد بعد از آن عثمان متولی خلافت
گردید که مثل او مردی نبود و در علو نسب کسی مثل او نیابی کرد آنچه
کرد از سعی در اسلام همینکه هلاک شد اسمش از میان رفت و آنچه که باو
کرده بودند از میان رفت و اما بنی هاشم در هر روزی پنج نوبت بر در منارها
گفته میشود اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله بعد از آن
کدام عمل باقی میماند لا ام لک لا والله الا دفنا دفنا پس اگر نظر کنی بقول
معویه در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و عقیده آن خبیث را درباره
آن سلطان سریر رسالت آنگاه سهل مینماید در نزد تو کارهای او با علی
علیه السلام بجهة اینکه سابقاً بیان کردیم که حب علی علیه السلام فرع حب رسول الله صلی
الله علیه و آله است و فرع اقرار بنبوت فرع تصدیق آن حضرتست وان الجرح
ینفر بعد حین اذا کان البناء علی فساد و روایت کرده زبیر که بدرستی
ابن الزبیر بابن عباس گفت مقاتله کردی با ام المؤمنین و حواری رسول
خدا صلی الله علیه و آله و فتوی دادی بتزویج متعه ابن عباس گفت تو بودی که

وحال تو بیرون کردید عایشه را و حال آنکه بسبب ما ام المؤمنین نامیده شد
و ما بودیم از برای او بهترین فرزندان خدا تعالی تجاوز کند از تقصیر عایشه
و تو و پدر تو مقاتله کردید با علی بن ابیطالب علیه السلام پس هرگاه علی علیه السلام
مؤمن بوده شما بضلالت افتادید بسبب مقاتله که با مؤمنین کردید
و اگر کافر بود پس بتحقیق هلاک شدید بجهة فرار از زحف و اما تزویج متعه
پس ما آنرا حلال میدانیم که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال
میکرد آنرا و رخصت میداد در آن پس من هم فتوی دادم بآن و روایت کرده زبیر
از رجال خود از ابن عباس که گفت من در کوچهٔ از کوچهای مدینه با عمر بن
خطاب راه میرفتم که عمر بمن گفت یابن عباس کان من اینکه صاحب تو
مظلوم باشد فقلت فی نفسی والله لا یسبقنی بها پس گفتم یا امیر المؤمنین
رد کن ظلامه او را و دفع کن از او ظلم آنگاه دست خود را از دست من بیرون
کشید و برفت و آهسته آهسته سخن میگفت و خشمناک و مکدر بود و از
سخن من متغیر بود چون ساعتی بگذشت بایستاد من باو رسیدم پس
گفت یابن عباس کان من اینست که ایشانرا از حق خود منع نکردند مگر
اینکه حقیر شمردند ایشان را از سن با خرد گفتم بخدا سوگند این سخن بدتر از
اولیست پس باو گفتم بخدا قسم که او را خدا تعالی حقیر نشمرده در وقتیکه
امر کرد او را باینکه سوره برائت را از صاحب تو گرفت ابن عباس گفت
چون من این سخن را گفتم از من روی برگردانید و برفت علی بن عیسی عفی
الله عنه گفت که من ذکر کردم با این حدیث حدیثی را که مشابهست با او و نقل

کردم از کتاب عز الدین در تفسیر نهج البلاغه که او گفت نقل کرده ام از کتاب
تاریخ بغداد از ابن عباس مرویست که گفت داخل شدم بر عمر در اول خلافت
او در حالتی که صاعی از خرما در جلوی او در برابر او گذاشته بودند پس مرا بهمه
اکل بیش خود خواند پس بیش رفته دانه از آن خرما خوردم او خود بخوردن آن
مشغول گشت تا تمام شد بعد از آن انجه که در آنجا بود آب خورده و بر پشت
خوابید بروی مخده و شروع کرد بحمد خدا تعالی و مکرر حمد کرد خدای عز و جل را
بعد از آن گفت یا عبد الله از کجا آمدی گفتم از مسجد گفت در چه حالت
گذاشتی بنی عم خود را من گمان کردم که عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم او را
گذاشتم در حالتیکه با کودکان هم سال خود بازی میکرد گفت من او را نمی پرسیدم
مقصود من بزرگ شما اهل بیت است گفتم او را گذاشتم در حالتیکه با دلو آب می
کشید بنخلات خود و قرآن تلاوت مینمود پس گفت یا عبد الله بر تو باد دماء
بدن یعنی قربانی شتر هر گاه چیزی از من پنهان کنی آیا باقی مانده در نفس
او چیزی از امر خلافت یعنی باد در دل تمنای خلافت دارد گفتم بلی گفت
آیا اعتقاد او اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را از برای او
قرار داده گفتم بلی و من زیاد میکنم از برای تو که من سؤال کردم از پدر خود
از آنچه که علی علیه السلام ادعای کند آنرا پدرم گفت راست میگوید عمر گفت
تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر علی ابن ابیطالب علیه السلام چیزی
بود که میخواست اظهار کند چیزی را تا اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اراده فرمودند در مرض موت باینکه تصریح کند باسم او پس من منع کردم

اورا از این اراده از ترس و احتیاط بر اسلام قسم بکعبه که جمع نمیشوند برا و قریش
هرگز و اگر او متولی خلافت شود هر آینه نقض عهد مینماید برا و عرب از اطراف
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست که من دانسته ام آن چیزی را که در
دل و هست آنگاه ساکت شد و ابی الله الا امضاء ما حتم مصنف گوید که عمر
اشاره میکرد باین قول بان روزی که حضرت در آن روز فرمود آتونی بدواة
و کتف پس عمر گفت ان الرجل لیهجر روایت کرده زبیر از رجال خود که گفت داخل
شد محقن بن محقن بر معویه و گفت یا امیر المؤمنین آمدم بسوی تو از لئیم ترین
عرب و عاجز ترین عرب در سخن گفتن و اجبن عرب و ابخل عرب معویه گفت
با اخا تمیم کیست آنکه میگوئی محقن گفت او علی ابن ابیطالب است معویه گفت
با اهل الشام میشنوید که چه میگوید با در عراق شما پس مبادرت نمائید
که کدام یک از شما او را مهمان میکنید و اکرام مینماید پس وقتیکه مردم متفرق
شدند از نزد معویه گفت یا محقن چه گفتی محقن کلام را بعینه اعاده کرد
معویه گفت و یحک یا جاهل چگونه میشود علی ابن ابیطالب علیه السلام لئیم عرب
باشد و حال آنکه پدر او ابوطالب و جدش عبد المطلب و زوجه اش فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است و چگونه میشود که او ابخل عرب باشد
و حال آنکه بخدا قسم که هر گاه دو خانه باشد خانه از کاه و خانه از طلا هر آینه
انفاق میکند طلای خود را قبل از کاه و چگونه میشود او اجبن عرب و حال
آنکه قسم بخدا که دو گروه بیکدیگر ملاقات نکردند مگر اینکه او فارس و شجاع
و بطل آنها بوده و چگونه میشود او عاجز ترین عرب در سخن گفتن و حال آنکه

بخدا قسم کسی مثل او بلاغت را از برای قریش هویدا نکرد بخدا قسم اگر نبود
بعضی چیزها که من میدانم هر آینه کردن ترا میزدم و نمینا که با این گونه
سخنان تکلم مینمائی محقن گفت بخدا سوگند تو از من ستمکارتری زیرا از برای آنچه
مقاتله کردی با علی بن ابیطالب علیه السلام که اینست مقام و رتبه او معویه گفت
بجهة این خاتم که در انگشت منست تا اینکه رواج یابد با این امر محقن گفت
کافیست ترا همین خاتم بعوض غضب پروردگار و عذاب الیم خدا معویه
گفت نزد این محقن ولکن من میشناسم از خدا چیزی که تو جاهلی که خدا تعالی
میفرماید در حق وسعت کلّ شیء مصنف گوید که معویه شهادت داد از
فضل علی علیه السلام بچیزی که هرگاه بر آن امیدوار است مع هذا عصیان کرد با آن
جناب و خلاف نمود و بمقاتله آن حضرت برخواست و نصب عداوت با آن
حضرت نمود تا اینکه در میان او با آن حضرت الوف متعدده بقتل رسید
و در منابر سب و دشنام آن حضرت را رواج داد از روی تعصب و لکه از روی تجبر
و تکبر و وصیت کرد بسر خود که در آن شیوه مثل پدر خود مستمر باشد لهذا سنتی از
برای خود و از برای پیروان خود قرار داد تا اینکه خدا تعالی رفع این بدعت را
بدست عمر بن عبد العزیز قرار داد و او را بتحصیل این ثواب موفق گردانید
و هدایت کرد او را باین راه صواب و نجات داد او را از شدت عذاب و الیم عقاب
بعد از آن معویه کردانید ضد خود را و اعتماد خود را در این کارها با صواب
و نا شایست رحمت خدا قسم بجان خودم که رحمت خدا از برای محسنین است
ان رحمة الله قریب من المحسنین شعر حلوها یوم السقیفة اوزارا

نحف الجبال وهی تثقال ثم جاؤا من بعدها یستقیلون و هیهات عثرة لا تقال
روایت کرده زبیر از رجال خود و گفته که وارد شد ابن عباس بر معویه در حالتی
که ابن عباس در لباس خود را پوشیده و شأن خود را پست کرده بود بجهة
اینکه میدانست که معویه کراهت دارد از اینکه او اظهار شأن نماید در آن
هنگام خبر وفات جناب حسن بن علی علیهما السلام بمعویه رسید معویه سجده شکر
بجا آورد و اظهار سرور و بشاشت نمود و اذن داد مردم را بدخول مجلس و بعد از آن
اذن داد ابن عباس را بدخول پس داخل شد ابن عباس معویه او را بنزدیک خود
ابن عباس سجده او را بدانست پس معویه گفت آیا میدانی که چه روی داد
با اهل تو ابن عباس گفت نمیدانم معویه گفت بدان که ابو محمد وفات کرده رحمة
الله علیه فعظم الله اجرك ابن عباس گفت انا لله و انا الیه راجعون عند الله
نحتسب المصیبة برسول الله صلی الله علیه و آله و عند الله نحتسب المصیبة
بالحسن علیه السلام و بتحقیق سجده کردن ترا این خبر دادند و کان نیکم سجده
ترا مگر بجهة وفات حسن علیه السلام بخدا سوگند جسد آن جناب حفره ترا نمیبسته
نمیکند یعنی او را لحد ترا نمی کشاند و تو نیز خواهی مرد و رسید از اجل و عمر ترا
زیاد نمیکند چه بسیار مصایب را دچار شده ایم که بزرگتر از مصیبت حسن بوده
بعد از آن خدا تعالی جبران فرموده معویه گفت عمر امام حسن چه قدر بود
ابن عباس گفت شأن او بالاتر از این است که سوال او مجهول باشد معویه
گفت گویا اطفال صغیر از و مانده است ابن عباس گفت ما همه صغیر بودیم
بزرگ شده ایم معویه گفت تو بزرگ طایفه شدی ابن عباس گفت ما دامیکه

حسین بن علی علیهما السلام را خدای تعالی باقی گذاشته من بر آن نیستم بعد از آن ابن
عباس برخاست و اشک چشمش بر گونه اش جاری بود بعد از آن داخل
شد بر معویه در وقتیکه از امام حسن فارغ شده بود معویه با او گفت یا ابا العباس
آیا میدانی که در اهل تو چه حادث شده گفت نه معویه گفت اسامة بن زید
وفات کرد عظم الله اجرک ابن عباس گفت انا لله و انا الیه راجعون رحم الله
اسامه آنگاه از مجلس بیرون آمد بعد از چند روز اراده کرد که نزد معویه آید
با او موافقت یعنی مخاصمه نماید چون روز جمعه بود بجامع رفت و نماز را
در جامع بجا آورد مردم بر او جمع می شدند سؤال میکردند از حلال و حرام
و فقه و تفسیر و احوال جاهلیت و اسلام را و جواب میداد معویه احوال مردم را
جویا شد گفتند مردم با ابن عباس مشغولند هرگاه بخواهد که صد هزار مرد
با او شمشیر بزنند پیش از آنکه شب بشود هر آینه خواهد کرد معویه گفت
ما اظلم از و هستیم او را حبس کردیم از اهل خودش و منع کرده ایم او را ازغات
خودش و حبس برآنه احبه و خویشاوندانش را باو داده ایم بروید او را دعوت
نماید پس حاجب رفت و او را بخواند ابن عباس گفت که ما بنی عبد مناف
هستیم چون وقت نماز در رسید بر نخیزیم تا اینکه بگذاریم ان شاء الله نماز بجای
آوردم و نزد معویه می آیم پس نماز بجا آورد و نزد معویه آمد معویه گفت حاجت
خود را بگو ابن عباس حاجتی نخواست مگر اینکه معویه دعا کرد حاجب او را گفت
قسم میدهم تو را وقتیکه داخل بیت المال بشوی بگیر از بیت المال هر آنچه که می
خواهی مقصود معویه این بود که با اهل شام معلوم نماید میل ابن عباس را

بسوی دنیا ابن عباس مقصود او را دانست در جواب گفت بیت المال نزد تو است
و نه مرا هرگاه اذن میدهی که بخورم حق او را بجا میکنم معویه گفت قسم میدهم
ترا که داخل بشوی به بیت المال و اخذ کنی ما یحتاج خود را پس ابن عباس داخل
بیت المال شد برنس خز احمری را که می گفتند مال امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام است برداشت فی الحال بیرون آمد و بمعویه گفت یا امیر المؤمنین مرا یک
حاجت باقی مانده معویه گفت چیست آن حاجت ابن عباس گفت تو خود فضل
علی ابن ابیطالب علیه السلام و سابقه و قرابت او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله
می شناسی و همین قدر که او مرده است تو را کافیست دوست میدارم
من که امرا در بالای منابر شما دشنام نگویند و سب نکنند معویه گفت هیهات
هیهات یا ابن عباس این امر نیست آیا چنین و چنان نکرده و شمرد آنچه که
میان او و علی علیه السلام واقع شده بود ابن عباس گفت یا معویه اولی لک و
الموعد القیامة این کلمه تهدید و وعید است اصمعی گفته یعنی نزدیک شد بتو هلاک
تو و موعد قیامت است و لکل نبأ مستقر و سوف تعلمون پس روی بدینه
کرد و روانه شد روایت کرده اند بعضی از رجال خود از ابن عباس که معویه روزی
با ابن عباس و بنی هاشم کرده گفت بدرستی که شما اراده میکنید که خلافت را
صاحب بشوید چنانچه نبوت را مالک شدید و این دو منصب از برای یکنفر
جمع نمیشود و حجتی که شما اقامه میکنید شبهه ایست که بر مردم وارد می آورید می
گوئید که ما اهل بیت پیغمبر هستیم چرا باید غیر از ما دیگری خلیفه پیغمبر باشد
و این سخن شبهه است بحق که از برای مردم شبهه وارد میکنید اما خلافت از رسالت

که در قبایل قریش بارضای عامه و شورای خاصه منقلب میشود مردم هیچ وقت
نکفتند که کاش بنی هاشم متولی سلطنت باشند و هیچ نکویند که اگر بنی هاشم
بما والی باشند خیر دنیا و آخرت خواهد بود و همچنین هیچ وقتی نشد که
مردم بعنیان شما کسی اجتماع کنند و در آن حالت یاد کنند شما را و تمنی
باشند و بکویند کاش با ایشان بودیم و اما آنچه که شما اعتقاد کرده اید
که شما را پادشاهی هست هاشمی که نام او مهدی قایمست مهدی عیسی
بن مریمست و این امر در دست ماهست تا اینکه با مسلیم نمایم قسم بجان
خودم که اگر شما بر ما مسلط باشید و مالک ما شوید هر آئینه ریح عاد و
صاعقهٔ ثمود ابرای قوم هلاک کننده تر از شما نیست بعد از آن ساکت شد
ابن عباس با و کفت اما قول تو که ما مستحق خلافت پیغمبر هستیم بلی و لکن
ما را کفتی که مستحق خلافت نیستید چرا و بچه دلیل و اما قول تو که حجت ما
شبهه است پس بخدا قسم که حجت ما از آفتاب روشنتر و از نور دقتر ابود
است و بد رستی تو میدانی این را و لکن تو را بخشم آورده کشتن ما بر ادر
و جد تو را پس تو کریه مکن با رواح اهل دوزخ و خشمناک مشو از برای کسانیکه
شرک آنها خون تو را مباح کرد این و اما سلطنت که مردم جمع شدند بر ما فاخر بود
منا اعظم ما هو فینا منهم و یعنی آنچه که خلق از فیوضات ما محروم شده اند اعظم است
از آنچه که ما از یاری ایشان محروم شده ایم و اما قول تو که ما زعم کرده ایم با اینکه ما را
ملکی هست مهدی نام پس زعم در کتاب خدا مشرکست خدا تعالی میفرماید زعم
الذین کفروا ان لن یبعثوا و همه شهادت میدهند بر اینکه ما را ملکی هست اگر

چنانچه باقی نماند از دنیا مکر یک روز هر آئینه مبعوث میکند او را خدا عز و جل
از برای امر خود از ما کسی که مملوک کرداند زمین را از عدل و قسط چنانچه
پر شده باشد از جور و ظلم مالک نمیشوید شما یک روز مکر اینکه مالک میشویم
ما دو روز و مالک نمیشوید شما یک ماه مکر اینکه مالک میشویم ما دو ماه و مالک
نمیشوید شما یکسال مکر اینکه مالک میشویم ما دو سال و اما قول تو که مهدی
عیسی بن مریمست بدرستیکه عیسی نازل میشود بر دجال پس وقتیکه دجال
او را می بیند کداخته میشود چنانچه پیه کداخته میشود و اما ای که از ما خواهد آمد
عیسی علیه السلام در خلف او نماز میکند و لو شنیدی و اما ریح عاد و صاعقهٔ ثمود
فانهما کانا عذابا و ملککنا و الحمد لله رحمت پس آنها عذاب الهی هستند حمد مر خدا را
که ما رحمتی ما مالک شده ایم زبیر روایت کرده که معویه حج نمود و با ابن عباس در
مجلسی ملاقات کرد ابن عباس از او اعراض نمود معویه کفت از چه جهت اعراض
میکنی از من بخدا قسم تو میدانی که بدرستی من از تو و پسر عمو سزاوارترم بخلافت
ابن عباس کفت بکدام جهت سزاوارتری از برای انکه او مسلم بود و تو کافر
معویه کفت نه و لکن ابن عم من عثمان کشته شده مظلوم ابن عباس کفت عمر
نیز مظلوم کشته شد معویه کفت بدرستیکه عمر را کافر بقتل رسانید و عثمان را
مسلمون کشتند ابن عباس کفت این باطل کننده تر است حجت تو را پس ساکت
کرد معویه را زبیر روایت کرد از رجال خود از عمار بن یاسر که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود وصیت میکنم من بکسیکه ایمان آورده و تصدیق کرده
بولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام باینکه هر کس علی را دوست داشت مرا دوست داشته

پس هر کس که مرا دوست داشت خدا او را دوست داشته و من احبّه فقد احبّنی و
من احبّنی فقد احبّ الله لا ریب مصنف گوید که تا هست قایل بگوید
که این اخبار آحاد است و محل اعتماد نیستند و در اثبات مطلوب باینها استتمام
نتوان کرد جواب میگوییم که ما معاشر شیعه آن چیکه از فضایل حضرت شاه ولایت
پناه نقل میکنیم از اصحاب خودمان نقل میکنیم و باجماع اصحاب اعتماد مینماییم
و امام معصوم علیه السلام در آن اجماع است ما را حاجتی باحادیث شما و تواتر شما
نیست شما که عمل باخبار آحاد می کنید فدونکم الی العمل بها جواب دیگر اینست
که از مجموع این اخبار تواتر معنوی حاصل میشود مثل اینکه ما وقتیکه بشنویم
کسی در دربار ملک مقام بلندی رسید بعد از آن بار رسید که ملک در حق او
زیاد میکند احسان را و باز هر روز از جهات مختلفه بشنویم که او را ملک بخود
مخصوص کرده است و باقسام مدید انعام با او نموده پس ما از جمله این اخبار
استفاده میکنیم که آن شخص در نزد ملک مکان مکینی و محل عظیمی دارد پس
همچنین است حال در این اخبار چون میل کردیم که بهمین قدر اختصار
کنیم لهذا شروع مینماییم بذکر قتل آنجناب صلوات الله علیه و ختم میکنیم
مجلد اول را باهمین و ما توفیقی الا بالله فی ذکر قتله و مدة خلافته
و ذکر عدد اولاده علیه السلام ابو المؤید خوارزمی در کتاب مناقب گفته
که بدرستی علی علیه السلام مرضی و بیمار شد راوی گفت که من با سلمان سرح
سلونی گفتم که یا امیرالمؤمنین ما از این مرض بر تو میترسیم آن حضرت
فرمود بخدا قسم که مرا خوف بر نفس خود نیست بجهت اینکه من از رسول صادق

مصدق

مصدق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود یا علی تخضب هذه من هذه
هیهنا و اشاره بیکی از دو صدغ آن جناب کرد فیسیل دمها حتی تخضب لحیتک
و یکون صاحبها اشقیها کان عاقر الناقة اشقی ثمود یعنی اشقای امت است
اسمعیل بن راشد گفت حدیث با ابن راشد لعنه الله و اصحاب آن خبیث اخبث
که عبد الرحمن بن ملجم و البرک بن عبد الله التمیمی و عمرو بن بکیر التمیمی جمع شدند
بمکه پس ذکر کردند امر مردم را و عیب گفتند بعلی علیه السلام بعد از آن ذکر کردند
اهل نهروان را و ترحم کردند بر اهل نهروان و گفتند بخدا قسم ما بعد از آنها
زندگان نمیخواهیم و گفتند برادران ما که دعوت کنندگان مردم بودند
بعبادت پروردگار خودشان و از برای خدا از ملامت گوی خایف
نبودند پس اگر نفسهای خود را بفروشیم و بائمه ضلال مکافات دهیم
و خون ایشان را طلب نماییم راحت خواهیم کرد از ایشان بلاد را و خون خواهی برادران
خود را از ایشان خواهیم نمود پس ابن ملجم لعین که از اهل مصر بود گفت من کفایت
میکنم شما را در خصوص علی بن ابیطالب و برک بن عبد الله گفت من کافی هستم
شما را از برای معویة بن ابی سفیان و عمرو بن بکیر التمیمی گفت من هم کافی هستم
از برای عمرو عاص پس باهم تعاهد کردند و میثاق بستند که نکص نکنند
و نکول ننمایند هر کس از برای آنکه میرود یا اینکه او را بکشد یا خود بمیرد پس
اسیاف خود را مسموم کردند و نوزدهم رمضان را با یکدیگر وعده گذاشتند
که هر یکی از این سه نفر برساند خود را بآنکه توجه بسوی او نموده پس هر یکی از آنها
روی بشهری کرد که صاحبش در آنجا بود اما ابن ملجم مرادی لعنه الله بکوفه رفت

وخود را پنهان میداشت از ترس اینکه مبادا بدون یابد امراو روزی یاران خود را که از
تیم الرباب بودند ملاقات کرد و علی علیه السلام جمعی را از ایشان در نهروان کشته بود
ایشان کشتگان خود را ذکر کردند و همان روز نیز زنی از آن طایفه که نام او
قطام بود ملاقات کرد و علی علیه السلام پدر و برادران آن ملعونه را کشته بود و
آن ملعونه بسیار جمیله بود وقتی که ابن ملجم لعین او را دید مفتون جمالش گشته
عقلش زایل گردید و فراموش کرد آن کاری که بجهت آن آمده بود آنگاه آن خبیثه را
خواستگاری نمود قطام گفت من در حباله نکاح تو نمیشوم مگر وقتی که درد مرا علاج
کنی و اندوه از دل من ببری ابن ملجم گفت چه میخواهی قطام گفت سه هزار دینار
و یک عبد و یک کنیز و قتل علی ابن ابیطالب علیه السلام ابن ملجم گفت غلام و کنیز
و دراهم همه توانم اما قتل علی را نه پندارم که درک توانی کرد و لکن من یک ضربت
باو میزنم قطام گفت که از تو خواهش میکنم که او را غافل کنی اگر چنانچه او را
کشتی از نفس خود و نفس من منتفع خواهی شد و اگر هلاک شدی پس
ثواب و اجری که در نزد خدا تعالی خواهی داشت از برای تو بهتر و دائمی تر است
از زینت دنیا و اهل دنیا ابن ملجم گفت بخدا قسم که من از مصر بیرون نیامدم مگر
بجهت قتل علی ابن ابیطالب قطام گفت وقتیکه اراده این کار کنی من از برای تو
کسی را طلب میکنم که پشت تو باو محکم باشد و او ترا در این امر مساعدت
کند پس فرستاد بسوی مردی از اهل خود از قبیله تیم الرباب که او را وردان
میگفتند با او تکلم کرد آن مرد اجابت کرد و ابن ملجم مردی از طایفه اشجع
آورد که او را شبیب بن بجره می گفتند ابن ملجم باو گفت آیا میل داری که شرف

دنیا و آخرت است شبیب گفت چه کار است ابن ملجم گفت قتل علی بن ابیطالب علیه السلام
شبیب گفت ثکلتک امک هر آینه امر فظیعی و شیئی منکر عظیمی تکلیف کردی
چگونه قادر میشوی بر این کار ابن ملجم گفت در مسجد کمین میکنیم وقتیکه بنماز
صبح میآید هجوم آورده آن جناب را بقتل میرسانیم هرگاه نجات یافتیم تشفی
قلب حاصل کرده ایم و اداء خونخواهی نموده ایم هرگاه چنانچه کشته شدیم
ثواب آخروی بهتر از زخارف دنیا است شبیب گفت ویحک هرگاه غیر علی میشد
این تکلیف بر من آسان بود و تو بتحقیق میشناسی محنا و را در اسلام و صدمی
سابقه او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله من هرگز بقتل او اقدام نخواهم
کرد ابن ملجم گفت آیا نمیدانی تو که او اهل نهروان را کشته و بندگان نیک خدا را
هلاک نموده گفت میدانم ابن ملجم گفت ما نیز او را بعوض کشتگان خود میکشیم
و خون برادران را درک مینمائیم شبیب قول او را قبول کرده آن سه نفر آمدند
تا اینکه داخل قطام شدند در حالتیکه آن لعینه در مسجد اعظم معتکف بود
پس باو گفتند که رای ما متفق شد بقتل علی علیه السلام قطام گفت وقتی که
اراده کردید این کار را نزد من آئید بعد از آن ایشان در شب جمعه که علی علیه السلام
در صبح آن بقتل رسید عود کردند ابن ملجم گفت امشب شبی است که آن دو
رفیق من وعده کرده اند که هر یکی صاحب خود را بکشد پس شمشیرها را کشیده
در مقابل سده که علی علیه السلام از آنجا خارج می شد نشستند وقتی که علی علیه السلام
بیرون آمد شبیب وی بآن حضرت آورده شمشیر بآن جناب بینداخت
شمشیرش بچوب در یا بطاق برخورد و ابن ملجم ملعون آن جناب را زد و وردان

فی الفور فرار کرده بمنزل خود داخل شد مردی از بنی امیه بر در وی آمد و خبر
برهنه در دست او بدید از او سؤال کرد و او را بشناخت پس او را بقتل
رسانید و اما شبیب از باب کنده بیرون رفت مردی از حضرموت شبیب را
دید که شمشیر در دست اوست او را بگرفت و شمشیر از دستش بستد پس وقتی
که دید مردم را طلب شبیب می‌آیند در حالتی که سیف شبیب در دست او
بخود بترسید شبیب را رها کرده خود داخل میان جمعیت شد پس مردم هجوم
آوردند بر ابن ملجم لعنه الله آن ملعون را گرفتند آنگاه مردی از همدان هجوم
آورده شمشیری بر پای او زده او را بر زمین افکند و علی علیه السلام با کلفت و
مشقت نماز صبح را با مردم بجای آورده و فرمود آن مرد را نزد من آورید
ابن ملجم را بخدمت آن حضرت آوردند فرمود یا عدو الله آیا احسان نکرده بودم
بتو گفت بلی پس فرمود ترا چه بر این کار بداشت گفت من این شمشیر را چهل
روز تند کردم و از خدا مسئلت نمودم که کشته شود با این شمشیر بدترین خلق خدا
علی علیه السلام فرمود من نمی‌بینم ترا مگر مقتول با این شمشیر و نمی‌بینم ترا مگر
شر خلق خدای عز و جل از محمد بن حنیفه مرویست که گفت بخدا قسم من همان شب
نماز میکردم با جمع کثیری از مردان آن شهر در قرب همان سده از اول شب
تا آخر ناگاه علی علیه السلام بصلوة غداة بیرون آمد و ندا کرد ایها الناس الصلوة
الصلوة پس من نظر کردم برق سیوف و می‌شنیدم که الحکم لله لا لک یا علی
و لا لاصحابک پس دیدم شمشیری بعد از آن دیدم ثانیا شمشیری و شنیدم
علی علیه السلام میفرمود لا یفوتنکم الرجل مردم از هر طرف بر او هجوم

آوردند اندکی گذشت که او را گرفتند و نزد علی علیه السلام آوردند من هم داخل شدم
شنیدم علی علیه السلام میفرمود النفس بالنفس پس هرگاه من مردم او را بکشید
بدان سان که او مرا کشته هرگاه چنانچه زنده ماندم در حق او خواهم کرد آنچه
رای منست آنگاه مردم با ناله و اندوه بحسن بن علی علیهما السلام داخل شدند و
ابن ملجم دست بسته در برابر آن حضرت بود پس ام کلثوم دختر علی علیه السلام
ندا کرد که یا عدو الله بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام باکی ندارد و خدای
تعالی ترا خوار و ذلیل خواهد نمود ابن ملجم لعین گفت در این هنگام گریه
تو سودی ندارد بخدا قسم که من این شمشیر را بهزار دینار خریده ام و بهزار
مسمومش کرده ام هرگاه این ضربت بجمیع اهل شهر واقع می‌شد یکتن
از ایشان زنده نمی‌ماند آنگاه علی علیه السلام حسنین را بخواست و فرمود اوصیکما
بتقوی الله طلب نکنید دنیا را هر چند که او طلب کند شما را و گریه نکنید از برای چیزی
از دنیا که از شما فوت شود و حق را بگوئید و بیتیم رحم نمائید و از برای ظالم
خصم باشید و از برای مظلوم ناصر باشید و آنچه که در کتاب خداست بآن
عمل نمائید در راه خدا از لومة لائم اندیشه نکنید بعد از آن سوی محمد بن حنفیه
نظر کرد و فرمود آیا حفظ نمودی آنچه را که وصیت کردم ببرادران تو فرمود
نعم فرمود ترا نیز بمثل آن وصیت میکنم و وصیت میکنم ترا بتوقیر برادرانت
بجهت حق عظیمی که ایشان بر تو دارند هیچ کاری بی‌رضای ایشان مکن بعد از آن
بحسنین فرمود که او را بشما میسپارم که بدرستی او برادر شما و پسر پدر شماست
و بتحقیق دانسته اید شما که پدر شما او را دوست میداشت و بحسن علیه السلام

فرمود یا بنی وصیت میکنم ترا بتقوی الله و اقامه صلوة در وقت و ادا زکوة در
محل پس بدرستی که صلوة نیست مگر با طهور و صلوة قبول نمیشود از مانع
زکوة و وصیت میکنم بعفو ذنب و کظم غیظ و صله ارحام و حلم از جاهل و
تفقه در دین و طمانینه در امور و حفظ قرآن و حسن جوار و امر بمعروف و نهی
از منکر و اجتناب از فواحش پس وقتیکه محتضر شد آن جناب بد نیکو نمود
وصیت او چنین بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی به علی بن ابیطالب
اوصی انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه
و آله عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و
لو کره المشرکون ثم ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین
لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المؤمنین ثم اوصیک یا حسن و جمیع
ولدی و اهلی و من بلغه کتاب بتقوی الله ربکم و لا تموتن الا و انتم
مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا فانی سمعت ابا القاسم
صلی الله علیه و آله یقول ان صلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة و الصیام
و انظروا الی ذوی ارحامکم فصلوهم یهون الله علیکم الحساب و الله الله
فی الایتام و لا تغبروا افواههم و لا تضیعن بحضرتکم انظر الی قوله علیه السلام لا
تغبروا افواههم و اعجب من حسن هذه الکنایة فانه علیه السلام اراد ان لا
تجیعوا هم فتغبر افواههم فاکتفی بذلک عن التصریح بذکر الجوع و کل اقواله
و افعاله علیه السلام عجب و الله الله فی جیرانکم فانهم وصیة نبیکم صلی الله علیه
و آله ما زال یوصی بهم حتی ظننت انه سیورثهم و الله الله فی القرآن فلا یسبقکم

بالعمل به غیرکم و الله الله فی الصلوة فانها عمود دینکم و الله الله فی بیت
ربکم فلا تخلوه ما بقیتم و الله الله فی شهر رمضان فانه صیام جنة من النار
و الله الله فی الجهاد فی سبیل الله باموالکم و انفسکم و الله الله فی الزکوة
فانها تطفی غضب الرب و الله الله فی ذریة نبیکم فلا تظلموا بین ظهرانیکم
و الله الله فی اصحاب نبیکم فان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی بهم
و الله الله فی الفقراء و المساکین فاشرکوهم فی معایشکم و الله الله فی ما
ملکت ایمانکم فان ما تکلم به النبی صلی الله علیه و آله اوصیکم بالضعیفین
نسائکم و ما ملکت ایمانکم الصلوة الصلوة لا تخافن فی الله لومة لائم
یکفیکم من اراد کم و بغی علیکم و قولوا للناس حسنا کما امرکم الله و لا تترکوا
الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیتولی الامر شرارکم ثم تدعون فلا
یستجاب لکم و علیکم بالتواصل و التباذل و ایاکم و التقاطع و التفرق
و تعاونوا علی البر و التقوی و اتقوا الله ان الله شدید العقاب حفظکم
الله من اهل بیت و حفظ فیکم نبیکم استودعکم الله و اقرء علیکم السلام
و رحمة الله و برکاته و نطق نیکو نمی کرد بلا اله الا الله تا اینکه روح پاکش
قبض کردید در شهر رمضان و حسنین و عبدالله بن جعفر آن جناب را
غسل دادند و در سه پارچه کفن نمودند که در آنها قمیص نبود و تکبیر گفت
بر آن حضرت حسن علیه السلام پنج تکبیر و آنجناب صلوات الله علیه فرمود
جناب حسن را از مثله و فرمود یا بنی عبد المطلب خوض نکنید در دماء مسلمین
باینکه امیر المؤمنین کشته شده آگاه باشید که از برای من کشته نمیشود مگر

قاتل من یا حسن پس تو نظر کن اگر من مردم با این ضربت تو بزن او را یک ضربت
و این ملعون را مثله مکن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می
فرمود ایاکم والمثلة ولو بالکلب العقور پس وقتیکه وفات کرد آنجناب
علیه السلام حسن علیه السلام بسوی آن لعین فرستاده او را حاضر کرد و بکشت
مردم او را در حصیر پیچیده سوزانیدند و ابن ملجم لعنه الله قبل از آنکه
کشته شود بحسن بن علی علیهما السلام پیغام داد که بخدا قسم من هیچ عهدی با خدا
نکردم مگر اینکه وفا کردم بعهد خود و من عهد کرده ام با خدا که بکشم علی
و معویه را یا اینکه بمیرم پس هر گاه تو بخواهی رها کن مرا تا بکشم او را اگر
کشتم او را و باقی ماندم بیایم نزد تو و بگذارم دست خود را در دست تو جناب
حسن علیه السلام فرمود نه بخدا سوگند مگر اینکه آتش را معاینه ببینی چاره
نیست بعد از آن تقدم فرموده او را بقتل رسانید مؤید در مناقب
خود ذکر کرده که علی علیه السلام بام کلثوم گفته یا بنیه من خود را چنان می بینم
که صحبت من با شما قلیل زمانی خواهد بود ام کلثوم گفت یا ابتاه برای چه
حضرت فرمود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوش در خواب
دیدم و آن جناب غبار از روی من با دست مبارک پاک میکرد و بمن میفرمود
یا علی لا علیک قضیت ما علیک ام کلثوم گفت چون سه روز گذشت بآن
حضرت ضربت رسید ام کلثوم فریاد وا ابتاه برآورد حضرت شاه ولایت
گفت ای دختر جزع مکن که بدرستی من پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب
دیدم که اشاره میکرد بمن با دست خود یا علی هلم فان ما عندنا هو خیر لک

مفید در ارشاد گفته است وقتیکه آن حضرت بجناب ولایتمآب رسید
فرمود با اصحاب من چه کردید او را از طعام من طعام دهید و از شراب من
سیرابش کنید اگر من زنده ماندم حق بحق خود اولی هستم و اگر مردم او را یک
ضربت بزنید و زیاد نکنید بر یک ضربت بعد از آن وصیت کرد حسن را که کفن
گران بها از برای من ابتیاع مکن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
میفرمود لا تغالوا فی الکفن و امشوا بین المشیین فان کان خیرا عجلتموه و ان کان
شرا القیتموه عن اکتافکم و از زهریست که گفت عبد الملک بن مروان با من
گفت تو کدام یکی هستی اگر حدیث کنی بمن که چه بود علامت روز قتل علی علیه السلام
گفت یا امیر المؤمنین در بیت المقدس سنگی از جای خود برداشته نشد مگر
اینکه در زیر او خون تازه میجوشید عبد الملک گفت من و تو هر دو از این
حدیث غریب هستیم و زهری گفت که ابو القاسم الحسن بن محمد المعروف
بابن البرقا گفت در مسجد الحرام بودم دیدم مردم اجتماع نموده اند در اطراف
مقام ابراهیم پس من گفتم چه واقع شده گفتند راهبی بشرف اسلام مشرف
گشته من نزدیک رفتم شیخ کبیری را دیدم که جبه صوف در بر و قلنسوه
صوف بر سر دارد مردیست عظیم الخلقة او نشسته بود و بسوی دریا
نظر میکرد ناگاه طایری دیدم مثل کرکس که بروی سنگی در کنار
دریا فرود آمد و در آنجا قی کرد و ربع انسان بیرون انداخت بعد از آن
پرواز کرد من تفقد کردم آن طایر را پس عود کرد و ربع دیگر انسان را
قی کرد و همچنین بود تا باقی انسان را قی کرد بعد از آن پرواز نمود پس آن

چهار ربع بیکدیگر نزدیک شدند مردی تام الاعضا با پای خواست و
من حیران و متعجب بودم که باز طایر فرود آمد چنگالی بان مرد زد ربع او را
کرفته پرواز نمود و باسه ربع دیگر همین کار را کرد و من بفکرت فرو رفتم
و حسرت میخوردم از اینکه سؤال نکردم که تو کیستی پس من چشم بآن سنک
دوخته متفکر بودم تا اینکه دیدم طیر باز آمد و کرد آنچه که پیش کرده بود
آنگاه چهار ربع ملتئم کشته مردی شدند پس من از دیر فرود آمدم
نزدیک آن مرد رفتم در برابر او ایستادم و از او سؤال کردم که تو کیستی
جواب نداد گفتم بحق آن خدائی که ترا خلق کرده بگو تو کیستی گفت من ابن
ملجم لعین هستم من باو گفتم چه کرده گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام را کشته ام
که موکل شده است بر من این طایر و میکشد مرا بهمین طور و هر روز عذابست
خبر من در این سخن بود که طایر فرود آمد و ربع او را کرفت و پرواز نمود
و من جویا شدم که کیست علی ابن ابیطالب علیه السلام گفتند ابن عم رسول الله
است صلی الله علیه و آله است پس من اسلام آوردم مصنف کوید که من
بعض الفاظ این قصه را مختصر کردم و معنی آنها را ثبت نمودم و همین
مناسبت با قول نبی صلی الله علیه و آله در وقتیکه سؤال کردند از او
که من اشقی الناس قال عاقر الناقة و صاحبک علی علیه السلام یا یخضب هذه از
عثمان بن مغیره مرویست که گفت وقتی که داخل شد شهر رمضان علی علیه السلام
شبی در نزد حسن و شبی در نزد حسین و شبی در نزد ابن عباس تعشی می
فرمود و از سه لقمه زیادتر نمیخورد و میفرمود امر الهی میرسد در حالتیکه شکم

من

من خالی باشد بدرستیکه حیات من یکشب یا دو شب است پس در آخر همان
شب آن حضرت را ضربت زدند و از ابی بکر بن ابی شیبه مرویست که گفت
علی بن ابیطالب علیه السلام بچهل سال مباشر امر خلافت شد و در سال چهلم هجرت
وفات یافت در حالتیکه شصت و سه سال داشت کفته شده است در روز
جمعه بیست و یکم شهر رمضان المبارک ضربت رسید و در روز یکشنبه وفات
نمود و در کوفه مدفون کردید از جابر مرویست که گفت من حاضر بودم
که مرادی ملعون خدمت حضرت شاه ولایت آمد و حاجتی از آن حضرت
درخواست نمود جناب ولایتمآب حاجت او را برآورد بعد از آن فرمود

عذیری من خلیل من مراد * ارید حیاته و یرید قتلی *

فخر خوارزم این چنین ایراد کرده و آن چیکه ما میدانیم

ارید حیاته و یرید قتلی * عذیری من خلیل من مراد *

بعد از آن حضرت شاه ولایت و سلطان سریر سلونی فرمود بخدا قسم این
قاتل منست گفتند یا امیر المؤمنین چرا پس نمیکشی او را فرمود اگر من او را بکشم
که مرا میکشد بعد از آن فرمود شعر اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیک
و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیک * یعنی ای نفس از برای مرک میان در بند
که مرک بتو خواهد رسید و چون مرک بمنزل تو نزول کند از او ترسان و
هراسان مباش اسمعیل بن عبد الرحمن گفت که عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله
زنی از طایفه خوارج از تیم الرباب عاشق شد که نام آن خبیثه قطام بود ابن ملجم
او را بعقد در آورد و صداق قرار داد سه هزار درهم و قتل علی بن ابیطالب علیه السلام

و در این ماجری فرزدق گفته **شعر** دلا ار مصر سافرا ذو سماحة * کمهر قطام من فصیح و اعجم

ثلاثة آلاف و عبد و قینة * و ضرب علی بالحسام المسمم
فلا مهر اغلی من علی و ان غلا * و لا فتک الا دون فتک ابن ملجم

و این ابیات بخاطرم آمد قول قائل **شعر** فلا عزو فالاشراف قد غشیت بها * ذئاب الاعادی من فصیح و اعجم * لحربة وحشی سقت حمزة الردی * و حتف علی من حسام ابن ملجم
و ذکر کرده است شیخ کمال الدین بن طلحه در کتاب مناقب و ذکر کرده است شیخ کمال
الدین بن طلحه در کتاب مناقب و گفته است که قول در ولادت و بیان وفات
علی علیه السلام سابقا گذشت وقتیکه مبدء عمر آن جناب مضبوط باشد که آن طرف
اولست و آخر عمر آن حضرت مضبوط باشد که آن طرف ثانیست مستلزم میشود
ظهور مقدار مدت عمر آن جناب او بتحقیق که بوجه صحیح نقل شده که ضربت
مبارک علی علیه السلام از ابن ملجم لعین در شب جمعه ضربت رسید لکن گفته شده
که هفدهم روز از ماه مبارک رمضان گذشته بود و گفته شده است که شب
نوزدهم بود و گفته شده است که شب بیست و یکم رمضان بود و گفته شده
است که شب بیست و سیم رمضان بود و وفات کرد آن حضرت شب یک
شنبه دو روز بعد از ضربت در سال چهلم هجرت پس عمر آن جناب شصت و
پنج سال خواهد بود و گفته شده است که عمر آن حضرت شصت و سه سال بود
و گفته شده است که پنجاه و هفت سال بوده و صحیح این اقوال قول اولست
بجهة اینکه تایید میکند او را آنچه که منقولست از معروف رحمه الله که
گفت شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا سلام الله علیهما که میفرمود که علی علیه السلام

کشته شد

کشته شد در حالیکه شصت و پنج سال داشت پس این مدت عمر آن جناب است اما
تفصیل قتل آنحضرت منقولست که وقتیکه فارغ شد علی علیه السلام از قتال
خوارج و شروع کرد برجعت کوفه سبقت گرفت بآن جناب عبد الرحمن بن
ملجم لعنه الله بسوی کوفه و بشارت میداد اهل کوفه را بهلاک شدن خوارج
پس عبور کرد بخانه از خانهای کوفه که در آنجا جمعی بودند آنگاه زنی چند از
خانه بیرون آمدند و در میان ایشان زنی بود قطام نام دختر اصبغ تیمی
که حسنی زاید الوصف داشت کمال الدین حدیث قتل آن جناب را تا دم مرگ بآن
چیکه مخرج خاندم ابی دعوده بوده ذکر کرده و گفت که حضرت علی مرتضی در
شب مد که از خانه بیرون آمد و در صحن آن خانه چند بط بودند وقتیکه
حضرت بصحن خانه رسید آن بطها فریاد برآوردند و صیحه کشیدند شاه
ولایت فرمود این صیحها است که از پی نوحها دارد جناب حسن علیه السلام گفت
این تطیر چیست سید اوصیا فرمود یا بنی من تطیر نمیکنم و لکن قلب من
شهادت میدهد که من مقتولم مجملا بنا بر روایت ابن طلحه چون آن حضرت
تکبیرة الاحرام گفت و قرائت نموده و یکسجده بجا آورده ضربت بفرق مبارک آن
جناب رسید بجائی که عمرو بن عبدود در روز خندق ضربت زده بود ابن
طلحه گوید بعد از وفات آنحضرت حسن و حسین علیهما السلام او را غسل دادند و محمد
آب میریخت چون غسل تمام شد حنوط کردند و کفن نمودند در جوف لیل
بر داشته در غری دفن کردند و گفته اند که در میان منزل آنحضرت و جامع
اعظم مدفون گردید و الله اعلم راوی گفت بنا بر آنکه ظاهر گردید مدت عمر

حضرت سید اوصیا شصت و پنج سال بوده از اول عمر شریفش تا بعثت ده سال
در مکه در خدمت حضرت خاتم النبیین بسر برده که دوازده سال آن قبل از
بعثت و سیزده سال بعد از بعثت بوده بعد از آن بمدینه هجرت فرموده و
تا روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات فرموده ده سال با رسول خدا صلی الله
علیه و آله در مدینه بود و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سی سال عمر کرد
تا کشته شد و این مجموع شصت و پنج سالست تمام شد کلام ابن طلحه و شیخ
مفید رحمه الله نیز در ذیل آنچه ابن طلحه و خوارزمی ذکر کرده اند ذکر نموده
و زیاده کرده است بر آنچه ایشان ذکر کرده اند اینکه قتله سید اوصیا مافی
الضمیر خود را در باب قتل علی علیه السلام با اشعث بن قیس القا کرده با او توطئه
نموده بودند آن بدبخت نیز در جانب بمعاونت ایشان حاضر شد و حجر بن
عدی رحمه الله در آن شب در مسجد بیتوته کرده بود وقتی شنید که اشعث
با ابن ملجم لعنهما الله میگوید تعجیل کن تعجیل کن از برای حاجت خود
که نزدیکست صبح روشن شود چون حجر این کلام را از اشعث شنید گفت یا
اعور قتل علی را میگوئی آنگاه حجر با سرعت تمام بیرون آمد که نزد امیر المؤمنین
برود و آن جناب را آگاه گرداند و از قوم او بترساند حضرت شاه اولیاء
مخالفت او را کرده داخل مسجد شد ابن ملجم لعنه الله سبقت کرده با شمشیر
آن جناب را زد حجر بن عدی و سایر مردم با آن حضرت گرد آمده فریاد کردند
قتل امیر المؤمنین قتل امیر المؤمنین مفید رحمه الله گفته که مردم بگرفتن
قتله آنحضرت مبادرت نمودند مردی از ایشان شبیب بن بجره را گرفته

چنداخت

بینداخت و بر سینه او بنشست و شمشیر از دست او گرفت که او را بکشد و بعد
که مردم بسوی او هجوم آوردند ترسید که مبادا او را حمله کنند از سینه
او برخواسته شمشیر بینداخت و شبیب را رها نمود شبیب بگریخت و در خانه
منزل خود درآمد آنگاه پسر عم او بر او داخل گشت و اضطراب او را بدید باو
گفت این چه حالتست شاید تو کشتی امیر المؤمنین را خواست بگوید نه گفت
بلی پسر عم او رفته شمشیر خود را بر خود حمایل نموده بر او داخل شد و با
شمشیر او را از دنیا بجهنم واصل نمود و اما ابن ملجم لعنه الله را مردی از
همدان باو رسیده قطیفه که در دست داشت بر آن لعین بینداخت و او را
بر زمین افکند و شمشیر از دست او بگرفت و او را بسوی امیر المؤمنین علیه السلام
آورد و بعضی گریخته در میان مردم داخل شد پس وقتیکه ابن ملجم را نزد
شاه ولایت آوردند علی علیه السلام بسوی آن شقی نظر کرده فرموده النفس با
بالنفس هرگاه من بمیرم او را بکشید بدانسان که او مرا کشته و هرگاه سالم ماندم
آنچه که رای منست آنرا خواهم کرد ابن ملجم لعنه الله گفت بخدا قسم من این
شمشیر را بهزار درهم ابتیاع کردم و بهزار درهم مسموم نمودم پس اگر این
شمشیر با من خیانت کند از خدا دور باشد آنگاه ام کلثوم آن ملعون را
مخاطب ساخته گفت یا عدو الله کشتی امیر المؤمنین را آن سگ بیحیای
لعین گفت من پدر ترا نکشتم امیر المؤمنین را کشتم جناب ام کلثوم گفت یا
عدو الله امید دارم که بر او باکی نباشد ابن ملجم لعنه الله بآن طاهره
مظلومه گفت اگر بر او باکی نیست پس تو از برای من گریه میکنی بخدا قسم

منها وصیتی نموده ام که اگر آن حضرت در میان اهل زمین قسمت شود
هر آینه هلاک خواهند شد پس آن لعین را از پیش روی امیر المؤمنین
علیه السلام بیرون بردند و مردم با دندانهای خود گوشت آن خبیث را می
کندند پنداشتی که مردم سباع هستند و می گفتند یا عدو الله این چه کار
بود که تو کردی هلاک نمودی امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را
و کشتی بهترین مردم را آن شقی ساکت بود و تکلم نمیکرد آنگاه نزد حسنین
آمده عرض کردند که ما را اذن ده تا با مر تو این دشمن خدا را بکشیم که
بتحقیق امت هلاک شدند و ملت ضایع گشت مرتضی علی با ایشان فرمود
هرگاه من زنده ماندم آنچه رای منست خواهم کرد و اگر مردم با او
بکنید آنچه که با قاتل نبی کرده میشود بکشید او را و بعد از آن با آتش بسوزانید
از احمد بن حنبل مرویست که گفت وقتی که ابن ملجم لعنه الله ضربت بفرق
شاه اولیاء زد علی علیه السلام نزد او بود با او بکنید آنچه که پیغمبر صلی الله علیه وآله
کرد با آن کسیکه اراده قتل رسول خدا نمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
او را بکشید بعد از آن بسوزانید پس وقتیکه علی مرتضی و شاه اولیا وفات
کرد و اهل آن حضرت از دفن او فارغ شدند جناب حسن علیه السلام بنشست
و امر فرمود ابن ملجم را حاضر کردند بآن شقی گفت یا عدو الله کشتی امیر المؤمنین را
و ظاهر کردی فساد را در دین بعد از آن حسن علیه السلام امر فرمود گردن او را
بزدند ام هیثم بنت الاسود النخعیه خواهش کرد که جسد ناپاک آن لعین را
با و عطا کنند جسد آن شقی را باو دادند ام هیثم آنرا سوزانید در آتش

و اما آن دو مرد دیگر که با ابن ملجم عهد و میثاق بسته بودند که معویه و عمرو
العاص را بکشند یکی از آنها معویه را در حالت رکوع زد و ضربت بکفل آن ملعون
واقع شد و نجات یافت همان ساعت آن مرد را گرفتند و کشتند و اما عمرو
العاص در آن شب او را علتی عارض شده خارجه بن حبیبه عامری را خلیفه
خود کرده بود که با مردم نماز کند خارجه را بشمشیر زد او را گرفتند و بنزد
عمرو العاص آوردند پس عمرو عاص او را بکشت و خارجه نیز روز دوم
وفات کرد و اینجا موضع بیت این زید وقتیکه پیش گذشت **شعر**

فلیتها اذ فدت عمرو بخارجة ✿ فدت علیا بمن شاءت من البشر

و بتحقیق وارد شده است که در وقتیکه شاه اولیا بر منبر کوفه بود از آن
جناب سؤال کردند از قول خدای تعالی من المؤمنین رجال صدقوا الآیه و
ذکر این حدیث در باب غزوة احد گذشت اینجا آخر کلام مصنف رحمه الله است
که در مقتل سید اوصیا ذکر نموده و من اینرا ذکر کردم تا موضع نقل اصحاب
ما و اصحاب جمهور معلوم گردد و خلاف در او فایده ندارد و موضع مدفن
آنجناب در غری وارد شده است از اصحاب ما اخباری که کافی و شافیست و
کل شیعه معتقدند در اینکه آن حضرت علیه السلام مدفونست در غری در مکانی
که الان معروفست و زیارت کرده میشود و جمهور مواضعی ذکر کرده اند که
یکی از آن مواضع غریست و همین قدر کافیست **فصل در ذکر اولاد ذکور**
و اناث آنجناب علیه السلام مصنف رحمه الله مرویست که اولاد ذکور و اناث
امیر المؤمنین علیه السلام بیست و هفت بودند الحسن و الحسین و زینب کبری و زینب

صغری الکنا بام کلثوم مادر ایشان فاطمهٔ بتول سیدهٔ زنان عالمین و دختر سید
المرسلین محمد مصطفی خاتم النبیین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین بود و محمد
مکنی بابی القاسم مادر وی خوله دختر جعفر بن قیس الحنفیه و عمر و رقیه که
توام بودند و مادر آنها ام حبیب بنت ربیعه بود و عباس و جعفر و عثمان
و عبدالله که با برادر بزرگوار خود شان شهید شدند در کربلا مادر ایشان
ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم بود و جعفر و محمد الاصغر المکنی بابابکر
و عبیدالله که با برادر خود شان حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند
مادر آنها لیلی بنت مسعود دارمیه بود و یحیی و عون مادر آنها اسماء
بنت عمیس بود و ام الحسن و رمله مادر آنها ام مسعود بن عروة بن مسعود
ثقفی بود و نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام
و جمانة الکناة ام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از مادران جدا
جدا بودند و در شیعه کسی هست که ذکر میکند اینکه فاطمه علیها السلام بعد از
نبی صلی الله علیه وآله پسری سقط کرد که رسول خدا ص قبل که فاطمه باو حامله
بود محسن نام نهاده بود پس بنابراین اولاد علی علیه السلام بیست و هشت خواهد
بود والله اعلم کمال الدین بن طلحه گفت **فصل یازدهم در ذکر اولاد علی علیه السلام است**
بدانکه اقوال ناس در عدد اولاد آن جناب مختلفست بعضی از آنها سقط را
از جملهٔ اولاد شمرده اند و بعضی او را حساب نکرده و داخل شماره ننموده اند
و آنچه که از کتاب صفوة الصفوة منقولست اولاد ذکور آن حضرت چهارده
و اولاد اناث نوزده تن بوده اند اما ذکور پس ایشان حسن و حسین و محمد

الاکبر و عبیدالله و ابوبکر و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و محمد الاصغر و یحیی
و عون و عمر و محمد الاوسط بوده اند و اما اناث پس ایشان زینب کبری و ام کلثوم
کبری ام الحسن رمله کبری ام هانی میمونه زینب صغری رمله صغری ام کلثوم
صغری فاطمه خدیجه امامه ام الکرام ام سلمه ام جعفر جمانه و دختر دیگر که
صغیره وفات کرد و اسمش مذکور نشد و قوم دیگر زیاده بر اینها ذکر کرده اند
و قوم دیگر ذکر کرده اند محسن شقیق حسنین علیهما السلام که سقط بود پس حسن
و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری این چهار بزرگوار از صدیقهٔ طاهره
حضرت بتول بنت رسول الله صلی الله علیه وآله بودند و محمد الاکبر پسر
حنفیه است که اسم او خوله دختر جعفر قیس الحنفی بود و عبیدالله و ابوبکر
مادر آنها لیلی بنت مسعود است و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله
مادر آنها ام البنین بنت حزام بن خالد است و یحیی و عون مادر آنها اسما
بنت عمیس است و محمد الاوسط مادر او امامه بنت ابی العاص بود و آن امامه
دختر زینب بنت رسول الله است و ام الحسن و رملة الکبری مادر آنها
ام سعید بنت عروه بود و باقی آنها از زنان متعدد آن جناب بودند و بقیه
اولاد از مادران متفرقه اند که ام ولد بوده اند و در وقت قتل آن جناب
علیه السلام در نزد او چهار زن از حرایر بوده اند و ایشان امامه بنت ابی العاص
که او دختر زینب بنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و لیلی بنت
مسعود التمیمیه و اسماء بنت عمیس الخثعمیه و ام البنین الکلابیه و مادر آن
اولاد صحیحه که ام ولد بوده اند تا آخر آن چنین است که من اراده کرده

بود در ابیات آنرا از مناقب شاه اولیا سید اوصیا علی مرتضی علیه الصلوٰة
والسلام وقد تم فی العشر العاشر من العشر الثانی من الشهر العاشر من
السنة السادسة من العشر التاسع من المائة الثالثة من الالف الثانی
من الهجرة النبویة علیه آلاف الثناء والتحیة بیمن توجه شهنشاه زاده
کامران السلطان مسعود یمین الدولة الملقب بظل السلطان محب

خاندان شاه مردان وشیر یزدان امیر مؤمنان علی عمران —
سلام الله علیه نسخه جلد اول کتاب مستطاب کشف
الغمه بپایان رسید اگر اجل تاخیر رود و
تدبیر موافق تقدیر آید نسخه جلد ثانی
نیز در ذیل سایه آسمان پایه ظل
ظل الله روحنا فداه سمت
اختتام خواهد پذیرفت
کتبه ابن المرحوم
ملا محمد بیگ
میرزا
آقا بابا

سنه ۱۲۸۸

۳۴۳ م

قربان تراب آستان ملایک پاسبانش شوم   اقل دعاگویان از عهد خاقان مغفور

کمترین دعاگویان عبد اللطیف طسوجی

الحمد لله تعالی حال الیوم مشغول دعاگوئی و خدمتگذاریست و قریب دو سال است که مواجب از حضور

نواب مستطاب کامیاب ظل السلطان دام اجلاله سه باشا چندیست که مرخصی مجاورت عتبات عالیات را

حاصل کرده مشغول دعاگوئی وجود مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه عالم پناه روحی و

روح العالمین فداه و با تمام ترجمه کتاب کشف الغمه که خدمت بر دولت و ملت است هستم جلد اول

که در شیراز ترجمه شده بود بنظر انور مبارک خواهد رسید اگر داعی دولت جاوید مدت استحقاق انعام و

وظیفه را داشته باشد که در این آخر عمر بفراغت و آسودگی بدعاگوئی دوام دولت قاهره و خدمت مرجوعه

حضرت ظل السلطان اشتغال نماید مستدعی اندک توجهی از مراحم و عنایات خسروانه است که شامل حال دعاگوی

قدیمی صمیمی گردد بلکه از تصدق فرق فرقدان سای مبارک در سن کهولت بعلت کثرت عیال و قلت بضاعت الا الاجل

پریشان خاطر نشود باقی و دائمی باد ایام عمر و دولت مجد